ترجمة الخواص

وبه　　　بسم الله الرحمن الرحیم　　　نستعین

حمد مجید وشکر بلا عد منعمی را سزد که شقایق حقایق قرآنی را در حدایق صدور
انسانی شکفانید و فوایح انوار اشجار و ازهار بهار دقایق فرقانی را بمشام جان جان
ایشان رسانید و از حضیض ذلت جهل بعزت اوج علم ترقی داد و مدار مصالح دینی
و دنیوی اهل تکلیف را بر احکام صحیفه آسمانی نهاد تا در و تفکر و تدبر کار فرموده
بدان عمل نمایند و فراخور آن　　جاودانی و نعم جنانی بیابند و صلوات
سامیات و تحف تحیات زاکیات بر سید رسل و نسیم گل توکل و مامور امر قل
شاه ایوان نبوت ماه آسمان عزت مخاطب بخطاب معجز نظام وما ینطق عن الهوی
متکلم بکلام میمنت انجام ان هو الا وحی یوحی محمد مصطفی و بر آل نامدار
و عترت عالی مقدار او که هر یک در عمان علم اند و جوهر کان حلم خصوصا

بران سید اصفیا و افضل اوصیا تاجدار هل اتی و اتما مشرف بشرف لافتی امیر
المؤمنین و امام المتقین و صفوة الهاشمیین علی المرتضی المعلی المزکی صلوات
الله علیهم العلی العالی الاعلی اما بعد بر ارباب دین مبین و اصحاب یقین
متین مبرهن و معین است که الفاظ شریفه قرانی در نهایت فصاحت و غایت
بلاغت و معانی لطیفه فرقانی ولا یابس بلا حد و غایت و هر کس بقدر قوت
و توانائی از مقاصد دینیه و مطالب یقینیه استنباط نموده اند و زنگ جهالت
و غفلت بدان وسیله از آئینه ضمیر خود زدوده و بلا شک دولت عاجل
و سعادت آجل ازو حاصل است و فائده او عام است و نفعش تمام و بعضی از
ارباب تفاسیر رحمهم الله از برای سهولت انام ترجمه آن اقدام
نموده اند در معانی آن را بر روی خاص و عام کشوده لکن اکثر آن از اظهار آیات
بابرکات که در شان امیر المؤمنین و در مناقب باقی اهل بیت سید المرسلین است
علیهم الصلوة والسلام خالیست و از احکام آنچه مطابق و موافق طریقه
حقه جلی اثنا عشریست عاری بنابرین بنده حقیر قلیل البضاعة علی بن حسن
السبزواری احسن الله احواله و جعل بالخیر مآله مرتکب ترجمه آن شد که اهتمام
یا تمام از روی اختصاص بترجمة الخواص بر وجهی که انچه از آن در شان امیر المؤمنین

وآل سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین باشد بر اقوال
اهل التفسیر روح الله ارواحهم اظهار نماید هر چیز از مناقب ایشان از منطوق
آن مفهوم گردد ایما بان بکند و از احکام انجیز از اقوال در بار ایشان بود و آن نیز
که مطابق موافق طریقه حقیر ایشان باشد مبین گرداند و ترجمه مواهب علیه
نور الله مرقد مولفها در ترجمه نقد را احتیاج بشرط توافق منظور داشتن
و از برای سهولت طالبان طریق اطناب را گذاشته بکردم سوره رفیعه فاتحه
که اصل همه کتب و ام القرآنست و صحت صلوت که افضل اعمال بدنیه است
منطوط بر آنست و امور عجیبه و علوم غریبه در و مندرجست بمرتبه که مرغ
ایجاز را در او مجال سیر و پرواز نیست بلا [illegible] اطناب کشیده داشتن دران
اقرب و اولی است و در باقیات بجهه ضبط و استحضار ایجاز و اختصار انسب و احری است
والله الموفق والمولی و قبل از شروع در بیان ام الکتاب فواید و نکات چند در
باب استعاذه که [illegible] مشهور الاعاذه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم امان میگیرم
والتجا می نمایم و امان میطلبم و یاری میجویم و فریاد میخواهم بمعبود بحق و
خداوند مطلق از شر و وسوسه دیو فریبنده رانده از رحمت یا محروم شده از
ریاض جنان یا رسیده کشته از طبقات آسمان استعاذه یکی از ضروریات طالبان

درجات و عطیات است و همه پیغمبران صلوات الله علیهم باستعاذه اقتدا
نموده اند و بواسطهٔ آن بفوز و فلاح دارین مشرف گشته اند اول نوح نجی
الله تعالی استعاذه گفت رب انی اعوذ بک ما لیس لی به علم حق
تعالی آن استعاذه او را قبول نمود بعد از آن خلعتش کرامت کرد یکی برکت
و دیگری سلامت کما یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و دیگر ابراهیم
خلیل صلوات الرحمن علیه آن وقت که او را در آتش می انداختند استعاذه
بخدا تعالی نموده گفت اعوذ بالله خلقتنی فهدانی من شر من عصاه فاذانی
حقتعالی قبول فرموده دو خلعتش ارزانی داشت یکی خلعت و اتخذ الله ابراهیم خلیلا
و دیگری سلامت کما یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم دیگر یوسف صدیق بحقتعالی
پناه برد و گفت که معاذ الله انه ربی و حقتعالی او را پناه داد و خلعت بر سر یکی
عصمت کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء و دیگری مملکت کما و کذلک مکنا
لیوسف و دیگر موسی بحقتعالی پناه برد و گفت انی عذت بربی و ربکم
ان ترجمون و حقتعالی او را پناه داد و خلعت یکی مکالمت و کلم الله موسی
تکلیما و دوم قربت و قربناه نجیا و دیگر زن عمران مادر مریم پناه برد بحق جل
و علا اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم پناهش داد و خلعت

یکی دختر نیک اختر چون مریم وانی سمیتها مریم ودیگر تقبل و تربیت که فتقبلها
ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا بعد از ان مریم نیز پناه برد که انی اعوذ
بالرحمن منک ان کنت تقیا حقتعالی اینها هر دو را دو خلعت یکی فرزند ارجمند
چون عیسی که فناداها من تحتها ودیگر رفع تهمت از وی که قال انی عبد الله
اتانی الکتاب وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة مادمت حیا
اما پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بپروردگار خود پناه آورد که انی اعوذ
بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون حق سبحانه وتع
بنا هر دو را با خلعتها و کرامتها یکی متبوعیت در دنیا که ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله ودیگر شفاعت در عقبی که عسی ان یبعثک ربک
مقاما محمودا ودیگر افضلیت و خاتمیت نبوت ولکن رسول وخاتم النبیین
ودیگر دختر نیک اختر فاطمه زهرا علیها السلام ودیگر وصی
وداماد ابن عم مثل شاه اولیا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلم که
انا اعطیناک الکوثر ودیگر نسل پاکیزه و ذریت طاهره مانند ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس بنده مؤمن باید که بمتابعت ایشان استعا

نماید بحضرت عزت بتخصیص در حین تلاوت تا حق سبحانه و تعالی او را در پناه
خود مراه دهد تا او را نیز دو خلعت کند یکی رضا که رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ
رَضُوا عَنْهُ و دیگر لقا که مقام قربت است که مَنْ کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا
و استعاذه متنوع است بعضی بزبان کلمه اعوذ گویند یا ارکان متابعت نکنند
و از استعاذه را چندان فائده نباشد و استعاذه حقیقی آنست که مرور و ورود
شیطان و طریق اغوا و اضلال و بازشناسی و از هر سبیل که بقصد تضلیل
تو می آید سر راه بر او می بندد و ارباب مجاهده که عنان اختیار از دست
آن مکار ربوده اند فرموده اند از ده باب در می آید باب اول از باب حرص
و از آن بقناعت نوا زیست و کریمه وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللهِ رِزْقُهَا
نصب العین خود شناخت دوم از باب بنده کا بی دنی و طول امل در
می آید از آن بفوت موت مفاجاة باید سد و در کرد و التجا بکریمه وَمَا تَدْرِی
نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ سوم
از نهم طلب راحت و نعمت در می آید از آن بزوال و سوء حساب مقابله باید نمود
و تادیب و بوعید ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَیَتَمَتَّعُوا وَیُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ باید کرد
چهارم از معبر عجب و خودبینی در می آید رهگذار را بخوف عاقبت سد و

باید ساخت و تقویت از آیه فمنهم شقی و سعید باید جست پنجم دخل و تصرف
وی نهم استخفاف برادران مومن است آن را بحرمت داشت و معرفت حقوق
ایشان مبادرت باید نمود ششم بروز و عبور وی از مرض حسد است آن را برضا بقسمت
الهی و عدل در حکم پادشاهی مقابله باید کرد و استدلال بدلیل نحن قسمنا
بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا باید نمود هفتم از راه ریا و سمعه و طلب ثنا خود
نمائی و در میان طریق را باخلاص باید کرد و اعتماد بر کریمه ولا یشرک بعبادة
ربه احدا باید نمود هشتم از راه بخل می آید دل را بانفاق بما فی ایدی الناس
قرار باید داد و ببقای ما عند الله باق اقرار باید کرد نهم راه کبر بروی گشاده
است آن را بقوت بازوی تواضع تنگ توان ساخت بحکم اکرمکم عند الله
اتقیکم بزرگی و کرامت را در تقوی و پرهیزکاری باید داشت دهم آمد شد او از راه
طمع است در طمع را از خلق کوتاه باید کرد و روی همت بر خزینه کرم نامتناهی
الهی باید آورد و آیت عالی درایت ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث
لا یحتسب بدرقه راه و اعتماد گاه خود باید ساخت والحمد لله علی ما هدینا الفوائد
اوّلا اگر گویند که چه حکمت است در عدول از بالله باعوذ بالله با آنکه اول مفید حصر است
وان ابلغ است جواب آنست که اینجا باهتمام بذکر قراءت در اقرار باسم ربک لاجرم در

محل تقدیم عامل مدبر معمول واینجا که تقدیم معمول اهم بود چون بسم الله

چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی تقدیر عامل بعد از معمول آید

چنانکه گوئی بسم الله ابتدا زیرا که در تسمیه ابتدا باسم الله اهم است چنانچه

در استعاذه ابتدا بتعوذ اهم است دوم عدول از فعل ماضی بمضارع باآنکه

گفت اعوذ ونگفت عذت بجهة اعتبار تجدد واستمرار تواند بود سوم لفظ

اعوذ اگرچه خبر است اما بمعنی دعاست بتقدیر اللهم اعذنی چهارم حکمت

در عدول از اثبات بهر آنست که بنده اظهار فعل خود کند گویا میگوید که

من باوجود فتور انسانیت و قصور بشریت با عهد عبودیت وفا نمودم و

گفتم اعوذ بالله خداوندا تو با نهایت کرم و غایت فضل و رحمت سزاوار

تری که بعهد ربوبیت وفا نمائی و بگوئی اعیذک من الشیطان الرجیم بنده

من تو پناه خواستی با وجود ضعف بشریت من چگونه پناه ندهم با کمال

قوت و قدرت ربوبیت النکات باید دانست که مقصود در استعاذه منحصر

است در دفع وسوسه شیطان مریدا ما چون معظم مقاصد دفع و رفع آن مفاسد

است از اینجهت تخصیص یافته بذکر در قرآن مجید و اگر مستعید بصدق نیت

وخلوص طویت قصد دفع در دنیوی و اخروی نماید ثمره و نتیجه آن بیابد

ساعت نکته اول اعوذ بالله عروج است از خلق بحق و از ممکن بواجب مطلق زیرا
که کلمهٔ اعوذ اشارتست بحاجت تامه از همه جهات و بالله عبارتست بمعبودی
که قادراست بتحصیل کل خیرات و دفع کل آفات و هر که او را شناسا کرد
بقصور شناخت حق او را حاصل شود بلا فتور با آنکه او قادراست بر کل
مقدور و هر که دانست خود را باختلاف احوال پرورد کار شناخت بصفت
جلال و سمت کمال و هر که معرفت خود حاصل کرد بامکان معرفت حضرت
عزت حاصل نمود بوجوب نقد عرفان دوم سر استعاذه التجاست بقادری
که دافع آفاتست و قرائت قران اعظم طاعات و در نقل آمده که اکر تلاوت
قران کسی را از سوال باز دارد حقتعالی بهتر از ان با و عطا فرماید از است که
اختصاص یافته استعاذه بقرائت سوم فرار از عدو غدار میکویی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و بعد از استقرار در پناه کریم ستار بر زبان میرانی که
بسم الله الرحمن الرحیم چهارم استعاذه تطهیر لسانست از آنچه جاری شده
از غیر ذکر ذی الجلال و خون طهور بظهور رسید استعاذه و صلوات حقیقی بحصول
پیوست که ذکر الله است یعنی بسم الله در ان حال پنجم عبد مامور است بمقاتله
عدو و ظاهر که قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و مجادله

عدو باطن که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا هرگاه که مقابله دشمن ظاهر
میکنی ملک مدد ابتقدیم میرساند بمدد کم ربکم بخمسة الاف من الملائکة
مسومین و هرگاه محاربه عدو باطن نمائی بلک اعانت میفرماید ان عبادی
لیس لکم علیهم سلطان و مقرر است که محاربه عدو باطن اولیتر است
چه اگر عدو ظاهر غلبه کند دین یقین باقیماند و انکس را اجوربن است و اگر
عدو باطن غالب اید انکس از مفتونین است و اگر دشمن ظاهر کشت
و اگر عدو باطن او را بفتنه انداخت خطر بیاست و خلاص از شر او نیست
مگر باخلاص   پناه برد بحضرت کارسازان ششم در حدیث قدسی وارد
است اگر طالبی خواهد که سلطان معرفت در حجرهٔ دل او بر سریر محبت
نشیند پس باید که دل را از لوث شیطنت پاک سازد و باستعاذه بردازد
تا سلطنت معرفت در او قرار یافته او را بانواع عنایت بنوازد هفتم
شیطان در حق پدر همه قسم یاد کرد که انی من الناصحین فدلیهما بغرور
و در باره پسران سوگند خورد لاغوینهم اجمعین پس اگر خواهند که از
غرور او ایمن گردند و از اغوای و سالم نشینند استعاذه را پناه خود سازند
تا از شر او سالم مانند هشتم چون بسم الله در میان اسم الله تخصیص یافته

ازبرای استعاذه دلالت تمام دارد بر آنکه دشمن آدمیان شیطانست در غایت
قوت واستیلاست در اغوا ازینجهت استعاذه مخصوص گشت باسمی که جامع
صفات کمالست پس گویا در دفع او یاد کرده حق سبحانه وتعالی با آنکه گفت اعوذ
بالله من القادر العالم الخبیر الحکیم الذی لا یرضی شیء من ت
وغیرها من الاسماء الحسنی من الشیطان الرجیم نهم حق جل وعلا میفرماید
که سنگان من او را نمی بینند واو ایشانرا می بیند پس اگر خواهند که از
کید او ایمن گردند التجا برند بصری که شیطانرا ببیند وشیطان او را نبیند
با آنکه بگویند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم دهم الف ولام از شیطان برای جنس است
تا مفید استعاذه باشد از آن جنس مطلقا خواه مرئی واگر آن برای عهد نیز دارند
شاید اما در شتر او بالتبع داخل باشند یازدهم استعاذه که قرین بسمله میگردد
مفید آنست که دشمن شما شیطان رجیمست و حضرت معبود رحمن رحیم
پس حذر کنید از شیطان رجیم تا واصل گردید برحمن رحیم دوازدهم شیطان
عدو غالبست انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم وحق جل وعلا
حسب غالب علی امره پس هرگاه که قصد کند ترا دشمن غالب ملتجی شود پناه
بجیب غالب تا ترا از شر او نگاه دارد سیزدهم نعوذ استیذان است از

خدای تعالی از جهت مکالمه بقرآن چه هرکه بحضرت پادشاهی خواهد که بار
یابد بی دستوری و استیذان میسر نگردد پس چون بنده خواهد که بحضرت
حرم قرآنی راه یابد استیذان وی بتعوذ تواند بود پس امر باری تعالی ده
ازینجهت فرمود چهاردهم دشمن و دوست را دشمن گرفتن نشانه محبت است
و از غیر دوست بدوست گریختن تتمیم عبودیت و امتثال امر الله نمودن
تقدیم طاعت است و ترسیدن از کسیکه از خدا نترسد اظهار مسکنت و التجا بخدا
تعم تاکید مباسطت و جمله اینمعانی در حیطه استعاذه مسطور است لاجرم
بنده بان مامور است اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بحق بسم الله الرحمن الرحیم سورة الفاتحة
مکیه و هی سبع آیات بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا میکنم بنام خدای سزای پرستش بنده نک
بخشاینده بر خلق بوجود و حیوة و روزی دهنده در کل اوقات مهربان بر
ایشان ببقا و محافظت از آفات الحمد لله رب العالمین همه ثنای وافر که
از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن تمام مر
خدای راست که مسمی و موصوفست بهمه اسما و صفات کمالیه آفریننده و پرورنده و تربیت کننده
و سازنده کار همه عالمیانست از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و
حیوانات و غیر آن الرحمن الرحیم بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان

بخشاینده دیگر با رافت بر مومنان و در آوردن ایشان بهشت جاودان
مالک یوم الدین خداوند روز جزا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ
اعمال بندگان یا قاضی روز حساب یا جزا دهنده در آن روز از هر باب ایاک
نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و خاص از تو
یاری میطلبیم و میخواهیم در پرستش تو در انجاح سایر حوائج و مهمات اهدنا الصراط
المستقیم صراط الذین انعمت علیهم ما را راهنمائی براه راست در اقوال و افعال
و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و تقصیر یا ثابت دار ما را براه
مستقیم که دین اسلام است و طریق توحید نام که طریق نجات است و موصل برفع
درجات است چنانچه بریده روایت کرده که حضرت رسول الله فرمود که راه راست
راه اهلبیت ماست یا راه آنکسانیکه بفضل خود انعام فرموده بر ایشان نعمت نبوت
و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و عصمت و شهادت و صلاحیت و
طاعت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نه راه آنکسانیکه خشم کرفته بر
ایشان مثل کافران یهودان و نه راه گمراهان مانند ترسایان و مخالفان
خاندان که طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند و گمراه گشته اند و مروی است
از اهلبیت علیهم السلام که قران چهار ربع است ربعی در شان ماست و ربعی در باب دشمنان
و ربعی در فرایض و ربعی در قصص و مثال و چون قران شش هزار و ششصد و شصت

شتر ابراست وا تیر احکام پانصد پس مراد از ربع یا آنست که ربع حقیقی نیست
که جزوی از چهار جزء متساوی المقدار باشد بلکه ربع باشد باعتبار معنی یا آنکه
فرایض احکام نیز فقهیه و اصولیه میباشد پس آیات مذکوره در فقهیه می
باشد نه در اصولیه آنکه تمام ربع حقیقی در فرایض و احکام باشد والله
اعلم و در بیان فاتحة الکتاب دو مطلب است اول در بسمله دوم در باقی فاتحه و در
چند مطلب است و خاتمه مطلب اول باید دانست که بسمله جزء فاتحه است و در
جمیع سور قرانی نیز جزو است و در بیان بسمله مسائل است اما بعضی از اهل تفسیر
رحمهم الله بر آنند که ذکر اسم اینجا مقحم است معنی بسم الله یا الله است چنانکه
فرموده که یذکر فیها اسمه ای و یذکر هو فرمود که تبارک اسم ربک سبح
اسم ربک ای تبارک ربک و سبح ربک و گویند که قران چهار کلمه باشد
و آن اسم است و کاد و وجه و کاد و طفق مثل و اذکر اسم ربک و یبقی وجه ربک
و لم یکد یریها و طفقا یخصفان و حکمت در زیادتی اسم اینجا آنست که اخفش
میگوید که اسم را در بسمله زیاده کرده اند از برای تبرک و استعانت و بعضی دیگر
گویند تا فرق شود میان یمین و تیمن مثلا اگر گفتی بالله مضطر اگر قسم بودی پس ازاله آن بذکر اسم نمود
ولیکن جمهور بر آنند که اینجا زاید نیست بلکه مقصود است و مراد از ان ابتداست بذکر اسمای حسنی که حق تعالی
خود را بان نامها خوانده است و فرموده و لله الاسماء الحسنی دو چیز مراد است یکی ثنای حضرت او و دیگر قضای حوایج

نیکو آنها و اهل اشارت کفته اند که ذکر اسم این برای هیاکل خلق فرمود که اکر افتتاح کتاب بالله

میکرد قلوب ارباب انتباه از هیبت تجلی الله می کداخت مکر اسم او را محفوظ داشتی در

کنف حفظ و حمایت خویش [illegible] آنها [illegible]

[illegible] ساخت [illegible]

داد [illegible] است [illegible] اسم حق علی اعزه هم و قیل یعنی اسم ان

مهر خدای تعالی است [illegible] دلهای اهل معرفت را بآن داغ میکنند [illegible] ارباب تفسیر اسم الله

دو وجه فرموده اند در معنی تعلق اسم الله بقرات یکی تعلق کتبت بقلم نه باد استعانت

باشد بآن معنی که کویا فعل او معتد به نیست شرعا مکر بعد از تصدیر او بذکر الله کما

قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل امر ذی بال لم یبدا فیه بسم الله فهو ابتر یعنی هر کار

ذی شانی رفیع نشانی که ابتدا کرده نشود در و بسم الله پس آن ابتر ست یعنی ناقص

و ضایع است و یکی دیکر تعلق دهن بانبات که بمعنی مصاحبت باشد چنانچه تنبت بالدهن

یعنی متبرکا باسم الله اقرا و این وجه اغرب ست و احسن اما اغرب از جهت انکه این ادخل

است در عربیت چه هر کس برین اطلاع ندارد و دیکر انکه او را مهارت تمام باشد بفنون

استعمالات بخلاف اول که بواسطه ابتذال و اشتهار شایع است و اما احسن از برای

انکه اسم الله را بمثابه آلت داشتن از ادب دورست و از تعظیم مهجور چه آلت من حیث

انه آلة مقصود بالذات نمی باشد واسم الله اهم واقدم شی است وانکه حق سبحانه وتعالی

آنرا ابر السنهٔ عباد جاری ساخته از جهت تعلیم ایشانست که چگونه بآن بتبرک جویند

تعظیم نمایند والحمد لله تا آخر نیز ازین قبیل است ولهذا بتعلیم مسئله موسوم گشته

[illegible]

[illegible]

آن کلمه جلیله [illegible] است در ذکر وان برای آنکه [illegible]

بتعظیم و بسبب انکه لام رقیقه مذکور میگردد بطرف لسان وغلیظه گفته می آید

بهمه زبان وآنچه در عمل اکثرست در ثواب ادخل است همچنانکه در توریة واردست

این مضمون که دوست دارم خدا برا بتمام دل خود ونقل از کسرهٔ بلام غلیظه ثقیل است

برلسان زیرا که همچو صعود ست بعد از انحدار چهارم یاء بسم الله بلند مینویسند

تا دلالت کند بر همزهٔ وصل محذوفه ویا آنست که میخواهند که افتتاح نمایند بکلام

الله مگر بحرف معظم ولهذا بعضی از ولاة تکلیف نموده اند که دراز بکشید بارا و روشن

گردانید سین را و مدور بیارید میم را در بسم الله از جهت تعظیم کتاب الهی واهل

اشارت درین باب بشارتی داده اند که با حرف منخفض و پست است در صورت

پس چون متصل شد بکتبهٔ لفظ الله بلند و مرتفع میگردد پس دور نیست که دل بندهٔ

مؤمن که متصل شود بقرب حضرت باری و تجلی آثاری بر وجلوه نماید بحکم قلب المؤمن

عرش الله مرتبهٔ او بلند و منزلت او ارجمند گردد [illegible] تعریف در خط

در لفظ الله بر اصل است چنانکه در سایر اسما و معرف [illegible] احذف او قبل از ها

از جهت کراهت اجتماع حروف متشابه [illegible] از برای

انکه مشابه اللات میگردد در کتاب اهل [illegible] الا که بوده

که شش حرفست و بعد از تصرف چهار حرف باقی میماند [illegible] و ها و همزه و ها

از اقصای حلق اند و لام از طرف لسان و این مناسبت تمام دارد بحال عبد که به ابتدای

حال او از مقام نکرت و جهالت است اندك اندك ترقی میکند در علم و معرفت

تا بنهایت مرتبهٔ وسع و طاقت بشریت میرسد و در عالم مکاشفات و انوار مشاهدات

بسرحد ذات و صفات ترقی مینماید تا منتهی میگردد بفنا در بحر بقا و حقیقت النهایة

هی الرجوع الی البدایة تحقق می پذیرد و اما حذف الف پیش از نون الرحمن جایزست

در خط و اگر بنویسند حسن است ششم اسم یکی از اسماء عشره ایست که بنا کرده اند اول

اورا بر سکون و آن اسما اینست ابن ابنة انثم امرأ امرأة اثنان اثنتان اسم است ایمن

و اسم نزد اهل بصره در اصل سمو بوده بدلیل تکسیر او بر اسما و تصغیر او بر سمی و تصریف

او بر سمیت پس اشتقاق او از سمو باشد که بمعنی علو و رفعت است زیرا که رفعت میدهد

مر مسمّی را وشعار دست مر او را ونیز گفته اند که لفظ معرفست از برای معنی ومعرف

مقدم است ومعرف در معلومیّت پس او مستعلی باشد بر وی ومقدم وعجز او را حذف

کرده اند چنانکه در یدٌ ودمٌ پس دو حرف باقی ماند اوّل از حرفین متحرك بود ودوم

ساکن پس چون ساکن را متحرك ساختند از برای اعراب ساکن کردند متحرك را بجهة

اعتدال پس احتیاج شد بهمزهٔ وصل تا ابتدا بمتحرك کرده شود ووقف کردند بر ساکن حذ از

لکنت واشاعت وبعضی رد میکنند همزه را وسین را بحال خود میگذارند ومیگویند که سم

وگاه سین را ضمه میدهند وسُم میگویند ونزد ایشان اصل او سموست ونزد ایشان اصل او

سِموست ونزد اهل کوفه اشتقاق اسم از وسم است ووسم بمعنی علامتست زیراکه او علامت

معرفه است واین قول ضعیف است که اگر چنین میبود هرآینه تصغیر او وسیم می بود

وجمعش اوسام تذنیب بعضی از متکلمین بر آنند که اسم غیر مسمی وغیر تسمیه است واشعری

از ایشانست اگر مراد از اسم لفظ اوست مقرّرست که اسم غیر مسمی است زیراکه آن لفظ مؤلفست

از اصوات منقطعه ومرکب از حروف مجتمعه ومختلفه است باختلاف اسم واعصار واسم

گاهی موجودست ومسمی معدوم همچو لفظ معدوم ومنفی ومانند آن وگاه قضیّه بعکس است

مثل حقایقی که وضع نشده بازاء ایشان اسما وگاه متعدد است با وجود اتحاد مسمّی مثل اسماء الهی

وگاهی متحد ست با وجود تعدد مسمّی همچو اسماء مشترکه ونیز از بودن اسم اسم بازای مسمّی

مسمی ان برای اسم از باب اضافتست مثل مالکیت و مملوکیت و بلاشك متضایفان و متغایر اند
و
و مشکل نشود این بانکه شخص عالم است بنفس خود زیرا که بالاعتبار متغایرند و نیز از تلفظ
بعسل لازم نمی آید وجود حلاوت در لسان و از تلفظ بنار وجود حرارت در زبان و بعضی
دیگر گویند که اسم عین مسمی است چه حق تعالی فرموده [illegible] اسم ربك
و جواب این آنست که همچنانکه واجبست بر ما تنزیه ذا[illegible] از نقایص واجبست
تنزیه اسم او نیز از چیزی نالایق و نیز گاه هست که لفظ اسم را زیاده میکنند بمجاز کقول
القائل الی الحول ثم اسم السلام علیکما و تسمیه نیز مغایر مسمی و اسم است و در تحقیق این بعضی
از علماء محققین آورده اند که اسم لفظی است مفرد موضوع از برای معنی و باین تعریف
مر انواع کلمه را شامل گردد و گاه باشد که مقیدش سازند باستقلال و تجرد از زمان تا در
مقابل فعل و حرف افتد چنانچه مصطلح نحاة است و اما مسمی معنی را گویند که اسم در محاذی
وی موضوع باشد و تسمیه عبارتست از وضع اسم در برابر معنی و گاه باشد که تسمیه گویند
و مراد ذکر شیء باشد باسم وی چنانچه گویند مسمی زید و لم یسم عمرو و تغایر میان این همه
امر ظاهرست اما خفایی که هست در آنست که اسم نفس مسمی است چنانچه مذکور شد و خلاف
درین آنست که انکس که وی الله گفت ذاکر اسم حق است و یا ذاکر حق انکه اسم را غیر مسمی میگوید
او که وی ذاکر اسم الله است نه ذاکر الله و چون اسم غیر حق است پس او ذاکر غیر حق باشد

جواب میکویند که اسم و مسمی اینجا یکی است تا ذاکر اسم الله ذاکر الله باشد و کلمهٔ جلیله لا اله

الا الله مقید توحید بود و فرق نباشد برین تقدیر میان آن که کوید ذکرت اسم الله و آنکه

کوید ذکرت الله و این قول راجع بآن میشود که اسم را زیاده کرده باشند چنانکه کذشت

و وضع اسما و افعال سابقست بر وضع حروف زیرا که حروف رابطه است درمیان اسما

و افعال و مراد از [illegible] حروف موضوعه اند نه حروف هجا چه آنها موضوع نیستند

از برای معنی [illegible] برای غرض ترکیب اند و ظاهر نزد اهل عربیت وضع اسما نیز سابق

است بر وضع افعال زیرا که اسم لفظی است که دلالت میکند بر ماهیت و فعل لفظی است

که دلالت میکند بر حصول ماهیت از برای شیء از اشیا در زمان معین پس بنا برین اسم

مفرد باشد و فعل مرکب و مفرد سابق است بر مرکب طبعا پس بالوضع نیز سابق باشد

بجهت توافق درمیان ایشان و نیز فعل محتاج است بفاعل و فاعل محتاج نیست بفعل

و نیز اسم مستغنی است در افاده از فعل و بعکس نیست و اظهر نزد محققان این نوع است

که اسما ماهیات سابق اند بالرتبه بر اسما ذوات قایمه بانفسها زیرا که معرفت ذوات ما را

حاصل نمیشود مکر بتوسط صفات قایمه بذوات و معرف می باید که معلوم باشد قبل

از معرف پس مناسب سبق اوست در ذکر نیز و اسما واقعه بر مسمیات نه است اول اسمی

است که واقع میشود بر ذوات دوم اسمی است که واقع میکردد بر شیء بحسب آنکه جزئی است

از اجزاء او مثل وقوع حیوان بر انسان سیوم اسمی است که وقوع او بر وی بواسطه صفت
حقیقیه است که قایم است بذات همچو اسود و حار چهارم اسمی است که واقع است
بر وی بحسب صفت اضافیه باشد معلوم و مفهوم و مالك و مملوك پنجم اسمی است
که واقع است بر وی بحسب صفت سلبیه مثل اعمی و فقیر ششم اسمی است که واضع میشود
بر وی بجهت صفت حقیقیه با صفت اضافه مثل عالم و [illegible] بعکس که قایل است
بانکه علم صفت حقیقیه است و او را یك نوع اضافه است بمعلومات و برین سبیل
است قدرت هفتم صفت حقیقیه است با صفت سلبیه مثل مفهوم مجموع قادری
که عاجز نیست از هیچ چیز و عالمی که جاهل نیست چیزی را هشتم صفت اضافیه است
با سلبیه مثل لفظ اول که معنی او سابق غیر مسبوق است نهم صفت حقیقیه است با صفت
اضافیه و سلبیه و ظاهرا اسمی از اسما یافت نشود که خارج باشد ازین اسماء تسعه والله
اعلم علما را اختلافست که آیا اسمی را بحسب ذات مخصوص باری تعالی وضع کرده اند
یا نه بعضی بر آنند که بازای ذات او اسمی نیست زیرا که حقیقت واجب الوجود چون مدرك
بشر نیست پس چگونه موضوع تواند بود از برای او اسم مخصوص بذات او و فایده بران
چون مرتب تواند شد و بعضی در جواب گفته اند که بلا شك ادراك تام عبارت از
احاطه تامه است و ممکن نیست که محاطه احاطه کند بمحیط خود هرگز و حق سبحانه و تعالی

بهمه اشیا محیط است پس هیچکس ادراک او نتواند کرد کما ینبغی سوی خودش اما وضع اسم

بازای ذات باری منافی عدم ادراک او نیست کما ینبغی ولیکن منافی عدم ادراک

اوست مطلقا پس بنابرین جایز نیست که کسی که این آثار بدیعه و صنایع عجیبه از و بفعل

می آید و برین وجه آثار و لوازم او مدرک میکردد مستی باین لفظ است و هرکاه که واضع

حق جل و علا باشد او مدرک ذات خود است کما ینبغی پس او اسم مخصوص وضع

کرده باشد بازای ذات علی خود که مشارکت نداشته باشد در و غیر او حقیقت او هرکاه

که وضع اسم از برای حقیقت مخصوصه ممکن باشد پس سزاوار آنست که آن اسم اعظم اسما

باشد و اشرف از کان زیرا که مشرف علم و ذکر علم بسبب معلوم و مذکور است پس اکر بنده

از بندکان اله را بواسطهٔ قرب آن درکاه اتفاق افتد که برین اسم اعظم مطلع کردد برو جهی

که معنی او برو منجلی شود دور نیست که عوالم جسمانیات و روحانیات منقاد امر او کردند

و سر از طاعت او نپیچند و خرق عادات که از انبیا و ایمه معصومین صلوات الله

علیهم اجمعین بظهور می آمد ازین مقوله است و در اسم اعظم اختلافست بعضی

کویند ذو الجلال و الاکرام است و دیکری کوید الحی القیوم و سند هر یک حدیث

نبویست و دیکران کویند که اسماء الله تمامی اسماء عظیم اند و میان ایشان تفاوتی نیست

آن معنی که اسم اعظم امر نسبی است با نکه اکر کسی دل خود را از غیر صافی سازد و از محرمات

وشبهات متخلی کردد وبرضا وخشنودی حق تعالی متحلی شود واز جادهٔ مستقیمه انحراف
نجوید هر اسمی از اسماء الهی که یاد کند نظر با واسم اعظم است وطایفهٔ دیگر گویند که اسم اعظم
الله است که اسم ذاتست وآن اشرفست از اسم صفت چنانکه ذات واشرفست بر صفت
ومجموع صفات داخل است در ذات وبعکس نیست ودیگر آنکه در قرآن این چند کلمه جلیله
را دوازده هزار وپانصد وشصت محل ذکر فرموده آن از بسیاری محبت که حضرت
عزت را نسبت این اسم بوده همچنانکه وارد شده که من احب شیئا اکثر ذکره کسی که دوست
دارد چیزی را بسیار کند یاد آن چیز وموید این قول آنس [illegible] ت زید روایت
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اسم اعظم درین دو آیت مذکورست
که والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم وفاتحهٔ سورهٔ آل عمران که الله لا اله الا هو
الحی القیوم وآنحضرت فرموده که دعا کننده باسم اعظم دعای او بلا شك باجابت مقرون کردد
وآنچه خواهد ببرکت اسم اعظم بیابد اما بشرط ولایت اهل البیت علیهم السلام چنانچه منقولست
از ابی الحسن علی الهادی علیه السلام که دعای بنده مقبول میکردد بدرکاه الهی لیکن بشرط دوستی
ما وبیزاری از دشمنان ما وتمام اعمال ازین قبیل است که بشرط دوستی ایشان مقبولست
ومحمد بن مسلم روایت کرده که من کفتم بابی جعفر امام محمد الباقر یا ابی عبدالله جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلام که ما بسیاری از مخالفان شما می بینم که انواع عبادت میکنند

وخضوع وتضرع وخشوع ونیاز بسیار مینمایند بدرگاه الهی آن هیچ نفع وفایدهٔ ندارد
برای آنها فرمود که نه شک - برما و با آن دعا و عمل فایده ندارد وحق تعالی قبول نمیکند عمل
آن بنده و منقولست از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه الصلوة والسلم
که از حق درخواستم که اسم اعظم بمن تعلیم فرماید در واقعه بمن نمودند که بگو اللهم انی
اسئلك باسمك الله الله الله الله الله لا اله الا هو رب العرش العظیم وببرکت این کلمه هرچه
از حق خواستم کرامت فرمود واما اسمی که دلالت میکند بر مسمی بحسب جزو واز اجزاء او
وآن در حق تعالی محال است وآن اطلاق در وا نیست زیرا که ذات عالی او مبرا ومنزه ومعرا
است از شایبهٔ ترکیب وبهیچ وجه متصور نیست واما اسمی که دالست بحسب صفت حقیقیه
که قایم است بذات مخصوصه یا آنست که این صفت وجودست یا کیفیتی است از کیفیات
وجود یا صفت دیگرست مغایر وجود وکیفیات او پس سه قسم از ین تردید حاصل شد قسم
اول اسماء داله بر وجود بعضی از آن شیء است وجایز است اطلاق او بر حق تعالی نزد اکثر
لقوله تعالی قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی وبینکم وکل شیء هالك الا وجهه
ای ذاته در خبرست که کان الله ولم یکن شیء غیره بود خدای تعالی ونبود شیء غیر او
ودیگر انکه شیء عبارتست از چیزی که صحیح باشد که بدانند وخبر از و توان داد و این
بر ذات باری تعالی رواست وحجت مخالف آنست که در تنزیل وارد است که الله خالق

کل شیء پس اگر او شیء باشد لازم آید که او خالق نفس خود باشد جواب گفته اند که این
١٢
از قبیل استثنای عقلی است و او تخصیص یافته بدلیل عقل و دیگر از ان اسما موجودست
و اتفاق اهل اسلام بر آنست که جایزست اطلاق این اسم بر خدای تعالی چه معنی قول موحد
لا اله فی الوجود الا الله است و دیگر ذاتست و بلاشك اطلاق او جایزست زیرا که صادق
است بر هر حقیقتی که او ذات صفات است یعنی صاحب صفات قایمه باو و دیگر نفسی است
قال الله تعالی تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسك و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که انت کما اثنیت علی نفسك ای ذاتك و حقیقتك و دیگر شخص است چه آنحضرت فرموده که
لا شخص اغیر من الله و مراد بشخص حقیقت متعینه ممتازه است از ما عدا و دیگر نورست
که الله نور السموات والارض و نیست مراد از و آنچه مشابه کیفیت مبصره باشد بلکه مراد
از و آنست که او ظاهر بنفسه و مظهر لغیره چه اظهار و ظهور نیست فوق ظهور و اظهار او
زیرا که او واجب الوجود لذاته است ازلا و ابدا چه او معبودی است که مخرج جمیع ممکنات
است از کتم عدم بفضای وجود پس او نور الانوار باشد و بس تعالی و تقدس و بعضی
دیگر از ان اسما صورتست و در خبر وارد است که ان الله خلق آدم علی صورته ای التی کان
علیها یعنی تولد او از نطفه و دم نبود و جنین و وضع بر و صورت ننمود بلکه حق تعالی
بقدرت کامله خود او را دفعة رجلی کاملی خلق کرد یا انکه مراد از صورت صفت باشد

چنانچه میکویند صورت این مسئله اینست یعنی خلق کرد او را بر صفت خود بانکه او را
خلیفه ساخت در زمین و بتصرف او داد جمیع احکام ارضیه همچنانکه نافذست حکم حق تعالی
در جمیع عالم و ممکن است که مراد بصورت اشارت باشد بوجه مناسبت که میان هر علت
و معلول می باشد زیراکه ظلمت از نور صادر نمیشود و نور از ظلمت و بعضی دیکر از اسما
جوهرست و آنرا اطلاق نمیکنند بر واجب الوجود بان معنی که هرکاه یافت شود وجود او
محتاج بمحلی نباشد که قایم کردد باو و مستغنی باشد از محل زیراکه این منبی است از انکه وجود
او زاید باشد بر ماهیت او اما اطلاق این بر و بمعنی دیکر ممکن است و او آنست که بذاته قایم
باشد و محتاج نباشد بشیئی در شیئی اصلا لیکن اذن شرع وارد نشده باین اطلاق پس
واجب است امتناع ازو و دیکر جسم است و آن اطلاق نیز جایز نداشته اند مکر مجسمه پس اکر
اراده کنند بجسم جوهری که قابل ابعاد ثلثه باشد اینمعنی بر حق تعالی محالست از جهت
لزوم ترکیب و تجزی و اکر معنی دیکر خواهند که بذات خالق باشد قایم بنفس مستغنی از محل
اما اذن شرعی وارد نشده باینمعنی پس امتناع ازو لازم باشد و دیکر ماهیت و آنیت است
یعنی حقیقتی که سؤال کنند ازو بماهی و ثبوت دال بر و لفظ آنست و این اطلاق را فسادی
نیست هرکاه از آنها حقیقت و ذات مخصوص اراده کرده شود مکر من حیث الشرع که تجویز
نکرده باشند و دیکر حق است و مقررست که او احق اشیاست باین اسم اما بحسب ذات زیراکه

او موجود حق است که عدم و زوال بر وی روا نیست و اما از آن حیثیت که گفته آید که این
خبر حق است و صدق بلا شک آن خبر احق و اصدق است و اما بسبب آنکه میگویند که
این اعتقاد حق است اینچنین است زیرا که اعتقاد وجود وجوب او احق و اصدق
و اصوب اعتقادات مطابقه است [illegible] دوم در اسماء داله بر کیفیت وجود بعضی از آن
اسما قدیم است و آن در لغت مفید طول مدت است [illegible] شرع اقدس مرادف او ست
ازلی و اما اراده کرده اند ازین دو مفهوم آنچه اول نبوده باشد او را در طرف ماضی مثل
ابدی در جانب مستقبل و همچنین آنست سرمدی که اشتقاق او [illegible] سرمد است که تعاقب و توا[لی] نیست
و زیاده کرده اند میم را از برای مبالغه و میخواهند بنسبتی که درین الفاظ است آنکه حق
سبحانه و تعالی منسوبست بعدم بدایت و نهایت در طرفین امتداد وهمی که مسمی بزمانست
و دیگر ازو ممتد و مستمر است و اراده کرده اند ازینها تلاحق اجزا و تعاقب ابعاض زا[نو] مخفی
نیست که این الفاظ صحیح است اطلاق [illegible] ابن زمان و زمانیات اما در حق عالم الخفیات
جل ذکره صحیح نیست مگر بر سبیل مجاز بعد از توقیف و بعضی دیگر باقیست کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و این معنی مفید آنست که باری تعالی احق اشیا باشد
باین اسم و دیگر دایم است و او مثل باقی است و دیگر واجب الوجود است یعنی ذاتی که تقاضای
وجود او کند و بالذات ازو منفک نشود ابدا پس ممتنع الفنا و ممتنع العدم باشد ازلا و ابدا

ولهذا میگویند که خدای یعنی خود آی بان معنی که آمده است بنفس خود و بخود قایم است
نه بغیر و دیگر از وکاین است قال الله تعالی وکان الله علیما حکیما و در بعضی ادعیه از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله منقولست که یا کاینا قبل کل کون و یا حاضرا مع کل کون و یا باقیا
بعد انقضاء کل کون و بدانکه لفظ کان مفید حصول و ثبوت و وجود است الا آنست
که آن بر دو قسم است یکی از آن مفید حصول شیء است در نفس و دیگر مفید موصوفیت
شیء است بشیء و اول تام است بواسطه اسناد او بان شیء و آن کان تامه است و ثانی
تمام نمیشود مگر بذکر شیء او و آن ناقصه است مثل کان زید عالما یعنی حاصل است موصوفیت
زید بعلم و اطلاق این دو قسم بر حق تعالی جایز است قسم سوم در صفات حقیقیه که مغایر
وجودند مثل عالم و قادر و حی و غیر ذلك معتزله و فلاسفه منکرند قیام مثل این نوع صفات
واجب الوجود و دلیل ایشان آنکه واجب الوجود لذاته واجبست که واحد باشد از جمیع
جهات وحدت پس اگر این صفت واجب الوجود نیست لازم می آید شریك باری با آنکه جمع
میان وجوب ذاتی و میان بودن وصفت از برای غیر و صفت مفتقره بموصوف محال است
و اگر آن صفت ممکن الوجود است پس لابدست او را از علت موجده و محال است که آن علت
حق تعالی باشد زیرا که قابل شیء فاعل آن شیء نمیتواند بود و نیز ذات او اگر کافی است از تحصیل
آن صفت پس ذات او بدون صفت کامل باشد در علیت و هو المطلوب و اگر کافی نیست لازم

می آید نقص که منافی وجوب وجود است وحجت مثبتین از متکلمین آنکه اله عالم واجب
14 است که عالم وقادر وحی باشد وحال آنکه ما تفرقه میکنیم میان آنکه ذات الله و میان ذات
الله عالم وقادر وحی واین دلالت میکند بر مغایرت میان ذات وصفات وآنانکه اثبات
صفات حقیقیه میکنند میگویند مثلا که علم صفتی است که لازم است تعلق او بمعلوم وقدرت
صفتی است که لازم است صحت تعلق او بایجاد مقدور وصفت عاریه از نسب واضافات
در حق باری تعالی نمی باشد مگر صفت حیات اگر نگویند که او عبارت از درّاکیت وفعالیت
است بانکه این اعتبار صحیح است که عالم وقادر باشد وگویند که صفات باری تعالی
عین ذات اوست وعالم ومعلوم واحد بالنسبه اند نظر بعلم او ومغایرت میان [illegible]
بالاعتبار است چنانچه در کلام مبین شده وشمه ازین در صفات اضافیه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی ومحققان گفته اند که حیوة عبارت است از بودن شیء بحیثیتی که صادر شود
ازو چیزی که از شان او آن باشد که صادر تواند شد کما ینبغی صادر شود وبلاشک حق تعالی
باین اشیا احق است زیراکه وجوب وجود مقتضی اتصاف اوست بجمیع صفات کمالیه و
صدور اشیاء ممکنه ازو بر وجه افضل واکمل ولهذا حضرت حق [illegible] فرموده خود را به
الله لا اله الا هو الحی القیوم وعنت الوجوه للحی القیوم واما اسماء داله بر صفات اضافیه
بعضی ازو تکوین است وآنرا نزد معتزله واشعریه نفس مکون است وغیر ایشان بر غیر آن

رفته اند حجت معتزله واشعریه آنست که صفت مسماة بتکوین اگر مؤثرست بر سبیل صحت

پس آن قدرتست لا غیر واگر بر طریق وجوبست لازم می آید که او سبحانه موجب بالذات

باشد همچنانکه قول حکیم است نه فاعل مختار ونیز اگر از صفات حادثه است محتاج میگردد

بتکوین دیگر واین موجب تسلسل است ودیگر از گفته اند که او عبارت از صفت اضافیه

فقط نیست بلکه او عبارت است از صفت حقیقیه موصوفه بصفت اضافت چه بودن او بانکه

موجدست عقلا مغایر بودن اوست بانکه قادرست زیرا که قادر بر فعل گاه ایجاد کند

وگاه نکند وبعض [illegible] معلوم ومذکور ومسبح ومجدست ومقررست که او مسبح است

[illegible] ممدوح است نزد هر انسان وچون این نوع اضافات از قبیل غیر متناهیه

است پس اسماء ممکنه از برای ذات باری بحسب این نوع از صفات غیر متناهیه باشد

وبعضی دیگر از ان الفاظ متقاربه اند مثل موجد ومعنی او مؤثرست در وجود ومحدث

واو اخص است چه موجد گردانیدن اوست بعد از عدم وکون مثل موجدست ودیگر

منشی ومعنی او انشا کننده است بر تدریج ومبدع ومخترع ومعنی ایشان ایجاد دفعی

است ومثل آنهاست فاطر وصانع واما خلق بمعنی تقدیرست وآن در حق باری تعالی

راجع میگردد بعلم واما باری آنست که ایجاد کند شیء را بر وجهی که موافق مصلحت

باشد وبعضی دیگر الفاظی است که دلالت کند بر ایجاد شیء بعینه وآنها نیز قریب بغیر

متناهیه اند و بعضی دیگر از آن الفاظی اند که دلالت دارند بر ایجاد نوعی فلانی از جهت
١٥
حکمت فلانیه مثلا اگر منافع را خلق کرد نافع است و اگر الم را آفرید ضار است و اگر حیوة
را ایجاد فرمود محیی است و اگر موت را بظهور آورد ممیت است و اگر بعضی را تخصیص
کرد باکرام لطیف است و اگر قهر فرمود قهار است و اگر در عطا تقلیل نمود قابض است
و اگر تکثیر نمود باسط است و اگر در مجازات ذنوب عقاب فرمود منتقم است و اگر ترک
آن کرد حلیم و غفور و عفو است اگر جاه و حشمت داد رافع است و اگر منع فرمود خافض
است و علی هذا پس آن یک ذاتست که بهر مقامی نامی دارد و اما صفات سلبیه بعضی از آن
عاید میگردد بذات بانکه جوهر و جسم و مکانی و حالی و محلی نیست و محتاج نیست و منزه
در ذات و نه در صفات و آیه لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و بعضی دیگر راجع
میشوند بصفات و مخفی نیست که هر صفتی که از صفات نقص است واجبست تنزیه
واجب الوجود از آن و آن یا آنست که راجع میگردند باضداد علم همچو نفی نوم که لا
تاخذه سنة و لا نوم و نفی نسیان که و ما کان ربک نسیا و نفی جهل که لا یعزب عنه مثقال
ذرة فی السموات و لا فی الارض و یا راجع اند باضداد قدرت بانکه منزه است در افعال
خود از لغب و نصب که و ما مسنا من لغوب و بانکه محتاج نیست در فعل خود بآلات
و تقدم ماده و مده که انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و هیچ تفاوتی

نیست نزد قدرت او در قلیل و کثیر وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب

وقدرت او نهایت ندارد ومنتهی نمیکردد که ان یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید

وما ذا ... حن ... وبار اجع بصفت وحدت مثل نفی اضداد که لیس کمثله شیء

ما اتخذ ... وما کان معه من اله وبار اجع بصفت استغنا اند که هو یطعم

ولا یطعم و ... یجار وبعضی دیگر عاید میکردند بافعال بانکه حق تعالی خلق

نمیکند باطل ... سبب راکه وما خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا

افحسبتم انما خلقنا کم عبثا ... ما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین وراضی بکفر

... نیست ... وغیر ... هد ... و ... نیست نمیدارد فساد عباد را وبی سابقه جرم عقوبت

نمیکند که ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وامنتم ومنتفع نمیشود بطاعات مطیعین

ومتضرر نمی کردد بذنوب مذنبین بلکه فایده ونفع ووبال وضرر آن عاید بایشان

وبر ایشانست که ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها وکسی را نرسد ونمیزند

بروی اعتراض در افعال متقنه واحکام محکمهٔ او که لایسأل عما یفعل وهم یسألون

ودیگر از اسماء سلوب قدوس وسلام است زیرا که او منزه وسالم است از نقایص

امکان ودیگر عزیز است واو آنست که یافت نشود او را نظیر وهیچ چیز غلبه نکند بر و

ودیگر حلیم است که تعجیل نمیاید بعقوبت بندکان ومنع نکند از وصول رحمت بر ایشان

وصبور ست که معذب نسازد بدکردار را با وجود قدرت بران واما اسماء داله بر صفات

۱۴

حقیقیه مع اضافیه بعضی ازان قادرست وقدیر ومقتدر ومالک وملک ومليك

وقوی وذو القوة وتمام اینمعانی راجع بقدرتست وبعضی دیگر ازان راجع بعلم است

که ولا يحيطون بشيء من علمه عالم الغيب والشهادة وهو بكل شيء عليم علام الغيوب

الله اعلم حيث يجعل رسالاته علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم والله يعلم ما تسرون

وما تعلنون وعلم آدم الاسماء وخبير قريب است بعليم وهمچنین است شهید هرگاه که

تفسیر او بشاهد کنند وهرگاه که از شهادت اخذ کنند آن از وصف کلام است وحکمت

مشارک علم است ازان حیثیت که او ادراک حقایق اشیا کما ینبغی میکند ودیگر لطیف ست

وگاهست که اراده کرده میشود با وایصال منافع بغیر بطریق خفیه عجیبه وتحقیق آنست

که نافذ ست تصرف او در جمیع اشیا وبعضی دیگر راجع میکردند بکلام که وکلم الله موسی

تکلیما وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا وگویند که تکلم زیاده بر خلق نیست وآن آنست که تکلم

راخلق میکند در اجسام مثل تکلم در شجره موسی علیه السلام بر طور وبعضی دیگر راجع باراده

میشوند که يريد الله بكم اليسر رضي الله عنهم يعني مريد افعال واعمال صالحه بندگان است يحبهم

ويحبونه والله يحب المطهرين يعني مريد ايصال خير ست بايشان وكل ذلك كان سيئه عند

ربك مكروها كراهيت عبارت از اراده عدم فعل است ونزد معتزله صفت دیگر ست غیر

اراده وگویند ارادهٔ باری علم اوست باشتمال فعل بر مصلحتی که داعی باشد بر ایجاد
فعل وکراهت او علم اوست باشتمال فعل بر بندهٔ که صادف باشد از ایجاد آن فعل و بعضی
دیگر راجع میشرند بسمع و بصر که انّنی معکما اسمع واری انّه هو السّمیع البصیر لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار یعنی عالم بمبصرات و مسموعات واما صفات اضافیه مع سلبیه
مثل اسم الاول که [illegible] آنست از دو معنی یکی آنکه حق تعالی سابق است بر غیر خود و غیر او
بر و سابق نیست و مثل الاخر که حق تعالی باقی و پاینده است بعد از غیر و باقی و پاینده نیست
غیر او و مثل قیوم که غیر او باو قایم است و محتاج بویست و او قایم بخودست و محتاج
بغیر نیست من جمیع الوجوه و اسم کالاسم الظاهر اضافهٔ محض است و همچنین اسم الباطن
یعنی ظاهرست بحسب آثار و دلایل باطن است بحسب مهیت و حقیقت و اما اسمی که دالست
بر مجموع صفات حقیقیّه و اضافیه و سلبیّه اسم الله است و جایز نیست در دین اسلام اطلاق
این لفظ بر غیر باری تعالی و دیگر از اسماء عظیم و کبیرست که و هو العلیّ العظیم و این دو اسم
قریبند در معنی بیکدیگر و بعضی تفرقه کرده اند بآنکه وارد شده که الکبریاء ردائی والعظمة
ازاری و ردا ارفع است از ازار و نیز اختصاص یافته تحریمهٔ صلوة به الله اکبر دون الله
اعظم و شکی نیست که اطلاق عظم و کبر بر حق جل و علا بحسب جمیت و مقدار نیست
چنانچه در اجسام می باشد از جهت لزوم بتبعیض و تجزیه و این بر باری تعالی محال است

چنانچه بدلایل مبرهن گشته و دیگر از اسما مثل علی و متعالی که از علو ند مراد از بشان ۱۷

مزید رتبت و شرفست بر ممکنات نه بمعنی که مستلزم تمکن باشد زیراکه آن بر خدای

تعالی محالست و اطلاق مجموع این اسماء مذکوره بر حق جل و علا بواسطهٔ اذن شرع

است و اماکنه معانی آن حواله بعلام الغیوب است که هر کرا از عباد که مستعد انکشاف

اینمعانی باید بروعیان کرداند مثل انبیا مرسلین است و اولیاء معصومین صلوات الله علیهم

اجمعین تتمه در اسماء مضمره و توقیفیه و ابحاث مختصه باسم الله حق سبحانه

و تعالی باسماء مضمره خود را مدح فرموده که اننی انا الله لا اله الا انا و صحیح نیست مر غیر

او را این ذکر مکر بر سبیل حکایت و از بعض اهل کمال این کلمات صادر شده انا من اهوی

و من اهوی انا و این اشارت بکمال محبت و غایت ارادت اتصاف بصفت محبوب و فنای

ارادهٔ او در ارادهٔ حق و فرموده که لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظلمین و صحیح

نیست این ذکر از عبد مکر بشرط حضور و مشاهدت و دیگر فرمود که لا اله الا هو و این ذکر

صحیح است از عبید غایبین و درجات حضور و شهود مختلف میکردد بواسطهٔ قرب

و بعد مکان و کمال تجلی و نقصان پس هر حاضر غایب است نسبت بما فوق او از درجات

و بسا غایبی که حاضرست در فواد بواسطهٔ انوار تجلیات سلام علی الغایب الحاضر و در لفظ

هو اسرار غریبه عجیبه مندرجست بعضی از ان آنست که هر کاه عبد بموافقت قلب بر زبان

راندکه یاهو کو یا میکوید ماللتراب ورب الارباب آیا چه مناسبتست میان مخلوق شده
از خاک و میان بخالق و مربی عناصر و افلاک و چه مشابهت است میان متولد از نطفه
ودم و میان موصوف بان لیت وقدم و این استفهام بر سبیل انکارست یعنی مطلقا مناسبت
و مشابهت نیست و لهذا منادی کشته بندای غایبین که یاهو و دیکر انکه قایل که کویا و ناطق
کشت بکلمه یاهو پس کو یا حکم جزم کرد بر آنکه آنچه ماسوی الله است نفی محض است و اصلا
وجود ندارد زیرا که اکر در وجود دو شی حاصل می بود قول هو صلاحیت این و آن هر
دو میداشت پس نداء متعین نمی شد و دیکر انکه اکر میکفت یا رحمن پس کو یا متذکر یا منتظر
رحمت بود و همچنین اکر میکفت یا کریم و مثل ذلک از صفات و اما هر کاه که کفت یاهو پس کو یا
مستغرق کشته در بحر بی پایان عرفان و ماسوی ذات ملاحظه کرده بر وجه فنا و خذلان
و دیکر انکه کو یا قایل میکوید که مدح تو نمیکویم و ثنای تو بر تو نمیخواهم مکر بهویت تو من
حیث هی که حضرت تو ارفع و اعلا است که ثنا کویند بر تو بسبب نقایص مخلوقات که از صفات
جلال است یا باسناد کمالات ممکنات بسوی تو که از صفات اکرام بی زوالست و دیکر
این ذکر مفید آنست که منادی بسیط محض است و طریقی نیست بتصور الا باشارت عقلیه
و دیکر آنکه عبد ذاکر کو یا درین مقام دهشت بر و غلبه کرده ذهول بر وی روی نمود از کل
ما یوصف به مکر از ین اشارت و اختصاص این ذکر باین اسرار ازینجهت است بعضی از عرفا

فرموده اند که لا اله الا الله توحید عوام است و لا هو الا هو توحید خواص زیرا که معنی
کلمهٔ لا اله الا الله نفی الوهیت است از ما سوی حق سبحانه و اثبات آن مرورا ماذاکر صادق
اگر چند گاه بخلوص نیت بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله مداومت نماید پرتو نور و هویت
و ظهور هستی حق سبحانه و تعالی بر باطن او تابد هویات همهٔ اشیا را از نظر بصیرت او
دور گرداند و جز هویت حق سبحانه و تعالی در دیدهٔ شهود او نماند یعنی لا اله الا الله لا هو
الا هو شود چه لا هو معنی او کل شیء هالک است و الا هو معنی او الا وجهه ای ذاته و از
جملهٔ اذکار شریفه است که یا هو یا من لا هو الا هو یا ازل یا ابد یا دهر یا دیهور یا من هو الحی
القیوم الذی لا یموت و دیگر یا هو یا من لا هو الا هو یا من لا هو الا هو این اذکار
جلیلة القدر است که موجب اول فنای عما سوی الله است و دوم فنای فی الله و سیوم
فنای عما سوی الذات و چهارم فنا از فنای عما سوی الذات و منقول است از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که فرمود که خضر نبی را علیه السلام در واقعه دیدم و بوی گفتم که تعلیم
کن مرا چیزی که بواسطهٔ آن بر دشمنان مظفر و منصور گردم فرمود که یا علی بگو یا هو یا من
لا هو الا هو صباح این احوال را بحضرت رسول الله ص عرض کردم فرمود که او اسم اعظم
بتو تعلیم کرد که همین اسم در روز بدر بر زبان من جاری بود و حق سبحانه ببرکت
این اسم مارا نصرت فرمود و اما اسماء توقیفیه در ان اختلاف کرده اند که اسماء الله توقیفیه

اند یا نه بعضی از علما بر انند که توقیفیه اند زیرا که ما وصف میکنیم حق سبحانه
وتعالی را بانکه عالم است ووصف نمی کنیم بانکه او طبیب وفقیه است پس اگر
اسماء الله توقیفیه نمی بود اطلاق مثل این اسما بروی سبحانه روامی بود وحال
انکه جایز نیست اگرچه بر سبیل تجوز باشد وبعضی دیگر بعدم توقیف رفته اند
واحتجاج ایشان انست که اسماء الله وصفات او مذکور میگردد بفارسی وترکی
وبان لغات چیزی در قرآن واخبار وارد نشده باانکه اهل اسلام اجماع نموده اند
برجواز اطلاق این اسما جواب گفته اند که عدم توقیف در غیر لغت عربیه موجب
عدم ایراد در لغت عربیه نیست حجه دیگر قول حق تعالی است که ولله الاسماء الحسنی
فادعوه بها پس هر اسمی که دلالت دارد بر صفات ونعوت جلال آن حسن است واطلاق
او جایز لیکن بعد از توقیف ونیز باید دانست که بعضی الفاظ در کلام مجید وارد
شده که دلالت میکند بر معانی که ممکن نیست اثبات آن بحقیقت در حق حق تعالی
مثل استهزا که الله یستهزئ بهم واستهزا مذموم است بسبب جهل قالوا اتتخذنا
هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ودیگر از ان مکر است ومکروا ومکر الله
ودیگر غضب که وغضب الله علیهم ودیگر تعجب که بل عجبت ویسخرون بضم تا که
قرأت حمزه وکسایی است وتعجب حالتی است که عارض قلب میشود نزد جهل بشیء

و دیگر تکبر که الجبار المتکبر و دیگر حیاست که ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا و حیا
19
تغییری است که عارض قلب و وجه میشود بواسطه فعل قبیح و قانون معیار در
تصحیح این الفاظ آنست که باهریک ازین احوال امریست که یافت میشود باو در بدایت
و اثری که صادر میگردد ازو در نهایت مثلا غضب حالتی است که حاصل میشود
در قلب بواسطه غلیان دم و سخونت مزاج او و اثر حاصل او در نهایت ایصال ضرر است
بمغضوب علیه پس غضب در حق باری تعالی محمول است بر اثری که حاصل گشته در
نهایت نه امری که کاین است در بدایت وقس علی هذا و آورده اند که حق سبحانه و تعالی
را چهار هزار اسم مشهور است هزار ازان در قرآن و اخبار امامه و هزار در توریة و هزار
در انجیل و هزار در زبور و بعضی دیگر گویند که حق سبحانه و تعالی را هزار اسم دیگر است
در لوح محفوظ که از بشر کسی بران اطلاع ندارد مگر آنکه اراده او باشد و این مستبعد
نیست زیرا که اقسام صفات الله بحسب سلوب و اضافات منحصر نیست پس هر که مرا
اطلاع بر آثار حکمت الهی در تدبیر عالم علوی و سفلی بیشتر است اطلاع او بر اسماء نامتناهی
او اکثر است و اگر گوییم او را در تربیت هر مخلوقی و بهر خاصیتی و منفعتی اسمی است همچو
منافع اعضا و حیوان و نبات و احجار اسماء الله از حیز عد و حد احصا بیرون میرود
کما ورد فی القرآن وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و میان خلق و اسماء خالق مناسبات عجیبه

وحالات غریبه هست و نفوس مختلفند و جنسیت علت ضم است پس هر اسمی که
معنی غلبه کرد بر بعضی نفوس هرگاه که او بآن اسم مواظبت نماید مقررست که اثر او و خاصیتش
باو اسرع خواهد بود والله الموفق واما ابحاث مختصه باسم الله آنست که نزد خلیل
بن احمد و متابعان او و نزد اکثر اصولیین و فقها این لفظ مشتق نیست البته و این اسم
علم ذات واجب الوجود است و دلیل برین آنکه اگر مشتق باشد معنی او معنی کلی خواهد
بود که نفس مفهوم او مانع نباشد از وقوع شرکت بین کثیرین و درین هنگام لا اله الا الله
موجب توحید محض نباشد پس کافر بقول اشهد ان لا اله الا الله در اسلام داخل نشود
همچنانکه اگر کسی گفت اشهد ان لا اله الا الرحیم او الملک داخل نمیگردد بواسطه این قول در
اسلام باتفاق اهل حل و عقد پس تا این اسم بتعیین نگویند ایمان تمام نشود و نیز ترتیب
عقلی اول ذکر ذاتست و بعد ازان ذکر صفات مثل زید الفقیه الاصولی النحوی پس میگوییم
که الله اسم علم است و قرائت کسی که الی صراط العزیز الحمید الله الذی له ما فی السموات
و ما فی الارض بخفض اسم الله خوانده بسبب آن نیست که او وصف است بلکه از برای
بیان است و وزان آن قول تست که مررت بالعالم الفاضل الکامل زید و نیز وارد است
در قرآن که هل تعلم له سمیا این استفهام بر سبیل انکارست یعنی لا یطلق اسم الله علی
احد من ذوی العقول و غیرهم حق سبحانه و تعالی صیانتش نمود تا هیچ فردی از افراد

مخلوقات باین نام موسوم نشد و هیچ کافر معبود باطل خود را باین نام نخواند
۲۰
و مراد باوصفت نیست والا لازم می آید خلاف واقع پس واجب است که مراد
با واسم علم باشد واین نیست مکر الله تعالی که اسم حقیقی اوست زیرا که تمامی اسما را
باو می شناسند و او را باسماء دیکر نمی شناسند مثلا کویند رحمن و رحیم و ملک
و قدوس و صبور و حلیم اسماء الله اند و هیچکس نکوید که الله اسم رحمن است یا اسم
رحیم و علی هذا و حجت قائلین باشتقاق آنست که در کلام مجید وارد است که و هو
الله فی السموات و فی الارض و حال انکه جایز نیست که کویند هو زید فی البلد و جایز
که کویند هو العالم فی البلد در جواب میکویند که چرا جایز نیست که این قول جاری
مجرای آن باشد که هو زید الذی لا نظیر له فی البلد و دیکر میکویند آن طایفه که قایل
باشتقاق اند که چون اشارت حسیه ممتنع است در حق حق تعالی علم نیز برین سبیل
ممتنع است و نیز علم از برای تمیز است و در و مشارکتی نیست اصلا چون احتیاج
تمیز ندارد جواب آنکه وضع علم از برای تعیین ذات معینه است و در و احتیاجی
باشارت حسیه نیست و این موقوف حصول شرکت نیست و حال آنکه میان فریقین
نزاع لفظی است زیرا که جماعتی که باشتقاق قایلند متفق اند بر آنکه الاله مشتق است
از اله آلهة ای عبد عبادة و او اسم جنس است مثل رجل و فرس و واقع میشود بر هر معبودی

حق و باطل بعد از آن غلبه او بر معبود بحق است و او از اسماء غالبه است مثل النجم که اسم
هر کوکبی بوده بعد از آن غلبه او بر ثریاست و همچنانکه سنه بر عام قحط و بیت بر کعبه
و کتاب بر کتاب سیبویه و اما الله بحذف همزه مختص است بمعبود حق و بر غیر او اطلاق
نمیکنند و مراد بمعبود بحق آنست که او را استحقاق و استئهال معبودیت باشد و این
غیر الله تعالی نیست نه استحقاق و استئهال او را حاصل است ازلا و ابدا چنانچه مخفی نیست
و هر آنچه ماسوی اوست او را عابدست بقدر استعداد حتی کافر و فاسق و شجر و حجر
و نبات و جماد و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم ان کل من فی
السموات و الارض الا اتی الرحمن عبدا و عبد صالح آنست که عبادت معبود لذاته بتقدیم
رساند نه از جهت رغبت در ثواب و رهبت از عقاب که اگر فرض حصول مطلوب
کند یا فقد و نایافتن مرغوب عاید نیست و مع ذلک سزاوار آنست که قطع نظر از عبادت
خود نیز بکند تا خالصا لوجه الله باشد و بعضی گویند که او مشتق است از الهت الی
فلان ای اسکنت که بمعنی امکان و تسکین است زیرا که نفوس تسکین نمی یابد مگر بسوی
جلال او و عقول قرار نمیگیرد مگر نزد جمال او چه کمال لذاته محبوبست که الا بذکر الله
تطمئن القلوب و بعضی گویند که از وله است که ذهاب عقل است و در آن یکسانند
ساحلان بحر عرفان و سرگردانان بادیه ظلمات جهالت و تیه خذلان و نیز گویند که مشتق

ازلاه است که بمعنی ارتفاعست زیراکه او رافع است از مشابهت ممکنات ومناسبت

محدثات ونیز گویند که ازاله فی الشی است وقتی دران امر حیرت فزاید این
میگوید که عقل حیرانست درادراک ذات بیچونش که بوی غیر رسد وگرد سرا پردهٔ
او نمیتواند گشت واینجا عجز از درك ادراك ادراك است وبعضی دیگر گویند
ازلاه یلوه است که بمعنی احتجابست که کنه صمدیت او محتجبست از عقول واوهام
واستدلال کرده اند بانکه شعاع که مستفادست از شمس از روی تعین بواسطهٔ
دوران اوست انه شت . . وجود وعدم وطلوع وغروب چه اگر شمس ثابت می بود
در وسط السماء دایما اطمینان حاصل نمیشد که شعاع مستفاد ازوست وچون ذات
واجب الوجود باقی است بریك حالت وهمچنین ممکناتی که تابع اند اورا بسا خطور
کند ببال ضعفا که این اشیا مگر ندواتها موجودند پس بنابرین سبب احتجاب منست
نور او مگر کمال ظهور او پس حق محتجب باشد وخلق محجوب ونیز گویند که مشتق است
از اله الفصیل این وقتی است که طفل مولع است بمادرش زیراکه عباد در وقت بلا واضطرار
دست تضرع بجانب او بر میدارند وحاجت ازو میخواهند که واذا مسّ الناس ضر
دعوا ربهم منیبین الیه واین از شان ناقصانست واما کاملان را همیشه جلیس وانیس
است وایشان غیر ازو ملجأ وملاذی ندارند وتوجه بیکجا وبیك دوست کمارند

ونیز گفته اند که اشتقاق از اله الرجل یاله است در وقت فزع بواسطهٔ ضرری که

بوی روی نموده پس زینهار جسته بوی وحق سبحانه اورا زینهار داده

واو زینهار دهندهٔ خلایق است که هو یجیر ولا یجار علیه وبعضی از لطایف

اسم الله آنست که هرگاه تلفظ بهمزه نشد لله باقی میماند که ولله جنود السموات

والارض واگر از وی بقیه لام اولی گذاشته شد صورت له پیدا میکند که له ما فی السموات

والارض واگر لام باقیه نیز متروک گشت ها مضمومه باقی میماند که از هو خبر میدهد

که اعظم اذکار است چنانچه مذکور شد واین کمال اعجاز است که هر چه از اجزای

لفظ که زایل شود او بر صرافت معنی خود باقی باشد و واو زاید است بدلیل سقوط

او در تثنیه وجمع که هما هم واین بحسب معنی هرگاه کسی واجب الوجود را باین

اسم یاد کرد اورا بجمیع صفات کمال یاد کرده زیرا که او اسم ذاتی است که مستجمع جمیع

صفات کمالست بخلاف سایر اسما ولهذا صحت کلمهٔ شهادت باین کلمه جلیله است واما

اموری که متعلق به الرحمن الرحیم است بدانکه رحمن فعلانی است از رحم ورحیم نیز

فعیل است ازو واشتقاق هر دو از رحمت وآن ترک عقوبتست مرکسی را که مستحق

آن باشد یا ایصال خیر ست باهلش واصل رحمت تعطف ورأفت است ورحم را از جهت

رقت وانعطاف رحم میگویند ودر منع صرف رحمن اختلافست چون او را مونثی

نیست که بر وزن فعلی باشد مثل عطشی یا بر وزن فعلانه باشد پس کسی که در منع
۲۲
صرف فعلان صفت وجود فعلی شرط کرده است نزد او رحمن منصرفست وانکس که
انتفاء فعلانه شرط کرده غیر منصرف وچون بواسطهٔ تعارض دلیلان ساقط شوند صرف
را وجهی هست که اصل در اسما صرفست ومنع صرف را نیز صورتی هست که قیاس
بر اخوات او باشد مثل عطشان وغرثان وبعضی گویند که ایشان هر دو یک معنی اند
همچو ندمان ونديم وجمع بینهما از برای تاکیدست واتساع مثل جاد مجد وبعضی
دیگر میگویند که مبالغه در رحمن زیاده است چه زیادتی در لفظ مستلزم زیادتی
است در معنی ولهذا آمده است که رحمن الدنیا والاخرة ورحیم الدنیا وبسا که میگویند
رحمن الدنیا ورحیم الاخرة زیرا که رحمت او در دنیا عام است بر مومن وکافر وبر وفاجر را
ودر آخرت مخصوص مومنانست پس الرحمن خاص اللفظ عام المعنی باشد والرحیم
بعکس او واما خصوص الرحمن از انجهت که بر غیر حق تعالی اطلاق نمیکنند چه از صفات
غالبه است مثل دبران وعیوق واما عموم آن از ان حیثیت که شامل است جمیع
موجودات را از طریق خلق ورزق ونفع واما عموم الرحیم اشتراک تسمیهٔ خلق است
واما خصوص وجوع اوست بلطف بر مومنان وبعضی گفته اند که الرحمن نظر با هل سموات
است که تطویق کرده ایشانرا بطاعات ومطوق کردانیده السنهٔ ایشانرا بانواع تسبیحات

ودور ساخته ایشانرا از آفات و قطع کرده از یشان مطاعم و لذات و الرحیم نسبت

باهل زمین است یا رسال رسل و انزال کتب و بعضی دیگر گویند که رحمن مفتاح

مکاشفه است و رحیم مرقاة مشاهده یعنی برحمت رحمانیت ابواب مکاشفت کشاده

میگردد و برحمت رحیمست ترقی بذروهٔ اعلای مشاهدت میسر میشود و مقدم

داشت رحمن را در ذکر بر رحیم و حال آنکه او اعلی است از رحیم و در عادت تدرج

از ادنی باعلی است چه رحمن متناولست عظام نعم و اصول آنرا پس ارداف فرمود

او را برحیم که گویا بر سبیل تتمه است تا متناول شود آنچه لطیف و الطف است و هر بنده

را سه چیزست دل و نفس و جان دل را از نام الله عزت ایمان و شرف عرفانست

و نفس را از اسم رحمن قسمت رزق و احسانست و جانرا از اسم رحیم لذت عفو

و غفرانست بدانکه نوزده نکته در بیان بسمله مرقوم میگردد بعون حق اول

حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما الصلوة و السلم فرموده که

جمیع علوم مندرج است در کتب اربعهٔ سماویه و علوم آن تمام در قرآن مندرج

و علوم قرآنی در سبع مثانی منطوی است و علوم فاتحه در بسمله محتوی و علوم بسمله

در باء او مختفی و شمهٔ از اسرار این در وجه تسمیه فاتحه بام الکتاب مبیّن خواهد شد انشاء

الله تعالی و غرض اصلی در تحصیل کل علوم وصول عبدست برب و باء او از برای الصاق

است ولهذا بعضی از اهل تحقیق اصل تقدیر کرده اند در متعلق او و امیر المومنین

صلوات الله علیه فرموده که انا نقطة تحت الباء از این خبر معتبر چند چیز معلوم میشود
یکی انکه آن حضرت نقطهٔ مرکز علم اولین و اخرین باشد و دیگر واسطهٔ وصول عبد
باشد برب و دیگر بقول اهل اشارت که بسمله را کلید در کنج حکیم گفته اند و مبدا
ظهور و تحقق بسمله اوست پس مفتاح کنوز و صور حقایق خزاین الهی بید او باشد
پس کسی که خواهد که بران فی الجمله اطلاع پیدا کند بی وسیلهٔ او آن در را نتواند کشود
و دیگر چون بلسان اهل حال الف مرتبهٔ احدیتست و با مرتبهٔ احمدیت که اثنینیت
است و ظهور با بنقطه میشود کانه اشارت باشد فرموده آنحضرت بانکه سبب
ظهور دین احمدی اوشده و بقوت بازوی او نبوت ظاهر کشته و اسلام قوت پیدا
کرده چنانچه بیان واقع است دیگر چون با در مرتبهٔ دوم خود واقع شود که
مرتبهٔ امامتست باب میشود و این اشارت باشد به بشارت انا مدینة العلم و علی
بابها پس هر که جویای مدینهٔ علم احمدی باشد بی کشودن در دران مدخل
نتوان نمود القصه هیچ مرتبه از مراتب بی وسیلهٔ او بحصول نمیرسد و صحت
ایمان و قبول اعمال بندکان وابستهٔ بمحبت اوست و اولاد امجاد او و بترا از دشمنان
ایشان و این امریست بغایت ظاهر اگر کسی را بصر بصیرت باشد نکتهٔ دوم

ابتداء کلام بباء باشد نه بالف تا اشعار باشد بانکه بحکم من یطع الرسول فقد اطاع

الله تا کسی متابعت صاحب این مقام نشود منقاد صاحب مقام اول نیست و مقام

صاحب سیوم در ضمن دوم مندرج است زیرا که مقام توحید اصل است و مقام

نبوت فرع اوست و مقام امامت فرع نبوت پس این سه مقام بهم منوط اند بی

یکدیگر میسر نیست کسی را لهذا ابتدا بباء نمود زیرا که الف صفت ترفع و تطاول

دارد و باء سمت انخفاض و انکسار این ایما باشد بانکه بنده باید که در مقام خضوع

و فروتنی باشد تا بحکم من تواضع لله رفعه الله حق سبحانه و تعالی مرتبهٔ او را

بلند سازد و درجهٔ او را ارجمند گرداند نکتهٔ سیوم الف ابتدای مخارج است

که عبارت از اقصای حلق است و باء انتهای مخارج که باء شفتی است

و چون الف اولین در بای آخرین مندرج شد تحقیق معنی هو الاول و الاخر

بظهور پیوست و چون صورت الف در قد بلند باظاهر شد معنی او در باء

مبطن بماند سر الظاهر و الباطن جمال نمود و اهل تحقیق بر آنند که این چهار

اسم متایل جمیع اسما و صفاتند پس برین تقدیر علوم اولین و آخرین منشعب

از ظهور اسما و صفاتند و اسما و صفات بتمامی درین چهار اسم و این چهار اسم

متجلی در باء بسم الله نکتهٔ چهارم روایتست که حضرت موسی نبی علیه السلام

شد و وجع بطن او بغایت رسید تضرّع و شکایت بدرگاه اله عرضه داشت

حضرت ملک علام بوحی اعلام فرمود که در فلان بیابان کیاه بدین صفت
رویده است تناول نمای که شفای عاجل در ضمن آن متحقق میکردد پس موسیٰ
رفت وآن کیاه را تناول کرد فی الفور عافیت یافت باذن الله تعالی بار دیکر آن
مرض عود نموده متوجه بهمان کیاه شده تناول فرمود مرضش روی بازدیاد نهاد
کفت ای عالم السّر والخفیّات در اوّل خوردم شفا یافتم و در آخر مضرت شتافتم
سبب این چیست حضرت معبود در جواب فرمود که در نوبت اوّل بنام
بزرکوار ما دست بردی بدان کیاه لاجرم شفا یافتی و در دوم به بسم الله دست
دراز نکردی موجب زیادتی مرض کشت ای موسی آیا ندانستهٔ که تمامی دنیا سمّ
است واسم بزرکوار ما تریاق اوست نکته پنجم نقلست که رابعهٔ عدویه بیتوته
فرموده بود در خانهٔ وتمام شب بطاعت کذرانیده بود بسمله اشتغال نموده
وچون نزدیک بصبح شد خواب بر وغلبه کرد دران اثنا دزدی دران خانه
درآمده متاعی که درانجا یافت برداشت وقصد بیرون رفتن کرد در را بسته
یافت تا سه نوبت ناکاه از کوشهٔ خانه هاتفی آواز داد که ای دزد از متاع دست
بدار وبیرون رو که اکر حبیب که بذکر وفکر ما کذرانیده در خواب

مرا بوده جلال که حافظ و ناصر اوست خواب برو روا نیست نکتهٔ ششم یکی از عرفا

در چراگاهی گوسفند میچرانیده گرگی در میان آن گوسفند از واقع شد و بآن اغنام

مضرتی نرسانید شخصی بران اطلاع یافت گفت از کی باز گرگ با گوسفند صلح

کرده راعی گفت از ان روز باز که راعی غنم با رزاق انسی و نعم صلح نموده یعنی از

یاد او غافل نبوده روایتست که فرعون قبل از ان که دعوی باطل الوهیت

کند امر کرده بود که تا بر در کوشک او این کلمهٔ جلیلهٔ طیبه مرقوم گردانیده بودند

و در بعضی از تفاسیر مذکور هست که جبرئیل علیه السلام نوشته بود چون او دعوی

ربوبیت کرد و موسی علیه السلام اثر رشد در حال و مآل آن شوم بد نهاد دید بحق تعالی

بنالید که خداوندا بسی این لعین را خواندم و از وی هیچ نوعی از قبول ندیدم حق تعالی

بوی وحی فرمود که ای موسی تو هلاکت وی میخواهی چرا که نظر بکفر وی داری و من نظر

بران کتابتی دارم که بر در کوشک او مرقوم است و سوگند بعزت و جلال ما که تا آن نام

بر در آن کوشک مثبت خواهد بود عذاب ما باو نخواهد نمود و آورده اند که چون وقت

عذاب وی رسید جبرئیل علیه السلام بیامد و آن نام را از آنجا محو کرد آنگاه بهلاکش مبتلا

گردانید و درین خبر عالی اثر نکته است که کافر طاغی که این کلمه در بیرون سرای او نوشته

است عذاب این جهانی بوی ملحق نمیشود و از عقاب سالم می زید پس مومنی که تذکار بتکرار

این نام بزرگوار از اول عمر تا اخر نموده باشد و بر سویدای دل او نقش بسته اگر از عذاب
۲۵
آن جهانی مصون و محفوظ ماند از کمال کرم خداوند سبحانه و تعالی هیچ عجب
هشتم حضرت پروردگار ذات بزرگوار خود را رحمن رحیم گفته پس چگونه صفت مرحمت
از وی بظهور نرسد و رحمت او بر غضب او بحکم سَبَقَتْ رَحْمَتِی غَضَبِی سابق نباشد
روایت کنند که یکنوبتی سایل وضیعی بر در خانه رفیعی سوال کرد و چیزی خواست
بوی محقری دادند سایل کلنک و بیل برداشته در ایستاد و در خانه را بجد و جهد
تمام میکند گفتند چرا چنین میکنی مگر دیوانه گفت دیوانه نیستم اما این را برای آن
کردم که در خانه را مناسب عطا باید ساخت یا سایل را لایق در باید نواخت الهی چون
در اول کتاب مستطاب خود صفت رحمت ثبت نموده ما گناهکاران را از فضل رحمت
خودت محروم نکنا و حجاب پندار از پیش روی این ضعیفان بیمقدار بردار امرکاه
بعضی از عبید متاع باد والی را ابتیاع مینمایند داغ ملکیت بران میکنند تا دشمن در طمع
نکند حضرت حق جل و علی میفرماید که ای بندگان من اگر میخواهید که شیطان رجیم شما را از راه نبرد
و ایمان شما را بغارت نبرد داغ بسمله را بجبین جان کشید تا از شر وسوسه و غارت او ایمن باشید
حکمت دهم حضرت نوح نجی صلوات الرحمن علیه چون بر کشتی سوار شد کشتی قرار نمی
یافت فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰیهَا وَمُرْسٰیهَا ۱۵۹ لیس او در ان

وقت قرار گرفته راکبان آن نجات یافتند پس گاهی که نصف این کلمه جلیله سبب نجات

آنچنان طوفان شود پس اگر مومنی در تمام عمر بتمام او مواظبت نماید امید که از امواج

حوادث ایام دنیا و آلام موحش عقبی محفوظ ماند در قرآن نود و نه نام

حق تعالی مذکور است چون آن را مثلث سازی هر قسمی سی و سه نام باشد و امت نیز

سه صنفند سابقان و مقتصدان و ظالمان پس حق تعالی این سه نام را که هر یک متضمن

سی و سه نام بود بر این سه فرقه منقسم گردانید الله نصیب سابقان آمد و رحمن

نصیب مقتصدان و رحیم نصیب ظالمان که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای

سابقان الله منم بیدار باشید ای مقتصدان رحمن منم هشیار باشید ای ظالمان رحیم

منم امیدوار باشید یا الله مستدعی ولایت است که الله ولی الذین آمنوا و رحمن موجب

محبت که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و رحیم مقتضی رحمت که

وکان بالمؤمنین رحیما و در شش موضع رحیم در قبر و حشر او و قیامت و ظلمات

و قرائت کتب و قراعات و صراط مخافات او و نار و درکات او و جنت و درجات

اوامّا در قبر در خبر است که چون بنده مؤمن را بقبر در آرند و سر قبر را استوار

کرده دوستان از سر قبر وی باز گردند او در آن کنج را و بر تنگ و تاریک لحد تنها بگذارند حق

سبحانه بلطف بکمال و بنده نوازی با بنده خود خطاب فرماید که عبدی بقیت فرداً وحیداً

من درین کنج زاویهٔ لحد تنها ماندی این دوستان و یارانی که از برای ایشان تحصیل
مامور بودی و استرضای ایشان را بر رضای ما برگزیدی ترا اینجا تنها گذاشتند
فانا ارحمك اليوم رحمة يتعجب منها الخلايق امروز آن روزیست که ترا برحمت خود
بنوازم چنانچه همهٔ خلایق از آن متعجب بمانند آنگاه بملایکه خطاب فرماید که ای ملایکهٔ
من این غریبی است از وطن و مسکن خویش جدا افتاده و از یار و دیار و همنشین خود
دور شده اکنون درین کنج زاویهٔ لحد مهمان منست میخواهم که آنچه ممکن است بروی
کرم و احسان نمایید و بر بدن پر محن وی انتشار روح و ریحان فرمایید گلدستهای
جنت بر سر بالین بندهٔ من برید و دری از بوستان سرای بهشت در لحد بندهٔ من بگشایید
و مشعلهٔ از نور بر بالین بندهٔ من نهید و او را عن باز گذارید که بمقتضای الله مونس کل وحید
رحمت من مونس و همنشین بندهٔ من خواهد بود تا بآن وقت که بزم وصال در سرا پردهٔ
اجلال ترتیب نماییم و نقاب احتجاب از پیش جمال بدست شوق وصال بگشاییم اما در قیامت
در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که فردا بندهٔ را حاضر کنند فرمان آید که
قبهٔ بزنید و بندهٔ مرا در آن قبه در آرید آنگاه حق سبحانه و تعالی بوی خطاب فرماید که
چه کس آفرید ترا گوید الهی حضرت تو فرماید که چه کس تربیت کرد ترا گوید عنایت تو که
روزی داد و دیگر تعداد نعم خود فرماید که حق گزاری این نعمتها آن بود که نعمت مرا آلت

معصیت سازی وچندانکه نعمت پیش دهم تو معصیت پیش کنی بنده سرخجالت درپیش
اندازد وفرمان آید که ای بندهٔ من سر بردار که همان ساعت که معصیت کردهٔ آمرزیده ام
بنده دیگر را هم برین منوال سؤال کنند وبهمین خطاب معاتب کردانند بنده از شرم
وخجالت درکریه آید حق سبحانه وتعالی فرماید که ای بندهٔ من تو آن روز کناه میکردی
ومیخندیدی تراشرمسار نکردانیدم وپرده ات ندرانیدم امروز که کناه نمیکنی
وباوجود آن کریه میکنی ومی نالی کی فضیحت کنم کناهت آمرزیدم وبهشت
واجب کردانیدم اما میزان آمده است که رسول صم فرمود که امت مرا در روز قیامت
بیارند واعمال ایشان در میزان درآرند حسنات ایشان بر سیئآت راجح اید امم
مبالغه کویند که امت محمد را بواسطهٔ چه عمل باوجود قلت طاعت کفهٔ حسنات ایشان
راجح آمد پیغمبران ایشان کویند که ابتدای کلام ایشان سه نام از نامهای بزرک ملک
علام جل وعلا بوده است که اکر همان سه نام را در کفهٔ نهند وسایر حسنات وسیئات
عالمیان را در کفهٔ دیکر نهند آن سه نام بر همه حسنات وسیئآت بچربد وآن سه نام
بسم الله الرحمن الرحیم اما قرات کتب ابوذر غفاری رحمه الله روایت کند که حق سبحانه
وتعالی امر فرماید در روز قیامت تا کناهان بنده را از نامهٔ اعمال او جدا سازند بعد
ازان حساب فرماید وسیئآت او را بحسنات مبدل کردانند بعد ازان فرماید تا بنده را

بهشت برند اما صراط در خبر است که چون بندهٔ مومن قدم بر پل صراط نهد آتش

دوزخ در زیر قدم وی یخ بندد چنانچه چربی در زمستان سرد بر طبق

می بندد تا آتش بفریاد آید که جُزْ یا مؤمِن فَاِنَّ نورَكَ اطفأ لَهَبی که زود بگذر

ای مومن که نور تو فرو نشاند زبانهٔ مرا اما نار ابو سعید خدری رحمه الله گوید که

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آنانکه اهل دوزخند در آتش دوزخ

نمیرند اما طایفهٔ که منظور نظر رحمت باشند و از برای تهدید شان در دوزخ

در آرند نه از برای تعذیب ایشانرا در آتش بمیرانند تا وقت بیرون آوردن

ایشان آنگاه فرمان رسد که ایشانرا بفضل الهی به بهشتشان در آرند و ازین استبعاد

نباید کرد که بحار رحمت الهی ازان زیاده است که بمکیال تقریر و بیان پیموده گردد

و بمقیاس خرد دخرده وان سفهوم معلوم شود و بهر حال دست ولا بدامن آل عبا

باید زد تا قسیم جنت و نار بامر کردگار بندهٔ را ازین ورطها بگذرانند و به بهشت

عدن رسانند نکتهٔ یازدهم آورده اند که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بموسی بن

عمران علیهما السلم که بدرستی و راستی که من امت محمد را صلی الله علیه و آله سه نام

از اسماء حسنی خود مکرم کردانم که هیچکس را بآن سعادت مستسعد نکرده باشم و کاه

که مرا بان سه نام بخوانند اجابت کنم موسی گفت خداوندا آن سه نام کدام است حق تعالی

فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم لتفاقا در این وقت نزد موسی عم نابینایی بود

واین کفت وشنید میشنود کفت یا رب بحق هذه الاسماء رد علی بصری پروردکارا

بحرمت این سه نام که بینایی من باز ده فی الحال حق تعالی بینایی بوی باز داد ونکته

درین خبر آنکه یکی از امت موسی عم این نام شنود واین نام عالی مقام را شفیع خود

کردانید حق تعالی ببرکت این نام او را بینایی داد تا همه خلق دیدند پس چه کمان میبری

درحق مؤمن موحد که چندین سال این نام را ورد زبان وحرز دل ورد جان دارد

اکر حق تعالی دیدهٔ دل او را بینایی دهد که سبب نجات او شود چه عجب نکتهٔ

دوازدهم آورده اند که لقمان حکیم رحمه الله براهی میرفت رقعهٔ دید افتاده وبروی

کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم نوشته آن رقعه را برداشت ودر دهان ابتلاع نمود حق

تعالی درهای علم وحکمت بر روی او بکشود ونکته اینجا آنست که لقمان کاغذ

پارهٔ که بروی این کلمه نوشته بود فرو برد این همه علم وحکمت می یابد پس بندهٔ

مؤمنی که این کلمه که حق سبحانه بقلم حکمت وانامل قدرت بر صفحهٔ دل وصحیفهٔ جان

وی ثبت فرموده باشد اکر همواره دل او را بعلم وحکمت ومحبت خویش مشرف

دارد عجیب وغریب نخواهد بود نکتهٔ سیزدهم یکروزی عیسی پیغمبر صلوات

الرحمن علیه بر مقبرهٔ بکذشت ملایکهٔ عذاب را مشاهده کرد که میتی را در قبر عذاب

میکردند بعد از معاونت از حاجت خود دید که ملائکهٔ رحمت بران فرستاده اند
۲۸
وطبقهای نور در دست کرفته از جهت نثار همان میت دران امر تعجب فرموده
کفت بار خدایا این چه سر غریبست وحال عجیب بوی وحی آمد که ای عیسی این
شخص عاصی بود وروزکار در طغیان وعصیان کذرانیده بعد از فوت اوزن
او که از وحامله بود وضع حملش شد وپسری آورد اورا امروز بمکتب دادند
ومعلم تلقین او کرد که بکو بسم الله الرحمن الرحیم وآن طفل آنرا بر زبان راند اکنون
مارا شرم می آید که پدر اورا در زیر زمین عذاب کنیم وفرزند او بر زمین نام ما
برد نکتهٔ چهاردهم عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر کفن او بنویسند
ومیکفت که چون قیامت قایم شود ومردکان از قبور سر بیرون کنند خواهم کفت که ای
دانای آشکار ونهان برای ما کتابی فرستادهٔ وآنرا معنون بعنوان بسم الله الرحمن الرحیم
ساخته امروز بعنوان کتاب خود بما معامله فرمای نکتهٔ پانزدهم آورده اند که
روز قیامت بنده را بیارند ونامهٔ اعمال وی که مملو باشد از قبایح اعمال وفضایح افعال
بدست وی دهند بنده در حین کرفتن نامه بر سبیل داب وعادت متقدمه در دنیا
کوید که بسم الله الرحمن الرحیم ونامه بستاند چون بکشاید نامه را سر تا پای همه
سفید بیند که در وی هیچ ننوشته باشند کوید که درین نامه هیچ چیز مکتوب نیست

چه چیز خوانم مرا و را گویند که این نامه سر تا پای از سیئات نوشته بود از برکت کلام بسم الله
الرحمن الرحیم همه نابود گشت نکتهٔ شانزدهم نقلیست که حضرت رسالت صلعم فرمود که
بندهٔ را در قیامت امر بدوزخ شود چون بکنارهٔ دوزخ رسد بگوید که بسم الله الرحمن الرحیم
وقدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد ساله راه بگریزد نکتهٔ هفدهم
چون سورهٔ توبه مشتمل بود بر قتال کفار و برائت ازینجهت بطغرای بسم الله الرحمن
الرحیم موشح نشد و در حدیث وارد است که اگر خواهند که در وقت جامه کندن
حایلی واقع شود میان عیون جنیان و عورات بنی آدم باید که بگویند بسم الله
الرحمن الرحیم و درین خبر معتبر اشارتی است ببشارتی بانکه هرگاه که این اسم اعظم
حجاب میتواند بود میان تو و دشمنان تو که جنیان اند در دنیا پس امید است که در آخرت
نیز نقابی باشد میان تو و میان زبانیه آتش در عقبی نکتهٔ هجدهم حروف بسمله
نوزده است وشبانروزی بیست وچهار ساعت و حق سبحانه و تعالی واجب
فرموده پنج نماز را در پنج ساعت ازان تا این نوزده حرف که در قرات مذکور گردد
کفارهٔ گناهانی باشد که دران نوزده ساعت بوقوع میرسد و نیز زبانیه آتش نوزده
است که علیها تسعة عشر و هرکه میخواهد که حق تعالی او را از نوزده زبانیهٔ دوزخ نجات
دهد این نوزده حرف بر زبان راند که حضرت حق هر حرفی ازین حروف را در پیش

زبانیه سپری وحاجبی کرداند تابنده ازضرر آن محفوظ مانند چه آن نوزده زبانیه از

خشم خدای تعالی سرشته است واین نوزده حرف بنور رحمت آغشته ومقرر است

که رحمت بر خشم غالبست که سبقت رحمتی غضبی بلکه بسم الله الرحمن الرحیم

نوزده حرفست ومراتب موجودات اگرچه منحصر است در هیجده ولیکن چون انسان

اگرچه نوعی از حیوانست اما بشرف میتواند بود که مرتبهٔ علیحده داشته باشد چنانچه

مجموع نوزده گردد بروفق حروف بسمله تا بدانی که قیام وثبات این نوزده مرتبهٔ موجودات

ببرکت این نوزده حروف بسمله است ونوزده مرتبهٔ موجودات عقل کل است وجان

کل وعرش وکرسی وهفت آسمان وچهار عنصر که آتش وباد وآب وخاکست وسه

موالید که معدن ونبات وحیوانست وانسان که آنهم مرتبهٔ دیگرست سوی مرتبهٔ حیوانیت

ونزد آن مقابلهٔ او اینست که با در مقابل عقل کل است که اول ما خلق الله العقل واو را

جمیع کمالات ممکنه خاصه است وسین بازای جان کل است که نفس ناطقه است وآن بر دو

قسم است اول نفس فلکیه وبعضی گویند که هریک از کواکب سیاره مانند دلست

وافلاک جزئیهٔ او مانند سایر اعضا ونفس فلکیه اول متعلق است بکوکب وبواسطه

کوکب با فلاک جزئیه ودوم نفس انسانیه که مشار الیه انا اوست وبعضی از حکما گویند که

نفس ناطقه مخصوص بانسان نیست وحیوانات دیگر را هم هست بلکه نباتات نیز از ادراک

خالی نیستند وهذا اکر در سمت حرکت نبات در وقت نمو مانعی پیدا شود آن نبات
قبل از وصول بآن مانع منحرف میکردد و بسمتی دیکر تعیین مینماید ومیم در مقابلهٔ
عرش است که مرتبهٔ کمال ومبدا هستی دایرهٔ عالم کبیر ست والف بازای کرسی است
که ابتدای ملك وعلم مطلق است نظر بخلایق چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده که سلونی عما دون العرش سؤال کنید از هر چه غیر عرش است فرمودهٔ آنحضرت
مشعر ست برانکه اهل روزکار فوق کرسی که عرش است ادراك نمی توانند کرد
بنا برین این فرموده و اکرنه آنحضرت باب مدینهٔ علم نبوی است که خازن وحی است
و بالهام حق علم اوّلین و آخرین برو ظاهر ست چنانچه مذکور شد ولام اوّل در
برابر فلك زحل است که مبدا فیض تربیتست بر سران و دهقانان وارباب خاندانهای
قدیم ومردم سیاه وعابدان وزاهدان و آهنکران ولام دوم در مقابل فلك مشتری
است که مبدا فیض تربیت است بر سادات وقضاة واشراف وارباب مناصب ووزیران
ومدبّران وعلما ومتقیان ومردمان متموّل وها بازای فلك مریخ است که مبدا
تاثیر تربیت او نظر بسپاهیان واهل سلاح و ترکان ومردمانی که حدّت بر مزاج
ایشان غالب باشد والف در مقابل فلك آفتاب که مبدا فیض نور رحمتست ومربای
تربیت او پادشاهان و بزرکان واهل اوامر ونواهی اند ولام در مقابل فلك زهره

که تأثیر تربیتش نسبت بزنان وخادمان ومعاشران واهل طرب ولام در مقابل ۳۰

فلک عطارد که مبدأ ترتیب او بنظر به دبیران واصحاب دیوان وزیرکان وحکیمان

واهل علوم دقیقه ونقاشانست وحا در مقابل فلک قمرست که آسمان دنیاست

وتأثیرات قمر نظر بر رسولان و پیکان ومسافران واهل تجارت وسیاحت ووزرا و

وکلا وعوام الناس ومیم در مقابله کرهٔ نارست که مبدا عناصر اربعه وعالم سفلی

است ومیم دوم در محاذی کرهٔ هواییست که بشر فیض باران رحمتست والف در برابر

کرهٔ آبست که مبدأ حیوةست ورا مبدأ موالید ثلثه است که آن معدن است وحا در

برابر نباتست که رکن اعظم مصالح این عالم است ویا در مقابل مرتبه حیوانیت است

که محل حلول وازمصالح کلیه است ومیم بازای مرتبهٔ انسانیت که غرض اصلی است

ومبدأ دایرهٔ وجود عالم صغیر اگرچه در مرتبه موخرست اما در شرف مقدم است

وصورت حسنهٔ او احسن صورتست که وصورکم فاحسن صورکم اللهم ارحمنا

وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر مطلب دوم در

تفسیر وبیان فاتحة الکتاب وفواید آن اله هر باب ودرو چند مبحثست اول

در بیان اسمای این سوره رفیعه وبعضی از فضایل او بدانکه اسماء این سوره بسیارست

وکثرت الاسماء دلالت بر شرف مسمی دارد فاتحة الکتاب که تسمیهٔ او باین از جهت

آنست که افتتاح باوست در مصاحف و در تعلیم و در قراءت صلوة و از برای
آنکه الحمد فاتحۀ هر کتابست همچنانکه فاتحه قرآنست و گفته اند بسبب آنکه اول
سوره که از آسمان نازل شده آنست یا آنکه این سوره فاتحه ابواب فتوحاتست در
دینی و فاتحه ابواب جنانست در عقبی بواسطه آنکه همه مرادات و سعادات
که هست بذیل قراءت وی حاصل آید و در عقبی بیمن و برکت وی ابواب ثمانیه
جنت بر وی کشاده کردد چنانچه آورده اند که حضرت رسالت فرموده که بهشت
را هشت درست و هر دری را مفتاحی است و مفتاح اول او ایمانست و ولایت
اهل بیت علیهم السلام دخلی عظیم دارد در صحت ایمان و باقی مفاتیح او هفت
آیت فاتحه ۳ دوم الحمد زیرا که اول او الحمدست و اهل اشارت در باب تسمیۀ او
بالحمد فرموده اند که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید عقل صافی مزاج بود
چنانچه گذشت و نخستین کسی که در وجود آمد عاقل روشن دل بود که اول
ما خلق الله نوری آن عقل با این عاقل دست بکردن در آورده و این عاقل با آن عقل
سر بگریبان بر آورده عقل نورانی چون از عدم بوجود آمد بر آستانه کبریا بسجود آمد
و عاقل حقانی چون از نیستی بهستی رسید در بارگاه کبریا در قیام آمد که الذی یراک
حین یقوم و تقلبک فی الساجدین فراش قدرت خوان صلا ما لا از طعام حکمت و غذا

معرفت ترتیب کرده در پیش ایشان کشید ابتدا دران مایده بالحمد لله رب العالمین
شد پس باینمعنی ملقب بسورة الحمد آمد وشکر اولین وآخرین باو مؤدی گشت
که له الحمد فی الاولی والاخرة سیوم ام الکتاب وام القرآن زیراکه او اصل قرآن واصل
هر کتاب منزل است از آسمان و بواسطه اشتمال او بر الهیات ومعاد واثبات قضا
وقدر ونبوات وامامات چه الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم دلالت کند بر
الهیات ومالک یوم الدین بر معاد وایاک نعبد وایاک نستعین بر نفی جبر وقدر
واثبات کل امور بقضاء الله تعالی بر وفق مصالح واهدنا الصراط المستقیم هم دلالت
بر اثبات قضا میکند وهم بر نبوات وامامات یا آنکه درو حاصل است جمیع کتب
سماویه که آن ثناست بر حضرت عزت واشتغال بخدمت وطاعت وطلب صراط
مستقیم ودین قویم یا آنکه مقصود از جمیع علوم معرفت عزت ربوبیت است وذلت
عبودیت وهمه درین سوره مندرج است یا آنکه افضل سور قرآنست همچنانکه مکه
که ام القری است اشرف بلدانست چهارم سبع المثانی زیراکه هفت آیتست
ودر نماز مثنی میشود یا آنکه نصف او ثناء عبدست مر اورا ونصفی دیگر اعطای
رب مر عبد را یا آنکه مستثنی است از جهت این امت کما قال صلی الله علیه وآله والذی
نفسی بیده ما انزلت فی التوریة والانجیل ولا فی الزبور مثل هذه السورة یعنی آنحضرت

فرمودکه بحق آن خدای که جان من بید قدرت اوست که سمت نزول نیافت در
توریة ونه در انجیل ونه در زبور مانند این سوره یا آنکه دو بار نازل کشته یا آنکه
افنیه ومدایح حق جل وعلاست ویا مثانی است بان معنی که هفت آیتست وقرات
بوی برابری کند با قرات هفت سبع قرآنی یعنی با تلاوت تمامی قرآن ویا مثانی است
باعتبار اشتمال او بر حقین حق الله وحق العبد ویا مثانی است باعتبار تضمن وی دو
نوع معانی متقابله ذکر ربوبیت وعبودیت وخالقیت ومخلوقیت وعمل وتوفیق
وهدایت وضلالت ودوست ودشمن ویا مثانی است بحسب اشتمال کلمات مثانی
در معنی واحد وآن هفت دو است اول مثل الله ورب دوم رحمن رحیم سیوم ایاک
وایاک چهارم الصراط وصراط پنجم علیهم وعلیهم ششم غیر ولا هفتم المغضوب
علیهم ولا الضالین ویا مثانی است ازان حیثیت که مشتمل است بر معانی کثیره
وهریک ازان دو قسم است اول اسماء الله وصفات او سبحانه وآن بر دو قسم است
قسمی است که دلالت بر عظمت وجبروت وکبریا میکند وقسمی است که دلالت بر
رحمت ورافت ولطف واحسان میکند وذکر الله ورحمن ورحیم مشتمل است برین
هر دو قسم اول ودوم ثنای خداوندی جل وعلا نیز بر هر دو وجه است ثنا ست
بر ذات وصفات او وثنا ست بر آلا ونعمای او وکلمه الحمد لله مشتمل است برین هر دو

قسم سیوم ربوبیّت نیز بر دو نوع است یکی از عدم بوجود آوردن و دیگری
۳۲
موجود را نگاه داشتن و کلمه رب افادهٔ این هر دو نوع تربیت مینماید چهارم
عالم نیز متنوّع است بر دو نوع عالم فنا و عالم بقا یا عالم کبیر و عالم صغیر
والعالمین متناول است هر دو نوع را پنجم رحمت نیز بر دو صنف است رحمت
در دینی و رحمت در آخرت و یا رحمت عامه و رحمت خاصّه الرحمن الرحیم دلالت
میکند بر هر دو رحمت ششم دین عبارتست از جزا و جزا متفرّع بر دو چیز می
باشد بر طاعت ثواب و بر معصیت عقاب و مالك یوم الدین بهر دو نوع دلالت
دارد هفتم طاعت دو صنفست عبادت و عبودیّت و ایّاك نعبد بر هر دو صنف
دلالت میکند هشتم استعانت نیز بر دو امر می باشد بر تحصیل خیر و بر ترك
شر و ایاك نستعین متناولست مر هر دو امر را نهم فرقه اهل ضلالت دو گروه اند
جبریه و قدریه و در کلمه اهدنا الصراط المستقیم رد مذهب هر دو فرقه میکند دهم
هدایت بر دو گونه است هدایت بیان و هدایت ارشاد و صراط الذین بر هر دو گونه
هدایت دلالت دارد یازدهم مهتدیان دو طایفه اند انبیا و اولیا علیهم السلم
وانعمت علیهم شامل است هر دو طایفه را دوازدهم مخالفان دو فرقه اند کفّار
ومبتدعان و غیر المغضوب علیهم ولا الضالین هر دو فرقه را متناولست سیزدهم و افیه

زیرا که این سوره قابل تنصیف نیست یعنی نصفی مثلا در یک رکعت خوانند
ونصفی دیگر در رکعت دوم واهل اشارت در تحقیق اینمعنی نکته غریبی
آورده اند چنین گویند که نماز بر مثال جانوریست که افعال مخصوصه وارکان
معلومه قالب آن جانورست وسورة الحمد جان اوست واز آنجمتست که نماز
وجود ندارد بی او که لاصلوة الا بفاتحة الکتاب اگرچه اجزای دیگر این حکم
دارند لیکن او در میان نمازست ودر حال استقامت چنانچه جان در میان قالب
وجان از جهان امرست قل الروح من امر ربي وامر از عالم وحدتست که
وما امرنا الا واحدة ووحدت از یگانگی است ویگانگی هرگز دو نشود وجان را
خود خاصیت آنست که متجزی نگردد لاجرم الحمد نیز که روح اعظم وجان معظم
است که وکذلك اوحینا الیك روحا من امرنا در قالب نماز هرگز منقسم ومتجزی
نشود ششم کافیه زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که ام القری عوض میشود
از غیر وغیر او از قرآن عوض او نمیشود هفتم شافیه چه حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرموده که فاتحة الکتاب همه دردها را شفاست واهل اشارت تفصیل آن بر دو
وجه نموده اند که شفا صدور واجساد بازبسته بمعانی والفاظ اوست وحیات
قلوب وارواح ونجات ابدان واشباع از امراض قلبیه واعلال اعتقادیه وخلقیه

وعلميّه و عمليّه و نفسانيّه و جسمانيّه پيوسته بقرات و تدبر او بست هشتم اساس

زيراكه سورهٔ قرآنی را همچو اساس است يا آنکه مشتمل است بر اساس عبادات و مطالب

دينيّات نهم صلوة همچنانکه در خبر وارد نست که حضرت حق فرموده که قسمت کرده

شد صلوة در ميان من و ميان عبد من به تنصيف يعنی فاتحة الکتاب چنانکه مذکور

شد که فاتحه نصفی ثنا حق است و نصفی ديگر دعای عبد و اين از باب تسميهٔ شی است

بمعظم اجزای او و از ينجا معلوم ميشود وجوب قرات فاتحه در صلوة دهم

تعليم مسئله زيراكه حضرت ذو الجلال تعليم ميفرمايد مر عباد را آداب سؤال

که ابتدا بثناست بعد از آن باخلاص بعد از آن بدعا يازدهم کنز چنانچه حضرت

امير المؤمنين صلوات الله عليه فرموده که نزلت فاتحة الکتاب بمکه من کنز تحت

العرش يعنی فرود آمد سورهٔ فاتحه از گنجی که در زير عرش مخزونست و در تحقيق

سخن حضرت شاه اوليا و ما اصفيا عليه الصلوة والسلام چنين ميگويند که فاتحة

الکتاب نقديست که در دار الضرب ازل بر زبر عرش تنگه ظهور يافته و از

آنجا بخزانه که در زير عرش است عبور نموده يحتمل که آن لوح محفوظ باشد و درين

کلام چهار چيز مذکور شد اوّل فاتحه است که گنج ازل است دوم عرش که گنج خانه

ملك

ابدست سيوم کعبه که نايب کعبه عرش است چهارم سيّد عالم صلعم که خزينه دار

الملوکست وحفظ آن تفویض بنایب خود فرموده که امین کنوز الهی است واین جهان

سایه پرور یکدیکرند عرش سایه پرور فاتحه است وکعبه سایه پرور عرش است

وآنحضرت سایه پرور جمله است وهمه بیکدیکر نسبت تماثل وتشابه درست کرده

اند وآن بسه وجه درست میکردد اول انکه فاتحه اول قرآنست وعرش اول همه جهانست

وکعبه اول همه مکانست که ان اول بیت وضع للناس وآنحضرت اول همه عالمیانست

که اول ما خلق الله نوری وبحکم خبر معتبر انا وعلی من نور واحد امیر المؤمنین علیه

السلام در اولیت داخل است وجه دوم انکه علم اولین وآخرین از حیطه فاتحة

الکتاب بدر نیست الحمد اصل همه کتابهاست وفذلکه تمام قرآنست ولهذا ام القرآنش

خواند باز جمله جهان از انطوای عرش بدر نیست از ینجهت اصل همه جهان

شد ام الکتابش نام نهادند که وعنده ام الکتاب باز جمله اقالیم جهان از شکم کعبه

بدر کرفت مکه اصل همه قری شد وبدین سبب بام القری مکناة کشت که لتنذر

ام القری باز جمله انبیا را از نور سید بهره است اصل همه انبیا شد او را نیز امی خوانند

وجه سیوم انکه فاتحه قبله هفت سبع قرآنی آمد وعرش قبله هفت طبقه آسمانی وکعبه

قبله هفت اقلیم این جهانی وسید عالم نیز قبله هفت قبیله ملك وجن وشیاطین

وطیور ووحوش وهوام واصناف انسانی آمد دوازدهم سورة مناجات زیرا که مصلی

در حالت نماز با حضرت کارساز راز میکوید بخبر معتبر المصلّی یناجی ربّه وحضرت

۳۴

حق دعا و نیاز او را باحسن وجهی اجابت مینماید سوره تفویض زیرا که

مشتمل بر استعانت است و عبد جمیع امور بحق جل وعلا تفویض نموده و باز کذاشته

که باعانت او باتمام رساند سیّما عباداتی که بآن مامورست سوره رقیه

چنانچه ابو سعید خدری روایت کرده که جماعتی از یاران ورفقا در سفری که من با ایشان

بودم و بقبیلهٔ از قبایل عرب بکذشتیم هیچکس از ایشان باما مراعاتی ومواساتی ننمودند

اتفاقا دران روز سیّد آن قبیله را مار کزید وقوم او مضطر شده توجّه بجانب ما نمودند

وصورت حال را کفتند ومیکفتند که اکر افسون کری هست باما بفرستید که او را دوا کند

ایشان ابا مینمودند که ما بایشان رسیدیم وایشان تفقّد حال ما نکردند وضیافت

ننمودند وایشان معذرت میکفتند وتعهّدات مینمودند تا بالاخره مقرر شد که ایشان

کلهٔ کوسفندی بدهند ویکی از ایشان برود واو را مداوا کند بعد از ان یکی از ایشان رفت

وبرو فاتحة الکتاب خواند ودست بوی فرو آورد الله تعالی ببرکت این سوره بزرکوار

شفا داد والله رؤف بالعباد ودیکر از فضایل این سوره کریمه آنست که در و حرف نیست

که از ثبورست که لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا وجیم نیست که از جهنّم

خبر میدهد که وانّ جهنّم لموعدهم اجمعین وخا نیست که خزی است که یوم لا یخزی الله

النبیّ والذین آمنوا معه ونزا نیست که انّ شجرة الزّقوم وشین نیست که شهیق است
کلهم فیها زفیر وشهیق وظا نیست که اشارت بلظی است که کلّا انّها لظی وفا نیست که از فراق
است که یوم تقوم السّاعة یومئذ یتفرقون که مجموع آن راجع میکنی تجز شظف میشود
وچون حق سبحانه اسقاط فرمود که از فاتحة الکتاب اینحروف داله بر عذاب واکه آن هفت
حرفست که بعدد ابواب جهنّم است که لها سبعة ابواب لکلّ باب منهم جزء مقسوم امید
چنانست که هر که مداومت نماید بر قرات فاتحه حق جل وعلا او را نجات دهد از دخول
ابواب نیران وخلاصی از درکات عذاب جاویدان چنانچه درین روایتی بس وارد
گشته که قیصر روم بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله کتابتی بطیبهٔ طیبهٔ
مدینه صلوات الله وسلامه علی ساکنها فرستاد مضمون مکتوب آنکه سورهٔ فاتحة الکتاب
از نزد شما بما رسید وبر تفسیر آن اطلاع پدید آمد اما شبههٔ در تحقیق اهدنا الصّراط
المستقیم بخاطر خطور میکند که اگر بیقین دین شما بر حق است وقبول آن مستلزم وصول
بطریق قویم وصراط مستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل شد وآن جایز نیست واگر در حقیقت
وحقیّت دین خود شکی دارید پس ایمان که ثمرهٔ یقین است هنوز در دل شما تحقیق
نپذیرفته رفع این شبهه نمایید وغبار تردد از آیینهٔ تو دد بزدایید ودیگر آنکه
اعلام نمایید که مراد از مغضوب علیهم چه طایفه اند واز ضالین مقصود کدام فرقه اند

و دیگر سؤالی چند امتحانی در ذیل آن مکتوب مثبت ساخته بودند و استکشاف
آن از بعضی که دعوی خلافت داشتند نموده و آن اسوله بتفصیل این بود که
خبر کنید ما را از چیزی که نفس میزند و حیوة ندارد و نه از جمله آدمیانست
و نه از باقی حیوانات و دیگر بیان کنید که چهار حیوانی که در رحم متعلق
ناشده و بمشیمه متعلق ناکشته بعالم ظهور آمدند کدامند و دیگر آن موضعی که
از ابتداء آفرینش وی تا انقراض عالم یکنوبت آفتاب بروی زیاده نتافته
کدامست و دیگر قبری که صاحب خود را سیر داشت چه چیز است و دیگر
آنکه از جنس آدمیانست و نه از نوع جن و نه از صنف ملک و بوی وحی
نازل کشته کدامست و دیگر رسولی که نه از آدمیست و نه از پری کدامست
و دیگر عصای موسی از چه بود و نام او چیست و طول آن چه مقدار بود
و دیگر چیزی که در دنیا برای چه دو کس است و در عقبی از آن یک کس کدامست
اگر چنانچه جواب این سوالها بتفصیل مبین ساخته از برای ما ارسال نمائید
بدین شما درائیم و قبول دین اسلام نمائیم چون مکتوب رومیان
رسید مدعیان خلافت عاجز کشته رجوع بحضرت باب مدینهٔ علم رسول
و زوج ستوده بتول حلال مشکلات رد و قبول یعنی امیر المؤمنین ابی الحسن

علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام شدند انحضرت زبان خامه سان معجز نشان
بتقرير جواب بن ونيز در آن كتاب بصريح تحرير در آورد واصول مشكله خصم را باغلظ
بيان بتفصيل يك يك بيان فرمود واول فرمود كه معني اهدنا الصراط المستقيم انست كه
ثبتنا عليه في الدنيا واهدنا طريق الجنة يوم القيمة يعني آن براه راست كه بما كرامت فرموده
ما را بران ثابت دار در ايام حيات ما در ديني وچون رخت بعالم بقا بريم ببركت اين
ثبات واستقامت ما را در قيامت بطريق موصل بجنت دلالت فرماي ودليل برين
آنست كه در آيت ديگر فرمود كه ان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه اول بيان استقامت
صراط فرمود وحقيقت آن تعيين نمود انكاه باتباع آن عبارت از ثابت بودنست
بران دلالت ميفرمايد واما از مغضوب عليهم مراد يهودند واز ضالين نصارى
يعني تو وقوم تو بدليل و باؤا بغضب من الله كه در شان يهود وارد شده وضلوا
عن سواء السبيل كه درباره نصارى صادر گشته وهركه از طريق محمد واهل بيت او
انحراف جويد حكم ايشان دارد در ضلالت وآن سؤالها ديگر آنچه نفس ميزند وجان
ندارد صبح است كه والصبح اذا تنفس وآن چهار زنده كه در رحم قرار نگرفته اند يكى
آدم وديگر حوا وديگرى كبش ابراهيم خليل عليه السلام وديگر عصاي موسى عليه السلام
ودر بعضى روايات بجاي كبش ناقه صالح آورده اند واما آن موضعي كه آفتاب يكنوبت

پیش بران نتافته دریای قلزم است در حین عبور موسی علیه السلام و قوم او واما
آن قبر که صاحب خود را سیر میدارد ماهی یونس بود و آنکه نه از انس و جن و ملک است
و بوی وحی نازل گشت زنبور عسل است که اوحی ربك الی النحل و آن رسول که نه از
ملئکه و نه از آدمیان و نه از پریانست غراب و هدهدست قال الله تعالی فبعث الله
غرابا یبحث فی الارض که در قتل قابیل هابیل را حق سبحانه غراب را فرستاد تا زمین را
کاوید و گفت سلیمان علیه السلام مر هدهد را که اذهب بکتابی هذا که هدهد نامهٔ سلیمان
را برد نزد بلقیس و عصای موسی نام او زایده است و طول او ده گز بود مثل طول موسی
و از درخت عوسج بوده و آن چیز که در دنیا از آن دو کس است و در آخرت از برای
یک کس آن رحمت است که در دنیا نیکان و بدان رسیده و در عقبی خاصه از برای نیکان
است بعد از آن در آخر کتاب نوشته بودند که کدام سوره است از سور قرآنی که در وی
حرف هفت از حروف هجی نیست و آیات او هفت است بعدد درهای دوزخ که در بندد
بر روی قاری خود آن ابواب را در انجیل چنین یافته ایم که هر که بخواند سوره که در وی
هفت حرف هجا نباشد حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ حضرت امیر
علیه السلام در عقب این سؤال نوشت که آن سوره فاتحة الکتاب است که در وی هفت
حرف نیست ثا و جیم و زا و شین و ظا و خا و فا و این مکتوب را سر بمهر بقیصر فرستاد

وچون قیصر روم بخواند وحقیقت دین اسلام بروی منکشف گشت اما بر قوم خود
اظهار نتوانست کرد بدل قبول اسلام نمود واسیران اهل اسلام را باز فرستاد ببرکت این
سورهٔ کریمه وبیمن علم امیر المومنین علیه السلم ونیز آنحضرت بعبدالله عباس گفت که
یا عبدالله لو کتبت فی معانی الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا اگر آنچه بر خاطر خطیر وضمیر منیر
ما از معانی وحقایق سبع مثانی ظاهر ولایح گشته بقید کتابت در آرم هفتاد شتر از آن بار
توانم کرد یا عبدالله هر که این سورهٔ را درست بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد وهر که معنی
او بتحقیق بداند بهشت از برای او واجب شود بحث دوم در تعریف حمد ومدح
وشکر وفرق میان ایشان وتصحیح بعضی دیگر از الفاظ فاتحه بدانکه حمد قولی است که دلالت
کند برانکه او مختص است بفضیلت معیّنه وآن فضیلت انعام اوست بر تو وبر غیر تو
ولا بدست که باشد بر جهت تفضیل نه بر سبیل تهکم واستهزا ومدح عبارتست از قولی که
دال باشد برانکه او مختص است بنوعی از انواع فضایل اختیاری یا بغیر اختیاری وشکر بر نعم
واصل است بتو خاصه وآن بلسان وبجنان وبجوارح می باشد وحمد بلسان فقط می
باشد وآن یکی از شعب شکر است ومدح برای حیّ وغیر حیّ می باشد مثل لآلی ویواقیت
ثمینه وحمد از برای حیّ فقط می باشد ومدح گاه قبل از احسان وگاه بعد از آن می باشد
وحمد بعد از احسان وجود میگیرد ومدح گاهی منهی عنه است لقول النبی صلی الله علیه وآله

احثوا التراب فی وجوه المداحین یعنی بریزید خاک را در رویهای مداحان که
۳۷
مراد از این مدح غیر موقع است وحمد مامور به است مطلقا کما قال صلی الله علیه وآله
من لم یحمد الناس لم یحمد الله کسی که حمد خلق بجای نیارد حمد خالق بجای نیاورده و دیگر
آنحضرت حمد را راس شکر فرموده که الحمد لله راس الشکر ما شکر الله عبد لم یحمده وحمد را
راس شکر فرموده زیرا که ذکر نعمت بلسان وثنا بر منعم آن اشیع وادل است نظر باعتقاد
وآداب جوارح از جهت خفای عمل قلب وآنچه در عمل جوارح است از احتمالات
بخلاف عمل لسان که آن در غایت ظهور است بواسطه نطق ودر وخفایی نیست ونقیض
حمد ذم است ونقیض مدح هجا است ونقیض شکر کفران پس اگر عبد گوید المدح لله این
دلالت ندارد بر آنکه خدای تعالی فاعل مختار است چه مذکور شد که مدح از برای غیر
مختار نیز می باشد واگر گوید الشکر لله این ثنایی است بسبب انعامی که واصل شده است
باین قایل چه شکر در مقابل انعام مؤدی میگردد واما هرگاه که گفت الحمد لله کانه گفته است
که اگر عطا کنی مرا واگر نکنی انعام تو عام است ونعم شامله تو بر همه عالمیان واصل وتمام وتو
مستحق حمد عظیمی وبلا شک این اولی است از آن دو دیگر ونیز حمد گفته می آید بر دفع
بلا وشکر مؤدی میشود در مقابل نعما ونعما در اعطا اکثر است از نعمت در دفع بلا پس
کانه میگوید که من شاکرم مر آن نعمتهایی را پس چگونه باشم در اعلای آن ونیز دفع ضرر

اهم است از جلب نفع پس تقدیم او اولی باشد واگر قایل احمد الله گوید این مفید آنست

که همین قایل بحمد او اشتغال دارد و بس واما هرگاه که گفت الحمد لله این افادهٔ آن میکند که او جل

وعلا محمود وسزاوار حمد ست قبل از حمد حامدین وشکر شاکرین ونیز معنی الحمد لله آنست

که مطلق حمد وثنا حق حق تعالی است وملک او که لام جنسی وجارّه مفید اینمعنی است

واین بسبب کثرت نعما وانواع آلای اوست بر عبید واما مخفی نیست که این اولی است

از آنکه شخص واحد او را احمد گوید وهر حمدی که از ازل تا ابد گفته شود همه راجع بمنعم

حقیقی است که مستحق حمد اوست که وما بکم من نعمة فمن الله والحمد لله فرمود واحمد الله نفرمود

بصیغهٔ امر زیرا که او جل جلاله عالم است بر آنکه انسان عاجز ست از ایتان بحمد وشکر

خالق انس وجان ومقرر ست که تکلیف بر فوق قدرت وطاقت حسن نیست واین بسبب

آنست که نعم الهی غیر متناهی است که وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وهرگاه که ممتنع باشد

وقوف بر نعم خالق متعذر خواهد بود اقتدار بر شکر وثنای لایق ونیز ممکن است قیام

بحمد الهی وشکر نامتناهی وقتی که حق سبحانه وتعالی او را قدرت بر حمد وشکر ارزانی فرماید

وخلق کند در قلب او داعی ومعارف را وزایل سازد از وعوایق وصوارف را وهر یک

ازینها انعام است از حق تعالی وهمچنین نقل کلام در و نموده واین موجب تسلسل است

ونیز اشتغال بحمد وشکر باین معنی آنست که منعم علیه در مقابل انعام منعم شکر گوید وهر کم

اعتقاد کند که حمد وشکر او مساوی نعم غیر متناهی الهی است پس او شرك آورد وقول واسطی
که الشکر شرك مفید اینمعنی است زیرا که آتش عجب بواسطه شکر افروخته وتظر از نعم نامتنا هی
الهی دوخته لاجرم همهٔ اعمال حسنهٔ او سوخته وغیر از ریا وسمعه چیزی نیندوخته وشرك
خفی عبارت ازینست اما هرگاه که گفت الحمد لله معنی این آنست که کمال حمد حق وملك ملك
تعالی است جل وعلا خواه خلق قادر باشد بر ایقان آن یا نباشد منقولست که حضرت
داؤد نبی صلوات الرحمن علیه فرموده که یا رب چگونه شکر ترا بتقدیم رسانم وحال آنکه تمام
نمیشود شکر من مگر بانعام تو بر من واین آنست که مرا توفیق شکر کرامت فرمودی حضرت
عزت در جواب فرمود که چون اعتراف نمودی بعجز شکر گزاری پس اکنون شکر مرا بحسب
رست
قدرت اتیان نمودهٔ وبعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که فهم این سخن بر عقل بغایت دشوا
که علم باستحاله شکر شکر باشد وعجز از شکر ادای شکر بود فاما بر ارباب معارف وحقایق
اینمعنی مکشوف ومبرهن است زیرا که هر که بعین توحید نظر کند واز منازل ومراحل بقدم
قدم سفر کند وحقیقت کلّ شیئ هالك الّا وجهه بروی ظاهر ومکشوف گردد داند که هر چیز
که قوام وی بذات وی نیست مر او را بنفس وی وجودی نیست ووجود حقیقی آنست که قایم
بذات خود باشد وقایم بذات عبارت از آنست که اگر تمامی موجودات دیگر را معدوم
تقدیر کنی وی موجود باشد پس اگر این موجود لذاته که قایم بنفس خود است اگر دیگر موجودات

قایم بوی باشند او قیوم بود و مقررست که قیوم یکی است وحده لا شریک له هر کرا
این معانی نصب العین کردانیده اند که هر چه در عالم رقم وجود بر عنوان منشورش
بر کشیده اند هم خلعت وجود از وی پوشیده اند باز کشت هم بدوست پس هر کرا
اطلاع دست دهد نفس خود را تمام از زبان بر دارد و لا احصی ثناء علیک را ورد
زبان سازد تا تفویض شکر بتمامی بحضرت او نماید و در حین شهود حقیقت حق سرّ انت
کما اثنیت علی نفسک ظاهر کرداند تا چون عجز خود را مشاهده کرده بلکه خود را تمام
نیست دیده شکر حق سبحانه و تعالی را تفویض هم بحق کند حق تعالی بمقتضای کنت
سمعه و لسانه شکر خود بعوض بندهٔ خود بکوید تا شاکر و مشکور هم خود بود و شکر
حقیقی این باشد والله اعلم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کاه حضرت
معبود بر بنده نعمتی انعام فرمود و او کفت که الحمد لله حق تعالی فرماید که ای ملائکه نظر
کنید به بندهٔ من که من او را عطا کردیم چیزی بی مقدار پس او تحفه در مقابل آن آورده
بلا قیمت بی کفتار و معنی این سخن آنست که آنچه حضرت حق بر بنده انعام فرموده شیء حادثست
و چون او کفت الحمد لله معنی او اینست که جمیع محامدی که ایشان نمایند ها و اولین و آخرین
خافقین از ملائکه و ثقلین تمام راجع بحضرت رب العالمین است تا وقت قول دعواهم
فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین

و تا ابد الآبدین و دهر الداهرین پس منعم بر متناهی است و حمد غیر متناهی پس هرگاه که
٣١
متناهی را از غیر متناهی اسقاط کنند غیر متناهی باقی میماند پس از برای عبد طاعات
غیر متناهیه ذخیره کردد پس لابد است در مقابل آن نعم غیر متناهیه و لهذا بنده مستحق ثواب
ابدی و خیر سرمدی میگردد و دیگر هیچ اشکال نیست که وجود بهتر از عدم است
با ایجاد باری تعالی است پس انعام حق رسیده است بهر چه ماسوی الله است و وجود
هر چه پس هرگاه که عبد گفت الحمد لله گویا گفته است که حمد مر خدای راست بر هر مخلوق که خلق
فرموده و بر هر محدث که احداث نموده از نور و ظلمت و سکون و حرکت و عرش و کرسی
و جنی و انسی و ذات و صفات و جسم و عرض و آنچه مقصود است و غرض از ازل
الآزال و ابد الآباد گویند که تسبیح مقدم است بر تحمید چه وارد شده که سبحان الله الحمد
لله پس سبب وقوع بدایت بتحمید چیست میگوییم تسبیح داخل است در تحمید و بعکس
نیست زیرا که تسبیح دلالت میکند بر آنکه باری تعالی مبرا است در ذات و صفات از نقایص
و معایب و تحمید دال است بر آنکه او محسن است بر عباد و احسان کاهی متحقق میشود که
عالم باشد بجمیع موجودات و معلومات تا مواقع و مواضع حاجات را داند و قادر باشد
بر همه مقدورات و قدرت داشته باشد بر تحصیل آنچه بندگان بآن محتاجند و در حال
احتیاج بدیشان رساند و خود غنی مطلق باشد در دفع آن تا شغل بحاجت خود از حاجت

غیر باز نماند پس ثبوت احسان تمام نمیشود مگر بعد از انکه منزه باشد از نقایص ممکنات
ومعرا ومبرا باشد از آفات بدانکه الحمد لله تعلقی بماضی دارد وآن وقوع شکرست
از نعم سابقه وتعلقی نیز بمستقبل دارد که اقتضای تجدد نعم لاحقه است وفایدهٔ او در
حال بگوینده واصل میکردد واین آنست که ذمت حامد را ازدین نعم سابقه بری میکردانند
واستجلاب نعم لاحقه بتقدیم میرساند که لئن شکرتم لازیدنکم وباول امسد ودیمکردد
ابواب نیران وثبانی منفتح میشود ابواب جنان چه الحمد لله هشت حرفست بعدد درهای
بهشت والحمد لله کلمهٔ جلیل است پس باید که در مجلس ذکر کنند تا مقصود ازو بیابند چنانچه
در نقل واردست که سری سقطی رحمه الله گفته که سی سال باشد که من استغفار می کنم
که یکبار الحمد لله را گفته ام وانچنان بود که وقتی در بازار بغداد آتش افتاد وبعضی از دکاکین
مردم بسوخت واو را دکانی بود سالم ماند چون این خبر بوی رسید گفت الحمد لله بعد
از ان میگفته که ازین وانصاف ومروت وشفقت دور بود که فرح نمودم وبآن
راضی شدم چه مدار دین بر دو امرست یکی تعظیم امر حق ودیگری شفقت بر خلق که
التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله پس آنچه بر خود روا ندارند بر خلق نیز روا نباید
داشت تا حق شفقت وانصاف بجای آورده باشند وحمد بر نعم دین افضل است از حمد
بر نعم دنیا وحمد بر اعمال قلوب اولی است از حمد بر افعال جوارح وحمد بر نعم من حیث

عطية للمنعم اولی است از حمد بر و من حیث هی نعم و این مقامات بحسب اعتبارانست
تا حمد در مواضع لایق واقع کرده اند اول که روح در آدم صفی علیه السلام حلول
کرد و بناف او رسید او را عطسه آمد و گفت الحمد لله رب العالمین و آخر دعوی اهل
جنت این خواهد بود که الحمد لله رب العالمین پس فاتحه عالم مبنی بر حمد شد و خاتمت او
مبنی از حمد گشت پس سعی و اجتهاد بتقدیم می باید رسانید که اول اعمال و آخر احوال
مقرون بحمد ذو الجلال شود تشنیع میکنند جبریه بر معتزله که ایشان اثبات کرده اند
فعل و اختیار را از برای عبد و استحقاق حمد مترتب میگردد بر اشرف نعم که ایمانست
پس اگر ایمان بفعل عبد باشد او مستحق حمد باشد نه حق جل و علا جواب آنست که ایمان
بفعل و اختیار عبد است لیکن اختیار مستند بحضرت پروردگار است که توفیق کرامت
فرموده پس مستحق حمد او باشد نه عبد و لام تملیک لله دال است بر آنکه او سزاوار
حمد مطلق است جل جلاله و لام الحمد از برای تعریف جنس است و معنی او اشارتست
بحمدی که متعارفست بین الناس و معلوم است فایدهٔ او و بودن او از برای استغراق
مجرد وهم است چه حمد ابوین داخل نمیشود و نیز لام تعریف از برای تعیین است
و اشارت و هیچ کدام از تعیین و اشارت دلالت ندارد بر احاطه و شمول که مدلول
استغراق است و نیز از نحمد الله فهم نمیشود مگر حقیقت حمد من حیث هی پس نایب

متابعت او نیز که حمد ستایش باشد و بعضی گفته اند که مآل قولین یکی است زیرا که اختصاص

بماهیت مقتضی اختصاص است بهمه افراد پس بر هر تقدیر استغراق ثابت باشد چه محامد

همه محامدان راجع بجناب اوست بواسطه یا بغیر واسطه اختلاف کرده اند که آیا شکر

منعم واجبست عقلا یا شرعا آنانی که گویند واجب عقلی است از جمله ادله ایشان کلمه

الحمد لله است که قول حق جل و علاست که دلالت دارد بر ثبوت استحقاق علی الاطلاق

و نیز در عقب او فرمود که رب العالمین و ترتب حکم بر وصف مناسب دلالت میکند

بر آنکه آن حکم معلل است بآن وصف پس معلوم شد که استحقاق حمد او را ثابت است

بآنکه رب العالمین است قبل از مجیء شرع اقدس و بعد از و و رب بمعنی مالکست

یا مصدرست و وصف باو از جهت مبالغه باشد مثل عدل و او بر سبیل اطلاق مختص

بباری تعالی است و بطریق اضافه جایزست اطلاق او بر غیر مثل رب الدار و رب المال

و غیر ذلک و عالم اسمی است موضوع از برای جمع همچو انام و رهط و او از برای ذوی

العقول است از ملائکه و ثقلین و بعضی گویند اسم آنچیزیست که دانسته شود بدو خالق

از جواهر و اعراض لقوله تعالی قال فرعون و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض

و ما بینهما پس بنا بر اول مشتق باشد از علم و تخصیص یافته بذکر از برای تغلیب و بر ثانی

از علامت و جمع کرده شد تا شامل باشد هر جنسی را از آنچه نام نهاده میشود باو بواو

ونون از جهت تغلیب آنچیزی راکه در وهست از صفات عقلا و یوم مدتی است
از طلوع شمس تا غروب نصف جرم و در عرف شرع شریف ابتدای طلوع فجر صادقست
تا منتهای غروب او که ذهاب حمرهٔ مشرقیه است و مراد باو در آیت رفیعه وقت است
زیرا که آنجا آفتاب نخواهد بود و دین جزا است بخیر و شر کما تدین تدان و عبادت
اقصی غایت خضوع است و اصل در هدی اماله است و از وست که هدنا الیک
ای ملنا اهدنا یعنی اماله ده قلوب ما را بسوی حق و لازم او طریقی است موصل
بمطلوب و صراط جاده ایست و اصل او سین است از سرط الشیئ که بمعنی ابتلاع است
کانه سالک در حال سلوک طریق را بشان لقمه ابتلاع مینماید و صراط مذکر و مونث
می باشد همچو طریق و سبیل و اصل نعمت مبالغه و زیاده است و آنچه در قران بکسر
نون واقع است بمعنی منت و عطیه است و بفتح نون بمعنی تنعم و سعت عیش است
و غضب در لغت شدت است و لا اینجا بمعنی غیر است و غیر بمعنی لا و اصل ضلال
غیبوبت است و ضلالت کافر غایب شدن اوست از طریق حق مبحث سیوم
در فواید رب العالمین فایده اول موجود یا واجب الوجود ست و او حق سبحانه
و تعالی است و یا ممکن الوجود و آن ما سوی حق جل و علا ست که عالم است و آن متحیز است
یا صفت یا نه اینست و نه آن قسم اول که آن متحیز ست اگر قابل قسم است پس آن جسم است

والا پس جوهر فردست وجسم یا علویست یا سفلی وعلوی مثل سموات وعرش
وکرسی وسدرة المنتهی ولوح وقلم وجنت وکواکب وسفلی یا بسیط است که آن عناصر
اربعه است که یکی ارض است ودیگری ما که آن بحر محیط است وآنچه منشعب میشود
ازو در قدر مکشوف از زمین ودیگر هواست وازوست کرهٔ بخار وکرهٔ نسیم وازوست
هوای صافی ودیگری نارست وآن یا مفرداست یا مرکبست وآن معادن ونباتات وحیوان
است بر نباتات انواع واصناف آن وتفصیل ترتیبش در قسم عالم کبیر مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی قسم دوم اعراض است باجناس وانواع او قسم سیوم ارواح است وآن
یا سفلیّه ضره است مثل جن یا شریره است همچو شیاطین ویا علویّه متعلقه باجسام
مثل ملئکه سموات چنانچه سید عالم صلعم فرموده است که در سموات یك شبر نیست
مکر در وملکی قایم است یا قاعد یا غیر متعلقه باجسام است وآن ملئکه مقرب اند
که ما یعلم جنود ربك الا هو وهرچه موجودست سوی واجب محتاج است بواجب
در وجود بقا پس او اله عالمیانست از انجهت که آنرا از صحرای عدم بفضای وجود
آورده ورب عالمیانست از ان حیثیت که باقی داشته احوال مستمرهٔ ایشانرا چنانچه سمت
تبیین خواهد یافت انشاء الله تعالی وهر که احاطهٔ او زیاده باشد بر احوال موجودات وجود
او در تفسیر رب العالمین بیشتر خواهد بود فایدهٔ دوم من تی بر دو قسم است اوّل آنکه تربیت

کند تا فایده پسند از یشان دوم انکه تربیت نماید تا فایده و نفع رساند بایشان

و اول شان مخلوقین است که غرض ایشان در تربیت یا ثواب است یا ثنا یا تعصب

یا غیر آن و دوم باب حق سبحانه و تعالی است که خود منزه است از فایده خلق و تربیت

او از برای نفع خلقان است چه خزینه رحمت او بی نهایتست و افاده و افاضه جود

و کرمش بلا غایت علم او کافی است از مقال و کرم او مغنی است از سؤال بواسطه عدم

انقیاد رزق از بندگان باز نگیرد و در وقت اضطرار دعای ایشانرا رد نکند یا انکه انواع

تربیت فرموده ایشان را از ابتدای فطرت تا نهایت خاتمت که ولقد خلقنا الانسان

من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة

مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا اخر فتبارك الله

احسن الخالقين این کریمه اشارت بتربیت خاص ایجادی است و دیگر فلينظر الانسان

الى طعامه انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فيها حبا وعنبا وقضبا وزيتونا

ونخلا وحدائق غلبا وفاكهة وابا متاعا لكم ولانعامكم و این کریمه عبارت از تربیت

خاص ابقایی است و دیگر الم نجعل الارض مهادا والجبال اوتادا وخلقناكم ازواجا وجعلنا

نومكم سباتا وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشا وبنينا فوقكم سبعا شدادا وجعلنا

سراجا وهاجا وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا ونباتا وجنات الفافا و غیر ذلك

من الایات که ترجمهٔ هریك ازینها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی در محلش واین ایما
بتربیت عالم کبیرهست چه تربیت رب العالمین مربند کانرا بر دو نوع است تربیت خاص
وتربیت عام وباز تربیت خاص بر دو گونه است تربیت ایجادی وتربیت ابقائی
وتربیت ایجادی عبارت از ابداع وجود واختراع نبیهٔ انسانی است وتربیت
ابقایی ابقای نبیه انسانست وتربیت عام عبارت از تربیت عالم کبیرست که اشارت
باسمان وزمین ومابین آنست وشمهٔ از تربیت خاص ایجادی آنست که آدمی را در
ایجاد دو ماده است یکی قریبه وآن نطفه است ودیگر بعیده وآن آب وخاکست
که اصل نبات وحیوانست وخاك رویانندهٔ نباتست وآب تربیت کنندهٔ آن تا نبات
را قابلیت غذای حیوان حاصل آید وحیوان غذای انسان کردد یا دیگر نباتات قابله
مثل حبوبات وفواکه والطف آن غذاها نضج یافته وبراطوار سیرها نموده بمرتبه
نطفکی رسد تا نطفه مر وجود انسانرا مادهٔ قریبه کردد انگاه حق سبحانه وتعالی ازبرای
آن نطفه پنج چیز تربیت فرموده محلی ومجرای وممکنی وآلتی ومبطی محل وی صلب است
تا بعد از تلطیف وتصفیه آنجا قرار کیرد ومجرای وی کلیتانست وممکن وی مثانه وچون
بمثانه آید اسم منی بروی اطلاق یابد فاما هنوز از رنك حمرت به بیاض انتقال نیافته
ونضج نپذیرفته تا آن هنگام که از وی بخاری متصاعد کردد وعروق آلت بواسطهٔ آن

ممتلی شود وحرکتی دروی پدید آید تا بقوت آن حرکت بشدت نضج پذیرفته کرم وسفید

کردد ورایحهٔ روح دروی پدید آید آنکاه ازین آلت بتانی یا نه شهوتش رانده ویا نطفهٔ
انثی که محل آن صدرست امتزاج یابد در مهبط که کنایه از رحم است قرار دهد آنکاه
با مداد قوت فعل وانفعال آب زن را چون زردهٔ شیر وبه پنیرمایهٔ آب مرد منجمد کرداند
واورا در رحم بشکل کره صورت دهد وسبب کرویت او آنست که او رطوبت محض است
وهرکاه رطوبت را هیچ مانعی نباشد بصورت کره می باشد ولهذا آب را چون برهوا اندازند
آن قطرها بشکل کره بر زمین می آید چون دانهای مروارید وحکمت درین آنست که رحم
قرارگاه نطفه است وچون جرم نطفه اندکست ورحم بزرك پس او برصورت کره می یابد
تا رحم از همه جوانب اورا احاطه تواند کرد وچون منی برحم رسد وسه روز برآید برظاهر
حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود غشای صلبی پدید کند که آنرا مشیمه کویند از جهت حفظ
نطفه وچون نطفه از همه اعضای آدمی می آید وهر اینه اجزای روح طبیعی وحیوانی ونباتی
با او هست وچون در رحم قرار کرفت اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس
این غشای صلب بر کرد او از جهت حفظ اجزای روحانی اتم خواهد بود وبعد از انجا
خون حیض را غذای آن منجمد سازد تا آن نطفه بمرتبهٔ علقی رساند وباز همان غذا تربیت
نموده بمضغکی ترقی دهد بعد ازان قطعهٔ لحمی ساخته رقوم بشریت ونقوش انسانیت بروی

منقش کردانید و بلحم و عظم و عضا و نفس منقسم سازد و در حصار جلدش محروس
و محفوظ کرداند و در تربیتش کواکب افلاک و طوایف املاک منصوب کرداند به تخلیقش
مشغول سازد تا در ماه اولش زحل تربیت نماید و در ماه دوم مشتری و در ماه سیم
مریخ و در ماه چهارم آفتاب و در پنجم زهره و در ابتدای این ماه روح حلول کند
و در ششم عطارد و در هفتم قمر چون ماه هفتم اتمام یابد آلات و اعضا بکمال رسد
لاجرم اگر درین ماه متولد شود زیستنی باشد باز در هشتم تربیتش حواله بزحل
گشت در نوبت مراجعت و چون نحوست و اخفا از لوازم شان زحل است و طبیعت
موت دارد که سرد و خشکست اگر درین ماه متولد گردد زیستنی نباشد و در ماه نهم
که اتفاق ولادت بقوت مشتری است و او سعد اکبر است متولد گردد حیات یابد
تا بوقتی مقدر مقرر آنگاه کواکب بتقدیر رب العالمین مربی روح حیوانی کردند
و ملائکه تربیت نفس انسانی نمایند تا ولید طفل گردد و بعد از آن رضیع و مراهق تا بحد
بلوغ رسد بعد از آن فتی و دیگر شاب و دیگر کهل و دیگر شیخ و هرم که حین وفاتست
و بعد از آن محشور شود تا جزای عمل بیابد ان خیرا فخیر و ان شرا فشر پس در هر نفسی
صد هزار گونه تربیت خاص متوجه اطوار انسانیست و این نیست مگر تربیت رب العالمین
و اما تربیت ابقایی ربوبیت رب العالمین آنست که در ابقا معاقد این معانی و تشیید قواعد

این مبانی محتاج بودیم بچند چیز ضروری تا این حواس ظاهری و باطنی را نگاه دارد

باحساس آن فتوری راه نیابد از جملهٔ آنها یکی طعام و شرابست تا بدل ما یتحلل بآن حاصل

آید و عمال حواس از عمل احساس معزول نگردند و امور عقلیه که بازبسته بحواس است

بواسطهٔ آن فتوری مختل نماند پس اغذیهٔ موافقه بکمال کرم تربیت فرمود و تاثیرات عالم

بالا و ارسال باران را منشا آن اغذیه ساخت چنانچه شمهٔ از کیفیات آن در تهذیب گفته

خواهد شد انشاء الله تعالی و در طبع قوت اشتها نهاد و آلت اخذ از دست و اصابع

خمسه و مفاصل و اظفار پدید آمد و بر اخذ اقتدارش کرامت فرمود انگاه از برای ادخال

طعام حقهٔ لعل بدخشانی دهان را حکاک قدرتش به پیرایهٔ صنعت بشکافت و درعوض

اسنان را در وی ودیعت نهاد و درین چشمهٔ یاقوت رمانی مهندس حکمت ربانی جل و علا

که در گلستان روی بنیاد نهاده بود آب حیوانی از چشمهٔ سلسبیل جنانی جاری گردانید

انگاه درین کارخانه طاحونهٔ می بایست تا آن غذا را نرم ساخته ابتلاع آن بر آکل آسان کرداند

لاجرم بکمال قدرت لحیین را بر مثال دو سنگ آسیا برزبر یکدیگر منطبق گردانید و اسنان

اعلی و اسفل را بسوهان حکمت محدد و تیز ساخته انیاب را بکسر وی و رباعیات را

بقطع و اضراس را بطحن باز داشت و مفصل لحیین را متخلل گردانیده فک اسفل را در تحت

فک اعلی بر عکس طاحونات در دور آورده تا کمال قدرت وی بدانی انگاه زبان را در دهان

بتحریک طعام دلالت فرموده تا ازینجانب بان جانب میرود و ازمیان بکزان میفرستد
و درشت را نرم میسازد و ادراک طعم آن مینماید و از اصول اسنان و چشمهای زیر
زبان شربت خوشگوار آب دهان را بان ممزوج میکرداند تا بواسطهٔ آن رطوبت از حنجرهٔ
انسانی بآسانی فرو میبرد انگاه در معده چهار قوت ترتیب فرموده تا سبب آن قوی اربعه
طعام از مرتبهٔ نباتی بدرجهٔ حیوانی ترقی مینماید و آن چهار قوت جاذبه و هاضمه و ماسکه
و دافعه است چون آن طعام در معده که در پنج محلش برپنج هضم لطیف از کثیف و صاف
از دردمتاز میسازند و خون و صفرا و سودا و بلغم از یکدیگر جدا میکنند و خون را در
عروق می پالایند و از مرشراین و ماساریقا لطیفترین بتجویف قلب در می آرند تا ممد
روح حیوانی میکردد و درین تربیت که مذکور شد آدمی با دیگر حیوانات مشارکت دارد
یعنی هم در جسد و ترکیب اجزا و اعضا و کیفیت ترتیب هریک از آنها و هم در روح
نباتی و حیوانی و نفسانی فاما انسانرا بکمال احسان روح دیگر عطا فرموده که آن نه ازین
عالم است و نه متولد از تاثیر اخلاط و عناصر و مواد و نه از ملک و ملکوت مستفاد و امتیاز
آدمی از سایر حیوانات باین روح است و آنرا روح انسانی کویند و حکما او را از داخلیت
بدن و خارجیت منزه دارند و از احتیاج بمکا ... چه اهل شرع شریف قایل بداخلیت
اند چون روغن در شیر فاما در داخلیت روح نباتی و حیوانی و نفسانی اختلاف نیست

و روح انسانی را نیز تربیت رب العالمین جل ذکره بدرجهٔ کمال و ذروهٔ جاه و جلال
میرساند تا ارباب معرفت ترقیات این روح نه مرتبه اثبات فرموده اند که ترقی روح
انسانی باین نه مرتبه ممکن است و آن چنانست که چون انسان تصدیق انبیا کرد سیّما
تصدیق بنبوّت محمد بن عبد الله و امامت علی بن ابی طالب تا صاحب الزمان صلوات
الله علیهم اجمعین بمرتبهٔ ایمان رسید و نام وی مؤمن گشت و چون با وجود تصدیق
انبیا و ائمه اوقات خویش بعبادت مصروف ساخت بمقام عبادت رسید نام وی عابد
گشت و چون با وجود زهد و عبادت معرفت ذات و صفاتش میسر شد و ذات و صفات
الهی بر وجه اتم و حکمت اشیا کما هی بدانست و بدیدهٔ دید بمقام معرفت رسید نام وی
عارف شد و چون با وجود معرفت بمحبّت و الهام خداوندی جل جلاله مخصوص گشت
بمقام ولایت رسید نام وی ولی شد و چون با وجود محبّت و الهام حق سبحانه او را
بوحی و معجزات مؤید گردانید بمقام نبوّت رسید او نبی شد و اگر با وجود وحی و معجزه او را
بکتاب مخصوص گردانید بمقام رسالت رسید نام او رسول گشت و چون با وجود کتاب
شریعت اول را منسوخ گردانید و شریعت دیگر نهاد بمقام اولوا العزم رسید و او اولوا
العزم شد و چون با وجود مر[illegible]ولوالعزمی او را ختم نبوّت داد وی خاتم گشت
و ختم بر دو قسم است ختم نبوّت و ختم ولایت ختم نبوّت بر سیّد انبیا محمد بن عبد الله

صلعهم شد وختم ولایت بردری برج رسالت وولایت محمد بن الحسن المهدی

صلوات الله علیهما تمام کشت اینست ترقی روح انسانی از مرتبهٔ مؤمنی تا بمقام خاتمی

که بکمال تربیت الهی وربوبیت حضرت کماهی مر نوع انسانی را متحقق میکردد ودر هر

مرتبهٔ ازین مراتب مذکوره مر حضرت خداوندی را جل وعلا تربیتهاست که در تحت

عبارت وباشارت نیز مبین نکردد والله الملهم بالصواب قسم دوم در تربیت عام که تربیت

عالم کبیرست واین آنست که حق سبحانه وتعالی از عرش مجید تا بفرش بسیط بر طبق طبقات

مرتبه مرتبه تربیت خویش از ما فوق عرش بتحت الثری میرساند وعرش را که کنبد

افلاکست وبواسطه تربیت کرهٔ خاک کردانیده وبنای جهان بر دو چیز نهاده زمان ومکان

عرش غایت مکانست ودهر بدایت زمانها وهرچه مکانست در حیطهٔ عرش است وهرچه

زمانست در انطوای دهر عرش بهمهٔ امکنه محیط است ودهر بهمهٔ ازمنه مشتمل آنکاه رب

العالمین جل ذکره کرسی را فروتر عرش بیافرید وزمان را فروشیب دهر در وجود آورد

زمان بجای کرسی است در جهانی که عرش آن دهرست وکرسی قایم مقام زمانست در

عالمی که دهر آن عالم عرش است آنکاه کرسی که فروتر عرش است بر دوازده قسم است

که موسوم بدوازده برج است وزمان که در حیطهٔ دهرست بدوازده بهرست

که ملقب بدوازده ماهست آن دوازده برج را در تجلی عرش بداشت که عرش پرورده

نور حق سبحانه وتعالی است واین دوازده ماه در پرتو دهر پرورده که تربیت ۲۶
یافتهٔ صفات خداوندست آنگاه بواسطهٔ هفت آسمان دوازده برج مکانی را
بچهار ارکان جهان پیوست باز عیانچی هفت کوکب آن دوازده ماه زمانی را
بچهار فصل روزگار دربست آن چهار ارکان مکانی را بر هفت اقلیم قسمت
کرد واین چهار فصل زمانی را بر هفت روز منطوی گردانید آنگاه عرش رب
سیصد وشصت قایمه قسمت کرد ودهر را بر سیصد وشصت لطیفه
مشتمل ساخت آن سیصد وشصت قایمه چون بکرسی رسید سیصد وشصت
درجه گردید وچون آن بآدمی رسید که غایت همه است سیصد وشصت رگ
شد باز آن سیصد وشصت لطیفه دهری چون بزمان رسید سیصد وشصت
روز شد وآن سیصد وشصت روز چون بانسان پیوست که صاف جمله است
سیصد وشصت نطق آمد که انّ فی هذا لبلاغا لقوم عابدین آنگاه حضرت رب
العالمین جل جلاله بربوبیّت کامله وتربیت شامله تدبیر امور کلیه وجزئیه
از وراي این همه مراتب باین سلاسل غیبیه وروابط لاریبیه از اوج ربوبیّت
بحضیض عبودیّت میفرستد که یدبر الامر من السماء الی الارض ومجموع این سلاسل
زمانی وروابط مکانی را در نور ذات واشعهٔ لمعات صفات خود غرق گردانیده

که الله نور السموات والارض تا طالب حقیقت باین ذریعت بجناب قدس توسل تواند
نمود و رقعهٔ عبودیت بر ذیل ربوبیت باین علاقه تربیت و رشتهٔ تمشیت توصل
تواند کرد ذلک تقدیر العزیز العلیم وحق سبحانه وتعالی برای صلاح عالم آسمانرا
تزیین فرمود بزینت کواکب که انا زینا السماء الدنیا بزینة ن الکواکب وبضیاء شمس ونور
قمر که هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وبعرش که رب العرش العظیم که شمهٔ ازان
مذکور شد وبکرسی که وسع کرسیه السموات والارض وبلوح که فی لوح محفوظ وبقلم که
ن والقلم وتسمیهٔ او در قرآن بسقف مرفوع وسبع طباق وسبع شداد شده وخلق
او مشتمل بر حکم بلیغه وغایات صحیحه است که ربنا ما خلقت هذا باطلا و دیگر مسعد
اعمال ومهبط انوار و قبلهٔ دعا ومحل ضیا وصفا است ولون او انفع الوان است که مستنیر ست
و شکل او اشکل واحسن اشکال است که مستدیر ست ونجوم او رجوم شیاطین اند و علامت
اهتداء اهل زمین وطلوع وغروب آفتاب از برای زیست عالمین [illegible] در حالات
بروج اثنا عشر وکیفیات عناصر اربعه واحوال قمر واسباب نزول وباد وغیر آن
از جهت بقا و تربیت نوع انسان بدانکه از وجوه حکمت دوازده برج آنست که انتظام
ومصلحت عالم سفلی وابسته بانقسام هر یک از سنوا تست بچهار فصل بنابرین
حضرت حکیم علیم مدار آفتاب را مایل گردانید از منطقه فلک اعظم وازین جهت

دو دایره متقاطع شدند بر دو نقطه یکی اول حمل و دوم اول میزان و از ین
بتقاطع دو نقطه دیگر پیدا شد که غایت بعد این دو دایره است از یکدیگر یکی اول
سرطان و دوم اول جدی و بدین طریق فلک بچهار قسم متساوی منقسم شد
ربع اول از حمل تا اول سرطان و آن فصل بهارست و ربع دوم از سرطان تا اول
میزان و آن فصل تابستانست و ربع سوم از اول میزان تا اول جدی و این فصل
خریف است و ربع چهارم از اول جدی تا بحمل و این فصل زمستانست و چون
هر حادثی را لابدست از مبدا و وسط و نهایتی پس هر ربعی منقسم بسه قسم لازم کردد
لاجرم فلک بدوازده قسم منقسم شود و هر قسمی از ان برجی آمد و حکمت الهی تقاضای
آن کرد که مدار آفتاب مایل شد از منطقه معدل النهار تا تاثیر آفتاب مختلف
کردد و فصول اربعه ظاهر شود و نشو و نما بحصول رسد جهت مصالح عالم چه
اکر مایل نبودی و دایم سیر آفتاب بریک سمت و مدار بودی آن موضع از زمین که
مسامت مدار آفتاب باشد در غایت حرارت و کرمی خواهد بود و آن موضع که از و
دور بود در غایت برودت و جمودت و آنچه از زمین که میان این دو موضع واقع باشد
در کمال الاعتدال بود و این احوال برین منوال هرکز متغیر نشود پس موضعی از مواضع آفاق
دایمی حرارت و احراق مستولی باشد و موضع دیکر که در مقابل اوست به یبوست و برودت

وجودت وقوع یابد ودر مواضع دیگر علی الدوام باعتدال مایل باشد پس تفاوت

فصول اربعه ونشو ونما منتفی گردد وامور عالم مختل ماند وحال آنکه در اختلاف

شب وروز در زیاده ونقصان از جهت نظام وتربیت مصالح عالم از ضروریات است

چنانچه از اول جدی که ابتدای زمستانست تا اول سرطان که مبدا تابستانست

روز در تزایدست وشب در نقصان واز اول سرطان تا اول جدی بعکس آن شب

در تزایدست وروز در نقصان ودر دو محل برابرست که اول حمل است که ابتدا

بهارست ودیگر اول میزان که مبدا خریف است وحکمت درین آنست که در تابستان

آفتاب بر سمت راس می باشد وآن موجب گرمی هواست پس اگر روز در تزاید بودی

درین فصل گرما بحد افراط رسیدی وامور عالم مختل گشتی ودر زمستان آفتاب

از سمت راس دور می باشد واین سبب سردی هواست پس اگر روز در نقصان بودی

سرما نیز بافراط کشیدی وموجب بطلان حیوة شدی پس حکمت وتربیت آفریدگار عالم

چنان اقتضا کرد که در تابستان روز روی بنقصان آورد تا حدت گرما بشکند وبحد

اعتدال باز آید ودر زمستان روی بتزاید نهد تا شدت گرما کم شود وبحد اعتدال

باز آید که سبب عدم اختلال است فتبارك الله احسن الخالقین وسر این اختلاف آنست

که آفتاب بر سمت منطقة البروج حرکت میکند وجمیع نقاط که بر منطقة البروج فرض کنیم

بحرکت فلك اعظم متحرک کند و هریك احداث دایره در روو هم میکنند وآنها را مدارات
یومیه کویند وافق دایره است میان مرئی وغیر مرئی از فلك که تنصیف مدارات
یومیه میکند در خط استوا که دایره است بر روی زمین مسامت معدل النهار
پس شب و روز اینجا در جمیع سال برابر باشد اما در مواضع شمالیه قطع مدارات
شمالیه بروجهی کند که آنچه فوق افق است اعظم باشد از انچه که در تحت افق است
وقطع مدارات جنوبیه برعکس این پس از اوّل جدی تا اوّل سرطان روز در
تزاید باشد وشب در نقصان واز اوّل سرطان تا اوّل جدی بعکس آن ودر
اوّل حمل ومیزان شب و روز برابر باشد ودیکر از غرایب حکمت خالق
عالم در ترتیب بروج آنست که طبایع بروج در حرارت و برودت چنان
آفریدکه یکی کرم باشد ودیکری سرد وهم بدین ترتیب تا آخر برجها چه حمل کرم است
وثور سرد وجوزا کرم وسرطان سرد واسد کرم است وسنبله سرد ومیزان
کرم است وعقرب سرد وقوس کرم است وجدی سرد ودلو کرم است
وحوت سرد وطبایع بروج را در یبوست و رطوبت چنان آفرید که حمل وثور
هر دو خشك اند وجوزا وسرطان هر دو تر واسد وسنبله هر دو خشك اند
ومیزان وعقرب هر دو تر وقوس وجدی هر دو خشکند ودلو وحوت هر

هر دو تر و چون بعقل تامل کرده شود مصلحت عالم بغیر ازین ترتیب حاصل
نشود و بیان این آنست که حرارت و برودت دو کیفیت اند در اثر کردن بغایت
قوی و در اثر پذیرفتن بغایت ضعیف و اما رطوبت و یبوست نیز دو کیفیتند
در اثر پذیرفتن بغایت قوت و در اثر کردن در نهایت ضعف ازینست که حکما
گویند که حرارت و برودت از کیفیات فاعله و رطوبت و یبوست از کیفیات
منفعله اند چون این مبین شد میگوییم اگر دو برج که بیکدیگر متصل اند هر دو
گرم باشند یا هر دو سرد چون آفتاب دران برج واقع شود آن تاثیر بغایت قوت
گیرد و از حد اعتدال تجاوز کند و ضد حیوة صورت بندد و اما چون یکی از ان
بالطبع گرم باشد و دیگری که متصل است باو سرد اعتدال حاصل شود و بحد افراط
نکشد و اما رطوبت و یبوست دو کیفیت منفعله اند و ایشانرا در تاثیر زیاده قوتی
نیست پس اگر یکی خشک باشد و دوم تر بسبب مجاورت خشک یا تر در و هیچ
اثر بوقوع نیاید پس حکمت الهی چنان اقتضا کرد که دو برج متصل خشک باشند
و دو برج متصل دیگر تر تا بسبب آن دو برج خشک متصل یا تر متصل اثر آن
خشکی یا تری او از برای مصالح عالم بظهور آید و از ترکیب افلاک برین وجه
مقتضی سه نوع عالمست یکی عالم صغیر که انسان است دوم عالم عناصر که عالم سفلی است

سیوم عالم افلاك كه عالم علوي است وچون حق جل وعلا افلاك را بیافرید ٢٩
واورا بحرکت درآورد حرکت سبب حرارت شد واین مستلزم آنست که هر جسم
که بفلك بغایت نزدیك باشد گرم وسبك ولطیف باشد وآن آتش است وهر
جسم که دورتر بود گرمی ولطافت در وکمتر بود وآن هواست وآنچه از وی
دورتر بود لطافت او کمتر باشد وآن آبست وآنچه در غایت دوری بود از فلك
لاجرم در غایت سردی وکثافت بود وآن خاکست پس عناصر عالم سفلی برین ترتیب
مرتب باشد فوق آن همه آتش بود وزیر او هوا وزیر هوا آب وزیر آب خاك
وحکمت بالغه در ترتیب عناصر آنست که آتش وخاك ضدانند چه آتش علوي
ونورانی وگرم است وخاك سفلی وظلمانی وسرد ست بنابرین آتش را با خاك
مقارن نساخت بلکه هوا وآب درمیان هردو حایل گردانید تا ضدان از یکدیگر
دور باشند وهر یك بسبب مجاورت آن دیگر مقهور نشود ذلك هو الفضل
الکبیر اما کیفیت قمر آنکه حق سبحانه وتعالی جرم قمر را تیره خلق کرد ونور او از
شمس مستفاد ست تا بزیاده ونقصان وبدر وهلال ومواقیت محتاجه عباد
از ایام حج وصوم ومعاملات وغیر ذلك از و معلوم شود واز برای دیگر حکمتها
وسر این آنست که در وقت اجتماع روی تاریك ماه مواجه ماست وروی روشن

او مواجه آفتاب و دایرهٔ ضوء که فاصل است میان روشن و تاریک منطبق است بر دایرهٔ
رویت که فاصل است میان مرئی و غیر مرئی و چون این دو دایره از هم گذشتند
و تقاطع کردند هلال پیدا شد و بقدر انفراج دایرتین روشنی می افزاید تا وقت
مقابله که باز دایرتین مذکورتین مطابق شدند و بدر مرئی شد و بران منوال
که نور افزون میشود و نقصان برف پذیرد تا باز تطابق دایرتین تحقق یافت و محاق
شد والله اعلم و اما اسباب باران و برف و رعد و برق و غیر ذلک انکه هرگاه هوا
باب ممزوج شد آن بخارست و آتش ممزوج بخاک دخان و گرمی آفتاب سبب
صعود هر دو میشود و بخار متصاعد مجتمع سحابست و اجزای او که فرو می آیند
اگر از تکاثف بخار بعضی از اجزای آبی ملاقی بعضی دیگر شود یا بعضی از اجزاء آن
بسبب خنکی هوا یا از جهت سرمای محتبس در آن بخار با آب منقلب شود قطرات آب
ازان حاصل آید و میل بحیز طبیعی خود کند و آن بارانست و اگر هوا سرد و تر یا استعداد
آن منتشر باشد قطرات آن منجمد گشته فرود آیند این ژاله است و اگر انجماد او زیاده
نباشد و در رو بواسطهٔ استعداد یا زیادتی سرما بوده آنچه فرود آید برف باشد و ازین
وادیست قطرات سرد که از سقف حمام میچکد و گاهی دخان در جوف سحاب محتبس
می شود و او را می شکافد آواز رعدست و بعضی گویند که رعد ملکی است که موکل ابرست

واو را بضرب تازیانه می راند و در کشاف این نقل و رود یافته از امیر المومنین علیه

السلام و گاهی از شدت حرکت مشتعل میگردد و آن برقست و گاهی بخار دخانی

محتبس در زمین میگردد او را میلرزاند و می شکافد آن زلزله است و آب چشمه

بعضی بخاریست که در زمین محتبس شده بواسطهٔ برودت که باو رسید آب میشود و بیرون

می آید و بعضی آبست که بعمق نفوذ کرده و لهذا آب چشمه بسبب برف و باران افزون

میشود والله اعلم و بعضی از اهل دانش در کیفیت حصول باد چنان آورده اند که باد

عبارتست از هوای متحرک و سبب حرکت هوا دخان یا ابرست بجانب سفل که در آنجا

پیدا شود از جهت تکاثف و تراکم اجزا بعضی بر بعضی یا بسبب تحریک دخان و هوای

دیگر که از جانب بالا متحرک شده باشد بسبب حرکت دوریه فلکی یا غیر آن چنانچه در بعضی

اوقات از حرکت دخان مرتفع در جانب سفل ظاهر میشود و چون تداخل میان اجسام

محالست لازم آنست که هر جزء از اجزای هوا که متحرک شود جزئی که بعد از و باشد

حرکت دهد و لیکن چون اجسام عنصر قابل آنست که مقدار او زیاده و کم شود باعتبار

رقت قوام و کثافت آن پس هر جزؤ سابق بسبب ممانعت جزء لاحق تکاثفی پیدا کند

و حرکت او کمتر از حرکت جزئی شود که پیش از و باشد و همچنین تا آن زمان که بجایی

رسد که حرکت بالکلیه منعدم کردد مانند آنکه سنکی در حوض آب اندازند چه از تحریک

سنك دایرهٔ محیطهٔ بعضی بر بعضی حادث شود و هر دایره قریبه موجب حرکت
دایرهٔ بعیده شود ولیکن حرکت بتدریج ناقص شود تا آنجا که دیگر دایره حادث نشود
و آب ساکن گردد و اسامی بادها بزد عرب چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور
شمال آنست که از جانب قطب شمال می آید و جنوب انکه از جانب قطب جنوب آید
و صبا انکه از طرف مشرق آید و دبور انکه از جهت مغرب آید و غیر این چهار قسم را
نکبا گویند یعنی باد کج حق سبحانه و تعالی بمحض حکمت خود این اسباب را برای
مصالح اهل عالم پیدا کرده که رب العالمین و کوهها که ظاهر گردانیده بر روی زمین
در و منافع بسیارست از برای صلاح عالمیان اوّلاً تکوّن اجساد سبعه در کوه می
باشد که آن زرست و نقره و مس و سرب و ارزیز و آهن و سیماب و دیگر احجار نفیسه
چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال آن و دیگر کوه سبب کثرت آبهای چشمهاست
و حکمت درین آنست که در اندرون زمین اجزاء آب بسیارست بواسطهٔ آب آبخره که
بمجاورت برودت آب شده چنانچه گذشت و چون حرارت بر زمین مستولی شود ان اجزا
آبی همچون بخار دیگ متصاعد گردد اگر بران زمین کوه نباشد آن اجزا پراکنده شود
و اگر کوه باشد آن قطرهای آب در زیر زمین مجتمع شود و پراکنده نگردد و دیگر باران
و برف در کوه بیشتر باشد بسبب ارتفاعات بخارات و کثرت باران سبب مصالح

عالم است فایدهٔ سیوم چون کلمهٔ جلیله الله احسن اسماست تعقیب فرمود

اورا با کمال صفات که آن رب العالمین است چه وجود ما سوی او فایض تربیت

واحسان وجود وامتنان اوست چنانچه بعضی ازان مذکور شد پس اوّل

دالست بر تمام آن وثانی برمافوق آن تمام زیراکه رب العالمین است چنان ترا

تربیت میکند که نه مربای غیر از تو ندارد و تو چنان سلوک مینمایی که گویا پرورنده

غیر و داری این نه انصافست بلکه کفران و عنادست قل من یکلؤکم باللیل والنهار

من الرحمن حضرت حق محافظت تو میکند واز شر شب و روز نگاه میدارد واین

از رحمت بی نهایت اوست و تو که مخلوق اویی درمقابل این عصیان میورزی

تو از برای عبادت رب آفریده شدهٔ وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس

ویران مساز حقیقت خود را بمعصیت کار ساز چه آدمی بنیان رب است وهر که

منهدم میگرداند بنیان رب را بعصیان بحقیقت دورست از رحمت رحمان

وگرفتارست بمشقت خذلان بحث چهارم در فواید الرحمن الرحیم فایده

مختبر اهل تفسیر رحمهم الله پنج وجه در اعادهٔ این دو اسم سامی ذکر فرموده اند

اوّل تا اشعار باشد بانکه در بسمله رحمت نامتناهی الهی نظر بمبدأ فطرتست که بی

مدّه وماده از کتم عدم بفضای وجود آورده ود رغیر بسمله نظر باعادهٔ وجودست

بار دیکر در قیامت کرد ر مجازات هر کسی را بمرادات و مقصودات وی رساند
عاملان را پاداش عمل بجنات نعیم واصل کرداند و عارفان را بلطف ازلی بمشاهدهٔ
جمال در بزم وصال بنشاند و ذکر مالک یوم الدین در یلی و موید این معنی است
دوم تا باعث بود بر کثرت ذکر که علامت محبت دایمی یاد حبیب کردن است سیم
انکه توصیف ذات بر کمال خویش بربوبیت فرمود و کفت رب العالمین اکنون بیان
ربوبیت خویش باین دو کلمه معین میکرداند کانه میفرماید که رب العالمین است برحمانیت
که خلق را در دنیا روزی میدهد و برحیمیت که در آخرت بر ایشان می بخشاید
چهارم اوّل ذکر حمد فرمود و بواسطهٔ حمد بوده است که ابو البشر علیه السلام
برحمت الهی مشرف کشته که چون بعد از عطسه کلمهٔ الحمد لله کفته بود بخطاب مستطاب
یرحمك ربك استسعاد یافت همچنین اینجا نیز اوّل بندکان را تعلیم حمد فرمود و بعد از آن
برحمتشان امیدوار میکرداند پنجم انکه تا خلایق دانند که صفت رحمت بر غضب غالبست
کما قال سبحانه و تعالی سبقت رحمتی غضبی و از سبقت رحمت غلبهٔ او بر غضب است
که بندهٔ مومن در دنیی و آخرت از آثار غضب و عقوبت الهی مصون و محفوظ است
الحمد لله علی ذلك فایدهٔ دوم بدانکه هر اسمی از اسما الله بر بواطن بندکان آکاه از انعکاس
نور آن صفا و جلائیست و آن انعکاس انوار و قبول فیض اسرار را حظ بنده می نامند

وبقدر مناسبت حظ وفایده میگیرد چنانچه شمهٔ ازان سمت بتبیین یافته وبعضی از اکابر
دین چنین ایراد فرموده اند که حظ بنده ازین دو اسم که رحمن ورحیم است آنست
که متصف بصفت رحمت شود وشفقت ومرحمت دثار وشعار او گردد اما از اسم رحمن
آنکه بر غافلان رحم کند وایشانرا بوعظ ونصیحت بطریق لطف نه از روی عنف از آن
غفلت منحرف کردانیده بمقر ذکر ومستقر فکر متمکن کرداند وبعاصیان بچشم رحمت وشفقت
نکرد نه بنظر استخفاف واستنکاف وهر معصیت که در عالم وقوع یابد آن معصیت نقص
او باشد وبجان بقدر امکان در ازالهٔ آن بکوشد تا آن عاصی را از سخط وغضب الهی
برهاند واز اسم رحیم آنکه هر کرا عقدهٔ در کار افتد وبفقر وفاقه ومحنت ورنجی بلا طاقت
شود در احلال آن اشکال بما امکن کوشش نماید وآن عقده را بهمّت از دشتهٔ معاملت
آن بنده بکشاید وبتعهد فقیران وتفقد اسیران بمال ومنال وشفاعت وسعایت حسب
الوسع سعی بلیغ مبذول دارد واگر بمعاونت باین طریق میسر نگردد بدعا ورفع حاجت
بحق سبحانه اعانت نماید وباظهار حزن وتاسف وتحسر وغم واندوه دران مضرت
وحاجت شریك آن فقیر دردمند باشد واز برای تسلی محتاجان در ملابس ومآکل
باایشان مرافقت وموافقت نماید چنانچه در نقل وارد ست که حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه روز جمعه بر منبر بود وخطبه میفرمود جامهٔ کهنه پر پیوند پوشیده وشمشیری که غلافش

از لیف خرما بود در دست مبارك داشت مگر که ابن عباس در خاطر آورد که این مناسب
حال امیر المؤمنین نیست آنحضرت بعلم ولایت دانسته فرمود که لقد رقعت مرقعتی حتی
استحییت من راقعها ما لعلیّ وزینة الدنیا کیف افرح بلذة تفنی ونعیم لا یبقی کیف
وحول الحجاز بطون غرثی وکیف ارضی بان اسمی امیر المؤمنین ولا اشارکهم فی خشونة
العیش وشداید الضر والبلوی بدرستی کہ چندان رقعه بر رقعه دوزانیدم و وصله
بر وصله پوشانیدم که از دوزنده آن شرمنده شدم علی را با زینت دنیا چه کار که کل
او خارست و نوش او نیش یا چگونه شاد باشم بالذتی که باندك زمانی بسر آید و بمعرض
فنا درآید یا بنعیمی که اصلا نپاید و چگونه سیر خورم و در ولایت حجاز شکمهای گرسنه
باشد و از غایت جوع در اضطراب مخمصه یا چگونه راضی باشم بانکه مؤمنان مرا امیر خود
خوانند و مقتدای خود دانند و من در دشواریها و سختیها با ایشان شریك نباشم
و در گرسنگی و تنگی معیشت و احتیاج با ایشان موافقت نکنم حاضران مجلس آنحضرت
ازین کلمات بابرکات بسیار گریستند در آن روز و آورده اند که رحم کردن بر بنی نوع خویش
چنان باید که هر که اقرب باشد بوی ایصال رحمت باو اولی و احری داند و هیچکس بادمی
نزدیکتر از نفس وی نیست پس باید که اوّل بر نفس خویش لا چنان باید که هر که اقرب باشد
بوی ایصال رحمت باو اولی رحم کند و بعد از ان بغیر کما قال علیه الصلوة والسلم ابدأ

بنفسك وشمهٔ رحم بغیر سمت تحریر پذیرفت اما رحم که نظر بنفس خویش است بر دو قسم

است در امور روحانیه یا امور جسمانیه اما روحانیه بر دو وجه است اما بحسب

قوت نظریه آنست که نفس را از جهل مخلّی سازد و بعلم محلی گرداند و بقوت عملیه

آنکه او را در اخلاق از افراط و تفریط باز دارد و بر مواظبت بر توسط بین الطرفین

ثابت و مستقیم دارد چنانچه بعضی از آن در فواید الصراط المستقیم سمت ذکر خواهد یافت

انشاء اما در امور جسمانیه نیز بر دو چیز ست یکی امور مطلوبه بالذات و دیگری

مطلوبه بالعرض اما مطلوبه بالذات بر مثال لذات جسمانیه چون مطعوم و منکوح

و مرحمت بر بدن درین امور امتناع اوست از حد اسراف قال الله تعالی کلوا واشربوا

ولا تسرفوا و اما مطلوبه بالعرض مثل مال و منال و مرحمت در آن بر نفس آنست آنجا نیز

حد وسط رعایت کند کما قال الله سبحانه والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان

بین ذلك قواما و در غیر منصرف صرف ننماید و اگر برین طریق که مبین شد شفقت

و مرحمت بر نفس مقرر ندارد از جملهٔ ظالمان بر نفس خویش باشد و وخیمت ظلم و وقاحت

آن در دارین هم بنفس او ملحق گردد و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و بزرگی فرموده که

همهٔ خیرات محصور در دو امر ست صدق مع الحق و خُلق مع الخَلق با خدای تعالی صدق

پیش بردن و با خلق بخُلق نیکو زندگانی کردن فایدهٔ سیوم رحمن است که منصوص نیست

صدور آن از عباد چون اعضای سلیم و اعطا ایمان و عرفان و سکینه و مانند آن
رحیم است با آنچه قادر هست بران عباد چون اعطای دراهم و دنانیر و تزویج و اطعام
و مانند آن رحمن است که از نطفه قدرت صورت حسنه میسازد رحیم است که بطاعت
ناقص بنده را جنت خالص مینوازد فایده چهارم بعضی از مردم از برای مهم اندک
نزد پادشاه بزرگ قدر رفتند پادشاه فرمود که از جهت مهم یسیر پیش مرد حقیر روید
پس کان حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر اقتصار برحمن میکردم هر آینه شرم میداشتی که
سؤال امور یسیره بر من عرض کنی پس رحمانم تا طلب امور عظیمه از من کنی و رحیمم تا حوایج
یسیره از من طلبی حتی بند نعله و نمك دیك فایده پنجم کسی که اهمال کرد درباره ولد خود
و لو را بتازیانه شفقت ادب نکرد بزعم انکه ترحم بحال او فرموده و حال انکه آن فی الحقیقه
ترحم نیست چنانچه گفته اند من لم یؤدّبه الابوان ادبه الملوان کسی که پدر و مادر او را
ادب نکردند روزگار در تادیب او شیمه خود بظهور خواهد آورد که فواید عظیمه در ضمن
آدب مندرج است و ادب خصلتی بغایت شریفست و نعمتی بسیار لطیف پس آنچه
در عالم بظهور می آید از بلا و محنت فی الحقیقه آن رحمتست عسی ان تکرهوا شیئا و هو
خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و قصه خضر و موسی علیهما السلام مؤید اینمعنی
است و حکیم محقق مبنی بر امور حقایق منهدد نه بر ظواهر علایق زیرا که ترك خیر کثیر از جهت

شر قلیل از قبیل شر کثیر ست فایده ششم مریم عمران را علیها السلام رحمت اعطا فرمود که
۵۴
ولنجعله آیة للناس ورحمة منا واین سبب نجات او شد از توبیخ کفار فجار وبما رحمت
عام انعام فرمود که وما ارسلناك الا رحمة للعالمین پس آمد تمام بر آنست که ما را بسبب
این رحمت نجات کرامت فرماید از عذاب نار فایده هفتم حق تعالی وصف فرمود پیغمبر
ما را برحمت چه در حالتی که اسینهٔ نورانیه آنحضرت را بسنگ جفا انداختند وایذا
رسانیدند زبان مبارك جز بهدایت نکشود و بر کفار نابکار دعای بد ونفرین نفرمود
واین فرمود که اللهمّ اهد قومی فانهم لا یعلمون بار خدایا قوم مرا دلالت کن بر طریق
حق که ایشان جاهلانند ونمیدانند و روز رستخیز که همه کس نفسی نفسی گوید آنحضرت
امّتی امّتی خواهد فرمود وچون حضرت معبود کریم وصف فرمود نفس خود را به الرّحمن
الرّحیم پس گویا میفرماید که رحمت واحده کافی نیست از برای اصلاح جمیع مخلوقات پس
بندگان را بمن بگذارید که من رحمن رحیمم ورحمت من غیر متناهی است ومعصیت ایشان
متناهی ومتناهی ادراك نمیتواند کرد غیر متناهی را وزود بود که معصیت امّت که دوستدار ان
اهل بیت اند علیهم السلام در بحار رحمت من فانی گردد وبنصّ ولسوف یعطیك
ربك فترضی رضا وخشنودی آنحضرت بحصول رسد در نقل آمده که ابی جعفر امام
محمد باقر علیه السّلام بر منبر میفرمود که عامه میگویند که امیدوارترین آیات قرانی اینست

که یا عبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله انّ الله یغفر الذّنوب جمیعا
انه هو الغفور الرّحیم وماکه اهل بیتیم میکوییم که آن آیتست ولسوف یعطیک ربک فترضی
ومقررست که یکی از امّت آنحضرت در دوزخ باشد راضی نخواهد شد فایده هشتم
حکایت کنند از سلطان ابراهیم ادهم قدس سرّه که فرمود دیکر روزی مهمان جماعتی شدم
وایشان مایده انداختند ناکاه غرابی از هوا در آمده کرده از ان مایده ربوده بر هوا
رفت من چون این را دیدم در عقب او روان شدم دیدم که میل زیر کرده بر سر تلی
فرود آمد وجوانی آنجا دست بر کردن بسته افتاده این کرده را بر روی وی انداخت
ودیکر هوا کرفت کفتم سبحان الله که رزق او را بوی رسانید واز ذوالنون مصری
رحمه الله منقولست که روزی در خانه نشسته بودم که ناکاه داعیه بیرون رفتن
در خاطر من خطور کرد ودل قرار نمی یافت دران اثنا بیرون آمدم وبجانب آب نیل
رفتم آنجا عقرب قوی دیدم که می شتافت بسرعت هرچه تمامتر چون بکنار آب نیل رسید
وزغی از آب بیرون آمده این عقرب بر پشت او سوار شد وشناکنان او را بدان
طرف نیل برد باخود کفتم سبحان الله این حالتی بس عجیب وغریبست بر کشتی سوار شده
بدان جانب رفتم دیدم که عقرب از پشت او فرود آمده متوجه درختی شد که آنجا بود
نکاه کردیم جوانی را دیدم در پای آن درخت خفته وافعی قصد او دارد چون افعی نزدیک

او رسید عقرب دو یده خود را رسانیده متعرض و مزاحم او شد و هر دو در هم
پیچیده کوشش کردند تا هر دو مردند و جوان سالم ماند و این سلامتی محض رحمت
الهی بود و در ادعیه عرب وارد است که یا رازق النعاب فی عشه ای روزی
دهنده بچه غراب را در آشیان او و حکایت او آنچنان است که بچه غراب چون
از بیضه بیرون آمد قطعه کوشت سرخ می باشد مادر چون او را همرنگ خود نمی
بیند از وی دوری میجوید و متنفری باشد و کرد او نمیکردد و تعهد حال او نمی نماید
دران مدت حق تعالی بکمال رحمت رحمانی پشه را بروی کمارد تا بروی مجتمع میشوند
وآن بچه کلاغ آن پشه ها را ابتلاع نموده قوت خود میسازد و بآن پرورش می یابد
تا هنکامیکه باندام او پر می روید دیگر پشه بروی مجتمع نمیشود زیراکه چون کوشت
وی پوشیده شد انتفاع پشه از وی منقطع کشت آنکاه مادرش را بسر وقت وی میفرستد
تا چون همرنگ خود می بیند بتعهد حال او قیام مینماید و این حالات غریبه از کمال
رحمت الهی عجیب نیست و حضرت رسول الله صلعم فرموده که حضرت عزت عز شانه را صد
جزو رحمتست و یک جزو از ان بدنیا فرستاده که در میان جن و انس و طیر و بهایم
وغیر ذلک منتشر است و بدان حیوة دارند و روزی میخورند و با یکدیگر شفقت و مرحمت
میکنند و نود و نه جزو دیگر بر بندگان فایض خواهد ساخت و شاید که این بر سبیل

تفهیم باشد والامکرمت او بی نهایتست و رحمت بلاغایت بحث پنجم در فواید
مالک یوم الدین باید اول روز قیامت از برای قضیهٔ عدالت قایم میشود تا محسن
از مسیئ و مطیع از عاصی و موافق از مخالف ممتاز شوند و این ظاهر نمیشود مگر
در روز جزا که ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی یومئذ یصدر
الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا
یره روایتست که چون قیامت قایم شود شخصی را بعرصهٔ قیامت در آرند چون نظر کند
باحوال خود هیچ حسنه نیابد که در میزان اعمال بسنجد پس ناگاه ندایی شنود که ای
فلان ببهشت در آی بعملی که در دنیا از تو بوجود آمده او گوید ای پروردگار من
عملی نکرده ام که شایستهٔ بهشت کردم حق تعالی در جواب فرماید که شبی از شبها بیدار
شده از پهلو به پهلوی دیگر گردیدی و کلمه الله بر زبان راندی و دیگر باره بخواب
رفتی و این حال را فراموش کردی اما چون بر من فراموشی و خواب روا نیست
که لا تاخذه سنة ولا نوم فراموش نکردم و این کرامت جزای آن عمل است و دیگر منقولست
که فردا در قیامت شخصی را حاضر کنند و بر پای میزان بدارند و حسنات او را با سیآت
موازنه کنند حسنات او در میزان خفیف و سبک آید آن شخص ملول گردد پس ناگاه کلمهٔ
شهادت که باخلاص گفته و با مودت اهل بیت علیهم السلام ضم کرده بر آن کفهٔ میزان

نازل گشته او را ثقیل و گران سازد و او مستوجب بهشت شود و مقرر ست که ذکر الله
اثقال اعمال حسنه است در میزان اعمال و اکثر حقوق الله بلکه تمام بر مسامحه منوط است
زیرا که او غنی مطلق است که ان الله لغنی عن العالمین بخلاف حقوق الناس که آن اولی
است باحتراز از آن چنانچه حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود در میان جمعی که هیچ میدانید که
مفلس کیست گفتند آنکس که او را مال و منال و متاع و دینار و درهم نباشد آنحضرت
فرمود که مفلس کسی است که در قیامت بنماز و روزه و زکوة حاضر شود فاما ایشان نموده
باشد بشتم و قذف مومنان و اکل مال یتیمان و سنگ دما و ضرب بلا موقع حسنات
او را در عوض این حقوق داده شود و او بی حسنه بماند مع علاوه حقوق الناس و خطایای
دیگر او را کشان کشان بدوزخ سوزان برند اللهم اجرنا من عذاب النار بحرمة
سید الابرار و آله الاخیار فایده دوم در مالک یوم الدین یازده قراءت ایراد نموده اند
اول مالِك بالف و کسر لام و خفض کاف و این قراءت اختیار عاصم و کسایی و اعمش
و جماعتی دیگر از قرا است دوم مَلِك بغیر الف و کسر لام و خفض کاف و این اختیار
نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و حمزه و ابن عامر ست سیوم مَلْكِ بتسکین لام و خفض
کاف و این اختیار نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و حمزه و ابن عامر ست سیوم ملك
بتسکین لام و حفص الی ابو عمرو ست که بروایت عبد الوارث بن سعید و ابن هرمز قراءت

مبنی بر نعت است چهارم مالکَ و نصب کاف و این قرات ابن عبد العزیز و اعمش
است پنجم ملکَ بکسر لام و نصب کاف مروی از ابو حیات و شریح بن زید و این هر دو
قرات منصوب بر ندا است ششم ملکَ بفتح میم و لام و کاف محمول بر فعل ماضی و یوم
الدین منصوب بر مفعولیت و این قرات یحیی بن یعمر است هفتم مالکُ بالف و رفع
کاف مرفوع بر خبریت ای هو مالک و این قرات عون عقیل است هشتم ملیکُ برفع
کاف نهم بنصب کاف دهم بخفض کاف یازدهم ملاک انکه مالک خوانده احتجاج
نموده بچند وجه اوّل انکه در وحرف زایدی هست پس ثواب او اکثر باشد دوم
در قیامت هم مملوکند و مالکی نیست بغیر از وجل جلاله سیوم مالکیّت سبب
اطلاق تصرّفست و ملکیّت اینچنین نیست چهارم حال مملوکیت او نسبت از
احوال رعیّت پس قهر در مالکیّت اکثر باشد از و در ملکیّت پنجم ممکن است که رعایای
ملک خود را از رعیّتی اخراج کنند باختیار بخلاف مملوکه او اقتدار بر اختیار ندارد
و واجبست بر ملک رعایت حال رعیت اما بر رعیّت خدمت ملک واجب نیست
و بر مملوک خدمت مالک واجبست و مملوک در هیچ امری از امور مستقل نیست
مگر باذن مالک حتی نماز و روزه و تطوّع و امامت و شهادت و غیر ذلک ششم انکه مالک
ابلغ است زیرا که گویند مالک کل شیء بلکه اضافتش بناس کنند و ملک الناس گویند هفتم

انکه مالک را هم بذات اضافه کنند و هم بفعل چنانکه کویند مالک العبد و مالک التصرف
٥٧
بخلاف ملک که آنرا اضافه بفعل کنند نه بذات و حجت انکه ملک خوانده بغیر الف
آنست که هریک از اهل بلد مالک میتوانید بود اما ملک نه زیرا که شان ملک ارفع
و اعلاست و نیز ابلغ است و با آیات قرآنی موافقت دارد که قل اعوذ برب النّاس ملک
النّاس فتعالی الله الملک الحق و غیر ذلک پس متعین آن باشد و نیز ملک اقصر ست از مالک
و او مستلزم تطویل امل است و ممکن است که درک کند او را مرک پیش از اتمام لفظ
و جواب کویند که عزم قایم مقام فعل است و دیکر انکه مالک باضافه مذکور شود چنانچه
کویند مالک بنده و مالک دار و امثال آن و ملک مطلق مذکور کردد کویند وی ملک
است و آنچه بذات خود مدح بود بغیر اضافه ابلغ است از آنچه مدح باشد باضافه
و هریک از قرائتین حکم چند برو متفرع است اما احکام متفرعه بر قرات اولی آنست
که قرات مالک ارجی است از قرات ملک زیرا که اقصی آنچه از ملک متوقع است عدل
و احسان است و انکه مردمان محفوظ مانند در ظل حمایت او و مملوک از مالک طلب
نفقه و کسوت و ترتیب و اطعام و انعام میکنند و از خوان نعم او محفوظ میشود و ملک
از مردم طمع میدارد و مالک از مملوک طمع نمیدارد و ملک اختیار نمیکند از عسکر
مکر انکه قوی جثه و پر زور است و انکه ضعیف و عاجز ست میکذارد و التفات بحال

او غیکارد و مملوک اکر مریض شد مالك اورا معالجه میکند واکر ضعیف کشت

اعانت مینماید وشیمهٔ ملك هیبت وسیاست است وشیوهٔ مالك رافت ومرحمت

واحتیاج ما برافت ورحمت زیاده است از احتیاج بهیبت وسیاست واما متفرع

برقراءت ثانیه آنکه او در دنیا ملك الملوك است که قل اللهم مالك الملك توتی الملك

من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء ودر آخرت ملك وملکی نیست مکر اورا از برای آنکه

لمن الملك الیوم لله الواحد القهار اورا هیچ نوع مشابهتی ومشاکلتی بملك مخلوقین

نیست چه اکر ایشان بذل کنند خزاین خود را روی بنقصان منهند ونفاد بر ایشان

بانجام میرسد بخلاف ملك الهی که خزاین رحمت او غیر متناهی است که ما عندکم ینفد

وما عند الله باق چون عطای او اکثر است ملك او اوسع است واز لوازم ملك

او کمال رحمت است ولهذا رب العالمین الرحمن الرحیم را قرین ملك یوم الدین

ساخت واز نظایر اوست الملك یومئذ الحق للرحمن قل اعوذ برب الناس ملك الناس

پس هر کدام از ملوك دنیا که متصف باین صفت باشند ظل الله فی الارضین بر ایشان

صادق است که کفر وظلم سبب خرابی عالم است وموجب پریشانی وانقطاع بنی آدم

که تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا

وطاعت وعدالت متضمن صلاح معاش ومعاد عباد که من عمل صالحا من ذکر او انثی

وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون

پس مردمان را واجب ولازم است که اطاعت ملوك خود نمایند در امور مشروعه
معقوله و بر مملوك متحتم است که مالك الملك را منقاد باشند تا امور معاش ومعاد
ایشان منتظم گردد چون وصف فرمود حضرت معبود بانکه ملك یوم الدین است
اظهار کرد از برای عالمیان کمال عدل خود را یکبار بنفی ظلم کر وما ربك بظلام للعبید
وبار دیگر بثبوت عدل که ونضع الموازین القسط لیوم القیمة وهیچ چیز از برای نظام
عالم وصلاح نوع بنی آدم انفع از عدالت نیست وظهور برکت وانتفاع وارتفاع
او امتناع از جور وظلم است وسلطان را ارتباط تمام است در صلاح وفساد عالم اگر
عادل است موجب برکت ومعموری است واگر جایر است سبب قلت وخرابی است
چنانچه آورده اند که روزی نوشیروان برسم شکار با لشکری بیرون رفته بواسطه مانعی
از لشکر جدا افتاد وتشنگی برو غلبه کرده روی بطرفی نهاد ناگاه بباغی رسید که در و
انار واثمار بیشمار بود باندرون باغ رفته کودکی که در انجا بود گفت برو واناری
ازان درخت بیار او رفت وآورد آنرا فشرده آب بسیار خوش طعم بیرون داد واورا
خوش آمده قصد آن نمود که این باغ را از مالکش اخذ کند دیگر باره گفت که اناری دیگر
ازان درخت بیار چون آورد وفشرد آب بغایت کم وبی طعم بیرون داد از سر آن

پرسید کودک گفت شاید که سلطان زمان عزم جزم کرده باشد بر ظلم بواسطه قصد
ظلم او اینچنین شده باشد نوشیروان ازین سخن تعجب نموده در دل خود رجوع کرده
از ان قصد بازگشت نمود وگفت انار دیگر بیار چون آورد وفشرد این بار از اول بار بیر
آب تر ومزه ناك تر بود گفت حکمت در تغییر این چه بود کودك گفت شاید که تغییر
احوال خود کرده باشد واز ظلم بازگشت کرده بعدل میل نموده باشد چون نوشیروان
مقاله کودک را مطابق حال خود یافت در دل خود بالکل از ظلم بازگشت نمود
وصیت عدل او بهمه اقالیم انتشار یافت فایده سیوم معنی ملکیت ومالکیت
حق سبحانه وتعالی آنست که او قادرست بر ترجیح وجود ممکنات بر عدمش واو
قادرست بر نقل آن از صفتی بصفتی دیگر چنانچه ارادهٔ او باشد بی مانع ومنازعی
وبر قضیهٔ حکمت وعدالت او ملك ومالك یوم الدین اوست زیرا که قدرت بر احیا
خلق بعد از امامت وعلم باجزای متفرقه از ابدان مختص است بقدرت کاملهٔ او
وعلم شامل او محیط جمیع معلوماتست پس یوم الدین را مالکی نباشد غیر حضرت
رب العالمین پس اگر گویند که مالکیت متحقق نمیشود مگر وقتی که مملوك موجود باشد
وحال آنکه قیامت هنوز قایم نشده وموجود نگشته پس سزاوار آن بود که گفته شود که
مالك یوم الدین بتنوین بدلیل آنکه اگر کسی گوید انا قاتل زید باضافه بقانون عربیت

آن اقرار است واگر گوید انا قاتل زید لا آن تهدید است جواب آنست که چون قیام

قیامت امر حق است و بودنی و جایز نیست اخلال در حکمت حضرت ذی الجلال
بنابر تحقق وقوع وجود او را اگر دانیده همچو شیء قایم فی الحال و بنابران قول که گفته
اند که هر که مرد قیامت او قایم شد که آن قیامت صغری است سؤال بالکلیة مرتفع
میگردد اگر گویند تخصیص مالک یوم الدین بچه معنی است با آنکه حضرت ملک علام
مالک همهٔ ایام است جواب آنکه چون در دنیا طایفهٔ از متمردان بودند که در ملک
دعوی منازعت میکردند چون فرعون و نمرود و غیر ایشان و آن روز روزی
خواهد بود که هیچکس در ملک با حضرت مالک الملک منازعت و مشارکت دعوی
نتواند کرد چنانچه مذکور شد و می شاید که بجهت عظمت آن روز باشد که در آن روز
فرمان هیچکس نافذ نباشد و از هیبت آن روز هیچکس را مجال تصرف در هیچ امری
ممکن نبود تخصیص بجهت آنست که امروز خلق را هم ملک دادیم و هم ملک
ارزانی داشتیم مالکان در املاک خود بخل ورزیدند و ملوک در ممالک خود
جور و تعدی نمودند چون روز قیامت شود تمامی املاک از ملاک استرداد نمایم
و تمامی ممالک از ملوک باز بندیم تا ملک و ملک خاصه از آن ما باز ماند نه بخلی ماند
در ملک و نه جور در ملک فایده چهارم قدریه میگویند هر آنچه که واقع میشود

اگر از جانب حق است پس ثواب از برای شخص بچیزی که از و بفعل نیامده است
عبث باشد و عقاب او بر آنچه نکرده باشد ظلم پس فایده مالك یوم الدین چه باشد جواب
آنکه بنده را افعال اختیاریّه هست چنانچه بر عاقل کامل مخفی نیست ثواب و عقاب
او منوط بر آنست و حق سبحانه و تعالی در اصل فطرت خلق کرده بهشت و اهل آنرا که
باختیار کارهای شایسته از یشان بفعل آید و دوزخ و اهل آنرا که چه عالم باختیار
کارهای ناشایسته از یشان بفعل آید چه جمیع صفات کمال او را ثابتست و بعضی
از آن صفت لطف و قهر است و الّا نقص لازم آید که منافی الوهیّتست و بعضی مظهر
لطف اند و برخی مظهر و دیگر در حکمت بالغهٔ ان چون و چرا نیست که لا یسال
عما یفعل و نیز سوالی که موجب انقلابست آن باطل است و کمیل بن زیاد از امیر
المؤمنین صلوات الله علیه از سرّ قدر پرسید آنحضرت در جواب فرمود که آن راه
تاریکست پس در و سلوك مینماید که راه بیرون ندارد و دریای بی پایان است
در و در مروید که غرق شوید و سرّ از اسرار آلهی است بر خود مبندید که اطلاع
بر حقیقت آن ندارید چنانچه در نهج البلاغه مذکور است پس آنچه شارع فرموده را
از دست نباید گذاشت که طریق نجاتست فایدهٔ پنجم درین سورهٔ کریمه پنج اسم از اسما
الله مذکور است که آن الله و رب و رحمن و رحیم و مالکست که آنحضرت حق میفرماید

که اولا ترا خلق کردم پس الله و معبود علی الاطلاق باشم بعد از ان ترا تربیت کردم
٦٠
بانواع نعم پس رب و پروردگار باشم بعد از ان اصناف عصیان از تو بوجود آمد
من آنرا عفو کردم و پوشیدم پس رحمن و بخشنده گناهان باشم و چون توبه کردی
و انابت نمودی ترا آمرزیدم و ببهشت جای دادم پس رحیم و آمرزنده و دارنده
باشم و بعد از ان جزای اعمال ترا بتو رسانیدم پس مالک روز جزا باشم و ذکر الرحمن
الرحیم یکبار در بسمله و دیگر در سوره دلیل است بر انکه عنایت الهی برحمت نامتناهی
اکثرست از دیگر اوصاف کماهی و مع هذا معقب کردانید آنرا بمالك یوم الدین تا عبد
میان خوف و رجا باشد و غرور پیشه نکند و نظیر این کلام است غافر الذنب و قابل
التوب شدید العقاب فایده ششم حق حمد و مدح و تعظیمی که در میان مردمان
جاریست نمی باشد مکر انکه کامل باشد در ذات خود و اکرچه صفت احسان ازو
بظهور نرسد و اما اکر بواسطهٔ احسان باشد که ازو به بنده عاید شده در ماضی یا بسبب
رجا و طمع در مستقبل خواهد بود یا از جهت خوف و رهبت کانه حق سبحانه می
فرماید که اکر شما تعظیم میکنید بکمال ذاتی پس اقدام بحمد من نمایید که منم الله و اکر از جهت
احسان سالف است پس من رب العالمینم و اکر از برای احسان مترقب است پس من
رحمن رحیم و اکر از برای خوف از عقابست پس من مالک یوم الدینم بحث ششم

در فواید ایاك نعبد فایدهٔ اول بلاشك تقدیم مفعول مفید اختصاص است
یعنی عبادت نمیکنیم و نمی پرستیم احدی را سوای تو که تو یی مستحق عبادت و پرستش
وحاکم درین ذوق سلیم است وذهن مستقیم واستحقاق این اختصاص از برای حق جل
وعلا ظاهر ست زیرا که عبادت عبارت از نهایت تعظیم است واین نظر بانکس است که
صادر شده باشد از وغایت انعام ونهایت اکرام وانعام حق نسبت بعباد اینچنین است
که اگر حالات خود را بتدقیق نظر ملاحظه نماید وبر وظاهر کردد که کمال انعام از
حضرت ملك علام نسبت به بنده بظهور آمده از مبدا فطرت تا منتهای خلقت ونیز
ثابت شده بدلایل قاطعه که حق سبحانه وتعالی عالم است بجمیع معلومات وقادر است
بهمهٔ مقدورات وجواد وغنی وحکیم علی الاطلاق است وغیر ذلك از صفات کمالیّه
پس معبود بحق وخداوند مطلق نباشد مگر ذات بزرگوار او ونیز عبودیّت ذلّت
ومهانتست پس هرجا که مولی اشرفست واعلی عبودیّت اذل است وادنی وحق سبحانه
وتعالی اشرف واعلای موجوداتست در ذات بلا امثال واولای ممکناتست بصفات
متعال پس عبادت او را والیق باشد ونیز ماسوی واجب غنی ممکن فقیر ست ومحتاج
مشغولست بحاجات خود وبحاجت دیگر نمیتواند پرداخت پس قاضی الحاجات
حق جل وعلا باشد ومستحق عبادت نیست غیر او که وقضی ربّك الّا تعبدوا الّا ایاه فایدهٔ ۲

دوم ذکر الله مورث خشیت ومهابتست تا عبد در حالت عبادت ملتفت بیمین
وشمال نشود واز ذکر ذی الجلال باز نماند گویند که یکی از کشتی گیران با یکی از استادان
آن فن که دران صنعت سرآمد بود کشتی گرفت وبواسطهٔ عدم معرفت چند نوبت
بر وغالب شد تا یکباری در اثنای کشتی گرفتن شخصی گفت این فلان استادست
مغلوبیت او عجب مینماید او که این شنید فی الفور از ورهیدهٔ از استاد افتاد ودیگر
با او مقاومت نتوانست کرد واین نبود مگر بواسطهٔ احتشام او بعد از عرفان ونیز ذکر
معبود موجب قوت عبدست تا ثقل عبودیت بان قوت بردارد واین بار گران بران سبک
گردد واین نسبت تقدیم ذکر اوست همچنانکه اگر کسی خواهد بار گرانی را بردارد دوا یا
وغذایی که مدد شود بر برداشتن آن بر و مقدم میدارد تا حمل او بران آسان شود
ومثل عاشق که جمیع محن وآلام در حضور معشوق سهل می انگارد وبر و تعب نمینماید
ونیز بحکم انّ الّذین اتّقوا اذا مسّهم طائف من الشیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون که هرگاه
طایفهٔ از شیطان مس کرد انسانی را بکسالت وغفلت وبطالت جلال احدیّت از مشرق
انوار ایاك نعبد طالع گشته او را مبصر ومستعد ادای حق عبودیّت میسازد
ومس او را ناچیز وضایع میگرداند ونیز اگر عبد ابتدا بعبادت کند یحتمل که شیطان او را
وسوسه دهد که آیا معبود کیست اما هرگاه که تغییر این اسلوب کرد وگفت ایاك نعبد از احتمال

وسوسه و شر دور ماند و نیز واجب لذاته مقدم است در وجود پس مناسب آنست

که در ذکر نیز مقدم باشد و نیز تنبیه است بر آنکه آنچه بر بنده واجبست اول معرفت

الله است بعد از آن عبادت چه عبادت بلا معرفت فایده ندهد و لهذا بعضی از اهل

تفسیر وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون را بلیعرفون تفسیر فرموده اند و نیز

نظر اهل تحقیق و عرفان بر معبود ست نه بر عبادت عابدان و بر منعم است نه بر نعمت

جاویدان و لهذا در شان بنی اسرائیل فرمود که اذکروا نعمتی و در بارهٔ این امت

ذکر نمود که اذکرونی اذکرکم و تفاوت ذاکر من نزد اهل بصیرت مخفی نیست و ذکر

معبود اولی است از ذکر عبادت فایدهٔ سیوم در حکمت نون نعبد چند وجه ایراد

نموده اند یکی آنکه تشریفی است از جانب حق تعالی نظر به بنده که او را تعلیم و تلقین

فرموده لفظی را که منبی است از تعظیم و تکریم چنانچه در حالت حکایت از نفس خود

میفرماید که نحن نقص علیك احسن القصص کانه فرموده که چون تو اظهار عبودیت

من میکنی و استنکاف نداری که عبد من باشی ترا عتابهٔ یك امت میدارم که ان ابراهیم

کان امة و دیگر آنکه اگر ایاك اعبد میگفت مقرر ست که آن اخبار ست از نفس قایل

و بس و لیکن چون گفت ایاك نعبد معنی او اینست که من یکی از عبید توام و بلا شك

معنی ثانی ادخلست در تواضع و فروتنی و الیق است با دب و نیاز مندی و دیگر تنبیه است

برانکه نماز بجماعت اولی است از تفرّد چنانچه حضرت سید عالم ص فرموده که تکبیرة
۶۲
الاحرام در نماز جماعت بهترست از دنیا و ما فیها و دیگر مراد آنست که من ترا خاص
میکردانم بعبادت و جمیع ملایکه مقربین و عباد صالحین با من درین قول اتفاق دارند
و دیگر آنکه چون مؤمنان برادرانند پس کانه حق جل و علا میفرماید که چون تو من
ثنا گفتی و ستایش من بر زبان راندی که الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم
الدین منزلت و مرتبت تو نزد ما بلند و مرتفع کشت پس اقتصار بکن در عبادت بر
اصلاح حال خود بلکه برتست که سعی کنی در اصلاح حال جمیع برادران و مؤمنان بانکه
بکویی ایاك نعبد و ایاك نستعین و دیگر انکه کانه عبد معترف بتقصیر میکوید که ای
معبود من عبادت من مشوب و مخلوطست بتقصیرات بسیار و من آنرا مخلوط بعبادت
جمیع عابدین کردانیده ام حتی عبادت انبیا و اولیا و صلحا و ملئکه مقربین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین پس لایق آنست بکرم بی نهایت تو که تمییز فرمایی میان
جمیع این عبادات یا همه را رد کنی بلکه مقتضای رحمت بلاغایت آنست که آنرا در ضمن
این بپذیری مثل انکه شخصی اکر ده سلعه بیك صفقه فروخت و ازان بعضی معیوب
بود بر مشتری است که همه قبول کند یا جمیع را رد نماید نه انکه بعضی را قبول کند و بعضی
را رد نماید فایده چهارم کسی که ذوق عبادت یافت و فواید آن شناخت دل و جان را

فرح وخوشحالی روی مینماید از اشتغال بان وبار گران تکالیف بر وآسان میگردد
واشتغال او بغیر عبادت او را ثقیل وگران می آید زیرا که کمال لذاته محبوبست واکمل احوال
انسان اشتغال اوست بخدمت ملك منان ووجود مکلّف مستیز است بنور طاعت ومستضی
است بضوء عبادت چنانکه در خبر وارد ست که من کثر صلوة اللیل حسن وجهه بالنهار
کثرت صلوة شب ظلمت اندوز موجب صفا وبهاء وجه است در روز ونیز تکلیف امانتست
که انّا عرضنا الامانة علی السّموات والارض واداء امانت واجبست عقلا وشرعا کان انّ الله
یأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی اهلها واداء امانت از احد جانبین سبب اداء اوست
از جانب دیگر وفرمود حضرت رسالت صلعم مر ابن عباس را بطریق وصیت که یا غلام
احفظ الله فی الخلوات یحفظك الله فی الفلوات ای پسر محافظت جانب حق نمای در خلوات
وآسانیها تا حق ترا نگاه دارد واعانت نماید در فلوات ودشواریها و اشتغال بعبادت
ذو الجلال انتقالست از عالم غرور ومرکون است از خلق بحق واین موجب کمال لذت
وغایت بهجتست وکسی که این حالت را مستبعد داند پس باید که کریمهٔ فلمّا راینه اکبرنه
وقطّعن ایدیهنّ از کلام ایزد متعال برخواند چون جمال بشر را این مقدار تاثیر باشد
پس هرگاه که جلالت عظمت الهی در دل عابد موحد تجلی کند مقررست که حیرت او بیفزاید
ودهشت روی نماید واز خود فراموش کند وقتی که جام شهود نوش کند وبباید دانست

کہ عبادت را سہ درجہ است اول عبادت او از برای رغبت در ثواب یا رھبت ۶۴
از عقاب باشد واین مرتبۂ زھادست کہ روی از متاع دنیای فانی تافتہ اند وبسرای
باقی آوردہ بطمع آنکہ آن اشرف واعلاست واین مرتبۂ ادنی است نزد اھل ذوق وحال
دوم حق را عبادت نمایند بواسطۂ تشریفی کہ عبادت راست کہ آن قبول تکالیف است
یا انتساب بحضرت وھاب واین مرتبۂ وسطی است سیوم انکہ قطع از طمع ثواب
وخوف عقاب او را عبادت کند بسبب انکہ کسی کہ استیھال واستحقاق عبادت دارد
معبود علی الاطلاق است کہ پرستش او را سزاست وعبادت او را روا وعابد بندۂ فقیر
حقیر بینواست ومعبود خداوند علی الاعلی والوھیت موجب عزت وھیبت است
وعبودیت مقتضی خضوع وذلت واین مرتبۂ اعلی است کہ بعبودیت مسمی است
وقربت اشارت باین مرتبہ است کہ اکر مصلی بجای اصلی قربۃ الی اللہ اصلی لثواب اللہ
یا ھربا من عقاب اللہ کوید نماز او باطل است واز کلام معجز نظام امیر المؤمنین است
صلوات اللہ علیہ کہ ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک اھلا
للعبادۃ فعبدتک وفرق تمام است میان عبادت وعبودیت عبادت بندکی کردن است
وعبودیت بندہ بودن واین آنست کہ در ھمۂ احوال بندۂ او باشی چنانچہ در ھمہ احوال
حضرت ذی الجلال خداوند تست وعبادت موقتست وآن کردن طاعتست وعبودیت

موید ست و آن ماندن از معصیت است عبادت کردن آنچه خدای تعالی پسندد
عبودیت پسندیدن آنچه خدای تعالی کند عبادت دادن مال زکوة عبودیت خوش
بودن در رفتن مال بتاراج حادثات و دیگر آنکه عبودیت از اشرف مقاماتست که حق
تعالی بهترین کاینات را بآن یاد فرموده که سبحان الذی اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام
و عیسی نبی بآن مفاخرت کرده و اول بآن تکلم نموده که انی عبد الله آتانی الکتاب
و جعلنی نبیاً و امیر مؤمنان و امام متقیان علیه السلام بآن مباهات فرموده که کفی بی فخراً ان اکون
لک عبداً و کفی بی شرفاً ان یکون لی ربا اللهم انی وجدتک الهاً کما اردت فاجعلنی
عبداً کما اردت یعنی کافی و پسنده است مرا که بآن فخر کنم که بندهٔ توام و مرا آن شرف بس که
تو پروردگار منی بار خدایا یافتم الهیت ترا چنانچه خواستم پس مرا چنان بندهٔ کردان
که تو خواهی و بعضی از اهل تحقیق گفته اند که مقام عبودیت نبی اشرفست از مقام رسالت
او زیرا که بعبودیت منصرف میشود از خلق بحق و برسالت انصراف اوست از حق بخلق
و بعبودیت بنده از تصرفات معزول است و برسالت بتصرفات مشغول و لهذا اشرف
تقدم یافته در قول موحد که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً
عبده و رسوله لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لله و لا الملائکة المقربون بحث هفتم
در فواید و ایاک نستعین فایدهٔ اول بلا شک قدرت دارد عبد بآنکه متمکن باشد

از فعل و ترک آن و حصول رجحان او بواسطهٔ مرجح است پس اگر آن از نزد عبد ست ۶۴

دیگر بارهٔ تقسیم عود میکند و این خود موجب تسلسل است پس می باید که منتهی

شود باعانت حق سبحانه و تعالی و نیز همهٔ خلایق طالب طریق حق‌اند و آنکه مساوی‌اند

در قدرت و عقل و جد و طلب و باین سعادت فایز نمیشوند مگر بعضی از عباد

و این میسر نیست مگر باعانت حضرت حق که بحسب قابلیت فطری اصلی ایشانرا

توفیق طاعت کرامت میفرماید و از معصیت دور میگرداند چه ایشان گوش هوش

کشوده اند بکلام الهی و باختیار تلقی بآن مینمایند و حضرت حق نیز فرو گذاشت نمی

فرماید درباره‌ٔ ایشان و اعانت میکند ایشانرا بتوفیق طاعت و دوری از معصیت

و این طایفه مظهر لطف‌اند بخلاف آن جماعت که سد آن نموده اند که سخن حق نشنوند

و تلقی آن ننمایند مع ذلک اختیار آن دارند که بشنوند و تلقی آن نمایند مع ذلک اختیار

آن دارند که و بعمل آرند پس این طایفه مظهر قهرند که شقاوت را بر سعادت اختیار

کرده اند و این موجب خذلان و فرو گذاشت حق است ایشانرا که فلما زاغوا ازاغ

الله قلوبهم پس رجحان بسبب قابلیت فطریهٔ ایشانست که حق اعانت میفرماید و فایدهٔ

استعانت ظاهر میشود در آنکه حق سبحانه و تعالی طاعت را واسطهٔ نیل مطلوب کرد

و مثل شبع که بعد از اکل طعام بحصول میرسد فایدهٔ دوم قایل را میرسد که بگوید که

استعانت بر عمل حسن است قبل از شروع در وی نه بعد از شروع پس چرا مقدم نداشت

استعانت را بر عبادت جواب انکه کانه عبد میکوید که شروع در عبادت تو نموده ام

پس استعانت من منوط بکرم تست در اتمام انکه منع نکند مرا مانعی و معارضهٔ نماید

مرا صادفی که قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء که انقلابات

در احوال عباد بسیارست و نظر بعاقبت و خاتمت است و عبادت را باعانت او باتمام

میتوان رسانید و عاقبت و خاتمت بامداد او بخیر مقرون میکردد و بنده می باید که

خود را مستعد فیض و اعانت الهی کرداند چه تخصیص باسم الرحمن که درین حدیث

وارد شده مشعر ست بانکه رحمت کاملهٔ الهی شامل همهٔ جهات عبدست و کیفیت تقلیب

او از هر جهت از دایرهٔ رحمت بیرون نیست پس آنچه از جانب حق جل و علا به بندکان

میرسد همیشه رحمتست اما از طرف عبد اکثر عدم طاعت و معصیت است و حصول آن

از نفس بنده است و عقاب بسبب این مترتب میشود و نیز استعانت مطلقه متناول

هر مستعان فیه نیست پس ذکر عبادت حکم وسیله دارد در طلب اعانت بر حوایج و تقدیم

وسیله و سبب بر مسبب اینست است والله اعلم فایدهٔ سیوم عبد اقتدا بحضرت خلیل

کرده میکوید در اعانت غیر تو نمیخواهم چه نمرود مردود دست و پای حضرت خلیل

علیه صلوات الله الملك الجلیل بسته بود در حالت القا او باتش نمرودی جبرئیل علیه السلم

نازل شده فرمود که ای خلیل هل لک حاجة آیا ترا هیچ حاجتی هست آنحضرت در جواب

فرمود اما الیک فلا مرا حاجت هست اما بتو نه جبرئیل گفت پس حاجتی از قاضی الحاجات
بخواه گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی کافی است از سؤال من علم او بحال من و نکته
درین آنکه مومن در صلوة مقید است پایهای او از مشی و دستهای او از بطش و لسان او
از گفت مگر از قرات و ذکر پس چنانچه حضرت جلیل در شان خلیل فرموده که یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم پس همین میگوید آتش دوزخ بمصلی که ای مومن نور طاعت
تو نار مرا فرو نشاند فایده چهارم طلب اعانت نمیکنم بغیر تو و از غیر تو استعانت
نمیخواهم زیرا که ممکن نیست که او اعانت من کند مگر باعانت تو و را این قطع واسطه میکنم
و نظر نمیکنم مگر باعانت تو فایده پنجم چون ایاک نعبد موهم عجبست بواسطه عبادت
ازاله آن نمود بایاک نستعین فایده ششم اینجا دو مقام است معرفت ربوبیت و معرفت
عبودیت و نزد اجتماع هر دو حاصل میشود ربطی که مذکورست در اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم اما معرفت ربوبیت پس کمال او مذکورست در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین و انتقال عبد از عدم سابق بر وجود دلالت میکند که او آله است و حصول
فواید مر عبد را در حال وجود دالست بر آنکه رحمن رحیم است و احوال معاد مبنی است
بر آنکه مالک یوم الدین است اما معرفت عبودیت مبدا او ایاک نعبدست و کمال او ایاک

نستعین در جمیع مطالب ومآرب وهرگاه تمام شد وفا بعهد ثمره برو مترتب

گشت که اهدنا الصراط المستقیم است تا آخر واین احسن وابلغ ترتیبی است چنانچه

بر صاحب فطنت مخفی نیست فایدهٔ هفتم بدانکه از اول تا باآخر این آیت کلام بروجه

غیبت بود اکنون بطریق خطاب جاری گردانید واین را التفات گویند چه اولی

آنست که از غیبت بخطاب عدول کنند ویا از خطاب بغیبت روند ویا از غیبت

بتکلم آیند وحکمت درین آنست که چون کلام از اسلوبی باسلوبی دیگر منتقل گردد

سامع را از استماع آن نشاطی حاصل آید که در سوق کلام بریک اسلوب آن نشاط

نباشد ووجه التفات که درین سوره وقوع یافته مبتنی برچند وجه است اول انکه

مصلی نزد شروع در صلوة کانه اجنبی است بنابرین ثنا بر حضرت رب العالمین

تا بمالک یوم الدین بالفاظ مغایبه وارد گشته بعد از ان کانه حق سبحانه میفرماید که

چون تو بحمد وثنای من اقدام نمودی واقرار بالوهیت وربوبیت ودیگر صفات

من کردی در دعوی عبودیت صادق آمده ما نیز حجاب برداشتیم وابدال غودیم محل

بعد را بمقام قرب پس در حالت شهود وحضور تکلم کن بالفاظ مخاطبه وبگو که ایاک

نعبد وایاک نستعین دوم انکه عبد چون یاد کرده سزاوار حمد اوست وجاری

گردانید بروی این صفات عظیمه را بانکه پروردگار عالمیانست وبانکه منعم است بر خلق

بانواع نعم بلا نهایت و بانکه مالك کل امورست در عاقبت بواسطه اینمعنی علم
٦٦
او تعلق گرفت بمعلوم عظیم الشان رفیع البرهان که مستحق ثنا اوست و حقیق
خضوع و استعانت بنده در مهمات پس بآن معلوم متصف بصفات کمال و متمیز
بنعوت جلال خطاب میکند که ای آنکسی که باین اسماء حسنی موسوم و باین صفات
علی موصوف و معلومی ترا بعبادت خاص میکردانیم و باستعانت اختصاص میدهیم
لا نعبد غیرك و لا نستعین سواك زیرا که دلالت خطاب بر اسناد بآن معلوم متمیز
که سزاوار نیست عبادت مر غیر او را ظاهرتر و تمامترست سیوم انکه دعا در حضور الیق
و اولی است چنانچه ثنا در غیبت اوقع و احری است و بطریق انبیا در حضور اقربست
چنانچه قرآن ازان خبر میدهد که حضرت آدم فرمود که ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت
سلیمان این دعا نمود که ربّ هب لی ملکا و حضرت رسالت پناه مخاطب باین خطاب ص
شد که قل ربّ زدنی علما و حضرت زکریا فرمود که ربّ لا تذرنی فردا و غیر ذلك
من الآیات چهارم انکه چون عبد شروع در صلوة نمود نیت تقرب کرد و حق جل و علا
را ثنا گفت بروجه لایق حق سبحانه و تعالی دعای او را مستجاب فرمود در تحصیل این
قربت بی فتور و نقل کرد او را از مقام غیبت بمقام حضور و چون مقام حضور یافت
از ماسوی بالکلیة غایب شد چنانچه لذت و الم درك نمیتواند کرد و این مرتبه مخصوص

انبیا خصوصا سید المرسلین والائمة المعصومین است صلوات الله علیهم اجمعین
فایدهٔ هشتم بدانکه اهل شرک چند طایفه اند بعضی اخذ کرده اند آله خود را از
اجسام معدنیه مثل حجر و ذهب و فضه و نحاس و غیر ذلك و بعضی دیگر از نبات
مثل شجر هچنین و دیگری از ایشان همچو عبدهٔ مسیح و عزیز و بعضی دیگر از اجسام
بسیطه مثل عبدهٔ نار که مجوسند یا اجسام علویه مثل عبدهٔ شمس و قمر و دیگر کواکب
و طایفه میگویند که مدبر عالم نور و ظلمتست و ایشان ثنویه اند و جماعتی میگویند که
ملایکه عبادت از ارواح فلکیه اند و هر اقلیمی را روحی است از ارواح فلکیه
که مدبر هر اقلیمی اوست و همچنین هر نوعی از انواع عالم اخذ میکنند از این
ارواح صور و تماثیل را و پرستش مینمایند و ایشان عبدهٔ ملائکه اند و بعضی
میگویند که عالم را دو آله است یکی خیر که الله است و دیگری شریر که ابلیس است
چون این نوع طرق مختلفه باطله در میان خلایق هست حق سبحانه و تعالی سورهٔ
کرامت فرمود که تصدیق بآن موحد از مشرك و سعید از شقی و منافق از موافق
امتیاز می یابد زیرا که الحمد لله دلالت دارد بر جمیع انواع حمد و متضمن تسبیح است
که او منبی است از سایر صفات چنانچه مذکور شد و ایاك نعبد دال است بر توحید
محض و برات از هرچه غیر معبود بحق است که غیر معبود بحق سزاوار است ایمن نیست

ومعبود بحق لایق ثنا وستایش هست واکبرست از هر شیء چه غیر او همه مخلوقند ۶۷

واستیهال معبودیت ندارند چنانچه بدلایل قاطعه ثابت شده پس ایاک نعبد قایم

مقام سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبرست ولهذا در رکعات اخیره

جاری مجری فاتحه میشود که مصلی مخیرست درمیان فاتحه وتسبیحات اربعه وایاک

نستعین نایب مناب ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ست مبحث ششم

در فواید اهدنا الصراط المستقیم فایده اول گویند که طلب هدایت

از مؤمن تحصیل حاصل است چه مؤمن مهتدی است چنانچه در سؤالات اهل روم

مذکور شد وجواب آنکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود وآنحضرت نفرمود که جواب

دیگر ندارد ولهذا بعضی نیز گویند که مراد از وصراط اولین است در تحمل مشاق

عظیمه از جهت مرضات الله مثل تحمل نوح علیه السلام بر جفای قوم ودیگر انبیا

علیهم السلام ونیز در هر خلقی از اخلاق طرف افراط وتفریطی دارد وهر دو مذموم

اند وحد وسط محمودست پس مؤمن بعد از آنکه معرفة الله بدلایل حاصل کرد هدایت

یافت ومهتدی گشت لیکن لابدست او را با این حصول ملکات واخلاق فاضله

که وسط است بین طرفین ومستقیم است بین منحرفین مثلا قوت شهویه طرف افراط

او فجورست وطرف تفریط او خمود وآن هر دو مذموم اند ووسط او که عفت است

محمودست وهمچنین قوت غضبیه طرفین اوکه تهور وجبن اند مذموم اند ووسط
اوکه شجاعت است محمودست وقوت نفسانیه که کربزه وبلاهتست مذموم‌اند ووسط
اوکه حکمتست محمود وبالجمله حاصل میشود از توسّط قوّت شهویّه حیا ورفق وصبر
وقناعت وورع وتقوی وسخا واز توابع سخاست کرم وایثار وعفو ومروّت
ومسامحت ولازم می آید از توسّط استعمال قوت غضبیّه بزرکی نفس وعلو همّت
وثبات وحلم وسکون وتحمل وتواضع وحمیّت ورقت واز توسّط استعمال قوت نطقیّه
ذکا وسرعت فهم وصفای ذهن وسهولت تعلم وحسن تعقل وتحفظ وتذکر وحاصل
میشود از کمال توسط در قوی ثلثه که شهویّه وغضبیّه ونفسانیّه است کمال عدالت وتابع
است اورا صداقت والفت ووفا وشفقت وصلهٔ رحم ومکافات وحسن شرکت
وتسلیم وتوکل وتعظیم معبود بحق وخداوند مطلق وملئکهٔ مقربین وانبیاء مرسلین
وائمهٔ معصومین واولی الامر وانقیاد اوامر ونواهی ایشان وتقوی کامل میکردد وتمام
میشود باین معانی وآن موجب اکرام باری میکردد که انّ اکرمکم عند الله اتقکم واز برای
انکه قوت نطقیّه ذاتی است وقوت غضبیّه وشهویّه حصول ایشان مراورا بواسطهٔ
تعلق بدنی است پس کمال توسّط او در نطقیّه آنست که استعمال کنند اورا بحیثیتی که
ازید از او ممکن نباشد وکمال توسّط دران دوی دیکر آنست که استعمال آنها بطریقی

باشد که اقل از و متصور نگردد واین احوال مفضی است بسعادت ابدی و دولت
٧١
سرمدی و نیز علم نظری قبول زیادتی میکند بسبب تواصل اوقات وقلت فترات
و بواسطهٔ زیادتی ادله پس کسی که معرفت الهی بدلیل واحد داند آنچنان نیست که
او را بدلایل متعدده اخذ کند وهیچ موجودی نیست از اقسام ممکنات الا که درو
دلالت واضحه هست بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و بر قدرت و وجود و رحمت
و حکمت بالغهٔ او چنانکه روایت کنند که مردی در زیر درختی خفته بود و در درخت
منکر بیست ناگاه برگی ازان درخت بر روی وی افتاد آن مرد آنرا برداشته بر زبان
او جاری شد که من الذی انبت الورق علی الشجر یعنی کیست آنکس که برویاند برگ
را بر درخت درین حالت بر برگی دیگر بیفتاده بر وی نوشته بود که الذی انبت
الورق علی الشجر هو الذی شق علی وجهك البصر واسمع عظما فی راسك وانطق
لحما فی فمك یعنی آنکس برگ بر درخت رویانید که چشم ترا شکافته بینا گردانید و استخوان
ریزه را در سر تو شنوا ساخت و گوشت پاره در دهان تو بسر حد گویایی رسانید
و مقررست که صحت دین اسلام بدلیل واحد کفایت میکند اگرچه ذهول بحصول رسد
از باقی دلایل پس کانه میگویند که هدایت کن ما را بر کیفیت هر شیء از ادله داله بر ذات
عالی و صفات متعالی تو از علم و قدرت وغیر ذلک و نیز میتواند بود که مراد به الصراط

المستقیم اقتدا با نبیا و اولیا باشد بانکه انسان بالکلیه متعرض باشد از ماسوی الله و متقبل
باشد باهمکی همم و قلب بذکر و فکر او تا غایتی که اکر مامور کردند بذبح ولد صلبی
مثل حضرت خلیل در ذبح اسمعیل ع مطیع و منقاد باشد و اکر اشارت شود بالقاء نفس
در ظلمات بحر فرمان را کردن نهد همچو یونس پیغمبر ع و اکر امر شود او را بتلامذت
و شاکردی کسی که از و اعلم باشد فرمان را بجان خریدار بود مثل موسی نبی با وجود
منصب نبوت و کتاب و شریعت و خواجه خضر علیهم السلام و نیز چون طرق مختلفه
درمیانست با وجود فرق اسلام که هفتاد و سه فرقه اند و ازین جمله ناجیه یکفرقه اند
میکویند هدایت کن و راه نمای ما را بطریق سوی که در و زیغ و ریب و انحرافی
نباشد و آن طریق جماعتی است که محبت ایشان عصمت است در اولی و عقبی و
مودت ایشان واجب بدلیل کریمهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
ایشان طایفه اند که ثنا خوان ایشان قرانست و مدح کوی حضرت منان که آنجماعت
اهل بیت رسول‌اند صلی الله علیه و آله اجمعین و بفحوای مثل اهل بیتی کمثل سفینه
نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق مفهوم و معلوم است که فرقهٔ ناجیه
از جملهٔ آن فرق اینانند که بکشتی نجات ایشان درآمده اند و باقی که دران کشتی در
نیامده اند و دست و لا بدامن آل عبا نزده اند و طریق دیکری را اختیار کرده اند

ها الكند چه طریق مستقیم طریق آل محمد است چنانچه بریده روایت کرده و دیگر موٴمن را
۷۹
صراط مستقیم اقرب باشد تلقین فرموده که در سوٴال اختیار نموده زیرا که خط مستقیم
اقرب خطوط است که موصل است بین نقطتین پس صراط مستقیم اقرب باشد عطف
و نیز مستقیم واحد ست و ماسوی آن معوج و بعضی از ان مشابه بعضی دیگرند
در اعوجاج و مقربست که استقامت ابعد ست از خوف و اقربست بخلاص و طباع
بجانب او اکثر و در اختیار لفظ صراط بر طریق و سبیل تذکره است مر صراطی را که جسر
ممدودست میان طرفین جهنم سهل الله تعالی علینا وروده و عبوره فایدهٴ دوم
اهدنا بلفظ جمع فرموده زیرا که دعا بعنوان اعمیّت اقربست باجابت چه اگر دعای
بعضی که قرین اجابت شد اکرم الاکرمین دعای دیگر آنرا بتبعیّت آن مقرون باجابت
میگرداند و از ینست که در خبر وارد ست که قبل از دعا و بعد از دعا بر پیغمبر و آل صلوات
الله علیهم صلوات فرستند که صلوات بر رسول و آل البته مستجابست و چون طرفین
دعا مستجاب شد وسط او نیز بتبعیّت مستجاب میشود و نیز حضرت رسالت ص فرموده
که دعا کنید بدرگاه حق جل و علا بالسنه که بان عصیان نکرده باشید گفتند که یا رسول
الله این السنه از کجا آریم فرمود که در حق یکدیگر دعا کنید که تو بلسان او عصیان نکرده
و او بلسان تو عصیان ننموده و نیز الحمد لله حمد جمیع حامدین است و ایاک نعبد متناول

جمیع عبادت عابدین وایاك نستعین استعانت همه مستعین پس لاجرم هدایت از برای

کل است همچنانکه طلب اقتدا کل بصالحین است در صراط الذین انعمت علیهم

وفرار از صالحین در غیر المغضوب علیهم ولا الضالین وهرکاه در دنیا بدین شیمه

سلوك نمایند امید که در عقبی نیز در سلك ومن یطع الله والرسول فاولئك

مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین باشند

فایدهٔ سیوم بعضی از ارباب وصول ومحرمان حرم قبول کفته اند که صراط مستقیم

عبارت از عبور طریق بشریت ووصول بمقصد حقیقت است وسالکان این مسلك

را به پنج قدم بمنزل مقصود رسیدهٔ اند قدم اول بر نفس خود منهند تا مراد ونامرادی

در نظر ایشان یکسان میشود دوم قدم بر دینی میزنند تا هستی ونیستی در نظر

شان مساوی میکردد سیوم قدم بر خلق منهند تا رد وقبول ایشان برابر مینماید

چهارم قدم بر جان میزنند تا حیات وممات در نظر ایشان تفاوت نمیکند بلکه ملتذ اند

بممات ولهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود در حین شهادت که فزت برب

الکعبة یعنی فیروزی یافتم بخدای کعبه پنجم قدم در سرای قدس منهند تا بغیر از

انوار تجلی جمال وجلال چیزی مشاهد ایشان نمیکردد ودل ایشان بحقایق ایمان منور

میشود که للذین احسنوا الحسنی وزیادة چنانچه در نهج البلاغة مذکورست که بعضی

از اخواص از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که هل رایت ربّك حتی عرفته
یعنی آیا دیدی پروردگار خودرا تا شناختی او را فرمود در جواب لم اعبد ربّا
لم اره یعنی نپرستم خدایرا که ندیده باشم او را گفتند کیف رایته یعنی چگونه دیدی
فرمود که ما راته العیون بمشاهدة العیان لکن راته القلوب بحقایق العرفان یعنی
ندیدم او را بدیدهٔ سر ولیکن دیدم او را بدیدهٔ دل بطریق برهان عقلی و حجت
کشفی فایدهٔ چهارم بعضی گویند که صراط مستقیم از طریق الی الله است وآن بازبسته
بدو گام است بیك گام از دنیا درگذرد و بگام دوم عقبی را پس پشت اندازد و بقرب
مولی واصل گردد که الدّنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا وهما
حرامان علی اهل الله پیر هراة قدس سره فرمود که درویش را نه دنیا مطلوبست و نه عقبی
محبوب طلب کردن دنیا رنجوریست وطلب کردن عقبی مزدوری مزدور به
بهشت می نازد و عارف بدوست مبحث سیم در فواید صراط الّذین انعمتَ
علیهم فایدهٔ اوّل در کشاف آورده که فایدهٔ بدل آوردن باین کلمه چه بود چرا ابتدا
نفرمود که اهدنا الصّراط الّذین انعمت علیهم میگوید که فایدهٔ این تاکیدست کرد کر
شیی مرة بعد اخری آکدست از ذکر وی مرة واحدة و دیگر انکه تا اشعار باشد باین که
صراط مستقیم طریقهٔ مؤمنان وسلیقهٔ مسلمانانست یا دلیلی باشد دال بر استقامت

ایشان بابلغ وجهی ونظیر این چنانست که کسی کوید مر کسی را که ترا دلالت کنم بر

بزرکترین مردم وفاضلتر ایشان وفلانی را تعیین کند این اسلوب کلام ابلغ است در

وصف آن شخص به بزرکی وفضل از آنکه دلالت کنم بر فلانی که افضل واکرم است

زیرا که ذکر آن شخص اولا بر سبیل تفصیل اوقع است در نفس والکد است در وصف

او بفضل وکرم فایدهٔ دوم حد نعمت آنست که منفعت مفعوله او بر جهت احسان

نظر بغیر باشد که اکر فاعل اولا منفعت نفس خود اراده کند بر جهت احسان آن

نعمت نیست پس مستحق شکر نکردد وهرچه بخلق عاید میشود از جلب نفع ودفع

ضر آن از جانب حق جل وعلا است که وما بکم من نعمة فمن الله زیرا که نعمت واصله

از جهت غیر حق تعالی آن نیز منتهی بحق سبحانه وتعالی میشود زیرا که نعمت واصله

از جهت غیر حق تعالی آن نیز منتهی بحق سبحانه وتعالی میشود زیرا که خالق این نعمت

وآن منعم وداعیهٔ انعام درو همان حق تعالی است واول نعمتی که بیندکان ارزانی

فرموده نعمت حیوتست که باو ممکن است انتفاع بمنافع واحتراز از موانع چه اولا

فرموده که کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ودر عقب آن ذکر کرد که هو الذی

خلق لکم ما فی الارض جمیعا فایدهٔ سیوم کویند که آیا حق سبحانه وتعالی نسبت بکفار

نعمت ارزانی داشته یا نه ومراد نعمت دنیویه است نه اخرویه چه نعمت دین در حق

ایشان ممکن نیست بعضی گویند که نعمت دنیویه نیز در حق ایشان روایتست از دو وجه

یکی آنکه اگر او را بر کفار نعمت بودی لازم آمدی طلب صراط کفار بدلیل صراط الذین

انعمت علیهم زیراکه مبدل منه که الصراط المستقیم است در حکم تنحیه وطرح است

جواب این آنست که غیر المغضوب دافع اینست و وجه دوم از سؤال آنکه نعمتهای

ایشان از مال وصحت وعافیت ولذات ومنافع همه استدراجی است و آن بمنزله طعام

مسموم است که بظاهر مر اکل را در خوردن آن لذت وراحتست فاما تلخی ومحنت

هلاکت در عقب دارد و نعمت عبارت از منفعتی است که خالص باشد از ضرر قال

الله تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین واملا ومهلت

که متعلق بکید متین باشد چگونه نعمت توان گفت والنعمة لها عاقبة محمودة ودیگر

فرموده حق است که ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم

لیزدادوا اثما پس معلوم شد که عافیت ومهلت ایشان بواسطه آنست که گناه ایشان

زیاده کردد نه از جهت خیر ایشانست جواب این بدین وجه گفته اند از آنکه املا

ومهلت نظر بکفار نعمت وخیر نباشد لازم نمی آید که اصل حیوة وسایر اسباب انتفاع

از حیطه نعمت بیرون رود چه مهلت تاخیر نعمت است بعد از ثبوت استحقاق آن

والحالة هذه نفس مهلت نیز از تمتع خالی است چنانچه از ضرر خالی است کما قال الله تبارک

وتعالی ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار واین بمنزلهٔ طعام مسموم
نیست بلکه بمثابهٔ آنست که شخصی طعام لذیذ غیر مسموم تناول نماید و بواسطه فساد
مزاج اکل یا بسبب استعمال طعام زیاده از حد اعتدال مزاج طعام فاسد کردد و نسبت
باکل همچو زهر قاتل شود و لهذا حضرت رسالت صلعم فرموده که نعم المال الصالح
للرجل الصالح و چکونه نعم نامتناهی الهی عموم نداشته باشد و حال آنکه میفرماید که
یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون الذی جعل
لکم الارض فراشا والسماء بناء الایة و دیکر فرموده که وکنتم امواتا فاحیاکم واین در معرض
امتنان و شرح نعم وقوف یافته و دیکر فرموده که وقلیل من عبادی الشکور ولا تجد
اکثرهم شاکرین و شکر نمی باشد مکر بعد از نعمت فایدهٔ چهارم مراد بنعمتی که در
انعمت علیهم مذکور شده اکثر برانند که متناول است هر نعمتی را خواه دینیه و خواه
دنیویه اما نعمت دنیویه فقط از غیر المغضوب علیهم ولا الضالین خارج میشود و باقی
میماند نعمتی که حضرت عزت کرامت فرموده در دنیا و آخرت بر انبیا و صدیقین و شهدا
و صلحا که انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و همچنانکه
اصل نعم دنیویه حیوتست که مستتبع کل منافع و مبراتست پس همچنان اصل نعم دینیه
که ایمانست مستلزم جمیع خیرات و سعاداتست و چنانچه کمال بدن بحیوتست کمال جان

بایمان است وموت آن بفقدان انك لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور

وهمچنین که حیوة بدن از فضل حق است ایمان نیز بتوفیق اوست واضافهٔ ایمان

بعبد اضافهٔ اثرست بقابل وباین قبول مستوجب ثواب ابدی وسعادت سرمدی

میگردد ودر نار مخلد نمی ماند چه او را تشریف کرامت فرموده باعظم انعام معاقب

نخواهد ساخت او را باشد الآلام که ما الانعام الا با لا قام گویند اگر رعایت اصلح

برحق تعالی واجب باشد مقررست که آن انعام نیست زیرا که اداء واجب را

انعام تسمیه نمیکنند جواب آنکه این نزاع لفظی است چه لابدست که آنچه اصلح

باشد از وصادر شود ولایق بحکمت بالغهٔ او نیست خلاف این تو آنرا هرچه میخواهی

تسمیه کن فایدهٔ پنجم بعضی از اهل تحقیق آورده اند که منعم علیهم چند طبقه اند اول

آنانی که در آیت رفیعه انعم الله علیهم من النبیین الآیة مذکورند ونعمت در حق

ایشان نبوت ورسالت وامامت وخلافت وراستی وشهادت وصلاحیت است دوم

اولیا اند که انعام دربارهٔ ایشان صدق ورضا وتقوی ومروت ویقین است سیوم

عارفانند ونعمتی که دربارهٔ ایشان اجرا فرموده معرفت ذات وصفات اوست

سبحانه چهارم ابرارند وانعام درحق ایشان حکم ورافت است پنجم مریدانند

وانعام ایشان حلاوت طاعتست ششم علما اند وانعام درحق ایشان استفتاح

ابواب معارفست وارشاد وهدایت خلایق بطریق قویم وصراط مستقیم چه ایشان
زنك جهالت وغفلت بصیقل علم از سویدای قلوب خود زدوده اند وبعمل
کوی دولت از میدان سعادت ربوده وفضیلت علم همین بس که حضرت حق
جل وعلا فرموده که والذین اوتوا العلم درجات وحضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرموده که من اکرم عالما فقد اکرمنی وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده که رتبة العلم علی الرتب هفتم مؤمنانند وانعام ایشان استقلالست در ایمان
چه معرفة الله وصفات ثبوتیه وسلبیه وعدل ونبوت وامامت ومعاد بدلایل
وبراهین یقینیه حاصل کرده اند ومرتکب باوامر الهی شده اند ومجتنب از نهی
او کشته ودر متابعت آل مصطفی صلی الله علیهم استوار بند واین عطیهٔ کبری ونعمت
عظمی است فایدهٔ ششم حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام
فرموده که صراط الذین انعمت علیهم یعنی طریق آنانی که بر ایشان وضع منت
فرمایی بغفران ومشرف کردانی بدرجات جنان نه طریق آنان که در معرض سخط
وهجران وبواسطهٔ عدم فرمان برداری در دار عقوبت ونیران چون کفره وظلمهٔ
آل محمد صلعم بحث دهم در فواید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
فایدهٔ اول مغضوب علیهم طایفهٔ اند که مایلند در اخلاص یا در اعتقاد بطرف

تفریط که ایشان یهود اند و جماعتی که شیعهٔ ایشان داشته باشند در تفریط مثل خوارج
و نواصب و مخالفان اهل بیت که تفریط میورزیدند در بارهٔ امیر المؤمنین و در
بارهٔ باقی ائمهٔ انام علیهم الصلوة والسلام و تفضیل غیر امیر المؤمنین ع میکردند
و حال آنکه در کتاب کشف الغمه روح الله روح مؤلفه مذکورست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله بر دوستی امیر المؤمنین علیه السلام مردمان را ترغیب میفرمود و بران
مبالغه مینمود و از بغض و عداوتش تنفیر میکرد که فرق میان مؤمن و کافر از بغض و حب
آنحضرت معلوم میشود بموجب فرمودهٔ حب علی ایمان و بغضه کفر یکی پرسید که
یا رسول الله بغض او را بچه دریابیم فرمود که علامت بغض او آنست که غیری را برو
تفضیل کنند و بعد از پیغمبر صلعم بنیاد مخالفت کردند و بغض ورزیدند و بر
روی آنحضرت شمشیر کشیدند چنانچه در کتب تفصیل آن مذکورست و متابعت او که
فرض عین بود بلکه عین فرض نکردند و ضالین جماعتی اند که مایل اند بجانب افراط
و ایشان نصاری اند و مثل نصاری اند در افراط و غلو مانند غلاة که امیر المؤمنین
علیه السلام را بشر ندانند بلکه اله دانند ولهذا امیر المؤمنین در جواب سؤال حارث
همدانی رحمه الله میفرمود که مبغض قالی مباشید و مفرط غالی نیز باید که نباشید چه
این هر دو طریق ضلالتست و حد وسط را معیار سازید آنها باز پس افتاده اند و اینها

پیش رفته اند هریک می باید که بجد وسط خود را برسانند که طریق نجاتست

ومرا بندهٔ باید که حق سبحانه وتعالی دربارهٔ من عنایت بلاغایت فرموده بمرتبهٔ که

در وقت مردن هرکه باشد از مؤمن ومنافق مرا بچشم سرمعاینه به بیند ومن بر

احوال او مطلع گردم از اسم وصفت واقوال وافعال او وآنچه کرده از نیک وبد که بالهام

الهی وبرکت حضرت رسالت پناهی مرا معلوم باشد وای حارث تو در محل عبور بر پل

صراط مرا خواهی شناخت پس از لغزیدن وجریمهٔ که ترا باشد مترس واندیشه مکن

من ترا در آن وقت شربت آبی بچشانم که خنک تر باشد از یخ وشیرین تر باشد از عسل

ووقتی که دوزخیان را بر آتش عرض کنند من خواهم گفت با آتش که ای آتش زنهار که گرد

این مرد نگردی ونزدیک او نشوی که سر رشتهٔ محبت او بوصی پیغمبر باز بسته است

چنانچه این ابیات مشعرست باین مضمون ــ قول علی لحارث عجب کم ثمة اعجوبة له حملا

یاحار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بنعته واسمه وما فعلا

وانت عند الصراط تعرفنی فلا تخف عثرة ولا زللا اسقیک من بارد علی ظمأ تخاله من حلاوة العسلا

اقول للنار حین توقف للعرض دعیه لا تقربی الرجلا دعیه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا

آنحضرت اینچنین بنده است ودیگر سخنان فرمود که این کتاب گنجایش آن ندارد حارث

که این کلمات با برکات شنید گفت اکنون باک ندارم که مرگ من ملاقات کند یا من بمرگ

ملاقات کنم و طایفهٔ یهود و مثل ایشان تخصیص یافته اند بغضب زیرا که غضب
مستلزم بُعد و طرد است و مفرط در شیء معرض است از ان و اما مفرط مقبل است
ولیکن از حد اعتدال تجاوز کرده مقصود را فوت نموده در بادیهٔ حرمان حیران
مانده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران و یهود تفریط کردند در شان
پیغمبر خود بانکه اطاعت نکردند کلیم را و ایذا رسانیدند بغایتی که چون حق
سبحانه و تعالی ایشانرا از دریا سالم گذرانید و از فرعون نجات داده او را غرق
گردانید با تمام لشکریان بعد از ان یهود داعیه کردند که بت پرستی کنند چنانچه در نهج
البلاغه مذکور است که بعد از رحلت حضرت رسالت ص اختلاف در باب خلافت بسیار
شد بعضی از یهود مدینه بدین سبب شادان گشته روی بامیر المومنین ع آوردند
وگفتند ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه هنوز دفن ناکرده پیغمبر خود را درمیان شما
اختلاف دربارهٔ پیغمبر آنحضرت در جواب فرمود که انما اختلفنا عنه لا فیه جز این نیست
که اختلاف از و کردیم نه در و که ما میگفتیم که آنحضرت نص فرموده در خلافت و امامت
و خصما منکر بودند اما اختلاف در اصل نبوّت نکردیم بخلاف شما که اصل نبوت
را منکر شدید و گوساله پرستی اختیار کردید و بت پرستی داعیه نمودید مر او پدران
ایشانند لیکن آن حالت در ایشان نیز سرایت داشت ولکنکم ما جفّت ارجلکم من البحر

حتی اذا قلتم لنبیکم اجعل لنا الٰهاً کما لهم آلهة ولیکن هنوز قدمهای شما خشك

نشده بود از دریا در ان وقت که نجات یافتند از فرعون کفتند به پیغمبر خود

که پدید کن از برای ما خدایانی مثل این خدایان که دیده بودند که در بعضی قری

شام که بت پرستی میکردند که ما نیز ایشانرا عبادت کنیم قال انکم قوم تجهلون حضرت

موسی فرمود که شما قومی بغایت جاهلانید که حق تعالی نهایت اکرام وانعام با شما

بجای آورده باشد وشما این داعیه کنید این کمال جهالت وتفریط است مثل معاندان

زمان امیر المؤمنین که بعد از رحلت حضرت رسالت صلعم آنچه غایت آزار بود با

اهل بیت بجای آوردند وبواسطهٔ مخالفت فتنه ورخنه در دین اسلام انداختند

وسخن خدای ورسول بیکسو نهادند ودیگر فرمود که یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا

کالذین آذوا موسی فبرّاه الله یعنی شما که اهل ایمانید ودعوی مسلمانی میکنید

مباشید مثل آن جماعتی که ایذا میرسانیدند موسی کلیم را پس باید که شما با پیغمبر خود

این شیوه بکار نبرید بعضی که وصی ونایب مناب آن پیغمبر باشند حال آنکه بعضی شیوهٔ

یهود را پیشه کردند وپیغمبر را در حالت حیوة آزردند که فرمود قوموا عنی بر

خیزید از پیش من ودر وقت ممات فاطمه زهرا علیها السلام آزردند که همان آزار

پیغمبر است صلعم بحکم این حدیث که الفاطمة بضعة منی من آذاها فقد اذانی

وَمَنْ آذَانِی فقد اذی الله یعنی فاطمه زهرا پاره از بدن منست هر که برنجاند او را
۷۵
رنجانیده و هر که مرا برنجاند خدای تعالی را رنجانیده اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَه
لعنهم الله فی الدّنیا والآخرة بدین مترتب است وآزار امیر المؤمنین عم را در حیز تحریر
نمیگنجد چنانچه بر مؤمنان و غیره معلوم است و نصاری در بارهٔ پیغمبر خود افراط نمودند
که گفتند المسیح ابن الله واِنَّ الله ثالث ثلثة مانند اینست که غلاة میگویند اینها طریق
ضلالتست و عدی بن حاتم از پیغمبر صلعم روایت کند که آنحضرت فرمود که المغضوب
علیهم یهودند و مثل ایشان دران صفت داخل است و ضالین نصاری اند و مانند
آنها با ایشان دران صفت شریکند و مصدق این قرآنست که در شان یهود وارد
شده که وباؤا بغضب من الله و در شان نصاری است که وضلّوا عن سواء السبیل
و منکر ولایت همان منکر نبوّتست زیرا که نبوّت ظاهر نبی ست و ولایت باطن او و اما
مؤمنان طلب وسط اختیار کرده اند که محمود و ستوده است و این از الطاف الهی است
که ایشانرا امت وسط گردانیده که وکذلك جعلناکم امّة وسطا کنتم خیر امة اخرجت
للناس که خیر الامور اوسطها اما چنان می باید اعتقاد و عمل را درست ساختن که از
وسط خارج نشود فایدهٔ دوم آیت کریمه دال است بر انکه هیچکدام از انبیا و ملئکه
علیهم السلام اقدام ننموده اند بر اعتقاد یا عملی که مخالف حق باشد والا که ضلالت

لازم شود کہ فماذا بعد الحق الا الضلال ولکن مستلزم عدم اقتدا باشد بایشان
وحال انکہ اقتدا کردن بایشان واجب ولازم است فایدۂ سیوم گویند فایدۂ عدول
چیست از انکہ نفرمود کہ اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم من النبیین والصدیقین
والشهدآء والصالحین آنچہ فرمود کہ صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین جواب انکہ این بنا بر فایدۂ ایست واین آنست کہ ایمان کامل میان خوف
ورجای باشد چنانچہ حضرت رسول صلعم فرموده کہ اگر خوف مؤمن ورجاء او موازنہ
کنند باید کہ برابر باشد پس صراط الذین انعمت علیهم دلالت دارد بر رجا وباقی آیت بر خوف
وایمان بطرفین ورکنین خود کامل میگردد خاتمہ در بیان مناسبت میان فاتحہ واعمال
صلوۃ ومیان اسماء خمسہ وعبد اول بدانکہ آیات فاتحہ هفت است واعمال محسوسہ نیز
در صلوۃ هفت است قیام ورکوع وانتصاب ازو وسجود اول وانتصاب ازو وسجود
دوم وجلوس پس این اعمال بمثابۂ شخص است وفاتحہ مر او را بمنزلہ روح چنانچہ شمۂ
از ان سمت تبیین یافت وحصول کمال نزد اتصال روح است بجسد پس بسم الله الرحمن الرحیم
بازاء قیام است ولهذا حرف باکہ قرین بسملہ شد از انخفاض بارتفاع پیوست ونیز بسملہ
از برای ابتدا است کہ کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر وقیام نیز اول اعمال
است والحمد لله رب العالمین در مقابل رکوع است زیرا کہ حمد در مقام توحید نظر بحق است

وبخلق و بمنعم چه ثنا بر حق تعالی سبب انعام است که صادر شده از وی بعبد و آن حالتی
٧٦
است متوسط میان اعراض و استعراض همچنانکه رکوع متوسط است میان قیام و سجود
و نیز ذکر نعم کثیره متقل ظاهر ست و آن سبب انحناست و الرحمن الرحیم مناسب انتصابست
زیرا که عبد چون تضرع نمود بدرگاه معبود برکوع مقتضی رحمت او آنست که باز کرداند
او را بانتصاب و لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که هرگاه عبد سمع الله لمن حمده
گفت حضرت عزت نظر میفرماید بجانب او برحمت و مالک یوم الدین ملایم سجدهٔ
اولی است بواسطهٔ دلالت او بر کمال قهر و جلال و کبریای عظمت و اجلال او و این
موجب خوف شدید ست که مستتبع غایت خضوع و نهایت خشوع است و ایاک
نعبد و ایاک نستعین موافق جلوس بین سجدتین زیرا که ایاک نعبد اخبار است
از سجدهٔ متقدمه و ایاک نستعین موافق جلوس بین سجدتین زیرا که ایاک نعبد اخبارست
از سجدهٔ متقدمه و ایاک نستعین استعانت بحضرت عزت بانکه توفیق رفیق فرموده
از جهت سجدهٔ ثانیه و اهدنا الصراط المستقیم سؤال است از برای اهم اشیا پس لایق
باو سجدهٔ ثانیه است تا دلالت کند بر نهایت خشوع و صراط الذین انعمت علیهم تا اخر
مطابق قعود ست چه عبد هرگاه اتیان بغایت تواضع نمود او قابل اکرام حق گردید که در
قرب وی بقعود مامور گشت و تشهد در حضور قرأت میکند چنانچه آنحضرت در معراج

ولهذا فرموده که الصلوة معراج المؤمن و نیز مراتب خلق انسان هفت است که و لقد

خلقنا الانسان من سلالة من طين الآية پس نور آيات فاتحه سرایت کرد در اعمال سبعه

و نور اعمال سبعه در مراتب سبعه پس در قلب مومن نور علی نور حاصل گشت بعد از او

منعکس شد بر وجه او سر من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در منصهٔ ظهور رسید

شطر اول از فاتحه مشتمل است بر اسماء خمسه که خاصهٔ حق جل و علا است و فیضان

انوار او بر اسرار وقوع می یابد و شطر ثانی مشتمل است بر صفات که مر عبد راست و متصاعد

میگردد از آن اسرار این انوار و عبد را در آن معراج اعتلا و مدارج ارتقا حصول

میرسد و تقریر این اسرار آنکه حاجات بنده بقاضی الحاجات یا از جهت دفع شر است یا از

برای جلب خیر و هر یک از اینها در دنیی یا در عقبی و چهار قسم از این تردید حاصل شد

و اینجا قسم دیگر هست که اشرف اقسام است که اقبال بطاعة الله است که عبودیت او نه

از برای رجا ثواب و خوف عقابست و بنده چون مشاهدهٔ اسم الله نمود طالب او میشود

و قطع نظر از ماسوی الله میکند و اگر مطالعهٔ نور رب کرد طلب میکند از وی خیرات

جنات را و اگر ملاحظهٔ نور رحمن نمود خیرات و مبرات دنیا را از و توقع دارد و اگر پرتو

نور رحیم یافت طلب عصمت می نماید از مضار آخرت و اگر نور مالک یوم الدین را

منظور نظر ساخت از و مسئلت مینماید که او را از آفات دنیا و عذاب عقبی محروس

ومصون دارد و در صراط مستقیم او را ثابت و راسخ دارد و در زمرهٔ نعمت داده شدگان

انعمت علیهم در آرد و از مغضوبان و گمراهان غیر المغضوب علیهم ولا الضالین

نگاه دارد اللهم ادفع عنا شر الدنیا والاخرة انك رب العالمین ومالك یوم

الدین وانت ارحم الراحمین واکرم الاکرمین بحق سید محمد خاتم النبیین وآله

وعترته المعصومین الطیبین الطاهرین سورة البقرة مدنیة وهی مایتان وست وثمانون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الم از حروف مقطعهٔ اسرار قرآنست

وهر کس بدان اطلاع ندارد و مقطعات قرآنی بعد از حذف حروف مکرره از این

ترکیب حاصل میشود که علی صراط حق نمسکه علی راه حق است ما او را نگاه میداریم

وامیر المؤمنین صلوات الله علیهم فرموده که بدرستی که هر کتاب را صفوتیست و صفوت

این کتاب حروف تهجی است وهر کس در آن بقدر دانش و فهم چیزی فرموده اند بعضی

معنی او انا الله اعلم گفته اند یعنی منم خدای دانا تر و دیگری گوید که او از صفات افعالست

الف عبارتست از آلای او و لام اشارت بلطف او و میم بمجد او و بعضی دیگر گویند که

الف از الله مخبر است و لام از جبرئیل و میم از محمد یعنی این کتابی است که حق سبحانه

وتعالی بواسطهٔ جبرئیل علیه السلام بمحمد صلی الله علیه وآله فرستاده و نیز گویند که حروف

مقطعات اسماسورند ودیگر گویند که مقطعات اسماء الهی اند ولهذا منقولست

از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میفرموده در وقت دعا که یا کهیعص یا حمعسق

ونیز گویند که اسماء قرآنند وبعضی گویند که الف اشارت باستقامتست ولام باعوجاج

ومیم بچشم یعنی مستقیم شو بعد از اعوجاج وچشم ودل بکشا وببین که آن کتابی

که حق سبحانه وتعالی در کتب ما تقدم بانزال آن وعده فرموده بود این کتاب کامل

است یعنی قرآن که هیچ شك وشبهه نیست درو یعنی از ظهور رجحت ووضوح

دلالت بمرتبه ایست که هر کس که درو ادنی تاملی کند از ریب وشك باز ایستد

وداند که شبهه را درو مجال دخلی نیست دلالت کننده است وراه نماینده مر

پرهیزکارانرا که ایشان بد ومنتفع شده اند الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ

الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ حق سبحانه وتعالی وصف میفرماید متقیانرا که

افعال حسنه از ایشان بظهور می آید وسیئه از ایشان محو ونا چیز میشود بحکم ان

الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وبعضی از ان عمل قلبست که آنان از صدق عقیده میکردند

بنادیده که حق تعالی است بانکه ببراهین یقینیه وحدانیت او را دانسته اند وبا صفات

ثبوتیه وسلبیه وعدل او ونبوت وامامت وقیامت با متعلقات آن وملایکه ووحی

ومانند آن واز جمله آن غیبت حضرت مهدی صاحب الزمانست صلوات الله علیه

وبپای میدارند نماز پنجگانه را وادا میکنند باشرایط وآداب وهیئات وکیفیات
آن وازانچه بدیشان عطا کردیم نفقه میکنند براهل وعیال واقربا وهمسایکان
وارباب استحقاق چه ایمان اساس حسنات است وصلوات ام عبادات بدنیه بفرمودهٔ
حضرت رسالت پناه صلعم که نماز عماد وستون دین است میان عبد وکفر ترک
نمازست وزکوة افضل عبادات مالیه است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود
که زکوة قنطرهٔ اسلام است پس اختصار فرموده بمثل آن عنوان مسایر طاعات است
ومانند اصول وبواقی حسنات ومندرج است درین اجتناب از فواحش ومنکرات
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ
وآنها که ایمان می آورند بران چیزی که فرستاده شده است بسوی تو از قرآن
وبآنچه منزل کشته پیش از تو بر پیغمبران دیکر چون صحف وتوریة وزبور وانجیل
وبسرای آخرت که دار الجزاست ایشان که مذکور کشتند بر وقوع آن متیقن اند
ایمان در لغت افعالی است از امن وحقیقت او امن بودنست از تکذیب ومخالفت
ودر اصطلاح اعتقاد کردن بآنچه حق است بدل واظهار کردن آن بزبان وتصدیق
آن بعمل پس انکه اخلال در اعتقاد کرد واکرچه قایل شهادتین باشد پس او منافق است
وآنکه اخلال بشهادتین نیز کرد پس او کافر است وآنکه اخلال بعمل نمود پس او فاسق است

وبعضی دیگر گویند که ایمان اقرار بلسانست وتصدیق بجنان وعمل بارکان وبعضی
اعتقاد جازم گفته اند خواه آن تقلیدی باشد یا علمی که از ممر دلیل آمده باشد
ودیگری گوید که عبارت از تصدیق بهرچه معلوم است که از دین محمد صلعم ضرورة باعتقاد
ومحقق طوسی قدس سره فرموده که ایمان تصدیق بجنانست واقرار بلسان واول
کافی نیست زیرا که حق سبحانه وتعالی فرموده که وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم
چه بزبان منکر آن معجزه بودند ودر دل یقین داشتند ونه ثانی زیرا که فرموده قالت
الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا چه اعراب گفتند که ایمان آوردیم بمحمد صلعم
یا بقرآن حق تعالی فرمود بگو ایمان نیاوردید ولیکن بگویید انقیاد داریم چون کلمه
شهادت بزبان میگفتند وکفر عدم ایمان است وفسق خروج از طاعت ونفاق اظهار
ایمانست واخفای کفر وفاسق مؤمن است زیرا که حد بر وصادقست وعمل بارکان
داخل نیست در حد ایمان بدلیل ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات چه عطف مقتضی
مغایرتست وبعضی دیگر از اهل تحقیق فرموده اند که ایمان را سه وجود است وجود عینی
وذهنی وعبارتی وبلا شك وجود عینی اصل است وباقی فرع اند وتابع اما وجود
اما وجود عینی ایمان نوریست که حاصل میشود در دل بسبب ارتفاع حجاب میان او
ومیان قرب حق جل ذکره که بچشم دل انوار تجلیات او را مشاهده میکند که الله ولی

الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و این نور قابل قوت و ضعف و اشتداد
و نقص نیست چنانچه سایر انوار کما قال تعالی و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم
ایمانا هر چند حجاب مرتفع میشود آن نور ازدیاد می یابد و متقوی میکردد ایمان
و متکامل میشود تا منبسط شد آن نور و منشرح کشت صدر او و اطلاع پیدا کرد بر حقایق
اشیا و متجلی شد از برای غیوب باذن علام الغیوب و دانست هر شیء را در موضع
خود پس ظاهر کشت تصدیق جمیع انبیا سیما تصدیق نبوت خاتم النبیین و امامت
امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صم او جمیع آنچه اخبار نمایند از ان اجمالا و تفصیلا
از احوال مبدا و معاد بر حسب نور و انشراح صدر او و منبعث میشود از دل او
داعیه عمل بکل مامور به و اجتناب از کل منهی عنه و وجود ذهنی نور پس ملاحظه کردن
مؤمن است آن نور را و مطالعه او و او را ملحوظ خاطر داشتن و وجود لفظی او
پس خلاصه او آنست که شارع فرموده است و آن کلمه شهادتست و مخفی نیست که بمجرد
تلفظ بآن قول بی آن نور فایده ندهد چنانچه تشنه را تلفظ بآب زلال فایده نکند
لیکن تغییر از ما فی الضمیر میسر نیست مکر بواسطه نطق و چون بر ضمایر غیر عالم السر
و الخفیات اطلاع ندارد تلفظ بکلمه شهادت کردن و عدم تلفظ بآن مدخل عظیم دارد
حکم بایمان مرد و کفر او و لهذا دما و اموال بسبب تلفظ بآن محفوظ و مصون میمانند

أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آن کروه که موصوف بدین
صفات وموسوم بدین سمااتند که رقم ذکر یافت بر راه راست ونشان درستند از
پروردکار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند وهمان کروه ایشانند
رستکاران از عقبات عقاب وپیوستکان بدرجات ثواب این آیتها که کذشت
درشان مؤمنان اهل اسلام است وبعد از مدح مؤمنان در ذم کافران ومخالفان
میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
بدرستی آنانکه از روی عناد بپوشیدند نور ایمانرا بظلمت شرك ونفاق یکسانست
برایشان انکه بیم کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب یا نه ترسانی وتهدید ننمایی یعنی
اکر بیم کنی واکر نکنی ایمان نمی آرند خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ بسبب نافرمانی مهر نهاده است خدای تعالی بر
دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمی کنند وبکوشهای ایشان تا سخن حق نمیشنوند
وبردیدهای ایشان پوششی است تا راه حق نمی بینند چون حق برایشان ظاهر
شد وایشان پوشانیدند ودانسته ترك دین کردند حق سبحانه وتعالی نیز فرو کذاشت
فرمود که ختم عبارت ازینست وبعضی کویند ختم عبارت از علامتست که بعد از
ارسال رسل وانزال کتب بمرتبهٔ رسید توغل ایشان در کفر که علم الهی محیط آن شده که

ایمان نخواهند آورد نکتهٔ سیاهی در دل ایشان پیدا میشود که ملایك میدانند با آن
علامت که ایمان نمی آرند یا آنکه حق شاهدست و حاکم که ایشان قول حق را قبول
نمیکنند همچنانکه گویند که کلام ختم است یعنی دخل نمیتوان کرد یا آنکه حق تعالی مذمت
میفرماید ایشان را که حکم آن دارند که جای مهر بر و نهاده باشند که کسی تصرف نکند
ایشان ازین قبیل اند ایمان داخل نمیشود و کفر بیرون نمیرود و مر ایشان راست
از روی استحقاق عذابی بزرگ در دنیا بقتل و اسر و لعن و طعن و در عقبی
بزجر و عقوبت و قهر وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ
بِمُؤْمِنِينَ و از آدمیان کسانند که میگویند که بگرویدیم بخدای تعالی و بروز باز
پسین یعنی قیامت و حال آنکه نیستند گرویدگان و راست گویان مثل عبد الله ابی
سلول وجد بن قیس و عقیب بن قشیر و اصحاب ایشان يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فریب میدهند بزعم خود خدای را
و آنانرا نیز که ایمان آورده اند چه منافقان با اهل ایمان اظهار ایمان خود میکردند
از روی خداع و نمی فریبند مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان
باز میگردد و نمی دانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ در دلهای ایشان بیماریست و آن نفاق و شك

وحقد وحسد است پس زیادت کرد خدای تعالی مر ایشانرا بیماری نفاق یعنی هرچند
قرآن فرود می آید شك وشبههٔ ایشان می افزاید وحسد وحقد ایشان روی باز
دیاد منهند ومر ایشانراست عذابی دردناك که آنرا انقطاع نباشد بسبب آنکه بودند
که با مؤمنان دروغ میگفتند وازروی نفاق اظهار ایمان میکردند وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ
لَا تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ وچون گفته شود یعنی گویند مؤمنان
مر منافقانرا افساد مکنید در زمین بکفر ومعصیت وفریب مؤمنان گویند بجز
این نیست که بصلاح آرندکانیم کار خود را بطاعت وخیر اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ
وَلٰکِنْ لَا یَشْعُرُونَ بدانید ای شنوندگان بدرستی که منافقان ایشان تباه کارانند
وفتنه انگیزان ولیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ اٰمِنُوا کَمَا اٰمَنَ
النَّاسُ قَالُوا اَنُؤْمِنُ کَمَا اٰمَنَ السُّفَهَاءُ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلٰکِنْ لَا یَعْلَمُونَ
وچون گویند مر این منافقانرا که بگروید بدلها همچنانکه گرویده اند آدمیان از
مهاجر وانصار گویند با خود یا در میان قوم آیا ایمان آریم یعنی نیاریم همچنانکه
ایمان آورده اند سفیهان وبی خردان یا آنکه اهل نفاق میدانستند که مؤمنان
عقلاء زمانند سفیه گفتند ایشانرا بجهت آنکه خود را الحق واعلم اعتقاد کرده بودند
حق سبحانه وتعالی سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد وفرمود بدانید ای مؤمنان

بدرستی که منافقان ایشان بی خردان و نادانند که نظر بر عاقبت ندارند و کار آخرت ٨١
فرو میگذارند و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا
وَاِذَا خَلَوْا اِلٰی شَیٰطِیْنِهِمْ قَالُوْٓا اِنَّا مَعَکُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ وچون به بینند
وملاقات کنند اهل نفاق آنکسانی راکه ایمان آورده اند گویند مانیز ایمان داریم
همچو ایمان شما در اسباب نزول آورده اند که منافقان روزی امیر المؤمنین را علیه
السلام را دیدند با جماعتی زبان بمدح کشادند و خوش آمد گفتند آنحضرت
فرمود که از خدا بترسید و نفاق مورزید گفتند یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت
مفرمای که مانیز همچو شما مؤمن و مصدّقیم حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان چون
مؤمنانرا به بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید و چون باز گردند بشیاطین
خود یعنی پیشوایانی که دارند گویند از روی صدق که ما با شمایم و بر دین و آیین
شما بجز این نیست که ما افسوس دارند کانیم و استهزا کنندکان با مؤمنان اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ
بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ خداوند تبارك و تعالی جزای سخریه و استهزای
ایشان بدیشان رساند و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشانرا در گزاف
و اسراف و سرکشی و جهل و تکبّر ایشان تا دران حالتها متحیّر می باشند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ
اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰی فَمَا رَبِحَتْ تِّجَارَتُهُمْ وَمَا کَانُوْا مُهْتَدِیْنَ آنها که اهل این

صفتند آنکسانند که از روی نادانی بخریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی
را براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و دوزخ
را ببهشت پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی ایشان ایشانرا و این گروه نیستند راه
یافتگان بطریق تجارت حقیقی مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا
حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صفت ایشان مانند
صفت آنکسی است که شب تاریک ابرناک در بیابان برافروزد آتشی بجهت آنکه
راه به بیند یا جای مقرر کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود پس آن هنگام
که روشن گرداند آن آتش گرداگرد آتش افروزنده را ببرد خدای تعالی نور آتش
ایشانرا و فرو گذارد ایشانرا در تاریکیها یعنی در تاریکی شب و ظلمت و ابر نه بینند گرداگرد
خود را صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ایشان کرانند از شنیدن حق گنگان
از گفتن حق کورانند بدیدهٔ بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز نگردند ازین صفتها
و برهمین وجه محشور شوند این مثل منافقانست که در شب تیرهٔ ضلالت از بیم شمشیر
مسلمانان آتش کلمهٔ شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن
شده میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمت
ندامت و حسرت و سخط و عقوبت درماندند أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ

وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ
٨٢
مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يا مثل ایشان مانند باران بزرک قطره ایست که بمهیب عام
بزیر آمد از آسمان که دران باران یعنی در اثنای باریدن آن باران وابر تاریکها باشد
از تراکم ابر و تیرکی شب وآواز رعد و روشنی برق در می آرند اهل این باران از بیم
آن انکشتان خود را در کوشهای خود از بیم صدای صاعقها وآوازهای مهیب که
بدیشان میرسد برای نکاه داشت خود از خوف هلاك وبیم مرك تشبیه فرموده
حق سبحانه وتعالی باران را که از بالا می آید بقرآن وآنچه درو هست از ظلمات بچیزی
که در قرآن وقوع یافته از شدت وابتلا وآنچه درو واقع است از رعد بچیزی که
در قرآن ورود دارد از زجر وآنچه درو هست از برق بآنچه در قرآنست از بیان
وآنچه درو هست از صواعق بآنچه در قرآنست از وعید در آجل وخوانده بجهاد
در عاجل ایشان میخواهند که اینها را نه بینند ونشنوند وخدای تعالی بعلم احاطه
کننده است بمنافقان ومکافات ومجازات ایشان بدیشان خواهد رسانید
يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نزدیک
باشد که روشنایی برق برباید بینائیهای ایشانرا هرکاه که بدرخشد آن برق وآن

درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان دران روشنی و چون
تاریک کرد راه بر ایشان بواسطهٔ خفاء نور برق همانجا بایستند و متحیر کردند حال
منافقان برای غنیمت و مال بنور اسلام میروند و چون اخذ کردند فرو مانند که
در دل ایمان ندارند حیران شدند در تاریکی کفر و اگر خواستی خدای تعالی از روی
غضب هر اینه ببردی شنواییهای ایشانرا باواز رعد و ببردی دیدهای ایشانرا
بدرخشیدن برق یعنی اظهار میفرمود کفر ایشانرا بدرستی که خدای تعالی بر همه
چیزی تواناست و احوال منافقان در هر زمان بهمین منوال است یا أیها الناس
اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون ای مردمان
بترسید و بندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست آن آفریدگاری
که بقدرت کامله بیافرید شما را و بیافرید آنکسان را که بودند پیش از شما و شما را
بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرهیزید از خشم و عذاب الهی الذی جعل لکم
الأرض فراشا والسماء بناء وأنزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات
رزقا لکم فلا تجعلوا لله أندادا وأنتم تعلمون آن خداوندی که بحکمت بالغه ساخت
برای نفع و فایدهٔ شما زمین را بساط گسترده جهت آرام در وی و حرکت بروی و گردانید
آسمان را سقفی برافراشته و فرو فرستاد از جانب آسمان آبی پر فایده یعنی باران پس

بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد از انواع میوها و نباتها روزی
ساخته و پرداخته برای شما پس مگیرید مر خدا را همتایان و انبازان در ملک او
وحال آنکه شما میدانید که او را مثل نیست و نشاید که باشد وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا
عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ واگر هستید شما در شك و گمان از آن چیزها که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج
بر بندهٔ ما که حضرت محمد است صلی الله علیه وآله و میگویید که آن ساخته و بافتهٔ اوست
پس بیارید شما که اهل بلاغتید بمقداری سورهٔ یعنی بکلامی که در فصاحت و
جزالت واخبار از امور غیبیه باشد مانند قرآن و بخوانید اگر بخود توانایی معارضه
ندارید حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا بمددکاری جز خدای تعالی اگر
هستید راست گویان در آنکه این کلام بشر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا
النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ پس اگر معارضه نکردید
در زمان گذشته و مثل آن سوره نیاوردید و در زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه
کردن پس بپرهیزید از آتش دوزخ آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها با آنکه آتش
انگیز آن مردم مانند یعنی کافران و معاندان و سنگ کبریت که حرارت آن صعبتر است
و بوی آن ناخوشتر آماده کرده شده است اینچنین آتش برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ

الذين امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجري من تحتها الانهار كلما رزقوا
منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا من قبل واتوا به متشابها ولهم فيها
ازواج مطهرة وهم فيها خالدون وبشارت ده انکسانی را که بتوفیق حق
تعالی گرویدند بخدای ورسول وقرآن وبجای آوردند کارهای نیکو از واجبات
ومستحبات مضمون بشارت آنکه مر ایشانراست در آخرت بوستانها که در وی همه
نوع میوها باشد میرود از زیر درختان ومنظرهاء آن جویهای آب وشیر وخمر
وعسل هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان از آن درختان از میوهای گونا
گون روزی ساخته وطعامی پرداخته گویند که این آن میوهاست که داده
وخورانیده بودند مارا پیشتر ازین در دنیا وبیارند پیش مؤمنان از میوهای
بهشت مانند میوهای دنیا برنگ وصورت اما بطعم مختلف باشد چه مزها همه میوها
دریك میوه بهشت هست ومر اهل بهشت راست در بوستانهاء بهشت از زنان
از حوری پاکیزه سرشت یعنی صافی جوهر وخوش منظر وبهشتیان در آن بوستانها
جاوید باشند کانند ان الله لا يستحيي ان يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما
الذين امنوا فيعلمون انه الحق من ربهم واما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله
بهذا مثلا يضل به كثيرا ويهدي به كثيرا وما يضل به الا الفاسقين بدرستی که

خدای تعالی ترک نکند و باک ندارد انکه بیان کند مثلی بهرچه باشد و برای هرکه
باشد آورده اند که یهود ذکر مگس و عنکبوت شنیده بودند در قرآن استهزا میکردند
که این سخنها سخن خدای چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای تعالی از ضرب
المثل شرم ندارد واگرچه ممثّل به پشّه خورد بود پس آنچه فرا از آن باشد چون
ذباب و عنکبوت پس آنکسان که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حق است پس
بیقین میدانند که آن ضرب المثل درست و راستست از نزد پروردکار ایشان واما
آنهایی که پوشیده اند حق را پس میکویند از روی جدال و عناد چه چیز خواست
خدای بدین که کفت از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق سبحانه وتعالی بعدل
خویش کمراه کرداند یعنی چون ایشان اختیار کفر کنند فرو کذارد بدان مثل بسیاری
را از کفار و منافقان که دران تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابید بفضل خود راه
نماید یعنی آنهایی که ایمان بر کفر کردند بهمان مثل بسیاری را از مؤمنان که دران
تفکر فرمایند و یا آنکه کفار چون تکذیب کلام حق کردند و منکر شدند و کفتند که از
کلام حق نیست کمراه شدند بدین سبب و چون حصول ضلال بسبب او شد اضافه
فرمود بخود و هدایت نیز چنین چون مؤمنان قبول کردند بسبب او آن نیز اضافه
کرد و بخود و کمراه نکند خدای تعالی بدان مثل که زده مکر بیرون رفتکان از مقام فرمان

بردارى باختيار كردن ايشان ضلالت را الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ اين فاسقان آيا نند كه مى شكنند بغدر و خيانت پيمان خدايرا كه بريشان

كرفته است از پس استوارى ازان پيمان در روز ميثاق و مى برند اين بيوفايان و عهد

شكنان آنچه خداى تعالى فرموده است كه اطاعت او و رسول او و نايب مناب رسول

او كنند كه بان به پيوندند و قطع نكنند و فا كنند همين كروه فساد مى نمايند و در

زمين بمخالفت حق و متابعت نفس آن قوم ايشانند زيانكاران در دنيى و عقبى

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

چكونه كافر ميشويد بخداى تعالى و حال آنكه شما بوديد مردكان يعنى اجسامى كه آنرا

حيات نبود چون نطفه و علقه پس زنده كردانيد شمارا بنفخ روح در بدان شما

بعد از تسويه پس بميراند شمارا در وقت انقضاى آجال شما پس ديكر بار زنده كرداند

شمارا در قبور يا بنفخه احيا شمارا زنده سازد براى نشور پس بسوى او باز كردانيده

شويد براى مجازات هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ

إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او آن خداونديست كه بقدرت

بى علت بيافريد براى انتفاع شما آن چيزها كه در زمين است همه آن از جبال و معادن

وعیون و انهار و نبات و حیوان پس بعد از آفریدن زمین قصد کرد بسوی آفرینش
آسمان پس راست کرد بی قصور و اعوجاج و خلل آنها را هفت آسمان و او بهمه چیز
نیک داناست یعنی داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید ظاهر آیت آنست
که زمین را پیش از آسمان خلق کرده باشد بدلیل ثم که از برای تعقیب و تراخی است
و در جای دیگر از قرآن که والارض بعد ذلک دحیها خلاف این معلوم میشود
جواب میگویند که خلق زمین پیش از آسمان بوده اما گسترد زمین را و بعد از انکه
آسمان را خلق کرد زمین گسترانید و مبسوط ساخت وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ
جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْٓا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ
نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْٓ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ و یاد کن ای محمد چون
گفت پروردگار تو مر فرشتگان را که من آفریننده ام در زمین خلیفهٔ بدل از قوم
بنی الجان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه باشد در اعانت
حق و اهانت باطل که قایم مقام حق باشد در اجرای احکام گفتند آن ملئکه که مخاطب
بودند آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و نافرمانی از و صادر گردد در
زمین و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده
یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که مرکوز خاصهٔ ایشان است

ومعصومین بجهت اینمعنی کفتند که چنین کس را خلیفه میسازی وحال انکه ما بپاکی

یاد میکنیم ترا بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد تست و ذکر میکنیم از هر ناشایست فرمود

خدای تعالی با این ملئکه بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها آنچه

شما نمیدانید یعنی اهل عصمت دران میان باشند وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ

عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وبیاموخت

حق سبحانه وتعالی آدم را بعد از خلق او که خلیفه عبارت ازو بود نامهای مخلوقات

همه آن از علویات وسفلیات با مسمیات پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را بر فرشتکان

که آن میکفتند پس کفت بطریقهٔ تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید بنامهای اینها که معروض

شده اند بر شما اکر هستید راست کویان در طعن بر استحقاق خلافت قَالُوا سُبْحَانَكَ

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ کفتند فرشتکان بعد از جهل

خود بدان اسامی بطریق اعتذار که تنزیه میکنیم ترا از همه نقایص تنزیه کردنی هیچ

دانشی نیست ما را مکر آنچه تو در آموختی ما را بدرستی که تویی دانای آمر کار محکم

کار صاحب کردار قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ

إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

کفت خدای تعالی بی واسطه ای آدم خبر ده این ملایکه را بنامهای ایشان که حاضرند

پس آن دم که خبر داد آدم ملایکه را بنامهای مسمیات گفت حق تعالی آیا نگفتم مر شما را
تحقیق که من میدانم آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و آنچه مخفی است از امور زمین
و میدانم آنچه شما ظاهر می کنید از گفتار اتجعل فیها و آنچه بودید شما که بزعم خود
می پوشیدید از کراهت معزول شدن از حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و یاد کن آنرا نیز که
گفتیم مر جمیع فرشتگانرا که بیکبار سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و تعظیم پس سجده
کردند تمام ملئکه مگر عزازیل حق سبحانه و تعالی بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب
کرد یعنی نا امید از رحمت الهی که سر باز زد از سجدهٔ آدم و تکبر و گردن کشی کرد و بود
در علم خدای تعالی از جمله ناگرویدگان وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ و گفتیم از
محض کرم که ای آدم ساکن شو تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت و بخورید از میوه های
بهشت خوردنی بسیار هر جا که خواهید و نزدیک مگردید این درخت را یعنی شجرهٔ
انگور یا انجیر و اشهر گندم است و مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که شجرهٔ کافور
بود پس باشید اگر بدین شجره نزدیک شوید از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب
نافرمانی چون نهی تنزیهی وارد شده نسبت بحال انبیا آنست که منهی اگرچه تنزیهی

باشد مرتکب نشوند واولی واحق آن بود که نزدیک نشود چون ترک اولی کرد
اورا نافرمانی نسبت داد واکرنه انبیا صلوات الله علیهم معصومند از کناهان صغیره
وکبیره فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ پس بلغزانید وازجای ببرد
آدم وحوارا آن سرکش نافرمان از بهشت بعد از انکه بدستیاری طاوس ومار بهشت
درآمده بود وآدم وحوارا وسوسه کرده پس بیرون کرد ایشان را یعنی بسبب او از آنچه
بودند دران چیز از کرامت ونعمت وکفتیم ما آدم وحوا وطاوس ومار وابلیس را
که همه فرو روید از بهشت بدنیی بعضی از شما مر بعضی را دشمن باشند چون ابلیس
ومار که دشمن اولاد آدم اند ومر شمار است وذریت شمارا در زمین موضع قرار
وبرخورداری ومنفعت تا هنکام رسیدن آجال وبسرآمدن اعمار فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ
رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ پس فرا کرفت آدم از پروردکار خویش
سخنی چند که آن بقولی اینست که ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من
الخاسرین بعد از ان که برکوه سرندیب دویست سال کریسته بود ودر تفسیر طبرسی
رحمه الله آورده که آن کلمات این مضمون بود که الهی بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن
وحسین صلوات الله علیهم که تو بهٔ مرا مقرون بقبول کردان چون بر ساق عرش

نوشته دیده بود پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت توبه او را بدرستی که خدای
تعالی اوست توبه دهندهٔ بندگان مهربان بر تایبان علی ابراهیم در تفسیر نقل میکند
از ابی جعفر علیه السلام که عمر آدم ع نهصد و سی سال بوده و در روز جمعه
روح در و دمیدند بعد از زوال و دفن کردند و برادر مکه قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا
جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
گفتیم ما دیگر باره فرود روید از بهشت همهٔ شما پس بیاید از نزدیک من دلالتی
و بیانی بارسال رسل و انزال کتب پس هر که متابعت کند دلالت و بیان مرا پس هیچ
ترسی از تخیل حلول مکاره نیست برایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات
ایمن باشند و نیستند ایشان که از فوت مقاصد از بیشان اند وهناک شوند چه بنیل
مرادات اخروی فایز خواهند گشت وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنکسانی که بپوشیدند حق را و بدروغ داشتند دلالت
و حدانیت ما را آن گروه اهل آتش اند و ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند يَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ
وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتهایی
که از فضل خود انعام کردیم بر شما یعنی بر پدران و گذشتگان شما و نیکویی بجای آبا

همان نیکو نیست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشان نیز حاصل است و وفا
کنید به پیمان من که در شان پیغمبر امّی با شما بسته ام در توریه تا وفا کنم بعهد شما
یعنی جزای آن وفا بشما برسانم و از من بترسید در شکستن پیمان من وَآمِنُوا
بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا
قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و بگروید بآنچه فرو فرستادم از قرآن در حالتی که آن موافقست
در توحید و وعد و وعید مر آنچیزی را که با شماست یعنی توریة و مباشید
اوّل گروه ناگرویده بقرآن و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریة است بهای
اندک را مخاطب اهل توریة اند که بهدایا و صلوة آیات توریة را تحریف میکردند
و امر محمد را صلعم می پوشیدند و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی
بحطام فانی وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و نیامیزید
سخن راست درست را که در توریة است از صفات محمّدی صلی الله علیه و آله
بناحق که شما بدست خود می نویسید و می پوشید حق را و شما میدانید که این
پیغمبر موعودست وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ و بپای
دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت
در نقل واردست که اول کسی که نماز با پیغمبر گزارد امیر المؤمنین بود صلوات الله

علیهما أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا
تَعْقِلُونَ آیا میفرمایید مردمانرا به نیکویی و فراموش میکنید تنهای خویش را
وحال آنکه شما میخوانید توریة را آیا چرا خرد را کار نمی فرمایید وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ
وَالصَّلَوةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ویاری خواهید بشکیبایی کردن
در اداء طاعت وبکزاردن فرایض و بدرستی که نماز باشرایط وارکانش کزاردن
بروجه کمال هر آینه بزرك و دشوار وکرانست مکر بر ترسکاران وآرام کرفتکان با
طاعت و عبادت که بر ایشان کران نیست زیرا که نفسهای ایشان بعبادت ممتاز شده و در
مقابلهٔ ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بدیشان رسیده چه امیر المؤمنین
و باقی ائمهٔ معصومین ع در شبانروزی هزار رکعت نماز می کزاردند بروجه
کمال و اکثر اوقات بروزه می بودند ومکرر حج پیاده میفرمودند و امیر المؤمنین ع
باوجود جهاد آن ورد را فرو کذاشت نمیفرمودند الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا
رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ این خاشعان آنانند که بیقین میدانند که ایشان رسندکانند
بجزای پروردکار خویش و بدرستی که این نیز میدانند که ایشان بسوی پروردکار
خود جهت پاداش باز کردندکانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ
عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ای بنی اسرائیل یاد کنید نیکوییهای مرا آن نیکوییهای

که من انعام کردم بر شما وآنرا یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شما را بر عالمیان کردید
روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ
وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ وبترسید از عذاب روزی که در آن روز
حق گزاری نکند ونتواند هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره اندک چیزی را از مکافات
وپذیرفته نشود از آن نفس کافر یعنی برای او درخواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت
کند وفرا گرفته نشود از آن نفس فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب ونباشند
کافران ومخالفان که در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا یاری نکند
در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ
أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ویاد کنید ای بنی
اسرائیل چون برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از اتباع ومتعلقان فرعون که می
چشانیدند سخت ترین وبدترین عذابی می کشتند پسران شما را در طفولیت بسبب
خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
وخرابی ملک در دست او بود وباقی می گذاشتند دختران شما را برای خدمت
ودرین ذبح پسران وخدمت فرمودن دختران محنتی وآزمایشی بود شما را از پروردگار
شما بزرگ وبی نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ویاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بسبب نجات شما دریای قلزم را یعنی وقتی که از فرعون

می کریختند و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس برهانیدیم شمارا

از ضرر آن لشکر و باب فرو بردیم کسان فرعون را با فرعون و حال آنکه شما منکریستید

بدریا که چکونه شکافته می شد و غرق ایشان را نیز مشاهده می کردید وَاِذْ وٰعَدْنَا

مُوسٰى اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ ویاد کنید آنرا

که وعده دادیم موسی را از برای دادن کتاب توریة و وعده دادن موسی مارا

بطور و باز آمدن از ان جانب بعد از انقضای چهل شبانروز پس فرا کرفتید شما

کوساله را بخدایی از پس رفتن موسی بطور و شما ستمکارانید بوضع حق در

عبادت در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

پس عفو کردیم و درکذرانیدیم از شما بعد از توبهٔ شما و هلاك نکردیم شمارا از پس

انکه چنین عملی منکر از شما صادر شد و این عفو از برای آن بود که مکر شما شکر کنید

خدایرا بر نعمت عفو وَاِذْ اٰتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ویاد

کنید آنرا نیز که دادیم موسی را توریة و حجت کننده میان حق و باطل یعنی عصا و ید

بیضا تا مکر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ

اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلٰى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ

خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ویاد آورید آنرا که گفت

موسی عم مر قوم خود را یعنی آنها را که عبادت عجل کرده بودند ای گروه من بدرستی

که شما ستم کردید بر نفسهای خویش بفرا گرفتن شما گوساله را بخدایی پس باز گردید

بتضرع و زاری بسوی آفریدگار خود پس بکشید نفسهای خود را یعنی بکشید کسان

خود را که گوساله پرستیده اند این کشته شدن بهترست شما را از زندگانی دنیی

نزد آفریننده شما بعد از ین حکم عبده عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها را در

پیش افکندند و هرون عم با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول

روز تا وقت استوا هفتاد هزار از یشان را بکشتند پس چون فرمان حق را قبول

کردید پس حق تعالی توبه شما را بذیرفت بدرستی که اوست نه غیر او پذیرنده توبه

از عاصیان توبه قتل نفس منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند

باشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضات وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و یاد کنید

آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن را از اخیار قوم شما که با موسی عم بطور رفته بودند تا کلام

حق سبحانه و تعالی شنوند بعد از شنودن آن گفتند که ای موسی تصدیق نکنیم مر ترا

درین که این سخن که از وراء حجاب شنودیم سخن حق است تا وقتی بدیده سر ببینیم

خدای را آشکارا و رو به روی پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که با آواز
بهیبت از آسمان فرود آمد و شما یعنی مردم شما می نگریستید بدان آتش گویند که ٩٠
چون آن قوم آن آتش دیدند سوختند یا آن آواز شنودند یکبار مردند و موسی عم
متحیر در ایشان مینگریست و میگفت خداوندا من بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم
ایشان کجا شدند حق تعالی ایشان را زنده گردانید چنانچه فرمودیم ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ
بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس برانگیختیم و زنده کردانیدیم شما را پس
ازانکه میرانیده بودیم شما را بصاعقه تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق را
در زنده کردن شما که حیوة از اصول نعم است وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا
عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وسایه بان ساختیم بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر
نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه
بان نبود و فرو فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بر شکل سمانی و آن طایریست
در طرف یمن از کنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر گویند که آن مرغان بر شاخهای
گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش ازیشان بظهور رسیدی
پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان بی رک

و پی و خون و استخوان بنی اسرائیل بر می داشتند و با ترنجبین می آمیختند و میخوردند
و گفتیم بخورید از پاکیزهای آن چیزی که روزی کردیم شما را یعنی هر چه روزی
میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره منهادند
همه متعفن و متغیر می شد و ستم نکردید بر ما بدین نافرمانی ولیکن بودند از روی
نادانی بر نفسهای خود ستم میکردند که برازقی حق اعتماد نا نموده با دخار میکوشیدند
وَاِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و یاد آورید که چون گفتیم
شما را در آیید درین دیه ایلیا که قریهٔ جبارانست پس بخورید ازین دیه یعنی
میوها و طعامهای وی هر جا خواهید خوردنی گوارنده و در آیید بدری از
درهای این دیه سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن را از تیه و بگویید در خواست
ما حطه ایست این لفظ کلمهٔ استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را
تا بیامرزیم مر شما را گناهان شما بسجود و دعا و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکار
انرا در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَاَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس بگردانیدند از روی استهزا آنانکه
ایشان ستم کردند بر خود آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن بجز آنچه گفته شده

بود مر ایشانرا حق سبحانه وتعالی فرموده بود که بگویید حِطَّةٌ ایشان گفتند حنطةٌ
یا سمقاثا بزبان نبطی یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردن
پس فرو فرستادیم بر ایشان که ستمکاری کردند بتغییر قول عذابی وعقوبتی از آسمان
بدان چیزی که بودند که بدان چیز بیرون رفتند از حد فرمان وآن طاعونی بود که
بیکساعت بیست وچهار هزار کس مردند وبقولی هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ
مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا
قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ و یاد کنید آنرا که چون موسی عم آب خواست از ما برای قوم خود که
بعد از خوردن من وسلوی تشنه شدند در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام آورده
اند که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد وبیم هلاک بود موسی عم دست بدعا
برداشت وگفت بحق محمد سید الانبیاء وبحق علی سید الاوصیاء وبحق فاطمة سیدة
النساء وبحق الحسن سید الاولیاء وبحق الحسین افضل الشهداء وبحق عترتهم
وخلفائهم سادة الازکیاء که آب دهی این بندگان تشنه را پس گفتیم ما مر او را که ای
موسی بزن بعصای خود سنگ معین را که از بهشت بود پس شکافته شد از آن
سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بدرستی که دانستی هر یک از آدمیان

آن اسباط آنچه بخورید را بخورید از من وسلوی وبیاشامید از رود نیل که خدای تعالی
بی رنج وتعب بشما داده واز حد مکذرید در زمین در حالتی که تباه کار باشید وَاِذْ
قُلْتُمْ یَا مُوسٰی لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ یُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْاَرْضُ
مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُوْمِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِیْ هُوَ اَدْنٰی
بِالَّذِیْ هُوَ خَیْرٌ اِهْبِطُوْا مِصْرًا فَاِنَّ لَكُمْ مَا سَاَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ
وَبَآءُوْا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا یَكْفُرُوْنَ بِاٰیَاتِ اللّٰهِ وَیَقْتُلُوْنَ
النَّبِیّٖنَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوْا یَعْتَدُوْنَ ویاد آورید آنرا که کفتید
ای موسی ما هرکز صبر نتوانیم کرد بر طعامی یکانه یعنی منّ وسلوی هرچند دو بود درهم
سرشته یکی میساختند پس بخوان از برای ما پروردکار خود را وازو درخواه تا بقدرت
خود بیرون آرد از برای ما از آنچیزی که او میرویاند زمین بامر پروردکار از ترها
واز خیارها واز سیرها ومرجومك واز پیاز او کفت خدای تعالی یا موسی کفت
آیا بدل میکنید آنچیزی را که بحسب واقع او فروترست چون سیر وپیاز بآنچیزی
که فی نفس الامر او بهتر ونیکوترست چون ترنجبین وکوشت مرغ واکنون که چنین
میکنید فرو روید در شهری از شهرهای ارض مقدسه پس بدرستی که دران شهر
مرشمار است آنچه خواستید از بقول وزده شد یعنی لازم شد بریشان بکفران

نعمت و عدم رضا بقسمت بخواری و فرومایگی بجزیه دادن و دیگر پریشان وضع
92
کرده شد در ویشی و بیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را در زی محتاجی
و بینوایی بخلق نمایند و باز گشتند بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم
خدای تعالی شدند آن خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی مر ایشان از بان بود که
ایشان بودند که کافر می شدند با یتهای توریة و میکشتند پیغمبران را چون زکریا
و یحیی و شیعیب علیهم السلام بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که
موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود آن کفر و قتل بدان بود که عاصی شدند در
فرمان خدای تعالی و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان میکردند
اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَالنَّصٰرٰى وَالصّٰبِئِيْنَ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ
بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند و آنان
که بیهودیه درآمدند و ترسایان و آنان که از دینی بدینی گرایندکانند یعنی از هر
دینی چیزی اخذ کردند ملائکه می پرستیدند و زبور میخواندند و روی بکعبه
نماز میگزاردند و گفته اند که صابئون زنادقه اند یا ستاره پرستان هر که ایمان آرد
باخلاص تمام ازین طوایف بخدای تعالی و صفات سلبی و ثبوتی او و بروز قیامت

ومتعلقان آن ویکند عمل شایسته پس مرایشانراست مزدکار ایشان نزد پروردکار

ایشان و ترس نباشد برایشان در روز محشر و نباشند که اندوهکین شوند در وقت

مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ

بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و یاد کن آنرا که فرا کرفتیم از شما پیمان شمارا

بمتابعت موسی عم و عمل باحکام توریة و برداشتیم بزبر سر شما کوه طور را تا پیمان

بستید آورده اند که بنی اسرائیل بعد از نزول توریة بتمرد آغاز نهادند و کفتند

احکام این کتاب بغایت دشوار است ما کردن نمی نهیم حق سبحانه وتعالی کوهی از کوههای

فلسطین که آنرا طور کفتندی فرمان داد تا بزبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی

ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای زخار بدید آمد و چون کریزکاهی ندیدند

بروی در افتاده متحیر شدند حق تعالی فرمود که فرا کیرید آنچه عطا دادیم شمارا از احکام

توریت بجدی تمام وجهدی قوی و یاد کیرید آنچه در وست از ثواب و عقاب

تا باشد که شما بپرهیزید از هر ناشایست و نابایست ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس روی بکردانیدند از

فرمان من از پس عهدی که کردید پس اکر نه فضل و بخشایش خدای بودی بر شما

و بخشش او نسبت بشما هر آینه می بودید شما از جملۀ زیان کاران وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ

اعتدوا منكم في السبت فقلنا لهم كونوا قردة خاسئين وهر اينه نيك دانسته ايد
۹۳
شما آنانرا كه در زمان داود عم از حد فرمان دركذشتند از قوم شما در شهر ايليه
در حكم روز شنبه كه منع كرده بوديم از صيد ماهي وايشان مخالفت نموده دران
بحيله ماهي ميكرفتند پس كفتيم مر ايشانرا چون خلاف امر كرديد باشيد بوزينكان
خوار شدكان فجعلناها نكالا لما بين يديها وما خلفها وموعظة للمتقين پس ماكردانيديم
آن عقوبت را عذابي وعبرتي كه بند نهنده وپند دهنده باشد مر انهارا كه پيش از ايشان
بوده اند ودر كتب ايشان مسطور بود ومر آنانرا كه از پس ايشان آيند وشنوند وموعظه
براي پرهيزكاران امت محمد صلى الله عليه وآله واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم
ان تذبحوا بقرة قالوا اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلين وياد
كنيد آنرا كه كفت موسى عم مر كروه خودرا بوقتي كه درميان خود كشته يافته بودند
عاميل نام وميخواستند كه قاتل او معلوم كردد بدرستي كه خداي تعالى ميفرمايد شمارا
انكه بسمل كنيد كاوي را تا بعضي از و بر مرده زنند زنده شده بكويد كه قاتل او كيست كفتند
قوم موسى آيا فرا ميكيري مارا اهل افسوس يعني باما سخريه ميكني ما مي پرسيم كه عاميل
را كه كشته است وتو ميكويي كه كاوي بكشيد موسى كفت پناه ميكيرم بخداي از انكه
باشم از نادانان وافسوس كنندكان قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي قال انه يقول انها

بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ کفتند بخوان وسؤال
کن از برای ما پروردکار خود را تا بیان کند برای ما که آن کاو را صفت چیست وسال
او چندست سؤال بماهیت جهت آن بود که هرکز چیزی چنین ندیده بودند ونشنیده
که از نوع بقر این صورت تواند شد پس آنرا جاری مجرای چیزی داشتند که کویا حقیقت
آن ایشانرا معلوم نیست وفی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن وسال وصفت
اومی پرسیدند لاجرم درجواب ایشان کفت موسی عم بدرستی که میکوید خدای تعالی
که آن کاو کاویست نه از پیری از کار افتاده ونه جوان ونارسیده میانه است میان آنچه
مذکور شد از پیری وجوانی پس بکنید آنچه شما را فرموده اند قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ
لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ کفتند
باردیکر بخوان از برای ما پروردکار خود را تا پیدا وهویدا سازد برای ما که چیست
رنك آن کاو کفت موسی که خدای تعالی میکوید که آن کاویست زرد که در غایت
زردی است رنك او وآن کاو شاد ومسرور میکرداند از رنك خود نظر کنندکانرا
بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ
لَمُهْتَدُونَ دیکر کفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را تا آشکارا کرداند برای ما که
آن کاو چه کاوست کارکننده یا صحرا چرنده بدرستی که کاوان متشابه شده اند برما پس میانه

ن
٩٤

سال زرد رنگ بسیار ند و بدرستی که ما اگر خواهد خدای تعالی که از جمله راه یافتگان
باشیم بدین گاو از حضرت رسالت صلعم منقولست که اگر بنی اسرائیل انشاء الله نگفتندی
هرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي
الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ
گفت موسی که میفرماید خدای تعالی که آن گاویست نه رام گشته و نه نرم شده که بشورانند
زمین را و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت دست باز داشته
شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند بی عیب است و تمام خلقت نیست هیچ
رنگی که مخالف رنگ زردی بی باشد در وحتی سم و شاخش نیز زرد است چون بنی
اسرائیل این نشانها شنیدند گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی آوردی راستی را
وصفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار
که خدمت مادر بدل و جان کردی پس بنی اسرائیل بخریدند آنرا از وی با آنکه پوست
او را پر زر کردند در قیمت آن پس بکشتند او را و نمی خواستند که بکشند این گاو را
بسبب گرانی بهای او وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
اول قصه است میفرماید که یاد کنید که بکشید یکی را که آن عامیل بود پس اختلاف کردید
دران نفس مقتول یعنی در کشتن او و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده آنچیزی

را که هستید شما که آنرا بپوشید از قتل ناحق فقلنا اضربوه ببعضها کذلک

یحیی الله الموتی ویریکم آیاته لعلکم تعقلون پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته

را بپارهٔ ازان گاو که سه دم بود یا غیر آن بروی زدند زنده شد وخون از گردان

او میریخت ونام قاتلان خود بگفت وآن دو برادرزاده بودند که بواسطه مال او را

بصحرا برده بقتل آورده بودند وبعد از تسمیهٔ ایشان درحال بیفتاد و مرد همچنانکه

این مرده را زنده گردانید زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگان را ومینماید شما

دلایل قدرت خود را در احیا تا باشد شما فکری کنید ودریابید که کسی که قدرت

دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه بر احیای همهٔ نفوس قادر خواهد بود ثم قست

قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة لما یتفجر

منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشیة

الله وما الله بغافل عما تعملون پس سخت گشت دلهای شما ای یهود از پس زنده

شدن عامیل پس آن دلها که شما راست همچو سنگ است در سختی ودرشتی بلکه

سخترست از قساوت وغلیظتر از سنگ بدرستی که بعضی از سنگها هست هرآینه

چیزی که روان میگردد از وجویها عظیم وبعضی دیگر هست ازان آنچه هرآینه بشکافد

پس بیرون آید ازو آب وبتحقیق که هست از حجاره آنچه فرود آید از بلندی بر پستی

کر ایمان ترس خدای تعالی ود ر دل شما ترس نیست و نیست خدای تعالی پیغمبر از آنچه
۷۵ شما میکنید ای یهود افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله
ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون آیا طمع دربسته اید ای مؤمنان
انکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان مر شما را در آنچه میکویید از نعت پیغمبر
و حقیقت دین اسلام و حال آنکه بودند کروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه می شنیدند
سخن خدای را بر کوه طور پس بکردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و دریافته
چون میان قوم آمدند کفتند ما سخن حق و امر و نهی او را شنودیم ولیکن در آخر
کفت که اگر اینها که فرمودم توانید بکنید و اگر قادر نباشید بران مکنید و حال انکه
ایشان میدانند که افترا مینماید واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلا بعضهم
الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم
۷۶ افلا تعقلون وچون ملاقات کنند یهود با آنان که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله
کویند ما نیز کرویده ایم وچون خلوت کنند بعضی از اصاغر ایشان ببعضی از اکابر
کویند آن اکابر ایشان را که آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلعم بدانچه
کشاده است خدای تعالی ابواب دانش آن را بر شما در کتاب شما آورده اند که بعضی از یهود
مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریه مذکور

بود خبر دادند ورؤسای ایشان ازان آگاهی یافته مخبرانرا سرزنش نمودند که

شما ایشانرا از صفات آنحضرت خبر میدهید تا مخاصمت کنند وحجت گیرند بآنچه

دانسته باشند نزد پروردگار شما در روز قیامت وگویند حق را می دانستید ومتابعت

نکردید آیا چرا در نمی یابید که اسرار خود را با خصم درمیان نباید نهاد اوَلَا یَعْلَمُونَ

اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ آیا نمیدانند جهودان بتحقیق که خدای تعالی میدانند

آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول الله صلعم واتباع او وآنچه آشکار میکنند از دوستی

ایشان بنفاق پس ظاهر وباطن را موافق باید ساخت وَمِنْهُمْ اُمِّیُّوْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ

الْکِتَابَ اِلَّا اَمَانِیَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا یَظُنُّوْنَ واز جهودان جماعتی اند نانویسندگان

وناخوانندگان نمیدانند توریة را ونمی شناسند که در وی چه چیزست مگر آرزوهای

خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد ونیستند ایشان مگر آنکه گمانی می برند

فَوَیْلٌ لِلَّذِیْنَ یَکْتُبُوْنَ الْکِتَابَ بِاَیْدِیْهِمْ ثُمَّ یَقُوْلُوْنَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

لِیَشْتَرُوْا بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا کَتَبَتْ اَیْدِیْهِمْ وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا یَکْسِبُوْنَ پس کلمهٔ

عذاب مر آنانراست که ایشان مینویسند نوشتهٔ محرّف را بدستهای خود یعنی

خود مباشر کتابت شوند وبدیگری نفرمایند پس میگویند این نوشته از نزد خداست

وچرا چنین میکنند تا بخرند یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده بهای اندک را

یعنی علمای یهود بواسطهٔ اخذ رشوت صفت مصطفی را صلعم که در توریة برین
وجه بوده که مردی نیکوروی مجعّد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا پس
تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید
پوست فرو گذاشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود
گفتند که این پیغمبر موعود نیست پس وای مر ایشان را از آنچه نوشتند و تغییر کردند
دستهای ایشان و دیگر باره وای برایشان از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت
واکل حرام وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا
فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و گفتند یهود بزعم خود
که ما را مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد مگر عقدار روزی چند شمرده شده هفت
روز یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند بگوای محمد مر ایشان را
آیا فرو گرفته اید از نزدیک خدای عهدی و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوئید
عذاب نخواهند کرد و اگر چنین وعده هست پس خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ
خود را بلکه میگوئید و افترا میکنید بر خدای تعالی آنچه را که نمیدانید بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ
سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ نه چنانست
که ایشان میگویند بلکه هر که بدی کند یعنی شرک آرد و دشمن محمد و آل باشد صلی الله

علیهم و فرا گیرد گرد اگرد او را گناه او یعنی برو مستولی شود تا بر کفر و عداوت
بمیرد پس آن گروه اهل دوزخ و ساکنان اند ایشان در آتش جاوید ماندگان والذین
آمنوا وعملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و آنانکه گرویدند
بخدای تعالی و آنچه از نزد او آمده و عمل کردند نیکو و پاکیزه آن گروه اهل بهشتند
و مستحق آن ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشندگانند واذ اخذنا
میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا وذی القربی
والیتامی والمساکین وقولوا للناس حسنا واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة ثم
تولیتم الا قلیلا منکم وانتم معرضون و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریة عهد
و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم مپرستید شما مگر خدا را که سزای پرستش اوست
و نیکوئی کنید پدر و مادر نیکوئی کردنی و دیگر به نسبت خویشان و یتیمان
و بیچارگان و بگوئید مر عامه مردمان را سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد بعضی گویند
آن امر بمعروف و نهی از منکر است و از ابی جعفر عم مرویست که فرمود که بهترین
سخنی که دوست دارید که برای شما گفته شود که حق سبحانه و تعالی دوست نمیدارد
فحش گوی را و نماز بپای دارید با شرایط آن و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم
پس روی بگردانید بعد ازین پیمان و برگشتید از عهد و میثاق مگر اندکی از شما

وحال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریه که در متابعت محمد صلعم صادر شده

۹۷

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ

ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ وآنرا نیز یاد کنید که گرفتیم پیمان از اسلاف شما و با

ایشان عهد بستیم که مریزید خونهاء اقربا و هم دینان خود را و بیرون مکنید کسان

خود را بستم از خان و مان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند

پس اقرار کردید و قبول نمودید و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند

ثُمَّ أَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ

عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ

إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ

مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ

بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس شما آن گروهید که پیمان را شکسته اید میکشید کسان خود را

و بیرون میکنید گروهی را از قوم خود از سراها و منزلهای ایشان هم پشت شدید

بران قوم مغلوب شده از شما بزه کاری و افزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند

از یهود یکی قریظه و دیگر نظیر که باهم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله نیز

مشرک بودند یکی اوس و دیگر خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نظیر با خزرج

اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت خلیف خود بان دیگری قتال کردندے

و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی

و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید و اگر بشما آیند اسیران

بنی اسرائیل ایشانرا فدیه میدهید یعنی با یکدیگر بدل میکنید و بیرون میکنید

و حال آنکه حرام شده است بر شما بحکم میثاق برون کردن ایشانرا این کفره تعلق عاقل

دارد آیا میگروید شما بپارهٔ از احکام توریة که فدیه اسیرست و کافر میشوید ببعضی

دیگر که قتل و اخراج است پس نیست مکافات آنکس که بکند اینچنین عهدشکنی

و نافرمانی از شما که جهود ید مگر خواری و رسوائی در زندگانی این سرای که قتل

بنی قریظه است و اجلای بنی نظیر و روز رستخیز باز گردانیده شوید از حشرگاه

بسوی سخترین عذابی که عذاب دوزخ است و خدای غافل نیست از آنچه شما میکنید

از عهدشکنی أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ

وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ این گروه آنانند که از سفاهت خریده اند و بدل گرفته زندگانی

محقر دنیا را به نعمت جاوید آن سرای پس سبک کرده نشود از یشان عذاب در دنیی

بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش و نباشد ایشان که یاری داده شوند

در دنیا بدفع آفات از یشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ
أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا
تَقْتُلُونَ وبدرستی که ما عطا کردیم موسی را توریة واز پی در آوردیم از پس موسی
بفرستادکان چون یوشع وداود وسلیمان والیاس وزکریا ویحیی عم ودادیم عیسی
را که پسر مریم بود نشانهای روشن ومعجزات هویدا چون اخبار از غیب واحیای
موتی وقوت دادیم بجان پاکیزه یا بجبریل یا باسم اعظم یا بانجیل آیا هرگاه که از ترسا
آمد بشما فرستاده بآنچه دوست ندارد نفسهای شما او را وسخن او بر وفق هوای او مدعای
شما نباشد تعظم کردید وکردن ننهادید پس کروهی وا زیشان دروغ کوی داشتید
چون رسول الله وعیسی علیهما السلام وکروهی را بکشتید چون زکریا ویحیی عم
وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ وکفتند یهود که
دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم وباز داشته شده از قبول حق حق میفرماید
نه چنانست که ایشان میکویند بلکه خدای تعالی ایشانرا رانده است ومدد لطف از یشان
باز کرفته بسبب ناکرویدن ایشان پس اندکی از یشان ایمان آوردند چون ابن سلام
واصحاب او وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ
يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

و آن هنگام که بدیشان آمد نوشته از نزد خدای تعالی که قرآنست گواه و موافق قرآن
کتاب را که با ایشان است در توحید و نبوت و امامت و حشر و آنچه از اصول ایمان است
قبول نکردند و بدان نگرویدند و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت
فرو ماندگی طلب نصرت و فتح میکردند بدین کتاب و بکسی که این بدو فرود آمد
بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب یعنی هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی
و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته گفتندی بارخدایا نصرت میخواهیم از تو
بمحمد صلعم که رسول آخر الزمان است پس آن وقت که آمد بدیشان آنکس که شناخته
بودند کافر شدند پس لعنت خدای بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نکنند و عناد
ورزند و وضع ظاهر در موضع مضمر تسجیل بکفر ایشان است بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ
أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ بد چیزیست که ایشان
فروختند بان چیز بهرهٔ نفسهای خود را و این آنست که کافر میشوند بآنچه فرو فرستاده
خدای تعالی که آن قرآنست از جهت رشک بردن بر آنکه فرو فرستد خدای تعالی از فضل
خود که کتاب وحی است بانکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد پس باز
گشتند جهودان بخشمی از خدای تعالی یا مستحق گشتند خشمی را بر بالای خشمی دیگر

خشمی بانکار عیسی عم و انجیل و خشمی بانکار محمد صلعم و قرآن و مر کافران راست
عذاب خوار کننده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا
وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وچون گویند مر جهودانرا که بگروید بآنچه خدای تعالی فرستاده از انجیل
و قرآن گویند که ما میگرویم بآنچه فرستاده اند بر ما یعنی توریة و کافر می شوند بآنچه
جز کتاب ایشان است و آن هر دو که انجیل و قرآنست درست و راستست در حالتی که
باور دارنده است مر آن کتاب را که با ایشانست و از اینجا کفر ایشان بتوریة لازم می
آید چه کفر بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآنچیز بگو پس چرا می کشتید پیغمبران خدایرا
پیش ازین اگر بودید شما گرویدگان بتوریه وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ
الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ وهر آینه که آمد بشما موسی بنشانهای درست و پیغامهای
راست که احکام الواح است پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدائی از پس رفتن
موسی بطور و شما بیداد کرانید بر نفس خود وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ
الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ
الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و یاد کنید
چون فرا گرفتیم پیمان شما را و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را گفتیم فرا گیرید آنچه

ك الكتاب

بشما داده ایم یعنی توریة بعزمی درست وجدّی تمام وبشنوید یعنی فرمان برید
کفتند باشکارا شنیدیم وپذیرفتیم وپنهانی باخود کفتند ونافرمانی کردیم یاشنیدیم
بکوش وعاصی شدیم بدل وخورانیدند یعنی در آوردند در دلهای ایشان دوستی
کوساله را بسبب جحود وانکار بکو بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بان چیز ایمان
شما وآن کدام است کفر بقرآن وبمحمّد صلعم اکر هستید شما کرویدکان بخدای تعالی
چه اکر کسی مؤمن باشد ایمان او اورا بکفر نفرماید پس آنچه ایشان تصوّر ایمان کرده اند
نه ایمانست بلکه کفرست قُلْ اِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ
النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بکوای محمّد در جواب دعوی ایشان
که میکفتند که جز بهشت جای ما نخواهد بود که اکر هست بزعم شما که مر شما راست سرای
آخرت ونعمت بهشت خاصّه نزدیك خدای تعالی پاکیزه وخاصه بی دیکر مردمان
پس آرزو کنید مرك را اکر هستید شما راست کویان در آنکه بهشت خاصّه ازان شماست
وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وآرزو نکنند جهودان
مرك را هرکز بانچه فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا وتغییر نعت مصطفی صم
وخدای تعالی داناست برحال ستمکاران ودروغ کویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى
حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا يَوَدُّ اَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ

أن يعمر والله بصير بما يعملون وهر آينه يابى تو جهودانرا حريص ترين مردمان
100
بر زندكانى دنيا و از انكسانى نيز كه شرك آورده اند مثل مجوس دوست ميدارد يكى
از يشان كه كاش عمر داده شود هزار سال وان بنست كه تحيت مجوس چون بهم رسند
اينست كه هزار سال بزيى و نيست كه بو هاننده او باشد از عذاب دوزخ انكه عمر
بسيار داده شود عمر درازتر در كفر و نافرمانى چكونه سبب نجات شود و خداى تعالى
بيناست بانچه جهودان و مجوس و غير ايشان ميكنند بعضى از يهود كفتند كه جبرئيل
است كه وحى مى آرد بحضرت رسالت صلعم و اسلاف مارا از جبرئيل عم زحمت بسيار
رسيده و اكثر بلا و عذاب بريشان نازل شده اكر بجاى او ميكائيل مى بود ما بابى
القسم ايمان مى آورديم حق سبحانه و تعالى فرمود كه قل من كان عدوا لجبريل
فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه وهدى وبشرى للمؤمنين
بكواى محمد ص هر كه باشد دشمن مر جبرئيل را كو از خشم بمير پس بدرستى كه او فرو مى
آرد قرآنرا بر دل تو بفرمان خداى تعالى در حالتى كه قرآن تصديق كننده است
مر آنچيزرا كه پيش از وى نازل شده و حالا با ايشانست چون توريه و زبور و قرآن
راه نماينده است بحق و مژده دهنده است مر مومنانرا بنجات و درجات من
كان عدوا لله وملئكته ورسله وجبريل وميكال فان الله عدو للكافرين

هر كه باشد دشمن مر خدايرا و فرشتگان اورا و فرستادگان اورا و جبرئيل و ميكائيل را

پس بتحقيق كه خداى تعالى دشمنست مر كافرانرا كه دشمن ملائكه و رسل اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا

إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ و هر آينه ما فرستاديم بسوى تو

نشانهاى روشن كه قرآنست و غير آن و كافر نشدند بدان آيتها مگر بيرون رفتگان

از فرمان خداى تعالى أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

و آيا هر گاه كه يهود عهدى كردند عهد كردنى بشكستند آنرا گروهى از يشان بلكه بسيارى

از يشان نمى گروند بتورية وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ

فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و آن هنگام

كه آمد بديشان فرستاده از نزديك خداى تعالى يعنى محمد صلعم باور دارنده مر تورية

را كه با ايشانست بينداختند گروهى از آنانكه عطا داده شده اند بتورية يعنى

علماى ايشان بينداختند تورية و قرآنرا پس پشت خود گويا كه آن علما نميدانند كه

تورية و قرآن كلام خداست و محمد صلعم رسول وى است وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ

عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ و پيروى كردند اين جماعت يهود آنچيزى را كه ميخواندند

ديوان در زمان پادشاهى سليمان عم و آنچنان بود كه ديوان سليمان عم شعبدها

صد رنگ با نيرنگهاى كهانت بر آميخته نوشته بودند و ميان ارذال و جهال شايع

شده بود سلیمان ع بران اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند در صندوقی
١٠١
نهاده و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد بعد از وفات سلیمان دیوان انرا
از زیر تخت وی بیرون آوردند و چنان فرانمودند که سلیمان علیه السلام با آن
سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده بعد از ان یهود سلیمان را بسحر نسبت دادند حق
سبحانه و تعالی ابراء ذمة وی را کرده فرمود که وما کفر سلیمان ولکن الشیاطین
کفروا یعلمون الناس السحر وهرگز کافر نشد و جادویی نکرد ولیکن دیوان زمان
او کافر شدند در می آموختند مردمانرا جادویی وما انزل علی الملکین
ببابل هاروت وماروت ویهود متابعت کردند آنچیزی را که فرو فرستاده
شد از سحر بر دو فرشته در شهر بابل که آن هاروت و ماروت است و ایشان بر آدمیان
گناه کار طعنه میزدند و نافرمانی آغاز نهادند حق سبحانه و تعالی نفس بشری بدیشان
داده برای حکومت خلق بزمین فرستاد مرتکب گناهان کبیره شدند از شرب خمر و
قتل الحق وغیر ذلک حق تعالی ایشانرا از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان
درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذبند واین نقل
عامه است و بعضی گویند که ایشان از شیاطین بودند نه از فرشتگان یا بعد از عصیان
از لباس ملکیت منخلع شدند و کسوت بشریت پوشیدند کما در عیون الرضا مذکور است

که پرسیدند از حضرت امام رضا علیه السلام که زعم قوم آنست که ایشان دو فرشته

بودند و چون بزمین آمدند عصیان کردند چنانچه مذکور شد آنحضرت فرمود که معاذ

الله ازین مقاله چه فرشتگان معصوم اند و محفوظ از کفر و قبایح بالطاف نامتناهی الهی

کما قال الله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و دیگر وله من فی

السموات والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته الی آخر الآیة و دیگر بل عباد

مکرمون وغیر ذلك بلکه ایشانرا حق تعالی فرستاد بر پیغمبران زمان بصورت بشری

که اطلاع بر سحر پیدا کنند و سحر را باطل سازند و مردم را از ان باز دارند و حقیقت

سحر باز نمایند حاشا که عصیان کنند مجملش اینست و تفصیلش در آنجا مذکورست

و انزال سحر بدیشان از جهت آن بود که دران زمان سحره دعوی نبوّت میکردند

حق سبحانه و تعالی در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم بدیشان فرستاد

تا جمعی زیرکانرا تعلیم دهند و ایشان بر حقیقت سحر مطلع شده معارض مدّعیان

نبوّت کردند وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ

مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

مِنْ خَلَاقٍ و نیاموختند این دو فرشته درین وقت که در چاه هند بران قول هیچکس

جادویی تا گویند پیش آز آموزانیدن آنکس را که جز این نیست که ما آزمایش خلقیم

١٠٢ از خدای تعالی پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست بلکه

هست پس می آموزند از آن دو فرشته آنچیزی را که جدائی افکند بدان میان مرد و زن

بآن و نیستند جادویان ضرر رسانندهٔ بسحر هیچکس را مگر بقضا و قدر خدای تعالی

بانکه کسی که استحقاق ضرر داشته باشد بوی رسد والا نه و می آموزند آنچه ایشانرا

زیان رساند و سود نکند پس عاقل این کار نکند و هر اینه نیک دانستند یهود هر که

سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد نیست او را در آن سرای بهرهٔ از نیکوئی وَلَبِئْسَ

مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و بد چیزیست آنچه فروختند بدان چیز نفسهای

خود را یعنی سحر اختیار کردند اگر هستند ایشان که دانند زیان این سود را از کلام

معجز نظام امیر المؤمنین است ع و که منجم مثل کاهن است و کاهن همچو ساحرست

و ساحر مانند کافرست و کافر در آتش دوزخ گرفتارست وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا

لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد

صلی الله علیه و آله و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده

نیست که هر اینه پاداش نزدیک خدای تعالی بهترست از رشوت که بر کتمان نعت

پیغمبر ص می ستانند اگر بودندی که بدانستندی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا

وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ای آنکسانی که گرویده اید

میگویید لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلعم که یهود گفتار شما را دست آویز

خود ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است

ومؤمنان باینمعنی میگفتند که مراعاة کن سخنان ما را حق سبحانه تعالی فرمود که این کلمه

مگوئید انظرنا یعنی بسوی ما بنگرید وبشنوید حکم خدا را بسمع قبول مر کافرانرا ست

عذابی دردناک مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ

عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

دوست ندارند آنانکه حق را پوشیده اند از اهل توریة ونه مشرکان انکه فرو فرستاده

شود بر شما هیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی وقرآنست که جامع همه خیرا تست

وخدای تعالی اختصاص میدهد بنبوّت ووحی خود هر کرا میخواهد وخدای تعالی

خداوند فضل بزرگست مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وهرچه منسوخ میکردانیم از آیت قرآن بروفق مصالح خلق

ومقتضای زمان یا فراموش میگردانیم آنرا واز دلها می بریم بیاریم بهتری ازان

آیت منسوخه مثل مصابرت یک غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت

یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت ومثوبت با وجود رعایت مصلحت چون

تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه آیا غیدانی خطاب بامنکر نسخ است جهودان در

نسخ مجادله میکردند ومیکفتند که آن پشیمانی است وبر خدای تعالی روا نیست
حق میفرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی که خدای تعالی بر همه
چیزها از محو واثبات ونسخ وانشا توانا نیست بر کمال أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ آیا ندانستی بانکه حق
تعالی است که بی شك مراوراست پادشاهی آسمانها وزمین پس هرچه خواهد کند
ونیست مر شمارا جز خدای تعالی دوستی که از و بشما نفع رسد ونه یاری دهنده که از
شما دفع ضرر کند أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ
الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ یا می خواهید آنکه سؤال کنید پیغمبر خود را
همچنانکه سؤال کرده شده بود موسی عم پیش ازین جهودان میکفتند که حضرت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم می باید که کتابی بیارد یکبار چنانچه موسی آورده بود حق تعالی
فرمود که شما از محمد ص همان میطلبید که پدران شما از موسی میطلبیدند وهر که بکزیند
کفررا برایمان پس هر اینه کم کشته است از راه راست وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ
مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا
وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ دوست میدارند بسیار

از اهل توریة آنکه کردانید شما را از پس ایمان شما ناکرویدکان یعنی شما را بدین خود

بر بندازند روی حسد از نزدیک نفسهای ایشان یعنی بمقتضای نفس و طبع ایشان

از پس آنکه روشن کشت مر ایشان را آنچه راست و درستست یعنی رسالت سیّد انام عم

و حقیّة قرآن و صحت دین اسلام پس درکذرانید ای مؤمنان و بکذرید از قتال

ایشان و روی بکردانید از ایشان تا بیارد خدای تعالی بفرمان خدکه حکم است

بقتال یا امر بجزیه بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از تعذیب و انتقام تواناست

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ ۝

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة مال را و آنچه از پیش بفرستید

از برای خود از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات یابید آنرا نوشته نزدیک

خدای تعالی و ثواب آن بیابید از وی بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید از خیر و صدقه

و غیر ذلک بیناست وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و کفتند جهودان هرکز در نیاید در بهشت مکر آنکه

باشد یهودی یا نصرانی این دعوی آنها آرزوهای بی حاصل ایشانست بکو بیارید حجت

خود را این دعوی اکر هستید راست کویان مر قول خود بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ

مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ نه چنین است که ایشان میکویند بلکه

هرکه تسلیم کرد همه خودرا برای طاعت خدای واو نیکوکار ست در کردار و گفتار ۱۴۲
پس مرآنکس راست مزد او نزد آفریدکار او و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فو
مزد ایشان و نباشند ایشان اندوهناك از تصور زوال آن مزد وَقَالَتِ الْيَهُودُ
لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ
يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وگفتند جهودان در وقت مناظره با نصاری
نجران که نیستند گروه ترسایان بر چیزی از دین حق و گفتند ترسایان که نیستند جهودان
بر چیزی که معتد به باشد و حال آنکه هر دو راست میگفتند چه همه ایشان میخوانند
کتاب خدا یعنی یهود از توریة میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را
بر باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که بجهت انکار عیسی و انجیل ایشان کافر
و بیحاصل اند همچنین که اینها میگویند گفتند آنانکه هیچ نمیدانند واهل کتاب
نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مانند گفتار یهود و نصاری با نکه یهود و نصاری
بر باطلند پس خدای تعالی حکم کند میان ایشان در روز رستخیز در آن چیزی که
هستند ایشان که در ان اختلاف میکنند از حق و باطل و میان مخالفان و معاندان
اهل بیت علیهم السلام نیز در ان روز چنین حکم خواهد فرمود وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ

أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا

خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ وكيست ستمكارتر

از انكس كه باز داشت مسجدهاى خدايرا از انكه ياد كرده شود در انجا نام خداى تعالى

يعنى نكذاشت كه در مساجد خدايتعالى را ياد كنند و پرستش نمايند وسعى نمود در ويرانى

آن مسجد وآن بخت نصر بابلى بود با طيطوس رومى كه بيت المقدس را خراب كرد

و روايتست از ابى عبدالله عم كه مانعان مشركان قريش اند كه رسول الله صم را از

دخول مكه ومسجد الحرام منع كردند وهركه ساعى در خرابى مسجد باشد درين حكم

شريكست جمع مساجد بنا برين باشد والا انها يك مسجد را خراب كردند يا هر

موضعى از و مسجديست براى سجده زيد بن على از پدران بزركوار خود نقل

ميكند وايشان از امير المؤمنين عليه السلام كه مراد از مساجد جميع زمين است زيراكه

پيغمبر صلعم فرموده كه تمام زمين را از براى من مسجد ساخته اند وخاك آنرا پاك

كردانيده اند آن كروه كه مانع ذكر بودند و در خرابى مسجد كوشيدند نيست مر

ايشانرا و سزا نه انكه درآيند دران مسجد مكر ترسكاران واين صورت در زمان دولت

اسلام است كه كفار واهل ذمه ممنوع اند از دخول مساجد مر ايشانراست درين جهان

رسوائى وخوارى وجزيه دادن و دران سراى عذابى بزرك دايمى وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ

وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ومر خدایراست جای
بر آمدن آفتاب وجای فرو رفتن آن پس هر کجا که روی کردید پس آن جهت طاعت
اوست نزول این آیت شریفه وقتی بود که سمت قبله پوشیده بود بر بعضی از لشکریان
حضرت رسالت صلعم وهر کدام بطرفی نماز کزارده بودند بعد از آن که تحری کرده
بودند چون بمدینه رسیدند خواستند که آن نماز را اعاده کنند آیت آمد که حاجت
نیست باعاده وچنانست که اکر علامات پوشیده شود ووقت وسیع است یکفریضه
نصه را بچهار طرف باید کزارد والا بمحتمل واکرچه یکجهت باشد پس اکر مطابق بود
بعد از انکشاف فیها والا اکر استدبار بوده اعاده کند خواه وقت باقی باشد یا نه
ودر وقت اعاده کند اکر بجانب محض یمین یا یسار کزارده واکر وقت فوت شده
اعاده نکند ونیز اکر انحراف اندک بوده مطلقا اعاده نکند بدرستی که خدای تعالی
بزرک مغفرتست وبسیار عطا دانا بمصالح امور مؤمنان وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا
سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ وکفتند بی باکان از یهود
ونصاری فرا کرفت خدای تعالی فرزندی یعنی مسیح وعزیر پاکی وبی عیبی
اوراست نه چنانست که ایشان میکویند مر اوراست آنچه در آسمانها است وآنچه
در زمین است واهل آسمان وزمین همه مملوک ومخلوق اوست چه ولد از جنس والد

می باشد نه از جنس خالق همه آنچه در آسمان و زمین است مر او را فرمان بردار اند

یعنی جمیع در تحت تصرف ویند بَدِیعُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ از نو بدید آرندهٔ آسمانها و زمینهاست و چون خواهد تا تقدیر

کند کاری را پس جز این نیست که کوید مر آنچیز را که بباش پس بباشد وَقَالَ الَّذِينَ

لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ

قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ و کفتند آنانکه نمی

دانند و نمی شناسند خدا را تعالی چون مشرکان مکه چرا سخن نمیکوید با ما خدا یا بر یکی

از ما پیغامی نمی آید همچنانکه این مشرکان میکویند میکفتند آنانکه بودند پیش از ایشان

از یهود و نصاری مانند کفتن ایشان بیکدیکر مشابه است دلهای کفار در کفر

و قساوت هر آینه ما بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت و امامت برای کروهی

که طالب یقین اند إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ

الْجَحِيمِ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد با قرآن و دین اسلام مژده دهندهٔ مؤمنان

و بیم کنندهٔ کافران و منافقان و پرسیده نخواهی شد از آنها که اهل جحیم اند و جحیم

آتش سوزندهٔ بسیار زبانه باشد آورده اند که روزی بر زبان حضرت رسالت

صلعم جاری شد که اکر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بکشاید و اثر غضب

خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهج مستقیم باز آیند حق تعالی ۱۰۶
این آیت فرستاد که ایشان اصحاب جحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان
نیاوردند بر تو ادای رسالتست و بر ما حساب ضلالت وَلَنْ تَرْضٰى عَنْكَ الْيَهُودُ
وَلَا النَّصٰارٰى حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ
اَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِيْ جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيْرٍ وهرگز
خشنود نشوند از تو نه جهودان و نه ترسایان تا آنگاه که پیروی کنی کیش ایشانرا
بدرستی که راه نمودن خدای تعالی آنست راه نمودن شما مرا بیهودیت و نصرانیت
میخوانید و او مرا باسلام راه مینماید و اگر متابعت نمایی آرزوهای ایشانرا در باب
دین پس آنچیزی که براستی آمده است بتو از دانشی که وحی است در حقیقة اسلام
و بطلان ملت ایشان نیست ترا از عذاب خدای تعالی دوستی رهاننده و نه کسی
یاری دهنده و شرطیه کاهست که مرکب از دو محال ست و این از ین قبیل است
یا صورت خطاب با حضرت باشد و معنی راجع بامت اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنٰاهُمُ الْكِتٰابَ
يَتْلُوْنَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ اُولٰئِكَ يُؤْمِنُوْنَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُوْنَ
آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریة بقولی که در شان ابن سلام و اصحاب او
باشد یا انجیل بقولی که در شان ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رحمه الله

از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که در شان مسلمانان فرود آمده باشد

وهر تقدیر میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند چنانکه حق خواندن یا متابعت

کردنست آن گروه ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وهر که کافر گردد

بکتاب واحکام آنرا تغییر دهد پس آن گروه ایشانند زیانکاران يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ای فرزندان یعقوب

یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که انعام کردم بر شما واسلاف شما وبدرستی که

پدران شما را تفضیل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیت بجهت تقریر

وتذکیر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ

مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ وبترسید از عذاب روزی

که از هیبت آن کفایت نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب وقبول کرده نشود از

هیچ نفسی فدای او را یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد وسود نکند هیچ نفسی را

خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع ونباشند کافران که یاری کرده شوند

بجهت دفع عذاب از یشان وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ویاد کن

ای محمد وقتی را که بیاموخت یعنی امر کرد مر ابراهیم را پروردگار او بسخنان یعنی

اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرات اسلام شمرند که سنن حنیفیه است ۱۰۷
پس ابراهیم عم باتمام رسانید اورا و قیام نمود بدان در تفسیر طبرسی می آورد که
شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمه الله در کتاب النبوة اسناد رسانیده بمفضل بن عمر که
او گفت که از جعفر بن محمد الصادق عم پرسیدم از قول حق جل و علا که و اذ ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات این چه کلمات تواند بود فرمود که آن کلماتیست که آدم متوسل بآن
شد و توبه او پذیرفته گشت و آن اینست که اسئلك بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن
و الحسین که توبه مرا قبول کن حق سبحانه و تعالی قبول نمود چنانچه گذشت دیگر
گفتم یا ابن رسول الله معنی اتمهن چیست فرمود که این کلمات اتمام خواهد یافت
تا قایم که دوازدهم ائمه است که نه از آن از اولاد حسین عم باشند یعنی ائمه اثنا
عشر اند که ختم بقایم ایشان خواهد شد گفتم یا ابن رسول الله خبر کن مرا از قول الهی
که و جعلها کلمة باقیة فی عقبه فرمود که باین امامت اراده فرموده که در عقب حسین عم
پدید کند تا روز قیامت گفتم یا ابن رسول الله امامت چون در اولاد حسین پدید
کند نه از اولاد حسن حال آنکه هر دو فرزند و سبط رسول الله صلعم اند و سید شباب
اهل جنت اند فرمود که موسی و هرون دو پیغمبر بودند و برادران بودند نبوت
در صلب هرون نهادند نه در صلب موسی کسی را نمیرسد که چون و چرا گوید هر چه

میکند در ضمن آن حکمتی است لا یسأل عما یفعل وهم یسألون و در عدة الداعی

آورده که مرویست که حق سبحانه و تعالی چهار خصلت در عوض شهادت امام

حسین عم بوی کرامت فرموده در تربت وی شفا پدید کرده و در قبهٔ وی دعا را

باجابت مقرون میکردانند و ائمه امام را علیهم السلام از ذریت وی بوجود آورده

و نمی شمارد ایام زایران آنحضرت را از اعمار ایشان و آن بقعه از زمین که مشهد مقدس

وی است بلا شك دعا در انجا مستجابست کفت خدای تعالی چون متابعت فرمان

کردی بدرستی که من کردانندهٔ توام برای مردمان پیشوایی در دین که بعد از تو

بتو اقتدا کنند همچنان کفت ابراهیم با حق تعالی و از اولاد من (فرزندان) نیز امامان پیدا کن

فرمود خدای تعالی در جواب او نرسد عهد من یعنی امامت من ستمکارانرا یعنی

عاصیان و کافرانرا از ذریت تو پس آن جماعت از ذریت او که کافر و مشرك و عاصی بوده

باشند ایشانرا منصب نبوت و امامت و خلافت نرسد چه هر مشرك ظالم است بدلیل

ان الشرك لظلم عظیم و ظالم من ثبت له الظلم است و این معنی صادق است بروی دایما

و ازین جهت نایم را مؤمن می نامند چه او را ایمان ثابتست در حال نوم و اکرچه در ان

حال او را تصدیق حاصل نیست پس امامت و خلافت از بنی اسمعیل حق ائمه اثنا عشر

باشد بنص الهی که از اول عمر تا آخر معصوم بوده اند و خدا پرست و دیکران که برین صفت

نبوده اند حق ایشانرا بغضب وناحق گرفته باشند وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ ۱۰۹

وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا

بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ویاد کن آنکه کردانیدیم خانهٔ کعبه را

جای بازکشت مرآدمیانرا یعنی حاجیانرا که هر سال بوی باز کردند وآنجا بثواب

بیحساب رسند وکردانیدیم آنرا موضع امنی که در وکسی را نکشند وفرا کیرید ای

مؤمنان از مقامی که منسوبست بابراهیم علیه السلام نمازکاه وآن موضعی است که در و حجری

وضع کرده اند واثر قدمهای مبارك آنحضرت بروست وامامیه استدلال کرده اند

باین که نماز طواف که دو رکعت است در مقام ابراهیم ع واجبست زیرا که حق تعالی

بران امر فرموده وظاهر امر مقتضی وجوبست ونماز واجبی نیست نزد مقام ابراهیم

غیر نماز طواف بلاخلاف پس نماز طواف آنجا واجب باشد وعهد کردیم یعنی فرمان

فرستادیم بسوی ابراهیم واسمعیل آنکه پاك سازید خانهٔ مرا از اوثان وانجاس وخبائث

ومعاصی وامیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از یشان نیز این فرمانرا بجای آورده

بر پشت حضرت رسالت صلعم بالا رفت وآن خانه را از اوثان وارجاس پاك ساخت

برای طواف کنندکان وبرای مقیمان ومعتکفان وبرای رکوع کنندکان وسجود آرندکان

یعنی نماز کزارندکان وحسان بن ثابت رحمه الله درین باب مدحی کفته چنانچه در بیان

کتابها آورده اند تا غایتی که در وقعة الاحباب نیز مذکور هست که قیل لی قل لعلی

مدحاً ذکره یخمد ناراً موصدة قلت لا اقدم فی مدح امرئ ضل ذو اللب الی ان عبده

والنبی المصطفی قال لنا لیلة المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده واحس

القلب قد ان بردة وعلی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده یعنی کفتند مرا که بکو

در شان امیر المؤمنین مدحی و منقبتی که یاد کردن او فرو می نشاند آتش سوزان کفتم

در جواب که اقدام نمیتوانم نمود در کفتن مردی که راه کم کرده صاحب عقل تا که

پرستش کند اورا ولیکن پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود مارا که در شب معراج که عروج

کرده بود بعالم بالا که در آن محل نهاد حق سبحانه و تعالی بر پشت من دست قدرت

خود را و حال آنکه دریافت دل من بتحقیق خنکی آن دست و علی علیه السلام نهنده بود

قدمهای خود را در وقت انداختن بتان از سطح کعبه در موضعی که حق سبحانه و تعالی

نهاده بود دست قدرت خود را ازین حدیث شمه از رتبه امیر المؤمنین علیه الصلوة

والسلام معلوم میتوان کرد وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ

أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا

ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و یاد کن آنرا که کفت ابراهیم علیه السلام یعنی دعا کرد

که ای پروردکار من بکردان این مکانرا که برای تو در اینجا خانه ساختیم شهری ایمن از قحط

وخسف ومسخ وروزی ده اهل بلد را از میوها حق تعالی این دعا را مستجاب
۱۰۹ گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیهها فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات
بسیار از زمین قلع ساخته بمکه آورد وهفت بار بگرد خانه طواف داده در زمین
تهامه بر سه مرحله از مکه وضع کرد وآن دیه را بجهت طواف خانه طایف گویند
ومیوهٔ اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم عم تخصیص کرد رزق را بمؤمنان وگفت
روزی ده هرکه ایمان دارد از آنان که ساکن این شهر باشند بخدای وبروز آخرت
وگفت خدای تعالی وهرکه کافر شود پس او را برخورداری دهیم برخورداری اندک
یعنی همین در دنیا پس او را بیچارگی برانیم بسوی عذاب دوزخ وبد مرجعیست
دوزخ وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرٰهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ
اَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ویاد کن آنرا که برداشت ابراهیم اصلها واساسها را از خانهٔ
کعبه واسمعیل که او شریك بود در رفع بآنکه سنك جمع می آورد وبدست پدر
علیه السلام میداده تا بکار میبرد وبعد از اتمام پدر وپسر دست نیاز برداشته
میگفتند ای پروردگار ما قبول کن از ما این کار خیر را بدرستی که توئی شنوای دعای
ما وتوئی دانا به نیتهای ما رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً
لَكَ وَاَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَیْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ ای پروردگار ما وبگردان

الم ذلك الكتاب

ماهر دو را ثابت بر اسلام و مخلص مر ترا و کردان فرزندان ما را کروهی کردن نهاده
و منقاد شده مر ترا و مرویست از صادق عم که مراد بامّت مسلمه ذرّیت ابراهیم عم
بنی هاشم اند خاصه و بنمای ما را موضعی که دران افعال حج بجای باید آورد چون
میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و از ما در کذارن اکر در
عمل قصوری و تقصیری واقع شده باشد بتحقیق که تویی پذیرندهٔ توبهٔ مقصّران
بخشندهٔ بر کنهکاران رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ای پروردکار ما برانکیز
درمیان ذرّیت ما یا امّت مسلمه فرستادهٔ از ایشان و بزبان ایشان تا ذرّیت ما را
شرفی و عزّی باشد بدان رسول بخواند بر ایشان کتاب ترا و بیاموزد ایشانرا
قرآن و معانی آن و پاك کرداند ایشانرا از کناه بسبب شرایع و احکام بدرستی که تو
توانایی و قادر بر اجابت دعای ما تویی دانای محکم کار حق سبحانه و تعالی این
دعا را نیز بعزّ اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت را صلعم از اولاد اسمعیل
مبعوث کرداند و ذرّیت طاهره نیز بوی ارزانی فرموده بجهت حفظ دین متین
او که سیّد المرسلین است صلوات الله علیهم اجمعین وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ
إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ وکیست

که باز کردد یعنی هیچکس باز نکردد از کیش ابراهیم عم مکر کسی را که خوار کرداند نفس
خود را یا جاهل نفس خود باشد چه هر که خالق را نمیداند جاهل نفس خود است
و هر آینه بامر کزیده ام ابراهیم را عم درین سرای بکرم و فتوت و نبوت و عبادت
و خلت و عمارت خانهٔ کعبه و بدرستی که او در آن سرای از جمله فیروز یافتکان
و پیغمبرانست إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ یاد کن آن وقت که
کفت مر ابراهیم عم پروردکار او تسلیم شو در هرچه حکم من بران جاریست کفت ابراهیم عم
که تسلیم کردم خود را مر پرورندهٔ عالمیان را تا هرچه خواهد کند و آنحضرت تسلیم
فرموده بود دل خود را از برای رحمن و زبان خود را از برای برهان و بدن خود را
از برای نیران و ولد خود را از برای قربان و مال خود را از برای ضیفان وَوَصَّى
بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ و وصیت کرد بملت خود ابراهیم عم پسران خود را و وصیت کرد یعقوب
نیز عم نیز اولاد خود را بموافقت توحید خود مضمون هر دو آنکه ای پسران من
بدرستی که خدای بر کزید برای شما دین مرضی که اسلام است پس نمیرید مکر که شما
مسلمان باشید یعنی باید که بر اسلام بمیرید أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ

وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَّاحِدًا وَّنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ آیا شما حاضر بودید آن هنگام
که آمد به یعقوب اسباب مرگ او آن وقت گفت یعقوب مر پسران خود را چه چیز
خواهید پرستید از پس من گفتند خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا
که پدران اسمعیل و اسحق اند ابراهیم که جد بود پدر گفت زیرا که جد حکم پدر دارد
و اسمعیل که عم بود نیز پدر فرمود زیرا که عرب عم را اب گویند نظر بر اتحاد اصل
و از ین مقوله است پدر گفتن آزر که عم بود عبادت میکنیم خدا را که یگانه و یکتاست
و حال آنکه ما مر این خدا را منقادیم بطاعت تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ
وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُوْنَ عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب
علیهما السلام و اولاد ایشان گروهی بودند که درگذشتند مر ایشانراست آنچه
کسب کردند و مر شما را باشد آنچه کسب کردید و پاداش آن خواهید یافت و شما
پرسیده نشوید از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهودان بود که ابنا را
بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر ایشان معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را
باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا بافعال شما مواخذت خواهند
کرد وَقَالُوْا كُوْنُوْا هُوْدًا اَوْ نَصٰرٰى تَهْتَدُوْا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ حَنِيْفًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که باشید از جمع یهود و گفتند ترسایان

که ترسا شوید تا راه یابید بگو نه جهودی و نه ترسائی بلکه متابعت میکنیم کیش ابراهیم

را در حالتی که آن ملت مایل است از همه کجیها براه راست و نبود ابراهیم عم از

شرک آرندکان قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ

بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بگوئید ای متابعان ملة ابراهیم در جواب آنها که

کرویدیم بخدای تعالی و بآنچه فرو آمده است بما یعنی قرآن و بآنچه فرو فرستاده است

بسوی ابراهیم عم بیست صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل و اسحق و بنبیره

او یعقوب و بفرزندان یعقوب و ایشان متعبّد باحکام صحف بودند و ایمان داریم

بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوّت و بآنچه

عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات از نزد خداوند خود هیچ جدائی نمی

افکنیم میان یکی از ایشان در ایمان و ما خدایرا کردن نهادگانیم فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا

آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس اگر ایمان آورندی یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آورده اید

یعنی بهمه کتب و رسل پس هر آینه راه راست یافتندی و اگر بر گردند پس جز این

نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوتند و توای پیغمبر از دشمنی ایشان اندیشه مکن

پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند وا ز تو باز دارد شر یهود و نصاری را و او ست
شنوای مقالات موحدان و کافران باقرار و انکار دانا باعتقاد هر د وکروه ترسایان
نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست
وشما را صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معبودیت
غوطه دادندی باعتقاد انکه آن آب پاك شده مولود ست از غیر دین مسیحا و آنرا
قایم مقام ختان دانستندی حق تعالی فرمود صِبْغَةَ اللّٰهِ وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ
صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُوْنَ که بکویید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله که دین
خداست وکویند مراد ختان است وآن تطهیر مسلمانان است وکیست نیکوتر
از خدای تعالی از جهت دین وتلقین وتطهیر مؤمنان از ادناس تلوین وما حق را
باتباع صبغة الله پرستش کرانیم کفته اند صبغة الله رتبت ولایت و درجهٔ محبت
است هر کرا برنك دوستی برآورند از همه عالمش برسر آورند مثل امیر المؤمنین
وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که برکزیدکان عالمند و دوستان
ایشان یکرنکان نوع بنی آدم قُلْ اَتُحَاجُّوْنَنَا فِی اللّٰهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا اَعْمَالُنَا
وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُوْنَ چه یهود ونصاری دعوی باطل شرف دوستی
وعزت فرزندی حق سبحانه وتعالی کردند حق تعالی فرمود که بکو در جواب ایشان

آیا مخاصمت میکنید با ما در دین خدای تعالی و دعوی الهیت در انتساب بحق
١١٢
وحال آنکه او پروردکار ماست وآفریدکار شما وچون ربوبیت او همه را لازم است
پس عبودیت او بر همه کس واجب باشد ومار است جزای کردهای ما و شمار است
مکافات عملهای شما و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ
اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
یا میکویید ای جهودان وترسایان که این پیغمبران و پیغمبرزادکان بودند بر دین
یهودی واین قول جهودانست یا بر کیش نصرانیت واین سخن ترسایانست بکو آیا
شما دانا ترید بادیان انبیا یا خدای تعالی که ایشانرا بدان دین مبعوث کردانید و کیست
ستمکارتر بر خود از آنکس که بپوشد کواهی که نزد او ثابت باشد از خدای تعالی این
تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلعم و نیست
خدای تعالی بی خبر از آنچه شما میکنید از کتمان حق وبعضی نیز که کتمان شهادت
خلافت وامامت امیر المؤمنین عم کردند درین حکم داخلند تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا
مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن قوم مذکور کروهی
بودند که رفتند ودر کذشتند مر ایشانرا همان رسید که خود کسب کرده اند وشمارا

نیز همان خواهد رسید که کرده اید و مسئول نمیشوید از آنچیزی که دیگران کرده

اند تکرار آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر ست الجزو الثانی

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ

وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ زود باشد که گویند کم خردان از مردمان

یعنی یهود و منافقان مدینه که چه چیز باز گردانید مسلمانانرا از قبلهٔ ایشان آن قبله که

بودند بران یعنی بیت المقدس این وقتی بود که آنحضرت بعد از هجرت بجانب بیت

المقدس نماز گزارده با مؤمنان بامر حق یهود ازین صورت مبتهج شده میگفتند که

محمد صم اگر دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز گزارد یا میگفتند این مرد راه بقبلهٔ نمی

برد تا نماز ما را ندید قبله را نیافت خاطر خطیر آنحضرت ملول گشت فرمان الٰهی در

رسید که روی از بیت المقدس بکعبه آر جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان

طعن بکشادند و حق تعالی خبر داد که زود باشد که چنین گویند بگو که مر خدا یراست

همه جهات هم مشرق و مغرب و یمین و شمال هرچه مقتضای وقتست چنان میکند

پس مرجح امر ست نه خصوصیت جهت راه می نماید هر کرا خواهد بسوی راه راست

که دین اسلام و قبلهٔ ابراهیم است عم و هر آنکه مستحق آن شده وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ

أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و همچنانکه

قبلهٔ شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم و تولد امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا

نیز موجب افضلیت اوست شما را هم گردانیدیم گروه عدل و برگزیده تا باشید

گواهان برای انبیا بر منکران نبوت روز قیامت و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد ص

بر راستی بر شما گواهی معدل مزکی وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ

يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و نساختیم قبلهٔ عبادت

تو آن قبله را که تو هستی بر ان یعنی کعبه مگر برای انکه متمیز سازیم و جدا کنیم آنکس را که

پیروی رسول کند در امر قبله از آنکس که باز گردد بر پاشنهای خود یعنی رجوع کند

بکفر خود و بدرستی که هست تحویل قبله بزرگ و گران مگر بر آنها که خدای تعالی راه

نمود ایشانرا بقبلهٔ حق که مستعد آن گشته بودند و نیست خدای تعالی با فضل و کرم

آنکه ضایع گرداند نماز شما را بهر طرف که گزارده اید این جواب آنست که یهود میگفتند

که آنان که بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند و پیش از تحویل قبله مرده اند بر ضلالت

مرده باشند و در کنز العرفان آورده که در وما جعلنا القبلة دو وجه احتمال دارد

یکی آنکه جعل متضمن معنی تحویل باشد یا از باب اطلاق عام بود بر خاص و مراد از جعلنا

حوّلنا باشد و این بنا بران قولست که آنحضرت توجه فرموده باشد در مکه پیش از هجرت

بیت المقدس چنانچه روایت کرد علی بن ابراهیم رحمه الله باسناد خود از حضرت صادق عم
که محوّل شد قبله بسوی کعبه بعد از انکه رسول صم نماز کزارده بود سیزده سال
بسوی بیت المقدس بعد از مهاجرت وآنحضرت بمدینه مبارکه هفت ماه دیکر
نماز کزارد بجانب بیت المقدس وبعضی نه ماه یا ده یا سیزده یا نوزده ماه کفته اند
بعد از ان بامر الهی رو آورد بکعبهٔ معظمه وابن عباس نیز اینچنین روایت کرده
الا آنکه کعبه را درمیان خود وبیت المقدس حایل کردانیده در نماز و وجه دوم
بر حذف موصوفست وتقدیرش آنکه ما نکردانیدیم قبله را جهتی که بودی بران
یعنی کعبه واین وجه بنا بر آنست که در مکه نماز کزارده بسوی کعبه چنانچه مذکور شد
وبعد از ان روی آورد در مدینه بسوی صخره بجهت تالف یهود پس مجزی بر
قول اوّل منسوخ باشد که توجه بجانب صخره است وبر قول ثانی ناسخ که توجه
بسوی کعبه است وقول اوّل اصح است زیراکه قول علما اهل البیت است علیهم السلم
بدرستی که خدای تعالی بمردمان مهربانست صلاح ایشان فرو نکذارد وبخشاینده
است مزد ایشان ضایع نکرداند مثل سعد بن زراره وبراء بن معمر حق تعالی فرمود
که ضایع نکرداند نماز شما را یا تباه نکند ایمان شما را که بیت المقدس داشته آید قَدْ نَرَىٰ
تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ
١١٤
رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بدرستی که ما می بینیم گردانیدن روی ترا در جهت
آسمان برای انتظار وحی در تحویل قبله بسبب طعنهٔ مخالفان پس چون ما توجّه ترا
بآسمان دیدیم پس متوجّه ساختیم ترا بآن قبله که تو میخواهی ومی پسندی پس بگردان
روی خود را مراد همه بدنست بسوی مسجد الحرام که محیطست بخانه کعبه روز
دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت پیش از قتال بدر به دو ماه که آنحضرت
در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز
با امیر المؤمنین عم و دیگر مؤمنان و مؤمنات روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه
فرمودند و دران حال زنان بجای مردان آمدند و مردان بجای زنان قرار گرفتند
وبعضی که شمهٔ نفاق داشتند به تبعیّت آنحضرت نگشتند وآن مسجد بذی القبلتین
اشتهار یافت وبعد ازان تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید
وهرجا که باشید در بر و بحر وسهل وجبل وشرق وغرب چون خواهید که نماز گزارید
پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد مذکور چون کسی متمکن است از مشاهده
کعبه قبلهٔ آنکس است وآنکه متمکن نیست ودور ست جهت است بقول اصح نه
حرم وتحقیق آنانکه داده اند ایشان را کتاب هم اینه می دانند که این تحویل با توجّه

درست وراستست وحکم آن از پیش پروردکار ایشانست چه در توریة خوانده

بودند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز کزارد وآخر قبله که بدان بماند کعبه است

وخدای تعالی غافل نیست از آنچه یهود میکنند از امر قبله وَلَئِنْ اَتَيْتَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا

الْكِتَابَ بِكُلِّ اٰيَةٍ مَا تَبِعُوْا قِبْلَتَكَ وَمَا اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ

بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْوَاۤءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاۤءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذًا لَمِنَ الظَّالِمِيْنَ

وبخدای اکر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده اند کتاب یعنی جهود وترسا بهر

معجزه ونشانی یعنی اکر بیاری هر حجتی وبرهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه

پیروی نکنند ایشان قبلهٔ ترا وتو نیز نیستی متابع مر قبلهٔ ایشانرا ونیستند بعضی

از ایشان پی رونده ومتابعت کنندهٔ قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است

واز آن یهود غربی وجمع میان این هردو نا ممکن واکر پیروی کنی بر سبیل فرض

آرزوهای ایشانرا در باب قبله از پس آنکه آمد بتو از دانستن آنکه قبلهٔ ابراهیم عم

حق است بدرستی که باشی تو آنهنکام که متابعت ایشان نمائی از جملهٔ ستمکاران

این مبالغه است در قطع طمع ایشان وشرطیه که مرکب از دو محال باشد

اَلَّذِيْنَ اٰتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُوْنَهُ كَمَا يَعْرِفُوْنَ اَبْنَاۤءَهُمْ وَاِنَّ فَرِيْقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُوْنَ

الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ آنانکه داده ایم ایشانرا توریة میشناسند پیغمبر را صلعم همچنانکه

می شناسند پسران خود را در میان کودکان بلکه در باب پیغمبر صلعم اعرف اند زیرا که
۱۱۴
ممکن است که پسر از ین کس نباشد و بدرستی گروهی از یشان هر آینه می پوشند
حق را از عوام و سفله و ایشان میدانند که می پوشند حق را الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ آنچه درست و راستست از پروردگار تست پس مباش خطاب
آنحضرتست و مراد امت اند یعنی مباشید او را شک کنندگان از آنکه امر قبله من
عند الله است نه از غیر او وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا
يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و هر گروهی را از خدا پرستان جهتی
و قبله ایست که او روی بدان دارد پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در
نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما
و اهل کتاب بیارد خدای تعالی شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از
مبطل بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از احضار و تمیز تواناست وَمِنْ حَيْثُ
خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی پس بگردان روی خود را بهنگام
نماز بطرف مسجد محترم و بدرستی که این مامور امریست کردنی است و کاری است
فرمان بردنی و خدای تعالی آگاه است از آنچه میکنید شما از امتثال و عدم آن

یقول

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي
وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ واز هر بلاد که بیرون آئی پس مقابل
گردان روی خود را برای هر نماز بطرف مسجد حرام و هر کجا که شما باشید ای امت
در حضر و سفر پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را بسوی آن
مسجد و تکرار این بسبب تکرر علل اوست سه علت از برای تحویل ذکر فرموده
بجهت تعظیم رسول صلعم طلب رضای او و معلول آنرا با او ذکر نموده تا نباشد
مگر یهود و مشرکانرا بر شما در باب توجه بمسجد اقصی خصومتی و جدالی یهود
میگفتند که محمد صلعم هم دین ما را منکرست و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه
میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبلهٔ پدران خود بگردانید پس بتحویل
قبله و کعبه کسی را بر شما حجتی نماند مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد
و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل بقربای
خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعنه میکردند که محمد صلعم دانست که ما بر حقیم دیگر
باره روی بقبلهٔ ما کرد پس مترسید از یشان در توجه بجانب کعبه و بترسید از من
بمخالفت فرمان من و لاتم معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را

برشما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل وکرم خود نعمت خود را که اختصاص

است بملت حنیفیه برشما و تا مگر شما راه یابید بشرایع و احکام دین و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که تمام نعمت مردن بر دین سید انام است ع كَمَا أَرْسَلْنَا
فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ
مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ کفته اند نعمت برشما تمام کنیم در آخرت چنانچه در دینی تمام
کردیم بارسال رسل فرستادیم در میان شما فرستادهٔ هم از شما که میخواند برشما
آیتهای ما که قرآن است و پاك میکرداند شما را از شرك و می آموزد شما را قرآن و
حلال و حرام آن و تعلیم میدهد شما را آنچه نیستید شما که بخود بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي
أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ پس مرا یاد کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمغفرت
یاد کنید مرا بدعوت تا یاد کنم شما را باجابت یاد آرید مرا در دنیا تا یاد آرم شما را در آن
سرا یاد کنید مرا در خلوات تا یاد کنم شما را در فلوات یاد آرید مرا در رخا تا یاد آرم
شما را در بلا یاد کنید مرا در مجاهدت تا یاد کنم شما را بهدایت یاد کنید مرا بصدق
و اخلاص تا یاد کنم شما را بخلاص و مزید اختصاص یاد کنید مرا بعبودیت تا یاد کنم
شما را بربوبیت یاد کنید مرا در جهر تا یاد کنم شما را در قبر و مرا دازین ذکر نه ذکر
زبانست بلکه ذکر دل و جانست و سپاس داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید

يا أيها الذين آمنوا استعينوا بالصبر والصلوة إن الله مع الصابرين اي كرويدكان
ياري خواهيد برقيام بحقوق الهي بشكيبائي كه كليد درجاتست وبنماز كه مجمع
عباداتست بدرستي كه خداي تعالى با صابرانست بحفظ وحمايت ونصرت ورعايت
ابن عباس رض آورده كه در قرآن هر جا كه يا ايها الذين آمنوا واقع است امير
ورئيس وسر وسرور آن امير المؤمنين است عليه السلام ولا تقولوا لمن يقتل
في سبيل الله أموات بل أحياء ولكن لا تشعرون ومگوئيد مر آنكس را كه كشته شود
در راه خداي تعالى يعني درجهاد كه ايشان مردگانند بلكه ايشان زندگانند
در حضرت ما وليكن شما نميدانيد كيفيت آن حيوة را ولنبلونكم بشيء من الخوف
والجوع ونقص من الأموال والأنفس والثمرات وبشر الصابرين هر آينه مي آزمائيم
شما را يعني با شما معاملهٔ آزمايندگان مينمائيم وآن آزمايش بچيزي اندك است
از بيم دشمن در غزا يا از ظالم وگرسنگي بقحط وتنگي ونقصان بعضي مالها كه بتاراج
حادثات رود ونقص در نفسها به بيماري وضعف وشيب ونقصان ميوها
بآفات سماوي وارضي يا مرگ فرزندان كه ثمرهٔ باغ دلند وبشارت ده صابرانرا
بهر كرامت كه ممكن است الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله وإنا إليه
راجعون آنانكه چون برسد ايشانرا دشواري وزحمتي ومكروهي گويند ما ازان

خداوندیم اقرار دست بانقیاد حکم قضا و انصاف بتسلیم و رضا و ما بسوی حق باز

کردنند کانیم اعترافست به بعث و نشو بعد و یست از صادق عم که چون خبر

شهادت جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیهما بامیر المؤمنین عم رسید فرمود که

انا لله و انا الیه راجعون و پیش از آنحضرت کسی این کلمه در مصیبت نگفته بود حق سبحانه

و تعالی آیت فرستاد و گفت این کلمه را سنتی کردم تا هر مصیبت زده که بوی اقتدا کند

و این کلمه بگوید از من بروی صلوات و رحمت باشد اُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ

وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ آن گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشانست

رحمتها از پروردگار ایشان پی در پی و نعمت بهشت و آن گروه هم ایشانند نه

غیر ایشان راه یافتگان برضا و تسلیم و یا بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است

اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ يَطَّوَّفَ

بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَاِنَّ اللّٰهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ بدرستی که صفا و مروه و آن دو محل اند

در مکه که طواف بدیشان از نشانهای حج خانه خداست پس هر که قصد خانه کند

باعمال مخصوصه بحج در حالت احرام یا متوجه عمره شود که زیارت کعبه است بعملهای

مختصه پس هیچ گناهی نیست بر وی بر آنکه طواف کند با ایشان و سعی نماید در میان

ایشان چه کفار در جاهلیت طواف این دو محل میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار

می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد نی
دغدغه که از شعار ماست و هر که بطوع و رغبت خویش عملی نیکو بجای آرد از
زیادتی طواف با حج و عمره بر سبیل تبرّع پس خدای تعالی جزا دهنده شکر کوینده کانست
دانا باعمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا
بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بدرستی
که آنان که بحقد و حسد می پوشند آنچه فرو فرستادیم از سخنان روشن از نبوت
و امامت و از احکام و بعث و نشر و راه نمونی بنعت و صفت حضرت رسالت ص
و حالات امیر المؤمنین عم که در غدیر خم وقوع یافته بموجب فرموده الهی و قبول
ناکردن مخالفان از پس آنکه بیان کرده ایم آن هدی را برای مردمان از یهود و غیره
آن در کتاب توریة و قرآن یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی کردانیدند آن
کروه که پوشندگان حق اند خدای تعالی دور میکرداند ایشانرا از رحمت خود
و لعن میکنند بر ایشان لعن کنندگان یعنی ملائکه با جن و انس و لعن لاعنان
سؤال لعنت است از حق تعالی برین وجه که اللهم العنهم و همه این طایفه سزاوار
لعن اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
مکر آنانکه باز کردیده اند از شرک با یمان و توبه کرده اند از کتمان و بصلاح آورده اند

کارهای تباه شده را و بیان کرده اند آنچه پنهان می داشتند پس ایشان نند که بسبب
۱۱۸
توبه و اصلاح باز کردیم بدیشان رحمت و منم قبول کننده توبه گناه کاران
مهربان و تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ
عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ بدرستی که آنانکه کافر شدند و بمردند و حال آنکه ایشان کافر بند
و کتمان کنند کان حق آنگروه آنها اند که بر ایشان است لعنت خدای تعالی
بعد از مرگ ایشان و لعنت فرشتگان و لعنت همه مردمان یعنی مؤمنان که ایشان
بانسانیت موسوم اند و این ملاعین جاویدانند در لعنت یا در آتش دوزخ
سبك کرده نشود از یشان عذاب و نباشد ایشان که مهلت داده شوند یا منظور
نظر الهی کردند و هر که حق بر وظاهر شود و بسبب حقد و حسد و جاه دنیا
کتمان آن کند درین حکم داخل است وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ
و خدای شما معبودیست یکتا نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او که واحدست
در ذات و واحدست در صفات و واحدست در افعال امّا آنکه واحدست
در ذات که اگر غیر با او شریک می بود در حقیقت او لازم می آمد ترکب او از مابه
الاشتراك و مابه الامتیاز و هر مرکب محتاج است و هر محتاج ممکن و ذات

تیقول

او از شایبهٔ امکان منزه است واما آنکه واحدست در صفات زیراکه صفات او از غیرست

وصفات او از نفس اوست ودیگر صفات غیر او زمانی است واز وزمانی نیست

ودیگر صفات غیر او متناهی است وصفات او غیر متناهی ودیگر موصوفیت ذات

باری تعالی بصفات نیست بآن معنی که حال باشند در و وذات او محل آن صفات

باشد ونه بآنکه استکمال ذات او بآن صفات بود چه ذات عالی او مبدا این صفاتست

واستکمال مبدا بچیزی که از مبدا باشد موجه نیست بلکه ذات او بذاته مستکمل است

وتحقق صفات کمال از لوازم این استکمال ذاتیست واما آنکه واحدست در افعال

زیراکه ماعدای او ممکن الوجودست وآن مقدار بون وبعد که میان واجب بالذات

وممکن بالذاتست آن قدر تفاوت درمیان افعال ایشان متحقق است وفعل حق را

بفعل بنده هیچ نوع مناسبتی ومشابهتی نیست فعل حق در غایت اتقان و

استواری است وفعل بنده در نهایت قصور وفتور وبی اعتباریست تعالی الله

عن ذلك گویند قریش گفتند به پیغمبر صلعم که حق تعالی را وصف کن این آیت نازل شد

بخشاینده ست در ترتیب اشباح مهربانست بر تقویت ارواح درین مقام

تخصیص فرمود بذکر الرحمن الرحیم که دو صفت رحمتند زیراکه ذکر الهیت وفردانیت

مفید قهر وشدتست پس تعقیب فرمود آنرا بذکر این دو صفت تا روح وراحت

حاصل شود قلوب را از هیبت الهیت و عزت فردانیت و غایت افتقار باشد که خلق
119
عالمیان و انسان نیست مگر از جهت رحمت و احسان اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ
الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بدرستی که
در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته و بی علاقه در هوا معلق
بداشته و در آفرینش زمین که بساطی است مبسوط و مهادیست مضبوط از پی
در آمدن شب و روز یکدیگر را بر سبیل تعاقب با اختلاف ایشان در طول
و قصر و سواد و بیاض و دیگر در کشتیهای گران بار که میرود در دریای موّاج
زخّار بانچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب و در آنچه فرو فرستاد خدای تعالی
از آسمان یا از ابر یا از آب باران پس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بان آب
از پس مردگی و پژمردگی و پراکنده کرد در زمین از هر جنبنده چون بهایم و سباع
و وحوش و غیر آن و در گردانیدن بادها از هر جهتی و در ابر فرو داشته و رام
شده مر خدایرا میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود هر آینه علاماتست
یعنی درین هشت علامت که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت

مر گروهی را که خرد دارند ونظر تامل در موجودات گمارند آورده اند که چون

آیت عالی رایت والهکم اله واحد نازل شد در مدینه کفار قریش گفتند که ما سیصد

وشصت بت داریم ومی پرستیم واین همه معبودان کار یک شهر ما راست نمی توانند

ساخت ومحمد صلعم میگوید که من یک خدا دارم وکار همه عالمیان میسازد واگر برین

حجتی بیاورد وعلامتی بما نماید ما براستی او اقرار کنیم آیت وافی هدایت ان فی

خلق السموات والارض نازل شد مشتمل بر هشت علامت از آیات قدرت الهی

در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند ودر وی تفکر نکند ومن الناس

من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله

ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله شدید

العذاب واز مردمان کسی هست که فرا میگیرد جز از خدای تعالی همتایان وشریکان

یعنی بتان دوست میدارند ایشان را چنانچه خدا را دوست می باید داشت وآنانکه

ایمان آورده اند ایشان قوی تر وثابت ترند در محبت مر خدا را بجهت آنکه

مشرک می بیند ودوست نمیدارد ومؤمن نادیده دوست میدارد واول خدای تعالی

ایشانرا دوست داشت تا ایشان او را دوست گرفتند چنانچه پیر طریقت فرموده

اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی وچون بدیدند وبدانند که ظلم کردند

باتخاذ انداد بوقتی که معاینه عذاب دوزخ را بینند دران محل شناسند آنکه
۱۴۰
همه قدرت وغلبه مر خدایراست وآن نیز بدانند که خدای تعالی سخت عذابست
بریشان اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم
الاسباب یادکن کن آنهنگام راکه بیزاری کنند آنانکه جمعی پیروی ایشان کردند
ازهمان جمع که متابعت ایشان نموده اند وبه بینند عذاب راهم تابعان وهم
مبتوعان وبریده شود ازیشان سببها ورابطها که در دنیا داشتند ازخویشی
ودوستی وصحبت وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما تبرؤا منا
کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار
وگویند آنها که متابعت کرده بودند چون بیزاری مبتوعان ازخود مشاهده
کنند کاشکی ما وایشانرا بازگشتی باشد بدینی تا ما بیزاری کنیم ازیشان آنجا
همچنانکه ایشان بیزار گشتند ازما اینجا همچنانکه دران روز نمود عذاب رابدیشان
بنماید خدای تعالی کافرانرا کردارهای ایشان حسرتها وپشیمانیها برایشان
یعنی اعمال که بزعم ایشان حسنه بوده حبط وسبب حسرت شود باعمال سیئه
ونیستند تابعان ومبتوعان بیرون آیندگان از آتش یا ایها الناس کلوا مما فی الارض
حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین ای مردمان بخورید

ازانچه در زمین است پاك و پاکیزه وبلاشبهه و پیروی مکنید کامهای ابلیس را
یعنی پی او مروید و روی از راه او بکردانید بدرستی که او مر شمارا دشمنی است
آشکارا اِنَّمَا یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَاَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ جز این
نیست که میفرماید شمارا شیطان یعنی وسوسه میکند ببدی و کار زشت یعنی
کناهان نهان و اشکار و دیکر وسوسه میکند که دروغ بکوئید و افترا کنید بر
خدای تعالی در تحلیل خبایث و تحریم طیبات آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَاِذَا
قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا اَلْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا اَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ
لَا یَعْقِلُونَ شَیْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ وچون کویند مر این طایفه را که پیروی کنید آنچه
را که خدای تعالی فرستاده است یعنی بحلال و حرام قرآن کویند بآن نمی کرویم
بلکه پیروی میکنیم آنچه یافته ایم بران چیز پدران خودرا آیا متابعت پدران
میکنند واکرچه بودند پدران ایشان که فهم نمیکردند چیزی را از امور دین و را
راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمَا لَا یَسْمَعُ اِلَّا دُعَاءً
وَنِدَاءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَعْقِلُونَ وصفت پند دهنده کافران و مخالفان
چون صفت کسی است که بانك میزند بجانوری که نمی شنود دیکر خواندنی و آواز
وهیچ ازان فهم نمیکند ایشان نیز از پند دهنده جز آوازی نمیشنوند و حقیقت

سخن او را در نمی یابند کر انند از شنیدن کلام حق کنگ انند از گفتن سخن درست
کور انند از دیدن راه راست پس ایشان در نیابند آنچه پیغمبر و نایب او با ایشان
گویند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَاشْکُرُوا لِلَّهِ إِنْ کُنْتُمْ إِیَّاهُ
تَعْبُدُونَ ای گروه گرویدگان بخورید از پاکیزها یعنی از حلالات آنچه شما را
روزی داده ایم و سپاس گوید خدای را از روزی حلال اگر هستید شما از روی
صدق خاص مر ورا می پرستید إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِیرِ
وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَیْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِیمٌ بعد از امر بتناول حلال میفرماید که جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی
بر شما مردار را که از وانتفاع نگیرید وآن چیزیست که ذبح نیافته باشد از حیوانات
ماکول اللحم وخون روان را وگوشت خوک را و همه اجزای او مستثنی است از میته
آنچه حیوة در وحلول نکرده مثل پشم وموی و وبر و پر وسم و دندان وشاخ وناخن
واستخوان و پوست بالایین تخم مرغ و پنیر مایه که از اینها انتفاع میتوان گرفت
و بسیار دیگر از محرمات هست که از سنت نبوی والفاظ امامی معلوم میتوان کرد
وحرام کرد آنچه آواز برآرند بآن در وقت ذبح برای غیر خدای تعالی یعنی بنام
بتان یا غیر آن پس هرکه درماند و بیچاره بیمار کرد و باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف

تلف نفس باشد در حالتی که ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام مفترض

الطاعة یا طلب معصیت نباشد و نه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده

بر امت و بر وهیچ کناهی نیست در تناول وانتفاع ازان بدرستی که خدای تعالی

آمرزنده است مر کسی را که عند الضرورة ازین محرمات بخورد مهربانست بر بندکان

برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ

الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا

يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی آنان از علمهای

یهود که می پوشند بجهت اخذ رشوت آنچه فرو فرستاده خدای تعالی از توریة

واحکام آن و میخورند یعنی بدل میکنند بدان کتمان بهای اندک را آن کروه نمی

خورند در شکمهای خود مکر آتش را ذکر شکم تاکید ست در خوردن زیرا که اکل

در غیر تناول نیز مستعمل می باشد چنانچه کویند فلان مال فلانرا خورده وقتی که

تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت

میخورند یا آنکه درون و بیرون ایشان آتش جای کرده و سخن نکوید خدای تعالی

با ایشان در روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و نعمتی و راحتی باشد و پاک نکند

ایشانرا از سیئات اعمال یعنی کناهان ایشان بآتش سوخته نشود و مر ایشانرا باشد

عذابی دردناك اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة
فما اصبرهم علی النار ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق وان الذین ۱۲۲
اختلفوا فی الكتاب لفی شقاق بعید آن گروه آنانند كه از روی جهالت بخریدند
یهودیت را كه محض گمراهی است بایمان ومعرفت یعنی بدل كردند ایمانرا بكفر
واین معامله در دنیاست واختیار كردند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی
واین سودای آخرتست چه چیز ایشانرا شكیبا كردانیده بر آتش وچنان آتشی
كه ابد الآباد در ان باید بود این عذاب مر ایشانرا بسبب آنست كه خدای تعالی
فرو فرستاد توریةرا براستی وایشان حكم اورا بپوشیدند ودر كتمان آن كوشیدند
قرآنرا فرستاد در مخالفت افزودند ونشنودند وبدرستی كه آنانكه اختلاف
كردند در توریة ودر قرآن در خلاف وعناد دور واز وفاق افتادند لیس
البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من امن بالله واليوم
الآخر والملئكة والكتاب والنبیین واتی المال علی حبه ذوی القربی واليتامی
والمساكين وابن السبيل والسائلين وفی الرقاب واقام الصلوة واتی الزكوة
والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرين فی الباسآء والضرآء وحين
الباس اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون درین آیت عالی رایت

اصول خمسه که توحید وعدل ونبوّت وامامت ومعادست وعبادات شرع که
غاز وروزه وزکوة وحج وجهادست مفهوم ومعلوم میشود صریحا وضمنا
علما اختلاف کرده اند درآنکه این خطاب عام است یا خاص بعضی گویند خاص است
با اهل کتاب چه ایشان خوض بسیار مینمودند در امر قبله در وقتی که محوّل شد
از بیت المقدس بکعبهٔ معظمه وهر یک از یهود ونصاری ادعی نمودند که برّ نوع
بقبله ایشانست وبعضی دیگر گویند که خاص با هل ایمانست چه ایشان میل بسیار
داشتند بقبلهٔ خود شان که کعبه است وجماعتی دیگر برانند که خطاب اعم است
از هر کدام واین قول بظاهر اشبه است که در وتخصیصی نباشد کانحق تعالی
میفرماید که کمال برّ مقصور نیست برامر قبله چه آنچه مطلوب ومقصود حقیقی است
نه همین است وبس بلکه آن این خصال است که سمت ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالے
ومعنی برّ هر فعل مرضی است خواه قلبی باشد یا لسانی یا جوارحی یا مالی غرض که
آن اسمی است که جامع جمیع طاعات وجمیع خیراتست که موجب قربت گردد پس اسم
عامی شده جمیع آنچه با و مأجور گردند واصل او اتساع است وازوست برّ که
خلاف بحرست از جهت اتساع او پس خلاصه آنکه حق سبحانه وتعالی میفرماید
در تحقیق ماهیت برچند امر که یکی از آن ایمان بخداست واهل کتاب اخلال

نمودند و تصدیق نکردند بآنچه یهود گفتند که عزیر ابن الله و نصاری گفتند المسیح بن
الله تعالی الله عن ذلك و دیگر یهود وصف کردند غنی مطلق را بفقر و خود را بغنا
که إِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ دوم ایمان بروز قیامتست و یهود و نصاری رخنه
دران کردند و گفتند به بهشت نروند مگر یهود و نصاری که قالوا لن یدخل الجنة الا
من کان هودا او نصاری و دیگر میگفتند معذب نخواهیم بود در دوزخ مگر روز
چند که وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة و نصاری منکر معاد جسمانی بودند
و این همه تکذیب روز باز پسین است سیوم ایمان بملایکه است و یهود تصدیق
آن نمی نمودند بلکه اظهار عداوت جبرئیل علیه السلام میکردند که من کان عدوا لله
وملائکته چهارم ایمان بکتب الهی است و یهود منکر بودند بقرآن أَفَتُؤْمِنُونَ ببعض
الکتاب وتکفرون ببعض پنجم ایمان بانبیاست علیهم السلام و یهود ایشانرا بقتل
می آوردند که ویقتلون النبیین بغیر حق وطعن وقدح در نبوت حضرت رسالت ص
میکردند ششم بذل اموالست بر وفق امر الهی ایشان القا شبهات باطله مینمودند
و تحریف کتاب میکردند از برای طلب مال اندك که ویشترون به ثمنا قلیلا هفتم بپای
داشتن نمازست و دادن زکوة و ایشان منع مردم میکردند ازین هر دو هشتم وفا
بعهدست یهود نقض عهد کردند که وینقضون عهد الله من بعد میثاقه نهم صبر

یقول

بریأسا وصغارا که تکالیف واحکام توریة بود ایشان قبول نمیکردند تا کوه بر زبر سر

ایشان واقع نشد وگمان کردند که بر سر ایشان فرود خواهد آمد که وظنوا انه واقع

بهم خذوا ما آتیناکم ده هم صبر در کار زار ست ایشان ابا نمودند وگفتند به پیغمبر

شان موسی عم که فاذهب انت وربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون وامور مذکوره

که یکی ایمان بخدا بودی باید بر وجهی باشد که علم بذات مخصوصهٔ مقدسهٔ وی حاصل

شود بطریق دلایل داله بران وعلم بآنچه واجبست بروی از صفات ثبوتی که هشت است

بانکه قادرست بر کل ممکنات وعالم است بجمیع معلومات وحیّ ومرید وکاره ومدرك

وقدیم ومتکلم وصادقست وعادلست که بر وجه حکمت بالغه ومصلحت کامله افعال

متقنه ازو صادر میشود وازقبایح منزه است که نکند وروا ندارد وآنچه ممتنع است

از صفات سلبی که هفت است بانکه جسم وجوهر وعرض ومحل حوادث ومرکب

ودیدنی نیست وشریك ندارد بلکه یکتاست در ذات وصفات از جمیع جهات و

داخل است درو علم بحدوث عالم وعلم باصول آنچه متفرع است بر وحدوث

دوم ایمان بروز قیامتست این امر متفرع است بر امر اول زیرا که هرگاه که ندانیم که

باری تعالی عالم است بجمیع معلومات وقادرست بر جمیع ممکنات ممکن نیست

که بدانیم صحت حشر ونشر را و داخل است در تحت روز باز پسین معرفت آن روز

از ثواب و عقاب و حساب و میزان و صراط و غیر ذلك و این هر دو مبدأ و معاد

بود سیوم از وسایط که ایمان بملئکه است داخل است در تحت آن آنچه متصل است
در تحت کتاب قرآن و جمیع کتب با داء رسالت ایشان به پیغمبران تا بما برسانند آنچه
بر ایشان وارد شده و غیر ذلك چهارم که ایمان بکتابست داخل است در تحت
کتاب قرآن و جمیع کتب منزله الهی بر انبیا علیهم السلام پنجم که ایمان به نبیین است
داخل است در تحت آن ایمان به نبوت و صحت شریعت ایشان سیما نبوت سید
المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین و داخل است نیز در تحت این امر امامت
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که امامت فرع نبوتست چنانچه
نبوت فرع توحیدست پس ایمان بخدا مستلزم ایمان برسول است و ایمان برسول
مستلزم ایمان بامام و لهذا آنکه ایمان بامامت ائمه اثنی عشر ندارد کافرست و داخل
است نیز که جمیع انبیا و ائمه علیهم السلام پاك و مطهر و معصوم اند و در اداء
رسالت و امامت صادقند و سید و خاتم رسل محمد بن عبدالله است صلعم
و دیگر آل بزرگوار وی صلوات الله علیهم پس باقی نماند چیزی که واجب باشد
ایمان بآن الا که داخل است در تحت این و ترتیب این بدین وجه آنست که مکلف را
مبدا و وسط و نهایتی است و معرفت مبدا و منتهی مقصود بالذاتند و مراد بآن ایمان

بخدا و بروز باز پسین است و اما معرفت وسایط پس آن تمام غیکرددمکن برسا
وآن تمام غیشود مکر با مور ثلثه کر یکی ملك است که حامل وحی است و دیکر کتاب که
نقس وحی است و دیکر رسول که وحی بوی رفرو می آید و روی می یابد و ایمانرا
بر اعمال جوارح مقدّم داشت زیراکه اصل است و تا تنبیه باشد بر انکه عمل قلب اشرفست
از اعمال جوارح چه ایمان تصدیق است که عمل قلب است و معنی این فقره از آیت آنست
که نیست برّ و نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اقتصار باید کرد انکه بکردانید رویهای
خود را در نماز بسوی مشرق چون نصاری و بطرف مغرب چون یهود ولیکن
نیکویی یعنی صاحب نیکویی آنکس است که بکرود بخدای تعالی و بیکانکی و یکتایی
او نه چون یهود و نصاری که عیسی و عزیر را در الوهیّت شریك می دهند و بکرود
بروز آخرت و متعلقات او و دخلول بهشت را بخود اختصاص ندهد مثل جهودان
و ترسایان و بکرود بفرشتکان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل عم
دشمنی میورزیدند و ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون اخبار یهود که اختلاف
میکنند و دیکر بکرود بهمهٔ پیغمبران نه چون اهل کتابین که بیعضی ایمان می آورند
و ببعضی نه امر دوم در تحقق ماهیت بر ایتاء مال است که ابتداء اعمال است و وجه
تقدم این بر سایر اعمال اهتمام بشان مصارف تواند بود یا انکه چون مال محبوب

طبایع است بسبب امتثال امر الهی بمصارفش صرف کردن وفایده بخلق رسانیدن
۱۲۵
کانه فرد کامل براست واگرچه نماز افضل اعمال است امّا این نظر بغیرست چه اینجا
اطاعت حق هست وفایده ونفع وبخلق ومع ذلک دادن زکوة موجب تطهیر
مال است از حرام وپاک کشتن نفس از رذیلهٔ بخل پس هم امتثال امر حق است
وفایدهٔ خلق وهم فایده از برای او وضمیر علی حبّه سه احتمال دارد راجع بمال یا باتیا
یا بحق اما اولی آنست که راجع بحق باشد که دلالت بر اخلاص تمام دارد ودرین
ترتیب ذی القربی را مقدّم داشت زیراکه فقیر هرگاه قریب است بعطی او اولی است
بصدقه از غیر زیراکه او جامع است میان صدقه وصله وقرابت دیگر ذکر یتامی است
زیراکه نابالغ صغیر فقیر که او را پدر نباشد وقدرت بر کسب نداشته باشد اعتنا
واهتمام در بارهٔ او اهم خواهد بود از آنکه ادون از وبود دیگر مساکین اند زیراکه
مسکین کسی است که قادر نیست بر چیزی که بآن معاش تواند کرد یا قادر است اما بمعاش
او وفا نمی کند پس این کمال احتیاج است مع ذلک سؤال نمیکند دیگر ذکر ابن سبیل است
که راه گذریان اند چه ایشان منقطع شده اند از مال وخان ومان خود ومشقت
سفر بر خود نهاده اند وچیزی ندارند پس مدد باید کرد بمال تا بجائی خود باز
کشت توانند نمود دیگر ذکر سائلان است بحکم وامّا السّائل فلا تنهر حق سؤال

و الصایع شوآن کذا نفت هر چند فی الحقیقه او غیر احتیاجی نباشد چه ایشان توشه کش

راه آخرت این کس اند در حدیث آمده که سایل را حق است اگرچه بر اسب سوار

باشد و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیهم جمع فرموده حق سؤال را با نماز که این

مخصوص آنحضرت گشت و دیگر ذکر رقابست و آن بندگانی اند که خود را مکاتب

ساخته اند و از برای نجم کتابت معونت طلبند یا بندگانرا که بخرند و آزاد کنند

اگرچه در مرتبهٔ سابقه نیستند اما این عمل مستلزم ثواب عظیم است و معنی این فقره

اینست که وبدهد مال خود را بر دوستی مال یا بر دوستی ایتا یا بر دوستی حق که خالصا

لوجه الله باشد خویشان و درویشانرا و بی پدران که خورد سال باشند و محتاجان

که سؤال نکنند و راه گذر باشند که هیچ در دست ندارند و درویشان خواهنده

را و در بهای بندگان مکاتب که خواهند خود را از خواجه باز خرند یا بندگانی که بخرند

و آزاد کنند امر سیوم در تحقیق ماهیت بر اقامت صلوتست و ایتاء زکوة و نماز افضل

اعمال بدنی است و بحکم حافظوا علی الصلوات چنانچه مذکور شد هر که در محافظت

نماز کوشد بآنکه شرایط و ارکانش نیکو بجای آرد نماز نیز محافظت او کند که ان الصلوة

تنهی عن الفحشاء و المنکر یا امر نماز او را محفوظ دارد از آفات و این موجب کمال تهذیب

و اخلاق او گردد و بطریق اهل البیت علیهم السلام ورود یافته که آنچه سبب تقرب

بنده است بخدای تعالی بعد از معرفت بهتر از نماز نیست و اول چیزی که از بنده
۱۲۶
در قبر پرسند نماز خواهد بود و در افضلیت او همین کافی است که بنده در حالت
نماز با خدای تبارك و تعالی راز میکوید و دیکر دادن زکوة است و زکوة بر دو
قسم است زکوة مال و زکوة فطره و زکوة مال واجبست در نه جنس که هر یك
از ان بنصاب رسیده باشد با دیکر شرایط چنانچه در کتب فقهیه مقرر است و آن
شتر و کاو و کوسفند و طلا و نقره و کندم و جو و مویز و خرماست و در غیر
اینها واجب نیست و آن در لغت بمعنی طهارت و نمو آمده پس اکر اخراج زکوة
از مال نکند باقی ماند حق فقرا در مال او و مانع آن بخل است پس درین هنکام
مرتکب کشته بتصرف در مال حرام و متصف شده بر ذیلت بخل پس هر کاه اخراج
زکوة نمود پاك شد مال او از حرام و بری شد نفس او از ذیلت بخل پس اخراج
زکوة مطهر نفس و مال باشد و اما نماء او آنست که چون اخراج زکوة کرد برکت
تمام در مال او پیدا می شود و ثواب عظیم می یابد و اختلاف کرده اند در نکه مراد
ازین ایتاء زکوة واجبه است یا مندوبه بعضی کویند که واجبه است پس اکر در
فقرهٔ اُولی که و آتی المال است نیز واجبه باشد تکرار لازم می آید کویند که آن
از مندوبه است و جماعتی کویند آن نیز از واجبه است لیکن مراد دفع حاجات

ضروریه است مثل اطعام مضطر که آن نیز بقدر ضرورت واجبست ونفقهٔ

واجبه ونذور وکفارات لازمه یا آنجا اعم از واجب ومندوب باشد یا مراد

آنجا بیان مصارف باشد واینجا ادای آن وحث بران پس هر دو موضع واجب

باشد والله اعلم ومعنی این فقره اینست که بر پا کنی نماز مفروضه را با شرایط

وارکان وبدهی زکوهٔ مقرره را در وقت آن امر چهارم در تحقیق ماهیت بر

وفا بعهد است وآن کار جوانمردان صاحب کمال است وحسن عهد از خصال

بزرگان ستوده فعال ودر حدیث آمده که لا دین لمن لا عهد له کمال دین داری

نیست مر کسی را که رعایت عهد نکند ومراد باین عهد دو قولست یکی آنکه ابتداء

آن از حق تعالی بوده باشد که حضرت حق از بندگان خود عهد فرا گرفته بر السنهٔ

رسل که عمل بطاعات وقربات وی کنند واجتناب از معاصی ومنهیات وی نمایند

وایشان قبول نموده اند پس باید که بآن وفا کنند نه مثل اهل کتابین که نقض آن نمودند

وقول دیگر آنکه ابتداء لزوم آن عهد از مکلف باشد واین میتواند بود که میان او

وحق جل وعلا باشد یا میان بنده وحضرت صلی الله علیه وآله یا میان آنحضرت

وسایر مردم اما آن عهد که میان مکلف وحق تعالی است آنست که التزام بنذور

وعهود وایمان نموده باشد وفا بآن واجبست واما آنچه میان بنده وحضرت رسول است

آنست که بعضی معاهده کردند در بیعت شجره از قیام بنصرت و امداد و اعانت
۱۲۷
آنحضرت در دفع و قمع دشمن دین و جدّ در جهاد و موالات با احبا و معادات
با اعدا و معاهده در غدیر خم از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و قبول
کردن ایشان آنحضرت را بامامت و خلافت نیز درین داخل است پس باید که بآن
وفا نمایند تا در سلک ارباب بر باشند و مستحق مدح گردند و اگر نقض آن کنند
مقررست که مستوجب ذمّ اید خواهند بود مثل اهل کتاب و آنچه میان حضرت
و سایر مردم است بعضی از واجبات است مثل آنچه لازم است ایشانرا در عقود
و معاوضات از تسلیم و تسلّم و شرایط لازمه و غیر ذلک و بعضی دیگر از مندوبات
است مثل وفا بمواعید در بذل مال و غیر آن امر پنجم در تحقق ماهیّت برّ
صبرست بر فقر و فاقه و بر مصیبت و زوال مال و تعب و رنج و مرض و پریشانی
احوال و جدّ و اجتهاد در هنگام جهاد و صبر صفتی بغایت مقبول و مرضی
است و منقبت صبر همین بس که بمضمون ان الله مع الصابرین عون الهی در دنیا با
ایشان است و بفحوای انما یوفّی الصابرون اجرهم بغیر حساب مزد ایشان در عقبی
بسیار بی پایان و نصب الصابرین که درین آیت علی المدح است دلالت تمام دارد
بر مزیّت صبر بر دیگر صفات چه هرگاه ذکر کرده شود صفات کثیره در مقام مدح یا ذم

وتغییر اعراب در اوصاف وقوع یافت مقصود اتم واکمل می باشد چه کلام نزد
اختلاف اعراب گوییا که چند نوع از کلام است وچند ضرب از بیان ونزد اتحاد
اعراب یک وجه است ویک جمله ویمکن که در کلمهٔ الباساء حج داخل باشد چه او
عامتر از مشقت مال وبدن است ودر حج هر دو مدخل دارد وکلمهٔ الضراء خاص
بدنست وصوم در کلمهٔ الضراء مدخل دارد چه شخص چنانچه از مرض متضرر میشود
بگرسنگی نیز متضرر میشود وثواب بسیار بر حج مترتب است چه او تکلیف شاقست
جامع میان کسر نفس وتعب بدن وصرف مال وتجرد از شهوات واقبال وتوجه
به بیت الله ووعید تمام مترتب است بر ترک حج چنانچه مذکور خواهد شد در
آل عمران انشاء الله تعالی ودر داشتن روزه ثوابی جزیل مترتب است وتشبه بملائکهٔ
ملأ اعلی وقطع مادهٔ شیطانیت وکسر قوت شهویهٔ حیوانیه ونصر قوت عاقلهٔ ملکیه
از صوم حاصل است ودر فضیلت او انا اجزی کافی است درین اضافه روزه دار را
رتبهٔ بلندست ودرجهٔ ارجمند وکلمهٔ الباس که درین آیهٔ شریفه وقوع یافته بمعنی
جهادست واو در لغت سختی وشدتست وحرب را بوی تسمیه کرده اند زیرا که
در وشدت وعذاب می باشد چه در و بذل نفس ومال است بجهت اعلای اسلام
واقامت شعار ایمان وآن از اعظم ارکان اسلام است چنانچه در حدیث آمده

که بالای هر برّ و نیکوئی برّ و نیکوئی است تا غایتی که کشته شود مرد پس فوق او
۱۲۸
برّ و نیکوئی دیگر نیست و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که جهاد بابیست
از ابواب جنّت که می گشاید حق سبحانه بر روی دوستان خود و آیت مذکوره
در آیت که همه از برای جمع است پس از شرایط برّ آنست که جمع باشد در یار جمیع
این اوصاف که اگر یکی از این اوصاف نباشد مستحق وصف برّ نگردد و لهذا حق سبحانه
و تعالی حصر فرموده صدق و تقوی را بجمعی که جامع جمع این صفات باشند و معنی
باقی آیت آنست که و دیگر صاحب برّ وفا کنند کانند بعهد خویشان چون عهد کنند
و این عهد با حق و خلق می شاید چنانچه مذکور شد و اینها صبر کنند کانند بر فقر
و فاقه و در رنج و سختی خواه حج و صوم باشد یا غیر آن و در هنگام کارزار و مقاتله
این گروه که موصوفند باین صفتها آنانند که بتحقیق راست گفتند در دین و این طایفه
ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستگان و محققان گفته اند که کمالات انسانیّت باکثرت
شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس
اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و تعالی است و سایر مؤمن و حسن معاشرت
مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا بعهد
و صبر بر مکاره و مجموع در این آیت مذکور است پس این آیت جامع جمیع کمالات انسانی

باشد و در حدیث آمده که کسی بمضمون این آیت عمل کند پس تحقیق که او استکمال ایمان
نموده و در نهج البلاغه مذکور است که همام که یکی از عابدان آن زمان بود از امیر المومنین ع
سوال کرد از متقیان که وصف فرما که متقیان کیانند آنحضرت فرمود که متقیان در دنیا
اهل فضایلند که گفتن ایشان صواب است و پوشش ایشان جامهای خراب و رفتار ایشان از روی
بتواضع روند و چشم از محارم الله پوشند و علم نافع را استماع نمایند و اگر بر ایشان
بلیه نازل گردد چنانچه صابر باشند که گویا ایام رخا و عافیت ایشانست و اگر نه آن بودی
که حق تعالی اجل ایشانرا مقرر ساخته در وقت معین هر اینه قرار نمی یافت ارواح ایشان
در اجساد شان بیک طرفة العین از برای شوق بثواب و خوف از عقاب و خالق در چشم
ایشان بزرگست و دون خالق خورد و میان ایشان و بهشت چنان است که گویا می بینند
که ایشان در آنجا بناز و نعمت اند و میان ایشان و دوزخ نیز آنچنان گویا مشاهده میکنند
که در آنجا بعقوبت معذب بند و دلهای ایشان دایما محزون است و همیشه مردم از شر
ایشان مصون و اجساد ایشان ضعیف است و نحیف و حاجت ایشان اندک و خفیف
و نفوس ایشان پاکیزه و عفیف بر مکروه صبر می نمایند در ایام قصیره چون یقین دارند که
در عقب او خواهد بود راحات طویله تجارات همه سود مندست و روش ایشان همه
مسعود اگر اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه آرزوی ایشانست آماده کرده اما آنان

بی‌اختیار دست داشته اند و خود را فدای راه خدای تعالی کرده اما دوشها و اقدام ۱۲۹

را استوار ساخته اند از برای رضای حضرت رحمن کاهی بنماز و وقتی بتلاوت قرآن

بر وجه ترتیل و تفکیر با آواز حزین با ناله و انین بآنکه دوای داء قلوب بآن می کنند

هر کاه که رسیدند بآیتی که در وی تشویقی هست میل دل مینمایند بسوی آن بجهت

طمع ثواب و انفاس ایشان بر می آید از برای شوق دران باب و چنان کمان میبرند

که نصب العین این آیت ایشانند و هر کاه به آیتی کذشتند که در وی تخویفی فهم میشود

کوش دل بران داشتند و چنان انکاشتند که زفیر و شهیق جهنم در اصول کوشهای

ایشان وقوع یافته پس ایشان افتاده کانند که اوساط خود را بر زمین نهاده اند

جهت سجدهٔ حق و پیشانیهای خود را فرش خاك ساخته و دستهای خود را

کسترده و زانوها و اطراف و اقدام خود را سپرده برای رضای رب الارباب

در فکاك رقاب و الا روز شیمهٔ ایشان حلم است و شیوهٔ ایشان علم شعار ایشان

احسانست و دثار پرهیزکاری و بِرّ اخوان و خوف آلهی چنان دریافته ایشان را

که ناظر چنان پندارد که بیمارانند و حال آنکه مرض بدنی ندارند و مخالطهٔ مردم را

امری عظیم می شمارند و راضی نیستند باعمال قلیل و کبیر اعمال را اکثر نمیدانند

بلکه خود را دران اعمال متهم میدانند و ازان ترسان و لرزانند و اکر کسی ایشانرا

بامر طاعت نسبت داد ازان هراسانند و میگویند که ما خود خود را بهتر میدانیم
از غیر ما و خدای تعالی داناترست بر احوال ما بار خدایا ما را امکین بانچه ایشان در
بارهٔ ما میگویند و بگردان ما را با فضل آنچه ایشان گمان می برند و بیامرز ما را بنوعی که
ایشان ندانند و علامت ایشان آنست که می بینی که قوت تمام دارند در دین و حزم
و استواری در لین و ایمان کامل در یقین و حرص در علم و علم در حلم و قصد
در غنی و خشوع در عبادت و تحمل در فاقه و صبر در شدت و طلب در حلال
و نشاط در هدایت و دوری از طمع و غوایت و مقررست که این اوصاف شیمهٔ
نبیین و ائمهٔ معصومین و صدیقین است صلوات الله علیهم اجمعین یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَی بِالْأُنْثَی
فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِکَ
تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ ای مؤمنان
و گرویدگان فرض کرده شد بر شما مماثلت و مساوات نه تعدّی و ستم در کشتگان
آزادی بآزادی و بندهٔ ببندهٔ و زنی بزنی و باید دانست که شرایط قصاص پنج است
اوّل قتل محقون الدم باشد پس مسلم را قصاص نتوان کرد بمرتد و حربی دوم تکلیف
قاتل است پس کودک و دیوانه را قصاص نتوان نمود بعاقل سیوم انتفاء ابوّت ا ست

پس پدر وجد را قصاص نتوان کرد به پسر و نبیره چهارم مساوات در دین است
۱۳۰
پس قصاص نتوان کرد مسلم را اگرچه بنده باشد بکافر و اگرچه خود آن کافر ذمی باشد
پنجم مساوات در حریت است پس قصاص نتوان کرد حر را بعبد و در این صورتها دیت
وقیمت لازم شود وتفصیلش در کتب فقهیه مبین است پس هر که جرم فروگذاشته
شود برای او از جهت برادر او چیزی ضمیر له و اخیه هر دو بقاتل راجع است
و اخ عافی است که ولی مقتول است یعنی کسی که ترک کرده شود از برای او قتل
و راضی شود از و بدیت چه ورثه مقتول مخیرست میان یکی از سه چیز قصاص
یا دیت یا عفو باین دو قصاص ساقط میشود و قصاص را در قتل عمد اختیار میتوان
کرد نه شبیه عمد وخطا که در ان دیت است و اگر در قتل عمد که صلح بدیت کردند
پس بر قاتل است بعد از صلح از پی رفتن به نیکویی و آن طوع و رغبت است
در دادن دیت و ادا کردن دیت بوارث مقتول بروجه مقرر و نیکویی نه با همال
و بدخویی و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که بر عافی است اتباع بمعروف
که تشدد نکند در طلب دیت و اگر معسر باشد مهلت دهد تا وقت یسار و مطالبت
نکند بزیادتی بر حق خود و بر معفوله است ادای آن نزد امکان این عفو از قصاص
بدیت یا با دیت سبکباریست شما را از پروردگار شما و مهربانی و بخشایش از وی در تسهیل

امر و تحصیل نفع پس هر که از حد درگذرد بعد از انکه عفو کرده باشد یا دیت

ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم

کند و بعد از انکه یکی را کشته و دیت داده دیگری را بکشد پس مر و راست در آخرت

عذابی دردناک وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ و مر شما راست در حکم قصاص بقاو زندگانی یعنی چون کسی قصد کسی

کند و بخوف قصاص ازان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص

ایمن شد پس حکم قصاص سبب بقاء شماست ای خداوندان عقل تا باشد که بپرهیزید

از قتل ناحق ارباب تفسیر رحمهم الله آورده اند که قصاص ازالهٔ حیوتست

و ازالهٔ شیء نفس آن شیء نمی باشد پس مراد اینست که مر شماراست در حکم قصاص

حیوة چنانچه مذکور شد چه در حکم قصاص نفوس محفوظ میماند پس در وی حیوة

باشد و چه حیات که اهل ظلم و کفر و جماعتی را می کشتند بعوض یک تن و گاه غیر

قاتل را بجای قاتل می کشتند و این سبب انتشار فتنه بود و ممکن که نفس قصاص

سبب نوعی از حیوة باشد و آن حاصلست بباز ایستادن از قتل و آن سبب حیوة

دو نفس میشود بلکه جماعتی و آن حیوة عظیم است که تنوین او مفید آنست و علمای

بیان رحمهم الله میگویند که این کلمات بابرکات در غایت ایجاز و نهایت اعجازست

که از ایجاز قصرست زیراکه عرب تعبیر کرده اند ازینمعنی الفاظ کثیره مثل قتل البعض
۱۳۱
احیا للجمع کشتن بعضی زنده ماندن جماعتی است و دیگر اکثروا القتل لیقل القتل
بسیار کنید کشتن را تا کم کرد کشتن و اوجز همه اینست که القتل انفی للقتل قتل
ناچیز کننده در قتل است و آیت کریمه ازین اوجز و ابلغ است از چند وجه اول آنکه
قول ایشان بعمومش صحیح نیست زیراکه قتل ناچیز کننده بر قتل نیست از روی ظلم
بلکه ادعی است و اگر تخصیص کنند و گویند از روی قصاص انفی است از روی ظلم
پس تقدیر باید کرد این را و آیت مفید اینمعنی هست بی تقدیر دوم قتل از روی
قصاص انفی نیست مر قتل را از روی ظلم از ان حیثیت که قتل است بلکه از ان
حیثیت که قصاص است و این حیثیت معتبرست در آیت نه در کلام ایشان سیوم
غرض اصلی حیوتست و نفی قتل که مراد است بجهت حصول حیوتست پس تنصیص
بر مقصود اصلی اولی است چهارم تکرار بی ضرورت مستهجن و ناخوش است
و در کلام ایشان تکرار هست و در آیت نه پنجم حروف ملفوظه معتبرست در ایجاز
نه مکتوبه و آن در آیت ده است و در کلام ایشان چهارده ششم اغلب در کلام ایشان
اسباب خلافست و در آیت باوجود غایت وجازت سبب فاصله است هفتم ظاهر
قول ایشان مقتضی آنست که شیٔ سبب انتفا نفس خود شود و این محال است و در آیت

نوعی از قتل که قصاص است سبب نوعی از حیوة شده واین مستبعد نیست بسبب
ظهور تغایر هشتم صنعت تقابل مرعی است در آیت که لفظ قصاص ولفظ حیوة است
ودر آنجا مرعی نیست نهم آیت مشتمل است بر لفظی که صلاحیت تفال دارد که حیوة است
ودر کلام ایشان مشتمل بر دو قتل دهم آیت مشتمل بر دو اسم است واداة وکلام
ایشان بر سه اسم واداة واکر اعتبار کنند ادات تعریف را در آیت یکی است ودر کلام
ایشان دو واکر اعتبار تنوین کنند برابری میکنند ادوات را وباقی ماند آنجا زیادتی
اسما بحال خود یا آنکه افعل تفضیل هرکاه در و لام واضافه نباشد مستعمل بمن می باشد
پس تقدیر کلام چنین شود که القتل انفی للقتل من کل شیٔ پس ایجاز فقره کجا ماند نظر
بآیت والله اعلم كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ
لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ فرض کرده شد بر شما چون حاضر
شود یکی را از شما اسباب وعلامات مرك از مرض وغیر آن اکر بکذارد مال بسیاری
وصیت کردن برای پدر ومادر وبرای خویشاوندان بانصاف نوشته شد این وصیت
نوشتنی بحق وراستی بر پرهیزکاران از حرمان والدین واقربا کویند که این حکم
منسوخست بآیت مواریث وقرار بر میراث ست لیکن نسخ رافع وجوبست نه جواز بر
تقدیر نسخ واجماع منعقد ست بر شروعیت وصیت از ثلث ومنقولست از امام محمد

که وصیت از برای وارث نیز جایز ست فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ
١٢٢
يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را
بعد از آن که شنیده باشد پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد بر آنانکه تبدیل
ایصا کنند و ذمت موصی از آن بری باشد بدرستی که خدای تعالی شنواست
هم کلام موصی را و هم قول مبدل را داناست بر نیت موصی و تبدیل وصی
فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ پس هر که بداند و دریابد از وارث و غیر از وصیت کننده میلی از حق بباطل
بسهو یعنی چیزی که بدهان وصیت جایز نیست مثل محرمات یا بزه کاری بعمد
بانکه زیاده از ثلث باشد یا آنکه در و اضراری باشد مر وارث را پس اصلاح کند
میان موصی لهم و میان ورثه پس بر وهیچ وبالی و بزه نیست بدرستی که خدای
تعالی آمرزنده است مر موصی را چون بحق باز گردد مهربانست بر وصی که از مضمون
وصیت در نگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای آنگروه که گرویده اید فرض کرده شد بر شما
روزه داشتن همچنانکه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی
این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امت از ربقه این طاعت آزاده نبوده اند

این فرمود تا بر این امت شاق نباشد واین فرض بسبب آنست تا شاید که شما پرهیزید
از معاصی ومتقی شوید بر شروع در صوم که شکنندهٔ آرزوهاست أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ
طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ روزه دارید روزی چند شمرده مراد روزهٔ رمضانست که بیست ونه
باشد یا سی وگویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی وعاشورا که قبل از
روزهٔ رمضان فرض بوده پس هر کرا باشد از شما که اهل تکلیفید بیماری که بسبب
روزه داشتن بیماری او زیاده شود یا بر حال سفر بود وقتی که معصیت نباشد
ومسافت هشت فرسنگ قصد کرده باشد با شرایط دیگر پس بر او واجبست بشمار
آن روزها که افطار کرده بود روزهای دیگر روزه داشتن وبر آنانکه ایشان توانند
که روزه دارند وخواهند که ندارند وبعضی گویند که اینجا لا مضمرست وتقدیرش
لا یطیقونه یعنی که نتوانند که روزه دارند بواسطهٔ مانعی چون پیری وشیر دادن
یا کلی آن وبارداری که وضع حملش نزدیک باشد وغیر آن فدیه دادن است وآن
خوردن درویش است بازای هر روزی مدی از طعام یا نصف صاع از آن
بنا بر وجه اول حکم آیت منسوخ باشد وبر ثانی نه پس هر که زیادت کند بطوع خود

نیکویی را و زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را طعام دهد
144
پس آن تطوع بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر و روزه داشتن شما نیکوئی
عظیم است مر شما را اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي
أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ آن روزها که
گفتیم ماه رمضانست آن ماهی که فرو فرستاده شد در و قرآن یعنی ابتداء نزول
در و بوده یا نزول قرآن در فضیلت اوست ذکر یافته یا تمام قرآن در ماه رمضان
از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و از آنجا آیت آیت یا سوره سوره بر وفق مصالح
بندگان نازل شده در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلالتهای روشن است
از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است
میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ
فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا
الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس هر که حاضر باشد
از شما درین ماه پس باید که روزه بدارد درین ماه و هر که بیمار باشد یا در سفر بود
پس بر و لازم و واجبست قضای آن روزه بعد د روزها از ایامی دیگر تکرار
ذکر مرض و سفر دلیل است بر تاکید امر یا فطار و بانکه آن عزیمتست نه رخصت

وجایز نیست ترك آن وآنانکه در آیت کریمه فافطر تقدیر کرده اند خلاف ظاهر است

وحال آنکه جماعت بسیاری بر وجوب افطار در سفر رفته اند سیما ائمه معصومین

صلوات الله علیهم اجمعین چنانچه طبرسی رحمه الله آورده که از ابی عبدالله جعفر

الصادق علیه السلام مرویست که روزه دارنده در ماه رمضان در سفر مثل افطار

کننده است در روز حضر ونیز از آنحضرت مرویست که اگر مردی در سفر روزه

دارد غیر من بر وغاز نگزارم ودیگر اخبار معتبره نبوی بسیار درین باب وارد است

چه میخواهد خدای تعالی بشما آسانی ونمیخواهد بشما دشواری لاجرم مریض ومسافر

را امر بافطار فرمود کاته این جواب سؤال مقدرست تقدیرش انکه چون بر مریض

ومسافر فرض روزه ساقط شد پس چرا قضا باید کرد میفرماید در جواب که اراده

کرد در دیدن شما آسانی را پس امر بافطار فرمود واراده نمود بقیام نمودن شما

روزه را بفوز عظیم وثواب جسیم امر بوجوب قضا فرمود واین کرد تا بزرگی

او را یاد کنید یا تکبیر گوئید در شب عید فطر بعد از نماز مغرب وعشا وصبح ونماز

عید ومگر که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر واجر وثواب روزه وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي

عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي

لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ وچون بپرسند ترا ای محمد صلعم بندگان من از صفت من یا معامله

من با ایشان در وقت دعا پس من نزدیکم بعلم و اجابت این غایت عنایتست
۱۳۴ بمسارعت اجابت که جواب را موقوف بر تبلیغ رسول نداشت و نگفت که بگو
بلکه گفت من نزدیکم باجابت اجابت میکنم خواندن خواننده را چون مرا بخواند
در هر جا که باشد و این دلیل است بر آنکه او منزه است از مکان که اگر او را مکان
بودی از هر ناحیه بایشان نزدیک نبودی پس من حاجت خواننده روا میکنم
اگر خیر بنده در اجابت حالی بود و تاخیر میکنم اگر خیر در آنست ورد میکنم اگر
مضرت او در آنست پس باید که بخوانند مرا و طلب اجابت از من کنند و باید که بر
ایمان بمن ثابت باشند تا شاید که براه راست بمانند و بعضی گویند که مراد ازین
عباد و داعی روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابتست أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ
الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ
أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللهُ
لَكُمْ در بدایت حال مسلمانانرا در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب
کردن زیادت اجازت مفطرات نبود چون این امر بر مردم مشکل بود و از ایشان
گاهی مواقعه واقع می شد بواسطهٔ غلبهٔ شهوت مباشرت از برای سهولت ایشان
فرمود که حلال کرده شد مر شما را شب روزه مباشرت بازنان خود ایشان پوشش اند

مر شما را و شما نیز لباسید مر ایشانرا و تسمیهٔ هر یك از زوجین بلباس استعاره

ایست بآنچه در میان ایشانست از شبه زیرا که لباس می پوشاند بدن و عورت

را و هر یك از یشان می پوشانند بدن و عورت خود را بسبب صاحبش از غیر خود

چه اگر آن نمی بود منکشف بود عورت او نزد غیر او دانست خدای تعالی در ازل آنکه

شما باشید که خیانت کنید با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر

وقت آن پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای

روزه و عفو کرد از شما آن خیانت را پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام

و بجویید انچه نوشته است خدای تعالی برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد

آنست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا

الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و بخورید و بیاشامید

در شبهای صوم تا وقتی که روشن شود مر شما را رشتهٔ سفید که کنایت از روشنائی

روزست از رشتهٔ سیاه که اشارت بتاریکی شب است از صبح بیان خط ابیض است

چون بعضی رشتهٔ سفید و سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که

میان فرض و سواد فرق بدید آمدی تا آنگاه که من الفجر نازل شد دانستند که مراد

نور صبح است و بعضی این قول را رد کرده اند زیرا که لازم می آید تاخیر بیان

امر وقت حاجت و آن باتفاق ممتنع است واما تاخیر بیان از وقت خطاب جایز ست

نزد اکثر و مستلزم عبث نیست از انکه تواند از و فهم نشود چه جایز ست که مراد بخطاب

استعداد امثال و عزم باشد بر فعل مامور به بعد از بیان تا مثاب شوند بر عزم

لیکن سزاوار آنست که این پیش از دخول رمضان باشد تا لازم نیاید تاخیر بیان

از وقت حاجت پس باتمام رسانید روزه را تا شب روز عبارت از طلوع صبح

دوم است تا ذهاب حمره مشرقیه و مباشرت نکنید زنان را و حال آنکه شما مقیم باشید

در مسجدها و بر قول اصح مراد ازین مساجد یست که نبی یا وصی نبی صلوات الله

علیهم در آنجا با جماعت مسلمانان نماز جمعه گزارده باشند و آن چهار مسجد ست

مسجد مکه و مسجد مدینه و جامع کوفه و جامع بصره که اعتکاف درین چهار مسجد

بیفتد میشود و بعضی هر جامع بلد را در صحت الحاق کرده اند آنچه گفته شد

در باب روزه و متعلقات آن اندازه ائیست که حق تعالی دردین مقرر فرموده

پس بدان نزدیک شوید مبالغه است در منع تجاوز از آن همچنانکه تبیین این احکام

فرموده بیان میکند خدای تعالی نشانهای خود را از اوامر و نواهی و وعد و عید

برای عامۀ مردمان شاید که بپرهیزند واز حدود درنگذرند وَلَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ
النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ومخورید مالهای شما که واقع است درمیان شما
یعنی مال یکدیگر را مخورید بناشایست چون دزدی وقمار وخیانت وظلم
وغصب وعقود فاسده ورشوت وغیره ومکزارید والقا مکنید بدان مالها
بسوی احکام ستمکار یا بعضی ازین مالها برشوت بحکام مدهید تا بخورید بحمایت
ایشان مقداری ازمالهای مردمان بظلم وستم یا بسوکند دروغ یا بکواه زور
وشما میدانید که ستم میکنید يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ
وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ
أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ سوال میکنند ترا ای محمد صلعم از ماههای
نو معاذ بن جبل وغیره از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که سبب چیست
که جرم ماه کاه باریك مینماید وبعروره ایام نور او تمام میکردد دیکرباره روی
بتناقص منهد حق سبحانه وتعالی بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان
بکمال ماه دانستن فهم نیست جواب درمعرفت فائدۀ آن فرستاد بکو آن هلالهای
نشانه هنکام ووقتهاست برای مردمان درمزدمزدوران وعدۀ زنان ومدت

حمل وزمان رضاع وفصال وآجال دینها وتحقیق شرطها وعلامت اوقات برای
۱۳۶
حج که موسم آنرا بدان بدانند وحکمت زیاده ونقصان آن در فواید رب العالمین
در تفسیر فاتحه مذکور شده بود وذکر اهله دلالت تمام دارد برانکه صوم باهله
ثابت میشود نه بعدد زیراکه حق جل وعلا نص فرموده که اهله معتبرست در
مواقیت واکر آن معتبر می بود تخصیص توقیت بعدد میفرمود ونیست نیکویی
بانکه درآیید بخانها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام
کرفتی بروی حرام بودی از درخانه درآمدن اکر از اهل مدر بودی از بام در
آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی واهل وبر از پس خیمها درآمدندی وباعتقاد
این عمل را بر تمام دانستندی وتارك آنرا فاجر خواندندی حق سبحانه وتعالی میفرماید
که این نه برست ولیکن بر کسی است که از خشم خدای بترسد واز اعمال زمان جاهلیت
پرهیز کند ودرآیند بخانها در حال احرام وغیره از درهای آن وبترسید از خدای
تعالی وپاس اوامر ونواهی او را بدارید مکر شما رستکاران شوید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وبکشید وکارزار
کنید ودر راه خدای تعالی آنانی را که بشما کارزار میکنند واز حد در مکذرید
یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز بکنند وکویند این حکم بآیت

منسوخست بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکارانرا وَاقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ
كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ نزول این آیت بعد از صلح حدیبیه بود سال دیکر اصحاب
را تاملی دست داد در رفتن به نیت قضاء عمره که مبادا قریش از سر عهد کذشته
طرح جنك انکنند وامر قتال در شهر حرام چکونه بود حق تعالی فرمود اکر جنك کنند
جنك کنید چنانچه در آیت سابقه فرمود ودیکر فرمود که وبکشید مقاتلان خود را
هرجا که یابید ایشانرا در حل وحرم وبرون کنید ایشانرا از آنجا که شمارا برون
کردند یعنی مکه وشرك اوردن ایشان سخت ترست از کشتن شما ایشانرا درحرم
ومقاتله مکنید کافرانرا نزدیك مسجد الحرام مراد مکه وحرام است تاوقتی که ایشان
کارزار کنند باشما درحرم ودرو هتك حرمت کنند پس اکر ایشان ابتدا بقتال
شما کنند پس بکشید ایشانرا وباك مدارید که ایشان حرمت حرم بریکطرف نهاده اند
وابواب مقاتله کشاده همچنین است پاداش کافران ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ پس اکر باز ایستند از شرك پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
کناهانی را که در زمان کفر مرتکب شده اند مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار

السلام رساند وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا
١٣٧
فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی
اثر شرك نماند و نه مخالف حق و این در زمان حضرت رسول صم واقع نشد و نه
در زمان صحابه و امر الهی حق است و غایتش صحیح پس این موقوف حضرت مهدی است
صلوات الله علیه که عالم را از شرك و خلاف پاك سازد و باشد پرستش و طاعت مر
خدای را پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن مگر بر
ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمرهٔ قضا میروید بماه حرام یعنی ذی القعده
ماضی که شما را منع کرده اند یعنی اگر جنگ کنند که ایشان دران ماه حرام شما را از مکه
باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید و حرمتها
را مساوات است یعنی ترك حرمت شما این ماه را بدل است از ترك حرمت ایشان آن
ماه را پس هر که بر شما ظلم کند با بتدای مقاتله پس شما نیز بر وستم کنید با او یعنی قتال
نماید این لفظ بر کمال مشاکله است و مراد آنکه جزای او بدو رسانید بمانند آن چیزی
که بر شما ستم کرده است و بترسید از خدای تعالی و پرهیزگاری کنید و بدانید که خدای تعم

با پرهیزکاران است بنصرت ومعاونت وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ
إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وچون حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله عزم عمرهٔ قضا فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم وآنها را که دست رس هست
بما چیزی نمیدهند حکم شد که نفقه کنید ای توانگران در راه خدای تعالی که جهادست
ومیفکنید بدستهای خود خود را بورطهٔ هلاکت یعنی بخل مورزید که مودی
بهلاك دل است ونیکوئی کنید باغازیان بدرستی که خدای تعالی دوست
میدارد نیکوکارانرا وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ
وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ وتمام کنید حج وعمره را یعنی مناسك
وحدود وفرایض وسنن وآداب آن بتمامی بجای آرید برای خدای تعالی نه چون کفار که
طواف وتلبیه بنام بتان میکنند پس اگر بازداشته شوید اگر منع از جانب دشمن است
که بمکه ومشعر وعرفات حاضر نمیتوانید شد وتلبس باحرام نموده اید قربان
میکنید وحلال میگردانید خود را از آنچه احرام از و بسته بودید خواه در حرم
وخواه خارج حرم اما واجب از شما ساقط نمیشود واگر منع از بیماری وخوف
وکم شدن قوت وکم گشتن راحله باشد پس بر شماست آنچه میسر شود از قربانی
پس اگر احرام بحج بسته بود آنرا یعنی باید فرستاد واگر بعمره بسته بود بمکه ارسال باید نمود

و نتراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید تا برسد قربانی بمحل او که

۱۳۸

منی است یا مکه و اگر معتمر ست قصر باید کرد و آنکس حلال میشود درین حال از

همه چیز مگر از نسا تا سال آینده حج بجای آرد اگر واجب بوده باشد و اکتفا بطواف

نسا میکند در آینده اگر سنت بوده و اگر یکی از موقفین دریافت حج او صحیح است

والآنه فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا اَوْ بِهٖ اَذًى مِنْ رَاْسِهٖ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ

اَوْ نُسُكٍ فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ

يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ع

پس هر که باشد از شما بیمار در وقت احرام یا باشد او را باشد رنجی از سر او چون صداع

یا جراحت یا غلبه جانوران و بدین سبب ضرورت بود که سر بتراشد پس بر وست

فدیه دادن از روزه آن روزه بانکه سه روز روزه بدارد یا صدقه است و آن طعام

دادن ده مسکین بود هر مسکینی را مدی از طعام یا از قربانی و آن گوسفندیست

که قربان کند پس چون ایمن شوید از مرض و خوف عدو و غیر آن پس هر که تمتع کرد

بعمره بسوی حج یعنی هر که جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع

بدانکه اقسام حج سه است تمتع و قران و افراد و صورت تمتع احرام بعمره است

بسوی حج از میقاتش و هفت نوبت طواف خانهٔ کعبه کردن و دو رکعت نماز در
مقام ابراهیم علیه السلام نماز گزاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن هفت نوبت و قصر
موی سر کردن یا غیر سر و باز روز هشتم ذی حجه از مکه احرام بستن و نهم در عرفات
بودن تا غروب و باز گشتن بمشعر و بعد از فجر در آنجا بودن و بمنا رفتن بعد از آن
رمی جمرهٔ عقبه کردن و بعد از آن ذبح نمودن باز سر تراشیدن در روز نحر و رفتن
و طواف خانه کردن و دو رکعت نماز طواف در مقام گزاردن و سعی میان صفا
و مروه نمودن و طواف نسا بجای آوردن و باز دو رکعت نماز در مقام گزاردن
و سه شب ایام تشریق در منی بیتوته کردن و دو روز هر روز بر هر جمرهٔ از آن
سه جمره هفت سنگ انداختن و روز سیوم آن اگر آنجا باشد اینچنین کند
و الا نه و مفرد حج با احکامش را بر عمره مقدم میدارد و قارن نیز چنین میکند
الا آنست که او سیاق هدی میکند نزد احرام و مفرد نه در این آیت میفرماید که هر که
متمتع باشد پس بر وی لازم است آنچه میسر شود از قربانی شکرانهٔ آنکه او را توفیق
داده در جمع میان دو عبادت پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نبود پس حکم
او روزه داشتن است سه روز پیوسته در ایام حج و سه روز پیش از عید که روزه
داشت آن نیز حکم پیوسته دارد و بر وی است هفت روز دیگر روزه داشتن چون باز

کردید بوطن خود این ایام سه و هفت ده عدد تمام است و اکرچه ضم یکی از ین دو
۱۲۹
عدد بآن دیکر معلوم است لیکن چون واو بمعنی او آمده مثل مثنی وثلث وربع
از الهٔ این وهم فرمود بضم دو عدد و اکرچه عشره نیز مستلزم کمال اوست لیکن
آن مفید بدلیت هدی است از روی اجر و ثواب این حکم حج تمتع مر کسی راست
که نباشد اهل او از مجاوران مسجد حرام یعنی این فرض آنکس است که دور است از
مکه بدوازده میل و زیاده از هر جانب و بعضی کویند اصح چهل و هشت میل است
از هر جانب و فرض آن دو دیکر مذکور شد و بترسید از خدای تعالی و بر آنچه در باب
حج صادر شده محافظت نمایید و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبتست بر کسی که
حفظ امر و نهی نکند اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا
فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ
التَّقْوٰى وَاتَّقُونِ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ زمان حج ماههای معروف مشهور است یعنی
شوال و ذی القعده و ذی الحجه پس هر که فرض کرداند بر خود درین ماهها حج را
بایقاع نیت و تلبیات اربع پس باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند یا کلام بیهوده
نکوید و بدروغ تنطق نکند و ارتکاب محظورات ننماید و قول لا والله و بلی
والله بکوید یا بجدال و لجاج نورزد و آنچه میکنید از نیکویی میداند آنرا خدای تعالی

وتوشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد بحج کردندی و در مکه
اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه و تعالی فرمود
که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید چه بهترین توشها پرهیز کردنست
از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سؤال ناکردن از ایشان و اشارتی بتزوّد سفر
آخرت نیز هست چه سفر آخرت اصعب است و چون سفر در دنیا از توشه لابدّ ست
پس برای سفر از دنیا آزید اولی و انسب است و آن زاد زاد تقوی است و بترسید
از من ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ
مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ
مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ نیست بر شما گناهی از آنکه بجویید و طلب کنید در موسم
حج روزی از پروردگار شما بواسطهٔ تجارات بعضی از عرب جمعی تاجران را که
بحج آمدندی میگفتند و الحجّ لا حاجّ این آینده ایست بی حاصل حق سبحانه و تعالی
فرمود که سودا و معاملهٔ ایشان را از فیض حج بی بهره نمیسازد و بشرط آنکه مقصد
اصلی و مقصود کلی حج باشد پس چون برگردید از موضعی که آنرا عرفات گویند
پس یاد کنید خدای را نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین و یاد کنید او را در این
مکان یاد کردن نیکو همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج و بدرستی که بودید شما پیش

از هدایت حق تعالی یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است صلی الله علیه وآله
از جمله راه نایافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بازگردید خطاب با قریش وخلفای ایشانست وایشان احمس
گفتندی از جهت تشدد ایشان در کیش خود که همه عرب را وقوف بعرفات بودی
وایشان در مزدلفه واقف شدندی وبدین صورت ترفع کردندی بر خلق
وننگ داشتندی از مساوات موقف ودر افاضه نیز براه دیگر بازگشتندی حق
سبحانه وتعالی فرمود که بازگردید از آنجا که بازمیگردند مردمان وطلب آمرزش
کنید از خدای تعالی بتحقیق آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را مهربانست
برانکه حج گزارند فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ
ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ پس چون
بگزارید وبجای آرید کارهای حج ولوازم آنرا پس یاد کنید وثنا گویید خدایرا
همچو یاد کردن شما پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ
از مناسک در پیش حرم یا در ما بین مسجد منی وجبل الرحمة بایستادندی وبر رفعت
نسبت وشهرت آباء واجداد مفاخرت کردندی حکم شد که همچنانکه پدران را یاد میکنید
خدایرا ذکر کنید بلکه فراوانتر وبزرگتر از آن زیرا که او پدران شما را ابدان مناقب

ومراتب اختصاص داده بود پس از مردمان کسی هست که میگوید ای پروردگار ما
بده مارا در دنیا فلان چیز یعنی متاع محقّر دنیا میطلبند و نیست خواهنده دنیی را
در آن نعیم ای نصیبی و بهرهٔ اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده
واگر مؤمن است آن بهره که مؤمنان دیگر دارند او ندارد وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و از مردمان کسی باشد که
گوید ای پروردگار ما عطا کن مارا درین سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت و درآن
سرای نیکویی یعنی دار کرامت وگفته اند حسنهٔ این جهان قناعتست و از آن آنجهان
شفاعت ونگاه دار مارا از عذاب دوزخ امیر المؤمنین ع فرموده است که حسنهٔ
این جهان زن صالحه ایست و حسنهٔ آن عالم حور پسندیده و عذاب النار زوجهٔ
ناشایسته درشت گوی زشت خوی بد لقا أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ
سَرِيعُ الْحِسَابِ آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند مر ایشانرا بهره ایست از آنچه
عمل کرده اند یعنی درخواست نموده اند وخدای تعالی زود شمارست بقدر لمحه
شمار همه خلایق کند وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گویید در روزهای شمرده که ایام تشریقست

وآن سه روز باشد بعد از عید اضحی وابتداء تکبیر بعد از نماز ظهر عید اضحی است ۱۲۱
تا پا تر ده نماز کسی را که بمنی است ودر غیر آن در عقب ده نماز پس هر که شتاب کند
واز منی برود در روز یازدهم ودوازدهم ذی الحجه پس بر وهیچ گناهی نیست
وهر که تاخیر کند وسه شب در منا باشد بر و نیز حرجی نیست ومطلقا وزر و وبال
نباشد کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج وتا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد
وبترسید از خدای تعالی در بقیه عمر وبدانید که شما بسوی خدا محشور خواهید شد
وبمجازات ومکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ
الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ واز مردمان هست آنکس که خوش
آید ترا ودر شگفت اندازد سخن گفتن او در مصالح زندگانی دنیا وبگواهی می آرد
خدای را بران چیزی که در دل وست یعنی میگوید که دل وزبان من یکیست وحال
آنکه ستیزه ترین دشمنانست وَإِذَا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ
وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ وچون برگردد از حضرت تو برود وبشتابد در زمین
مدینه تا تباهی کند دران ونابود گرداند کشت زار را بسوختن وهلاک کند چهار
پایان را وخدای تعالی دوست نمیدارد ونمی پسندد معصیت وتباه کاری را وَإِذَا
قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ وچون گویند مر این

منافق را بترس از خدای تعالی بکرد او را حمیت جاهلیت بارتکاب کناه پس بسنده
است مر او را جهنم که نام آتشی است که در وزخیان را بدان عذاب کنند و بد
فراشی است آتش وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ
بِالْعِبَادِ و از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را یعنی جان بذل میکند
بطلب خشنودي خداي تعالی و آن غیر امیر المؤمنین عم نبود که در شب غار بر فراش
سیّد مختار تکیه کرفت و جان فدای آنحضرت کرد و جبرئیل و میکائیل علیهما السلام
آنحضرت را بفرموده حق جلّ و علا محافظت کردند تا صباح و سه آیت سابق
کویند که در شان اخنس ثقفی سمت نزول یافته و بعضی کویند در بارهٔ مخالفان و
معاندان زمان امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و خدای تعالی مهربانست به بندکان
خود که در طلب رضاي او جان فدا میکنند و یک طرفة العین از و عاصی نمیشوند
مثل اهل بیت رسول علیهم السلام يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً
وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ای کسانی که ایمان
آورده اید بظاهر در آیید در اسلام همهٔ شما بیکبار و یا ثابت باشید بر آن و پیروی
مکنید کامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه قیام منمایید
بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است هویدا اکر بوساوس خود خاطر شما را متزلزل

میسازد فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم ١٤٢
پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع واحکام قرآن از پس آنکه آمد بشما احکام حلال وحرام
پس بدانید که خدای تعالی غالب است وقادر بر عقوبت مخالفان دین محکم کار است
انتقام نکشد مگر بحق هل ینظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملئکة
وقضی الامر والی الله ترجع الامور آیا چشم میدارید یعنی نمیدارید به اینان که کلی
در دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند مگر آنرا که بیاید بدیشان عذاب خدای در سایه
بالها از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم ظله بود وبیایند فرشتگان
که موکلند بر عذاب وگزارده شود کار یعنی جزای همه کس بدو رسد وبسوی
جزای او باز گردانیده شود کارها سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة
ومن یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب بپرس یهود
مدینه یا مؤمنان بنی اسرائیل را که چند داده ایم پدران ایشانرا از نشانهای روشن
وپیغامهای نیکو درشان محمد صلعم یا معجزات هویدا چون عصا ویدبیضا
ومن وسلوی وامثال آن وهر که تبدیل کند از یهود وبگرداند نعمت خدایرا که
نعمت پیغمبر است از پس آنکه آمده است بدو در توریة پس بدرستی که خدای تعالی
سخت عقوبتست برو در دنیی بقتل وجلا ودر آخرت بعذاب بلا منتها

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا
فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ آراسته كردانيده اند
براى ناسپاسان وپوشندكان حق زندكانى دنيا تا بدان فريفته ميشوند ومغرور
ميكردند وسخريه مى كنند وافسوس ميكيرند از آنانكه ايمان آورده اند يعنى
اغنياى قريش بفقراى صحابه ميكردند وبرايشان ميخنديدند وخود را اعلى
ميدانستند حق تعالى ميفرمايد وآنانكه پرهيزكارى كردند يعنى اين درويشان
وكدايان بالاى افسوس كنندكانند وخنده زنان در روز قيامت چه مؤمنان
در درجات اعلى باشند وايشان در دركات ادنى وخداى تعالى روزى دهد
هركرا خواهد بى اندازه كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ
وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ
فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَآءُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بودند آدميان يعنى آدم عم واولاد او كروهى يكانه بريك ملت
بعد از ان مختلف شدند پس برانكيخت خداى تعالى پيغمبرانرا يعنى شيث وادريس
وغير ايشانرا عليهم السلام مژده دهندكان اهل طاعت را بثواب وبيم كنندكان

ارباب معصیت را بعقاب و منزل کردانید بایشان کتابها که احکام شرایع دران

مبین بود براستی و درستی تا حکم کنند به پیغمبری میان مردمان دران چیزها

که اختلاف کرده اند دران و اختلاف نکردند در کتاب یا حق در دین او مکر

آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل

کردند از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای روشن و حجتهای پیدا و اختلاف ایشان

نه از روی تدین بود بلکه از جهت تعدی که در میان ایشان هست یا از روی

ستمکاری پس راه نمود خدای تعالی آنانرا که ایمان دارند بدان چیزی که اختلاف

کردند دران از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه و تعالی مؤمنانرا

بحق مختلف فیه راه نمود بعلم و ارادة و امر خود این اختلاف در امر قبله بود

یا ایام بهفته یا غیر آن و خدای تعالی راه مینماید بفضل خود هر کرا میخواهد بسوی

راه راست که آن راه محمد و آل محمد ست علیهم السلم أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا

حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

آیا می پندارید آنکه در آیید ببهشت نیامد بشما مانند محنت آنها که کذشته اند

پیش از شما یعنی می پندارید که رایکان ببهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان

خدا کشیده اند پیش از این رسیده است بدیشان سختی و ناکامی و درویشی و بیماری
و شکستگی و از جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید تا آنکه گفت
پیغمبر ایشان و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبر که باشد یاری دادن
خدای تعالی ما را و ظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه
بر سبیل شک گفتند حق سبحانه و تعالی بر رسول ایشان گفت بدانید که یاری دادن
خدای تعالی مؤمنان را نزدیک است يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ
می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند سؤال کننده عمرو بن جموع بود و او در جنگ
اُحد کشته شد و مردی پیر عظیم القدر توانگر بود از آنحضرت پرسید که مالی چند
دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود بگو آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید از مال پس
برای پدر و مادر باید سؤال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که
جمله اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از
مصارف در نفقهٔ والدین اهم است و خویشان نزدیک و بی پدران خورد سال
که قادر نباشند بر اکتساب نفقات و درویشان که چارهٔ معیشت خود ندانند و راه
گذریان و مهمانان و آنچه بکنید از نیکوئی هر کس که باشد پس بدرستی که خدای تعالی

بآن نیکویی داناست و بران جزا خواهد داد کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ کُرْهٌ لَکُمْ
وَعَسَى أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ
وَاللَّهُ یَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نوشته شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و آن
قتال مکروه است مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و شاید که شما مکروه دارید
چیزی را بنفرت طبیعت خود و حال آنکه آنچیز بهتر باشد شما را چون غزو که مکروه
می شمارید و خیر شما در آنست هم بحسب دنیی از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز
دین و هم بجهت آخرت از رتبت شهادت و نعم مخلد و درجات علیین و شاید که
آنچه دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد و آن
بدتر شما را هم در دنیی بتحمل ذل و غلبهٔ اعدا و هم در این سرا بحرمان از ثواب غزو
بعلاوه درجهٔ شهدا و خدای میداند مصلحت شما را و شما نمیدانید یَسْأَلُونَکَ عَنِ
الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَکُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ می پرسند
ترا از ماه حرام یعنی از قتال درو و این قتالی بود که واقع شده بود میان عبد الله
جحش و عمرو حضرمی که در میان کاروان قریش بود و او کشته شد یعنی عمرو و گویا
در اول رجب بود باری اهل اسلام سؤال کردند جواب آمد که بگو که جنگ در ماه

حرام کاری بزرکست هنوز دران وقت قتال در ماه حرام حرام بود امّا آنچه
کافران میکنند از بی راهی باز داشتن مردمان از راه خدای تعالی که ایمان است
و ناکرویدن بخدای تعالی و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز دران
و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صم و اصحاب او از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد
مشتمل است بزرکترست نزدیك خدای تعالی از قتال رجب و عقوبت آن
بیشتر و شرك بخدای بزرکست از قتل حضرمی وَلَا یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى
یَرُدُّوكُمْ عَنْ دِینِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ
كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد با شما ای مؤمنان
جنك کنند تا شما را باز کردانند از دین شما که دین اسلام است اکر توانند و قادر
باشند و هر که بر کردد از شما از دین خود و مرتد شود پس بمیرد و حال آنکه او کافر
باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن پس آن کروه مرتد آنرا باطل باشد عملهای
ایشان درین سرای که ایشانرا امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان
مسلوب کردد و دران سرای بر استحقاق ثواب نماند و آن کروه ملازمان دوزخ اند
ایشان در آن آتش جاویدان مانند إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا

فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اُولٰئِكَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ بدرستی که آنانکه
۱۴۵ گرویده اند بخدای تعالی و رسول او و آنانکه بدرود کرده اند اوطان خود را
و جهاد کرده اند در راه خدای تعالی آن گروه امید میدارند رحمت خدای را و خدا
آمرزنده مؤمنان و مجاهدانست و برایشان مهربانست و پوشیده نیست که سروری
امیر مهاجرین و مجاهدین امیر المؤمنین است علیه الصلوة والسلم یَسْئَلُونَكَ
عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمَا اِثْمٌ كَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَاِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا
وَیَسْئَلُونَكَ مَاذَا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰیَاتِ
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ می پرسند ترا ای محمد از تناول خمر و مباشرت
قمار بگو در این هر دو گناهی بزرگست و منفعتها مر مردمانرا و منافع خمر یا بدنیست
یا سودها و ان در بیع و شری آن و فواید میسر توسعه بر درویشان چه رسم
جاهلیت آن بوده که زر قمار بر مساکین قسمت کردندی القصه اسم کبیر در اشتغال
بدانهاست و منافع تمام در ترك آنها و گناه خمر و قمار بزرگترست از نفع آنها
و می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند همان عمرو بن جموح دوم بار پرسید که دانستم
که صدقه بکنم می باید دا دا اما نمی دانم که چه دهم جواب آمد که بگو آنچه فاضل آمد
از نفقهٔ خود و عیال و امام محمد باقر عم فرموده که آنچه فاضل آید از قوت سالیانه

همچنانکه احکام اتفاق بیان کرد بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای
مهربانی خویش باشد که شما تفکر کنید در کار این سرای و آنسرای که دل بر دنیا نبندید
و توشهٔ آخرت بردارید وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ
تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و می پرسند ترا از کیفیت معیشت با یتیمان بگو با صلاح
آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان بهترست از تجنب از ایشان چه بعضی
خواستند که قیام بمهمات ایشان ننمایند و اگر با ایشان در آمیزند و طعام خود
با طعام ایشان خلط کنند پس ایشان برادران شما اند درین چه بعضی را اینها لطه
بر ایشان نگشودندی و خدای تعالی میداند تباه کنندهٔ مال ایشانرا از اصلاح
دهندهٔ کار ایشان و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه شما را در رنج افکندی و کار
بر شما تنگ کرفتی بدرستی که خدای تعالی غالبست و قادر بر اعنات داناست در آنچه
کرد از ترک آن وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ
وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ
وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ
آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ و زنی مخواهید زنان مشرکه را تا وقتی که ایمان

آرند نزول این وقتی بود که مرثد غنوی اراده کرده بود که زنی شکیده بود عناق
۱۴۱
نام مشرکه او را بزنی خواست اما مؤمنه بود بعضی زنان زبان طعن کشاده اند که
ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و فلانه زن مشرکه که با مال و جمال است
نخواست آیت آمد که هر آینه کنیزک مؤمنه بهترست از زن آزاد مشرکه و اگرچه
شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال و مدهید زنان مؤمنه را بمردان
مشرک تا وقتی که ایمان آرند و هر آینه بندهٔ مؤمن بهترست از مرد آزاد مشرک و اگرچه
شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطهٔ صورت یا ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند
بسوی آتش یعنی کفر که از نکاح آن سبب رسیدن بدوزخ است و خدای تعالی میخوانند
بالسنهٔ رسل بسوی بهشت و آمرزش یعنی بعملهای که بدان آمرزیده شوند و بهشت
برسند بتوفیق او و هویدا میکند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان
شاید که ایشان پند گیرند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ
فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ
أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ می پرسند ترا از حیض
زنان بگو که حیض مکروهست که نفس آدمی را از ان نفرت باشد پس دور باشید
و یکسو روید از زنان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال جوئید از مجامعت

در قبل که آن حرام است نه آنکه ترک مخالطه و مکالمه و مواکله نمایند چون
یهود و نه آنکه در ملاعبت و مباشرت افزایید چون نصاری که دران حال
مباشرت و مجامعت میکردند در قبل پس بجهت تاکید میفرماید و نزدیک مشوید
بدیشان یعنی مباشرت مکنید تا وقتی که پاک میشوند یعنی خون منقطع گردد و بقرائت
یَطَّهَّرنَ بتشدید تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و قبل از غسل مباشرت
مکروه هست و بعد از غسل حلال پاک و اقل زمان حیض سه شبانروز متوالی است
واکثر آن ده روز چون پاک شوند و غسل کنند پس بیایید بدیشان از آنجا که خدای تعالی
بآن امر فرموده است یعنی قبل و محمد حنفیه علیه السلام فرموده که از قبل نکاح
نه از زنا حکنه فجور بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان از
نجاسات باطنه و دیگر دوست دارد پاک کنندگان و پاکیزگان از نجاسات ظاهره
نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّكُم مُّلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ زنان شما موضع کشت شما اند و منبت اولاد
پس بیایید بکشت زار خود هر جا که خواهید اما اولی موضع حرث است نه محل فرث
که مکروه هست و طبع نیز از آن تنفر دارد و فرا پیش دارید برای خود یعنی طلب ولد
کنید یا قصد صیانت نفس کنید از حرام و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر او

رضا شوهر نهي او و بدانيد انکه شما رسندکانيد بانچه از پيش ميفرستيد و مژده ده مؤمنانرا
۱۴۷
ببهشت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و مکردانيد نام خدا تعالی را بهانه و مانع سوکندهای خود ابن رواحه
از شوهر خواهر خود بشير نام رنجيده بود و سوکند بخدا خورده که با وي سخن نکويد
و در اصلاح وي نيکوئی نکند حق تعالی اين کريمه فرستاد که مکردانيد ذکر خدا را مانع
از انکه نيکوئی کنيد با اقربا و احبا و از انکه بپرهيزيد از مروت و با ياران مکالمه نکنيد
و از انکه اصلاح کنيد ميان مردمان و خدای تعالی شنواست بسوکند شما و دانا بضمير
سوکند خورنده لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ
قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ نکيرد خدای تعالی شما را يعنی عقاب نکند به بيهوده که
واقع شود در سوکندهای شما يعنی بی اختيار بر زبان کسی کذرد بتعجيل يا بطريق
عادت که والله و بلی والله و مراد دران قصد سوکند نباشد و از امام محمد باقر و از
امام جعفر صادق عليهما السلام منقول اينچنين است و در يمين لغو کفاره و مؤاخذه
نيست وليکن مؤاخذت ميکند شما را بانچه عزم کند دلهاي شما و بعمد سوکند خوريد
و حانث شويد کفارت بايد داد و بيان کفارت در سورة مايده بيايد انشاء الله تعالی
و خدای تعالی آمرزنده است بنده را يعنی يمين لغو نکيرد و بردبار است در سوکند

عمد نیز بعقوبت تعجیل نماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ
فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مر آنانرا که سوکند خورند از زنان خود که بایشان نزدیکی
نکنند بوطی سطلق یا زیاده از چهار ماه پس اکر صبر کردند اعتراض نیست و هرکاه که رفع
کردند آنرا بر حاکم شرع انتظار بردن چهار ماه است بانکه حاکم مولی را مخیر سازد
میان رجوع وطلاق پس اکر مدت منقضی شد وطلاق کفت پس آن راجعی است واکر
چنین نکردند پس اکر باز آیند یعنی سوکند خورندکان رجوع نمایند بسوی زنان
بوطی وکفارت بدهند فبها والا لازم است حاکم را که مولی را حبس کند وطعام
وشراب را بر وتنك کرداند تا یکی از دو امر که طلاق یا رجوع با کفاره است اختیار کند
وآنکه بر سوکند بایستاد پس خدای تعالی آمرزنده است مر شکنندهٔ سوکند را مهربانست
که مباح کرد مخالفت سوکند را وکفارت مقرر فرمود وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ واکر عزم کنند طلاق را چنانچه کذشت پس بدرستی که خدای تعالی شنواست
قول مولی را داناست بعزم او وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا
يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وزنان
رها کردهٔ بالغهٔ مدخول بها که حامله نباشند انتظار برند بنفسهای خود تاکید ست
در انتظار سه طهر که دو حیض در میان باشد چون در یاکی سیوم شروع کرد عدة

منقضی شد وحلال نباشد زنانرا آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدای تعالی در رحمهای

ایشان از طهر وحیض وحمل چه کتمان سبب ابطال حق زوج است پس از زنان

روا نبود اگر هستید که ایمان دارید بخدای تعالی وروز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ

فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ

دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وشوهران ایشان سزاوارترند برجوع کردن بایشان در زمان

تربص یعنی مادام که در عدهٔ رجعیه اند اگر خواهند شوهران بدان رجعت

بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر وآزار رسانیدن بدیشان وزنانرا است

بر مردان از حقوق مانند آن حقوق که مردانرا بر ایشانست بخوبی معیشت

وبحسن معاشرت اما حق زن بر مرد مهر ونفقه وکسوه واسکان وعدم اضرارست

وحق مرد بر زن فرمان بردن او وناموس او را نگاه داشتن وقدم از دایرهٔ عفت

وصیانت بیرون ننهادن وحفظ آب او کردن وحیله نا کردن در اسقاط حمل

ومردانراست بر زنان افزونی بلندی بآنکه مهر برایشانست ونفقهٔ ایشان

یا بمیراث که ضعف زنان می برند یا بطلاق ورجعت که سررشتهٔ اختیار بدست

رجالست ودیگر باستعداد نبوت وولایت وکمال عقل وخدای تعالی غالبست

عزیز میکرداند مردانرا وفضل مینهد بر زنان داناست بحکمت که حکم میکند بر

بندگان اَلطَّلاقُ مَرَّتانِ فَاِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِيحٌ بِاِحْسانٍ وَلا يَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَأْخُذُوا

مِمّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا اِلّا اَنْ يَخافا اَلّا يُقِيما حُدُودَ اللهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلّا يُقِيما حُدُودَ اللهِ

فَلا جُناحَ عَلَيْهِما فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ طلاق شرعی تطلیق بعد از تطلیق است بر تفریق

که اگر دو طلاق یا سه طلاق بیک دفعه بگوید بدعت است پس در طلاق رجعی باخود

گرفتن است برجعت یا استیناف عقد اگر عده منقضی شده باشد یا رها کردن بنیکوئی

بعضی گویند بطلاق سیوم است تا یکبارگی از قید نکاح خلاص شود در آنچه منقولست

از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام آنست او را بازگذارد تا عده منقضی

شود و آن طلاق باین گردد و اصح این قولست زیرا که طلاق بکنایه واقع نمیشود مگر

بلفظ صریح و حلال نیست شما را ای مردمان آنکه فرا گیرید از آنچه داده اید زنان خویش

چیزی از مهر و نفقه مگر آنکه دانند مرد و زن آنکه بپای نمیتوانند داشت احکام الهی را

در صحبت و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست آنکه

آن مرد و زن اقامت نمیتوانند کرد حکمهای خدای تعالی را پس هیچ وزر و وبالی

نیست بر مرد و زن در آنچه زن ندا دهد بشوهر و بان خود را بازخرد تِلْكَ حُدُودُ

اللهِ فَلا تَعْتَدُوها وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَاُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ این احکام که مذکور

شد از طلاق و رجعت و خلع اندازهای خدای تعالی است که برای مصالح بندگان

مقرر کرده از پس اندازه برید حدود را و هر که از حد و اندازه می برد پس آن کروه
ایشانند ستمکاران بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ
فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ
اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اکر طلاق بدهد مرد بعد از دو طلاق زن خود را پس آن زن
حلال نباشد برای مرد بعد از طلاق سیوم که دو رجعت در میان باشد تا وقتی که
بنکاح در آرد شوهر دیکر او را و زوج ثانی بعقد دوام وطی نماید بقبل در وقتی
که بالغ مسلم باشد و این حکم مخصوص است بما عدای طلاق عده که آن حرام میشود
در طلاق نهم حرام ابدی پس اکر طلاق دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت
پس هیچ کناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه آنکه با یکدیکر رجوع نمایند بنکاحی
جدید و مهر بعد از مدت عده شوهر ثانی اکر میدانند یا کمان می برند آنکه بپای دارند
احکام خدای تعالی و حق یکدیکر بشناسند و این که کفته شد از تحریم و تحلیل اندازهای
احکام خدایست بیان می کند آنرا برای کروهی که دانند که این از نزد حق است و بدان
بکروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ
بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا
تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ

وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وچون طلاق دهید
زنانرا و برسند بنزدیك مدت یعنی با نقضای عدت ایشان پس نگاه دارید ایشانرا به
نیکوئی یا رها کنید ایشانرا بنیکوئی تا عدهٔ ایشان منقضی شود ومالك نفس خود شوند
و باز مدارید ایشانرا و رجعت مکنید از روی رنج رسانیدن یا ستم کنید بر ایشان
بدرازی مدت عده و هر که چنین کند و ضرر رساند بمسلمی یا مسلمهٔ پس ستم کرده است
بر نفس خود و خود را در معرض غضب ربانی آورده و فرا مگیرید حکمهای خدای تعالی
با فسوس یعنی اعراض مکنید از آنها و تهاون مینمایید در عمل بدان و یاد کنید نعمتهای
خدایرا که فایض میکرداند بر شما خصوصا در باب مناکحات که چهار حره جمع میتوان
کردن در عقد دوام و متعه و ملك یمین آنچه خواهند و دیگر ذکر کنید آنچیز را که بر شما
فرستاده است از قرآن و احکام حدود آن خدای پند میدهد شما را بقرآن و منع میکند
از اضرار و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام و بدانید که خدای تعالی بهمه چیزها
از اعمال شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ
أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وچون
طلاق دهید زنانرا و برسند بانتهای مدت خود شان پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید

آنکه بنکاح در آرند شوهران پیشینهٔ خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند چون
رضا دهند میان مردمان بنکاحی حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت این
نهی که کردیم پند داده شود بدو هر که باشد از شما که بوجه اخلاص بگرود بخدای تعالی
و بروز رستخیز این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار پاکیزه تر است مر شما را از روی
معاش چه ترویج یکدیگر را دیده اند و شناخته و پاکتر از آنکه حرام اندیشند و فکر
فجور نمایند و خدای میداند که زن و مرد خواهان اند بیکدیگر و شما نمی دانید وَالْوَالِدَاتُ
يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ
وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ این جمله خبریست در معنی امر یعنی و باید مادران که شیر دهند
فرزندان خود را دو سال تمام مر آنکس که خواهد آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را و این
اقصی مدت رضاع است و اقل آن بیست و یکماه هست و کمتر از آن جور است بر صبی و بر
آنکس است که فرزند برای او زاده اند روزی این شیر دهندگان یعنی خورش
ایشان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ
وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ تکلیف کرده و رنج
یافته نشود هیچ نفسی مگر آنرا که گنجایش و توانائی آن دارد میشاید باید که رنج نرسانند
هیچ مادری بفرزند شیرخوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد و باید که

رنج رسانیده نشود نه مادر بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکند و اگر قبول
کند نفقه و کسوه از وی باز نگیرد یا پدر ترک نزدیکی نکند و مادر از جهت خوف حمل
و او نیز امتناع نماید از جهت همین و این قول از صادقین علیهما السلم منقولست
و نباید که ضرر رساند پدر بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستاند
بلکه باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی از وی زیاده از خورش و پوشش
نطلبند و بر وارث مولود له وقتی که متوفی شود لازم است مانند آنکه مولود له
بوده در نفقه و کسوه و عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا
سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و ما در جدا
کردن فرزند از شیر قبل از تمام حولین از روی خشنودی هر دو یعنی پدر و مادر
و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام که کمتر از دو سال باشد چنانچه مذکور
شد پس بر شما هیچ گناهی نیست بر ایشان از ینجهة اگر خواهید آنکه دایه گیرید بجهة
شیر دادن برای فرزندان خود مادر را مانعی باشد از شیر دادن یا نباشد پس بر شما هیچ
گناهی نیست در دایه گرفتن چون تسلیم کنید بدایگان آنچه اراده کرده اید دادن آن
بدیشان بنیکوئی و خوش خوئی بی مضایقه و مبالغه و بترسید از خدای تعالی

در بیان که رفتن و مردم دو وراث و بدانید که خدای تعالی بدانچه میکنید از رضاع

وفصال واسترضاع بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ

بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ

بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ وآنانکه بمیرند از شما وبگذارند زنان را باید که زنان

ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله باشند که عدت ایشان

ابعد اجلین است از وضع حمل وچهار ماه و ده روز یا کنیزک که عدت او دو ماه

وپنج روز بود واین حکم عام است خواه مدخوله وغیر مدخوله وصغیره وکبیره

وحامل وغیر حامل باشد لیکن از ان حامله آنکه مذکور شد پس چون بپرسند زنان

شوهر مرده بپایان عدت خویش پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای حکام یا ای

ورثه آنچه زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن بنیکوئی یعنی موافق شرع

وخدای تعالی بآنچه شما میکنید از مردان وزنان داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم

بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن لَّا

تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ

الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

حَلِيمٌ وگناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح در آنچه تعریض کنید بآن یعنی بکنایه خبر

دهید این برای خواستگاری زنان معتده اما نه معتده رجعیه که آنجا تعریض وتصریح

هردو حرام است از اجنبی وتعریض کلامیست که رغبت نکاح ازان فهم شود مثلا

بدین وجه که تو از شوهر درنخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون عده بسر آید

مرا خبر کن یا آنکه بپوشید در تنهائی خویش میداند خدای تعالی آنکه شما زود باشد

یاد کنید آن زنانرا بنیکوئی بعد از تزویج ولیکن وعده مدهید ایشانرا بعملی که آنرا

پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بجماع ووطی وعده مدهید چه آن کلام

فحش است خطبه بآن مطلقا جایز نیست مگر آنکه بگوئید سخنی نیکو بتعریض واشارت

نه بتصریح در عبارت وقصد مکنید عقد نکاح ایشانرا تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی

فرض کرده که آن عدة است بغایت خود ومدت آن منقضی کردد وبدانید آنکه خدای تعالی

میداند آنچه درد رونهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست پس بپرسید وحذر

کنید از عقاب او وبدانید که خدای تعالی آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت بردبار است

بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ

فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى

الْمُحْسِنِينَ باك نیست بر شما اگر طلاق دهید زنانرا مادام که مس نکرده باشید یعنی

جماع واقع نشده باشد وباك نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید ونام

نبرده از برای ایشان مهری که مقرر هست پس طلاق دهید و برخوردار سازید ایشانرا
۱۵۲
یعنی چیزی بدهید و این چیز مختلفست باعتبار حال زوج بر مرد توانگر باندازه
توانائی او مثل دابه یا جامه مرتفع یا ده دینار طلا و متوسط پنج دینار یا جامه متوسط
و بر مرد درویش یکدینار طلا یا انگشتری و از صادقین علیهم السلام این منقولست
متعدد ادنی بوجهی که شرعا و عرفا شاید و خدای تعالی واجب کرده اند متعه را و واجب
کرده اند نیز نیکو کاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ
فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ
تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و اگر طلاق
دهید ایشانرا پیش از آنکه مباشرت کنید و دخول نمایید و بدرستی که مقرر کرده باشید
برای ایشان مهری پس بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید مگر عفو کنند آن زنان
که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل زوجه را هست که تمام حق را عفو
کند و ولی او را نیست مگر عفو از بعض حق یا آنکه عفو کند آنکسی که بدست اوست
عقدهٔ نکاح آن زوج است و اگر درگذارید شما که شوهرانید و تمام مهر ادا کنید
نزدیکترست به پرهیزکاری از بیداد و فراموش مکنید و یا ترک مکنید تفضل را
در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن در عقد من محبوس بوده و از وصال

من مایوس شده اورا بتمام مهر دلشاد سازم و زن نیز تفکر نماید که این مرد هنوز

نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه از و هیچ نگیرم بدرستی که خدای تعالی

بدآنچه شما میکنید از جور و فضل بیناست حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی

وقوموا لله قانتین محافظت کنید وایستادگی نمایید بر نمازهای فریضه بمواقیت

وحدود وحقوق آن تا نماز نیز شما را از ناشایست باز دارد و شرایط محافظه بخصوص

به نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و بعضی گویند که آن نماز بامداد است که میان سواد لیل

و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاریست یا از هر طرف آن نمازیست

که دران قصر میکنند و بعضی گویند که نماز پیشین است که در وسط نهار میگزارند

یا اوسط صلوة نهاریه است و بعضی گویند که نماز عصر است و حدیثی درین باب

وارد است که آنرا وسطی بواسطهٔ آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی

قصر هست و در دیگری نه و دو نماز شب از طرفین و دیگر همین وجه و دیگری گویند که

نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار و او میان اقل و اکثر واقع شده

یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریه و طایفهٔ دیگر نماز خفتن را گویند که میان

دو صلوة جهریه واقع است که افتتاح واختتام عبادات لیلیه بدیشان باشد یا میان

دو نمازست که قصر را بدیشان راه نیست و گویند او در میان نمازهای پنهانست مثل

شب قدر در میان شبها و اسم اعظم در میان اسما تا دایم طالب آن باشند و دیگر امر
١٥٣
میفرماید که بپای ایستید برای خدای تعالی در حالتی که فرمان بردارانید و اصح اقوال
آنست که قنوت دعاست در نماز با برداشتن دستها فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا
فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ پس اگر ترسید از دشمن
پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف ممکن نباشد یا سواره نماز گزارید
در جنگ بهر نوع که ممکن باشد یا چون ایمن شوید شکر گویید خدایرا تعالی همچنانچه
درآموزانید شما را از آداب نماز با شرایط شکر آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَالَّذِينَ
يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ
فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ و آنانکه وفات کنند از شما و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان
شوهر مرده یکسال عده می داشتند و جامهای کهنه می پوشیدند و قاعدهٔ تزین
وتجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در همان خانها با اولیای شوهر
بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اهل
وبر از پلاس خانهٔ جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه
برون نیامدندی و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانهٔ مقرره بیرون

آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلعم بمدینه فرمود مرد طایفی در
گذشت وازوی زنی وپسری ومادری ماند وآنحضرت ترکه اورا بولد ووالدین قسمت
کرد وزنرا نصیبی تعیین فرمود اما حکم فرمود که یکسال از ترکه نفقه بوی رسانند
دران محل این آیت نازل شد وحکم فرمود که چون جمعی از شما بمیرند وزنان ایشان
باز مانند فرض کرد خدای تعالی فرض کردنی برای زنان ایشان متعه دادن بنفقه
وکسوت ومسکن از ترکهٔ شوهر تا یکسال بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر
خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشانرا نفقه نباشد پس اگر بیرون آیند بعد از
گذشتن سال پس گناهی نیست بر شما درآنچه ایشان کنند در نفسهای خود از زینت
وطلب شوهر درآنچیزی که بر وفق شرع باشد وخدای تعالی غالبست انتقام کشد
از هر که مخالفت امر او کند صواب کارست درآنکه حکم کند واین حکم منسوخ است بآیت
عده چهار ماه وده روز چنانچه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُتَّقِينَ وزنان طلاق داده شده را که مس نکرده باشید متعه ایست که بدان برخوردار
شوند بطریق نیکویی وتوسط در غلو وتقصیر از غنی ومتوسط وفقیر بر قدر حال
او سزاوار گردانیده است خدای تعالی سزاوار گردانیدنی بر پرهیزکاران مراد متقیان اند
از شرک یعنی همه مسلمانان وتخصیص متقیان جهت تشریف ایشانست كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

لکم آیاته لعلکم تعقلون همچنانکه این احکام بیان کرد روشن میکرداند خدای تعالی
برای شما احکام خود را در آنچه محتاجید شاید که شما عقول خود را در قبول و تفکر در آن
کار فرمایید الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله
موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون
آیا ندیده ای بینش یا ندانسته وبنظر تعجب نگاه نکرده بسوی آنانکه برون رفتند از
منزلهای خود وسرای خویش وایشان چند هزار بودند از بنی اسرائیل گویند که در قریه
داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی برون رفتند واکثر بسلامت
ماندند وبعضی بایستادند واغلب مردند سال دیگر طاعون معاودت کرد همه
اهل قریه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از دیه بیرون رفتند
از جهت احتراز کردن از مرگ وهمچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود
آمدند پس گفت مر ایشان را خدای تعالی که بمیرید در بعضی از تفاسیر آورده اند که حق
سبحانه وتعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند
که بمیرید همه بیکبار بمردند تا چهار پایان خود مردم از اطراف وجواب بدفن ایشان
آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیده از آنجا درگذشتند ومدتی
بر ایشان بگذشت واز ایشان جز استخوان نماند پس زنده گردانید ایشان را واین صورت

بران وجه بود که روزی حزقیل بن بودی راکه ثالث خلفهای موسی علیه السلام
بود زیراکه اول یوشع بن نون بود وثانی کالب بن یوفنا وثالث حزقیل بران موضع
گذر افتاد وآن تودهای استخوان مشاهده نمود گفت آلهی چنانچه اثر هیبت بدیشان
نمودی نظر رحمت برایشان افکن از حق سبحانه وتعالی خطاب رسید که فلان کلمه بگوی
طبرسی رحمه الله آورده که گفت اَحْیُوْا بِاِذْنِ اللّٰهِ زنده شوید بامر خدای تعالی وگویند این
دعا خواند که اللهم رب الارواح الفانیة ورب الاجساد البالیة اسئلك بطاعة الارواح
البالغة الی عروقها وبطاعة الصور المشققة عن اهلها الحقهم بالاحیاء المرزوقین یا رب
العالمین این کلمه را بر زبان راند حق تعالی ایشانرا زنده ساخت در تفسیر طبرسی آورده
که عمران بن اعین از ابی جعفر الامام محمد الباقر علیه السلام پرسید که این طایفه که حق
سبحانه وتعالی ایشانرا زنده کردانید چنانچه نظر مردم برایشان افتاد ودیگر میرانید یا نه
که ساکن شدند در خانها وطعام خوردند ومکث کردند آنحضرت فرمود بلکه رد فرمود
وباز کردانید ایشانرا تا در خانها ساکن شدند وطعام خوردند ونکاح کردند ومکث
نمودند در دنیا آنچه خدای تعالی خواست بعد از ان باجال خود مردند بدرستی که خدای تعالی
هر آینه خداوند فضل ورحمت است بر مردمان ولیکن بسیاری از مردمان سپاس داری
نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزی دیدند وفرمان حق را کردن ننهادند

شما ای مسلمانان عیبی کبیر بید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وکارزار

۱۰۰

کنید در راه خدای تعالی برای آشکارا کردن دین خدای تعالی و بدانید آنکه خدای تعالی

شنواست قول متخلفانرا از جهاد که باعذار ناپسندیده تمسک می جویند داناست

بر ضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ

يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدایرا یعنی بندگان

درماندهٔ اورا که وام خواهند وام دادن نیکو یعنی در وام تعجیل کند یا منت ننهد

یا طالب عوض نباشد یا خالصاً لوجه الله باشد و در حدیث صحیح وارد شده که ثواب

قرض دادن دو مثل ثواب صدقه است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد و اصح آنست

که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقهٔ فی سبیل الله

را در لزوم جزا بوام که اعطای عوض دران لازم است چه آن عملی است که موجب ثوابست

و دیگر آنکه اصل قرض قطع است و آن قطعه ایست از مال که جدا میکنند و میدهند تا عوض

آن بستانند چون حق سبحانه و تعالی از احتیاج منزه است پس غرض ازین آنست که عملی

کنید که مستوجب ثواب شوید که ثواب عوض آن عمل باشد و اجر از و خواهید نه از غیر او

تا خدای تعالی مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را از برای او ضعفها

بسیار مبهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره را بیرون از حد شمار تصور کنند چنانچه شیخ مرحوم

شهید قدس الله روحه السعید در چهل حدیث آورده که ابو ایوب خزاز گفت که
من شنیدم از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که میفرمود که چون آیت
کریمهٔ من جاء بالحسنة فله خیر منها نازل شد حضرت رسول صم فرمود که بار خدایا زیاده
کردان از برای من بیان را بعد از ان آیت فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
باز آنحضرت فرمود که بار خدایا زیاده کن برای من بیان را پس این آیت سمت نزول یافت پس
معلوم فرمود آنحضرت که بسیار از خدای عز و جل بشمار در نمی آید و آخر ندارد پس عملی که
از برای خدای تعالی کنند جزا و مکافات آن حد و نهایت ندارد این آیت که نازل شد یهود
بطعنه گفتند مگر خدای تعالی چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون اهل ایمان بوعدهٔ
حق سبحانه و تعالی واثق بودند در معاملهٔ این قرض مبادرت نمودند اوّل ابو الدحداح
انصاری و نام او عمرو بن الدحداح بود پیش آمد و گفت یا رسول الله صلعم خدای تعالی
این قرض چرا میطلبد حضرت رسالت صم فرمود که میخواهد تا شما را بواسطهٔ آن به بهشت
برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله صلعم مرا دو خرما ستانست و بهترین آنها جنّتیّه نام
دارد اگر آنرا قرض دهم شما ضامن بهشت من میشوید سیّد عالم صم فرمود که من ضامن
میشوم که حق سبحانه و تعالی دوچندان در ریاض بهشت بتو ارزانی فرماید گفت ای
سیّد بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند آنحضرت صلعم فرمود که آری چنین باشد

پس دست مبارک رسول الله صلعم گرفت و جنینه را در راه حق سبحانه و تعالی صدقه کرده

فی الحال بدرخت خرما استادن آمد و مادر فرزندان آنرا گفت یا ام الدحداح این حدیقه را

صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید ام

الدحداح گفت خوش سودائیست بارک الله فیما اشتریت و آنحضرت در بارهٔ او فرمود

کم من عذق دواح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح یعنی بسی از باغهای تر به

پر درخت و خانهای خوش هوای پر زینت در جنت خواهد بود از برای ابی الدحداح

با دیگر کرامت و خدای تعالی فرا میگیرد و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود

و صلاح حال ایشان آنست و کشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و منفعت

و مصلحت ایشان در آنست و بسوی پاداش حق باز گردانیده خواهید شد در بحر الحقایق

گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستانندهٔ اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکنند

بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیدهٔ شهود اغنیا جزوی

نبینند و باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکند الم تر الی الملأ من

بني اسرائيل من بعد موسى اذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله

قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال ان لا تقاتلوا قالوا وما لنا ان لا نقاتل في

سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا

مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد بخبر جمعی
از اشراف و ارباب رای از فرزندان یعقوب علیه السلام بعد از وفات موسی ع چون
گفتند این بزرگان مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموییل بود که حق سبحانه
وتعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد و گفت یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف
بن یعقوب یا سمعون بن صفیه که از اولاد لاوی بن یعقوب بوده اما از ابی جعفر محمد
الباقر عم اول مرویست و برهر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای برانگیز از برای
ما تعیین کن از میان ما پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای تعالی با جالوت
وقوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیهٔ عاد که همیشه بت می پرستیدند و شرک میورزیدند
و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و ایشان را
ملکی و کارفرمایی نمانده بود بسبب آن از پیغمبر استدعای حاکمی کردند که بمدد او جهاد
توانند کرد گفت آن پیغمبر هیچ شاید از شما چون فرض کردانید بر شما کارزار کردن با دشمنان
دین آنکه شما مقاتله مکنید گفتند چیست ما را و چه بران دارد که قتال نکنیم در راه خدای تع
و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود و از پسران خود یعنی ما را مهجور
ساخته اند ازیشان در خبر است که طالوت از ابنای ملوک ایشان چهار صد و چهل تن
اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان درماندهٔ

حرب مبالغه داشتند پس آن هنگام که نوشته شد بر ایشان کارزار با اعادی برگشتند ۱۵۷
واز فرمان برداری بگذشتند مگر اندکی از یشان وایشان سیصد وسیزده تن بودند
وخدای تعالی داناست بستمکاران که ایشان از جهاد تخلف ورزیدند وچون اشمویل عم
بر ایشان حجت گرفت وایشان بر سبیل تاکید جواب دادند از حق سبحانه وتعالی استدعا
نمود که ملکی برای آن قوم تعیین کند حق سبحانه وتعالی ظرفی پر از روغن وعصایی
بوی فرستاد وفرمود که هر که بمنزل تو آید وروغن در ظرف غلیان نماید واین عصا
با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشمویل عم در آمد فی الحال واین
خبر بقوم رسانید وهر یك از اعاظم بنی اسرائیل بخانهٔ او تردد وآمد شد آغاز نهادند
برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد وعصا با قامت ایشان برابر نیامد تا روزی مرد
سقایا دباغی که شاول نام داشت وبواسطهٔ طول قامت او را طالوت گفتندی آورده اند که
دست او بالای سر دیگران رسیدی بخانهٔ اشمویل عم در آمد فی الحال دهن القدس بنیاد
غلیان کرد وعصا با قامت او مساوی افتاد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ
مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ
قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وگفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای تعالی

بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت را بپادشاهی وفرمان روایی گفتند قومی از روی

استبعاد که چگونه باشد واز کجاست مر طالوت را پادشاهی بر ما وما سزاوارتریم

بپادشاهی که از سبط یهودائیم از وی که از سبط بنیامین است زیراکه نبوّت در سبط لاوی

بن یعقوب بوده که موسی وهرون از ان سبط اند وپادشاهی وسلطنت در سبط

یهودا بوده که داود وسلیمن عم از ان سبط اند ودر سبط بنیامین نه نبوّت بود ونه

ملکت وبا وجود انکه از سبطوی ملکت نیست مردی دباغ یا سقاست یا مکاری استبعاد

ایشان از دو وجه بود یکی این که مذکور شد ودیگر آنکه او را عطا نکرده اند بسیاری

وفراخی از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری بایستی که صاحب خزاین

ودفاین بودی تا تجهیز لشکر وتهیه اسباب جنگ توانستی کرد پیغمبر ایشان ازالهٔ مورد

شبههٔ ایشانرا از چهار وجه اول آنکه گفت در جواب ایشان که بدرستی که بر گزید خدای تعم

اورا بر شما وسلطنت داد کسی را نرسد که اعتراض کند بر حکم الهی دوم آنکه افزونی داد

اورا وکشادگی وبسیاری در علم ودانش بامر حرب وسپاهی وتدبیر ممالک وعسا کر

وبیفزود اورا در تن که طالوت مردی نماینده وبا جمال بود وبیک سر وگردن از اهل

زمان خود زیاده تر نمودی چون ایشان طعن مینمودند بروی بنقصان جاه ومال

حق سبحانه وتعالی مقابله فرمود آنرا بوصف علم وقدرت چه مناسبت آنها زیاده است

مراستحقاق ملك را از نسب ومال زیرا که علم وقدرت از کمالات حاصله اند مرجوهر ۱۵۸

انسان او جاه ومال دو امر منفصل اند از ذات انسان واین هر دو در معرض هلاك

و زوال اند بخلاف آن دو که ممکن نیست سلب آن از انسان وبعلم وقدرت متوسلی

میتوان شد در جاه ومال وبعکس نه بی قیل وقال سیوم آنکه خدای تعالی که مالك

الملك است علی الاطلاق میدهد ملك خود را هرکرا میخواهد وصیدا ندکه او را

صلاحیت ملك داری هست پس کسی را چون وچرا نسزد چهارم آنکه خدای تعالی

بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هرکه خواهد دانا ست

باستحقاق کسی که او را بر میکزیند پس رزق وابواب سلطنت بر وخواهد کشود

دیکر بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود از طریق ابرام والحاح در آمده کفتند ما را

بر اصطفای طالوت حجتی وعلامتی باید تا دانها را بفرمان داری وهواخواهی او عرق

بدید آید اشمویل عم از خدای تعالی درخواست وحق جل وعلا از علامات پادشاهی

او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ

وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وکفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان بدرستی که نشانهٔ پادشاهی طالوت

آنست که بیاید بشما تابوت سکینه ایست از پروردکار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر

وآن صندوقی بود از چوب شمشاد مطلا اند و د که سه ذرع در دو ذرع بود در طول و عرض و صور همه انبیا در آنجا منقوش در و سکینه ایست از پروردگار شما یعنی که تسکین خاطر شما در آن باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون دو مشعله افروخته که کس را قوت دیدن آن نبود و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت وزد بر روی دشمنان جستی و ایشانرا متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و دیگر درین تابوت باقی چیزیست از آنچه نگذاشته است موسی و هرون علیهما السلام که مراد از آل نفس ایشانست چه در داب عرب هست که آل گویند و نفس او خواهند و آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عصا هرون و پارهٔ ترنجبین که در تیه بر ایشان می بارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بودند و بولایت خود برده و در هر موضعی که داشتند آفتی باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی منزلی دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشمویل علیه السلام آوردند چنانچه فرمود برداشتند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند بدرستی که در رسیدن تابوت بشما هر آینه حجتی است شما را بر صدق

قول پیغمبر در پادشاهی طالوت اگر هستید باور دارندگان پس بنی اسرائیل

بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشته و تهیهٔ مقاتله جالوت نمود هفتاد
هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت
بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه
فانه منی الا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم فلما جاوزه هو
والذین امنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده قال الذین یظنون
انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع
الصابرین پس آنهنگام که بیرون آمد طالوت بزمان اشمویل عم از شهر ایلیا با آن لشکرهای
ساخته بگفت طالوت باعلام اشمویل ع یا بالهام ربانی که ای قوم بدرستی که خدای تعالی
آزمایندهٔ شماست درین هوای گرم بجویی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر
شود تا مطیع و عاصی را بشما بنماید پس هر که بیاشامد ازین جوی پس از اتباع من
نیست و هر که نچشد و نیاشامد پس او از منست یعنی پیرو من باشد هر که آب نخورد
مگر آنکسی که بردارد کفی آب بدست خود و آورده اند که حق سبحانه و تعالی بقدرت
کاملهٔ خود جویی آب در راه ایشان بدید آورد چون لشکر دران هوا با تشنگی
غالب بدان جوی رسیدند پس بیاشامیدند ازان جوی زیاده از غرفه مگر اندکی

ازیشان که سیصد و سیزده تن بودند چنانچه گذشت که بیک کف آب اختصار کردند
وهمه ازان غرفه سراب شدند وهمه مطهرهای ایشان از بقیهٔ غرفه پر شد و آنانکه
زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابهٔ بر ایشان غلبه
کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی ها مانده بالشکر ملاقات
نکردند آورده اند که این قصه مشابهتی بحال اهل دنیا دارد که قوم طالوت بمثابهٔ سالکانند
که متوجه مقاتلهٔ لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن اندک اند و آن جوی آب مال و
متاع دنیاست که بآن بیازامد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش اس... یل نماید بعلت
استسقای حرص گرفتار شده هرچند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته
اطمینان نیابد و چنین کس برلب نهی دینی مانده از دولت غزا بالشکر هوا محروم و بی
بهره است وهرکه از جوی آب بغرفهٔ قانع شود یعنی بمقدار خورش و پوشش که ازان
چاره نباشد خرسند گردد حق سبحانه و تعالی اورا بعزت خود هویدا گردانیده از
روی معنی بنوازد و فیروزه سازد پس چون عبور کرد و بگذشت طالوت و آنکسانی
که ایمان آورده بودند و قول اورا تصدیق نموده بگذشتند با او گفتند آن دیگران
که خلاف کرده عبور ننموده بودند نیست توانائی مارا امروز بجالوت ولشکرهای
او و قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی بگشتند و ازان چهار هزار کس

عبره کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هفتاد
۱۶۰
و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم گفتند آنانکه
بیقین میدانستند آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا دادن خدای تعالی
ایشان را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند بسیاری از گروه اندک
مؤمنان که غالب شده اند بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بعون و نصرت و مددکاری
خدای تعالی و خدای تعالی با صبر کنندگانست بتائید و قوت و چون خالفان ابا نمودند
و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابلهٔ لشکر جالوت
صف برکشیدند و آن لشکر بقول صاحب تفسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار
تیغ زن نیزه دار بودند و جالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه شدید الشوکه بود در
بعضی از تفاسیر مذکورست که اسلحهٔ او هزار رطل آهنین بوده از انجمله خودی که بر سر
مینهاد سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا
صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند
و صف قتال راست کردند از برای جالوت و لشکرهای او گفتند مؤمنان ای پروردگار
ما فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما اضافه
کن و نگاه دار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب و یاری ده ما را بر گروه ناگرویدگان

فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت واتيه الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء

پس بشکستند و هزیمت کردند مؤمنان کافران را باعانت و توفیق خدای تعالی و صبر
و ثبات قدم در معرکه موجب ظفر و نصرت غالبا بود و در نهج البلاغه ورود یافته
که در روز جمل چون امیر المؤمنین عم رایت نصرت آیت را بمحمد حنفیه رضوان الله
علیه داد آداب حرب را بوی تعلیم کرد و فرمود که تزول الجبال ولا تزل عض علی
ناجذك اعر الله جمجمتك تد فی الارض قدمك ارم ببصرك اقصی القوم وغض بصرك
واعلم ان النصر من عند الله یعنی کوه اگر از جا رود تو از جا مرو و بفشر دندانرا
بر دندان خود و بعاریت بده بخدای تعالی استخوان سر را که مشتمل است بر دماغ
میخ ساز در زمین قدم خود را بیفکن بصر خود را بر نهایت قوم تا بدانی که چکونه
می آیند و فرو خوابان چشم خود را بعد از کشیدن آن که علامت ثباتست و کشادن به
برق شمشیرهای بسیار مظنه ترس و بدانکه نصرت از نزد خدای تعالی است غرض که
جگر و صبر و ثبات قدم می باید تا نصرت مترتب شود القصه و بکشت داود بن ایشا عم
جالوت را بسنگ فلاخن و طبرسی رحمه الله در تفسیرش آورده که علی بن ابراهیم بن
هاشم رحمهم الله روایت کرده از ابی جعفر محمد الباقر عم و ابی عبد الله جعفر الصادق
علیهما السلام که ایشان فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به پیغمبر آن وقت

که جالوت را خواهد کشت کسی که درع موسی پیغمبر بر قد او راست باشد و او مردی

١٦١

خواهد بود از اولاد لاوی بن یعقوب و نام او داود بن ایشا راعی باشد و ایشا را

ده پسر بود و کوچک تر ایشان داود بود علیه السلام وقتی که حق تعالی طالوت را برانگیخت بپادشاهی

و او جمع میکرد لشکر را بجهت حرب جالوت فرستاد بنزد ایشان که او با پسرانش

حاضر شود در معرکه ایشا آمد با نه پسر هر یک را از یشان درع موسی علیه السلام میپوشانیدند

ببالای هیچکدام راست نمی آمد طالوت گفت با یشا که دیگر ترا فرزند نیست گفت یکی

دیگر هست کوچک تر ایشان که برای رعایت گوسفندان گذاشته ام گفت بفرست و بیار

چون فرستاد در آمدن با وی فلاخنی بود در راه سه سنگ فیروزج با وی بسخن

آمدند بامر الهی بردار از ما که بکار تو خواهد آمد آنرا برداشته چون بلشکر رسید ذرع

موسی علیه السلام بر قامت او درست آمد و او جوانی شجاع قوی بود بعد از آنکه نار قتال

اشتعال یافت داود علیه السلام مقابل جالوت آمد و یک سنگ انداخت به نیمه لشکر او

و بهزیمت فرستاد و یکی دیگر زد بمیسرهٔ لشکرش در ایشان نیر تار و مار افتاد و جالوت

بر فیل سوار بود و بر سرش تاجی بود که بر موضع پیشانیش در شاهوار نشانده بود که

بغایت درخشان بود داود نبی علیه السلام سنگ دیگر زد در موضع در که از آن طرف برون

رفت و مغزش پریشان شده از فیل افتاد و جالوت بداد و این سنگ بر بسیار دیگر

از لشکریان خورد و بقتل آورد و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشندهٔ جالوت
دهد و او را در پادشاهی شریک کرداند پس دختر خود را بداود عم داد و نصفی مملکت
باوی کذاشت و آخر تمام مملکت بدو رسید کویند که میان این صورت و یافتن داود عم
مملکت و نبوت را هفت سال بود چنانچه فرمود که عطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل
جالوت پادشاهی و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور و بیاموزانید او را از آنچه خواست
و آن علمی است که پیغمبر را بکار آید و کویند صنعت زرکری بود یا دانستن زبان مرغان
وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْعَالَمِينَ واکر نه خدای تعالی باز داشته باشد مردمانرا بعضی ازان ببعضی یعنی اکر دفع
نکردی خدای شر مشرکانرا بسبب جهاد کنندهٔ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و
منافع او باطل کشتی ولیکن خدای تعالی خداوند فضل و رحمتست بر عالمیان تِلْكَ
آيَاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ این قصها که در معجزات و اضحات
بود نشانهای قدرت خداوندست که میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل عم بر تو میخواند
بفرمان ما بدرستی بر وجهی که مطابق واقع است و اهل کتاب مسلم میدارند و بدرستی
که تو هر آینه از جمله فرستادکانی بهمه خلایق الجزو الثالث تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّٰهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ

البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد
١٦٢
ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله
ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور
شدند افزونی دادیم بعضی از ایشان را بخصایص بر بعضی دیگر ازین پیغمبران چه کسی بود
که خدای تعالی باوی سخن گفتی بی واسطه چون آدم عم که فرمود یا آدم اسکن انت
وزوجك الجنة وچون موسی عم که گفت انی انا ربك وچون پیغمبر ما صم که فرمود که
فاوحی الی عبده ما اوحی وبرداشت بعضی از ایشان را بپایهاء بلند و تفاوت انبیاء عم
ازینجهت است که بعضی از ایشان مبعوث بسوی آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان
یا بتمام زمرهٔ انسان یا بمجموع جن وانس چون پیغمبر ما صم و دیگر آنکه گروهی را در
خواب پیغمبری دادند وجمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از بعض پیغمبر
ماست صم که مفضّل است بر انبیاء عم بفضایل بیکران وخصایص بی پایان از انجمله
او را رحمت عالمیان ساخت که وما ارسلناك الا رحمة للعالمین و قرین گردانید نام نامی
خود را با نام بلند او در اذان و اقامت و در تشهد و در خطبه و غیر ذلك
وطاعت او را بطاعت خود که من یطع الرسول فقد اطاع الله و بیعت او را به بیعت
خود که ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله وعزت او را بعزت خود که ولله العزة

ولرسوله ورضاي اورا برضاي خود كه والله ورسوله احق ان يرضوه واجابت

اورا باجابت خود كه يا ايها الذين امنوا استجيبوا لله وللرسول ومحبت اورا بمحبت

خود كه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ودیكر معجزات آنحضرت زياده از

هزارست وديكر انبيارا درين مرتبه نبوده معجزه كه يكى ازان قرآن مجيد است او خود

مشتمل است بر دو هزار معجزه بلكه زياده كه ايشان معارضه وتحدي بيك سورة از سور

قرآنى نتوانستند نمود مثل الكوثر كه سه آيت وهر سه آيت ازان صلاحيت معارضه وتحدى

دارد پس آن معجزه باشد براى سه وديكر آنكه صحيفهٔ قرآنى باقى خواهد بود بر صفحهٔ روزكار

تا اوان قيام قيامت مع هذا قرآن از جنس آنچيزيست كه باقى نميماند دو زمان كه آن

حروف واصواتست ومعجزهٔ ديكر انبيا منقطع ومتعرض شد با وجود آنكه از جنس

چيزى بود كه ممكن بود كه مدت طويله باقى ماند وديكر بسيارى از اخلاق حميده وخصال

مرضيه در آنحضرت مجتمع بود كه در ديكران از يشان متفرق بود وانك لعلى خلق عظيم

اشارت باين معنى است وديكر شرع ودين او ناسخ جميع شرايع واديانست وبر همه خلايق

مبعوثست كه وما ارسلناك الا كافة للناس وبمقتضاى كنتم خير امة للناس هر كاه تابع

افضل باشد بطريق اولى كه متبوع افضل خواهد بود وديكر بواسطهٔ تعظيم حق سبحانه

وتعالى اورا در قرآن باسم ندا نفرموده بخلاف ديكر انبيا كه فرموده كه يا ادم ويا نوح

و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و ندا با آنحضرت به یا ایها الرسول و یا ایها النبی فرموده
۱۶۳
و اسم صریح بغیر ندا ذکر کرده تا قرآن از برکت نام صریحش خالی نباشد و دیگر او از نسل
پاکیزهٔ طاهرهٔ زکیه کرامت فرموده که خود بطهارت ایشان شهادت نموده که انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و وصی او افضل و اشرف اوصیا است
که علی مرتضی است که زوج سیدة النسا فاطمه زهرا است و پدر نامدار حسن و حسین است
که بهترین جوانان اهل بهشتند و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بهترین
اهل زمین اند که متصف اند بصفت عصمت و طهارت و امامت و فضیلت و خرق عادت
و غیر ذلک من الصفات و حضرت رسالت صم فرمود که هر پیغمبری که بوده ذریت او
از صلب او بوده الا ذریت من که از صلب علی بن ابی طالبست و او بمنزله نفس رسول است
چنانچه در آیت مباهله سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و دلایل فضیلت آنحضرت بی حد و
غایتست باجماع جمیع امت و حق سبحانه و تعالی فرمود که دادیم ما عیسی پسر مریم را
معجزهای روشن و هویدا چون ابرا اکمه و ابرص و احیای موتی و قوت دادیم او را
بجان پاک که جبرئیل عم در وی دمید و اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل الجا کارزار نکردندی
بواسطهٔ اختلاف آنانکه از پس انبیا بودند از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن
بر نبوت پیغمبر ایشان و لیکن اختلاف کردند پس از این امتان کسی بود که بگروید یعنی

بر ایمان خود ثبات ورزید وملازم دین پیغمبر خود شد وازیشان کسی بود که بکرویدند
یعنی بر ایمان کافر شد واز دین اعراض نموده طریق حق را بگذاشت تعریض یهود و
نصاری است که بعد از موسی وهرون علیهما السلام از راه راست منحرف شدند ماندند
معاندان زمان اهل اسلام که بعد از پیغمبر صلعم که عناد ومخالفت پیشه کردند واز راه
راست روی کردانیدند ونشانهٔ تیر بعد وخذلان ومستوجب نار حرمان شدند
واگر خواستی خدای تعالی مشیت الجائی تکلیفی اختلاف نکردندی مخالفت راکه بلفظ
اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است وارادهٔ سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست
وتکرار از برای تاکید ست ولیکن خدای تعالی میکند آنچه میخواهد یعنی جزا میدهد
آنچه خواهد از لطف وخذلان بسبب ضلالت وعصمت وهدایت نظر باعمال نیک وبد بندگان
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا
شَفَاعَةٌ وَالْکَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای کسانی که گرویده اید نفقه کنید از آنچه بشما
عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید پیش از آنکه بیاید روزی که از هول وهیبت
آنروز خرید وفروخت نباشد تا کسی خود را از عذاب باز خرد ونه دوستی بود تا
کسی را حمایت کند ونه شفاعت خواهی بود بوقت حلول عذاب وناگرویدگان ایشانند
ستمکاران منع کنند حق خدای را از مستحق یا ظالمند بوضع عبادت در غیر موضعش

بعضی کفته اند که لله الحمد که فرموده که والکافرون هم الظالمون ونفرموده که والظالمون
١٦٤
هم الکافرون والا مشکل می بود کان اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ
لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِيْ يَشْفَعُ عِنْدَهٗٓ اِلَّا بِاِذْنِهٖ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَمَا
خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيْطُوْنَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖٓ اِلَّا بِمَا شَآءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا يَئُوْدُهٗ
حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ خدای تعالی سزای پرستش اوست هیچ معبودی نیست
در وجود مر خلق را مکر او که استحقاق عبادت او را ثابتست زنده پیش از همهٔ زندکان
و زندهٔ بعد از فنای ایشان پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات
فرا نکیرد او را مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آن که نعاس کویند و نه خواب که بر کرد حواس
ظاهر است مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین است
از کاینات سفلیه آنکس که او درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان نزدیک او روز
قیامت کسی را مکر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد میداند خدای تعالی آنچه
در پیش اهل آسمانهاست و زمینها از امور این جهان و آنچه خواهد بود از پس ایشان از
کارهای آن جهان و فرا نرسند آفریدکان بچیزی از معلومات او مکر بدانچه او خواهد
که بدان محیط شوند فرا رسیده است و کنجایش کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست
یا فرا کرفته است علم او همهٔ آسمانها را و آنچه در آنست و تمام زمین و آنچه بر آنست و از ابی

جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام اینچنین مرویست و اصبغ بن نباته از امیر المومنین ع
نقل کرده که آسمانها و زمین و آنچه در آنها از مخلوق در جوف کرسی است و چهار ملك
او را بر میدارند بامر الهی و او را در زیر نیفکنند و بر و گران نیاید نگاه داشتن آسمان
و زمین و او نیست برتر از حد اوهام بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریفترین
آیتهاست از قرآن و در حدیث آمده است که این آیت زبانی است که تقدیس میکند خدای
عز و جل را نزدیك عرش و ثعلبی روایت کرده از عبدالله بن عمر که او گفت که من از پیغمبر
صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود با امیر المومنین علیه السلام که یا علی سید بشر آدم است
و سید عرب محمد است و این نه فخر است و در حدیث دیگر وارد است که سید بشر محمد است
و سید عرب علی و سید فرس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید جبال
طور و سید شجره سدره و سید شهور ماههای حرام که رجب و ذی القعده و ذی الحجه
و محرم است و سید ایام جمعه است و سید کلام قرآن و سید قرآن البقره و سید البقره
آیة الکرسی یا علی بدرستی که در و پنجاه کلمه است که در هر کلمه پنجاه برکتست و مرویست
از ابی جعفر محمد الباقر ع که فرمود که هر که یکبار آیة الکرسی بخواند حق سبحانه از و هزار
مکروه از مکاره دنیا و هزار مکروه از مکاره آخرت دفع کند که آسانترین مکاره دنیا فقر
باشد و از آن آخرت عذاب قبر و خواص و فضایل قرائت او در اخبار بسیار است لا اکراه

فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم ۱۶۵

هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام
بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابئون
بر آوردن دین اسلام بشرط قبول جزیه و گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخ است
از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند
یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت ناگاه ترسائی از شام
بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده بافسون و افسانه او مغرور گشته دین ترسائی
اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلعم دستوری
خواست که برود و ایشان را باکراه بازاه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی
را که بدین متدین شده است بدرستی که روشن شده راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان
وحق از باطل متمیز گشت پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بآنچه می پرستند جز خدای تعالی
خواه شیطان و خواه بتان و خواه سحره و کاهنان و هر که بگرود بخدای پس بدرستی که چنگ
در زده بدست آویز محکم که قرآن است یا اتباع طریق محمد و آل او صلی الله علیه و آله که آن
بسبب توفیق است در بدایت و موجب سعادت است در نهایت و این عروه آنست که
هیچ انقطاع و انفصالی نیست مر آنرا و خدای تعالی شنواست قول کسی را که متوسل است

بعروهٔ وثقی داناست بر نیت خالص مستمسك بدان عروه اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خدای تعالی دوست آنکسانی است که بوی گرویده

اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم بدین قویم برون می آورد ایشانرا

از تاریکیهای کفر بضلالت مخالفت بروشنایی ایمان وهدایت وموافقت یا از نکرات

معرفت یا از شك بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت

وآنانکه حق بوشیدند خواه یهود ونصاری ومرتد وغیر اینها از مخالفان ومعاندان

دوستان ایشان طاغوتند یهود را کعب الاشراف وحیی بن اخطب وامثال ایشان

وبت پرستانرا اصنام والههٔ باطله واهل ارتداد را شیاطین واهل خلاف ونفاق را

طواغیت قریش این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبارت از ایشانست برون می

آرند یعنی میخواهند کافرانرا از ایمان میثاقی بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند

بتکذیب آن یا مرتدان ومعاندانرا از اقرار بانکار آن گروه یعنی کافران ومخالفان باطواغیت

خود ملازمان آتش دوزخند ایشان در ان آتش جاوید مانندگانند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ

إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي

وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي

کفر والله لا یهدی القوم الظالمین آیا ندیدی و به بصر بصیرت نظر نکردی بسوی

آنکسی که از روی عناد حجت جست و مخاصمت کرد با ابراهیم پیغمبر عم که در دین خدای

یاد در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردکار او واین مجادله آن وقت بود که داده بود

خدای تعالی او را پادشاهی با این جرات و مجادله برای آن نمود که خدای تعالی ملک

بوی ارزانی داشت دست بغی از آستین طغیان برون آورد و سر تکبر کریبان عصیان

بر کرد واین مجادل نمرود بن کنعان بود که اول آنکسی بود که علم تجبر و تکبر افراشتند

وادعای ربوبیت کردند و همه روی زمین در تصرف داشت دران وقت که ابراهیم عم

بتان را شکست و رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار یافت و یا بعد از القاء او باتش

که بر وی سرد شده بود واین قول از ابی عبدالله عم منقولست نمرود کفت او را بیارید

چون او را حاضر کردند نمرود کفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست

و بنیاد مناظره کرده آن وقت که کفت ابراهیم در جواب سخن او فرمود که پروردکار

من آنکس است که از روی قدرت زنده میکرداند و از عدم بوجود می آورد و میمیراند

و از منزل بقا بیادیهٔ فنا میبرد کفت نمرود من هم زنده میکنم و میمیرانم پس زندانی

واجب القتل را که رشتهٔ امید زندکانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد کفت اینک

مرده را زنده کردم و دیکری کناهی را طلبید و بقتل رسانید و کفت اینک زنده را میمیرانیدم

اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود که مکر احیا بعفوست و امانت بقتل و نمی دانست که احیا
و امانت خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد
یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم حضرت ابراهیم عم بحجتی روشن
تر انتقال نمود گفت ابراهیم عم پس بدرستی که خدای تعالی می آورد آفتاب را هر روز
از افق که محل طلوع اوست پس تو بیار آنرا از جایی که محل غروب اوست پس مبهوت
کردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی نمرود ملعون و حجت او منقطع گشت و خدای تعالی
راه ننماید بطریق احتیاج کرده ستمکارانرا اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى
عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ
قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ
لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا
ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این سخن مرتب
بر آیت اولی ست آیا ندیدی قصهٔ محاجهٔ ابراهیم عم یا ندیدی مثل آنکس که او بگذشت
بر دیهی و آن دیه افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اوّل سقفهای آن ده ساقط شده
بود پس دیوارها بران سقفها افتاده و این نوع نهایت خرابی است و گویند که آن دهٔ
بزرگ خراب ده ارمیا بود یا خضرا اما اشهر آنست که عزیر بوده و این از ابی عبدالله عم

نیز مرویست و عزیر توریة یاد داشت و از اکابر احبار بود که بخت النصر بعد از خرابی
بیت المقدس او را اسیر کرفته ببابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفار خلاصی داد و
عزیر توجه به بیت المقدس نمود بقریهٔ سایر اباد یا بدیه غیبت که برد و فرسخی ایلیا بود
رسید موضعی پس ویران دید اما درختان آن دیه میوه دار بود قدری انجیر بچید و
سقدار انکور و باز کو دید در سایهٔ دیواری قرار کرفته انجیری چند بخورد و باقی در سلد
نهاد و از انکور بیفشرد پارهٔ بیاشامید و بقیه که بود در خشک کرد و در از کوشی که داشت
در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در ان دیه مینکریست چون دیه را بغایت خراب
دید کفت چکونه و برچه وجه زنده کرداند این دیه را خدای تعالی یعنی چون آبادان
سازد بعد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زنده کرداند بعد از مردن ایشان و این نه
بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود پس بمیرانید خدای تعالی
او را در وقت این تامل و تفکر صد سال و خر او نیز بمرد پس زنده کرد او را بر همان شکل
و صورتی که بود و طبرسی رحمه الله نقل میکند از امیر المومنین عم که عزیر در ان وقت که
از مردم خود جدا می شد زن او آبستن بود و عزیر را پنجاه سال بود بعد از ان
چون حق تعالی او را صد سال بمیرانید و زنده ساخت بر همان سال و در ان وقت
او را پسری شده بود و در ین وقت صد سال داشت و عزیر را پنجاه سال بود و این

نوعی دیگر از اعجاز ست در خبر هست که حق سبحانه وتعالی او را طعام وشراب داد و
میرانید وحمار او را نیز از طریق خلق بیفشانید چون هفتاد سال از مرگ او بگذشت
بخت النصر هلاک شد حق سبحانه وتعالی نوشنک فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت
المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد وآن دیه از آنچه بیشتر بود آبادان تر شد
پس عزیر را زنده کردانید کفته اند که او را هنگام چاشت میرانید ودر آن روز که زنده
شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشتهٔ بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده
شد وچشم میمالید کفت مر او را که اینجا چند وقتست که درنک کردی کفت عزیر
درنک کردم اینجا روزی وچون بنکریست هنوز آفتاب بود کفت یا پارهٔ از روزی
کفت آن فرشته نه چنانست که تو کمان بردهٔ بلکه درنک کرده اینجا صد سال ودرین
صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد ودرنکریست اوضاع آن موضع را بر نهجی
دیگر یافت تعجب او بیفزود ودیگر باره با او کفتند پس نکاه کن بسوی طعام خویش یعنی
انجیری که در سله نهاده بودی وبنکر بشراب خویش یعنی شیرهٔ انکور که در خنک
ریخته بودی که هیچ تغیر نکرده آن عصیر ودرنکر بسوی دراز کوش خود که استخوانها
مانده وباقی اجزا متفرق شده آنکه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار
قدرت ما در نفس تو ظاهر کردد ودیگر ما کردانیدیم ترا نشانهٔ وعبرتی از برای مردمان

که در حشر اجساد شک دارند ونگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت
١٦٨
بی علت چگونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی را بر بالای بعضی مرکب میسازیم پس
می پوشانیم مرآن استخوانهارا گوشتی عزیر در ان استخوانها منگریست ندائی شنید که
ای گوشت و پوست ریخته واجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه
اجزای مجتمع شده صورت بدن او سمت تسویه یافت وجان بخشیدش در آمد
فی الحال برجست ونعره زدن آغاز کرد پس آنهنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت
الهی در احیای موتی بطریق معاینه گفت میدانم حال بعیان چنانچه دانسته بودم
قبل ازین باستدلال وبیان آنکه خدای تعالی بر همه چیزی از احیا واماتت تواناست
پس عزیر با میان قوم شد و پیران قبیله اورا بشناختند وگویند کسی اورا نشناخت
وامتحان کردند تا توریة از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که کتب ایشانرا سوخته
بودند و بخت النصر چهل هزار کس را از قاریان توریة بقتل آورده بود و توریة
را در جای دفن کرده بودند چون بیرون آوردند با آن توریة که او املا کرده
بود موافق بود بی زیاده ونقصان وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى
قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ
إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ

عزیز حکیم و یاد کن آنرا که ابراهیم عم گفت ای پروردگار من بنمای بقدرت کامله
خود که چگونه زنده میکردانی مرده کان شهود برای کیفیت احیا فرموده نه انکه در اصل
احیاء او را شبهه بود گفت خدای تعالی آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم
استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماتت نمرود
گفته بودی که ربی الذی یحیی و یمیت گفت ابراهیم عم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت
تو که رویده ولیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه و چگونگی
آن و چون احیا متنوع می باشد و حضرت ابراهیم عم تنوع وجود خلق دیده بود
و دانسته که احیای خلق بعد از موت وجود دیگرست و آن نیز میتواند بود درخواست
نمود که بمن بنما که احیا بکدام نوع میکنی بی واسطه یا بواسطه تا چون مرا علم بدان حاصل
آید دل من از ان دانش آرامش پذیرد یا میخواست بعد از انکه عالم بود بر احیا و امانت
حق بطریق استدلال و برهان بر وجه مشاهده و عیان نیز ملاحظه نماید و نیز آورده
اند که ابلیس برلب دریایی میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران
دریا و ددان صحرا هریک از و پاره می ربودند ابلیس لعین با خود گفت خوش دام حیله
یافتم جمعی کوته نظران سبکبار گران طبع را فریب میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه
از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان جمع چگونه توان کرد حق

سبحانه و تعالی وحی فرستاد بخلیل عم که بکنار فلان دریا شو که دشمن من مکری گسترده

است و سر رشتهٔ زرقی بدست آورده و میخواهد جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل عم
آمد و ابلیس متحیر وار شبیه خود القا کرد ابراهیم عم فرمود که چه محل تحیرست همانکس
که این اجزا از کتم عدم بفضای وجود آورده بود قادرست که دیگر باره از زاویهٔ تفرقه
بساحت جمعیت رساند پس ابراهیم عم زبان سؤال بکشود که الهی بنمای که چگونه زنده
میکنی تا این جماعت طاغی باغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام نماید و از
ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عم این مرویست گفت خدای تعالی اگر مشاهدهٔ این
حال آرزو داری پس فراگیر چهار عدد از مرغان و از ابی عبدالله عم منقولست
که آن کبوتر و خروس و زاغ و طاوس بوده پس جمع کن ایشانرا بسوی خود یعنی بردست
گیر و در اشکال و هیآت نیکو تامل نمای و دقایق بینه هر یک را بنظر تدقیق باز بین
تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد یا جمع ساز اجزای ابدان ایشانرا با یکدیگر
یعنی بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی سرهای ایشانرا نگاه دار پس وضع کن بر سر کوهی
که ممکن باشد که جزوی از آنها بروی توانی نهاد چه قسمت این بر جمیع جبال متعذرست
و این از قبیل ایراد عام و ارادهٔ خاص ملخص سخن آنست که هر کوه که نزدیک تو باشد
و توانی بنه و از ابی عبدالله عم مرویست که ده کوه هست که فرمود که بنه از ین مرغان

متفرق شده با یکدیگر آمیخته پاره پس بخواند این مرغها را بنامهای ایشان تا اجابت نموده
بیایند بسوی تو و می شتابند شتافتنی و بدان از روی یقین بدرستی که خدای تعالی
غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی محکم کارست در هرچه میسازد القصه ابراهیم عم
مرغان را ذبح کرد و اجزای و ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوایم
و اجنحه ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر آمیخت و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاطی
تمام یافتند و منقسم ساخته برده کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که
ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای خویش پس بفرمان
خدای تعالی اجزای هریك از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان
درست شد و بسوی سرهای خود برزمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن
آن بود که این صورت ابلغ باشد در حجت و دورتر از شبهه چه توهم آن می باشد
مرغان پرنده نه آن مرغانیند یا بخیال میرسید که شاید ایشان درست نشده باشند
و دیگر آنکه ادراك باصره بر کیفیت مرغی را در وقت دویدن متیسر ست از ادراك
آن در حال پریدن پس آن بدنها پیش پای ابراهیم عم میدویدند و از آنجا پرواز
نموده بسرهای خود که در دست ابراهیم بود متصل میشدند آورده اند که هرکه خواهد
که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را به تیغ عبادت و ریاضت

مثل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته منقاد فرمان کردند وایشان را
١٧٠
بداعیهٔ شرع وعقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان بازآیند محققان گفته اند
که در ذبح طیور اربعه اشارتست که کبوتر را که پیوسته با مردم متانس است بکش ورشتهٔ
الفت از خلق ببر وخروس را که همواره مایل شهوتست ذبح کن وخود را از بند شهوت
باز رهان وزاغ که منبع حرص است بقتل آن وصفت حرص وآز بکذار وطاوس را
که مجمع زینتست سر بردار ودیدهٔ همت از آرایش دینی فرو بند که هر که بتیغ مجاهدل
این چهار صفت بذبح آرد حیات ابدی وزندکی سرمدی یابد وکویند چهار صفت
از طبایع ارکان اربعه در آدمی بدید آمده وذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول
صولت کبر که نتیجهٔ آتش است دوم داعیهٔ شهوت که ثمرهٔ هواست سیوم تکاپوی حرص
که عادت آبست چهارم تیرکی امساك که صفت خاکست در کشف الغمه آورده روایت
از یونس بن ظبیان که او کفت که من نزد ابی عبد الله جعفر صادق عم بودیم با جمعی دیکر
کفتم یا ابن رسول الله قول حق جل وعلا مر ابراهیم عم که فخذ اربعة من الطیر
کفتم یا ابن رسول الله قول حق جل وعلا مر ابراهیم عم که فراکیر چهار مرغ را پس جمع
کن ایشان را بسوی خود آیا از اجناس مختلفه بودند یا از یك جنس بودند آنحضرت
فرمود که آیا میخواهی آنکه بنمایم شما را مثل آن کفتم نعم چهار مرغ را بنام او طلبید
اما بجای خروس آنجا باز ست همه آنجا حاضر شدند فرمود تا همچنان ذبح کردند

و پر و موی‌هاشان کندند و پاره پاره کردند و باهم کوفتند و مخلوط ساختند پس

سر هر یک را بدست مبارک گرفت و هر یک را طلبید بسوی سرهای خود آمدند

و بسرهای خود متصل شدند و برخواسته بنیاد پرواز کردند این امر بعینه از آنحضرت

بظهور آمد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ

فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنکسی که

بی شائبهٔ غرض و داعیهٔ عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند اموال خود را در راه

خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان بلکه همه ابواب البر همچو مثل حبه ایست که در زمین

پاک طیب بکارند و آن دانه برویاند هفت خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل او

منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود در هر خوشهٔ صد دانه که یکی را هفتصد

حاصل آمده باشد و این در جاورس بسیار ظاهر گردد و در دیگرها ممکن اگر ارادهٔ

حق باشد و خدای تعالی زیاده میکرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر برای

هر که خواهد از نفقه کنندگان بحسب نیت و خدای تعالی بسیار بخشایش است که

یکی را هفتصد و زیاده میدهد داناست بمنفقات و عزایم و نیات ایشان غرض ازین

تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی را هفتصد است

پیوسته بتصدق اشتغال نمایند الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ

مآ أَنفَقُوا مَنًّا وَلَآ أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

١٧١

آنکسانی که نفقه میکنند مالهای خود را در جهاد یا سایر خیرات پس از آن پی در نمی آورند

آن چیزی راکه نفقه میکنند و کرده اند منتی بر کس ننهند در صدقه دادن و دیگر از

پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی درویش و فقیر را نرنجانند قولا و فعلا

مر ایشانراست مزد صدقه ایشان نزدیك پروردگار ایشان و ترسی نیست ایشانرا

از کم شدن مزد و نیستند ایشان که اندوهناك شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ

وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ سخن نیکو و وعدهٔ جمیل مر

درویش را و در گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام

او بهترست مر مسئول را در نفع از آن صدقه که نسبت بسایل از پی در آرند آنرا

رنجی و آزاری از سرزنش و غیره و خدای تعالی بی نیازست از صدقه آنها که مشرب

نفقات خود را بخس و خاشاك منت و ازار یکدر سازند بردبارست تعجیل نکند

در عقوبت منت نهان و آزار رسانان يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم

بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَآءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ

كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ای گروه گرویدگان باطل مکنید و تباه میسازید

مزد صدقات خود را بمنت نهادن بر درویش چه مالی که از ان حق است وتوانگر حال
آن پیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را پس متصدق باید که بشکرانهٔ آنکه
مظهر از خیر واقع شده است منت دارنده باشد نه منت نهنده و دیگر تاخیر مکنید
صدقهای خود را به ایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بکد ائی
سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش
نباشد توانگر مظهر صفت کرم وجود نتواند شد حق تعالی درین آیت بجهت تکمیل
صدقهٔ مؤمنان میفرماید که نفقهٔ خود را بمنت و آزار باطل میسازید همچون ابطال
آنکسی که از طریق اخلاص منحرف شده وبصفت نفاق متسم گشته نفقه میکند مال خود را
برای نمودن بمردمان وبحقیقت نمیگرود بخدای تعالی و بروز آخرت که اگر بخدای
گرویدی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران واگر بقیامت اعتقاد داشتی معا ملة
برای مجازات کردی نه برای مرایات پس نمودار صدقه این منافق مرائی همچون نمودای
سنگی است خواره هوار که بران سنگ خاک خشکست پس بدان سنگ رسید باران
بزرگ قطره که سیل از وی ود وبسیار خیزد پس بهشت آن خاک را از سنگ و بگذاشت
آنرا سنگ تهی و پاک از گرد وخاک وخاشاک مثل منافق است وخاک بران سنگ
نمود از نفقهای او که بریا کرده چون قطرهٔ آب باران عذاب از سحاب حساب ربانی

ریزان کردد آثار آن نفقات بحد سنکی بیحاصل بماند واعمال اهل ریا همین حال
۱۷۲
دارد قادر نباشد این نفقه کنندکان مرائی بر ثواب چیزی از آنچه تصدق کرده باشند
بریا وخدای تعالی راه نماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند کروه ناکرویدکانرا
وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ
بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ومثل آنانکه باعتقاد واخلاص بیرون میکنند مالهای خود را وبدرویشان
میدهند برای خشنودی خدای تعالی وان برای ثبات ویقین صادر شده از نفسهای ایشان
بیافتن ثواب صدقه مانند میوهٔ بوستانیست که واقع باشد بموضعی بلند که تابش
آفتاب زودتر بوی رسد وریاح لواقح بروی بیشتر وزد وبابر نزدیکتر واز
آفت محمور شدن آب دورتر واین باغ درچنین زمینی برسید بوی باران بزرک
قطره پس بداد وبرآورد میوهٔ خود را دو برابر یعنی یکسال چندان بر دهد که زمینهای
دیکر بدو سال دهند یا سالی دوبار برآورد پس اکر نرسد بدان باغ باران عظیم
القطرات پس بدو رسید ضعیف باران واو نیز او را کافی است یعنی اثر باران ضایع
نمیکند وبکم وبیش محصول میدهد ومقصود ازین مثل حصول جزای مخلصانست
که آنچه برای رضای خدای تعالی تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن

صدقه اندك باشد وخواه بسيار وخداى تعالى بدانچه شما ميكنيد از روى اخلاص

وريا بيناست ومناسب هريك جزا خواهد داد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ

مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَأَصَابَهُ الْكِبَرُ

وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ

الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تمثيل ديگرست براى صدقه اهل ريا ميفرمايد كه

آيا دوست ميدارد يكى از شما همزه انكارست يعنى دوست ندارد آنكه باشد مر اورا

بوستانى از درختان خرما وانگورها يعنى باغى مشتمل برين اشجار ميرود از زير

درختهاى او جويهاى آب مر صاحب باغ راست درين بوستانها از همه ميوها

نه همين خرما وانگور وتخصيص آنها بجهت فضيلت يا كثرت ايشانست وحال آنكه

فرا رسيد خداوند اين باغ را پيرى وبزرگى سال ومر اوراست درين پيرى فرزندان

وخردان وناتوان ومعيشت پدر وفرزندان همه ازين بوستانست پس بدين بوستان

رسيد بادى گرم وگويند گرد بادى كه دران بادآتشى است واين چنين بادآتشين

را سموم گويند پس بسوخت آن باغ بواسطه سموم وصاحب باغ متحير ومهموم فرو

ماند اين مثل عمل منافق مرائى است كه سموم عدل الهى باغ اعمال ايشانرا كه بدان

اميدوارى دارد بسوزد وايشان محروم بمانند همچو بيانى كه درباب صدقه

بم

وجهاد کرده شد بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای الطاف واحسان

١٤٣

خود را شاید که شما دران تفکر نمائید ودر عبادت دیکری را با او شریك نسازید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا

تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای کروه مؤمنان نفقه کنید در راه خدای تعالی از پاکیها وبرکزیدها

آنچه کسب میکنید بتجارت وصناعت واز آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین

چون حبوبات واشجار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر

وبرکزیده تر بودی پنهان یکد یکر بمسجد حضرت پیغمبر صلعم آورده در کوشه نهادندی

تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دینی دوست صاعی

خرما از متاعی که هیچ نیرزیدی بیاورد ودرمیان خرماهای نیکو ریخت وکالای

خبیث خود را با آن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق سبحانه وتعالی ازین معامله

نهی فرمود وفرمود که از اطیب اموال صدقه دهید وصدقه مکنید بچیزهای بتاه

وناخوش کردانات همت از آنچیز نفقه کنید وحال آنکه نیستید شما فراکیرنده آن چنان

چیزی اکر بشما دهند در حقوق شما مکر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن ومساهله

ومسامحه کنید وبدانید آنکه خدای تعالی بی نیازست از کسی که تصدق بمال خبیث

کنند سیئا نیده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ
وَیَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَآءِ وَاللّٰهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ دیو سرکش
یعنی ابلیس و گویند که یکی از شیاطین انس یا نفس امّاره وعده میکند شما را فقر
و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی و میفرماید شما را
ببخل و امساک و منع صدقات و خدای تعالی بسیار فضل است بر نفقه کنندگان
دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت را یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشَآءُ وَمَنْ یُؤْتَ
الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الْاَلْبَابِ میدهد خدای تع
حکمت و دانش انفاق هر کرا میخواهد تا داند چه می باید داد و بکه می باید داد یا
دانستی که میان القاء رحمانی و ملّت شیطانی تمییز نماید تا از وعید شیطان نترسد
و بوعدهٔ رحمان مستظهر باشد و مروی از ابی عبد الله عم آنست که مراد بحکمت
علم قرآن و فقه است و عمل بر طبق آن پس هر کرا حکمت دادند پس بدرستی که دادند
او را نیکویی بسیار بعضی از اکابر فرموده اند که حق سبحانه و تعالی مال و متاع دنیا
را اندک خوانده که قل متاع الدّنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته فقد
اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر
جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و اهل دنیا را متاع قلیل امیر المؤمنین عم

فرموده که علم بهترست از مال از هفت وجه علم میراث پیغمبرانست ومال میراث

١٤٢

فرعونیان دیگر علم نقصان پذیر نیست در انفاق ومال نقصان پذیرست ودیگر
مال محتاج است بنگاه دارنده وعلم صاحب خود را نگاه میدارد ودیگر مرد در
وقت مرگ مال را میگذارد وعلم با اوست در قبر ودیگر مال حاصل است از برای
مؤمن وکافر وعلم مخصوص مؤمن است ودیگر همه مردم محتاج اند بعالم
در امور دین ومحتاج نیستند بمال دران امور ودیگر علم مقوی وممد مردست
در وقت گذشتن از پل صراط ومانع مال است وسد راه ودر دنیا بند پای نگیرند
مگر خداوندان عقول صافیه وَمَآ أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ
اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ وآنچه بیرون کردید ای مؤمنان از نفقه
اندک یا بسیار بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع یا باخلاص یا غیر آن از وجوه
خیر یا سبل بر در راه خدای تعالی یا بآنچه قصد کرده اید یا بر خود واجب کردانید
از نذر معین یا غیر معین وانعقاد آن بلفظ لله علی کذا میشود پس بدرستی که خدای تعالی
میداند آنرا وفراموش نمیکند وفراخور آن مجازات ومکافات خواهد داد ونیست
مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند
از یاری دهندگان در آخرت که عذاب ایشان باز دارد إِن تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ

وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم ويكفر عنكم من سياتكم والله

بما تعملون خبير اگر آشکارا کنید صدقهای خود را در وقت ادا کردن پس نیک چیزست

آنچه دیگران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنائی

یا اهل حق میل کند و اگر پنهان دارید صدقات را و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه

پس آن خفا بهترست مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا دور می ماند و درویش از مذلت

اخذ و بی ناموسی محفوظ می باشد بعضی اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه

جماعتی در زمان حضرت رسول الله ص در اخفا مبالغهٔ عظیم داشته اند در نفقهٔ

فرض و هم در صدقهٔ تطوع و بعضی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض

اظهار اولی است تا مظنهٔ ترک زکوة نباشد بکسی دیگر دلیل مسارعتست با مر حق

تعالی و سبب رغبت توانگران اما در تطوع بهر حال اخفا اولیست و از ابن عباس

منقولست که صدقهٔ سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه ابو حمزهٔ ثمالی

روایت کند که امام زین العابدین ع انبان نان بر میداشت بر پشت مبارک خود

در دل شب و بان تصدق میفرمود فقرای مدینه را و میفرمود که صدقهٔ پنهانی فرو

می نشاند غضب یزدانی را و چون رحلت فرمود در وقت تغسیل دیدند که اثار

کشیدن بار بر پشت مبارک آنحضرت ظاهرست از کیفیت آن پرسیدند گفتند انبانهای

آرد در شب بر میداشت بر دوش و بکرد کوچهاء مدینه بر می آمد و بفقرای مدینه
۱۷۵
پنهانی صرف میکرد ابن عایشه کوید که من شنیدم از اهل مدینه که ما ذکر صدقه
پنهانی نیافتیم بعد از وفات علی بن الحسین علیه السلام و در حدیث آمده که صدقهٔ
پنهانی فرو می نشاند غضب ربانی را و نا چیز می سازد کناهان و خطیئه را چنانچه
آب آتش را می نشاند و دفع میکند هفتاد باب را از بلایا و در حدیث دیکر ورود
یافته که هفت طایفه در سایهٔ حمایت الهی باشند در روزی که هیچ سایهٔ حمایتی
نباشد مکر سایهٔ حمایت و عنایت او اول حاکم و پیشوایی که شیمهٔ عدالت داشته
باشد و دیکر جوانی که شیوهٔ طاعت و عبادت الهی را از دست نکذارد و دیکر مردی
که دل او متعلق بمساجد باشد و تردد بمساجد شعار او بود و دیکر دو مرد که
دوستی ورزند در راه خدای تعالی و مجتمع باشند برو و متفرق کردند برو
و دیکر مردی که زن صاحب جمال او را طلب کند برای آمیزش او کوید که من از خوف
الهی کرد تو نمیکردم در هیچ حال و دیکر مردی که تصدق کند بمال و در اخفای
آن کوشد بمرتبه که دست راست او نداند آنچه آنرا بنفقه داده دست چپ او و دیکر
مردی که بذکر الهی اشتغال نماید در خلوات و از چشم او اشک ریزان باشد در بیشتر
اوقات پس از کمال عنایت الهی است که در صدقه فرموده که اکر اخفا کنید بهتر باشد

خیر شما را وخدای تعالی درگذراند از گناهان شما که در و مظالم نبود وخدای تعالی
بدانچه شما میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن داناست لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ
يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ فَلِاَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُوْنَ اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ
وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَيْرٍ يُّوَفَّ اِلَيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ آورده اند که انصار قبل از اسلام
بجهت مظاهرت رضاعی که میانه ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند
بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سیّد انام علیه الصلوة والسلام
شربت معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر یهود کاره شدند چون صورت حال
بعرض رسالت پناه رسید این آیت که نیست بر تو ای محمد راه نمودن یهود بهدایت
دعوتست و بس ولیکن خدای تعالی بعنایت خود راه نماید بایمان هرکرا خواهد
که استعداد این امر دارد پس آنحضرت فرمود که صدقه کنید بر اهل ادیان و باتفاق
علما اضباح صدقه در تطوعات بغیر مسلم جایز ست امّا در صدقهٔ واجب ایمان
شرطست و آنچه نفقه کنید از بهتر مال خود پس از برای نفس خود میکنید و ثواب آن
راجع است بشما خواه منفق علیه مسلم باشد یا نباشد و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید
مگر برای طلب وخشنودی خدای تعالی و آنچه نفقه میکنید از مال خود بتوفیه مزد آن
میکند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرساند و شما ستم دیده نمیشوید یعنی

از ثواب اعمال شما بستم خیر کم غیکند للفقرآء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون

۱۸۶

ضربًا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیآء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسألون

الناس الحافًا وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم این صدقه ونفقه شما برای درویشانست

آنانکه باز داشته شده اند در راه خدای تعالی غیتوانند بواسطه اشتغال بغزو یا دوام

طاعت سفر کردن در زمین برای تجارت وطلب رزق وایشان درویشان مهاجر بودند

امام محمد باقر عم فرموده که ایشان چهارصد تن بودند که ایشانرا اصحاب صفه

میگفتند چون عمار وبلال وابن مسعود وامثال ایشان که در مدینه مسکنه منزلی نداشتند

که شب آن را بسر بردندی مسکن ایشان در شب صفه مسجد حضرت رسالت پناه بود

وبروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات برکسب می انداختند ونه بسؤال

وطلب روزی می پرداختند وبدین سبب فرمود که می پندارد ایشان را مرد نادان

وبیخبر از حال ایشان که ایشان توانگرانند بسبب باز ایستادن از سؤال واستغنا از خلق

وتوکل کل بر حضرت ذی الجلال تو می شناسی ایشانرا ای محمد بنشان وعلامت

ایشان که صفرت لونست ونزاری بدن وخمیدگی پشت وبسیاری اشك سؤال نکنند

مردمانرا وچیزی نخواهند ایشان از روی الحاح وابرام وبغیر آن نیز چه ایشان

موصوفند بتعفف که ترك سؤال است وترك سؤال بجهت یقینی که داشتند که روزی

رسان حق است و ایشانرا بی روزی نخواهد گذاشت و شفقت و مرحمت بر خلق که ناگاه مردم رد سؤال نکنند و از رستکاری باز مانند که ما افلح من رد السایل و آنچه نفقه میکنید از مال بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان پس بدرستی که خدای تعالی بدان داناست میداند که بکه میدهد و از برای چه میدهند الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنانکه نفقه میکنند در راه خدای تعالی برای مستحق مالهای خود را بشب و بروز در نهان و باشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده و مروی از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلم اینچنین است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق فرمود و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و دیگری بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد و حضرت رسالت صلعم پرسید از آنحضرت که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموضع رضا برسد مر ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه کردند مزد صدقات ایشان نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانیست وگفته اند که مزد آنست که ایشانرا در مقام عبدیت فرود آرد که فی مقعد صدق عند ملیک

مقابل ربو خوف نباشد ایشانرا ونه ایشان اندوه خورند اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبٰوا لَا يَقُومُونَ
إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا ١٧٧
وَأَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَآءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهٰى فَلَهُ مَا سَلَفَ
وَأَمْرُهُ إِلَى اللّٰهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ آنانکه میخورند
مال ربا را یعنی فروختند یکی از مکیل وموزون بآن دیگر که در جنس یکی باشند بازیادتی
عینیه یا حکمیه مثل زر بزر ونقره بنقره وگندم بگندم بازیادتی که هردو حال باشند
یا با مساوات که یکی از آن نسیه باشد که آن حکم زیادتی دارد برنخیزند از قبرهای خود برای
بعث ونشور مگر چنانچه برمیخیزد آنکس که بزند وبیفکند اورا دیو یا پری بساید بروان
سرکن مراد صرع وجنون است زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید عقل اورا
مختلط ودماغ اورا مخبط میسازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف ایشان
بود اجرا میکند وملخص کلام آنست که خورندگان ربا روز قیامت بشکل مجانین باشند
واهل عرصات ایشانرا بآن نشانه شناسند ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام نقل
فرموده از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرموده که در شب معراج
قومی را مشاهده کردم که هرکدام از ایشان که میخواست که برخیزد قادر بران نبود بواسطهٔ
بزرگی شکم او از جبرئیل عم سؤال کردم که اینها چه قومند فرمود که اینان رباخوارانند

بر خواست مگر بر طریق دیوانگان آن عذاب ایشانرا بسبب آنست که ایشان گفتند جز

این نیست که بیعی که در وی ربا نیست مثل بیعی است که در وی ربوا است کفار یکدرم بدو

درم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست بیع است و میان ربوا و بیع فرق نکردند

حال آنکه حق تعالی حلال کرده است بیع را و حرام ساخته ربوا را پس هر که بیاید او را یعنی

بوی رسد پندی از پروردگار او که نهی است از ربوا پس باز ایستد از ان پس مر و راست

آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت یا مرا و راست آنچه گذشت یعنی

گناهان گذشته او معفو شد و امام محمد باقر عم فرموده که هر که دریافت اسلام را و توبه

کرد از اعمالی که در زمان جاهلیت کرده حق سبحانه تعالی نمیگیرد او را از گذشته و کار او مفوض است

بخدای تعالی یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق تعالی است که توفیق رفیق

او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و هر که باز گردد باستحلال ربوا پس از آنکه خدای تعالی

آنرا حرام گردانید پس آن گروه مستحلان و ناشنویدگان امر و نهی ملازمان دوزخند

ایشان در ان جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است و کفر موجب

خلود باشد در دوزخ و امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده از پیغمبر صلی الله علیه

و آله که حق سبحانه و تعالی لعن کرده پنج کس را در ربا آکل و موکل و دو گواه و کاتب

آن و دیگر فرموده که ربوا را هفتاد بابست آسانتر آن نزد خدای عز و جل مثل کسی است

کہ با مادر خود زنا کرده و در تفسیر طبرسی این احادیث مذکور است یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا

وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ کم و کاست میکرداند خدای تعالی

مال ربو را یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد و ابن عباس

رحمه الله فرموده که هر چه از ان مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزا نفقه کند پذیرفته

نشود و این کمال نقصان است و افزون میکرداند خدای تعالی صدقات را یعنی هر چند کم

باشد مزد آن بسیار خواهد بود و خدای تعالی دوست نمیدارد هر ناسپاس را کہ مستحق

ربا بود بنده کاری که بر ارتکاب ربوا مصر شد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا

الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

بتحقیق آنانکه بکرویده اند باامر و نهی و در عمل آورده اند اوامر را بموجب فرمان

و بپای داشتند نماز را و بدادند زکوة را مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردکار

ایشان در روز قیامت و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و نه ایشان

اندوهکین شوند از برای آنکه از عقب کذاشتن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا

مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ای کروه کرویدکان بترسید از عذاب خدای و دست

بدارید از آنچه مانده است از ربوا اکر هستید شما از اهل ایمان و باوردارندکان مرحمت

ربوا از روایتست از ابی جعفر علیه السلام که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت ربوا خوار بود

و بعد از حرمت ربوا اورا بر ثقیف بقایای بود و خالد ولید بعد از اسلام خواست که طلب
آن بقایا کند این آیت نازل شد که بگذارید ربوا را فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ
اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ پس اگر نکنید
و بقیه ربوا را ترک نمایید پس آگاه و آماده باشید بجنگ کردنی و بدانید که لایق شده
اید بحرب خدای که آتش است و بحرب رسول او که شمشیر اوست و اگر توبه کنید از گرفتن
ربا پس مر شمار است مایههای شما نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس مال طلبید
و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو که ربوا خوار
بودند گفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی
شدند و بنو مغیره که زیاده بودند از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند
و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل مینمودند و از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد که
فَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و اگر واقع شود خداوند دشواری و مفلسی یعنی عظیم تنگدست و مفلس باشد پس
حکم آن مهلت دادنست تا وقت توانگری و آسانی و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس بهتر است
شما اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانی
نیست وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

وبترسید از عذاب روزی که همه شما بازگردانیده شوید دران روز بحساب خدای
١٧٩
یا بجزای که مقرر کرده از ثواب وعقاب پس تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه عمل
کرده باشد از نیک وبد وایشان یعنی بازگردیدگان بوی ستم کرده نشوند طبرسی
رحمه الله ذکر کرده که این آیت آخر آیتی است که سمت نزول یافته وجبرئیل عم چون این
آیت آورد گفت یا رسول الله این آیت را بنه در سر دویست وهشتادم از آیات سورة
البقرة چه آیتی که پیش ازین نزول اجلال یافته بوده الیوم اکملت لکم دینکم بود در مقام
عرفات یا در غدیر خم واصح این قولست وبعد ازان زیست فرمود هشتاد ویکروز
وبعد ازین آیت ربا نازل شد ودیگر این آیت بیست ویکروز بعد ازین آیت در حیات
بود وبعضی گویند نه روز وبعضی گویند هفت روز وبعد ازان رحلت فرمود در
بیست وهشتم صفر در سال یازدهم از هجرت نزد غروب شمس در روز دوشنبه ویکسال
گذشته بود از اردشیر بن شرویه بن ابرویز بن هرمز بن نوشیروان والله اعلم یَا أَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا تَدَایَنتُم بِدَیْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْیَكْتُب بَّیْنَكُمْ بِالْعَدْلِ وَلَا یَأْبَ
كَاتِبٌ أَن یَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَكْتُبْ وَلْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا
یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئًا فَإِن كَانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهًا أَوْ ضَعِیفًا أَوْ لَا یَسْتَطِیعُ أَن یُمِلَّ
هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ یَكُونَا

رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا

الْأُخْرَى اى جماعت گرويدگان چون معامله كنيد بايكديگر بوامى يعنى عقد بنديد كه

عوض در آن دين باشد تا وقتى نام برده و معلوم بتوقيت سنين و شهور پس بنويسيد

آنرا در صحيفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملين و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت

حاجت رجوع بدان كنيد و اين امر بر سبيل ارشاد است بمصلحت و بايد بنويسد

آن وثيقه را در ميان شما نويسنده بعدل و راستى يعنى زياده نكند در اجل و مال و

نقصان ننمايد و نكند چيزى را كه مرضى متعاملان نباشد و عالم باشد بدقايق اين

معاملات تا مقصود از و اكمال يابد و بايد كه سر باز نزند كاتب تنكير كاتب بعد از نفى افاده

عموم ميكند و اين كاتب بقول بعضى فرض على الكفايه است و بروايتى فرض عين و قول آنست

كه فرض بوده و منسوخ شده بقول حق تعالى ولا يضار كاتب و گفته اند مستحب است بر

اعيانى كه باين امر عارفند چه از باب و تعاونوا على البر است و اجود اين قولست پس

اولى آنست كه ابا نكند چون التماس كنند از كاتب آنكه بنويسد وثيقهٔ معامله را چنانچه

بياموزانيد او را خداى تعالى يعنى بدان نوع كه امر شرع وارد شده يا آنكه همچنانكه حق تعالى

بتو تفضل فرموده تو نيز بر مردم تفضل نماى بموجب احسن كما احسن الله اليك پس

بايد كه بنويسد و بايد كه املا كند بر كاتب آنكسى كه بر وست دين و بزبان خود اقرار كند

وباید که بترسد املا کننده از خدای تعالی که پروردگار اوست و کم نکند در وقت
۱۸۰
اقرار از ان حق که بر وست چیزی را چه جایز نست که صاحب حق اُمّی باشد پس
اگر مدیون در املا راستی نکند ضرر رسانیده باشد بصاحب حق و این حرام است
پس اگر باشد آنکسی که بر وست حق یعنی بر ذمت اوست سفیه یعنی کسی که اموال
خود را در غیر اغراض صحیحه صرف کند و یا فریب خورد در معاملات یا عاجز ناتوان
چون کودک خُرد یا پیری که عقل و هوش از و رفته باشد یا آنکه مطلق توانایی
ندارد و نمیتواند آنکه املا کند او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه
مرض لکنت در زبانش پیدا آید یا آنکه بدان ... که متعارف قوم است دانا نباشد
پس باید که املای آن حق بکند ولی یکی ازینها که گذشت یعنی متولی امر او و او پدرست
و جد پدری در طفل و مجنون و با عدم ایشان وصی و با عدم او حاکم شرع و اما سفیه
اگر مستمر است همان پدر و جدست و اگر عارضی است و طاری گشته حاکم است
و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی املا کند براستی و بانصاف یعنی زیاده
و کم املا کند و گواه گیرید بر معاملهٔ خود دو گواه از مردان یعنی مومنان بالغ عاقل
پس اگر این دو گواه نباشند یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند پس یکمرد و دو زن
گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نساء در موضع ستره

ووصیت مسموع است ودر حدود بی مردان مسموع نیست مطلقا مکر در زناکه

بسه مرد و دو زن رجم ثابت میشود در محصن وبدو مرد وچهار زن جلد لازم

میشود بکر و مسموع نیست با مردان در طلاق وخلع ووکالت ووصی کردانیدن

ونسب واهله واقرب مقبول است شهادت یکمرد ودو زن در نکاح وعتق وقصاص

اما در دیون واموال مثل قرض ومضاربه وغصب وعقود معاوضات ووصیت

وجنایتی که موجب دیتست ثابت میشود بیک مرد ودو زن ودر دیون واموال

بدو زن ویمین ثابت میکردد وکواه باید کرفت ازان کسان که پسندیده وراضی

باشند یعنی مردان مرضیین وزنان مرضیات در دین اشارت بعدالت است چه

فاسق غیر مرضی می باشد پس بیان میفرماید علت اعتبار عدد را ودر دو زن یعنی

دو زن برای آن باید که تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن معامله راکه بران

کواه بودند پس بایاد دهد یکی از یشان آن دیکر را چون بجهت غلبهٔ رطوبت

صفت نسیان بر امزجه نسوان غالبست پس دو زن باید تا بتذکر یکی نسیان دیکری

زایل کردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْـَٔمُوٓا أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا

إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓا إِلَّآ أَن تَكُونَ

تِجَٰرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوٓا

إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا
اللّٰهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وباید که سرباز نزنند کواهان
از تحمل شهادت چه آن نیز فرض علی الکفایه است واکر یافت نشوند غیر ازیشان
هر دو فرض عین میشود چون خوانده شود برای ادای آن وملول مشوید انکه
بنویسید حق را در حالتی که خرد باشد آن حق یا بزرک یعنی اندک وبسیار آنرا بنویسید
تا مدتی که مقرر شده باقرار مدیون این کتابت شما راست ترست نزدیک خدای تعالی
وصوابتر مر کواهی دادن را چه کتابت مذکر شهود ست ونزدیکترست کتابت آنرا
که بشک نشوید در مقدار حق ومدت آن وتعیین شهود چون رجوع نمایید بکتابت
مکر آنکه باشد بازرکانی بحضور که میکردانید آنرا میان یکدیکر یعنی معامله دست
بدست ونقد بنقد پس نیست بر شما کناهی آنکه بنویسید آنرا وکواه کیرید واین امر
نیز از برای ارشاد مصلحت دنیویه است چه خرید وفروخت غیر دین کنید یعنی
نقد بنقد وباید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی اورا باکراه واجبار کتابت
نفرمایند ونه کواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چه مانعی داشته باشد که قطع
مسافت دورش باید کرد بی مؤنت وغیر ذلك اینمعنی که کفته شده بر تقدیر یست
که یضار فعل مجهول باشد پس اکر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید کاتب

نرنجانند کس را و وثیقه درست بنویسند و از خیانت در کتابت احتراز کنند و کواه

نیز تحمل شهادت نماید و از راستی در نکذرد و کواهی نپوشد و بوقت طلب باز

نکیرد و اکر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردیم از اضرار کاتب و کواه پس آن فعل

منهی نافرمانی باشد لاحق بشما و همه شما بترسید خدایرا و فرمان خدای را خلاف

مکنید و می آموزاند خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیایی شما و خدای تعالی

بهمه چیزی داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ

أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا

الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ واکر باشید شما

برحال سفر و نیابید کاتبی را که ثبت حقوق کند یا نویسندهٔ باشد و ادوات کتابت

یافت نشود پس وثیقهٔ باشد کروهای کرفته شده بعضی کرو را شرط داشته اند

و بعضی نداشته اند و اجواد این قولست پس اکر امین دارد بعضی از شما بعضی را

و دل از خیانت او جمع باشد پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی

مدیون وام او را و انکار حق نکند و باید که بترسد از خدای تعالی که پروردکار اوست

و در امانت خیانت نکند و مپوشید کواهی را که پوشیدن آن از کناهان کبیره است

و هر که بپوشد کواهی را پس بدرستی که بزه مند و کناه کارست دل او و اضافهٔ اثم بقلب تنبیهی

تمام است بر وعیده بانی مرکاتم شهادت راچه جرایم قلبیه سخت تر و غلیظتر است
۱۹۲
از آثام متعلقه باعضای ظاهره و دیگر فایده ذکر قلب آنست واگر شخص بجملته
آثم است نه قلب تنها که افعال جوارح تابع افعال قلوبند و متولد میگردند
از آنچه حادث و حاصل میشود در قلب از دواعی و صوارف پس اسناد فعل بقلب
که محل اقتراف و معدن اکتسابست ابلغ است و در حدیث واردست که در جسد
پسر آدم گوشت پارهٔ هست که صلاح او صلاح تمام جسدست و فساد او فساد
همه جسد و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن داناست
لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ
بِهِ اللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
چون حق سبحانه و تعالی درین سورهٔ بزرگوار از برای سهولت بندگان از صغار
و کبار از علم اصول که آن دلایل توحیدست و نبوت و امامت و معاد و بسیاری
از شرایع و تکالیف ذکر فرموده مثل صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد و قصاص و حیض
و طلاق و عده و صداق و خلع و ایلا و ارضاع و بیع و شری و ربوا و مداینه و مراهنه
ختم میفرماید سورهٔ رفیعه را بکلام معجز نظامی که دلالت دارد بر کمال ملک
و علم و قدرت او که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست

عوالم روحانیه که استار غیوب و بواطن صوا تند وآنچه در زمین است از موالید

یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعالند واگر آشکار اکنید آنچه در

نفسهای شماست از عزایم و نیات یا پنهان سازید آنرا شمار میکند خدای تعالی بدان

چیز شمارا یا خبر میدهد از آن تا بدانید که دانای ضمایر و مطلع بر سرایر اوست آورده

اند که حق تعالی روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از گفتار زبان

در آرا و اعضا و اندیشهٔ دل پس بیامرزد بعد از ان احصا هر آنکس را که خواهد بفضل

خود و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب

توانا است در بن کلام غایت وعد مطیعین است و نهایت وعید مطیعین بعضی

بر آنند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسًا الّا وسعها منسوخست و جمعی گویند محکم

است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار

واین آیت خبریست پس منسوخ نشود و نزول آیت لا یکلف الله بعد ازین آیت برای

آنست تا دانند که مؤاخذه بر خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست و یحتمل که

وان تبدوا ما فی انفسکم اشارت بافعال جوارح باشد واو تخفوه از افعال قلوب

وعقایده فاسده و بلاشك بان مواخذ خواهند بود پس آیت شریفه منسوخ نباشد

اما بوساوس وحدیث نفس مواخذ نخواهند بود آورده اند که چون این آیت

نازل شد اصحاب از تامل در مضمون آن متالم گشته بی طاقت شدند و بجناب
حضرت رسالت پناه صلعم آمده گفتند یا رسول الله ما را تکلیف بکاری کردند که
قوت آن نداریم بلکه خبری بما فرستادند که طاقت استماع آن نمی آریم آنحضرت استفسار
نمود که آن چه خبر و کدام عمل است گفتند یا رسول الله صلعم اگر احیانا خیال معاصی در دل
ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور میکند و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت
بفعل نمی آریم وحق سبحانه تعالی میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار
شود و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید سید عالم صلعم فرمود که مگر شما همان میگویید که
بنی اسرائیل میگفتند که سمعنا و عصینا تا لاجرم چندین بلیت بر گفتار ایشان متفرع
شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب صلعم اطمینان تمام یافت
گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره برکت این گفتار کار دشوار ایشان رو بآسانی نهاد
وحضرت حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیت فرستاد آمَنَ الرَّسُولُ
بِمَا اُنزِلَ اِلَیهِ مِن رَّبِّهِ وَالمُؤمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللهِ وَمَلٰئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ
لَا نُفَرِّقُ بَینَ اَحَدٍ مِن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعنَا وَاَطَعنَا غُفرَانَکَ رَبَّنَا وَاِلَیکَ
المَصِیرُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه وآله بدان چیزی که
فرستاده شده است بدو از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام و حقوق

شرع ومؤمنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان پیغمبر صم بتحمل وتبلیغ بود
وایمان ایشان باقرار وتصدیق یعنی آنحضرت بعلم یقینی دانسته بود که آن ملکی است
که این کلام معجز نظام را حق جل وعلا بر سبیل وحی نازل گردانیده واین ملک محفوظ
ومعصوم است از تغییر وتحریف که امین وحی است نه کلام شیطان مضل که مردود
بارگاه حق است ومؤمنان نیز علم حاصل کرده بودند که او صادقست در دعوی نبوت
واین کلام حق است که بر و نازل میگردد واین مرتبه متاخره است وهرکه تامل صادق
کار فرماید درین سورهٔ رفیعه ودر بدایع ترتیب آن بداند واذعان کند که قرآن
معجزیست بحسب فصاحت الفاظ وبلاغت معانی ونیز بسبب ترتیب ونظم مبانی
پس بجهت تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر وایشان در ذکر وفرمود همهٔ ایشان
از نبی ومتابعان گرویده اند بخدای تعالی یعنی بوجود ازلی وابدی واسما حسنی
وصفات جلال از ثبوتی وسلبی وافعال متیقنه واحکام کامله او وبفرشتگان او که مقربان
حضرت کبریا اند وپاک ومطهر اند نه بنات وی ورسلند از حق تعالی بانبیا وسبب
وحی اند برسل وبکتابهای منزلهٔ وی که همه حق است وسخن اوست وبفرستادگان
او که همه مطهر ومعصوم اند وبرگزیده ووحی گزارنده ودعوت کننده اند براه حق
ومعرفت این مراتب اربع از ضروریات ایمانست اول ایمان بخداست زیرا که صدق

رسول موقوفست بر وجود مرسل دوم ایمان بملایکه است چه ایشان وسایط اند میان
۱۸۴
خالق بشر و بشر سیوم ایمان بکتب است چه آن وحی است که ملک از جانب ملک تعالی
می آرد به پیغمبر و آنحضرت بامّه رساند پس لاجرم واقع باشد رسول در مرتبهٔ چهارم
که چهارم ایمان برسل است و این ترتیب نظر بعالم تکلیف است و وسایط و الا مقام
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل از ان برترست و باید دانست
که ایمان بخدا مستلزم ایمان برسول است و ایمان برسول مستلزم ایمان بامام پس ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین درین حکم داخلند که تا بیان سید المرسلین اند و
میگویند نبی و مؤمنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان میان هیچکس از رسولان او بلکه
بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر ند و گفتند
مؤمنان شنیدیم قول خدای تعالی را و فرمان بردیم امر او را پس طریق التفات از حضیض غیبت
بذروهٔ خطاب بر آمده گفتند میطلبیم آمرزش از تو ای پروردگار ما و بسوی تست
بازگشت همه لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت
مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین در رنج نیفکند خدای تعالی هیچ نفس را

یا نفرماید بکاری مگر بقدر طاقت او مران نفس را باشد آنچه کند از نیکوئیها و بران باب
آنچه بجای آرد از بدیها چون در اکتساب مزید اعتمال و تصرفی هست و لهذا تخصیص
یافته بجانب شر بآنکه دلالت میکند بر انکه بنده مواخذ نمیشود بسیات مگر بعقد
همت بر و و ربط قلب بخلاف خیر که مثاب میکردد بر و بهر وجهی که از و صادر شود
باز حق جل و علا حکایت میفرماید از مؤمنان چهار نوع دعا را که ای پروردگار ما
مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم و عملی از ما فوت شد یا خطا کردیم و بی قصد
مرتکب مناهی شدیم و بار مکن بر ما باری گران همچنانچه بار کردی آن بار گران بر آنکسانی
که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بریشان واقع بوده پنجاه
وقت نماز را بر یهود فرض کردانیده بود و امر کرده که ربع مال بزکوة بدهند و اگر
نجاستی واقع می شد بر جامهٔ ایشان حکم بود که ببرند بمقراض و دیگر خسف و مسخ
و غرق و غیر ذلك باز میکویند ای پروردگار ما و تحمیل مکن بر ما آنچیزی که طاقت
نیست ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه او یا عذابی که بار کشیدن آن نیاریم
یا استیلای شیطان بواسطهٔ غلبت شهوات بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه مشغول
کرداند بنده را و از فرمان برداری باز دارد یا لغزیدن قدم از راه راست و عفو کن
و درگذار از ما خطاها و فراموشیها ما و بیامرز کناهان ما را و ببخشای بر ما بقبول

طاعتهای تو کارساز و یاری دهندهٔ مائیم پس یاری ده ما را و مظفر گردان بر گروه

ناگرویدگان آورده اند که در واعف عنا حذف ندا فرموده که کلمه ربنا است زیرا که

ندا مشعر است به بعد و دوری پس ترك ندا دال است بر آنکه هرگاه بنده مواظبت نماید

بر تضرع و دعا و زاری بیابد مقام قرب را درین بیقراری و فرق میان عفو و مغفرت

و رحمت آنست که عفو اسقاط عذابست و مغفرت پوشش گناه بعد از اسقاط چه اگر

پوشش نباشد از خجالت و فضیحت مصون و محفوظ نگردد پس اول اسقاط عذاب

جسمانی است و ثانی اسقاط عذاب روحانی و بعد از تخلیص از هر دو اقبال مینماید

بر طلب و تفضل و آن نیز بر دو قسم است جسمانی که آن نعیم جنت است که وارحمنا

عبارت از آنست و دیگر روحانی که آن توجه و اقبال بالکل بجانب حضرت منان است

که انت مولنا اشارت بآنست و در واعترافست بآنکه حق سبحانه و تعالی متولی امور

اوست بتمامه در حصول مصالح و مقاصد دنیویه و اخرویه و چون اعراض نمود

از ماسوی او و توجه بجانب او کرد میگوید ما را درین مقام ثابت دار و اعانت

فرمای ما را بر غلبهٔ قهر بد هر که مخالف تو باشد از کفار حربیه و نفوس اماره و قوی

جسمانیه که داعی ماسوی تو باشند اللهم ثبتنا مقام الایمان والایقان واحشرنا

فی زمرة محمد و آله و عترته بالفضل والامتنان حضرت رسول صم فرموده که هر که

بخواند هر شب این دو آیت را از سورة البقره او را کافی است و دیگر فرموده که خواتیم سورة
البقره را بمن اعطا فرموده اند که از کنج زیر عرش است که اعطا نفرموده اند بهیچ پیغمبری
پیش از من و دیگر فرموده که فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی این دو آیت را از کنجهای
جنت که بید قدرت خود نوشته بود پیش از آنکه خلایق را خلق کند بدو هزار سال
و هر که بخواند این دو آیت را بعد از نماز خفتن مجزی است او را از قیام شب و خبر است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این دعا را در شب معراج میخواند و ملایکه
آمین میگفتند و حق سبحانه و تعالی اجابت میفرمود تم سورة البقرة سورة آل عمران
مدینه وهي مایتان آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم
مفتاح سورة یا اسم اوست یا الف اشارت بآلاء عمیم حق است و لام بلقاء کریم او و میم
بمحبت قدیم او برکت آلاء او علی العموم در دنیی همه را شامل است و نعمت قرب لقاء
او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او در هر دو
سرای اخص خواص را حاصل اللّٰه لا اله الا هو الحي القيوم نزل عليك الكتاب
بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل التورىة والانجيل من قبل هدى للناس
وانزل الفرقان ان الذين كفروا بايات الله لهم عذاب شديد والله عزيز
ذو انتقام خدای سزای پرستش اوست نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او فرستاد

که حیات هر زنده از وست پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری بحران

١٨٦ بمدینه آمده میخواستند با حضرت رسالت صلعم مناظره کنند و آنحضرت بعد از ملاقات

ایشانرا باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند که ما غاشیهٔ اسلام بر دوش و حلقهٔ

قبول دین الهی در گوش داریم حضرت پیغمبر صلعم در جواب فرمود که شما را نسبت زن

و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند که ما در نسبت

فرزندی عیسی علیه السلام بحق تعالی محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او

کیست رسول صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای تعالی روا نیست و خود میدانید که

عیسی عم شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت

مسیح در رحم مریم بتقدیر حق بود و هم بعقیدهٔ شما پروردگار عالم مصور

نیست بلکه مصور هست و دیگر خود میگوئید که عیسی عم اکل و شرب داشت و رفتن

و آمدن و خواب و بیداری باو نسبت میکنید و حق تعالی ازین مقدس و منزه است

ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند و هشتاد از اول این سوره نازل شد

و چون نزاع ترسایان یکبار در الوهیت عیسی و یکبار در نبوت حضرت رسالت صلعم بود

لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حضرت حق و حیات و قیومیت او نازل شد

بعد ازان در بیان نبوت فرمود که فرو فرستاد بر تو قرآنرا بدرستی در اخبار و راستی

در دلالات در حالتی که موافق است کیش کتاب مراد کتابها که پیش از وی بوده

و آن موافق است در توحید و نبوت و معاد و اصول دین و فرو فرستاد توریت

و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و درین

دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکورست و بدین نفی مبطلان قوم یهود

و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی ع میگویند ثابت میشود و فرو فرستاد

کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان

معجزاتست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب ازان متمیز میشده

و عبد الله بن سنان از ابی عبد الله ع روایت کرده که فرقان آیات محکماتست در کتاب

بدرستی آنانکه نگرویدند بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرانی یا انبیا که هر یک علامتی اند

در طریق اهتدا مر ایشانراست عذابی سخت یعنی پیوسته و خدای تعالی غالبست

و قادر بر عذاب کفار خداوند عقاب و غضب بر ایشان إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي

الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی که خدای تعالی پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات

نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بر جمیع معلومات و علم عیسی ع

ببعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق پس اعتقاد بر بوبیت عیسی نتوان کرد

آنکه علم او محیط است بهمه موجودات آنکس است که تصویر میکند شما را در رحمهای ۱۸۶

مادران شما بهر نوع که میخواهد ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا

و دراز و کوتاه برحسب قابلیت ماده و قدرت عیسی عم برین وجه نبوده بلکه در

رحم مریم تصویر یافته و مصوَّر مصوِّر خود نتوان بودن زیرا که مصوَّر مخلوقست

و مخلوق بخالق محتاج و خالق الله است نیست معبود بسزا جز او و تکریر جهت

تقریر وحدانیت است علی رغم انصاری که بثالث ثلثه قایل اند بی همتا و بی مانند

دانا و محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ

وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ

الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ

آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ اوست آنکه فرو فرستاد

بر تو قرآن را یعنی ازین کتاب نشانهای روشن است و انتهای مفصل مبین که در لفظ

و معنی او هیچ اشکالی نیست آن آیات محکمه اصل و معظم قرآنست زیرا که محکمات

بذواتها مفهوم میگردند و متشابهات باعانت محکمات مفهوم میشوند پس

لاجرم محکمات اصول متشابهات باشند و آیتهای دیگر مانند اند بیکدیگر در

ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست ندهد تا درین تامل فضل علما ظاهر شود

وایشان بواسطه تفکر و تفحص در معانی آن متشابه کردند وبعضی برآنند که محکم آنست

که محتمل یک وجه بیش نباشد ومتشابه منسوخ ونیز گفته اند که آنچه بعقل مبین گردد

محکم است وآنچه بمدد نقل روشن شود متشابه است وگویند نیز متشابه حروف

مقطعه اند که یهود با نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال

میکردند وچون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار

میداشت چنانچه الم هفتاد ویک والمص صد وشصت ویک والر دویست وسی ویک والمر

دویست وهفتاد ویک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه می شد ومیگفتند ما بدین

ایمان نداریم حق سبحانه وتعالی فرمود اما آنکسانی که از روی تقلید وتعصب در

دلهای ایشان کجی وتباهی است یا شک در سخن الهی پس پیروی مینمایند آنچیزی را که

لفظ متشابه ومعنی او مشکل است از کتاب برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب

قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه گفتند یهود که این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است

وغرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند ودیگر اتباع متشابهات

میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی ومتمنای خود ونمی دانند تاویل آنچه

متشابه است مگر خدای تعالی که آنرا فرو فرستاده وثابت قدمان در علم که در رسوخ

تمام دارند میدانند ومروی از ابی جعفر امام محمد باقر ع واین قولست که راسخان

علم نزد دانستن تاویل داخل باشد و فرموده که رسول صلعم افضل راسخین است
۱۸۱
در علم چه جمیع آنچه بروی نازل شده از تاویل و تنزیل عالم است و اوصیای او بعد
از و امیر المؤمنین تا مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم در رسوخ و دانستن
تاویل آنحضرت شریکند چنانچه مخفی نیست بر مؤمنان چه در نقل صحیح ورود یافته
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اول خلافت بمنبر شرف برآمد و فرمود که ایها الناس
بحضور جمله مهاجر و انصار که بپرسید از من پیش از انکه مرا نیابید و آنچه میتوانید از طریق
سموات از من سؤال کنید که من داناترم و احاطهٔ علم من بطریق آسمانها زیاده ترست
از طریق زمین بخدا سوگند که اگر وسادهٔ فرش سازند و من بران بنشینم هر اینه حکم کنم
میان اهل توریة بمضمون توریة ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل
انجیل بمضمون انجیل ایشان و میان اهل فرقان بآنچه در فرقان مثبت است قسم بخدا که
هیچ آیتی نیست که نازل شده باشد در بحر یا در بر یا در سهل یا در جبل یا در آسمان
یا در زمین مگر نزد من چون روز معلوم است که در شان چه کس نازل شده و در چه
قضیه وارد گشته و حقیقت آن چیست و سرّ لو کشف از ینمعنی مخبر است و دیگر فرمود
که پیغمبر صلعم آموخت مرا هزار باب از علم و منکشف شد مرا از هر بابی ازان هزار باب
دیگر و آنکه حق سبحانه و تعالی وصف فرموده ایشانرا برسوخ مؤید این قولست که دانستن

تاویل داخل باشند پس برین تقدیر بر الا الله وقف لازم نباشد وآنانی که داخل نداشته اند
وقف لازم باشد واصح قول اول است وراسخان در علم درین حالت میکویند ما
کرویده ایم بمتشابه همه محکمات ومتشابهات از نزد پروردکار ماست ویاد میکنند
ویا پند پذیر نشوند مکر خداوندان عقلهای صافی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ هم قول راسخان علم است وایشان
قومی اند متاع دانش خود را بزیور علم آراسته میکویند ای آفریدکار ما میحان
ومنحرف مساز دلهای ما را از دین حق پس از آنکه ما را راه نمودی وبخش ما را از نزدیک
تو توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض ومحض رحمتست یا بما ارزانی دار عصمتی
از شک وشبهه بدرستی که تویی بخشندهٔ هر عطیه رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا
رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ای پروردکار ما بدرستی تو فراهم آورندهٔ همه
مردمانی یعنی پس از مرک ایشان برای حساب روزی که ما را در وهیچ شک نیست
در وقوع آن بدرستی که خدای تعالی خلاف نکند وعدهٔ که در بعث ونشور فرموده
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ
هُمْ وَقُودُ النَّارِ بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی قریظه ونضیر یا کفار قریش که حضرت
رسالت را صم سرزنش میکنند که درویش است وپسران ندارد وخود با اموال واولاد

مفاخرت ومکاثرت می نمایند دفع نکند وباز ندارد مالهای ایشان که بدان می نازند ۱۸۹
ونه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند از عذاب خدای هیچ
چیز نه در دنیا اگر بمحنت در مانند ونه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند
وآنگروه ایشانند آتش انگیزه دوزخ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ عادت این مشرکان یا یهود
یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت صم مانند عادت تابعان فرعون است در تکذیب
موسی عم ومثل عادت آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عاد وثمود که بدروغ
داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی بگناهان
ایشان از تکذیب وانکار وغیر آن وخدای سخت عقوبتست بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ بگوای محمد مر آنکسانی
که کافر شدند از یهود وشماتت کردند در واقعه احد زود باشد که مغلوب
شوند در عقبی بسوی دوزخ وبد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب بکفار
قریش میفرماید قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ
كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ بدرستی که بود شما را علامتی ونشانی درست بر نبوت حضرت

رسالت صم بدر دو گروه که هم و و هم دیدار شد ند در حرب بدر گروهی کار
زار میکنند در راه خدای تعالی که لشکر پیغمبر صم بودند و ایشان سیصد و سیزده
تن بودند هفتاد و هفت تن از مهاجر و دویست و سی و شش تن انصار و گروهی
دیکر ناگرویده بخدای لشکر ابوجهل و ابوسفیان بودند و ایشان نهصد و پنجاه تن
بودند و اینجا چهار احتمال است اوّل آنکه ضمیر یرون مسلمانان باشند و ضمیر هم
مشرکان و ضمیر مثلیهم عاید بمسلمانان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکان را دو برابر
خود که ششصد و بیست و شش دیده باشند اگرچه ایشان سه مقابل مسلمانان بودند
اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی از مسلمانان بر دو تن از کافران غالب کردانند
که مائة صابرة یغلبوا مائتین درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعدهٔ
الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود
که اندکی بر بسیار غالب آمدند دوم آنکه ضمیر یرون مشرکان باشند و ضمیر هم
مسلمان و ضمیر مثلیهم عاید بمشرکان یعنی میدیدند مشرکان مسلمانانرا دو برابر
مشرکان که قریب بدو هزار باشند که در چشم کفار نمود و علامت صحت نبوّت
یکی دیکر این بود تا مشرکان خایف و منکوب و مغلوب کردند سیوم آنکه ضمیر
یرون مشرکان باشند و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم هم مسلمانان یعنی مشرکان

میدیدند مسلمانانرا دو چندان مسلمانان که این هم موجب رعب و ترس کفار باشد
۱۹۰
و این احتمال منافی نیست بآیتی که در سورهٔ انفال واقع است که و یقللکم فی اعینهم
چه اختلاف در دو وقت ممکن است که اولا مسلمانانرا در نظر کفار اندکی نمود تا دلیر
شوند و ثانیا غلبه و کثیر نمود تا زبون و حقیر کردند چهارم آنکه فاعل یرون مسلمانان
باشند و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم هم مشرکان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکانرا
دو برابر مشرکان درین مقام این مناسب نیست چه این موجب نصرت کافرانست
و خوف مؤمنان و آیت منافی اینست مگر خرق عادت دیگر باشد که با وجود این حال
مؤمنان بعون و یاری ذی الجلال دست اعتصام بحبل متین دین سید انام علیه
الصلوة والسلم زده پای در معرکه استوار کرده و مضمون فان حزب الله هم الغالبون
را نصب العین ساخته روی نگردانیدند که این یکی از امتحانات الهی بوده باشد که
اولا بسیار نموده باشد در نظر ایشان تا حزم و ثبات قدم ایشان در معرکهٔ دین باخلاص
و یقین درست بر همه ظاهر سازد و ثانیا تقلیل نموده کرده نیده باشد و ایشان از ان
نیندیشیده دل قوی ساخته بوده باشند در معرکه و بعد از ان بر حال اول مرئی
ایشان شده باشد و خدای تعالی قوت دهد بیاری کردن خود هر کرا که خواهد بدرستی
که در تقلیل تکثیر و در تکثیر تقلیل هر آینه اعتباریست مر خداوند بینایی ها را امرا دبینایی

دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ
الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ آراسته شده است برای مشرکان دوستی
آرزوهای نفس مراد مشتهیاتست و زینت دهنده گویند حق سبحانه و تعالی است
که پیدا کرده در طباع دواعی و میل باینها و تزین جهت امتحان بندگانست و محنت
و تشدید بجهت تکلیف و دیگری گفته که مزین شیطانست که می آراید در چشم حس
ایشان این مشتهیات را از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند و پسران که محبوب
طباع والدین اند و قنطرهای کرد کرده یا دفین ساخته از زر و سیم قنطار هشت
هزار مثقال زرست یا هفتاد هزار درم نقره یا بپری پوست گاوی دینار و درم و از
امام محمد باقر و ابا جعفر صادق علیهما السلام منقولست که پری پوست گاو از مشک
و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان اسپ است که عیب و هنر او را ظاهر میگرداند
چون مطلق الیمین و غر محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته است یا تمام
خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود و دیگر چهار پایان از شتر
و گاو و گوسفند و کشت زار یا زمینهای زرع اینکه یاد کرده شد در نظر کفار آراسته
گشته است چیزیست که برخورداری یابند از ان در زندگی دنیا و خدای تعالی که معبود

بحق است نزدیک اوست نیکویی بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب

منصور نیست قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ

بِالْعِبَادِ بگوای محمد صلعم امت خود را آیا خبر دهم شما را بهتر از ینها که گفته شد برای

آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند

یا متاع دنیا از دست بداشتند چون اهل صفه وایشان را نزدیک پروردگار ایشان بوستانهاست

که ایشان را ازان بهترست از دنیا وهرچه دروست آن بوستانهائی که میرود از زیر

قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب جاوید باشند متقیان دران بوستانها

خلود جهت آنست که نعمت دخول دران بخوف انقطاع منقص نکرد وهم ایشانرا ست

جفتها از حوری وانسی پاکیزه از قاذوراتی که زنان دنیا را می باشد ودیگر ایشانرا

خشنودی است از خدای تعالی واین از بهشت ونعیم بهترست وخدای تعالی بیناست

بر بندگان واحوال ایشان الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا

عَذَابَ النَّارِ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز

میگویند ای پروردگار ما بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه فرمودی پس بیامرز برای

گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش وفردا ما را از آتش دوزخ نگاهدار

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ دیگر این
متقیان صبر کنند کانند بر طاعات یا بر ترک محظورات وشبهات یا در وقت هجوم
آفات وبلیات وراستانند در قول وفعل ونیت وفرمان بردارانند مر امر خدای را در
نهان وآشکار وهمیشه بر نیاز ودعا ونفقه کنند کانند از مال حلال بر اهل استحقاق
وآمرزش خواهندکانند در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گزارندگان
در ثلث آخر شب یا ادا کنندکان نماز بامداد بجماعت ابو عبد الله امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار کند از اهل این آیت است
و روایت کنند از پیغمبر صلعم که حق سبحانه وتعالی میفرماید که هرگاه من اراده عذاب
اهل زمین مینمایم چون نظر میکنم بعمار مساجد وتهجد گزاران عابد ودوستداران
راه من بجد واستغفار کنندکان در سحرها راکع وساجد باز میدارم از ایشان عذاب
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند
واز حضرت رسول صم سؤال کردند که بزرگترین کلمه وشریفترین شهادتی در کلام خدای تعم
کدام است این آیت نازل شد که گواهی داد حق یا حکم فرمود یا اعلام نمود یا بیان کرد
آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او

وفرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند چون معاینه عزم قدرت و عظمت او را ملاحظه
کرده بودند وخداوندان علم یعنی علما اهل ایمان همین گواهی میدهند بجهت
مشاهدهٔ آثار داله بر وحدانیّت وکمال قدرت وحکمت او در حالتی که هر یک از ملایکه
وعلما حاضر و قایمند بعدل در ادای شهادت یا خدای تعالی گواهی داد بوحدانیّت
خود واو قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایل است
بر توحید و شهادت ملایکه بمعاینه مذکوره اقرار بوحدانیّت او وگواهی علما بسبب
مشاهدهٔ مزبوره ایمان بدان واحتجاج بران وفضیلت علما وشرف ایشان از اقتران
شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد ولهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده که رُتبة العلم اعلی الرُتب چنانچه مذکور شد نیست هیچ معبودی بسزا مگر او
غالب با اقتدار محکم کار و تکرار کلمه توحید بجهت تاکید ست ومزید اهتمام بمعرفت
ادلّه توحید قوی است وغالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحّدی
ووصف واصفی حکم بر وجه امر هر چه مامورند باظهار کلمهٔ توحید داناست در شهادت
بوحدانیت خود آورده اند که در گرد کعبهٔ معظمه سیصد و شصت بت بود چون
آیت شهد الله نازل شد همه بروی در افتادند ونگونسار شدند إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ
اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

ومن یکفر بآیات الله فان الله سریع الحساب بدرستی که دین پسندیده نزدیک خدای
تعالی اسلام است نه یهودیت و نصرانیت و بعضی گویند مراد اسلام تسلیم است مر
خدای تعالی و اولیای او را که آن تصدیق است و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده
در خطبه که نسبت میدهید اسلام را نسبت دادنی که پیش از ما آن نسبت نداده باشد
اسلام تسلیم است و تسلیم یقین و یقین تصدیق و تصدیق اقرار و اقرار اداوادا اعمال
و این را علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیرش آورده و دیگر فرموده که آنحضرت فرموده که
مؤمن دین را از حق تعالی فرا میگیرد و فرا نمیگیرد از رای خود چه مؤمن میداند ایمان
خود را در عمل خود و کافر میداند کفران خود را در انکار خود ای مردمان خطاب
بمؤمنانست دین دین شماست بدرستی که سیئه در و بهترست از حسنه در غیر او
زیراکه سیئه در و مغفور میکرد و حسنه در غیر او مقبول نمیشود و اختلاف نکردند
در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری بحق آنانکه داده اند
بدیشان توریه را چه نعت و صفت و وقت ظهور آنحضرت در کتب خود دیده
بودند مگر پس از آنکه بدیشان دانشی بحقیقت آمد یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و
مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند از روی حسد یا جوری که در میان
ایشان است یا میل بریاست و بزرگی قوم و هر که نگرود بقرآن یا معجزاتی که خدای تعالی

۱۹۴

به پیغمبر ارزانی داشته پس بدرستی که خدای تعالی زود حساب کننده است یعنی زود

باشد که مخالفان رخت بدار الجزا کشند و خدای تعالی ایشانرا جزا دهد بر کفر و انکار

ایشان چه او فوت نمیکند چیزی را از اعمال ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ

لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ

اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ پس اگر این یهودان

خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند

بواسطهٔ عیسی عم پس بگوی در جواب ایشان که تسلیم کردم خود را یعنی خودی خود را

و گفتار و کردار و نیت خود را سپردم مر خدایرا و آنها که پیروی من کرده اند همین کرده

که من کردم و بگوی مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری و بگوی

مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام استفهام

بمعنی امر است یعنی اسلام آرید پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند پس

راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند و اگر اعراض کردند

و پشت بر اسلام دادند ترا هیچ ضرری نیست پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست

و بس و خدای بیناست به بندگان و تکذیب و تصدیق ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ وبدرستی که آن گروه که کافر اند بقرآن و بمحمد صلعم یا بحجتهای روشن

که بر وحدانیت حق سبحانه وتعالی واقع است در کتابهای ایشان ومیکشند پیغمبرانرا

بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکیدیست که قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان

میدانند که بغیر حق میکشند چه چیزی از ایشان صادر نشده که در کیش ایشان نیز مستوجب

قتل کردند واین صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت

صلی الله علیه وآله روایتست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل وسه پیغمبر

را در یکساعت از اول روز بقتل آوردند بعد از ان یکصد ودوازده کس از زهاد

وعباد ایشان برخواستند تا بر ایشان امر معروف ونهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر

روز کشتند چنانچه میفرماید ومیکشند آنانرا نیز که از روی حقانیت میفرمایند

بعدل وراستی از مردمان یعنی ماسوی انبیا پس خبر ده ایشانرا بعذابی دردناک

یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ آن گروه قاتلان یا اسلاف واخلاف ایشان آنانند که

بی شایبهٔ شبههٔ تباه گشت ونیست شد عملهای ایشان که میگفتند که ما پذیرندهٔ احکام

توراتیم وبشریعت موسی عم عمل میکنیم وبلاشك اعمال ایشان حبط وتباهست درین

سرای که کس آنرا نمی ستاید ودران سرای که ثوابی بران مترتب نمیشود ونیست مر ایشانرا

در روز قیامت از یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع کند ألم تر إلی الذین أوتوا
۱۹۴
نصیبا من الکتاب یدعون إلی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم
معرضون آیا نمینگری بسوی آنانکه داده شده اند بهره را از توریة یعنی اندک چیزی
دانسته اند از آن خوانده میشوند بسوی توریة یا توریة حکم کند میان ایشان در قصهٔ
یهود خیبرست که حکم رجم را منکر شدند و در سورهٔ مایده انشاء الله بیان مذکور خواهد
شد و گویند روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله جمعی یهود را به اسلام
دعوت کرد نعمان ابن ابی اوفی گفت که ای محمد ص بیا تو در حضور علمای دین خود
مناظره میکنیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که آن صحیفه را از توریة که مشتمل
بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکم آنرا حکم سازید ایشان ازین قول ابا
نموده آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریة میخوانند
پس روی میگردانند گروهی از ایشان که روسای یهودند و ایشان اعراض کنندگانند
از حق ذلک بأنهم قالوا لن تمسنا النار إلا أیاما معدودات وغرهم فی دینهم
ما کانوا یفترون این اعراض از حکم توریة ایشانرا بسبب آنست که ایشان میگویند
نخواهد رسید بما آتش دوزخ مگر چند روزی شمرده که هفت است یا چهل و فریب
داده مر ایشانرا در کیش ایشان آنچیزی که هستند که بر می بافند از تسهیل عقوبت

وشفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ

نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا

از برای حساب روزی که هیچ شك نیست در وقوع آن وداده شود هر نفسی را بتمام

جزای آنچه کسب کرده است وایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات وزیادات

سیئات آورده اند که در روز غزای خندق حضرت رسالت صلی الله علیه

وآله کندن خندق را بخش فرموده بود که هر ده گز چهل کس بکنند هر کدام از مهاجر

وانصار سلمان فارسی را رحمه الله بجانب خود دلالت میکردند مهاجر میگفتند که

سلمان از ماست وانصار میگفتند از ماست وانصار میگفتند از ما در ان میان حضرت

رسول صلی الله علیه وآله فرمود که سلمان از ماست یعنی از اهل البیت ماست عمرو بن

عوف گوید که من وسلمان وحذیفه ونعمان مزنی وشش مرد از انصار در چهل گز جا

حفر خندق میکردیم ناگاه در بطن خندق سنگ سختی بدید آمد از شکستن آن

عاجز شدیم سلمان این حالت بدان حضرت رسانید آمده بدان موضع کلنگ بدست

مبارك گرفت بقوت روحانی بل بتائیده ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ

قدری بشکست وبرقی از میان آهن وسنگ بجست که از بارقه آن آتش کوههای

مدینه روشن شد بحدی مداین رسید وکنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد

نوبت دیگر بضربت مقداری ازان برق جست ونوری درخشان شد که بروشنایی
190
آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعهٔ ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ
روم بنظر درآمد اصحاب تکبیر گفتند وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که
زود باشد که امت من برمداین ظفر یافته کوشکهای حیره بتصرف درآورند آثار
صولت اهل اسلام باطراف روم وقسطنطنیه برسد وشعشعهٔ رایت شریعت من ساحت
یمن ودولت برمفارق اهل یمن اندازد ومومنان مبتهج ومسرور شده مراسم شکر
الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان طرح استهزا وسخریه افکنده زبان طعن بکشودند
که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق میکند وبمجرد آوازهٔ
لشکر دشمن پای از در دروازه بیرون نمی نهند ویاران خود را بگرفتن روم وفارس
وعده میدهد حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد که قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ
بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگوی بارخدای خداوند پادشاهی ومتصرف
دران عطا میکنی پادشاهی هرکرا خواهی ومیستانی ملك ازهرکه میخواهی بعضی
مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه وتعالی زمام جهانداری
بقبضهٔ اقتدار هرکه خواهد سپارد وعنان شهریاری ازکف اختیار هرکه خواهد

پیرو ی نمی آرند و کفته اند که ملك نبوّت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل

داد و امامت نیز به بنی اسمعیل ارزانی داشت یا ایالت مکه و حوالی آن که کفّار قریش را از آن

محروم ساخته بعد از مدتی عتبهٔ علویهٔ نبویه حواله فرمود یا ملك روم و فارس و یمن

که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملك توفیقست

که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که باز کرفت مخذول هر دو سرای کشت

وار چند میسازی هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و اهل بیت و متابعان

ایشان و خوار و بیمقدار میکردانی هر کرا میخواهی بکفر و بدعت و نکرت چون ابوجهل

و بنی اُمیّه و پیروان ایشان که در خور هر کدام آنچه می باید داده میدهد و کفته اند عزت

بشرف قناعتست و ذلّت بخسّت حرص چه استغنای قناعت فقیر انرا بصدر تمکین

رساند و تکاپوی حرص توانکرانرا در صف نعال افکند و نزد محققان عزّت بقرب لقا

و کشف غطاست و ذلّت بحجاب حرمان و باز داشت عطا بید قدرتست تحصیل

همهٔ نیکوییها از عطای ملك و اعزاز مؤمنان واکرچه همه بدست اوست که در فراخور هر کس

بوی میرساند جزای نیك را نیك و بد را بد اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از

سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل ایمانست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم

وکثرت غنایم یا مراعات ادب کرده باشد در خطاب و حقیقت آنست که شر خالص

در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و عدم را
با وجود آمیزش نتوان داد و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه وآله در بعضی ادعیه
فرموده اند الخیر کله بیدیك والشر لیس یعود الیك بدرستی که تو بر همه چیز از انتزاع
واعطا و اعزاز و اذلال توانایی تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ
وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ
در می آری شب را در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ انقلاب صیفی از اجزای
شب میکاهی و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی اقصر ایام
سنه بود در اول سرطان اطول ایام سنه میشود چنانچه شمه ازین در فاتحه مذکور
شده و در می آری روز را در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی
واجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر
قوس اطول لیالی میشود و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا از مرده که آن
نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و بیرون می آری مومن را
از کافر و کافر را از مومن واین را از ابی جعفر و ابی عبدالله عم روایت کرده اند
و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه هر کرا خواهی بیشمار یعنی بمرتبهٔ که خلق
عدد و مقدار آن ندانند لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ

نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند نا کرویدگان زانکه

دشمنانند دوستان ومتولیان امور خود از بیرون مؤمنان یعنی دوست مؤمن

جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافران را بدوستی نگیرند چه کافر دشمن حق است

پس دشمن حق را دوست نباید گرفت وهر که بکند این دوستان با دشمنان پس نیست

آنکس از طریق دین خدای تعالی در چیزی یعنی از دین حق هیچ چیز ندارد مگر آنکه بترسید

وحذر کنید از ضررهای کافران ومخالفان ترسیدنی وحذر کردنی پس در صورتی

که کفار واهل خلاف غالب باشند ومؤمنان واهل حق مغلوب بحسب ظاهر

ومؤمن از خوف نفس اظهار موافقت ومودت ایشان کند بزبان وبدل اعتقاد نکند

ضرر ندارد واین آیت دلالت میکند برآنکه تقیه جایزست در دین نزد خوف بر نفس

چه او دافع ضررست ودفع ضرر اگر واجب نباشد لااقل جایز خواهد بود وابو

عبدالله عم فرموده که التقیة منی ودین آبائی تقیه دین من است ودین پدران من

اهل خلاف میکویند که تقیه نفاقست زیرا که هریک از آنها ابطان امریست واظهار

خلاف او از جهت دفع ضرر ونفاق حرام است جواب میکویند که فرق بسیارست

میان تقیه ونفاق چه نفاق اخفا وابطان کفرست با اعتراف بزبان واین حرام است وتقیه

اخفا و ابطان ایمان است با اعتقاد بآن و این واجبست تقیه نزد امامیه بر سه ۱۹۷
قسم است حرام و مباح و واجب حرام در کشتن ناحق است پس هرچه مستلزم اباحت
خون کسی بود که جایز نباشد کشتن او در و تقیه جایز نیست زیراکه وجوب او بجهت
حفظ دم است پس سبب اباحت آن نتواند بود و مباح در اظهار کلمه کفرست که در هر
دو امر مباح است و استدلال جسته اند بقضیهٔ عمار و ابوین او که پدر و مادرش
تقیه نکردند در اظهار کلمهٔ کفر و کشته شدند و عمار تقیه کرد و سالم ماند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله هر دو را صواب گفت و واجب ما عدای این دو قسم است
زیراکه ادله مقتضی اینست مع ذلک اجماع این طایفه است این وقتیست که ترک آن
مستلزم ضرر باشد پس اگر تحقق نگردد ضرر پس فعل او مباح است یا مستحب اما تبری
از ائمه علیهم السلام حرام است چه دران صورت ترک تقیه اولی است چنانچه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که در سب مضایقه نیست در تقیه زیراکه مراد دران زکوة است
و شما را نجات یعنی من دران پاکم و طاهر و شما سالم میمانید اما از من تبری مکنید که
من بر فطرت درست متولد شده ام و در روایت دیگر وارد است که در براءت پس بر
کشید گردنها را یعنی تا بزنند و این دلیل افضلیت است خصوصا کسی که اقتدا بآنحضرت
داشته باشد و میترساند خدای تعالی شما را در ارتکاب مناهی از عذاب نفس خود یعنی

عذابی که صادر شود از محض قهاریت حق سبحانه و تعالی ایراد کنند مراد ذات او باشد
بسوی جزای خداوندست بازگشت همه قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ
يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بگو اگر پنهان
دارید آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالاة کفار و مخالفان یا آشکارا کنید
آنچه در ضمیر شماست میداند خدای تعالی آنرا و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف
علویات و آنچه در زمین است از انواع سفلیات و خدای تعالی که علم ذاتی او باین
همه محیطست بر همه چیزی تواناست و قدرت او بهمهٔ مقدورات احاطه کرده
پس هرچه میکنی میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید يَوْمَ تَجِدُ
كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ از روزی که بیابد هر کس از عمل کنندگان
از آنچه کرده باشد از نیکویی حاضر کردانیده نزدیک خود یعنی به بیند صحایف
حسنات را و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد آن نفس آنکه باشد میان او و میان
آن عمل بد اندازه دور یعنی نخواهد مطلقا که عمل خود را به بیند حذر میفرماید خدای
شما را از خود آورده اند که خدای تعالی شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید
بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب

و خدای تعالی مهربانست به بندکان که مبالغه میفرماید در تحذیر و تخویف ایشان

قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بکو اکر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نَحْنُ اَبْنَاءُ اللهِ وَاَحِبَّاؤُهُ
در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که دوست میدارید خدایرا تعالی پس پی روی
من کنید تا خدای تعالی شما را دوست دارد دوست داشتن بنده خدایرا آنست
که اطاعت امر الهی نماید و مجتنب باشد از مناهی او و بالکل بوی مقبل باشد
و بدوستان او و از غیر او از دشمنان معرض بود و دوست داشتن خدای تعالی
بنده را آنست که طاعت او را بپذیرد و ثواب و پاداش نیکو اعطا فرماید و چون
چنین کنید بیامرزد کناهان شما را و خدای تعالی آمرزنده است یعنی میپوشاند
انواع معاصی بندکانرا در دنیا که بر متابعت او راسخ باشند و مهربانست برایشان
برحمت خاصه در آخرت که ثواب کرامت فرماید ایشانرا بر مثقال ذره از فرمانبرداری
و حسنه قُلْ اَطِيعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ بکو
فرمان برید خدایرا تعالی در اوامر و نواهی و اطاعت پیغمبر او کنید در احکام شرع
اقدس پس اکر برکردید و اعراض کنید از طاعت خدای تعالی و رسول او پس بدرستی
که خدای تعالی دوست نمیدارد ناکرویدکانرا وضع مظهر در موضع مضمر دلالت

میکنند که تولی و اعراض از طاعت خدای تعالی و رسول کفرست ان الله اصطفی آدم

و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع

علیم بدرستی که خدای تعالی بر گزید آدم را که بشرست بتعلیم اسما و سجدهٔ ملئکه و ابوت

انبیا و اصفیا و اوصیا و نوح را بنبوت و طول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شرع متقدم

و بنفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنا خانهٔ کعبه و آل

عمران را که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم بر عالمیان زمان ایشان و گویند مراد

از آل ابراهیم اولاد ویند که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان که از اسحق یعقوب باشد

و تمام انبیاء بنی اسرائیل اگر از آل عمران مراد اولاد موسی و هرون باشد چه موسی و هرون

هر دو پسران عمران بودند و او پسر یصهر بن قاهث بن لاوی یعقوب بن اسحق

و از اولاد اسمعیل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله داخلست که خلعت رسالت

و خاتمت و افضلیت پوشیده و از امیر المؤمنین تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم

نیز که بنور امامت و خلافت و عصمت آراسته است و نیز گفته اند که آن عمران پدر مریم

است و آل او عیسی و مریم بودند که خدای تعالی ایشانرا بر گزید مریم را بتقدس و طهارت

و عیسی را بکتاب و رسالت و نسب ابن عمران نیز باسحق منتهی میشود چنانچه در بعضی

تفاسیر مذکورست که عمران پدر مریم پسر ماثان بوده و او پسر ابیغاز ابن ابی بود بن

بابل بن شالتشال بن یوحنا بن اَدُسنا بن امُور بن میشکین حارقیا بن اخاد بن یونام بن
199
عُزریا بن یورام بن ساقط بن ایشا بن راجیم بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عُوبند
بن سلمون بن باعر بن یخشون بن عمیاذن بن رام بن خضروم بن فارض بن یهودا بن
یعقوب بن اسحق ومیان این دو عمران هزار و هشتصد سال بوده و همچنین برگزیده
فرزندان این پیغمبران بعضی از یشان از بعضی زاده شد ند مراد اولاد پسندیده اند
تا زآبای برگزیده و خدای تعالی شنواست بر اقوال باطله یهود که گفتند نحن ابناء الله
یا مزخرفات نصاری که نبیرهٔ عمران را گفتند ابن الله داناست باغراض فاسده ایشان
از ین مقالات اِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ اِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ
مِنِّي اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد صلعم چون زن عمران بن ماثام که مادر مریم
و جدهٔ عیسی بود عم و او حنه بنت فاقوذه بود و او را خواهر دیگر بود ایشاع نام
که در حبالهٔ زکریا پیغمبر بود عم پس یحیی بن زکریا پسر خالهٔ مریم باشد این حنه در
وقتی که حامله نشد مرویست از ابی عبدالله عم که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود
بعمران که من بخشنده ام ترا فرزندی نرینه قدم مبارک که ابرای اکمه و ابرص نماید و مرده
را زنده کند باذن حق و او را برسالت خواهم فرستاد به بنی اسرائیل و او این را بزن خود
حنه گفت او بعد از حمل بدین سبب گفت ای پروردگار من بدرستی که من نذر کردم برای

تو آنچه در شکم منست آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیی تا خاص ترا پرستد و خدمت
مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ می داشتند و فرزندان را برای
آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در چنین نذرها
فریضه بوده بعد از نذر حنه را شوهر خودش عمران گفت ویحك این چیست که کفتی شاید که
در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که پس
قبول کن خدایا از من آنچه کردم بدرستی که شنوایی سخنی را که در باب نذر کفتم دانایی
بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا
أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي
أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس آن هنگام که بنهاد بار خود را
ضمیر عاید به نسمه است یا نذیره کفت بر سبیل اعتذار و تحسر ای پروردکار من بدرستی
که من بنهادم آن بار را فرزند ماده و خدای تعالی داناترست بآنچه حنه وضع کرده
و کفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت مسجد همچو فرزند ماده
که بمن داده و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله
بوده یعنی کنیزك خدای و بدرستی که من در پناه می آرم او را و فرزندان او را از وسوسه
دیو سرکش رانده شده یا از مس او و برکت دعای حنه بروزکار مریم و عیسی رسیده انست

شیطان محفوظ ماندند فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا ۲۰۰

وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال

یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

پس فراپذیرفت مریم را پروردگار او پذیرفتنی نیکو جهت خدمت خانه و برویانید

او را یعنی نشو و نمای او نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح و عصمت

و سداد و معرفت که چون بسن سالکی رسید بانواع عبادات بر همهٔ احبار غالب شد

و مادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده شد نه و احبار را گفت فراگیرید

این نذر کرده شده را که از آن خلاصست بزرگانی که پست و نه کس بودند بقبول وی

رغبت نمودند بدختر پیشوای خود شان چه بنی ماثان رؤس احبار و ملوک بنی

اسرائیل بودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بران وجه که قلمهای

خود را که بدان کتابت توریة کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند

بشرط آنکه قلم هر کس که بسر آید ترتیب مریم بدو متعلق باشد پس قلم زکریا بر روی

آب آمد و گویند که بر روی آب راست ایستاد چنانچه در کل کفالت مریم بوی مقرر

شد و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و از اولاد سلیمن بن داود بود علیهم السلام

و زکریا او را بخانه برد جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت

در کذشت او را عیسی آورده غرفهٔ که بجز نردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب

داد و هرکاه که زکریا از تعاهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود

داشتی و در محافظت و حراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرک شد

و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح کشت هرکاه که در آمدی بر مریم زکریا بغرفهٔ

که آنجا می بود می یافت نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بود در فصل زمستان

و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید

کفت ای مریم از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او کفت مریم این رزق که می

بینی از نزد خدای تعالی است یعنی از جنت او بدرستی که خدای تعالی روزی میدهد

هر کرا میخواهد بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق یا از برای عزت و شرافت

او و این خرق عادت بود که از جانب مریم بظهور می آورد در کشاف آورده

که در زمان قحط یکروزی رجوع فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجانب

فاطمه علیها السلام و از طعام پرسید اتفاقا یکی از برای فاطمه دو کرده و پاره کوشت

بهدیه آورده بود که او را هرکز ندیده بود و او آنرا در کاسهٔ سرپوشیده کذاشته بود

آنرا پیش آنحضرت آورده چون سر برداشت پر از نان و کوشت بود حضرت فاطمه حیران

بماند دانست که از جانب حق است آنحضرت پرسید که ای فاطمه این از کجاست فرمود

که از نزد خدای تعالی است حق جل وعلا هر کرا میخواهد روزی بیحساب میدهد
۲۰۱
آنحضرت فرمود که الحمد لله که ترا پسندیده تر همه زنان بنی اسرائیل کردانید یعنی مریم
بنت عمران بعد از ان فرستادند و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین را علیهم
السلام طلبیدند و همه ایشان از ان طعام سیر کشتند و بهمه همسایها رسید چنانچه
سیر خوردند هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ
سَمِيعُ الدُّعَاءِ دران وقت که زکریا ثمره تازه نزد او هنگام آن مشاهده کرد طمعش افتاد
با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب بخواند زکریا پروردکار خود را
کفت ای پروردکار من ببخش مرا از نزدیك خود فرزندی پاك از آلایش کناه بدرستی
که تو از کرم شنونده دعایی یعنی اجابت کننده فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي
فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا
وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ پس ندا کردند او را فرشتکان و کویند همین جبرئیل بود و بجهت
تعظیم بطریق جمع یاد کرد و حال آنکه زکریا ایستاده بود نماز میکرد در محراب که مریم
بود یا محرابی که داشت بدرستی که خدای تعالی مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی است
پیش از ولادت تسمیه یافت و معنی یحیی آنست که نام پدر باو زنده شد یا آنکه عقر
مادرش باو احیا پذیرفت یا دین باو زندکی یافت یا دلش بنبوت زنده کشت در حالتی

کآن فرزند باور کننده و ایمان آورنده بود بعیسی که او کلمه ایست از نزدیک خدای
یعنی از کلام حق بوجود آمد بی پدر یا مریم باور راه می یافتند چنانچه راه می یابند و یحیی
علیه السلام بزرگتر بود از عیسی علیه بشش ماه و اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی
بود و صفت یحیی آنست که بمهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادتست آراسته
بود و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب و اباطیل اما اول مرویست
از ابی عبد الله علیه السلام و پیغمبری شریف رفیع المنزله از جملهٔ پیغمبران و این کلام
دلالت میکند بر آنکه فرزند صالح نعمتی است از جانب حق تعالی بجهت این بشارت
دادند او را و چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي
غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ کفت ای
پروردکار من از کجا باشد مرا پسری و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرک
سالی کویند دران وقت زکریا صد و بیست ساله بود و حرمش نود و هشت ساله
و زن من ایشاع نازاینده است اکرچه بشارت بفرزند یافته بود بعد از طلب میخواست
که بداند که بچه کیفیت خواهد بود کفت آیا ما را جوان میسازی یا در همین پیری فرزند
میدهی کفت خدای تعالی یا جبرئیل کفت بفرمان خدای تعالی همچنین بر همین حال
که هستید از پیری خدای تعالی میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ
كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ گفت ای زکریا ای پروردگار من ظاهر کردان برای
من نشانه که مرا از حمل ایشاع خبردار کند بولد گفت جبرئیل عم که خدای تعالی میگوید
نشانه تو آنست که سخنی نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان سه شبانروز
مگر آنکه اشارت کنی برمزی یا اشارت بچشم یا سر یا بر زمین نویسی و یاد کن پروردگار
خود را بسیار و تسبیح گوی اوراد در شبانگاه و در بامداد بر ذکر گفتن قادر بود و با مردمان
نه و سه شبانروز این حال داشت بواسطه آنکه حق سبحانه و تعالی سه نعمت عظمی باوی
کرامت فرموده بود یکی دران سن قوت رجولیت و قابلیت بارگرفتن در زن او با وجود
عقر و پیری و دیگر فرزندی مثل یحیی بشکرانه این نعمت سه شبانروز بذکر حق
مشغول بود و از گفتن با مردم معزول هر شکر نعمتی در مقابل روزی و باقی قصه
زکریا در سوره مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ
اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ و یاد کن آن زمانی را که
جبرئیل گفت عم یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند ای مریم بدرستی که خدای تعالی برگزید
ترا برای عبادات یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بعصمت و پاک ساخت
ترا از کون شرک یا از قاذورات که نسا را می باشد چون حیض و نفاس یا از خصال

ذمیمه و عادات قبیحه و تکریر از برای تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید و لیکن
امام محمد باقر علیه السلام فرموده که برگزید ترا از ذریت انبیا علیهم السلام و پاک کردانید
ترا از زنا و سفاح و برگزید ترا از برای ولادت عیسی ع بی شوهر پس تکریر نباشد
باین معنی که آنحضرت فرمود و باین صفات برگزید ترا بر زنان عالمیان آن زمان زیراکه
فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیهما سیدة نساء عالمیانست بقول سیدنا بهین و زمان
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین ای مریم فرمان بردار کن
مر آفریننده و پرورنده خود را و سجود کن خدای را و رکوع کن با رکوع کنندگان یعنی
که رکوع و سجود اینجا بمعنی صلوة باشد یعنی بهمه احوال نماز کن فرادی و با جماعت
یا آنکه هر یک بمعنی خود باشد و تقدیم سجود بر رکوع بجهت تذلل و فروتنی بود
زیراکه مقام عبودیتست مع ذلک واو مفید ترتیب نیست ذلک من انباء الغیب
نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم وما کنت
لدیهم اذ یختصمون اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم و زکریا
و یحیی از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو بسوی تو وحی میکنیم
و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم و تو نبودی ای محمد نزدیک احبار بیت المقدس
آنهنگام که می انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند

که کدام از ایشان التزام نماید بتعهد مریم و تو نبودی نزدیک ایشان آن وقت که

مخاصمه میکردند برای کفالت مریم و آیت دالست بر آنکه قرعه را مدخلی هست
در تمیز حقوق و ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام فرموده که اول
کسی که قرعه بر وی زدند مریم بنت عمران بود و بعد از آن این آیت خواند و قرعه
زدن سنت است و دیگر یونس بن متّی علیه السّلم و عبد المطلب وقتی که او را نه
پسر شده بود نذر کرده که اگر دهم فرزند خدای تعالی او را روزی کند او را قربان
کند چون عبد الله که دهم بود متولد شود قادر نشد که او را ذبح کند چه رسول الله
صلی الله علیه و آله در صلب او بود قرعه زد بده شتر برو و بر عبد الله بنام عبد الله
بیرون آمد گفت میدانم که حق سبحانه و تعالی باین راضی و خشنود است آنزمان شترانرا
قربان کرد و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که انا ابن الذبیحین من پسر
دو ذبیحم یکی اسمعیل و یکی عبد الله بن عبد المطلب عم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ
اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ دیگر یاد کن آنرا که
گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت علیه السلم ای مریم بدرستی که خدای تعالی
مژده میدهد ترا بکلمهٔ از وی که مراد عیسی است علیه السّلم که بکلمهٔ کن حاصل شد بی پدر

یا آنکه بشارت داده بود در کتب سالفه که کلمه بمعنی بشارت باشد که گویا بشارتی از وست

نام آن کلمه مسیح است که لقبست و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم است

و آن بمعنی مبارکست بزبان عبری و او پسر مریم است این ردست بر نصاری که ابن

الله میگفتند پس اضافه فرمود بمریم که او بروشناس است و تمام قدر در دنیا بطاعت

یا نبوّت یا مخلوق شدن بی پدر یا برفع بر آسمان در وقت سی و سه سالگی یا بنصرت

دین محمدی صلعم در آخر الزمان یا بقتل دجّال باعانت مهدی صاحب الزمان علیهما السلام

و در آخرت بشفاعت یا علو درجه و از نزدیک گردانیده شدگانست بکرامت خدای تعالی

و سخن گوید این فرزند در کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر بوقتی

که شایسته گهواره بود و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی که کلام او

درین دو حال یکسان باشد در مهد معجزه و در کهولت دعوت و از انبیای شایسته

است قَالَتْ رَبِّ اَنّٰی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ قَالَ کَذٰلِكِ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا

یَشَاۤءُ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ گفت مریم از روی استفهام

یا بطریق استعظام از کجا و بر چه وجه باشد مرا فرزندی و حال آنکه مرا مس نکرده است

هیچ بشری و این خارجست از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید گفت جبرئیل علیه السلام

بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری خدای تعالی آفریند آنچه میخواهد چون خدای

حکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را که معلوم اوست باش پس باشد
٢٠٤
گفته اند لفظ کن اخبارست از سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن
خلق او را دشوار نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا با سباب و مواد همچنان
قادرست بر آفریدن ایشان دفعةً بی سببی و مادهٔ وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ
أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ
وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
و بیاموزد او را خدای تعالی کتابهای فرو فرستاده پیش از وچون صحف شیث
و ابراهیم عم و جز آن و علم حلال و حرام که حکمت شریعتست و تعلیم دهد او را
توریة و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیلست و گرداند او را فرستادهٔ
بحق بسوی فرزندان یعقوب ع پس سخن گوید عیسی ع با ایشان بآنکه من بتحقیق
آمدم بشما بعلامتی از پروردگار شما و آن علامت گواه رسالت منست و مراد از آیة
جنس است نه فرد زیراکه پنج علامت ذکر میکند اول بدرستی که من میسازم و تصویر
میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس می دمم نفس خود را دران مرغ از گل ساخته

پس میکرد آن گل مصور مرغ زنده پرواز کننده بامر خدای تعم یا بمشیت او گویند انواع
مرغان باین نوع می ساخت و می پرانید و بعضی گویند همین بشکل خفاش مرغی
از گل میساخت زیراکه قوم آنرا ازو طلب میکردند آنرا بر دست گرفته نفس در روی
میدمید بقدرت ربانی طیران میکرد و میان آسمان و زمین به پرواز می آمد و گفته اند
در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت
دوم و بری میکردانم تا بینای مادر زاد را از علت او سیوم و پاك میسازم شخصی را
که بعلت برص مبتلا باشد از مرض آورده اند که روز بودی که پنجاه هزار مریض
و بیماران و نابینایان نزد عیسی جمع میشدند و همه را مداوا میفرمود بشرط ایمان
چون دران زمان علم طب بکمال بود حق سبحانه و تعالی تخصیص داد او را باین معجزه
چهارم و زنده میکنم مردکانرا بفرمان خدای تعم تکرار این کلمه برای رفع توهم
الوهیتست زیراکه وقوع احیا از مخلوق صورت نبندد مفسران بر آنند که عیسی عم
چهار مرده را زنده کرد یکی عازر که صدیق بود ایشانرا و سه روز بود که مرده بود
خواهر او آنحضرت را بسر قبر وی برد و دعا فرمود و او زنده گشت بامر الهی و از قبر
بیرون آمده بخانه رفت و چند سال باقی ماند و فرزندان آورد و دیگر فرزندی از
پیره زنی مرده بود و بر تخته می شستند او را پس دعا فرمود او زنده شده بر تخته نشست

وفرود آمد وجامه پوشید ورجوع کرد باهل خود وباقی ماند واورا چند فرزند
٢٠٥
شد ودیگر دختر ده ساله که یکی وزیر بود که مرده بود استدعا کردند اورا نیز زنده
ساخت وچند سال ماند وشوهر کرد وفرزند آورد ودیگر سام بن نوح که چهار
هزار سال از موت او گذشته بود دعا فرمود برو باسم اعظم او از قبر بیرون آمد
موی نیمهٔ سرش سفید شده بود گفت مگر قیامت قایم شد فرمود علیه السلم
که بدعا زنده ساختم ترا ودران زمان پیر نمی شده اند زیرا که سام پانصد سال
عمر کرده بود وهنوز جوان بود بعد ازان گفت که بمیر سام گفت بشرط آنکه حق تعالی
سکرات موت از من رفع کند عیسی دعا فرمود پس چنین شد وبعد ازان وفات
کرد وگویند که باسم یا حیّ یا قیّوم مرده زنده میفرمود علامت پنجم وخبر میدهم شمارا
بآنچه میخورید وآنچه ذخیره میکنید درخانهای خویش مشهور آنست که در مکتب
با کودکان گفتی که پدران ومادران شما فلان طعام خورده اند وبرای شما فلان
چیز گذاشته وایشان بخانه آمدندی وکیفیت ماکولات باز گفتندی بدرستی که
درین پنج معجز هر آینه علامتی است مر شمارا ودلالتی بر صدق مدعای من اگر
هستید شما باور دارندگان که این معجز است با ایمان آرندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ

مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوْنِ اِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْهُ هٰذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيْمٌ وآمدم بشما باور دارندگان مر آن چیزی را که پیش از من بوده که آن کتاب
موسی است عم و من تقریر کنندهٔ شبهات آنم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال
کنم از برای شما بعضی از آنچه در شریعت موسیٰ حرام کرده شده بود بر شما چون
شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه وآمدم بشما بنشانی
از پروردگار شما مراد معجزات و دلایلست و ایراد آیت بلفظ واحد تنبیه است
بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارد پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت
و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق بدرستی که خدای تعالی پروردگار من و
آفریدگار شما است پس بپرستید او را اینست راه راست و رسانندهٔ بمنزل مقصود
فَلَمَّا اَحَسَّ عِيْسٰى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ اَنْصَارِيْ اِلَى اللّٰهِ قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ نَحْنُ
اَنْصَارُ اللّٰهِ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ پس آنهنگام که دریافت عیسی عم
از یشان کلمهٔ که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع در مشاورت بود بر قتل
وی چون عیسی عم آغاز دعوت فرمود و جهودان بقصد وی برخواستند عیسیٰ
فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان را
دید که ماهی میگرفتند عیسیٰ با ایشان گفت بیائید که بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند که

آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه در لجهٔ توحید افکنیم اینجا بشکار ماهی
۲۰۶
مشغولید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی کنیم و در بعضی تفاسیر آورده اند فرمود
که بیائید تا مردمانرا صید کنیم گفتند تو کیستی فرمود منم عیسی بن مریم عبد الله
و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از ان گفت عیسی علیه السلم از شما کیانند
یاران من در کار خدا تا نصرت الهی در رسد گفتند حواریان یعنی این جماعت
صیادان و گفته اند حواریان گازران و رنگ رزان بوده اند و معنی حواری خاصه
و برگزیده باشد این خاصکان در جواب عیسی ع گفتند ما یاران خدائیم یعنی نصرت
کنندگان دین وی بگرویده ایم بخدای تعم و توای عیسی گواه باش بانکه ما گردن
نهنده گانیم دین خدایرا رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا
مَعَ الشَّاهِدِينَ پس ایشان دعا کردند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستادی
یعنی انجیل و پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی عم پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم
در جریدهٔ احسان قدیم با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیا ترا بتصدیق
و رسالت و گفته اند کتاب بمعنی جعل است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید
مختار ست صلی الله علیه و آله و معنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن ما میان
و امت محمد صلی الله علیه و آله که ببرکت آنحضرت امت او از همهٔ امتان اکمل و افضلند

یاماران جمله مستغرقان شهود تجلی آثار خود کرده اند و در تفسیر طبرسی آورده که
چون حواریان متابعت حضرت عیسی ع اختیار کردند وقتی که گرسنه میشدند میگفتند
یا روح الله گرسنه ایم دست مبارک بر زمین یا کوهی که آنجا بودی می زد و گرده بیرون
می آورد و ایشان تناول میکردند و چون تشنه میشدند میگفتند یا روح الله تشنه ایم
همچنین دست بر زمین یا کوهی میزد آب بیرون می آمد و ایشان می آشامیدند یک
وقتی گفتند که کیست افضل و بهتر از ما که هرگاه گرسنه میشویم ما را الطعام میکنی
و چون تشنه می شویم ما را آب میدهی و بتو گرویده ایم و پیروی و متابعت ترا اختیار
نموده ایم عیسی ع در جواب فرمود که افضل و بهتر از شما کسی است که عمل میکند بدست
و از کسب خود میخورد بعد از آن بقصاری اقدام نمودند و جامهای مردم می شستند
و کرایه آن صرف خود میکردند وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ یهود
اتفاق کرده بودند و حیله انگیخته که عیسی را بقتل آرند چنانچه در سوره نسا مذکور
خواهد شد آنشم عیسی ع را بآسمان برد و جزای مکر بدیشان رسانید که بجای او مهتر
خود را کشتند بخواری تمام و خدای تعالی بهترین حق مکافات کنندگانست اهل
مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ

بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ یاد کن آنرا که گفت خدای تعالی که ای عیسی من فراگیرندهٔ
۲۰۷
توام از دنیی و بردارندهٔ توام بسوی خود یعنی بمقر ملایکهٔ خود و پاک کنندهٔ
و نجات دهندهٔ توام از قصد و مکر آن بخسانی که کافر شدند بتو و گردانندهٔ آنکسانم
که بمتابعت تو کردند یعنی مؤمنان امّت تو بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود
و این فوقیّت بآن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجّت و برهان در اثبات
رسالت عیسی عم یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطهٔ معاونت قیاصره که ملک
از یهود زایل شد و با قتدار نصاری در آمد در بلاد روم و فرنک و پیوسته ترسایان
بر جهودان غالب خواهند بود تا روز رستخیز پس بسوی منست بازگشت
همهٔ شما یعنی عیسی عم و متابعان و منکران او و پان حکم کنم براستی میان شما در آن چیزی
که شما در وی اختلاف میکنید یهود موسی را علیه السلام معتقدند و محمد و عیسی را
صلوات الله علیهما منکرند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق مینمایند و بمحمد
صلی الله علیه و آله نمیگروند و بثالث ثلثه قایلند و مؤمنان میگویند که الله تعالی
یکی است و محمد و موسی و عیسی صلوات الله علیهم فرستادگان اویند بحق بس حق تعم
فرمود که بنسبت این طوائف حکم کند فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری پس

عذاب کنم ایشانرا عذابی سخت درین سرای بقتل وسبی ولزوم جزیه وخواری

ودران سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ ونیست مراین کافرانرا ازیاران

ونصرت دهندگان درمنع عذاب ایشان فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَیُوَفِّیْهِمْ

اُجُوْرَهُمْ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیْنَ واما آنکسان که ایمان آورند یعنی امت محمد

صلی الله علیه وآله وعمل صالح کردند پس بدهد خدای تعم مزدهای ایشانرا در دنیا

بنیک نامی ودرعقبی بدوستکامی وخدای تعالی دوست نمیدارد ستمکارانرا

ذٰلِکَ نَتْلُوْهُ عَلَیْکَ مِنَ الْاٰیٰتِ وَالذِّکْرِ الْحَکِیْمِ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا

علیهم السلام میخوانیم آنرا بر تو وآن از علامات نبوت ودلالات رسالت واز یادکرد ایست

محکم از تطرق خلل وتعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصهٔ عیسی عم

نصاری نجران زبان طعن واعتراض کشاده گفتند ای محمد صلعم تو چرا عیسی را دشنام

میدهی ونام بندگی بروی مینهی آنحضرت فرمود که عیاذاً بالله که نام عبدالله مرعیسی را

دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدای تعم وکلمه ایست القا کرده به بتول عذرا

ایشانرا آتش غضب برافروخت وگفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر

مخلوق کرد حق تعالی آیت فرستاد که اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی عِنْدَ اللّٰهِ کَمَثَلِ اٰدَمَ خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ

ثُمَّ قَالَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّکَ فَلَا تَکُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ بدرستی که صفت عیسی عم

وشان آدم است وشما تصدیق میکنید که او بی پدر ومادر مخلوق شد وحال
۲۰۸
آنکه اورا ابن الله نمیگویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه
اورا ابن الله میخوانید وگفته اند مماثلت مشارکتست در بعضی اوصاف پس عیسی ع
مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم ایست یا در آنکه موجودیست خارج از
عادت مستمره آورده اند که تخصیص فرمود هر دو را بتطهیر روح ایشان از
مرور بر ممر اصلاب وبحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر ست بمحض قدرت
بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم ع میکند بیافرید خدای تعالی قالب اورا از
خاک پاک پس گفت مر آن قالب را که بحکم من بباش بشر مستوی الخلقه زنده بروح
پس بود آنچنان تنبیه میفرماید که همچنانکه خاک را گفتم که آدم بباش باد را گفتم
عیسی بباش وپیش از ایشان کسی از خاک وباد مخلوق نشده بود پس مباش ای شنونده
از شک کننده مراد تاکید ست بر زیادتی یقین وثبات در ان وشنونده جمیع مؤمنان
شامل است یعنی ای مؤمنان شما مباشید از انجماعت که شک دارند در آنکه عیسی ع
چون مثل آدم است ودر گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن وتخمین
مانده لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند ودر زندان گمان محبوس ماندند
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ

وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ

پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی عم از پس آنکه بتو آمد
از دانستن عیسی که بنده و رسول است پس بگوئید ایشانرا که بیائید تا از برای مباهله
بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان ما و نزدیکان
شما را پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس بگردانیم لعنت
خدایرا بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وفد نجران را که عاقب و سید و آنجماعت که با ایشان
بودند طلب فرمود و گفت هر چند من در حجت می افزایم شما در عناد و منازعت ما
می افزائید اکنون بیائید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل
ممتاز گردد و نصاری بدان راضی شده زمان و مکانرا مقرر ساختند ایشان چون
رجوع با سقف کردند باین احوال گفت فردا بروید و به بینید اگر محمد صلعم بفرزندان
و اهل خود بیرون می آید از مباهله حذر کنید و اگر با اصحاب می آید مباهله نمائید
که بر چیزی نیست روز دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست امیر المؤمنین
را گرفته و امام حسن و حسین در پیش انداخته و فاطمه علیهم السلام از عقب روان
شدند و آنحضرت بایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگوئید و نصاری

نیز بیرون آمدند ومقدم ایشان اسقف بود چون چشمش بر پیغمبر افتاد وبا جماعت

از کسی پرسید که ایشان کیستند که با پیغمبرند گفت یکی فلان پسر عم وشوهر دختر
اوست ودوسترین مردم است بسوی آن ودوی دیگر پسران دختر اویند از علی ع
که حسن وحسین ع اند وآن دیگر دختر نیک اختر اوست فاطمه زهرا که اعز واشرف خلق
است بسوی او وآنحضرت پیش آمده بزانو درآمدان برای مباهله مثل پیغمبران
دیگر سید با اسقف گفت تو هم پیش رو فریاد برکشید که ای یاران از مباهلهٔ این
بزرگواران بپرهیزید که من رویهائی می بینم که اگر از خدای تع درخواهند
کوهها را از مواضع آن زایل گرداند ویقین میدانم که اگر مباهله کنند یک ترسا
بر روی زمین زنده نماند آنگاه از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح
دیدند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند وسی زره
پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند برین منوال صلح نامه نوشتند وعنان خود باز
گشتند وطبرسی رحمه الله آورده که سید وعاقب باندک زمانی بازگشتند بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله ویک حله وعصا وقدحی ونعلینی بر سبیل تحفه
وهدیه آوردند ومسلمان شدند وآنحضرت فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله
کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی وجملهٔ اهل

بخران تا عصا فیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی واجماع اهل تفسیرست
که مراد از ابناءنا حسن وحسین اند علیهما السلام پس این دلالت کرد برانکه پسر دختر
فی الحقیقه پسر بوده ابن علان که یکی از علمای معتزله است میکوید که این دلالت
میکند برآنکه امام حسن وامام حسین علیهما السلام دران حال مکلف بوده باشند
زیراکه مباهله جایز نیست مکر با بلوغ علمای امامیه رحمهم الله در جواب میکویند که
ایشان تمام العقل با دیکر صفات کمال از علم وحلم وعصمت مخلوق شده اند حق سبحانه
وتعالی ائمه معصومین را صلوات الله علیهم بچیزی چند اختصاص وامتیاز
داده که دیکران با ایشان مشارکت ندارند وپیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که این
دو پسر من حسن وحسین ع اماماند خواه ایستاده وخواه نشسته یعنی در جمیع
احوال ومراد از نساءنا فاطمه زهرا است ع زیراکه غیر از و در مباهله حاضر
نبود ودرین تفضیل زهرا است بر جمیع زنان عالم ومؤید این آنکه آنحضرت فرمود
که فاطمه ع پارهٔ از بدن من است وحق سبحانه وتعالی خشم میکیرد بخشم فاطمه وخشنود
می شود بخشنودی فاطمه ع وغیر ازین از احادیث ومراد با نفسنا امیر المؤمنین است ع
نه غیر او زیراکه خوانده شده پیغمبر صلی الله علیه وآله نمیتواند بود والا لازم آید که
داعی نفس خود باشد پس او می باید که غیر او باشد واو بغیر از امیر المؤمنین ع نبود

واین دلالت میکند بر غایت فضل و علوّ درجه و نهایت مرتبه که دیگری با وی

۲۱۰

دران مشارکت ندارد که حق سبحانه وتعالی او را نفس رسول فرموده و باتفاق

آنحضرت صلعم افضل رسل و اشرف کایناتست پس لازم می آید که مساوی افضل نیز

افضل باشد ومع ذلك پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که من وعلي از یك نور

مخلوق شده ایم پیش از خلایق بدو هزار سال و دیگر فرموده که صفاتی که در انبیا علیهم

السلام متفرق بود در و مجتمعست و شیخ مرحوم سعید ملقب بشهید رحمه الله

تعالی رساله در تفضیل ایشان نوشته و مضمون آن اینست بدانکه صد و بیست

وچهار هزار پیغمبر حضرت حق جل وعلا بخلق فرستاده و بعضی دویست و بیست

وچهار هزار گفته اند و اوّل حق است وحق واصح اوّل است واز انجمله سیصد و

سیزده پیغمبران مرسلند که جبرئیل عم بظاهر بر ایشان آمده واین جمله افضلند از

باقیان واز انجمله اولوا العزم پنج اند و بعضی شش گفته اند و اول حق است واینان

از جمیع نبیین و مرسلین افضلند واولوا العزم نوح وابراهیم وموسی وعیسی

ومحمد است صلوات الله علیهم اجمعین وبلاشك حضرت رسالت صلی الله علیه وآله

افضل است از سایر انبیا باتفاق جمیع امت واما امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا شك

باتفاق جمیع علمهای محقق افضل است از سایر انبیا ماعدای خمسه و بعضی از علما

تفضیل کرده اند او را بر ایشان ماعدای حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله زیرا که
او مساوی آنحضرتست بقول الهی که وانفسنا وانفسکم وبقول حضرت رسالت پناهی
که تو از منی ومن از تو وگوشت وخون تو گوشت وخون من است تو منی ومن تو
وتو میشنوی آنچه من میشنوم ومی بینی آنچه من بینم وتو پیغمبر نیستی ولیکن وزیر
ووزیر منی وبلا شك محمد صلی الله علیه وآله افضل است پس مساوی افضل هم افضل
باشد وامام حسن وامام حسین علیهما السلم بی خلاف نزد این طایفهٔ محقه مساویند
بر باقی اولوا العزم وبعضی بتفضیل رفته اند بر ایشان ومیان ایشان که دو سبط نبی اند
حق مساواتست چه حدیث مقتضی آنست که میان ایشان مساوات باشد الا آنکه
امام حسن ع در سال بزرگترست از امام حسین ع وتفضیل نهاده اند ایشانرا بر باقی
ائمهٔ تسعه وامامیان ایشان وباقی اولوا العزم خلافیست در تفضیل وعدم تفضیل
اما حق واصح مساواتست واختلاف کرده اند در تفضیل محمد بن الحسن المهدی ع
بر ثمانیه ولیکن حق آنست که میان تسعه مساواتست واگر کسی احوال ایشانرا نیکو تامل
نماید فی الجمله رتبهٔ ایشانرا معلوم تواند کرد إنَّ هٰذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَما مِنْ إِلٰهٍ
إِلَّا اللهُ وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ بدرستی که این قصها که مذکور شد هر آینه
آنست خبر راست ودرست ونیست هیچ معبودی سزای پرستش مگر الله تعالی که استحقاق

معبودیت اورا ثابتست وبتحقیق که خدای تعالی اوست غالب وقوی ومحکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا
فَاِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بِالْمُفْسِدِیْنَ پس اگر برگردند ترسایان وروی از مباهله برتابند پس
بدرستی که خدای تعم داناست بحال تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است
برآنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید قُلْ یَآ اَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْا اِلٰی کَلِمَةٍ
سَوَآءٍ بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَیْئًا وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا
اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ بگوای اهل کتاب
خطاب با ترسایانست ویا بهود مدینه ویا فریقین وعموم اولی است ومضمون خطاب
اینست که بیایید بسوی سخن راست میان ما وشما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان
باشند واینجا کلمه سه چیزست یکی آنکه نپرستیم مگر خدای عز وجل وانعریض بهود
ونصاری است در عبادت عزیر وعیسی عم ودوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزیرا
وشراک این هردو گروه ظاهرست وسیوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی دیگررا
خدایان بجز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند
ومیگفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهرست واتخاذ ارباب
از یهود اطاعت احبار ایشان در تحلیل وتحریم پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمهٔ
عدل پس بگویید شما ای پیغمبر واصحاب مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم این

از باب تعریض است یعنی پس معترف شوید که شما کافرانید یا اهل الکتاب لم تحاجون
فی ابراهیم وما انزلت التوریة والانجیل الا من بعده افلا تعقلون ای یهود و نصاری
چرا شما دو گروه خصومت میکنید در دین ابراهیم عم و مدعای یهود آن بود که حضرت
ابراهیم عم یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او
مجادله میکنید و او را یهود و ترسا میخوانید و حال آنکه فرستاده نشد توریة که یهود
بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دادند مگر بعد از زمان
ابراهیم عم و مقررست که ابراهیم عم پیش از موسی عم بوده بهزار سال و قبل از عیسی عم
بدو هزار و چون او بر دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد
یهودیت و نصرانیت بدو چگونه توان کرد آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید
ها انتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم والله
یعلم وانتم لا تعلمون تنبیه میکند که گوش دارید که شمائید آن گروه که خصومت کردید
و حجت آوردید دران چیز که هست شما را بآن دانشی یعنی نعت محمد را صلی الله علیه
وآله که در توریة وانجیل خوانده بودید وآنرا تغییر دادید پس چرا خصومت میکنید و مجادله
مینمائید در آنچه نیست شما را بآن دانشی وخدای تعالی میداند که ابراهیم عم بر دین هیچکس
از شما نبود و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن

كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ نبود ابراهيم عم جهود و نه ترسا چه آن ۲۱۲
هر دو از صفت مذمومه اند که از ملت محرفه اند و دین نزد خدای اسلام است و این
دلالت میکند که موسی عم یهودی نبوده و نه عیسی نصرانی چنانچه ابراهیم عم از هر دو
بری بود یعنی از یهودی و نصرانی ولیکن بود ابراهیم عم پاك موحد و منحرف از عقاید
ردیه مخلص و تسلیم کننده و نبود از شرك آرند کان یعنی تعریض اهل کتابست که
مشرك شدند باعتقاد الوهیت عیسیٰ و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ آورده اند در وقتی
که جعفر بن ابی طالب با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند قریش عمرو
و عاص بن اخلاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را
بدست ایشان باز دهد القصه مجلسی ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره
کرد و ایشانرا ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد سوره عنکبوت
و روم را خواند نجاشی و اصحابش آب دیده کردیدند باز کفتند بخوان دیگر ازین کلام
زیبا آنگاه سوره الکهف را خواند عمرو بعد ازین خواست که نجاشی را بغضب آرد
کفت ایشان عیسی و مادرش را دشنام میدهند نجاشی پرسید از جعفر که چه میکوئی
در باب عیسیٰ و مادرش عم او سوره مریم را خواند او را خوش آمد کفت بخدا که عیسیٰ

زیاده برین نیست که درین کلام وصف کردند و بعد از ان نجاشی جعفر و قوم اورا گفت
مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحرب ابراهیم عمرو عاص گفت حرب ابراهیم
کدام است نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد او آمده اند عمرو را
این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم ع از ما بود و ما بوی سزاوارتریم
حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیت در مدینه فرو فرستاد
بدرستی که سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم ع هر آینه آنکسانند که پیروی کردند اورا
در زمان او و دیگر این پیغمبر که ملت اوست و آنان که ایمان آوردند بدین پیغمبر و
خدای تعالی دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست و این آیت دال است بر آنکه
ولایت و دوستی حق ثابت میشود بدین نه بنسبت و موید این قول امیر المؤمنین است
صلوات الله علیه که اولی مردمان بانبیا اعلم ایشان است بآنچه بر ایشان منزل گشته
بعد از ان این آیت خوانده باز فرمود که دوست محمد صلی الله علیه و آله آنکس است
که اطاعت کند خدای را و اگرچه دور باشد نسب او و دشمن محمد ص کسی است که عصیان
نماید امر خدای را و فرمان او را اگرچه از خویشان نزدیک باشد وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ آرزو می برند
گروهی از یهود آنکه شما را گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است و معاذ بن جبل

که یهود ایشانرا بدین خود دعوت میکردند و میخواستند که از راه بیفکنند و گمراه

نمیسازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بدیشان عاید ست و نمیدانند که آن

زیان بخود میرسانند یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

ای گروه نصاری و یهود چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه و آله

و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب

هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای گروه یهود چرا می آمیزید دوستی را بکجی و ناراستی یا غلط مینویسید توریة را

بمزخرفات خود می پوشید اقراری را که قبل از بعث پیغمبر آخر زمان صلعم داشتید بانکاری

که بعد از آن دارید و چرا می پوشید سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است

صلی الله علیه و آله و حال آنکه شما میدانند که پوشیده نخواهد ماند چراغی که افروخته

عنایت الهی است بدم هر سر د نفسی منطفی نمیکردد وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ دوازده تن بودند از یهود خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین

محمد صلی الله علیه و آله در آیند از روی مکر و حیله و بآخر روز چنین فرا نمایند که ما در

کتاب خویش تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد

آمدن شما بر ما روشن و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست یعنی که بدین

حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند این طایفه اهل کتابند سخنی چنین

از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند نهفت

شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه و آله منحرف شده بدین ما در آیند حق

سبحانه و تعالی مؤمنان را از این مکر آگاهی داد و این آیت فرستاد که گفتند گروهی از

اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان

چیزی که فرو فرستاده شده بر مؤمنان یعنی قرآن و در اول روز و کافر شوید

و انکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اول روز اقرار کرده اید شاید که مؤمنان

بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده باز گردند از دین خود وَلَا تُؤْمِنُوا

إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و چون خیبریان

دیدند که زرق ایشان ظاهر شد و مکر شان برملا افتاد یهود مدینه را وصیت کردند

و گفتند که تصدیق مکنید مگر آنکه پیروی کند دین شما را که یهودیت است بگو ایشان را

بدرستی که دین حق دین خدا است یعنی اسلام این جمله معترض بود در میان سخن یهود

و ورد قول ایشان را پس باز تتمه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز هم دینان

خود را و باور مدارید آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنچه شما را داده اند از علم
٢١٤
و فضل و حکمت و این را باور مدارید که مسلمانان مخاصمه کنند نزد پروردگار شما
زیرا که دین شما درست ترست و حجت شما قوی و روشنتر بگو بدرستی که برتری
و بهتری یا افزونی در علم و حکمت بدست تصرف خداوندست میدهد آنرا بهر که
میخواهد و خدای تعالی بسیار رحمتست دانا باهل استحقاق در اعطای فضل
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خاص میکرداند باسلام یا قرآن
یا نبوت و امامت نیز هر کرا میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد و خدای تعالی
خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ
يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا
ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ و از اهل کتاب کس باشد که او را امین سازی بهزار و دویست
اوقیه از مال ادا کند آن مال را بتو و آن عبد الله بن سلام بود که یکی از قریش هزار
و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام آنرا ادا کرد و از یشان باشد
کسی که او را امین کردانی بیک دینار زر ادا نکند یا باز ندهد بتو مکر آنکه باشی بر سر وی
ایستاده بجهت تقاضا و او فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکدینار

امانت بد وداده بودند ودران خیانت کرد وبعضی کویند آنها که ادای امانت میکنند

نصاری اند وآنان که نمیکنند یهود این خیانت مر یهود را بسبب آنست که کفتند

نیست بر ما د رباب خیانت با عرب که خوانندهٔ ونویسندهٔ نیستند کناهی وعقوبتی

در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریة نداند امّی است ومال امّی را برخود

حلال میدانستند ودیکر میکفتند که توریة روا داشته است که با مخالف دین خود

خیانت کنیم ومیکویند درین سخن بر خدای تعالی دروغ چه در همه ادیان وشرایع

بادای امانت حکم رفته است وحال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است

بَلٰی مَنْ اَوْفٰی بِعَهْدِهٖ وَاتَّقٰی فَاِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید

بلکه بر شما کرفت هست در خیانت عرب وحکم اینست که هر که وفا کند بعهد خویش

که خدای تعالی با او بسته است در توریة بادای امانت وترک خیانت وبپرهیزد

درباب حلال وحرام پس بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکارانرا اِنَّ

الَّذِیْنَ یَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَاَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیْلًا اُولٰٓئِکَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ

وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَلَا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَا یُزَکِّیْهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ

بدرستی که آنانکه میفروشند وبدل میکنند عهدی را که با خدای تعالی بسته اند وآن

ایمانست بمحمد صلعم وسوکندان دروغ خود را که درباب صفت مصطفی علیه السلام وتغیر آن

میخورند که این از جانب حق است ببهای اندك وآن صاعی چند از جو وکزی چند

۲۱۵

از کہ یاس از کعب بن شرف ستاده اند ونعت حضرت رسالت صلعم تحریف کرده

وبرین افترا در پیش عوام سوکند خورده یا آنکه هرچند بسیار ستاده باشند نسبت

بثواب آلهی اندك خواهد بود آنکروه عهد شکنان وسوکند بدروغ خورندکان هیچ

نصیبی نیست مرایشانرا دران سرای از ثواب خدای تعالی وسخنی نکوید خدای تعم

باایشان که بآن سخن خوش دل کردند وبنظر رحمت برایشان نکرد روز رستخیز

وپاك نسازد ایشانرا از لوث کناه ومرایشانرا باشد عذابی که هرکز منقطع نکردد.

وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيْقًا يَلْوُوْنَ اَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوْهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ

الْكِتَابِ وَيَقُوْلُوْنَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَيَقُوْلُوْنَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ

وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ وبدرستی که از جهودان کروهی هستند چون کعب ویاسر وحُیَی که از

روی ناراستی می پیچانند زبانهای خود را بخواندن کتابی که نوشته وبریافته احبار

ایشان است وآن مفتریات را بلغت عبری میخوانند تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند

از توریة است وحال آنکه نیست از توریة ومیکویند آن محرف ومفتری از نزدیك

خدای تعالی است ونیست آن از نزد خدای تعم ومیکویند برخدای تعالی دروغ که

غیر سخن او را سخن او میکویند وایشان میدانند که دروغ میکویند بعد از تحریف

یهود ذکر افتراء نصاری میکند که در حق عیسی عم میگفتند که او دعوی الهیت کرده
وامت را بعبادت خود فرموده پس قول ایشان میفرماید مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ
اللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُوْلَ لِلنَّاسِ كُوْنُوْا عِبَادًا لِّيْ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
وَلٰكِنْ كُوْنُوْا رَبَّانِيّٖنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُوْنَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ هرگز نبود
ونباشد ونیست ونسیزد مر آفریدهٔ را یعنی عیسی عم را بانکه بدهد خدای تعالی اورا
انجیل وفهم آن یا فصل امور واقضیه وپیغمبری پس آنکس گوید مر امت خود را باشید
شما بندگان یا پرستندگان من جز از خدای تعم ولیکن گوید که باشید راستان در
دین واستواران در دانش بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص بیاموزید
مر دیگران را کتاب که از حق فرود آمده وبانکه باشید که پیوسته بخوانید ودرست
کنید کتاب را از معنی آیت چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش
دهد بافاده واستفاده وآنکه محمد حنفیه عم در روز دفن عبدالله بن عباس
رحمه الله فرمود که وفات یافت ربانی این امت مؤید این قولست وبزبان اهل معرفت
ربانیان مجردان اند قوم برسر کونین زده واز کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده پنج
تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده روی توجه از خود برتافته وبدو وست آورده
وَلَا يَأْمُرَكُمْ اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِكَةَ وَالنَّبِيّٖنَ اَرْبَابًا اَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ و نمی سزد آنرا که خدای تعالی پیغمبر ساخته که امر کند شما را آنکه فرا گیرید فرشتگانرا

و پیغمبرانرا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملایکه

را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیرند علیهما السلام آیا میفرماید آن

پیغمبر مر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان

مر دین اسلام را یعنی نه چه پیغمبر مبعوثست که شما را بایمان خواند نه بکفر وَاِذْ

اَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ

لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ وَاَخَذْتُمْ عَلَى ذٰلِكُمْ اِصْرِي

قَالُوا اَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَاَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ و یاد کن که چون فرا

گرفت خدای تعالی پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند

و این میثاق اعظم است که حق سبحانه و تعالی از همه پیغمبران فرستانده که شما

و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و آله و مضمون میثاق چنین است که هرچه

بدهم شما را از کتاب منزل و فهم آن پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که

محمدست صلی الله علیه و آله باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب

و حکمت تا هر آینه ایمان آورید بوی و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان

شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او امم خود را بیاری او فرمائید از امیر المؤمنین

صلوات الله علیه مرویست که حق سبحانه وتعالی امر فرمود پیغمبرانرا از آدم و آن نیز که

بعد از و باشد از پیغمبران و عهد ستاد که چون محمد صلی الله علیه وآله مبعوث شود

وهر که از یشان زنده باشد ایمان بوی بیارد واورا نصرت کند والا این عهد وپیمان

را بامت وقوم خود برسانند کفت خدای تعالی انبیارا بعد از عرض این میثاق برایشان

آیا اقرار کردید وفرا کرفتید برین که کفتیم عهد مرا بر وجهی که بدان وفا کنید کفتند

اقرار کردیم ومیثاق را پذیرفتیم کفت خدای تعالی پس کواه باشید بعضی بر اقرار بعضی

یا ملایکه را فرمود که کواه باشید بر اقرار انبیا ومن که خدایم باشما از کواهانم برین

اقرار فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس هر که بر کردد واعراض

کند از ایمان بدین رسول ونصرت وی کردن بعد ازین عهد وپیمان پس آن کروه

معرضان وبیرون رفتکانند از دایرهٔ ایمان یا از مقام عهد وپیمان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ

يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ

آیا پیمان شکنان بجز دین خدای تعالی میطلبند وحال آنکه مر خدای تعالی را کردن نهاده است

هر که در آسمانهاست وهر که در زمین است برغبت ونفرت یعنی اکر خواهند واکر

نه بر خط حکم او باید نهاد وکفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت واهل

زمین بعضی بطوع وبعضی بکره یا مؤمن بطوع وکافر بکره تر در مرک که فایده ندارد

وبسوی او باز کردیده خواهند شد طایعان وکارهان قُلْ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ
عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا
أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ بکوای محمد صلعم که ایمان آورده ایم بخدای تعالی که یکتاست در ذات وبی
همتاست در صفات وکرویده ایم بآنچه فرو فرستاده اند برما یعنی قرآن وآنچه
نازل کردانیده اند بر ابراهیم ودو پسر ونبیرکان او علیهم السلم وکتاب ایشان همان
صحف ابراهیم بود عم چه ایشان در تحت شریعت او بودند وبآنچه داده اند بموسی ع
که توریة است وبعیسی عم که انجیل است وآنچه داده اند پیغمبران دیکر را چون
شیث وادریس وداود وحیقوق وشعیب که کتب بریشان نازل شده بود از پروردکار
ایشان جدایی نمی افکنیم میان یکی از یشان یعنی بهمه ایمان می آوریم نه ببعضی
دون بعضی چون یهود ونصاری وما خداوند را کردن نهادکانیم در امر ونهی او
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
وهرکه طلبد غیر دین اسلام دین دیکر را پس پذیرفته نشود آن دین از وو او بواسطه
ترک اسلام دران سرا از زیان زدکان باشد این تهدید جمعی است که طالب غیر
دین اسلام اند ودر شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین

باز دارند و مرتد شوند میفرماید کَیْفَ یَهْدِی اللهُ قَوْمًا کَفَرُوا بَعْدَ اِیمانِهِمْ وَشَهِدُوا

اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجآءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَاللهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ چگونه راه

نماید خدای تعالی استفهام بمعنی نفی است یعنی راه ننماید خدای تعالی گروهی را که

کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان

روی برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابیرق و مقیس

بن ضبابه و وحوح بن اسلت و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای تعالی و گواهی

دادند آنکه فرستاده خدای تعالی یعنی محمد صلی الله علیه وآله حق است و قول او

صدق آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات پیغمبر صلعم و خدای تعالی

راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اُولٰئِکَ جَزآؤُهُمْ

اَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَالْمَلٰئِکَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعِینَ خالِدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ

وَلا هُمْ یُنْظَرُونَ آن گروه مرتدان پاداش ردت ایشان آنست که بر ایشان باشد

لعنت خدای تعالی و آن دوریست از رحمت او و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان

و لعنت همه مؤمنان و آن مذمت کردنست مر ایشان را جاویدان باشند در لعنت یا در

لعنت که عقوبتست سبک گردانیده نشود از ایشان عذاب دوزخ و نباشند ایشان

که مهلت داده شوند از برای رجوع بدینی یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ مگر آنانکه باز گردند
۲۱۸
از کفر و رجوع بایمان کنند از پس آنکه برگشته اند از حق و بصلاح آورند ضمایر خود را
و عزم جزم نمایند بآنکه بر ایمان ثابت و راسخ باشند پس بتحقیق که خداوند تعالی
آمرزندهٔ توبه کارانست مهربانست بر ایشان جلاس برادر حارث بن سوید این
آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آن گفت من هرگز
از تو دروغی نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول خدای تعالی افترا نمیکند و رسول
نیز بر خدای تعالی دروغ نمی بندد و خدای تعالی از همه راست گوی ترست پس من
چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر ان یازده
تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت
داریم و انتظار مغلوبیت محمد صلعم و انصار و اعوان او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود
فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبهٔ ما نیز پذیرفته شود
حق تعالی در شان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا
لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول
او بسبب گرویدن ایشان پس زیاده کردند کفر را بر کفر دیگر یعنی ثبات ورزیدند
بر ان یا بآیت توبه نیز کافر شدند هرگز پذیرفته نشود توبهٔ ایشان و آنگروه که بر کفر اقامت

ورزیدند ایشان گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیهٔ غوایت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا

وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وآنانکه کافر شدند

ومردند وایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند پس قبول کرده نشود از هیچکس از ایشان

بر پری زمین زر واگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافر آنقدر زر سطح زمین را از مشرق

تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد ازو مقبول نخواهد بود

وآنها که کافر میمیرند مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم بیحساب ونباشد مر ایشان را

هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان صاحب کشاف در ربیع

الابرار آورده که در وقت وفات عمر میگفت بفرزندان وجماعتی که بر گرد وی بودند

که اگر روی زمین پر بود از زر سرخ وسفید من فدای خود میدادم از هول آنچه من می

بینم ومشاهده میکنم این بعینه همان سخن آنجماعتست که مذکور شد الجزء الرابع

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

هرگز نیابید نیکوئی وبد آنچه میطلبید نرسید یا نیابید بهشت تا آنکه نفقه کنید یا صدقه

دهید از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت

درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت

آلهي کردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از دناس تعلق بماسوی
٢١٩
بپردازید وگفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیی بمطلوب خود رسید در عقبی
وهر که از سر دنیی وعقبی بگذرد بقرب حضرت مولی رسد روایت کنند از ابی الطفیل
که او گفت امیر المومنین صلوات الله علیه جامه خرید که در نظر آنحضرت خوب نمود فی الحال
بکسی تصدق فرمود که من از پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم که هر که ایثار کند بر نفس خود
وبا وجود احتیاج خود بدیگری صرف نماید که مستحق باشد حق سبحانه وتعالی در قیامت
اختصاص فرماید او را به بهشت وکسی چیزی را دوست دارد وآنرا از برای رضای خدای تعالی
تصدق کند حق سبحانه وتعالی فرماید در روز که احسانی که بندگان در میان یکدیگر
کرده اند در دنیا من امروز مکافات ومجازات آن بهشت ارزانی میفرمایم بعد از نزول
این آیت ابو طلحه انصاری آمد وگفت یا رسول الله صلعم اطیب اموال واحب آن نزدیک
من بیرحی است وآن ضیعه بود در غایت مرغوبی ونهایت تازگی که حضرت گاه گاه
بآنجا فرمودی واز آب ومیوه آن تناول نمودی هر جا که خدای تعالی حکم کند وضع کند
پس در جواب ابی طلحه فرمود نخ نخ این مالی است باسود بسیار حضرت آنرا در میان
اقربای او قسمت فرمود وآنچه نفقه میکنید از چیزی خواه اندک وخواه بسیار از محبوبات
اموال وخواه از غیر آن پس بدرستی که خدای تعالی بدان چیز داناست وبر حسب نیات

شما شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ

نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

همه انواع خوردنیها بوده است حلال مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون

آیت فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی

ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم

و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شدند گفتند اینها ابدا

محرم بوده است حق تعالی این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب

و اولاد او حلال بود مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر تن خود و آنچنان بود که یعقوب را

مرضی عارض شد گویند که عرق النسا بود فرمود که اگر خدای تعالی مرا شفا بخشید و

یعقوب عم گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستر داشتی تقربا

الی الله و وفا بنذره بر خود حرام کرد جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نمودند

گفتند توریة بحرمت اینها را بر خود حرام کرد پیش از انکه فرو فرستاده شود توریة

و اگر ایشان همچنین بر انکار اصرار نمایند بگو توریة بیارید پس بخوانید آنرا یعنی آیت

تحریم این اشیا را ازان تلاوت کنید اگر هستید از راست گویان و چون یهود از آوردن

توریة صحیح ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ

الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ پس هر که افترا کند و بر بندد بر خدای تعالی

دروغ را در تحریم و تحلیل از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از بنی اسرائیل بوده نه از حق
سبحانه و تعالی پس آن مفتریات اسم ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست
قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ فَاتَّبِعُوْا مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ بگو خدای تعالی راست
گفت در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود پس متابعت کنید کیش ابراهیم ع و دین ابراهیم ع را
در استباحت گوشت و شیر شتر و جز آن که او مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن
و نبود از شرک آرندگان اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِيْ بِبَكَّةَ مُبٰرَكًا وَّهُدًى
لِّلْعٰلَمِيْنَ فِيْهِ اٰيٰتٌ بَيِّنٰتٌ مَّقَامُ اِبْرٰهِيْمَ وَمَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ
الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِيْنَ آورده اند که مسلمانان
تفاخر بکعبه میکردند و میگفتند افضلست از بیت المقدس و یهود میگفتند بیت
المقدس اعظم است که رجوع انبیا بآنجا بوده و در ارض مقدسه واقع است حق تعالی
آیت فرستاد بدرستی که اول خانه که بر روی زمین عمارت کرده و ساخته شد برای مردمان
تا آنرا زیارت کنند آن خانه ایست که در بکه واقع است و گویند بکه مسجد است بجهت
ازدحام مردم در وجه بک بمعنی ازدحام است که اصل اوست و مکه تمام حرم با آنکه اسم
همان بقعه است که خانه در وست و مکه اسم شهر و از امیر المؤمنین ع منقولست که فرمودند

که پیش از آن نیز بیوت عبادات بوده اما اوّل خانه ایست که حق تعالی مبارک گردانید بر
مردمان و زیارت آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت و اوّل کسی که بنا کرد بعد از طوفان
ابراهیم بود ع و بعد از آن قومی از عرب بنا کردند از جرهم دیگر بعد از هدم عمالقه بنا کردند
بعد از آن قریش و آن مبارکست چنانچه فرمود که برکت داده شد یعنی بسیار نفع و کثیر
الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در روی طواف و نماز برابر است با عبادت یکساله
که در غیر مکه واقع شود و نظر ببعضی امکنه و غرض اصلی از ذکر این اوّلیت بیان فضیلت
و ترجیح اوست بر بیت المقدس و اوّلیت بنا در ین مقصود چندان تاثیری نیست
بلکه اول بنای که از برای طواف و زیارت باشد تا مردم بشرف حج مشرف شوند و مثاب
کردند آنرا تاثیری تمامست چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و از فضیلت آن بیت
همین کافیست که آمرش رب جلیل باشد و مهندس جبرئیل و بانیش ابراهیم خلیل ع
و تلمیذش فرزند دلبندش اسمعیل ع و این خانه خداوند هدایتست مر عالمیان را که حضرت
قبله ایشانرا مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانانرا ببهشت در ین خانه
یاد رحرم نشانهای روشن است یکی از انها مقام ابراهیم ع است و آن سنگی است که اثر
قدم خلیل الرحمن ع بران بوده و آن نه یک آیتست بلکه چهار آیتست اوّل تا ثر آن سنگ
از قدم آنحضرت دوم غوص کردن قدم او در و تا کعبین سیوم بقای آن رقم مدتی

متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنك باوجود کثرت اعادي وآیتی دیکر آنست که هرکه

در آید باین خانه باشد ایمن از قتل وغارت وابوجعفر محمد بن علي الباقر عم فرموده که

هرکه در آید باین خانه وعارف باشد بجمیع آنچه خدای تعالی برو واجب کردانیده ایمن

کردد در آخرت از عذاب دایم واکر جاهلست ایمن میکردد از مکروهات دینی چه هرکه

پناه برد دست تعرض از وی کوتاه است مادام که در خانه باشد ودیکر آیات مطویات

هست چون میل قلوب بدان واختصاص آن بقبلهٔ مؤمنان وآنکه قاصد تخریب خانه بود

مخذول کردد وهیچ پرنده بربام آن خانه ننشیند وهرکه بی طواف کننده نباشد وهرکه

نظر بخانه کند البته دیدهٔ اش اشکبار شود واهل الله هر شب آدینه در حوالی وي

حاضر کردند سیما صاحب الامر عم وجنیان بطواف آن مایل باشند واز آب زمزم

آن مرضی شفا می یابند ومحفوظند وحوش از سباع ضارّه واکر بندهٔ درم خریدهٔ بربام

کعبه بالا رود البته آزاد شود وهرکه باران از جانب رکن یمانی می باشد آن سال در یمن

فراوانی وارزانی میشود واکر بطرف رکن شامی واقع شد ارزانی در شام می باشد

واکر بر تمام خانه واقع شد در جمیع شهرها فراوانی اثر میکند وامثال این آیات واضحه

بسیارست وبعضی عرفا کفته اند که مقام ابراهیم مقام خلّتست وهرکه درین مقام در آید

از همه فتنها ایمن کردد در آمدن مجرم صورت سبب امانست از تیغ دشمنی ودخول

در حرم نیز واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت واین بر دوستان از همه ایمنی زیاده است
ومر خدایراست بر مردمان قصد خانه کعبه هر که توانائی دارد بسوی خانه کعبه از جهت
راه واستطاعت زاد ست وراحله ومؤنت عیال در رفتن وآمدن وامکان مسیر کردن
صحتست وامن طریق وقدرت بر رکوب وسعت وقت وهر که انکار کند بفرضیه حج پس
بدرستی که خدای تعالی از همه عالمیان بی نیازست ووجوب حج فوری است وباشرایط
یکبار واجبست در جمیع عمر وحق سبحانه وتعالی درین آیت تاکید چند فرموده داول
حج اول ایراد او بصیغه خبر دوم ایراد او در صورت اسمیه سیوم ایراد بر وجهی که
مفید آنست که آن حقی است مر خدایرا در رقاب مردمان چهارم تعمیم حکم است اولا
باز تخصیص او وآن ایضاح بعد از ابهام است واین ابلغست از آنکه یکبار مذکور کرد
پنجم تسمیه فرموده ترك حج را بفعل کفر واز جهت آنکه ترك آن از اعظم کبایرست
ولهذا حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که هر که بر وحج واجبست وبجای
نیاورد وبمیرد او بر دین یهود ونصاری مرده ششم ذکر استغنا کرد درین موضع دلالت
بر شدت مقت خذلان وسخط دارد هفتم عن العالمین فرموده ونفرموده عنه چه
هرگاه استغنا از تمام عالم داشته باشد بی شك ازو نیز دارد واستغنای کامل ادل است
بر سخط وابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده که مراد از قول حق تعالی که ومن کفر

یوم القیمة اعمی آنانی اند که حج بریشان واجب شده باشد وحج نکرده باشند ایشان
۲۲۲
در قیامت کور برانگیخته شوند وگویند ففروا الی الله امر بحج است یعنی حج کنید به
بیت الله واین دلیلست که حج کفارهٔ گناهان است یعنی در پناه حق گریزید از گناهان
خود که او ارحم الراحمین است قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَکْفُرُوْنَ بِاٰیَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ شَهِیْدٌ
عَلٰی مَا تَعْمَلُوْنَ بگوای اهل کتاب چرا می پوشید یا نمی گروید بآیتهای روشن که خدای تعالی
در وجوب حج فرستاده یا معجزاتی که بمحمد صلی الله علیه وآله تخصیص فرموده یا علاماتی
که در صفت او بشما فرستاده وبشارت داده بآن وشما واقفید بران وخدای تعالی مطلع است
وگواه بدانچه شما میکنید از کتمان حق وکفر بآیات ربانی قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَصُدُّوْنَ
عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ تَبْغُوْنَهَا عِوَجًا وَاَنْتُمْ شُهَدَاۤءُ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ
بگوای اهل توریه چرا باز میدارید از راه خدای تعالی که دین اسلام است ومنع میکنید کسی را که
بگرویده بخدای ودین حق را قبول کرده مثل قبیلهٔ عمار یاسر است که هر رفقای ایشانرا
یهود بکیش خود میخواندند میطلبید برای آن راه راست کجی وانحرافی یهود مسلمانانرا
میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که شما متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود
نیست ونعت وصفت او بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه
وتعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وحال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست

ودین پسندیده اسلام است واز وصیت ابراهیم ویعقوب علیهما السلام دانسته اید

وخدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا فریقا من

الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین ای آنکسانی که ایمان آورده اید

خطاب با جماعت انصار است میکوید که اکر شما فرمان برید کروهی را از یهود که شاس بن

قیس واصحاب او یند باز کردانند شمارا پس از ایمان شما ناکرویدکان یعنی اکر متابعت

شاس ومتابعان او کنید شمارا مرتد سازند واین شاس جهود حقود وحسود بود پیوسته

عیب جویی وبدکویی مسلمانان کردی وخواستی که سنک تفرقه در مجمع یکجهتان

انصار افکند وایشان دو قبیله بودند اوس وخزرج ودر جاهلیت میان ایشان

حرب وقتال دایم وقایم بود چون مسلمان شدند وآن خصومت بوداد واتحاد مبدل

شد شاس از روی حسد تدبیری انکیخت که همان طریق عداوت میان آن دو فریق

تازه کردد وشخصی را کفت تا درمیان جوانان اوس وخزرج بنشیند واز واقعهٔ بعاث

که حربی عظیم بوده بین القبیلتین سخنی درمیان افکند وقصیدهٔ که دران ایام در مذمت

خزرج کفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه درمیان آمد وابیات قصیده

بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتکی ایشان نیز زبان بهجای اوسیان کشودند

واوسیان تحمل نکرده آغاز فحش خزرجیان کردند وکار از مجادله بمقاتله کشید ودلیران

۲۲۳ طرفین متعارض مقابله و میدان مجادله بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند
و غبار از معرکهٔ هیجا بر انگیختند فی الحال جبرئیل امین عم باین آیتها نازل شد و آنحضرت
بمعرکه ایشان درآمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان
شما ایم داعیهٔ رسوم جاهلیت نمیگذارید و پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلام گرامی
ساخته طریق دین داری او فرو میگذارید بشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس این
آیتها را بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر
را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهودی بردندی از ایمان بکفر باز میگردیدند
و حق تعالی بر ایشان باین وجه خطاب میکند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ
وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و چگونه کافر میشوید
و حال آنست که شمایید که خوانده میشود بر شما قرآن که در و حلال و حرام و آنچه از مقاصد
دینی و دنیوی است از و حاصل است و در میان شماست رسول عم او و کنید درین قوتست
ه۹ که رسول عم برگزیده ایست در میان شما که آیات و علامات و معجزات بسیار از نفس او مشاهده
میرود یکی آنکه از عقب می بیند آنچه از پیش می بیند و دیگر چشم او بخواب میرود و دل
مبارکش بیدار است و دیگر سایه ندارد که بر زمین افتد و دیگر مگس بر آن حضرت نمی نشیند
و دیگر زمین فرو میبرد آنچه از وی جدا میشود و هرگز کسی بول و غایط او را ندیده

2

وآن محل بوی خوش میداده و دیگر هرچند مرد دراز قدی بود به قدّ وی نمیرسید

و دیگر درمیان هر دو شانه اش مهر نبوّت بود و دیگر هرجا که گذر میفرمود مردم از بوی

خوش محمّدی میدانستند که آنحضرت از آنجا گذشته و دیگر در شب ظلمانی از جبهه مبارکش

درخشان بود مثل شمس نورانی و دیگر مختون متولد شده بود و غیر این از آیات و نزد ما امیر

بصحت رسیده که ائمه معصومین صلوات الله علیهم این علامات در ایشان نیز موجود

بود بالتمام که در امامت باین از غیر ممتاز بودند واین را در کشف الغمه و غیر ذلک کتابهای

دیگر آورده اند لیکن مهر ایشان مهر امامت بوده نه نبوت و هرکه چنگ در زند بدین

خدای تعالی یا کتاب او پس بدرستی که راه نموده شود بسوی راه راست یا ایها الذین

امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون ای گروه گرویدگان از اوس

وخزرج بترسید از خدای تعالی چنانچه سزای ترسیدنست نزد اکثر علما این آیت منسوخ

است و اینچنین مرویست از ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام چه تقوی بروجه که

حق او باشد هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع نموده

ناسخ این آیت فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزکاری کنید آن مقدار که مقدور شماست

وممیرید مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه امر ست

باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرند واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا

نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَآءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهٖٓ اِخْوَانًا وَكُنْتُمْ ۲۲۴
عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰيَاتِهٖ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ وچنك در زنید ای انصار بدین خدای تعالی که حبل متین است همه شما
حبل الله یا قرآنست یا متابعت سید انام و موافقت ائمه کرام علیهم الصلوة والسلم امن منفرما ید
همه مجتمع شوید در اعتصام اینچنین چه اگر چنگ نزنید بعروهٔ وثقی وحبل متین ایشان
راه بمقصد اصلی نتوانید برد و بمطلوب حقیقی نتوانید رسید و پراکنده مشوید از خدمت
وی و یاد کنید نعمتهای خدای تعالی که بر شما افاضه کرده وآن اسلام و قرآنست و هجرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله ببلد ایشان آنزمان آورید که بودید شما بواسطهٔ ضلالت وجهالت بر کنار
ومغاکی از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران واگر مرگ شمارا دران حال
دریافتی هرآینه بدوزخ میرفتید پس شمارا باز رهانید خدای تعالی ازان حفره یا ازان آتش
همچنین که بیان کرد احوال شمارا از نفرت قدیمی والفت مجدد و بیان میکند خدای تعالی روشن
میگرداند برای شما دلایل وحدانیت خود را تا باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایت
وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وهرآینه باید که باشند از شما گروهی که ایشان بخوانند مردمانرا
بنیکوئی یعنی باسلام یا بائتلاف مؤمنان بایکدیگر و جمعی بر آنند که این داعیان مؤذنانند

که خلق را بعبادت خدای تعالی میخوانند و بفرمایند به نیکوئی و باز دارند از منکر هرچه

حق سبحانه و تعالی و رسول او بدان امر فرموده انند معروفست و هرچه ازان نهی نموده اند

منکرست و محققان گویند معروف خدمت حقست و منکر صحبت نفس و آن گروه که داعی

خیر و آمر معروف و ناهی منکرند ایشان رستگارانند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا

وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ومباشید ای

مسلمانان مانند آنان که متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک

فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و نسطوریه و ملکانیه و یعقوبیه

از نصاری و گفته اند مبتدعان این امّت چون مشبّهه و مجسّمه و نواصب و خوارج

وغیر ذلک هر فرقهٔ دشمن فرقهٔ یکدیگرند و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد

سال از موت عیسی عم و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی عم و این امت در

همان روز که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود و این اختلاف ایشان بود از پس

آنکه آمده بود بایشان حجتهای روشن در کتب ایشان و آن گروه پراکندگان و مخالفان

مر ایشانراست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ

وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ در آن روز

که سفید گردد رویهای و سیاه گردد رویهای پس آنانکه سیاه شود رویهای ایشان

۸۴

وحق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان کویند آیا کافر شدید پس از ایمان خود ۲۲۵

این شامل است اهل کتاب را که بعد از ایمان به پیغمبر صلعم کافر کشتند ومنافقان که

بزبان اقرار و بدل انکار کردند وکافران که روز میثاق بربوبیت حق تعالی اعتراف نمودند

ودر دنیی کافر شدند ومرتدان که بعد از استیفا بسعادت ایمان کرفتار دام شقاوت

وخذلان کشتند وبخوارج ونواصب ومخالفان اهل البیت علیهم السلام که بعد از تمسك

بدین حق در ورطهٔ ضلالت وبدعت افتادند پس بچشید عذاب دوزخ را بدانچه

بودید که بعد از ایمان کافر شدید وبه تیه ضلالت افتادید در تفسیر علي بن ابراهیم

رحمه الله آمده که چون این آیت عالی رایت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله

فرمود که امّت من وارد شوند در روز قیامت بر پنج رایت پس یك رایت با عجل این امت

باشد که مخالف اولیست پس من سؤال کنم از ایشان که چکونه سلوك کردید با ثقلین که قرآن

وعترتند بعد از من کویند در جواب که بزرکتر را تحریف وتغییر کردیم وبه پس پشت انداختیم

یعنی منظور نداشتیم واعتبار نکردیم واما کوچکتر را پس با ایشان عداوت ورزیدیم

وبغض ایشان در دل نکاه داشتیم وایذا رسانیدیم وکشتیم من کویم بروید بدوزخ تشنه

وجکر سوخته که سیاه باد رویهای شما بعد از آن رایت دیکر باشد با فرعون این امّت که

مخالف دوم است پس کویم چه عمل کردید با ثقلین بعد از من کویند که اکبر را پاره کردیم وتغییر

دادیم و مخالفت نمودیم واما اصغر را پس دشمنی کردیم و رنجانیدیم و کشتیم پس کویم وارد

شوید بدوزخ سوزان تشنه جکر که سیاه باد رویهای شما پس ازان وارد شود رایت دیکر

با سامری این امت که مخالف سیوم است پس کویم ایشانرا که چه کردید با ثقلین بعد از من

کویند در جواب که اکبر را عصیان ورزیدیم واما اصغر را پس فرو کذاشتیم وضایع ساختیم

کویم بروید باتش سوزان و جکر بریان که سیاه باد رویهاتان بعد ازان رایت ذی الثدیه

پیدا شود با اول و آخر خارجیان کویم سلوک شما چه بود با ثقلین بعد از من در جواب کویند

اما اکبر را دریدیم و بری شدیم و اعتبار نکردیم واما اصغر را دشمنی کردیم و محاربه و مقاتله

نمودیم و کشتیم پس کویم در روید بدوزخ نیران جکر تشنکان که سیاه باد رویهاتان پس

ازان ظاهر کردد رایتی رفیع آیتی با آن امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الوصیین و صاحب

الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین صلوات الله علیه باشد پس پرسم ازیشان که چکونه

سلوک کردید با ثقلین بعد از من در جواب کویند که اکبر را پس متابعت کردیم و اطاعت نمودیم

واما اصغر را پس دوست داشتیم بدل و جان و مدد کردیم و نصرت نمودیم تا ریخته شد

در نصرت و مودت ایشان خونهاء ما فرمایم که در روید به بهشت عنبر سرشت خوشحال

و سیراب که سفید و درخشان باد رویهای شما بعد ازان خواند که یوم تبیض وجوه و تسود

وجوه تا اخر وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ واما انانکه

سفید شود رویهای ایشان یعنی مؤمنان و دوستان اهل بیت پس باشند در رحمت

خدای تعالی یعنی بهشت از قبیلهٔ تسمیهٔ محلّ است باسم حال این سفید رویان در رحمت

یا در جنت جاوید باشند و سفید رویی محبان اهل البیت علیهم السلام ازین نقل معلوم

توان کرد که در کشف الغمه وارد است که اسمعیل بن محمد حمیری که بسیّد اشتهار داشت اما

علوی نبود و او در اوّل طریق غیر اثنا عشری داشت و چون بخدمت ابی عبد الله جعفر

بن محمد الصادق علیهما السلام رسید او را از ان طریق برگردانید و این مذهب را اختیار

کرد و قصاید بسیار در مناقب دارد حسین بن عوف روایت کند که در وقت بیماری

سید من بعیادت او رفتم اتفاقا وقتی بود که جان می سپرد و موافق و مخالف از همسایها

برگرد وي بودند ناگاه نکتهٔ سیاهی در روی او ظاهر شد مثل نقطهٔ از مداد و زیاده

می شد و در ترقی بود تا تمام روي او را فرو گرفت مؤمنان حاضر غمگین شدند و ناصبیان

شادی کردند و شماتت نمودند درین اثنا نقطهٔ سفیدی بجای نقطهٔ سیاه ظاهر شد

و می افزود و سیاهی محو می شد تا تمام روی او سفید گشت در غایت صفا و نورانیت

دران حال چشم گشود و این ابیات را گفت ❁ كَذَبَ الزَّاعِمُونَ اَنَّ عَلِيًّا ❁ لَا يُنَجِّي مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ

قَدْ وَرَبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ ❁ وَعَفَا لِيَ الْاِلٰهُ عَنْ سَيِّئَاتِي ❁ فَابْشِرُوا الْيَوْمَ اَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ ❁ وَتَوَلَّوْا

عَلِيَّ حَتَّى الْمَمَاتِ ❁ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيْهِ ❁ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ یعنی دروغ پنداشتند

زعم کنندکان که علی عمو نجات نخواهد داد دوست و محب خود را ازان عیب و شین
و بخدا سوکند که در رفتم بیهشت عدن و عفو فرمود حضرت معبود از کناهان و سیئاتی
که مرا بود پس بشارت دهید دوستان علی را انکه تولا کنند بعلی تا وقت وفات و باز
بعد از و تولا نمایند به پسران عالیمقدار او و یکی بعد از یکی هر کدام که بدان صفات و شیمه
باشند آنگاه کلمهٔ شهادت عرض کرد و جان بحق تسلیم نمود رحمة الله علیه این نقل دلالت
کرد که طریق مخالفت روسیاهیست و موافقت روسفیدی جاء الحق و زهق الباطل حق
آمد و باطل را زایل ساخت تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا
لِلْعَالَمِينَ آنچه کذشت درین سورة از اخبار و احکام آیتهای خداوند تعالی ست از وعد و
وعید و غیر آن که میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی بر تو بدرستی و راستی و نیست خدای تعالی که خواهد
بیدادی از نزد خود بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست
از نجوم و ملیکه و آنچه در زمین است از ارکان و موالید و بسوی خدای تعالی باز کردیده
شود همه کارها كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ
الْفَاسِقُونَ هستید شما بهترین کروهی که از خلوتخانهٔ غیب بیرون آورده شده است

از برای مردمان قول آنست که بودید بهترین امتی در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب
انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودند و خیریت این امت بجهت
آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منتظم اند این وقتی است
که مرضی آنحضرت باشند و آنحضرت از ایشان تا خشنود نباشد وگفته اند خیریت درین سر
صفتست که یاد میفرماید که میفرمایید بمعروف وآنچیزیست که شرع اقدس آنرا مستحسن
شمارد و نهی میکنید وآن چیزی بود که آنرا شارع مستقبح داند وظاهر آیه دلالت میکند
بر وجوب امر و نهی علی الاعیان بجهت اطلاق واصح این قولست وبعضی واجب علی
الکفایه داشته اند ومیگروید از روی تحقیق بخدای تعالی وایمان بخدای متضمن آنست که
ایمان داشته باشند بهرچه ایمان بآن لازم است از توحید وعدل ونبوت وامامت واحوالات
آخرت ومجملا بما جاء به النبی واگر ایمان آورند وتصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر وانکار
بعضی از ایشان گرویدگانند چون عبدالله بن سلام واصحاب او وبیشتر ایشان بیرون رفتگانند
از دایره دین لَنْ یَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ یُقَاتِلُوكُمْ یُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا یُنْصَرُونَ
هرگز بشما ضرر نتوانند رسانید مگر اندک رنجی بجهت گفتنی که شما را بکفر دعوت کنند
یا بهتان بر مسلمانان بندند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند واگر کارزار کنند با شما
پشتها بر شما گردانند وبهزیمت روند وپس از هزیمت یاری کرده نشوند نه از خلق

یاری بینند و نه از حق مددکاری ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَمَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ

وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ

كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

وضع کرده شد بر جهودان علامت خواری و بی اعتباری در نفس ایشان بحیثیتی که

هرگز منفك نگردد واصح آنست که ذلت جزیه است هر کجا یافت شوند آن ذل با ایشان

باشد این استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان از زینهار

میدهند بعهد از خدای تعالی که قبول جزیه است وعهدی از مؤمنان باذن خدای تعالی

بعد از قبض جزیه و بان کشتند یهود بخشمی از خدای تعالی سزاوار غضب الهی شدند

و زده شد یعنی موضوع شد بر ایشان علامت فقر و احتیاج یعنی احاطه کرده شد

این نشانه بدیشان چون احاطهٔ بیت مضروب که خیمه زده است بر اهل آن این خواری

و مسکنت و رجوع بغضب حق بآنست که ایشان هستند که از روی عناد منکر و ند بقرآن

یا احکام توریة یا معجزات محمد صلی الله علیه وآله و می کشتند پیغمبران را بنا سزا و ناواجب

و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است

از آنکه اعتقاد حقیت کنند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع

شده بود اما رضای ایشان بدان ایشان را در عداد قاتلان می آرد این قتل و کفر بسبب آن بود

کرنا فرمانی کردند و بودند که تجاوز میکردند از حدود الهی آورده اند که چون
۲۲۸
عبدالله بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند یهود
زبان طعن کشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده اند
با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیت فرستاد که لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ
قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ نیستند مؤمنان اهل کتاب
برابر با کافران از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی
و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام
و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم
که بعیسی عم ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آوردند و احکام شریعت
و قرآن تعلیم گرفتند میخوانند قرآنرا در ساعت شب و گفته اند میان مغرب و عشا
و این را ساعة الغفلة میگویند و ایشان سجدهٔ تلاوت می کنند یا نماز میگزارند در آن
ساعت و اشهر نماز عشاست که مخصوص این امت شده چه اهل کتاب نمیگزارند عشا را
و آنحضرت فرمود که اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدایرا یاد نکنند غیر از شما
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ امت قایم ایمان حقیقی می آورند بخدای تعالی

و بروز قیامت و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله یا بهمهٔ مامورات

شرع و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات و می شتابند در ارتکاب فعل

خیرات و طاعات بجهت خوف موت و آن گروه یعنی امت قایمه باین صفات که مذکور

شد از جملهٔ شایستگان و پسندیدگانند و این آیت شریفه دلالت میکند بر عظم و قدر

نماز شب نزد حق سبحانه و تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دو رکعت نمازی که بندهٔ

میگزارد در آخر شب بهترست او را از دنیا و مافیها و اگر نه بر امت شاق می بودی واجب

میکردانیدم نماز شب را بر ایشان و ابو عبدالله عم فرموده که خانهای که در و نماز شب

گزارند و قرآن تلاوت نمایند روشن میگردانند آسمانها را از برای اهل آن مانند ستارگان

که روشن میسازند زمین برای اهل زمین و دیگر فرموده که بر شماست که دست از نماز بازندارید

که سنت و شیمهٔ پیغمبر شماست و داب صالحانست و برندهٔ امراض است از اجساد شما

خواه امراض بدنی یا قلبی وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ و آنچه

میکنند از نیکی و عمل شایسته پس هرآینه سپاس ناداشته نخواهند شد یعنی نقصان ثواب

اعمال ایشان نمیرسد نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیهٔ ثواب را شکر میگوید فی قوله

تعالی وکان سعیکم مشکورا و خدای تعم داناست باحوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله علیه وآله وآن کعب بن

الاشرف و اصحاب او بودند بآن نداهد از یشان مالهای ایشان که برشوه میدهند
مر علمهای خود را یا آنچه رشوت میگیرند از ارذال قوم خود و نه فرزندان ایشان که باعانت
وامداد ایشان مستظهرند از عذاب خدای تعالی چیزی را وآن گروه کفار ملازمان آتش دوزخند
ایشان در آتش جاوید مانند کانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ
فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمهای خود یا ابو سفیان و اصحاب او در حرب
احد خرج لشکر کفار می نمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقهٔ
منافقان بریا و سمعه در زندگانی دنیا مانند بادیست که باشد دران بادسرمای سخت
که برسد بکشت زار قومی که بشرك و معاصی ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای تعالی
وا نداده اند پس هلاك و نابود کرداند آن بادسرد کشت ایشانرا و ستم نکرد خدای تعالی
بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود
ظلم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف آورده
که حق تعالی تشبیه کرد آن مالهارا که نفقه میکردند بهموقع در عدم انتفاع بدان کشت
زار سرمازده که منفعتی ازان بکسی نرسد و گفته اند مثل نفاق ناپسندیدهٔ ایشان

در اهلاک چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا
بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم
وما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الآیات ان کنتم تعقلون ای کروه
کرویدکان فرا میکیرید دوستی نهانی از دون مؤمنان که ابنا جنس شما اند جمعی از صحابه
با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع
یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیکذاشتند حق تعالی نهی کرد مؤمنانرا از همنشینی
ایشان که بیکانه اند هرکز آشنا نشوند تقصیر نکنند در بارهٔ شما از روی بدخواهی دوست دارند
آنکه شما دایم باشید در رنج ومشقت وتحقیق آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت
از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میکذرد یهود پیوسته در تجسس
عیوب مسلمانان بودند واهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سخنان
فتنه انکیز میکفتند وآنچه پنهان میدارد دلهای ایشان بزرکترست وبیشتر از آنچه بر زبان
میرانند هر آینه ما بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان ومعادات
بیکانکان اکر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید ودریابید مواقع نفع را که دوستان
جانی اند ومکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند ها انتم اولاء تحبونهم ولا یحبونکم
وتؤمنون بالکتاب کله واذا لقوکم قالوا آمنا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ

قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ها تنبیه است بر خطایان یاران
۲۳۰
که با اغیار دم دوستی میزدند انتم تعیر است اولاء تحقیر یعنی آگاه باشید شما بدان خطا
کاران که بلجفاکاران طرح دوستی افکندند پس بیان خطا میکند برین وجه که شما
دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیزی برسند که کفرست و شما ایمان
دارید بهمهٔ کتابهای الهی و ایشان بعضی را منکرند و هرگاه بشما رسیدند گفتند ما نیز
ایمان آورده ایم مثل شما و چون با یکدیگر خلوت کنند می خایند و میگزند بر دشمنی شما
سر انگشتانرا از غایت خشم و کینه بگوای محمد صلعم که بمیرید بخشم خود امر توبیخ است معنی
آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید میکذرانید تا بوقت مرگ بدرستی که خدای
تعالی داناست بدان علتهای که در دلهای شماست و مطلع بران کینها که در سینهای
شماست بعضی برآنند که این کلام دعا علیهم است حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که بهلاک
ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای تعالی شما را بمیراند دران خشم و کینه و حسد و شکی
که دارید إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی
چنانچه در حرب احد واقع شد خوشدل و فرحناک شوند بآن و این علامت عداوتست
که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک شوند و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای

جهود یا کید منافقان یا آزار کفار و بپرهیزید از مخالطهٔ اعدا شما را زیان نکند
مکر و حیلهٔ ایشان هیچ چیز بدرستی که خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند از عداوت
و کید و جفا رسنده است و احاطه کننده بعلم نقلست از ابی عبد الله علیه السلم
و شیخ مفید رحمه الله نیز آورده و دیگران که سبب غزای احد آن بود که بقیة السیف
قریش چون از بدر مراجعه کردند و بمکه رفتند بهم نشستند و گفتند که در بدر هفتاد
تن از نامداران ما کشته شدند و هفتاد تن دیگر باسیری گرفتند اندیشهٔ این کار
چیست ابو سفیان گفت لشکری از احیای عرب جمع می باید کرد حتی زنان را نیز بیرون
می باید برد تا بر کشتگان خود گریه و نوحه کنند و رفتن و انتقام خود کشیدن و الا
این الم تسکین نمی یابد درین اندیشه شدند و لشکری فراهم آوردند سه هزار از سوار
و دو هزار از پیاده و از مکه بیرون آمدند و زنان نیز نوحه کنان با ایشان بیرون
آمدند تا از مدینه گذشته در حوالی اُحُد نزول کردند در روز چهارشنبه دهم شوال
سیوم سال از هجرت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برین احوال مطلع شد
اراده فرمود که در مدینه توقف کنند و در نفس مدینه جنگ شود سعد بن معاذ و جمعی
دیگر از اوس گفتند که یا رسول الله صلعم هرگز عرب بما دستی نداشتند در اوان شرک
اکنون خود زمان اسلام است و همچو تویی در میان ماست ایشان را چه یارا که با ما موافقت

توانند نمود و بر تقدیر آن هر که از ما کشته شود شهید است و اگر زنده ماند غازی است

٢٣١

و در این باب مبالغه نمودند آنحضرت روز جمعه با هزار کس از مهاجر و انصار از مدینه

بیرون فرمود بقتال ایشان در اثنای طریق عبدالله بن ابی سلول با سیصد منافق پشت

بر لشکر اسلام داده مراجعت نمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با هفتصد جوان

در برابر مشرکان صف کشیده کوه اُحُد بر قفا و عینین را بر یسار گذاشته روی بجانب

دشمن آوردند و عبدالله بن جُبَیر را با پنجاه تیر انداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود

مقرر فرمودند و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن بسیار مبالغه نمودند اگرچه ببینید

که لشکر ما بهزیمت رفتند دست از این رخنه ندارید و بنفس نفیس خود بتسویه صف

عسکر همایون اقدام نمود و خالد بن ولید نیز دویست سوار در کمین گاه بداشته بود

و مقرر کرده که چون جنگ در پیوندد و ایشان رخنه را اگر توانند شکافته

از عقب لشکر اسلام در آیند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رایت نصرت آیت را

بشاه ولایت مقرر فرموده بود و رایت نکبت غایت قریش با طلحة بن ابی طلحه عبدی

از بنی عبدالدار بود در اثنای جنگ لشکر اسلام زور آوردند و لشکر کفر را بهزیمت

فرستادند و اکثر بغنایم افتادند تیراندازان رخنه چون چنین دیدند رخنه را گذاشتند

لفت

و روی بغنایم نهادند الا دوازده کس که پیش ابن جبیر ماندند و او هر چند منع نمود که مخا

قول رسول خدای صلعم کشید غایة نکرد خالد ولید که رخنه را خالی دید با آن دویست
کس زوی بدانجا نهادند و ابن جبیر را با دیگران کشته‌اند و از عقب لشکر اسلام در
آمدند و آنها اکثر بغنایم مشغول بودند تاختند و شمشیر در میان اهل اسلام نهادند
تا ایشانرا مغلوب ساختند و وحشی حبشی علیه اللعنة حمزه را رحمه الله شهید کرد و بعضی
دیگر نیز همین شربت چشیدند و سر و روی حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله بخون
آغشته ضربتی زدند که بعضی از دندانهای مبارکش از درج یاقوتین بیرون افتاد و
آنحضرت بران صبر فرمود و برداء مبارك خون از لب و دندان پاك میکرد که بر زمین نچکد
و اکثر گریختند الا چهارده کس که ثبات قدم ورزیدند هفت از مهاجر و هفت از انصار
از مهاجر اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلم بود با شش
دیگر و از انصار ابو دجانه اسدی بود با شش دیگر چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه
دید که حال چنین شد پای صبر و مردی دران معرکه استوار کرد و آن بلا و عنا را بجان خرید
گشت و بتائید الهی و زور بازوی شاهی بسوی علمداران قریش تاخت و بیك طرفة العین
هفت تن از علمداران بنی عبد الدار را بخاك مذلت انداخت و علم کفر را سرنگون
ساخت و علم اسلام را برافراشت و بضرب ذو الفقار آتش بار بسیاری را از ان ملاعین
بپای در آورد تا هجوم ایشانرا درهم شکسته آنحضرت را از معرکه بیرون آورد و علم همایون

بسر مبارکش برداشت و بعضی آورده که علمداران در اول کشته شدند و لشکر کفر بهزیمت

٢٣٢

رفتند و چون قضیه منعکس شد امیر المؤمنین صلوات الله علیه از یکطرف و ابو

دجانه از یکطرف میکشتند تا خود را بآنحضرت رسانیدند و امیر المؤمنین آنحضرت

را از میان کشتگان بیرون آورد و برداشت و علم برافراشت و کفار چون چنین دیدند

بازگشتند بجانب مکه چون لشکر اسلام که بر کوهها بودند که علم کفر افتاد و رایت

اسلام بر پا شد متوجه شدند جبرئیل علیه السلام درین حال از نزد ذو الجلال

آمد آفرین کویان و گفت یا رسول الله آنچه کمال مواسات و جوانمردی بود امروز

علی بجای آورد بانتوان حضرت فرمود که چون نکند که او از منست و من از و جبرئیل

علیه السلام فرمود که من از هر دو شما و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که در آخر جنگ

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظر کرد دید که جبرئیل امین در میان آسمان و زمین

بر کرسی از طلا نشسته و بآواز بلند میگوید که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی حق سبحانه

وتعالی ازین محاربه خبر میدهد که وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ

مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و یاد کن ای محمد صلعم چون بامداد بیرون شدی از

منزل اهل خود که یکی از ازواج باشد یا یکی از اهل البیت که میساختی و مهیا میکردی

بجهت مؤمنان جاهای ایستادن برای کارزار و چنان بود که میمنه لشکر را بزبیر

بن عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد بن اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و امیرالمؤمنین را
از برای خود نگاه داشت و خدای تعالی شنواست قولهای شما را که در باب خروج از
مدینه میگفتند و وقوف در آن داناست به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود اذ همت
طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما وعلی الله فلیتوکل المؤمنون چون قصد
کردند دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو مسلمه از خزرج آنکه بددلی
کنند و باز گردند بوقتی که ابن ابی باز میگشت و چگونه گریزند و حال آنکه خدای تع
یار و نگهدارنده این دو گروه بود و بر خدای تعالی نه غیر او باید که توکل کنند مؤمنان
تا ایشانرا نصرت دهد ولقد نصرکم الله ببدر وانتم اذلة فاتقوا الله لعلکم
تشکرون و بدرستی که خدای تعالی نصرت داد شما را بموضعی که آنرا بدر گویند و آن
جاهیست منسوب به بدر بن کلده و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی
اندک مینمودید و ایشان از حرب شما فکر نداشتند و آن در سوره انفال مذکور خواهد
شد انشاء الله پس بترسید از خدای تعالی و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل
نشوید شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده کرد پس از نصرت
مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد و میفرماید یاد کن اذ تقول للمؤمنین الن
یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین چون میگفتی

تو مران کروید کانرا وقتی که درمانده بودند آیا کفایت نمیکند و نپسندیده نیست

آنکه مدد کاری کند پروردکار شما شما را بسه هزار سوار از فرشتکان فرو فرستادکان
از عالم بالا و بعضی برآنند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته در روز اُحُد بوده
بشرط صبر و تقوی چنانچه فرموده بَلٰی اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ
هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ بلی ایجابست بعد
از نفی یعنی مدد کاری نمایند اکر صبر کنید در جنک دشمن و بپرهیزید از مخالفت قول
پیغمبر که در باب حرب کوید و اشهر بلکه اصح آنست که صده رسل روز بدر از حق تعالی
طلبید و خدای تعالی فرشتکانرا فرستاد اوّل هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید
و آخر به پنج هزار چنانچه فرموده و بیایند بشما دشمنان شما از خشمند که ایشانراست
یا بو فور بیایند و هیچ درنک نکنند اینست که مدد کند شما را پروردکار شما به پنج
هزار سوار از ملئکه نشان کنندکان مر اسبان خود را و این عادت مستمر بود میان مبارزان
که روز حرب علامتی بر خود یا بر مرکب بندند و نشان ملئکه دران روز آن بود که صوف
سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای
سفید طرهها از میان دو کتف فرو کذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ
قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ و نکردانید خدای تعالی آن امداد

یا انزال یا آن عدد را مگر مژدگانی مر شما را بزودی فتح و برای انکه تا بیارامد دلهای
أ شما بوعدهٔ نصرت و نیست یاری دادن مگر از نزدیک خدای تعالی غالبی که مغلوب
نشود که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لیقطع تعلق بنصر کرد دارد یعنی در حرب بدر شما را
نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند گروهی بزرگانرا از آنکه کافر بودند یا درهم شکند
رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد
کس کشته و هفتاد کس اسیر شدند چنانچه سمت ذکر یافت یا آنکه خوار و نکونسار گرداند
ایشانرا پس باز گردند و بهزیمت شوند در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان باشند حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بعد از جنگ چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی دیگر از
کشتگان وقوف یافت بخاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اهل ضلال افکند
از بارگاه کبریا و جلال این آیت نازل شد که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ نیست ترا زین کار که نفرین کفارست چیزی یعنی زمام
استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست گفته اند أو اینجا بمعنی الّا است
یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشانرا و قولی آنست که أو برای
عطف باشد و یتوب معطوف بر لیقطع و معنی چنین است که خدای تعالی نصرت داد

شمارا یکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا
۲۳۴
بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند
و قولی آنست تا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند بدرستی که ایشان
ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مر خدایراست آنچه در آسمانها ست
و آنچه در زمینها ست بیامرزد هر که را خواهد و عذاب کند هر کرا خواهد و خدای تع
آمرزنده است دوستان خود را مهربانست بر بندگان خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه گرویدگان
مخورید مال ربا را افزوده تو بر تو و گفته اند اضعافا در رباهست و مضاعفة
در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربا می داد تا وقتی معین آنگه در اجل و ربا
می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق می شد و بترسید از آتش یعنی پرهیز
کنید از عملی که برساند شمارا بآن آتش آن آتشی که آماده کرده شده است مر کافران
و غیر ایشانرا بالذات از برای کفارست و بالعرض برای عاصیان تباه کار یعنی کافرانرا
نار تعذیبست و مؤمنانرا تادیب و فرمان برید خدایرا تعالی در آنچه حکم کند و اطاعت
کنید رسول را در آنچه فرماید باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا

إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ وبشتابید

بسوی آنچیزی که سبب مغفرت باشد شما را از پروردگار شما اقامت لازم در مقام

ملزوم است جهت تشویق بندگان بموجبات مغفرت و آن کلمهٔ شهادتست یا ادای

فرایض و این را نقل کرده اند از امیر المؤمنین عم یا تکبیره اول که بجماعت دریابند یا صف

اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت رسول و آل علیهم السلم

یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام دالست برین قول چون آیت در خلال قصهٔ احد نازل

شده محققان گویند که این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دلست و این بنقلی که از

امیر المؤمنین صلوات الله علیه کرده اند مناسبست چه در اداء فرایض توجه تام می باید

و اخلاص تا موجب مغفرت شود و بی توجه قدم گل است نه قدم دل در بحر الحقایق

آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین

قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محالست و بشتابید بعملی که برساند شما را بهشتی

که از روی عظمت پهنای آن آسمانها است یعنی مانند آن آسمانها و زمینها صفت عرض

زمین بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر آورده که اگر

آسمانها طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یك ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لا

یتجزی و وصل کنند این طبقات را با یکدیگر تا هم طبق و انتحد شوند عرض بهشت این مقدار

تواند بود آماده شده است چنان بهشتی برای پرهیزکاران از شرك مرویست که رسول

۲۳۵

هرقل رومی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسید که تو دلالت میکنی بر بهشتی که

عرض او عرض آسمانها و زمین است پس آتش کجاست آنحضرت فرمود سبحان الله روز که

آمد شب کجاست یعنی هرگاه فلك دور میکند روز حاصل میشود در جانبی از عالم

وشب در ضد آن جانبست پس همچنین بهشت در جهت علوست وآتش در جهت

سفل والله اعلم و رسوله ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلْكَٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ

وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ آنانکه نفقه میکنند در آسانی وسختی مراد

همه احوال است چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرّتی یا مسرّتی نیست یعنی بهر حال نفقه

میکنند وگفته اند منفق اند در توانگری ودرویشی یا صحت ومرض یا گرانی وارزانی

فروخورندگان خشم را با وجود قدرت وعفو کنندگان از مردمان ودرم خریدگان

یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد وخدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران از بهترین

اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر

آورده که روزی ابی عبدالله حسین بن علی علیهما السلام با جمعی مهمانان بر سر خوانی

نشسته بودند خادمش با کاسهٔ آش گرم بمجلس درآمد واز غایت دهشت پایش بحاشیهٔ

بساط بر آمده کاسه بر سر آنحضرت افتاد وبشکست وآش بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام

از روی تادیب نه از روی تعذیب در و نکریست بو بر زبان خادم جاری شد که و

الکاظمین الغیظ آنحضرت فرمود که خشم فرو خوردم خادم کفت والعافین عن الناس

شاهزاده کفت عفوت کردم خادم کفت والله یحب المحسنین امام عم جواب داد که از مال

خودت آزاد کردم و مؤنت تو بر من است در مدّت حیوة وَالَّذِینَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً

أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ

وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ والذین معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون

کلام آنکه منفقان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند

دوم تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس چون بکنند کار زشت

یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت بمعاصی و نزد بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است

و ظلم کفتار ناستوده یا اوّل کبایر و آخر صغایر و بقول بعضی فاحشه ظلم خطا و عمدست

یا زنا و آنچه مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر

بعد از آن فاحشه و ظلم یاد کنند عقوبت خدا یا عقاب او را یا بند که چرا چنین کردی

یا متذکر شوند وعدهٔ مغفرت را که باستغفار باز بسته است پس آمرزش خواهند برای

کناهان خود و کیست که بیامرزد کناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد

جرایم بندکان مکر خدای تعالی و اصرار نکردند بعد از استغفار بر آنچه از ایشان صادر شده

از معاصی یعنی دیگر بر سر آن فعل نرفتند و ایشانکه اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار
۲۳۶
از عذاب گناه عظیم ترست نزول این آیت در شأن نبهان تمار بود که زنی صاحب
جمال بخرما خریدن نزدوی آمد و نبهان را دل بدو کشش کرده بیهانه خرمای خوب تر
او را در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت
کشاد که اتق الله یعنی بترس از خدای تعالی و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مکردان نبهان از
خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه صلعم شتافت صورت حال بعرض
سید عالم صلی الله علیه وآله رسانیده فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها میکنید
حق تعالی برای تاکید امید واری تا بیان این آیت فرستاد و بعضی گویند که جماعتی آمدند
بخدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله از مؤمنان و گفتند یا رسول الله گرامی تر بوده اند بنی
اسرائیل بر خدای تعالی از ما چه ایشان اگر گناهی در شب میکردند کفارت آن صباح بر
استانهٔ خانهٔ او نوشته می بود که ببر بینی خود را یا گوش خود را و چنین کن و چنین
آنحضرت ساکت شد این آیت آمد بعد از ان آنحضرت فرمود که من خبر کنم شما را به بهتر از ین
و این آیت را خواند این برای تسهیل این امتست که در بنی اسرائیل تشدید بود که استغفار
را بدل از ان داشت أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ آنگروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند

پاداشت ایشان آمرزش است از پروردگار ایشان و بوستانهای که میرود از زیر ابنیه
یا اشجار آن جویها جاوید باشند کانند در ان و نیکو مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی
بمغفرت وجنت قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ و بدرستی که گذشته بود پیش از شما واقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت
ومحنت ودولت ونکبت که حق تعالی منت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مراد ست
وسنن شرایع باشد یعنی ایشان بوده اند بانواع دینها بجهت تکذیب انبیا علیهم السلام
هلاک شده اند پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان
لوط پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی چگونه بوده است عاقبت کار تکذیب کنندگان
هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ این کلام که در قصه احد و پذیره گذشت با این
شرح که از امر گذشته و وقایع روزگار دادیم سبب هویدا سخن حق است برای عاقبت
مردمان و زیادتی بصیرت و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت مر پرهیزکاران را وَلَا
تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و سست مشوید و ضعف مورزید
چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم بشعب دره کوه در آمد ابو سفیان
با خالد علم تجلد بر بالای کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه
بخاطر رسید و حضرت عزت تسلیه ایشان را آیت فرستاد که سستی مکنید و اندوهناک مباشید

از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و حال آنکه شما برتر آیید بحسب مکان یا از روی محاربه

بر ایشان پیشی و از یشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتگان

شما در صدر نعیمند و ازان ایشان در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود و

ازان ایشان درک الاسفل و مجملا آنست که این بشارت بوده مؤمنانرا بعلو و غلبه یعنی شما

منصور و غالب خواهید بود در عاقبت اگر هستید گرویدگان بوعده که حق فرموده که

وانّ جندنا لهم الغالبون اِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْکَ الْاَیَّامُ

نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَلِیَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَیَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَدَآءَ وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِیْنَ

اگر بشما رسید جراحتی و زحمتی پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر

مثل قرح و جرح شما و این روزها که مدار زندگانی بر آنست میگردانیم آنرا میان مردمان

روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی بنکبت و عسرت فیوماً علینا و یوماً لنا و این

مداوله برای آنست که پند گیرند و برای آنکه به بیند خدای تعالی یا بداننند اولیای او صبر

آنانرا که بدو گرویده اند و برای آنکه فرا گیرد فرا گرفتن بطریق دور از شما گواهان یعنی

گواه کسی دیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده و که روی بگریز آورده و معلوم است

که کرار غیر فرار امیر المؤمنین است که در هیچ معرکه روی نگردانید و مغلوب نشد بلکه

کل غالب بود در هر محاربه و مقاتله و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکارانرا که مشرکانند

یا بجماعتی که بی وجه از معرکه روی کردانند ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین

وفایده دیگر در مداوله آنست که پاک کرداند خدای تعالی مؤمنانرا از کناه چه بلاها که

باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد

کافرانرا ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم

الصابرین آیا پنداریدانکه در آیید ببهشت ونداند خدای تعالی آنهارا که جهاد کردند

از شما ونداند شکیبایانرا بر فرمان رسول صلعم وصابرانرا بر هجوم مصایب و وقوع نوائب

ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید ولقد کنتم

تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه وانتم تنظرون وبدرستی که شما

بودید که از روی اشتیاق دار کرامت آرزو می بردید مرک را یعنی شهادت پیش از آنکه

مشاهده کنید اسباب آنرا که حربست پس بتحقیق بدیدید آنچه میطلبید بدان مقاتله

کفار وحال آنکه شما مینکریستید بیاران و برادران شما که مقتول میشدند یا نظر میکردید

در پیغمبر صلی الله علیه وآله واو را تنها کذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که

چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله زخمی که از عبد الله بن قمیه حارثی خورده بود

ودرمیان کشتکان نهان شده ابن قمیه بعد از این حرکت شنیع آواز شوم برکشید که

محمد صلعم را بقتل آورده‌ام وبعضی کویند که ابلیس لعین صدای الا ان محمدا صلعم قد قتل درمیان خا

وعام افکند قومی از ضعفای اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی نمودند التماس

٢٣٨

کنند از ابو سفیان که برای ایشان خط امان بستاند وقومی دیگر بگریختند وبعضی

از اهل نفاق میگفتند چونکه محمد صلعم کشته شد خدائی محمد صلعم خود کشته نشده وحیات

شما بچه کار می آید بعد از رسول صلی الله علیه وآله پس قتال کنید بر آنچه او قتال میکرد

تا گاه در این اثنا کعب بن مالك آواز برداشت که یا معاشر المسلمین اینك رسول الله

بشارت باد شما را او گفت که اول من شناختم رسول الله صلعم از چشمهای مبارکش که در زیر

مغفر چون زهره درخشان بودند از ان شناختم بعد از انکه آنحضرت منهزمان را

ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید وپشت بر میدان کارزار آوردید ایشان

زبان عذر کشوده گفتند که ما آوازهٔ قتل تو شنیدیم روزکار بر ما شوریده شد

واز غایت ترس بگریختیم وعثمان بعد از سه روز پیدا شد حضرت عزت دفع عذر

ایشانرا آیت فرستاد که وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ

أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي

اللَّهُ الشَّاكِرِينَ نیست بندهٔ ستودهٔ من محمد صلعم مگر فرستادهٔ از پیش من بدرستی که بگذشته‌اند

پیش از وی فرستادگان واین عالم را پدرود کرده پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته شود

باز میگردید شما بر پاشنهای خود یعنی ترك جهاد میکنید یا مرتد میشوید وهر که

بر نجم داد و پس باز رود بلو تلاد یا ترك جهاد کرد پس زیان رساند بلاد بر گشتن

نخود بخدا یرا چیزی زیرا که هر بود مضار و منافع بر و صرها بنسبت و زود باشد که جزا

دهد خدای تعالی سپاس دارند کان را وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا

موجلا ومن یرد ثواب الدنیا نؤته منها ومن یرد ثواب الاخرة نؤته منها

وسنجزی الشاکرین و نباشد و نسزد هیچ نفس را آنکه بمیرد مگر بمشیت خدا و فرمان

او نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ نوشتن زمان او پیدا کرده شده

کس پیش از زمان نمیرد و از آن نیز در نگذرد در این آیت تحریص مسلمانانست بر جهاد و دلیر

ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدرست

هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارك وشروع در مهالك آورده اند که از امیر

المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که چونست که در هیچ معرکه آثار خوف از بشره مبارك

تو ظاهر نمیشود جواب فرمود این دو فریده را ای یومین من الموت افر یوم ما قدر

ویوم قدر یوم ما قدر لم اخشی الردی وانا قدر لم یغن الحذر یعنی کدام از این دو

روز از مرگ بگریزم روزی که تقدیر نشده یا روزی که تقدیر شده روزی که تقدیر

نشده نمی ترسم هلاك را و از مرگ اندیشه ندارم و هر گاه تقدیر شده فایده ندارد حذر

و بی نیاز نمیگرداند او را و هر که میخواهد بجهادی که میکند پاداش این جهان را بدهیم

واورا از دنیا آنچه مقدر کرده ایم و هر که خواهد باعمال خود جزای آن جهان را بدهیم
او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگانرا
بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و چند از پیغمبران یعنی بسیار
پیغمبر که در راه حق مقاتله و کارزار کرد که با او بودند سپاه فراوان ربّی نام سپاهی است
که کم از ده هزار نباشند و مرویست که ربّیون سپاهی است که ده هزار کس باشند و این روایت
از ابی جعفر ع و ابن عباس رحمهما الله یا ربّی بمعنی ربّانیست یعنی فقها و علما و حکما
را تقیا یا پیغمبران خود بودند پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان
و آنچه بایشان رسید از سختیها در جهاد با کفار و ضعیف نگشتند از حرب بسیاری و فروتنی
نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا با بن ابی نموده از ابو سفیان خط
امان میطلبیدند و خدای تعالی دوست میدارد صابرانرا بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ
إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و نبود قول ربّیون بعد از قتل نبیّ ایشان اگر واقع شده
مگر آنکه گفته اند ای پروردگار ما بیامرز از برای ما گناهان ما را که سبب منع تصرف
و قتل صاحب دعوت ما بود و در گذار از حد در گذشتن ما را در کار ما و استوار دار قدمهای

ما را در وقت مقاتله با اعدای دین و یاری نه ما را بر کروه کافران این تعلیمی و تادیبی است
که حضرت حق میفرماید اهل جهاد را که آداب محاربه با اعدای دین اینست که پا و دست
محکم دارند و خالصًا لوجه الله کارزار کنند خواه صاحب دعوت شهادت یابد یا نیابد
فَآتَاهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس بداد خدای تعالی
ایشانرا ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار پاداش این عالم یعنی نصرت
بر دشمنان و یافتن غنایم و دیگر عطا کرد ایشانرا نیکوئی و پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت
یا رضا و لقا که مقام قربست و خدای تعالی دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا در امور و نزد
محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو چه هر که او را
دارد همه را دارد چنانچه در حدیث ورود یافته که دلهای خلایق بر سه گونه است بعضی
مشغولند بدنیا و بعضی بعقبی و بعضی بمولی اما قلوبی که مشغولند بدنیا پس مر آنها راست
شدت و عقوبت و بلا و اما دلهای که اشتغال دارند بامور آخرت پس مر ایشانراست علو
درجات و اما دلهای که برضای مولی ساخته اند پس مر ایشانراست دنیا و عقبی و مولی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا
خَاسِرِينَ ای کروه کرویدکان اگر فرمان برید کافرانرا در شان جمعی است که از ابو سفیان
طلب امان میکردند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که در شان منافقانست

که بمؤمنان میگفتند که این زمان پیغمبر شما کشته شد و رایت دولت کفار و ابوسفیان
۲۴۰
استعلا یافت شما را دیگر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اگر فرمان
منافقان کار کنید باز گردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند پس آنگاه گردید
شما زیان کار در هر دو سرا زیانی بالا تر از آن نمی باشد که کفر را بر ایمان اختیار کنند
و نیرانرا بر جنان پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النّٰاصِرِينَ
بلکه بدانید که خدای تعالی یار و دوست و مددکار شماست پس با کفار دوستی مکنید
و نصرت از غیر مجوئید ۲ سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ
مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ زود باشد که
در افکنیم در دلهای کافران ترس و بیم و حق سبحانه و تعالی در روز احد ترس
در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کرفتند و باز کشتند
و آورده اند تا بمکه خوف تمام داشتند که مبادا لشکر اسلام از عقب ما بیایند و در حدیث
ورود یافته که حق سبحانه و تعالی یکماهه راه رعب و ترس در دل کفار می افکند و القای
رعب بسبب آن بود که آیتهای شرک آوردند بخدای تعالی و انباز کرفتند آنچیزی
را که نفرستاده است خدای تعالی باشراک آن حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی
غرض نفی حجتست چه اکر حجتی بودی فرو فرستادی و جای ایشان آتش دوزخ است

وبدآرامگاهی است ستمکارانرا ولقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا

فشلتم وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا

ومنکم من یرید الاخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم ولقد عفا عنکم والله ذو فضل

علی المؤمنین وهر آینه راست کرد خدای تعالی وعدهٔ خود را از برای شما در باب ظفر چه

آن ظفر مشروط بصبر بود که اگر صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند مغلوب

شدند چه فرمود که بلی ان تصبروا در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل

میکنند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر را ص این نصرت نکرد که در احد جمعی برین سخن

انکار کردند ابن عباس فرمود که من از خدای تعالی میگویم که فرمود که وعدهٔ نصرت من

با شما راست آن هنگام که میکشتند کافرانرا از روی شتاب زیرا که حس قتل است بر وجه

استیصال از بیخ بر کردن و سرعت واین کشتن بخواست خدای تعالی یا بحکم او یا معونت

او در اول روز ظفر شما را بود تا آنگاه که بد دل شدید و مخالفت کردید در کار حرب

و عاصی شدید در امر خود عبدالله بن جبیر و سخن پیغمبر را صلی الله علیه وآله گوش

ناکرده ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت پس از آنکه نمود شما را آنچه دوست

میدارید از نصرت و غنیمت از شما کسی باشد که دنیی طلبد یعنی غنیمت و نام بلند

وآن طایفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت

اقبال نمودند و از شما هست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت

و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که بعضی شربت شهادت

چشیدند مثل حمزه رضوان الله علیه با هفتاد کس که ابن جبیر با تقیه اصحاب رخنه از ان بجمله اند

و بعضی دیگر بشرف ظفر و نصرت فائز شدند مثل امیر المؤمنین صلوات الله علیه

با چهارده کس که سابقا سمت ذکر یافتند از مهاجر و انصار باز شما را باز داشت و روی شما را

بگردانید از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان

کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید

از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند و خداوند سبحانه

و تعالی خداوند فضل و رحمتست بر گرویدگان از جمله فضل اوست آنکه شما را بتمامی

هلاک نکرد اِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ

غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آنهنگام

که دور میرفتید در هزیمت ما بالای میگریختید و نمی ایستادید و التفات نمیکردید

بر هیچکس از مردمان یا نمیگریستید بیکی که آن رسول الله است صلعم شما را میخواند

پیغمبر در عقب شما و میفرمود ارجعوا الی الی عبد الله فانی رسول الله یعنی بسوی من

بسوی من بازگردید ای بندگان خدای که منم رسول الله و شما اجابت نمیکردید پس شما

مکافات کرد خدای تعالی غمی بعد از غمی یعنی غم خبر قتل پیغمبر ست و غمی دیگر شکست

و جراحت و بعضی از اصحاب یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را

تا معتاد شوید بصبر کردن در شدایدی دیگر تا اندوهگین نکردید بر آنچه از شما فوت شد

از فتح و غنیمت و نه اندوه خورید بر آنکه بشما رسیده از قتل و جراحت و هزیمت

و خدای تعالی آگاه است بآنچه شما میکنید از ثبات قدم و از هزیمت ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ

مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ

يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ

إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ

الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ

إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ

بِذَاتِ الصُّدُورِ پس فرستاد خدای تعالی بر شما از پس اندوه و ملال امنی و آرامشی

وآنچه بود خوابی سبک که می پوشید یعنی در می پیچید گروهی را از شما که مؤمنان

حقیقی بودند بمرتبه که نزدیک بود که از مرکب بر زمین افتند و منافقان از خوف چنانچه

قریب بآن بود که عقلهاشان ببرد و فایدهٔ نعاس عود قوت ایشان بود و دفع کلال

از ایشان و ایمن شدند ایشان از خوف چه با خوف خواب نمی باشد و گروهی دیگر که منافقان

بودند بدرستی که در غم افکنده بود ایشانرا نفسهای ایشان گمان بردند بخدای تعالی
۲۴۲
گمانی ناروا و ناسزا گمانی را که اهل جاهلیت رامی بود که مهم محمد صلی الله علیه وآله با تمام
نخواهد رسید میگویند آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست از کار ظفر و نصرت
که وعده داده بود هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان و میسر نشد و قولی
آنست که این قول ابن ابی و معتب بن قیشر و اصحاب ایشانست که در جواب بنو الخزرج
گفتند هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه
بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند بگو بدرستی که همه کارها از هزیمت و غنیمت مر
خدایراست تعالی و فرمان اوست نهان میسازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات
آنچه آشکارا نمیتوانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع
حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسدهٔ ایشان میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را
از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی اینجا کشته نمیشدیم
یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت بگو اگر می بودید ای منافقان
در خانهای خود نمیخواستید که با ما بیرون آیید هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه
در ازل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف
میکردید هر آینه مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است

بیرون می آمدند بمعارک عرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد
از چنان غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید و برای
آنکه ظاهر کرداند خدای تعالی آنچه در سینهای شماست از اندیشها و دیگر تا پاک و خالص
سازد و آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها و خدای تعالی داناست بآنچه در سینها
باشد از سرایر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی آنکسانی که روی
بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند آنروز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی
مسلمانان و کافران در حرب احد جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان
طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بشآمت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول
الله صلعم و بدرستی که خدای تعالی آمرزکار ست بردبار ست تعجیل نکند در عقوبت کنه
کاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ
أَوْ كَانُوا غُزًّى لَّوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ
وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ای گروه گرویدگان مباشید مانند آنکسانی
که کافر شدند یعنی منافقان و گفتند برای برادران کشته و مردهٔ خود را از منافقان نسبی
یا نسبی چون برفتندی در زمین برای تجارت و بودندی یا بودندی غازیان و جهاد

کنند کان وکشته شد ندی اکر بود ندی نزد ما وبسفر غزو برفتندی غزو ندی درا
۲۴۳
سفر وکشته نکشتندی دران حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول
تا کرداند خدای تعالی آن مخالفت شما دا یا کمان ایشان را که اکر با ما بودندی تلف نشدندی
در رنجی واندوهی در دلهای ایشان وخدای تعالی زنده میدارد نه حذر وتدبیر واو
میمیراند نه سفر وحرب وخدای تعم بانچه شما میکنید ای کرویدکان از صبر وثبات بیناست
وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ اَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ وبخدا اکر شما
کشته شوید در راه خدای تعالی که جهادست یا بمیرید در خشنودی خدای تعالی بر فراش هر آینه
امرزش از خدای عز وجل وبخشش اززو بهترست از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع
غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَى اللهِ تُحْشَرُونَ واکر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی
حق تعالی یا کشته شوید در کارزار هر آینه بسوی خدای تعالی که معبود شماست حشر کرده
شوید پس چون رجوع بجانب اوست وفراخور آن جزا خواهد داد نیک را نیک وبد را
بد پس بطاعت کوشیدن ودر جهاد کوشش نمودن وروی از متاع فانی کردانیدن وسرای
باقی آوردن نسبت ندارد ودرین معنی این ابیات فرموده ابو عبدالله حسین بن علی بن
ابی طالب علیهم الصلوة والسلام وان تکن الدنیا تعد نفیسة ❊ فدار ثواب الله اعلی وانبل
وان تکن الابدان للموت انشئت ❊ فقتل امرئ بالسیف فی الله افضل ❊ وان تکن الارزاق قسما مقدرا

فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل • وان تکن الاموال للترك جمعها • فما بال متروك به المرء

یبخل • یعنی واکر باشد دنیا ازان قبیل که او را نفیس شمارند پس مقرر ست که خانهٔ جزاء الهی

ازان اعلی و اعظم است و اکر هست که بدنها از برای مرك مخلوق شده اند و این امر واقعی

است پس کشته شده مرد بشمشیر در راه خدای تعالی افضل و بهتر ست و اکر هست

ارزاق قسمت شده مقرر ومقدر پس قلت حرص مرد در کسب و جهد نیکوتر ست و اکر

چنانچه جمع اموال از برای ترکست پس چه حالست چیزیرا که ترك کرده خواهد شد

بان مرد یعنی ترك آن خواهد کرد بخیلی نماید و بمصرفش صرف نکند فبما رحمة من الله

لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم

وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین پس بخشایشی

که ترا رسید از حضرت حق تعالی نرم کشتی برای منهزمان احد نزول آیت دران وقت

بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ

وتشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی ولوازم خوشخوئی به نسبت آنجماعت رعایت

نمود حق تعالی میفرماید که نرم سخنی ونیکوخوئی تو برحمت می بود واکر میبودی تو درشت

یا سخت کوی یا جفا کننده سخت دل و نامهربان هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی از نزدیك

تو و با تو نیارمیدندی پس درکذر از ایشان وعفو کن تقصیری که در خدمت تو کرده اند

وآمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیده اند ومشاورت
۲۴۴
نمای با ایشان در کاری که حق تعالی در ان حکم جزم صادر نشده تا بدان خوشحال شوند
والطمینان یابند وبدانند که ایشانرا نزد آنحضرت قدر ووقع واعتباری هست وآن
موجب الفت است کلبی کوید مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه ومقاتله با کفار
وچون قصد کاری کردی بعد از مشورت پس توکل بر خدای تعالی کن نه بر مشاورت
بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توکل کنندکانرا متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق
نترسد وجز باو امید وار نباشد اِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَاِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا
الَّذِيْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهٖ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ اکر خدای تعالی شما را
نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد پس نباشد غلبه کننده بر شما واکر فرو کذارد
شما را چنانکه در جنك احد وقوع یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را پس از فرو کذاشتن
وبر کرم خدای تعالی باید که توکل کنند باور دارندکان وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ اَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ
يَاْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ونباشد
وسزا نبود هر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اقویای صحابه از پیغمبر صلعم
درخواست مینمودند که ما را از هر غنیمت که می افتد زیاده از حصهٔ ضعفا چیزی بده
آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست وکویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفهٔ

سرخ رنگ کم شد وجمعی سیه کلیمان از روی نفاق نسبت آن بسید علی الاطلاق صلی الله
علیه وآله کردند حق تعالی ذمت حبیب خود را خصوصا و ذمم جمیع انبیا را عموما ازین
خیانت بری کردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت وغیر آن خیانت نکند چه نبوت وخیانت
باهم جمع نمیشود وهر که خیانت کند مطلقا خصوصا در غنایم بیاید بکناه آنچه دران
خیانت کرده است یا بیارد آنچیز را که دران خیانت کرده برکردن روز رستخیز وعلی
روس الاشهاد بدان فضیحت شود اکرهمه سوزنی یا رشته باشد در اخبار آمده که شخصی
بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از غنیمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله آورد آنحضرت آنرا قبول نکرد وفرمود که نکاه دار تا در قیامت بیاری پس تمام داده
شود در آن روز هر نفسی را جزای آنچه کرده باشد از خیر وشر وایشان ستم کرده نشوند
در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ آیا آنکه پیروی کند خشنودی خدای تعالی را در ترک غلول باشد یعنی نباشد همچو کسی
که باز کردد بخشمی از خدای تعالی بسبب خیانت وآرامکاه او دوزخ باشد وبد جای
باز کشتنست دوزخ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ انبیا واهل امانت که تابع
رضوان حقند خداوندان پایهای بلندند یا مر ایشانراست درجها نزدیک خدای تعالی
وهو جل وعلا بیناست بآنچه میکنند مردمان از امانت داری وخیانت کذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
۲۴۵
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هرآینه بتحقیق منت نهاد خدای تعا
بر گرویدگان چون فرستاد درمیان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان میخواند
بر ایشان آیتهای قرآن یا نشانهای توحید و پاك میکرداند ایشانرا از ادناس مقتضیات
طبیعت بر شحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح
می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد و می آموزاند ایشان را کتاب یا معارف شرعیه
وحدیث یا معارف عقلیه و بدرستی که بودند همه مردمان پیش از بعث رسول در گمراهی
هویدا نه حق را میدانستند و نه از باطل دوری میتوانستند أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ
قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
آیا هرگاه بشما رسد مصیبت نابایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه
رسیده بودید از ایشان دو چندان را یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد
هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر
کرده و با وجود این گفتند از روی جزع این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدای تعالی
در میان ماست بگو این که شما را پیش آمد هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه
بیرون آمدید یا ترك مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید و مرویست از امیر المؤمنین

و ابی جعفر محمد الباقر صلوات الله علیهما که در روز بدر حکم بقتل اسیران شده بود اصحاب
راضی بفدا شدند که اسیران انکشند اما حکم الهی چنان ورود یافته بود که اگر نکشند ایشانرا
و بفدا راضی شوند در آینده بعوض ایشان اصحاب کشته شوند ایشان این را قبول کردند
کفتند لا منتنع میشویم و چون کشته کردیم شهید باشیم پس این قتل از نزد ایشان شده
باشد بدرستی که خدای تعالی بر همه چیزی از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت تواناست
وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا
وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا اتَّبَعْنَاكُمْ
هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما در آن روزی که لشکر ابو
سفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند بعلم الهی بود یعنی علم خدای تعالی احاطه
آن گروه بود یا عقوبتی بود از جانب حق تعالی نسبت ایشان بسبب گناهی که از ایشان
بوقوع آمده بود که ترک امر رسول صلی الله علیه و آله کرده بودند چه مراد از اذن اینجا
اباحتست چنانچه ظاهر این کلام است و الا لازم آید اذن و معاصی که آن کشتن کافرست
مسلم را و این بر حق تعالی روا نیست و تا تمییز دهد خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند
یعنی تا مؤمن از منافق امتیاز یابند و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت باز گشتن

و رجوع ایشان از راه بمدینه که بیایید و از حرب باز مکردید و مجدی تمام کار زار کنید ۲۴۶

با مشرکان در راه خدای تعز یا دفع کنید شر بیگانکان زا که داعیهٔ قتل و غارت اهل مدینه

دارند کفتند اگر مراسم حرب میدانستیم هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که

آنجا جنك خواهد بود می آییم اما جنك واقع نخواهد شد محمد صلی الله علیه و آله با

اقربای خود صلح خواهد کرد این منافقان بسوی کفر انزوزی که این سخن کفتند نزدیکترند

که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقربند در یاری دادن که با اهل ایمان میکویند بزبانهای خود

آنچه نیست در دلهای ایشان با آنکه بزبان میکفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای

ایشان آن بود که جنك واقع شود یا بزبان اظهار اتباع رسول صلی الله علیه و آله میکردند

و در دل منکر بودند و خدای تعالی داناترست بآنچه منافقان می پوشند از کید و حقد

و عداوت اَلَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ اَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ

اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ این منافقان آنانند که از روی جهل یا بجهت قرب

جهال کفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم نسبان خود که در احد شهید شده بودند

و حال آنکه این کویندکان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال اگر فرمان

برداری کردندی ما را آن برادران در انصراف از راه و سکون در مساکن خود کشته

نمیشدندی چنانچه ما نشدیم بکو ای محمد صلعم که اگر اختیار مرك بدست شماست پس دفع کنید

از نفسهای خود مرگ را اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف
آورده که منافقان که این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و مپندار آنانرا که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای تعالی که ایشان مردگانند ابن
عباس رضي الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله صحابه را گفت که چون
برادران روز اُحد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال
جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانی سازند و از جویبار
فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ
پایهٔ عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را از این
دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت کرد حق تعالی برای تعریف
حال ایشان این آیت ارزانی فرمود که شهدا را مرده مپندارید بلکه ایشان زندگانند نزدیک
پروردگار ایشان بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا نمیخورد
یا نمیشویند ایشانرا چون سایر مردگان یا رد سلام زایران میکنند یا بدستور زندگان روزی
داده میشوند از میوهای بهشت در حالتی که شادمانند بدانچیزی که عطا کرده است

خدای تعالی بر ایشان از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق است و بانواع راحات
وانواع لذات متلذذ ندکه فوق آن متصور نیست جعفر بن ابی طالب رضوان الله علیه که در جنگ
موته شهید شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله فرمود که بمن نمودند که جعفر در
بهشت عدن دو بال مرصع دارد که با ملایکه در هوای بهشت طیران میکند با اصناف تنعمات
طبرسی رحمه الله در تفسیرش آورده که بعضی حدیث روح را منکر اند و میگویند که روح
عرضست پس جایز نیست که تنعم تواند کرد ولیکن این قول صحیح نیست زیرا که روح جسمی
است رقیق هوائی ماخوذ از ریح و دلیل بر آنکه بیرون می رود از بدن و بسوی او
باز می آید و بلا بدن حساس فعال است در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسی را بانوار
الوهیت شوقی بدید آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانید یرزقون
اشارت بآنست و پس از آن که بمنبع نور و بمصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست
که بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجمال وجه
کریم نمیتواند بود و مسرور می شوند بیشارت یا شادی میکنند با آنانی که هنوز در نرسیده
اند بایشان از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک باشند
یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویه اخلاف صلحب وقوف شده یقین میدانند آنکه
هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد بود و نباشند که اندوهناک گردند

مفارقت دنیا وآنچه درو بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللهَ لَا يُضِيعُ

أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شادمانی مینمایند برحمتی که فایض شده است از خدای تعالی برایشان یعنی ثواب

اعمال وافزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد وفضل آنچه زاید بران به بنده ارزانی دارد

وبدرستی که فرح دارند شهیدان بآنکه خدای تعالی ضایع نکند اجر کار مؤمنان موحد ومجاهد را

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ

عَظِيمٌ آنانکه از روی صدق اجابت کردند مر فرمان خدای تعالی ورسول آنرا وقتی که بخروج از

مدینه امر فرمود وآنچنان بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه وآله

وسلم آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد وصباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان

احد بر عقب دشمنان بروند وهر که در معرکه احد نبوده بدین غزوه بیرون نیاید ایشان را

طاعت نموده با وجود ضعف وجراحات براه مکه متوجه شدند در سرای اسد معسکر همایون

مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیا وقبایل

عرب رسیده داشند که ایشانرا عجز وانکساری نیست حق تعالی باین آیت می ستاید آنهارا که

اجابت خدای تعالی ورسول او کردند از پس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحتها مر آنکسانی را که

نیکوئی کردند از ایشان بوفا وعهد وبترسیدند از غضب خدای تعالی در مخالفت امر پیغمبر

صلی الله علیه وآله چون اجابت کردند ومخالفت ننمودند ایشانرا مزدی بزرگست یعنی بهشت

آورده اند که ابو سفیان بعد از رجوع ندامتی روی نمود بعزم استیصال لشکر اسلام
عزیمت معاودت تعمیم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد آمد با او گفتند هراسی
در دل ایشان افتاده از راه رو بجانب مکه آوردند و در راه قافله از تجار یا طایفهٔ
از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغهٔ بسیار نموده گفتند که محمد ص را از هر جا که
به بینید از ما بترسانید و چنان بازنمایید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال
وقتال بلکه استیصال شما را میان بر بسته آنجماعت در حمراء الاسود با اهل اسلام ملاقات
نموده بفرمودهٔ ابو سفیان طرح تخویف افکندند و علی بن ابراهیم بن هاشم رحمه الله در تفسیر ش
آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از ین فرمود بصحابه که کیست که برود و خبر قوم بما رسا ند
کسی اجابت نکرد غیر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اجابت فرمود آنحضرت فرمود که ملاحظه
کن اگر بر اسبها سوار شده اند و شتران را بکتل کذاشته اند پس جزما عزیمت مدینه دارند
واگر بر شتران سوارند و اسبان بکتل میکشند پس داعیهٔ مکه دارند امیر المؤمنین علیه السلم
روان شد با بعضی از مدد زمان خود بجماعتی مردم رسیدند در راه و آن خبر ابو سفیان را
رسانیدند ایشان دغدقه نا کرده گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل چون امیر المؤمنین عو نزدیک
قوم رسید مشاهده فرمود دید که بر شتران سوار شده اند و اسبان را کتل کرده اند مراجعت
فرموده این خبر رسانید معلوم فرمودند که بجانب مکه روانند و سخنان جماعت ارجاف

کوی در هیچکدام از لشکریان تاثیری نکرد و بهیچ وجه اثر تزلزل بمیان خلوص ایشان راه

نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده وجواب ایشان نیز همین بود که امیر المؤمنین ع فرموده که

حسبنا الله ونعم الوکیل حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که اَلَّذِیْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ

قَدْ جَمَعُوْا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِیْمَانًا وَقَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ اجابت

کنندکان آنانند که از جهت تخویف کفتند مرایشانرا مردمان یا تجار یا اعراب بدرستی که ابا سفیان

واصحاب او جمع شده اند و متفق الکلمه کشته اند برای قتال شما پس بترسید از آمدن ایشان

که شمارا با ایشان طاقت حرب نیست پس زیاده کردانید این سخن مؤمنانرا تصدیق و یقینی

درکارخود تا نترسیدند و کفتند بسنده است مارا خدای تعالی یاری دهنده و کفایت کننده و نیکو کار

کذاریست حضرت پروردکار این قول اکثر مفسرین است و نزد بعضی این آیت که کذشت

وآنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده و ابو الجارود نیز از امام محمد باقر ع

این روایت کرده که روز حرب احد ابو سفیان در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما در

سال دیکر موضع بدرست و پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که درجواب او بکویند که چنین

باشد دیکر سال که نزدیک بموعد رسید ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر

کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر

بدر باز کشند نعیم بیثرب امد و هرچند مقدمات تخویف آمیز و کثرت لشکر کفار و بسیاری

اسلحه واتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود حضرت رسالت
با محاربان احد وجمعی که مجموع هزار وپانصد مرد بودند به بدر فرمود وهشت روز
آنجا توقف نمود وبازارها قایم گشت ودر معاملات ربح فراوان بدست آمد وکفار از بیم
لشکر اسلام بدان موضع نیامدند وحق تعالی این آیتها فرستاد وبرین تقدیر ناس که در آیت
سابقه عبارت از قافله بود اینجا اشارت به نعیم است وبر هردو تقدیر ناس ثانی عبارت از
ابوسفیان واتباع اوست وتتمه حال مؤمنان اینست که فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضْلٍ
لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللهِ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ پس بازگشتند بقول اول از حمراء
الاسد وبقول ثانی از موضع بدر با عافیتی تمام یا ثواب لا کلام از خدای تعالی وزیادتی حرب
یا افزونی مال وتجارت نرسید مر ایشانرا مکروهی از قتل وجرح وهزیمت بلکه بسلامت رفتند
وبکرامت باز آمدند وپیروی کردند خشنودی خدایرا تعالی بفرمان برداری رسول صلعم وخدای تعالی
خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مؤمنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ
فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ جز این نیست که آن تخویف تخویف شیطان
بود که میترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب با اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا شیطان
القا کرده بود وتا بترساند بدان منافقانرا تا از لشکر پیغمبر صلعم روگردان شوند وآن صورت
سبب شکست مسلمانان گردد وممکن که آن شیطان انس باشد که همان ابوسفیان باشد که مخوف

بود واهل نفاق اولیای او باشند پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان و بترسید
از من در مخالفت امر من اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا ولا یحزنک الذین
یسارعون فی الکفر انهم لن یضروا الله شیئا یرید الله ان لا یجعل لهم حظا فی الاخرة ولهم
عذاب عظیم و باید که اندوهناک نکرداننده ترا آنانکه می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی
ومتابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند بدرستی که ایشان هرگز زیان
نرسانند خدایرا یعنی دوستان خدایرا بسبب مسارعت در کفر میخواهد خدای تعالی آنکه
نگرداند ایشانرا یعنی ندهد بهره در ثواب آن جهان و مرین مسارعانرا عذابی بزرگست یعنی
بسیار و همیشه ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا ولهم عذاب الیم
بدرستی که آنانکه بخریدند کفررا یعنی بدل کردند ایمانرا بکفر هرگز زیان نکنند خدای تعالی
چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بایشان عاید کرد و مرایشانراست عذابی دردناک
که الم آن بدلهای ایشان رسد ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم
لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین و نپندارند کافران آنکسانی که کافرند از یهود و نصاری
ومشرکان و منافقان که درنگ ایشان در دنیا بهترست از برای ایشان بدرستی که درنگ
ست
ومهلت میدهیم ایشانرا تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند و مرایشانرا
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث

مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا
بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ بران نیست خدای تعم که بگذارد مومنان
بران چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا
بلکه صراف حکمت الهی نقد جان شما را بر محک امتحان زند تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده
نفاقست از پاک که محلی بحلیه ایمانست یعنی مؤمن مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا منافقان
تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرایر ایشان
که بطریق وحی سید عالم صلی الله علیه وآله را معلوم کردد و مخصوصان و امینان بران
اطلاع یابند مثل اهل بیت علیهم السلام و از جمله مسکونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که امت مرا بصورت و حلیه بمن نمودند بهمان مثابه که
ذرات ذریات با آدم عرض نموده بودند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول
کند و کدام در بادیه ضلالت سرکردان ماند منافقان کفتند با بی طالب که پسر برادر تو اینچنین
دعوی بلند میکند و از حالات دل متزلزل ما غافلست اکر راست میکوید کو علی الیقین
با ما بکو که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد که چنان نیست که خدای تعم مطلع کرداند
شما را ای منافقان و لیکن خدای تعالی بر کزیند برای اطلاع بران از فرستادکان هر کرا خواهد
او را بر احوال غیبی مطلع کرداند و تابعان نبی نیز از نبی اطلاع پیدا کنند پس شما ای مؤمنان

نمی‌طلبید آن صحابی طپانچه بر روی او زد از غضب پس این آیت نازل شد و بعضی گویند
قایل این قول حیی بن اخطب بود حضرت حق از روی تهدید گفت که زود باشد که بنویسیم
یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه ایشان گفتند فقر را با اسناد کردن و غنا را بخود و دیگر
خواهیم نوشت قتل اسلاف ایشان پیغمبران را بناحق و مامیگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت
قیام از قبور بچشید عذاب آتش سوزنده را ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اینچنین عذابی شما را بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما
ذکر ید برای تحقیق فعل است واگرنه فاعل ایشانند قتل انبیا بوده و عبادت عجل وامثال
آن و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای تعالی نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون
شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ
إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي
بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ دیگر شنید قول آنانکه
گفتند بدرستی که خدای تعالی عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده بآنکه ایمان
نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که بخورد آنرا آتش بنی
اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی
و پیغمبران زمان درمیان خانه ایستاده مناجات کردندی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت

سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت

قبول آن بود که آتش سفیدی بی دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی

پیچیدی و سوختی پس جهودان میکفتند که در توریة مذکور هست که جز بدان

پیغمبر مکروید که قربانی برین وجه بیارد حق تعالی ایشانرا الزام میکند که بکو بتحقیق

آمدند بشما فرستادکان خدای تعالی پیش از ظهور من بمعجزهای روشن چون عیسی عم

پس چرا کشتید ایشانرا مثل زکریا که صاحب ذبح بوده و پسر او یحیی را اکر هستید راست

کویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان می باید کرد این دلالت دارد بر تکذیب قول

ایشان و دالست بر عناد ایشان و بر آنکه پیغمبر صلعم اکر ایشان بقربان مقبول میفمود

بر وفق مدعای ایشان نمیکرویدند همچنانکه پیش از ین پیغمبران علیهم السلم ایشان

بان نمودند با معجزاتی دیکر نکرویدند و کشتند فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ

قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ برای تسلی آنحضرت که کفار تکذیب او

مینمودند میفرماید پس اکر تکذیب کردند ترا ملول مشو بدرستی که تکذیب کرده شده اند

فرستادکان پیش از تو چنان فرستادکانی که ایشان آورده بودند حجتهای روشن

و معجزهای ظاهر و مواعظ زاجره با احکام شرعیه و کتاب روشن کننده حلال و حرام

مثل توریة و انجیل و غیر ذلك كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ

هر نفسی چشندۀ مرگ است وزود باشد ای اهل تکذیب وارباب تصدیق که همۀ

شما این شربت بچشید وجز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را روز

برخواستن از قبور پس هرکه دور کرده شود از آتش دوزخ ودرآورده شود به بهشت

پس هرآینه رستکاری یافت وبمراد رسید ونیست زندکانی این جهان مکر برخورداری

ناپایدار حیات دنیا را بمتاعی تشبیه فرمود که خرندۀ دران فریب خورد ومراد آنست

که زندکانی دنیا مردم را فریب میدهد واکر بحقیقت آن دانا کردند معلوم شود که هیچ

نمی ارزد آیت دلالت کرد که نعیم آخرت را نسبتی نیست بسرای غرور ولهذا حضرت

رسالت صلعم فرموده که موضع تازیانه در بهشت بهترست از دنیا ومافیها لَتُبْلَوُنَّ

فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا

اَذًى كَثِيْرًا وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ بخدای که شما آزمایش کرده

خواهید شد درمالهای خود اهل شرک بعد از مهاجرت اهل ایمان دست تعدّی بمال

وضیاع هریک که درمکه داشتند دراز کرده از برای خود می اندوختند وهرکرا از ایشان

در راه بدست می آمد در آتش تعذیب میسوختند حق تعالی آیت فرستاد که هرآینه شما

مبتلا میشوید درمالهای خود بنقصان وتلف ودر نفسهای خود بجهاد یا امراض وعلل

وهر آینه خواهید شنید از آنکه کتاب بایشان داده اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری

واز آنکسان نیز که شرك آورده اند رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنج خاطر شود هم

بنسبت پیغمبر صلی الله علیه وآله وهم بنسبت شما واگر صبر کنید بر آنچه از این گروه و پرهیزید

از مکافات ایشان وبامنعم حقیقی کذارید پس بدرستی که این صبر و تقوی از استواری

کارهای دین است و درستی نشانهای آن از حقایق ایمان وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ

أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ فَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا

قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ و یاد کن آنرا که فرا گرفت عهد و پیمان آنانکه عطا کرده اند

ایشانرا توریة وانجیل یعنی علمای بنی اسرائیل ومضمون عهد آنست که هر آینه بیان

کنید برای مردمان کتاب را که در شان محمد ست صلی الله علیه وآله و مپوشید امر پیغمبر را

پس بینداختند کتاب را یا پیمانرا از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات

وخریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بران بود بهای اندك وآن ماکل ورشوتهای

احبار واساقفه بود که هر سال از عوام وسفله میگرفتند پس بد چیزیست که میخرند

یعنی بدل میکنند نعیم جاودانیرا بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ

أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مپندار

ای محمد صلی الله علیه وآله آنانرا که شادمی باشند بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو واینها

دوست میدارند که ستوده شوند بآنچه نکردند پیغمبر صلی الله علیه وآله از یهود چیزی
پرسید وایشان جواب آنرا مخفی داشتند وبنوعی دیگر سخن آغاز کردند وچنان فرا
نمودند که براستی خبر داده اند وباوجود آن دروغ ایشان داعیهٔ استحسان نیز بود
این آیت نازل شد یا در شان منافقانست که از غزوه تخلّف کرده اند وچون پیغمبر صلی الله
علیه وآله باز آمد زبان اعتذار کشوده توقع تحسین داشتند پس مپندارید ای نبی وای
مؤمنان ایشانرا که اهل رستن اند از عذاب قیامت یا عذاب دینی چون قتل وجلا
وذلت وقبول جزیه ومر ایشانراست عذابی دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ومر خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها
وخدای تعالی بر همه چیزها از مثوبت ابرار وعقوبت اشرار تواناست آورده اند که
قریش از یهود پرسیدند معجزات موسی را عم که چه بود ایشان حدیث عصا ویدِ
بیضا با معجزهای دیگر در میان آوردند واز نصاری معجزات عیسی عم سؤال کردند
احیاء موتی وابراء مرض باز گفتند پس بخدمت حضرت رسالت صلعم آمده گفتند ای محمد صلعم
از معجزات موسی وعیسی خبر یافته ایم وبطلب معجزات تو بدینجا شتافته ایم اگر کوه
صفا را زر سازی آنرا علامت یکانگی معبود تو میدانیم حق تعالی این آیت فرستاد که ای کسانی که
شما طالب آیات وحدانیت اید اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و در آفریدن

زمین و آنچه بر ویست و آمد شد شب و روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان

و زیادت هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت مر

خداوند خرد را که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و با دراك دقایق اسرار

وحقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ

فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

واین اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یاد میکنند خدایرا تعالی در حالت ایستادن

و در وقت نشستن و در زمانی که تکیه کرده اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست

یعنی دایم با ذکر حق‌اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق که من احب شیئا اکثر

ذکره یا مراد از ذکر نمازست که باین هیئات سه گانه میگذارند بر حسب طاقت خود

یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست

و بر نعمت قعود که پایداری صحت در آنست و بر راحت خوابگاه و منام که آسایش تمام

بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر انسانی ممکن نیست

اما آنکه دل را فتوری و قصوری نمی باشد پس مراد از ین ذاکر صاحب دلانند که مشغول

بذکر دل و جانند که قایمند یعنی متوجه بامر الهی قعودا و قاعدا یعنی باز ایستاده از ملاهی

وعلی جنوبهم از ارتکاب مناهی برجا ببند یا قایمند بر آستانهٔ خدمت وقاعدند بر بساط

قربت وعلی جنوبهم آسوده کانند در بارگاه وجد وحال بر کنارهٔ از پندار وهم وغرور

وخیال واندیشه میکنند از روی استدلال در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه

ایشانرا راه نماید بصانع قدیم ومبدع حکیم وحجب بعد وهجران از نظر دل ایشان

برخواسته از غیبت بحضور آمده واز روی شهود بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی

تو این مخلوق را که آسمان وزمین است آفریدن باطل وبی حاصل یا خلق نکردهٔ انرا بعبث

وهزل پاکی تراست از آنکه چیزیرا باطل بیافرینی پس نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از

عذاب آتش دوزخ ثعلبی رحمه الله روایت میکند در تفسیر خود از محمد بن حنفیه

رضوان الله علیه واو از امیر المؤمنین عم که رسول صلی الله علیه وآله هرگاه بر میخواست

از شب مسواک میکرد ونظر میفرمود بجانب آسمان ومیخواند ان فی خلق السموات را تا فقنا

عذاب النار وورود یافته از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که امر میفرموده اند

این پنج آیت که از ان فی خلق السموات تا لا تخلف المیعاد که در وقت برخواستن از برای نماز

شب بخوانند ودر هنگام خواب کردن وبعد از دو رکعت نافلهٔ فجر ربنا انک من تدخل

النار فقد اخزیته وما للظالمین من انصار ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل

هر کرا در آری بدوزخ ودر آنجا جاوید ماند پس بدرستی که او را خوار کردانیدی بعقوبت

که اکر خلود نماند وبعد از استیفاء عقاب او را بیرون آرند نه خزی وفضیحتست وبیستم
ستمکارانرا از مشرك ویهود ونصاری وامثال ایشان از ظلمه آل محمد صلی الله علیه وآله
یاران ومددکارانی که عذاب دوزخ از ایشان مندفع سازند رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا
يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا
مَعَ الْأَبْرَارِ ای پروردکار ما بتحقیق که ما شنیدیم ندای نداکننده را که باشکارا میخواند
خلق را بسوی ایمان واین منادی محمد است صلعم یا قرآن واین عامترست چه بسیار کس
دعوت رسول را صلی الله علیه وآله در نیافته اند وهمه از قرآن میشنوند که بزبان بیان
ندا میکند وندای محمد صلعم را صاحب الامر عم با تمام خواهد رسانید که تمام خلق را دعوت
فرماید به ایمان وهر که قبول نکند بتیغ سیاست وی درآید ومنادی برین وجه کوید که
بکروید به پروردکار خود پس اجابت کنند کان کویند اجابت کردیم منادی را وایمان
آوردیم بتوحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد ومتعلقات او ای آفریننده ما پس بیامرز
کناهان ما را مراد کبایرست یا مطلق کناهان کذشته ودرکذران وبپوش از ما بدیهای
ما را مراد صغایر کناهان آینده است وبمیران ما را با نیکان ونیکوکاران یعنی با بی کناهان
که معصومند رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
الْمِيعَادَ ای تدبیر کننده وبصلاح آرنده کار ما بده آنچه وعده فرموده بر تصدیق وفرستادکان

بخود که نعیم جاودانیست یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آمرزش میطلبیم

که انبیا را گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح عم فرمود که ولمن دخل بیتی مؤمنا

وللمؤمنین والمؤمنات وچنانچه ابراهیم عم فرمود که ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین وچنانچه

حضرت رسالت صلعم را امر فرمودی که واستغفر لذنبک وللمؤمنین ورسوا مکردان ما را

روز رستخیز بدرستی که تو خلاف نکنی وعدهٔ خود را وچون آل عبا علیهم التحیة والثنا باین پنج

آیات بابرکات که مشتمل است بر دعوات مداومت میفرموده اند سیما در جوف لیل لاجرم سهام

این دعوات بهدف قبول رسیده پروانچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ

عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ پس اجابت فرمود مر دعاهای ایشانرا پروردگار ایشان

بآنکه گفت من ضایع نکردانم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از حضرت

رسالت صلعم سؤال کردم که هر عاملی را اجریست این چگونه باشد که مردان مهاجر را

عتاقب بسیار یاد کرد ومهاجرانرا از زنان نصیبی ارزانی نفرمود این آیت آمد که من عمل هیچ

عمل کننده را از شما ضایع نکنم از مرد وزن بعضی از شما از بعضی دیگرند یعنی شما همه از یکدیگر اید

زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم داده است
هر که عمل کند مزد آن برد ذکورت و انوثت را در ان مدخلی نیست این نه از قبیل ارشت
و غیر آن که تفاوتی باشد پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خویش و بیرون شدند
از دیار و سراها و منزل خود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنانکه مشرکان ایشانرا
بیرون کردند از مکه در رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد متابعان اسلام‌اند
چون بلال که بضرب و شتم و صهیب که او را بنهیب اموال میرنجانیدند و کارزار کردند
با کفار و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجرانند هر آینه در گذرانم از ایشان بدیهای
ایشانرا و در آرم ایشانرا ببوستانهای که میرود در زیر درختان یا در تحت منازل آن
جویها و پاداش دهم ایشانرا پاداش دادنی از نزد خدای تعالی وضع مظهر در موضع
مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافهٔ ثواب بعندیت و تقیید باسم الله که
دالست بر ذات و مجموع صفات نشانهٔ تعمیم ثوابست و خداست که نیکوئی پاداش
و پاداش نیکو نزدیک اوست در طبرسی و دیگر تفاسیر آورده اند که مشرکان مکه در عشرت
بودند و فقرای مؤمنان بحسرت میگذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید
بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدای تعالی شناسان در رنج و محنت حق تعالی جهت
تسلیهٔ ایشان با پیغمبر خود فرمود که مراد در ویشان امتند لا یغرنک تقلب الذین کفروا

فی الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأْوٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ باید که فریب ندهد ترا رفتن

وآمدن کافران در شهرها برای تجارت وآن آمد شد ایشان برخورداری اندکست زود

باشد که زایل شود پس از آنکه باخرت روند بازگشت ایشان جهنم باشد وبد آرام گاهی است

جهنم لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ لیکن آنانکه بترسیدند از عقاب

پروردکار خود وبمتاع دنیی مغرور نکشتند پس مر ایشانراست بوستانها بران وجه که میرود

در زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب وشیر ومی وانکبین جاوید

باشند دران بوستانها در حالتی که ایشانرا این بهشتها پیشکش وماحضر باشد از نزدیک

خدای تعالی نزل آنرا کویند که در منزل مهمانان نازل حاضر سازند وبسیاری وخوبی

آن دلیل است بر کرامت مهمانان ونیکو داشت او باشد وهرکاه که بهشت نزل مهمانان

دار السلام خواهد بود پس نعمت تجلی جز تماشای پرتو انوار قرب ولقا نباشد وآنچه نزدیک

خدای تعالی است از الطاف خفیه بهترست مزد نیکوکارانرا از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ

الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلّٰهِ لَا يَشْتَرُونَ

بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

در اسباب نزول این آیه کفته اند که در شان ابن سلام واهل نجران نازل شده وجابر بن

عبدالله رضی الله عنه گوید که در شان نجاشی که ملک حبشه بود نازل شد و نام او صحمه

بود که بعربی عطیه است وقتی که در حبشه وفات کرد جبرئیل عم این خبر به پیغمبر صلعم

رسانید آنحضرت با صحاب گفت که بیرون روید نماز بگزارید بر برادر خود که در حبشه

وفات کرده پرسیدند که چه کس است فرمود که نجاشی و خود نیز بیرون فرمود و به بقیع

رفت حق سبحانه و تعالی کشف حجاب زمین فرمود تا سریر نجاشی بنظر آنحضرت در آمد

آنگاه نماز بر وی گذارد منافقان گفتند که نظر کنید باین مرد که نماز میگذارد بر علج نصرانی

که هرگز او را ندیده و بر دین او نبوده این آیت نازل شد که قرآنست و بدان نیز که بایشان

فرستاده اند که توریة است یا انجیل در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدای را بدل

نمیکنند باحکام توریة یا نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بهای اندک چنانچه احبار رشوه خوار

آن گروه خاشع متدین مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده پروردگار ایشان بدرستی

که خدای تعالی زود حسابست باسانی و بزودی حساب مؤمنان خواهد کرد یا ایها الذین

آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون ای گروه مؤمنان

صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد بر اعدا و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه ثابت

طاعات را شامل باشد و شکیبایی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان

محاربه و ساخته و آماده باشید مقاتله اعداء الله را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور

اسلام اسپان واسلحه آماده دارند تا اذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابط

انتظار نماز ست بعد از نماز و امیر المؤمنین عم روایت فرموده که از پیغمبر صلی الله علیه

وآله پرسیدند که افضل اعمال کدام است فرمود که اسباغ وضو در جمیع حالات و نقل

اقدام بجماعات و انتظار صلوة بعد از صلوات پس مرابطه عبارت از اینست و بترسید از

خدای تعالی و پرهیزکاری کنید شاید که شما رستکار شوید محققان گفته اند که صبر کنید بر مجاهدهٔ

نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابرت فرمایید بر مراقبت قلوب مع الله بتسلیم

در بلا و رضا بجریان احکام قضا و ابی بن کعب روایت کند از رسول صلعم که هر که سورهٔ

آل عمران بخواند رحمت داده شود بهر آیتی از وی یک نوع امانی بر جسر جهنم و هر که سورهٔ

آل عمران در روز جمعه بخواند رحمت فرستد خدای تعالی و ملایکه ۲ سورة النساء مدنية

وهي مائة وست وسبعون آية بسم الله الرحمن الرحيم

يا أيها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث

منهما رجالا كثيرا واتقوا الله الذي تساءلون به والأرحام إن الله كان

عليكم رقيبا ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب پروردگار خویش آن آفرید

کاری که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف اشکال و السنه از یک تن که آن آدم است عم

و بیافرید از آن تن تنها جفت وی را که حواست و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ

آدم بیافرید و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطهٔ توالد و تناسل مردان بسیار
و زنان فراوان و بترسید از مخالفت امر خدای تعالی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف
و استعانت از یکدیگر حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدای تعالی و بپرهیزید از
قطع رحم و با یکدیگر بمهربانی پیوند کنید بدرستی که خدای تعالی هست و بود و باشد بر شما
دیدهبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که حق تعالی نگهبان اوست
باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بی باکی
از وی شرم دارد وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ
إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا و بدهید مر یتیمانرا ای اولیا و اوصیاء ایشان مالهای
ایشانرا که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اید آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرف
ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود را در رمهٔ ایشان سر داده بعوض گوسفند
لاغر گوسفندی فربه و بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق تعالی فرمود که و بدل
مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید بتبدیل جید را از مال یتیم که در
حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال اردی را که به نسبت شما طیبست و مخورید
مالهای ایشانرا آمیخته با مالهای خود بدرستی که خوردن مال یتیم یا بتبدیل یا خیانت درو هست
نزدیک خدای تعالی گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از غطفان نازل شد که برادرش

وفات کرده بود وازوی پسری مانده واو بوصایت اموال او را متصرف شده چون پسر
بدرجهٔ بلوغ رسید مال خود را از عم خود طلب نمود در ادای آن تعلل میکرد مرافعهٔ
ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبویه افتاد این آیت فرود آمد عم طفل این کلمه نعوذ بالله من الحوب الکبیر
بر زبان رانده تمامی مال را تسلیم برادر زاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ
فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ
عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا واگر میترسید شما یا میدانید آنکه عدل نکنید
وراستی نورزید در اموال یتیمان آورده اند که این آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمهٔ
در حجر تربیت او بود و تصرفی در مال آن یتیمه داشت میخواست که او را در قید نکاح آرد
حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد بانواع مشقت او را [illegible] می شد و هرچه
مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت فرود آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان
دور رید و ادای مال ایشان از روی عدالت نمیتوانید پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را
از زنان دوگانه و سه گانه و چهارگانه ناکح مختار است که از اعداد مذکوره هر کدام را که خواهد
در عقد دوام چهار جمع میتواند کرد و زیاده برین جایز نیست لیکن متعه و ملک یمین
حصری نیست پس اگر دانید یا ترسید آنکه عدل نتوانید کرد میان این زنان پس اختیار کنید

یکی را یا سریه کیرید آنچیزی را که مالك آنست دستهای شما یعنی شما را ملکیت دران تصرف
هست مثل کنیزکان درم خریده این اختیار واحده یا تسری نزدیکترست بانکه میل ننمایید
و انحراف ننورزید یا جور نکنید و بدهید مر زنانی را که بقید نکاح در آورده اید کابینهای
ایشانرا در حالتی که هست آنها هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان زیرا که
حق تعالی استمتاع را مشترك کردانید میان زن و شوهر و بازای استمتاع مهر تعیین فرموده
پس آن عطیه باشد از خدای تعالی که بشما از زنانی داشته پس اگر این زنان خوشخوی باشند
و بخشند مر شما را و بکذرند از هیچ چیزی از کابین از جهت نفس یعنی بطیب نفس و
خوشدلی پس بخورید آنچیز را و بکار برید سازکار و خوشکوار روایت کنند از حضرت
رسالت صلعم که هنی آن باشد که در وی کناهی نبود و مری آنکه باری بر دل و رنجی
در تن نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا
وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ومدهید بسفیهان و بی خردان یعنی کسانی که
اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف نمایند مالهای خود را خطاب باولیای سفهاست
و اضافه مال بدیشان جهت تصرف ایشانست دران بحق ولایت آن مالهای که کردانیده است
خدای تعالی برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد
و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و بهره دهید سفها را یعنی

وظیفه مقرر کنید دران مالها بقدر کفاف ایشان و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا
بقدر حال و بگویید بعد از منع مال مر ایشانرا سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد
گویید این مال از آن تست و من خزینه دار قوام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهیم کرد و دیگرانرا
نیز وعده کنید که دل ایشانرا خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ
آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا
وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ
فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا و بیازمایید یتیمانرا که مرداند بعقل و تمیز
و صیانت اموال و دقایق بیع و شرا و اگر زنانند به تسبیح و غزل و ترتیب امور خانه تا آنگاه
که برسند بحد نکاح و این کنایه از بلوغ است و آن بیکی از سه چیز معلوم میتوان کرد یا احتلام
یا بموی درشت بر عانه یا بسن اگر پسرست تا به پانزده سال و اگر دخترست تا بنه سال پس اگر
دیدید و دریافتید بعد از بلوغ از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و اصلاح مال که
دران فریب نخورند پس بدهید بدیشان مالهای ایشانرا که در تصرف شما بود و مخورید ای
اولیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن از خوف
آنکه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر پس باید
که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد و هر که باشد از جماعت

کمال یتیم در دست ایشان است درویش و محتاج پس باید که بخورد از مال یتیم

بنیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقدار آنچه اجرت سعی اوست و اولی

آنست که از کفایت و اجرت آنچه کمتر باشد اخذ کند پس چون بدهید و باز گذارید به

یتیمان مالهای ایشانرا پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال تا در میان جدال و خصومت

پدید نیاید و بسنده است خدای تعالی گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب

کننده هر در روز جزا آورده اند که عادت عرب در زمان جاهلیت چنان بوده است

که زنانرا مطلقا و پسران خورد سال را میراث نمیدادند و میگفتند مال کسی بود که با دشمن

قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزهٔ تصرف تواند آورد

و چون حضرت رسالت صلعم بمدینه هجرت فرمود طریقهٔ میراث بر همین قانون مستمر

بود تا روزی ام کحه بجناب نبوی مآب آمده گفت که اوس بن صامت دعوت حق را

لبیک اجابت کرده و من از و سه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطهٔ

تصرف در آورده اند و مرا و صغیرانرا محروم و بی نوا گذاشته حضرت رسالت صلعم

ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راند ایشان هم قانون جاهلیت را پیش

آورده خواستند که طریقهٔ آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ

مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ

مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصِيْبًا مَفْرُوْضًا مر مردانرا اگر خورد باشند واگر بزرگ بهره ایست از مال

که بگذارند پدر ومادر وخویشاوندان نزدیک ومر زنانرا نیز حصه هست از آنچه والدین

واقربا بگذارند از آنچه کم باشد از مال گذاشته یا بسیار بود حق تعالی مقرر ساخته برای ایشان

بهره باندازه پیدا کرده وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ اُولُو الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنُ فَارْزُقُوْهُمْ

مِنْهُ وَقُوْلُوْا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوْفًا وچون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث خویشانی

که میراث نمی برند ویتیمانی که بیگانه باشند ودرویشان ومحتاجان پس بدهید ایشانرا

چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود ومراد آنست که حضار مجلس قسمت را

بر سبیل تصدق چیزی بدهند وگفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده وبآیت مواریث و

وصایا منسوخ شده وبگویید این جماعت را سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان

شود وَلْيَخْشَ الَّذِيْنَ لَوْ تَرَكُوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعٰفًا خَافُوْا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ

وَلْيَقُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا وباید که بترسند آنانکه اگر بگذارند پس از مرگ ایشان فرزندان

عاجز وضعیف بترسید برایشان از بینوایی وضایع شدن واین نهی است از وصیتی

که موجب اجحاف ونقصان ورثه باشد وامر فرموده آنانی را که حاضر شده اند وصیت

او را نگذارند که او زیاده بر ثلث وصیت کند وحضار اندیشه کنند اگر ایشانرا فرزندان

خرد وعاجز باشند بعد از وفات ایشان حرمان ایشان جایز هست یا نه وهر اینه عقل

ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند نسبت بدیکران نیز جایز

نشمارند و بعضی کویند ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس

قسمت ترکه حاضر باشند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند اگر ایشان را فرزندان

ضعفا می بود و بعد از وفات ایشان بچنان مجلس در آیند حرمان ایشان جایز می بود یا نه

پس باید که از عذاب خدای تعالی بترسند و باید که بکویند با یتامی و ضعفا یا با حاضران مجلس

قسمت قول و سخنی راست و درست یعنی عذری جمیل و وعدهٔ نیکو اِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ

أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا بدرستی که آنانکه

از روی جرات میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان از جهت بیداد و ستم جز این نیست

که میخورند در شکمهای خویش آتش و چه آتشی امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند

از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که حق سبحانه و تعالی برانگیزد در روز قیامت قومی را

از کورها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان کفتند یا رسول الله این کدام طایفه‌اند

فرمود که نمی بینید که خدای تعالی میفرماید که انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا

و در تفسیر کبیر آورده که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات در آید و آتشی که درون

او از آن مملوست زبانه میزند و دود از دهن و بینی و چشم و کوش او بیرون می آید و باین

علامت همه کس او را بشناسند که این خورندهٔ مال یتیمان است در آتش افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ

فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ
وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ
إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ
فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ
أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا امر میکند
شما را خدای تعالی در کار فرزندان شما و معتاد بر میراث ایشانرا یا فریضه میکرداند بحکم
خویش درباره فرزندان شما سهام میراث را برین وجه مرد را باشد مثل بهره دو زن
پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود بالای دو پس مر ایشانرا باشد
دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث یکدختر و بس پس مراد
راست نصفی از متروکات متوفی حق سبحانه و تعالی زیاده از دو دختر تعیین فرمود
و سهم یک دختر را و از آن دو دختر را ذکر نفرمود و چه این چیست جواب بگفته اند که
در وجه آن اختلاف کرده اند ابن عباس گوید تعیین او نصف است بنا بر ظاهر آیت
زیرا که زیاده از دو تعیین او دو بخش از سه بخش است و باقیان گفته اند حکم او همان
حکم زیاده از دوست از چند وجه اوّلست نص اهل البیت علیهم السلام بر این و اجماع است
و لهذا معمول اینست دوم اگر ایشانرا نصف می بود تقیید بوحدت صورت نمیداشت سوم

یکدختر یا برادر یک بخش از سه بخش میبرد پس اولی آنست که با خواهر نیز چنین برد
پس از برای هر دو ثلثان باشد چهارم حق سبحانه و تعالی تعیین فرموده از برای
دو خواهر ثلثان را و دو دختر که از خواهران اَمَسّ و اقرب‌اند از روی رحم بطریق
اولی که ثلثان باشد و پدر و مادر میت مر هر یکی را از یشان حصه شش یکست
از آنچه گذاشته باشد فرزند اگر باشد مران فرزند متوفی را فرزندی خواه مرد و خواه
زن اگر مرد ست باقی را می برد باجماع و اگر زن است و یکی نصف اصل می برد شش
یک که باقی ماند رد میکنند بر پدر و مادر و دختر بر سبیل اخماس مگر با اخوهٔ میت
که رد میکنند بر پدر و دختر بطریقهٔ ارباع پس اگر نباشد مران فرزند مرده را فرزندی
و اگرچه فرزند فرزند باشد و میراث برند از و همین پدر و مادر را و پس مادر را سه
یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرموده مقرر
شد که باقی نصیب ابست چنانچه ذکر احوال ذکور با اناث فرموده احوال اناث جداگانه
ذکر نفرموده معلوم شد که ایشان برابر می برند والا تفصیل میفرمود همچنانکه احوال
اناث را تفصیل فرمود پس اگر باشد مر این متوفی را برادران که لااقل دو نفر باشند یا چهار
خواهر یا چهار خنثی یا یک برادر و دو خواهر یا آنکه اینان پدر و مادری یا پدری
باشند پس مادر میت را باشد شش یک از متروکات و این نصیبها که بجهت ورثه

مفروض شده بدیشان میرسد از پس وصیتی که وصیت کرده باشد موصی بدان یا بعد
از ادای دینی که در ذمت مورث باشد پدران شما و پسران شما نمیدانید شما که کدام
ازیشان نزدیکتر است و بکار آینده ترمر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید از اصول
و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر شما در دینی بشفقت و در آخرت بشفاعت
یا آنکه شما نمیدانید هیچکدام که کدام یک پیش از صاحب او میمیرد تا آن دیگر بمال او
منتفع شود و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث داناست پس قطع فرمود سهام
مواریث را فرض کردانیدنی ثابت از نزدیک خدا بدرستی که خدای تعالی هست دانا
بمراتب هریک از ورثه حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ
إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ومر شماراست ای شوهران نیمه آنکه ترکه گذارند زنان شما
اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه
مذکر و خواه مؤنث و خواه صلبی و خواه ولد ابن که قایم مقام است یا ولد ابن ابن هر چند
پایان رود پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهمین وجه که بود پس شما را حصه چهاریک باشد
از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شما است بتوانید گرفت از پس
وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس از قضای دینی که در ذمت ایشان

باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ
مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ و مر زنان راست چهار یکی از آنچه
شما میگذارید خواه زن یکی باشد وخواه زیاده تا چهار همه در ربع شریکند اگر نباشد
شما را فرزند خواه یکی وخواه زیاده وخواه مذکر وخواه مؤنث خواه از ایشان وخواه
از غیر ایشان اگرچه ایشان کنیزک باشند هرچند که باشند پس اگر باشد شما را فرزندی
بهر وجه که بود پس آن زنان راست غیر کنیز هشت یکی از آنچه شما گذاشتید از اموال از پس
انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از دینی که در ذمت شما باشد وَإِنْ كَانَ
رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا
أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ
مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ واگر باشد مردی که از و میراث میگیرند کسی
که والدین و اولاد ندارد و اوضح کلاله قرابتست از جهت عرض نه طول مثل اخوة
واخوات واعمام وعمات واخوال وخالات و اولاد اینها و مراد اینجا متقرب
بام است و باقی آیت در آخر سوره بیاید یعنی کلاله مردی بود یا زنی بود و مرد
و مرد و زن نیز درین حکم داخل است برادر مادری باشد یا خواهر مادری پس
هر یکی ازین برادر و خواهر راشش یکی حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت

با مؤنث یکسانست پس اگر باشند اولاد ام پیشتر از برادری و خواهری پس ایشان بتما

خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین انباز انند در سه یک مال بی مزیت ذکور

بر اناث و زاید از سدس و ثلث در میکنند بر ایشان اگر سوی ایشان نیستند برادران

و خواهران پدر مادری یا پدری اگر پدر مادری نباشند چه با پدر و مادری ایشان

از درجه ساقطند و اگر آنها نباشند اینها قایم مقام ایشانند و باید دانست که مراتب

میراث سه است اوّل ابوین و اولاد ند دوم اخوة و اجداد ند سیوم اعمام و اخوال ند

با وجود اوّل دوم نمی برد و با وجود دوم سیوم نمی برد و تفصیل آن در کتب فقهیه

مبیّن است و این میراث بدیشان میرسد از پس انفاذ وصیّتی که وقت مرگ وصیتی کرده

شده است بدان یا پس از انفاذ وصیت است مگر آنجا دینی باشد که او که در او دین وقوع

یافته بمعنی الّا است و تقدیر کلام چنان است که میراث پس از انفاذ وصیّت است

مگر که آنجا دینی باشد که آن مقدّم است بر وصیّت زیرا که اتفاق جمیع فقهاست

که اوّل از متروکات میّت مؤنث تجهیز و تکفین است از اصل و دیگر دین همچنین

از اصل و دیگر وصیّت از ثلث و دیگر میراث تا اوّل باشد بدوم صرف نمیتوان کرد

و انفاذ وصیّت و ادای دین در حالتی است که میّت غیر زیان آرنده باشد بورثه

در وصیّت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین

آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمت او چیزی نداشته باشد تا وارث نبرد کناه

دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی داناست بنیات شما در

دفع ضرر و بُرد بارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه کناه ایشانرا عفو فرماید

تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَالِدِينَ فِيهَا وَذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات

نکاح و قسمت مواریث اندازهای حکم خدا تعالی است که ازان در نشاید کذشت و هر که

فرمان برد خدای را و رسول او را درین حکمها در آرد خدای تعالی او را ببوستانهایی

که پیوسته میرود از زیر اشجار آن جویها در حالتی که داخلان درین جنات جاوید

باشند دران واین ادخال مطیعان در بهشت بر صفت خلود رستکاری بزرکست

وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ

مُهِينٌ وهر که فرمان خدا تعالی و رسول او نبرد و در کذرد ازان اندازها که در حلال و حرام

و میراث و سایر احکام مقرر شده خدای تعالی در آرد او را در آتشی و چه آتشی در حالتی

که جاوید باشد دران واضح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود و مر آن

عاصی مستحل را باشد عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَا

سْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ

الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلًا و آنزنانی کہ از جهت متابعت هوای نفس بیایند بفعل
قبیح یعنی مرتکب آن شوند از زنان شما از د محصنات یعنی شوهرداران پس شما ای حکام
شریعت طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این زنان چهار مرد عادل عاقل بالغ از شما
که مؤمنانید تا بر ایشان گواهی دهند پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها
اصح اقوال آنست که در اوّل اسلام احکام عقوبت زنان برین وجه بوده که ایشانرا
در خانها محبوس سازند تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا ملك الموت یا استیفا ارواح
ایشان کند مرگ یا کرداند خدای تعالی یعنی پیدا سازد برای ایشان راهی یعنی حدّی
تعیین کند که از حبس خلاصی یابند و بعد از ان وحی فرود آمد حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله فرمودند که فرا گیرید از من آن راه را اصحاب متوجه شدند که آن راه کدام است
آنحضرت فرمود ثیب به ثیب رجم است و بکر ببکر صد تازیانه و بیرون کردن مدت
یکسال پس بحکم این حدیث امساك ببیوت منسوخ شد و انتهاد و استشهاد باقی
ماند وَالَّذٰنِ يَأْتِيٰنِهَا مِنْكُمْ فَاٰذُوْهُمَا فَاِنْ تَابَا وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ
كَانَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا وآن دو کس نزد ابو مسلم آنست که تذکیر تثنیه دلالت میکند که مراد
ازین لواطه باشد لیکن اکثر مفسرین بر اتیان زنا رفته اند یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزادید پس برنجانید ایشانرا بزبان و سرزنش کنید

وملامت نمایید ابن عباس فرمود که ایشانرا بدست نیز ایذا باید کرد پس اگر توبه کنند از ان

فاحشه وکار خود را باصلاح آورند پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید

از یشان گویند که این حکم نیز بحکم جلد ونفی منسوخ است وآورده اند که این دلالت

میکند بر آنکه زانی هرگاه توبه کرد پیش از رفع بحاکم او را حد نزنند واما بعد از رفع

وحضور پس اگر زنا باقرار ثابت شده امام مخیرست میان حد وعدم حد واگر به

بیّنه ثابت شده حد لازم است بدرستی که خدای تعالی توبه پذیرنده از بندگان مهربان

بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ

فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا جز این نیست که قبول توبه

بر خدای تعالی نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خُلف در ان متصور نیست ووعده

قبول برای کسانی است که بد میکنند بنادانی آورده اند که گناه مؤمن بجهلست اگرچه

بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل او را بر گناه میدارد نه از روی شك وعناد وجحود

واستکبارست ومی شاید که جهل باشد بعقوبت آن وایشان بجهل علمهای بد میکنند

پس بازگشت مینمایند بحق تعالی از زمان نزدیك یعنی پیش از حضور مرگ یا نظر بملك

الموت یا در زمان صحت یا پیش از انکه دوستی گناه در دل او متمکن شود واصح اقوال

آنست که زمان قریب پیش از مرگست یعنی پیش از یقین بمرگ واگرچه اندك باشد وچون

وقت حلول اجل وزمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفس را دم آخر تصور

باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود پس آن گروه که مدد و توفیق یافته بعد

از گناه توبه کنند توبه دهد خدای تعالی و بان کرد د بمغفرت بر ایشان و هست خدای تعالی

دانا بتوبهٔ تائبان حکم کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ

السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ

وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و نیست قبول توبه مر آنکسان را که

بطریق اصرار بدیها میکنند تا چون حاضر شود یعنی در رسد یکی را از ایشان مرگ گوید

بدرستی که من توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقان است و توبهٔ ایشان اسلام

باشد بحسب باطن این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست و نه توبه

مقبولست مر آنها را که بمیرند و حال آنکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت مفارقت روح

از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که آن ایمان باس است و آن سود نمیدارد

که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند آماده

ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابی دردناک که تخفیف نداشته باشد آورده اند که

رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجهٔ از و باز ماندی پسر متوفی که

از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن

زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین

که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی والا بشوهر دادی و مهر معجل او خود

تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس داشتی تا هر میراث که از متوفی بوی

رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا می مردی و میراث او این کس می بردی و اگر آن زن قبل از

القای ثوب برو با اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر و دست نبودی و در اول

اسلام بهمین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس بن اسلت انصاری وفات کرد

و زنی کبیشه نام بنت معن از و باز ماند محصن که ابو قیس بود از زنی دیگر کبیشه را

بتحت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق خسارت آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه

دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در نظر حضرت رسالت صلعم بموقف عرض

رسانید آنحضرت فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت

عزت چه فرمان رسد کبیشه باز گردید بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند

روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند یا رسول الله صلعم ما همه دستور جام زهر آلود

این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این بلیه پوشیده حق تعالی این آیت فرستاد و از

ابی جعفر عم نیز اینچنین مرویست و آیت اینست که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا

النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ

وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا

كَثِيرًا ای کروه کرویدکان روا نیست شما را آنکه میراث کیرید زنانرا از روی نابایست

وکراهت ایشان تقیید میراث کرفتن مکروه دلالت میکند که بطوع و رغبت ایشان ایشانرا

میراث توان کرفت چه مفهوم مخالف حجت نیست و نیز تخصیص شیء بذکر دلالت

بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیت

هم جایز نیست و منع مکنید این زنانرا از تزویج و کفته اند که خطاب با مردانست که از زنان

خود بتنک آمده باشند برای آنکه از سر مهر در کذرند ایشانرا در خانه باز میداشتند

حق تعالی میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید برای انکه ببرید بعضی را از آنچه

بدیشان داده اید از مهر مکر آنکه بیایند بعمل زشتی که روشن کننده حال ایشان باشد

و فاحشه درین آیت کریمه که نشوز شت یعنی چون سر باز زنند از صحبت مرد مرد را روا بود که

از وی خلع طلبد و کفته اند فاحشه زناست و و حد آن در جاهلیت یا بدایت اسلام استرداد

صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخ است و روایتست از ابی جعفر علیه السلم که مراد

کل معصیت است آنچه درین آیت ورود یافته و اولی اینست و زندکانی کنید با زنانی که

مرتکب فواحش نشده اند به نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام

و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست پس اکر ایشانرا نخواهید صبر کنید بر آن پس شاید

آنکه شما کاره باشید چیزی را و بگرداند خدای تعالی و پدید آرد برای شما در آن چیزی مکروه نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا و اگر خواهید شما بواسطهٔ کراهیت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از یشان طلب بدل کردن زنی بجای زنی دیگر و داده باشید یکی از یشان را که داعیهٔ طلاق او دارید مال بسیار جهت کاوین پس فرامگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی نه اندك و نه بسیار آیا میگیرید چیزی از آن زن بباطل و ستم و حرامی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهری مهری از برای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریحست و در کنز العرفان و کشاف و غیر آن مذکورست که عمر بر منبر میگفت که مهر گران مکنید زنان را که پیغمبر صلعم بیشتر از دوازده اوقیه مهر نمیکرد اگرچه آن زن مکرمه و پرهیزکار باشد زنی برخواست و گفت ای عمر چرا منع میکنی ما را از حقی که حق سبحانه و تعالی برای ما بدید کرده چه او فرموده که وآتیتم احدیهن قنطارا او گفت که هر که هست دانا تر و فقیه ترست از عمر حتی زنان و از رای خود رجوع کرد وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرا میستانید مال را از زنان

وحال آنکه رسیده است بعضی از شما ببعضی دیگر افضا کنایه از مباشرتست وفرا گرفته اند
آن زنان از شما در وقت عقد پیمان محکم وعهدی استوار که آن کلمهٔ نکاح است یعنی ایجاب
وقبول که باین حلال میشود فروج ودر حدیث آمده که اخذتموهن بامانة الله واستحللتم
فروجهن بکلمة الله یعنی فرا میگیرید زنان را بامانة الله واستحلال فروج ایشان می نمایید
بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت زنان پدران خودرا نکاح میکردند
حق تعالی ازین عمل نهی فرمود وگفت وَلَا تَنكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا وبنی مخواهید وبنکاح در میارید آنانرا که خواسته
اند پدران شما از زنان نکاح در آورده مگر آنچه گذشته است که معفو عنه است بدرستی
که نکاح زن پدر بود قبل از نهی وهست بعد از تحریم عمل زشت وناپسندیده ومبغوض
خدای تعالی ومومنان این عمل نزد اشراف عرب مبغوض ومکروه می بود وفرزندی را که
از زن پدر متولد شدی مقت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده وبد راهی که این راهست
گفته اند که مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی وفاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی ومقت
عبارت ازانست سیوم قبح عرفی وسا سبیلا مشتمل برآنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي
أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم

مِنْ نِسَآئِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَآئِلُ

أَبْنَآئِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

غَفُورًا رَحِيمًا حرام کرده شده بر شما نکاح مادران شما واین عمومی دارد حق سبحانه وتعالی

درین آیت محرمات را سه قسم ذکر فرموده اول آنچه حرام میشود بنسب وآن هفت است

اول مادر یعنی هر زنی که نسب مردی بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور

چون مادر و پدر ومادر پدر پدر هرچند بالا رود وخواه از طرف اناث چون مادر

مادر ومادر او هرچند که باشد حکم مادر دارد در تحریم دوم دختران شما وآن نیز

عام است هر زنی که نسب او بمردی باز گردد خواه صحیح وخواه فاسد زیرا که بنت زنا لغة

بنت است از جهت اولاد ذکور واناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخلست سیوم خواهران

شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام

باشد پدری ومادری وپدر مادری را چهارم وخواهران پدر شما هر زنی که با پدر

کسی یا پدر پدر او هرچند بالا رود ود ر صلبی بوده یا بر رحمی مرور نموده یعنی پدری

یا مادری یا مادر وپدری عمة آنکس است پنجم وخواهران مادران شما هر زنی که با مادر

کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا بر رحمی گذشته خالهٔ آنکس است

ووقوع آن بوجوه مذکوره امکان دارد ششم ودختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت

میشود از زوجه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چند انچه دور شوند همان

حکم دارد هفتم و دختران خواهران از هر جهه که اختیت تحقق یابد و این نیز متناول است

بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان هر چند که پایان روند همان داخل بنات اخت اند

دوم از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود برضاع و آن دو است اول مادران رضاعی یعنی و

حرام کرده شده است بر شما مادران شما آنهایی که شما را شیر داده اند مرضعه را مادر میگویند

از برای حرمت ایشان دوم خواهران رضاعی یعنی و حرام کرده اند خواهران شما از جهت

شیر خوردن نص بر ام و اخت ورود یافته اما تحریم بنت هرگاه خواهر حرام باشد دختر

بطریق اولی حرام خواهد بود و جده در اطلاق نص بام داخل است و اما عمه و خاله

بجهت نسبت و مع ذلک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حرام است از رضاع هر آنچه حرام

است از نسب پس آنچه سمت ذکر یافت از محرمات نسبیه مثل آن حرام باشد از رضاعیه و این

نسب دوم است و تفصیلش برین وجه است که حرام است ماد ر رضاعی هر چند بالا رود

برمرتضع و دختر او و دختر دختر او هر چند که باشد و دختران پسر او هر چند بپایان

روند و خواهر و دختران خواهر او هر چند که باشد و دختران پسر او هر چند بپایان روند

و خواهر و دختران خواهر او هر چند که بزیر روند و عمو و عمه و خالو و خاله هر چند بالا

روند و دختران برادر هر چند که بپایان روند و حرام است بر زنان مثل ایشان از مردان به پنج

شرط است اول حصول شیر از نکاح صحیح باشد دوم یکشبانه روز شیر خورده باشد

یا گوشت او رو ئیده باشد یا استخوانش سخت شده باشد از شیر او یا پانزده بار شیر سیر

از پستان او خورده باشد که دیگری در میان شیر نداده باشد سیوم حیوة شیر دهنده است

پس اگر شیر خورده باشد از پستان زن مرده یا بعضی در زندگی و بعضی در مردگی حرام

نیست چهارم شیر خورده باشد پیش از آنکه دو سال تمام شود از شیر دادن او و نسبت

بمرتضع اما نسبت بولد مرضعه معتبر نیست بر قول اصح پنجم اگر شیر از یک فحل باشد پس

اگر متعدد باشند چنانچه پارهٔ از فحلی او پارهٔ از فحلی دیگر باشد حرام نیست و اگر شیر دهنده

متعدد باشند و فحل یکی بود حرام است و اگر شیر دهنده را اولاد باشند از غیر فحل اولاد

نسبی حرامند بر مرتضع هرگاه شرایط تمام شد پس شیر دهنده مادر رضاع شیر خواره باشد

و شوهر او پدر و پدران ایشان اجداد و برادران و خواهران ایشان اعمام و عمات و اخوال

و خالات و اولاد شیر دهنده که از آن شوهر دارد برادران و خواهران و حرام است بر شیر

خواره هر ولدی که از فحلست نسبی و رضاعی و هر ولد شیر دهنده نسبی و رضاعی که از ین

شیر باشد که اگر از شیر دیگر باشد نه و حرام است بر پدر شیر خواره اولاد فحل نسبی و رضاعی

و اولاد شیر دهنده نسبی نه رضاعی و اولاد او که از ین شیر نخورده اند نکاح میتوانند کرد

به اولاد فحل و اولاد شیر دهنده نسبی و رضاعی و حرام نیست بر شیر دهنده پدر شیر خواره و کسی

که شیرخواره را نکاح کردن حرام است بر وطیر دهنده و حرام نیست مادر مادر ولد ارضاع

سیوم از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود بمصاهره و مصاهره آنست که هرگاه مردی زنی را

وطی کند یا عقد کند بر و دیگری بر و حرام شود یا حرام شود نکاح آن زن بر غیر او و آن

چهار ست اوّل و مادران زنان شما و جدّات منکوحه از قبل مادر و پدر بنسبت بهر وجه

که باشد بر زوج حرام است بتحریم ابدی و مادر حرام میشود بمجرد عقد بر دختر اما

دختر بمجرد عقد بر مادر حرام نمیشود بلکه بدخول بر مادر حرام میگردد دوم و دختران

زنان شما هرچند بپایان روند حرامند آن دخترانی که در کنار تربیت شما پرورش یافته اند

و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند از زنانی که شما با ایشان دخول کرده باشید

پس اگر نباشید شما که در آمده باشید با ایشان این دخول کنایه از مباشرتست پس هیچ گناهی

نیست بر شما در نکاح ربائب سیوم و زنان پسر شما اند آن پسرانی که از پشتهای شما باشند

چون حضرت رسالت صلعم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسرخوانده آنحضرت بود

طلاق داد بعقد نکاح خود در آورد مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پدر کنیز خود را

خواسته این آیت فرود آمد که حلیلهٔ پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسرخوانده

باشد و زن پسر پسر هرچند که باشد همین حکم دارد چهارم آنکه حرام است بر شما جمع

کردن میان دو خواهر در یک نکاح چه عین ایشان حرام نیست چنانچه اگر یکی مفقود باشد

بتفریق یا بموت خواهر دیگر را عقد میتواند کرد مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل
از نهی و تحریم که معفو عنه است و بعضی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف
آنست که یعقوب عم جمع کرده میان دو خواهر لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف عم
و در دین وی حلال بوده بدرستی که خدای تعالی هست آمرزگار آنکسان از اهل
ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند مهربان بر کسانی که در اسلام این
عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده الجزء الخامس وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ
النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ
تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
حَكِيمًا و حرام کردند بر شما شوهرداران از زنان مگر آنچه مالک آن شده است دستهای
شما از کنیزان شوهردارند چه اگر حادث شود ایشانرا استرقاق یا مشترا یا اتهاب
یا میراث یا سبی و غیر ذلک مالک جدید را میرسد فسخ نکاح و وطی بعد از اعتداد
و داخلست درین حکم کنیزی که خواجه بغلام خود تزویج کرده باشد پس او را
رسد که فسخ آن بکند و بعد از عده وطی کند و خبر ابی سعید خدری نیز دلالتی
برین دارد چه او نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مال بیقیاس باهل

به هاد رسیده و از جمله زنان که شوهران ایشان را بحسب و نسب می شناختیم بقید
اسیری ما در آمده اند و چون حرمت زنان شوهردار را ما را معلوم شده بود در حل
و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات
میشمردیم بعد از عرض بحضرت رسالت صلعم این آیت نازل شد و آنحضرت فرستاد
تا ندا کردند که زنانی را که باسیری گرفته اند اگر آبستن اند وطی نکنند تا وضع حمل
ایشان بشود و اگر آبستن نیستند استبرا کنند بیک حیض اگرچه این زنان شوهر
دارانند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف برین وجه حلال است
ملازم باشید فرض خدایرا در باب مناکحات یا فریضه منصله مؤکد است یعنی آنکه
نوشت خدای تعالی نوشتنی بر شما در محرمات و حلال کرده شد بر شما آنچه غیر
ازین محرمات مذکوره است و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح عمه و بر عمه
و بر خاله او بی اذن ایشان و نکاح مطلقه ثلاث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح
امه بر حره بی اذن و ترویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقهیه
مذکور است چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را
آنکه بطلبید زنانرا که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بمالهای خود
در حالتی که با آن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید

وباشید زنا کنند کان پس هر که عقد کنید شما بدو از زنان بعقد مسمی متعه پس

بدهید ایشانرا مهرهای ایشان مقدر کرده و مفروض ساخته و هیچ وبالی و کناهی

نیست بر شما بعد از انقضاء مدت در آنچه از یکدیگر راضی شوید بآن چیز از پس آن مهری

که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی اگر خواهید در مهر و اجل بیفزایید بانکه آن

مهر و مقدار آن اجل بعد از انقضاء آن مقرر کنید یا مفارقت اختیار نمایید بدرستی

که خدای تعالی داناست در ازل بمصالح بندکان و از آنجمله نکاح متعه است محکم کار

در وضع اشیاء در مواضع آن پس وضع عقد متعه نمود از برای صلاح شما تا در زنا

نیفتید و به لواطه اشتغال ننمایید همچنانکه حکم بن عیینه از امیر المؤمنین صلوات

الله علیه نقل کرده که اگر نه آن بودی که عمر نهی کرد از عقد متعه زنا نمیکرد مگر شقی

بدبخت او فرموده حق تعالی در مرو و حبوه بسیار دلالت میکند در آیت بر اباحت

عقد متعه یکی آنکه خلافی نیست در آنکه عقدی که مشروط باجل و مهر باشد غیر

عقد متعه نمی باشد و مهر در آیت صریحست و اجل آنکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی

بن کعب و ابن مسعود و جماعت بسیاری چنین خوانده اند که فما استمتعتم به منهن

الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة و این صریح است نیز در ارادهٔ متعه و دیگر

ابو اسحق ثعلبی نیز روایت کرده که از جبیر بن ابی ثابت که داد ابن عباس عن مصحفی

وگفت این بر قرائت ابی است من چون نظر کردم چنین دیدم درین موضع الی
اجل مسمی بود واگرچه این لفظ بخبر واحد بثبوت رسیده نه بتواتر اما حکم این ثابت است
و بخبر واحد اکتفا میتوان نمود درین صورت و دیگر مؤید و مؤکد این اجماع اهل
بیت است علیهم السلم و روایات ایشان درین باب بسیارست و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده که من دو چیز در میان شما میگذارم کتاب الهی و عترت که اهل
بیت منند متمسک بهر دو شوید تا گمراه نگردید و ائمه علیهم السلام باین فتوی داده اند
چنانچه در کشف الغمه مذکورست که عبدالله بن معمر لیثی گفت مر ابی جعفر محمد بن
علی الباقر علیهما السلام که رسیده است بمن که تو فتوی میدهی در باب متعه فرمود که
آنرا حلال کرده است خدای تبارک و تعالی و فرموده آنرا رسول صلی الله علیه و آله
و عمل کرده اند بآن اصحاب آنحضرت عبدالله گفت که عمر نهی کرد ازان امام فرمود که تو
بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله صلی الله علیه و آله عبدالله گفت خوش
می آید ترا که کسی بزنان شما متعه کند آنحضرت فرمود که چه دخل دارد ذکر زنان اینجا
ای احمق آنکه حلال فرموده آنرا در کتاب خود و مباح کرده از برای بندگان خود
غیورترست از تو و ازانکه نهی نموده ازان از روی تکلف بلکه خوش می آید ترا که بعضی
محرمات تو در عقد نکاح جولاهی باشند از جولاهان یثرب گفت نه فرمود که چرا حرام

میکنی چنین بر اکه خدای تعالی حلال کرده کفت حرام نمیکنم لیکن جولاه کفو من نیست فرمود
که خدای تبارك وتعالی می پسندد عمل اورا و راغب است در امر او و حور العین را
جفت او میکرداند که سرشته بهشتند آیا تو بی رغبتی از آنکه حق تعالی بوی رغبت
دارد و ننك می آید ترا از آنکه او کفو حور بهشت میتواند بود از جهت کبر و سرکشی
عبد الله تبسم کرد کفت سینهای شما منابت اشجار علم است میوهٔ علوم شما می چینید
و مردم برك آنرا دیکر نقل کرده اند خاصه و عامه که ابن عباس فتوی در باب متعه
میداد و قول ابن عباس حجتست و دیکر در روایات مشهوره وارد است که عمر کفت
که دو متعه بود در عهد رسول صلعم متعة الحج و متعة النسا من حرام کردانیدم
هر دو را و عقوبت کننده ام بران و طبری در کتاب مستنیر سه چیز آورده این دو را
و یکی دیکر حی علی خیر العمل در اذان که آنرا نیز حرام کرده و خود شهادت کرده که
در عهد آنحضرت بود و معلوم است که عمر از اهل تحلیل و تحریم نبود و دیکر نزاع
و خلافی نیست در مشروعیت آن خصم که دعوی نسخ آن میکند میکوئیم که مشروعیتش
درایتست آنکه علم او حاصل شده باشد و نسخش روایت و مطروح نمیشود درایت
بروایت و دیکر در و نفعتی است که خالی است از جهات قبح و بر و مترتب نمیشود نه
ضرر عاجل و نه آجل بلکه بواسطهٔ آن از حرام باز می ایستند و هرچه از شان آن این

آیت باشد مباح است پس عقد متعه مباح باشد اللهم اجعلنا من اهل الحق والهدایة

ولا تجعلنا من اهل الباطل والغوایة وَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا اَنْ یَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ

الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُكُمْ مِنْ فَتَیَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاِیْمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ

مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ وَاٰتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَیْرَ

مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ اَخْدَانٍ فَاِذَا اُحْصِنَّ فَاِنْ اَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَیْهِنَّ نِصْفُ

مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَاَنْ تَصْبِرُوا خَیْرٌ لَكُمْ

وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ وهرکرا استطاعت نیست از شما از روی توانایی وتوانکری آنکه

بنکاح درآرد زنان حرایر عفیفات را پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالك آنست دستهای

شما از کنیزکان شما که کرویدکانند وخدای تعالی داناترست بکرویدن شما وبتفاضلی که

میان شما باشد در ایمان بعضی از شما از بعضی دیکرند یعنی شما از یکدیکرید در نسب

وپدر همه شما آدم است علیه السلام نخواهید کنیزکان را بدستور خداوندان ایشان چه

ایشان مملوکه دیکرند وبدهید بکنیزکان نکاح کرده مهرهای ایشان اکرچه مالك کنیزك

هم او مالك مهر میشود لیکن اذن در نکاح مستلزم اذن است در قبض مهر نیز وآن را

بنیکویی بدهید یعنی بی‌مکان ومضایقه درحالتی که این کنیزکان نکاح دارنده فروج خود

باشند نه زناکنندکان باشکارا ونه فراکیرندکان دوستان بپنهان وفرق میان این دو معنی

همان فرقست که میان عام وخاص می باشد پس آن هنگام که ایشان نگاه داشته شدند
از حرام بسبب تزویج پس اگر بیایند بزنا پس بدیشان لازم بودنیمه آنچه لازم است
بر زنان آزاد بی شوهر از عذاب یعنی از حد که خدای تعالی مقرر کرده حد زن آزاد
بی شوهر صد تازیانه از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد وهیچ فرق نیست میان عبد
وامه در تنصیف حد آن نکاح کنیزکان برای کسی است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت
آنکه در زنا افتد از شما کصبر باشید واکر صبر کنید از نکاح کنیزکان بهترست مر شما را
وباحتیاط نزدیکتر که سرزنش نکنند که ولد کنیزک است وخدای تعم آمرزنده است
مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهربانست برخصت دادن بندکان دران ظاهر
آیت دال است برآنکه اباحت عقد کنیزکان مشروطست بعدم استطاعت وخوف زنا
وبدون این دو شرط خلافست که آیا حرام است یا مباح اصح آنست که جایزست باکراهیت
وآنها که بتحریم رفته اند جایز داشته اند نکاح یکی را قطعا ودوم را حرام داشته اند
بجهت انتفاء احد شرطین وآنانی که مکروه داشته اند دوم را مباح کفته اند وجمع میان
زیاده از دو کنیزک جایز نیست آزاد را يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ میخواهد خدای تعم آنکه بیان کند برای شما احکام
حلال وحرام را وراه نماید شما را راههای آنکسان که بودند پیش از شما مراد دین ابراهیم ع

واسمعیل است علیهما السلام بارو شن پیشینیات از اهل حق و باطل تا بر بصیرت باشید
کدام می باید کرد و کدام نمی باید کرد و باز کرد د بر شما بتسهیل اثقال و برفع اعمال و تخفیف
احکام و غفران آثام و خدای تعالی داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید درست کار
و راست گفتار ست در هر چه حکم کند و خدای تعالی میخواهد در جمیع امور خیر شما
وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيْدُ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوَاتِ اَنْ تَمِيْلُوْا مَيْلًا عَظِيْمًا
و خدای تعالی میخواهد آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبهٔ شما
گردد و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد پیروی میکنند آرزوی نفس را
آنکه میل کنید شما از راه راست میل کردن بزرگ چون آیت تحریم خواهر زاده و برادر
زاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه
خاله و عمه حرامند پس اگر خواهر حرام است خواهر زاده چرا حرام نباشد بدین شبهه
خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای تعالی
میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّخَفِّفَ
عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيْفًا میخواهد خدای تعالی آنکه سبک گرداند از شما در احکام
نکاح بروجهی که سبکبار شوید گویند که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه
از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را این نوع عقوبات

بسیار بوده وآفریده شده است آدمی ناتوان وعاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی
سبك کردیم وگفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله تعالی
خلقکم من ضعف یا ضعیف است در مهم زنان وقوت آن ندارد که خود را از یشان باز
دارد یا در ستراء وضراء ونعمت ومحنت شکیبا نیست محققان گویند که حق سبحانه وتعالی از غایت
مهربانی که با بنده دارد او را بضعف وناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری
نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او آید سمت ضعفی که بر صفحه حال
او کشیده زبان اعتذار بکشاید وتسمیه او بظلوم وجهول هم ازین مقوله است یَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا
تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ای زمرهٔ گرویدگان مخورید مالهای یکدیگر را
درمیان یکدیگر بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب وربا وقمار وخیانت
وسرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل وگواه زور القصه
بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید بناحق وناروا ونفسهای خود را یعنی اهل دین
خود را چه همه مؤمنان از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را
مکشید وهلاك مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربانی
میکنند یا خود را در مهالك ومخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل

شما شود واهل تحقیق کفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال
حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمال که موجب سخط ربانی است بدرستی که
خدای تعالی هست بشما ای مؤمنان مهربان وامر ونهی که میفرماید از غایت رحمتست
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
وهرکه بکند وبفعل آرد منهیات مذکوره را از روی تعدّی وتجاوز از حد واز وجه
ستم وبیدادی پس زود باشد که درآریم او را در آتشی مراد آتش دوزخ است
وهست این درآوردن بآتش بر خدای تعالی سهل وآسان إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ
نهی
عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا اکر بیک [illegible] شوید وپهلو
کنید یعنی به پرهیزید از کناهان بزرك که نهی کرده شده اید ازان درکذرانیم وعفو
نی
کنیم از شما کناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی واز جمعه تا جمعه واز رمضانی تا رمضانی
ودرآریم شما را در موضع بزرك ومقام شریف که آن بهشتست ملخّص آیت آنست که
هرکه از کبایر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بر طریق جواز چه
شاید که حق تعالی از کبایر عفو کند وبصغایر مواخذه نماید یا بر عکس واختلاف کرده اند
در کبایر بعضی بر آنند که هر کناهی که حق تعالی نهی کرده است ازان کبیره است وکفته اند
هرچه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب ولعنت باشد مثل وغضب الله

علیهم ولعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است وغیر آنرا از
کناهان صغیره کویند وجمعی کویند که کبیره آنست که شارع حدّی بران مترتب ساخته
یا در باب او وعیدی بتصریح وارد کشته وبعضی از اصحاب امامیه رضوان الله علیهم
کویند که کناهان همه کبیره اند وصغیره وکبیرهٔ آن اضافه بما فوق وماتحت آنست پس
اکبر کبایر شرک بخدا است سبحانه نعوذ بالله واصغر صغایر حدیث نفس واوساطآن صادق
است بران امرآن مثلا قُبله نسبت بزنا صغیره است ونسبت بنظر کبیره وعلی هذا ودر
تفسیر طبرسی می آرد که روایت کرده عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی
علیه السلام که او از پدر بزرکوار خود امام رضا علیه التحیّة والثنا واو از پدر عالیمقدار
خود امام موسی علیه السلام که آنحضرت فرمود که روزی عمرو بن عبید بصری آمد
بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام سلام کرد ونشست وخواند
این آیت را که الّذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش وخاموش شد امام فرمود که میخواهی
که بیان کنم کبایر را از کلام آلهی برای تو کفت بلی آنحضرت فرمود که اکبر کبایر شرک بخدای
تعالی است که انّ الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء ودیکر ومن یشرك
بالله فقد حرم الله علیه الجنة ودیکر یاس ونومیدی از روح ورحمت آلهی که ولا ییاس
من روح الله الا القوم الکافرون ودیکر امن بودن از مکر وعقوبت او که ولا یامن مکر الله

الّا القوم الخاسرون مراد جزای مکرست و دیگر عقوق والدین برا که حق تعالی عاق را
جبّار شقی گفته بزبان عیسی علیه السلام که وبرّا بوالدتی ولم یجعلنی جبّارًا شقیًّا و دیگر قتل الحق
که خدای تعالی حرام کرده اید که ومن یقتل مؤمنا متعمّدا فجزاؤه جهنّم خالدا فیها الآیة
و دیگر قذف محصنات که انّ الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا
فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم و دیگر خوردن مال یتیم از روی ظلم که انّ الّذین
یأکلون اموال الیتامی ظلما الآیة و دیگر گریختن از معرکه که ومن یولّهم یومئذ دبره الّا متحرّفا
لقتال او متحیّزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأویه جهنّم وبئس المصیر و دیگر
خوردن ربا که الّذین یأکلون الرّبا لا یقومون الّا کما یقوم الّذی یتخبّطه الشیطان من المسّ
و دیگر فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله ورسوله و دیگر سحر که ولقد علموا لمن
اشتریه ماله فی الآخرة من خلاق و دیگر زنا که ومن یفعل ذلك یلق اثاما یضاعف له
العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا و دیگر یمین غموس که یمین علی الماضی است که انّ الذین
یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئك لا خلاق لهم فی الآخرة الآیه و دیگر غلول
وخیانت که ومن یغلل یأت بما غلّ یوم القیمة و دیگر منع زکوة مفروضه که یوم یحمی علیها
فی نار جهنّم فتکوی بها جباههم الآیه دیگر شهادت دروغ و کتمان آن که ومن یکتمها فانه
آثم قلبه دیگر شرب خمر که حکم عبادت اوثان دارد واجتناب لازم است فاجتنبوه لعلکم

تفلحون دیگر ترک نماز عهد او از فرایض مطلقا که ماموریم که اطاعت آن لازم است
ترک آن کردن و نقض عهد و قطیعت رحم که اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار عمر
و بعد از استماع این کلام کریان از آنجا بیرون آمد و میکفت هالك است کسی که برای
خود سخن کوید و منازعه کند با شما در باب علم و فضل و از پیغمبر صلی الله علیه وآله
روایت کنند که کبایر هفت است اعظم آن شرك بخدای تعالی است و قتل نفس مؤمن
بناحق و خوردن ربا و خوردن مال یتیم و قذف محصنات و عقوق والدین و کریختن
از جنك پس هر که بجزای الهی برسد و بری باشد ازین که کفته شده باشد با من در
وسط بهشت که درهای آن بهشت هم از طلا باشد و ابن عباس کفته هفت است
تا هفتصد غیر از آنکه کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار در اسباب
نزول آورده که ام سلمه بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسانید که مردان
شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبت محروم اند رجال با وجود اخذ غنایم
و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال
و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان کرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را در
دایره رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند می شدیم
آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا

وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

وآرزو مبرید آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داد بدان چیز از امور مالی جاهی

بعضی را از شما که مردانید بر بعضی دیگر که زنانند مردان را بهره ایست مثمر از ثواب

۲ آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و فرمان برداری ازواج پس چون هر یک

نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهرهٔ دیگر مبرید و بخواهید

از خدای تعالی و طلب کنید از کرم و بخشش و تا مراد شما بر آرد بدرستی که خدای تعالی

هست بهمه چیزی دانا و چون معلوم شد که او داناست پس هر چه دهد و بهر که

دهد چنان باید و جز آن نشاید در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را ... ندا

و در میراث داخل سایر ورثه می شد حق تعالی از ان نهی فرمود که وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا

مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ

إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا و برای هر یک از ما آفریدیم میراث خواران

تا اخذ ان نصیب خود کنند از آنچه باز گذارند پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک

و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معاهدت در میان

می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت که حرب تو حرب منست و سلم تو سلم من و دوست

تو دوست من است و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو و معاقله

من باشی و من عاقلهٔ تو و این سخنانرا بسوگند مؤکد میساختند حلیف را سدسی

از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول

الله چه میکنی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب

میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقدت مذکور نشد این آیت نازل گشت و آن

کسانی که در مخالفت بسته اند دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر سبیل مجازست

وسبب این اسناد آنست که متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی پس

بدهید مر ایشانرا بهرهٔ ایشان که سدس است از میراث وبعضی گویند که حکم این آیت

بآیت اولی الارحام منسوخ گشت اما نزد امامیه بالکل منسوخ نیست و این میراث

معاهده و معاقله تسمیه یافته بضمان جریره و این حکم ثابت است نه مطلق بلکه بشرط

آنکه وارث نسبی و سببی هیچکدام نباشند و مخصص این را از سنت توان دانست

بدرستی که خدای تعالی هست بر همه چیزها گواه از عهود و مواثیق و مخالفات آورده

اند که حبیبه بنت زید بن ابی زهیر زوجهٔ سعد بن ربیع که از نقبا بود یا جمیله

زوجهٔ ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر

از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برد و باتفاق بملازمت

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله رفتند و قصهٔ گذشته را بموقف رسانیدند و آنحضرت

بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر دختر متوجه قصاص شده روی بدر مسجد
نهادند جبرئیل ع آیت آورد که الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم
علی بعض وبما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ
الله واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فی المضاجع واضربوهن
فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا ان الله کان علیا کبیرا مردان کارگذارانند
تسلط یافته بر زنان وقایم بامور معاش ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
پدر دختر را آواز داد که باز گردید که اینک جبرئیل ما کاری خواستیم وخدا کاری
خواست والذی اراد الله خیر ومفهوم آیت تفضیل کرد خدای تعالی وافزونی داد
بعضی ایشانرا که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند وتفضیل مردان بکمال عقل وحلم
وعلم ووفور حدس وفهم است وبجهاد وکمال صوم وصلوة وجمعه وجماعات
واذان وخطبه واعتکاف ونماز عید ونماز جنازه وشهادت در حد ودر قصاص
وزیادتی میراث واموال آن وآنکه انبیا وایمه از مردانند از همه فضایل اکمل واشرفند
ودیگر فضیلت دادند مردانرا بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند برایشان از
مالهای خویش چه در مهر وچه در نفقه پس زنان شایسته حال فرمان برندگانند مر
خدایرا یا قیام کنندگان بحقوق ازواج نگاه دارندگان مر غیب ازواج یعنی حفظ

ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بانکه نکاه داشت خدای تعالی مر ایشانرا
وآن زنانی که میدانید نافرمانی و تسلط ایشانرا پس پند کوئید ایشانرا بکلماتی که
دلهای ایشانرا نرم کرداند یا تعلیم دهید ایشانرا وآکاه کنید از تعظیم حقوق
ازواج و ببرید از ایشان در خوابکاه یعنی با ایشان در یکجا خواب مکنید یا پشت
بر ایشان کنید و بزنید ایشانرا زدنی که مجروح نشود و نشکند و هیچ عضو را زشت
نکرداند و مترتبست این حکم بر وجه مذکور من حیث اللفظ بلکه من حیث المعنی
زیرا که واو مفید ترتیب نیست پس اول اخف دیکر ثقیل دیکر اثقل چنانچه ولیست
از نهی از منکر و دیکر کفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست و هجر هنکام ظهور
نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز پس اکر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع
شماست باز آیند پس مطلبید بر ایشان راه بیدادی بجهت زوال سبب فان التائب
من الذنب کمن لا ذنب له بدرستی که هست خدای تعم برتر از آنکه بظلم بر ایشان
راضی شود بزرکتر از آنکه مظلوم را فرو کذارد وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا
حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا واکر دانید یا بترسید ای اولیای زوجین یا ای حکام شرع و روایت
از صادقین علیهما السلام این قولست که خطاب راجع بحکام باشد یعنی اکر خوف

ناسازکاری وخلاف باشد میان مرد وزن پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز
میانجی که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیلهٔ مرد ومیانجیٔ دیکر که قابلیت حکومت
داشته باشد از قبیله واقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت ومیل
فرقت بدانند ومی باید که اینها بالغ وعاقل وعادل وحر ومذکر باشند اکر خواهند
حکمین بصلاح آوردن کار زوجین سازکاری افکند خدای تعم میان زن وشوهر
اما در جمع واصلاح احتیاج باذن زوجین نیست لیکن تفریق موقوفست براذن
زن در بذل واذن مرد در طلاق اکر خلع باشد بر اصح اقوال بدرستی که هست
خدای تعالی دانا بمصالح زوجین آکاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللّٰهَ وَلَا تُشْرِكُوا
بِهٖ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِيْنِ وَالْجَارِ ذِي
الْقُرْبٰى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيْلِ وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُوْرًا وبپرستید خدایرا وانباز مکیرید با وچیزی را از صنم
وغیره ونیکوئی کنید با مادر وپدر نیکوئی کردنی بقول وفعل وبا خویشان
بصلهٔ رحم وبا یتیمان بدلنوازی وکارسازی وبا درویشان بصدقات وزکوة
وبا همسایکان خویشاوند بشفقت ومرحمت وبا همسایهٔ بیکانه نیز یعنی آنکه خویشی
ندارد یا از همسایه کافر که بیکانه از دین است وپیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که همسایکان

سه قسمند قسمی هستند که ایشانرا سه حق است حق همسائگی و حق خویشاوندی
و حق اسلام و قسمی که دو حق دارند حق همسائگی است و اسلام و قسمی که همین حق
همسائگی است و بس و حد جوار را چهل سرای مقرر کرده اند و بعضی چهل ذراع
گویند و مطلقا حق همسایگان ارادهٔ خیر باشد بدیشان و دفع ضرر ایشان قشیری
آورده که هرگاه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایهٔ نفس را که
دلست بطریق اولی که فرو نگذاری و خاطر متفرقه و خیالات ردیه را ازوی باز
داری و با همسایهٔ دل که روح است نیکوئی نمائی و او را از کل تعلقات منع فرمائی
همسایهٔ روح را که سر است از غیبت مواطن شهودات و محال مکاشفات مانع شوی
و از همه سزاوار تر از سر و هو معکم که بتو نزدیکتر است از ادراک کردن تو غافل نکردی
و همره هم اوست و دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف
آورده که مراد بمصاحب این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم
علم و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او حق صحبت
است و بنای آن بر مهربانی باشد و مصاحبت نیکان اختیار می باید نمود چه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که صاحب الاخیار تامن الاشرار مصاحب نیکان باش تا از شر
بدان ایمن شوی و با رهگذریان و با مهمانان و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف

شما اند احسان دریغ مدارید بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد هر که باشد

خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مصاحبان و مهمانان

و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند نازنده خودستاینده که نه حقوق الهی را مؤدی

سازد و نه با احسان بخلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ

مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا دوست ندارد

خدای تعالی آنانرا که بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی

نصیحت میگفتند مال خود را بدین مرد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و یاران

و مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و مآل کار او معلوم

نیست که بکجا خواهد رسید این آیت نازل شد که خدای تعالی دوست نمیدارد آنانرا که

خود بخیلند و امر میکنند مردمانرا به بخیلی و می پوشند از خلق آنچه خدای تعالی

بایشان داده است از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالتست صلی الله

علیه و آله که حق تعالی بایشان عطا فرموده بود در توریة و آنرا بپوشیدند و آماده

کرده ایم برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشیدند

عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا و آنان نیز که

بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه وآله نفقه میکنند مالهای خود را برای دیدهٔ
مردمان وملاحظهٔ ناموس وایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی با نحضرت لشکرها
جمع میکردند ومالهای خود خرج ایشان مینمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی
بر ریا وسُمعه بود یا در صفت یهود میکوید که برقوم خود از جهت اغراض واعراض
نفقه میکنند وغیکروند از روی حقیقت بخدای تعالی ونه بروز آخرت که قیامتست
وهرکه باشد دیو سرکش یعنی ابلیس مر ورا یار ودمساز پس بد دمسازی که اوست
در دنیی وهر آینه در آخرت نیز یار او خواهد بود کما قال الله تعالی فبئس القرین
وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ
عَلِيمًا وچه چیز بود بر کافران وچه زیان داشتی مر ایشانرا اکر ایمان آوردندی بخدای
تعالی وبروز آخرت وجزای اعمال را تصدیق کردندی وبیرون کردندی حق
خدای را تعالی بی غرض وریا از آنچه داده است خدای تعالی بایشان وهست خدای تعالی
بدیشان واقوال وافعال ایشان دانا وجزا فراخور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ
لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا
بدرستی که خدای تعالی ستم نکند همسنگ ذرهٔ در وزن وذرهٔ مورچهٔ سرخ را کویند
که از غایت صغر بی تعمق نظر بر نکرندهٔ ظاهر نشود واشهر آنست که ذره چیزیست

که شعاع آفتاب از روزنه در افتد ودر هوا ظاهر کردد وآنرا چندان وزنی نیست

وحقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همسنک ذرّه کم

خواهد بود ونه بر عقاب مقرر بوزن ذرّه خواهد افزود واصح آنست که در عمل کافر

ومنافق بمقدار ذرّه واقع نشود واکر باشد مثقال ذرّه نیکی در دیوان بندۀ مؤمن

ثواب آنرا افزوده کرداند تو بر تو وبدهد او را زاید بر ثواب از نزدیک خود بفضل

ورحمت بی استحقاق آنکس عطای بزرک وبی اندازه اجر را عطا کفت بجهت آنکه

تابع آنست ومزید بر آن فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَٰؤُلَاءِ

شَهِيدًا پس چکونه خواهد بود حال ظلمه وکفره وقتی که بیاریم از هر کروهی از امم کذشته

کواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود بر افعال واقوال امت کواهی که سف آن پیغمبر

ایشان خواهد بود بر افعال خواهد داد وبیاریم ترا ای محمد ص بر این کروه از امت تو

کواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در آیت مبالغهٔ تمام است بر حث بر طاعت

واجتناب از معصیت وزجر از هر چه که موجب خجالت وشرمندکی نباشد علی رؤس

الاشهاد چه حاکم حق خواهد بود وآنچه محض عدالت است مرتب خواهد داشت

وشهود عدول خواهند بود که قطعا شهادت ایشان قدح پذیر نباشد زیراکه

انبیا معصومین وکرام الکاتبین وجوارح وزمان ومکان خواهند بود پس عاقل باید

کردایم متذکر باشد این شهادت را وخود را مستعد این حالت سازد که در محکمهٔ قیامت

شرمنده وسر در پیش نماند اگرچه حضرت را صلی الله علیه وآله مجال شفاعت خواهد

بود روایتست که عبدالله بن مسعود این آیت را بر پیغمبر صلی الله علیه وآله میخواند

آنحضرت از دیدهٔ مبارک اشک میریخت در حالت قرأت او هرگاه شاهد عادل معصوم

آنچنان از هول این مقالت وعظم این حالت از چشم مبارک اشک ریزان کرداند حال

مشهود علیه چون کند رد امید که رحمت الهی وشفاعت رسول الله وآل هدایت انتباهم

صلوات الله علیهم شامل حال مؤمنان شود يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا

الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا آنروز که واقع شود در و

گواهی انبیا وآنروز قیامتست دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدا ونافرمانی کردند

رسول خدای را آنکه راست کرده شود بایشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان

ومبعوث نکردند یا کنایه است ازانکه ایشان آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین بخاک

راست شود ونپوشند یعنی قادر نباشند برآنکه از خدای تعالی بپوشند سخنی را يَا أَيُّهَا

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي

سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَا

مَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ

کانَ عَفُوّاً غَفُوراً ای کسانی که کرویده اید بخدا و رسول کرد نماز مکردید و حال آنکه شما

مستان باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتست مامور

بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از اوان طهارت عبادت تا وقتی که بدانید

آنچیزی که در نماز میخوانید محققان کویند که خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که رقم

ایمان شهودی بر صفحهٔ جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل

وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده دانید که چه

میکوئید و شناسید که سخن با که میکوئید المصلّی یناجی ربّه و نزدیک مشوید بنماز در

حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل مکر آنکه روندکان باشید در راه یعنی مسافر

باشید و با شما آب نباشد دران محل بتیمم نماز توانید کزارد دیکر بهیچ وجه روا باشد

در جنابت نماز کزاردن تا وقتی که غسل کنید و مرویست از ابی جعفر علیه السلام که مراد از صلوة

موضع صلوتست که آن مساجد است و این قول حق است و مؤید این الا عابری سبیل است

چه عبور حقیقت است در جواز مکانی و این استثنا است از لا تقربوا الصلوة یعنی نزدیک

مشوید و در میائید مساجد را مکر آنکه راه بران باشد و این عام تخصیص یافته بما عدای

مسجدین که مسجد حرام و مسجد نبی است صلی الله علیه و آله که دران هردو مسجد داخل

نمیتوان بلشد بر سبیل عبور واکر باشید در وقت جنابت بیماران که از استعمال آب متضرر شوید

یا از سعی عاجز باشید یا بر حالت سفر باشید و تخصیص سفر بجهت اغلبیت است نه
از جهت اختصاص او با باحت بلکه با عدم آب تیمم در سفر و حضر مباحست یا بیاید یکی
از شما از خلاجای و محدث شده باشد بیکی از احداث ثلثه که بول و غایط و ریح است
یا بسوده باشید زنانرا که کنایت از جماع است پس نیابید آب را پس قصد کنید خاک پاک را
مراد وجه ارض است پس تیمم بحجر نیز جایز باشد خواه بر و خاک باشد یا نه پس مسح کنید
بعضی از رویهای خود را که از رستنگاه موی پیش سرست تا طرف انف اعلی و تا باسفل
اولی است و بسایید دستهای خود را از بند هر دو دست تا سر انگشتان دست راست
را مقدم باید داشت بر چپ و برای وضو یکبار دست بر خاک باید زد جهت مسح روی
و دست او از برای غسل دو بار یکبار بجهت روی و بار دیگر بجهت دستها بدرستی که
[illegible] تعالی هست درگذرانند از شما و تخفیف کننده آمرزنده کسانی را که تیمم کنند
اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ اُوْتُوْا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُوْنَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ تَضِلُّوا
السَّبِيْلَ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَكَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا آیا نمی بینی و نمی نگری
بسوی آنانکه داده اند ایشانرا بهره از علم توریة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند
هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار روی نمودند و میخواهند این

گمراهان از روی حسد وعداوت آنکه شما ای مؤمنان راه گم کنید وخدای تعم داناتراست

بدشمنان شما که یهودند وپسندهٔ است خدای تعم دوست شما ومتولی امور شما وبس است

خدای تعا یاری دهندهٔ شما بر دشمنان مِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهٖ

وَيَقُوْلُوْنَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّيْنِ

وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاَقْوَمَ وَلٰكِنْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ

بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا بعضی از انکسانی که بدین یهودیت متدین شدهٔ اند میگردانند

کلمهٔ هارا وتغییر میدهند از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبرست صلعم یا تاویل کلمات

توریة بر وفق رای وطبع خود یا کتمان آیت رجم یا تغییر کلام آنحضرت آورده اند بعضی

از یهود مثل رفاعة بن زید بن سایب ومالك بن دخشم بملازمت رسول الله صلعم

می آمدند وجواب آنحضرت را از امری که سؤال کرده بودند بقبول تلقی میفرمودند و

از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکهٔ ایشان را منحرف میساختند لاجرم برده

از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع

آن تحریف میکنند ومیگویند شنیدیم قول ترا ونافرمانی کردیم امر ترا لفظ عَصَيْنَا

آشکارا میگفتند از روی عناد در تیسیر گوید اظهار اطعنا واضمار عصینا میکردند

وحقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفت ولسان حال ایشان بعصینا ناطق بود

و دیگر میگفتند بشنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی این دو جهتین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه مدحش آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس معنی کلمه اینست که دشنام داده و شنوانیده شده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا له بود وجه دوم چنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بود و دیگر میگفتند و این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه دومش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نست رعونت بود بدان حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بر زبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلغت عرب آنرا بر رعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانیدند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی عم معترف بودند و اگر ایشان گفتندی شنیدیم سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا و بشنو و در ما نگاه کن هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشانرا

از استهزای سیّد انام وطعن در دین اسلام و راستی بودی سخن ایشان بجهت فایدهٔ

عاجل وآجل ولیکن رانده است خدای تعالی ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بسبب

کفر ایشان ومجازات بر آن پس نمیگروند ایشان مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتبر

ومعتد به نباشد وآن ایمانست ببعضی از کتب ورسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند

مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام واتباع او در اکثر تفاسیر وارد ست که حضرت

رسالت صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا وکعب بن اشرف طلبید وگفت یا معشر

الیهود از خدای تعالی بترسید وقدم در دائرهٔ اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدا که

شما میدانید که من این کلام واحکام که از خالق انام آورده ام بشما حق است وشما در توریة

از حال من خبر داده اند وبر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه

ترا میدانیم ونه از نعت تو وصفت قرآن خبر داریم آیت آمد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا

أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ای آنکسانی که شما را کتاب

داده اند یعنی توریة تصدیق کنید وبگروید بآنچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خود وآن

قرآنست در حالتی که باور دارنده وتصدیق کننده است مر آن چیزرا که با شماست با آنکه

مطابق کتاب توریه است در اصول دین پس بدان بگروید پیش از آنکه محو کنیم رویها یعنی

صور آنرا اینست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو غاند پس باز گردانیدیم

آن رویها را بر هیئات قفاهای آن یعنی شکل روی او را بصورت پس سر او مبدل سازیم

با اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی

ایشان بر قفا باشد و در تفسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع

خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیأتیست در غایتی زشتی

و رسوائی و روایتیست از ابی جعفر علیه السلام که معنی اینست که محو کنیم روی توجه

ایشانرا از هدایت و باز گردانیدیم بر ادبار آن که ضلالتست یا برانیم ایشانرا که اصحاب

وجوه‌اند از رحمت خود یا مسخ سازیم همچنانچه براندیم و مسخ کردانیدیم یاران

روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدا یا وعید بود نی و هرآینه بخواهد بود اِنَّ اللّٰهَ

لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَكَ بِهٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَشَاۗءُ وَمَنْ یُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَرٰی

اِثْمًا عَظِیْمًا طبرسی رحمه الله آورده که چون آیت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم

الی آخر الآیه سمت نزول یافت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بمنبر شرف برآمد

واین آیت را بر مردم خواند مردی برخواست وگفت یا رسول الله صلعم شرك بخدا چه حال

دارد آنحضرت ساکت شد دیگر برخواست تا سه نوبت وهمین پرسید این آیت نازل

شد که بدرستی خدای تعالی نمی آمرزد آنانرا که شرك آرند باو و شریك گیرند در عبادت

او و بیامرزد آنکناهی را که غیر از شرك بود مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان

نه بوسیلهٔ عبادت و عرفان بعضی کویند که می آمرزد بیش از عذاب هر که را خواهد

و بعد از عذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید و هر که شرك آرد بخدای تعم و انباز

کیرد باو پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته دروغی بزرك را که بدان مستحق

عذاب بزرك کردد و در وایتست از امیر المؤمنین علیه السلام که در قرآن آیتی نیست

که از ین آیت ارجی باشد نزد من و چون مضمون این آیت که شرك مغفور نیست یهود انرا

که عبدهٔ عجل و پرستندهٔ عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی

انکار در آمده کفتند ما مشرك نیستیم بلکه خود را از خواص بارکاه عزت و مقربان درکاه

محبت میدانیم پدران ما ملکان ممالك نبوت و سالکان مسالك فتوت اند و ما بر منوال ایشان

معزز و مکرمیم حق تعالی ستایش ایشانرا نپسندید و فرمود الم تر الی الذین یزکون

انفسهم بل الله یزکی من یشاء و لا یظلمون فتیلا آیا نمیدانی و نمینکری بدیدهٔ بصیرت

بسوی آنانکه از روی مفاخرت میستایند و ثنا میکویند نفسهای خود را که نحن ابناء الله

و احباؤه یا به پاکیزکی و بی کناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحری بن عمرو

و نعمان بن اوفی و حب بن زید اطفال خود را بر نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

آوردند و کفتند این کودکانرا هیچ کناهی هست حضرت فرمود که نه اینها بیکناهند

ایشان سوکند یاد کردند بخدای موسی که نیز در مثل بیکناهی مثل ایشانیم زیرا که کناهان خود

شب را بروز در میکذرانند و خطیات روز ها را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود

که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری ندارد بلکه خدای تعالی بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا

که خواهد و مستحق آن داند و این کروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند

شد بمقدار آن رشتهٔ ضعیف که در میان دانهٔ خرما باشد یا بقدر فتیلهٔ از وسخ که میان

دو انکشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و نقصانی بپاداشت

و مکافات ایشان نخواهد رسید أُنْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا

بنکر برین جهود که از روی عناد چکونه افترا میکنند و می بندند بر خدای تعالی

دروغ را یعنی که کناه شب و روز ما را می آمرزند و پسندیده است آن افترا و دروغ

ایشان کناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نمی ماند آورده اند که چون حکم الهی بجلای

بنی نظیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن

ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم خود بمکه

رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربهٔ با حضرت پیغمبر صلعم تحریص کردند و با پنجاه

کس از بطون قریش به بیت الحرام درآمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه

بچسبانیده بایمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوکند یاد کردند و خاطر از ین

همه را فارغ ساخته بمعاشرت ننشستند و در این باب بعضی از قریش از رؤسا و اهل کتاب

پرسیدند که طریقهٔ ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ

رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریقهٔ پدران خود مشغول می باشیم بهدایت

اقرب است یا دین محمد صلعم که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین

پدران ما را بد میدانند و ما را کافر و جاحد میخوانند یهود بعد از استماع این سخنان

گفتند دین شما حق ترست و آیین شما بانسق تر ابوسفیان گفت که ما بر اعتقاد شما وقتی

اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش

بودند سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معاندهٔ و مکابرهٔ کفر و زندقهٔ ایشان خبر

میدهد و میفرماید که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ

وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا

ونمینگری بسوی آنانکه داده اند ایشانرا بهرهٔ از توریة که بواسطهٔ عداوت مؤمنان

میگروند بدین دو بت که قریش را هست و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا معتقد

بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت او مینمودند و نزد محققان جبت نفس

اماره است و طاغوت آرزوهای او و میگویند این جهودان در حق کافران و برای ایشان

که از روی اجتهاد این گروه کفار قریش هادی ترند از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر ۴۵

واصحاب او از جهت راه یعنی راه یافته ترند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ
اللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا آنگروه متعفت متعصب آنکسانند که بخواری ونکونساری
دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود وهر که خدای تعالی او را براند
ودور سازد پس نیابی تو مر او را یاری که دفع کند از وی ... را أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ
مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ایشانراست یعنی جهودانرا بهرهٔ از پادشاهی
استفهام بر سبیل انکارست زعم یهود آن بود که ایشان بملك ونبوت از غیر خود
سزاوارترند وبدین سبب از متابعت عرب ننك میداشتند ومیکفتند آخر
منصب ملك داری وحکم کزاری بما خواهید رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا
از ملك بهرهٔ نیست واکر بفرض از ملك ومال بهره مند شوند پس آنهنکام ندهند
مردمانرا یعنی پیغمبر صلى الله عليه واله واصحاب او را بآن مقدار کوی که بر پشت دانهٔ خرماست واین
مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری بنقیری مضایقه دارند
پس هنکام دست تنکی ودرویشی بطریق اولی است که چه چیز بکس دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ
عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا
عَظِيمًا بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب بدانچه خدای تعالی بدیشان داده است
از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و روایتست از ابی جعفر علیه السلام که مراد

از ناس حضرت رسالتست وآل او صلوات الله علیهم که از محض فضل خود ایشانرا منصب
نبوّت وامامت کرامت فرمود چنانچه عیاشی روایت کرده از ابی الصباح کنانی که امام
ابی عبدالله جعفر الصادق عم فرمود که ای ابا الصباح ما قومی ایم که حق سبحانه تعالی
فرض کرده طاعت ما را وما راست انفال وصفا متاع نفیسی که تعلق بملوک دار دنیای
اموال وما ایم راسخان در علم وما ایم که بر ما حسد برندکان اند مردمان واین آیت را
خواند وبعضی گفته اند که فضل آنست که حق سبحانه وتعم او را نبوّت وکتاب داد ومباح
کردانید آنحضرت را جمع میان بیشتر از چهار زن ویهود برین حال حسد بردند که اگر
او پیغمبر صم صاحب کتاب بودی این همه زن نخواستی وبکار ایشان نپرداختی حضرت عزت
جل جلاله فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر صم بواسطهٔ نبوّت وکتاب وازواج است پس باید که
بر پیغمبران صاحب کتاب وازواج حسد بردندی چه این صورت مخصوص آنحضرت
نیست پس بدرستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را که موسی وداود وعیسی اند
علیهم السلام توریة وزبور وانجیل ومع ذلك داود صد زن داشته وسلیمان سیصد
هزار زن پس ایشان سزاوارتر باشند بحسد ودیگر بایشان دادیم علم حلال وحرام
ودادیم ایشانرا با وجود نبوّت پادشاهی بزرك چنانچه یوسف وداود وسلیمان علیهم
السلم داشتند وگویند مراد از آل ابراهیم محمد صم است وآل او صلعم واز کتاب قران واز حکمت

شرایع واز ملک عظیم دوام شریعت وبقیهٔ آل او که مهدی صاحب الزمانست عجل که حیّ

موجودست تا آخر الزمان که ظاهر شود بامر الهی وتجدید دین احمدی نماید وعالم را

بداد وعدل بیاراید فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا

پس از یهود کس بود که ایمان آورد بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد صلعم وازیشان کس هست

که اعراض کرد از خبر انبیا در باب حضرت رسالت پناه وتصدیق نکرد آنرا یا روی از

متابعت پیغمبر بگردانید وبسنده است دوزخ آتش افروخته برای عذاب کافران

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا

غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا بدرستی که آنکسان که حق را

بپوشیدند ونگرویدند بدلایل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر صلی الله علیه

وآله زود باشد که درآریم ایشانرا در آتشی وچه آتشی که هرگاه که پخته شود یا بسوزد

پوستهای ایشان بآتش بدل کنیم برای ایشان پوستهای غیر آن که پخته وسوخته شده

وآن تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد وگویند شبانروزی هفتاد هزار بار وتبدیل

جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق ازان ببرند وبحالت اول بازآرند پس این تبدیل

وصفست نه تبدیل عین وتجدید این حال بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان

پوست ایشانرا تازه میسازند تا بچشند عذاب را وآن چشیدن دایم باشد بدرستی

که خدای تعالی هست غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد دانا بعقوبت دوزخیان
بر وفق حکمت وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا
و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان زود
باشد که در آریم ایشانرا ببوستانهای که میرود از زیر درختان یا در تحت مساکن
ایشان جویها در حالتی که جاوید باشند ای مؤمنان در ان همیشه یعنی زمانی که آنرا
آخر نباشد مر این بهشتیانرا باشد در ان بوستانها زنانی پاکیزه از حیض و نفاس بلکه
از جمیع اقذار و ادناس و در آریم ایشانرا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زایل نکند
چون در بلاد عرب که حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند
پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که
میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل کجا باشد
و فایدهٔ او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهی است
که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از نقص و
انتقاص و انتقال مقدس و منزه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا
وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا

بدرستی که خدای تعالی میفرماید آنکه اداکنید امانتها را با اهل آن بعضی گویند که مراد

بامانت امانات الهی است که اوامر و نواهی است که مؤمن که مکلفست آنرا بمحلش برساند

یعنی باوامر او قیام نماید و از نواهی او اجتناب کند و امانات از مال و غیره درین

داخل است زیراکه مکلف مامورست که دران خیانت نکند و باهلش رد کند و بعضی

دیگر گویند مراد والیان امیرند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده ایشانرا که قیام نمایند

باصلاح و رعایت حال رعیت و سلوک نمایند بطریقهٔ عدالت و شریعت و از ابی

جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز این قول مرویست و نیز فرموده اند که حق

جل و علا امر فرموده هریک از ائمه را که تسلیم کند این امر را بکسی که بعد از وست

و مؤید این قول آنست که حق تعالی امر کرده رعیت را بعد ازین بطاعت ولاة امر و روایتست

از اهل بیت علیهم السلام که ایشان فرموده اند که دو آیتست که یکی ازان از برای ماست

و آیتی دیگر از برای شما که ان الله یامرکم از برای ماست و یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

و اطیعوا الرسول و اولی الامر از برای شما و این قول داخلست درین قول زیراکه از جمله

آنان که حق تعالی امین ساخته ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که امانت را خیانت

نکنند و لهذا ابو جعفر عم فرموده که اداء صلوة و زکوة و صوم و حج از امانتست

و دیگران گویند که خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است برد کردن کلید خانه کعبه

بعثمان بن طلحه در وقتی که از وستاده بودند در روز فتح مکه و بعباس داده لیکن

بعمومش اولی است و دیگر امر میکند که چون خواهید حکم کنید میان مردمان آنکه حکم

کنید براستی بدرستی که خدای تعالی بنیکوترین چیزی شما را پند میدهد یعنی ادای

امانات و عدل در حکومات بتحقیق که خدای تعالی هست شنوا با قوال شما و بیناست

بر افعال شما یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُوْلِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ

فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ

الْاٰخِرِ ذٰلِكَ خَیْرٌ وَاَحْسَنُ تَاْوِیْلًا ای گروه گرویدگان فرمان برید خدای تعالی را در آنچه

شما را بآن امر فرموده و از آن نهی نموده و فرمان برداری رسول او کنید در هر چه فرماید

افراد فرمود امر بطاعت رسول را اگرچه طاعت او طاعت الهی است بحکم من یطع الرسول

فقد اطاع الله بجهت مبالغه در میان و قطع آنکه تا توهم نکنند که واجب نیست لزوم آنچه

در قرآن نیست از اوامر بلکه واجبست و طاعت رسول در حیات و وفات او لازم است

زیرا که اتباع شریعت او واجبست جمیع مکلفین را تا قیام قیامت و اهل تفسیر در اولی الامر

دو قول ایراد نموده اند بعضی گویند مراد امرا اند و بعضی دیگر گفته اند که علما اند و اما آنچه

اجلاء امامیه رضوان الله علیهم روایت کرده اند از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی

عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آنست که اولی الامر ائمه آل محمد اند صلی الله علیهم که حق تعالی

طاعت ایشانرا قرین طاعت خود و رسول داشته زیرا که جاین نیست حق سبحانه وتعالی
واجب کرداند طاعت احدی را علی الاطلاق مگر آنکه ثابت باشد عصمت او و داند که
ظاهر او مثل باطن اوست و ایمن باشد از غلط و سهو و امر بفعل قبیح و این صفات
حاصل نیست در امرا و علما سوای ایشان پس متعین ایشان باشند و در کشف الغمه
آورده مؤید این را که روایت کرده جابر بن یزید جعفی که من شنیدم از جابر بن عبد الله
انصاری رضوان الله علیه که او گفت که چون این آیت نازل شد پس گفتم یا رسول الله
میدانیم ما خدای تعم و رسول او را چه کسانند اولی الامر که حق سبحانه وتعالی قرین کردانید
طاعت ایشانرا بطاعت خود و تو آنحضرت فرمود که خلفای منند بعد از من ای جابر و ائمه
هدی اند بعد از من که اول ایشان علی بن ابی طالبست و بعد از و حسن و دیگر حسین
و دیگر علی بن حسین و دیگر محمد بن علی که معروفست در توریه به باقر و زود باشد
که دریابی او را ای جابر پس هرگاه که به بینی او را پس بخوان او را از من سلام و دیگر جعفر بن
محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی بن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی
بن محمد و دیگر حسن بن علی و بعد از و هم نام و هم کنیت من حجة الله فی ارضه و بقیة
فی عباده محمد بن الحسن بن علی این آنکس است که فتح کند خدای تعم بر دست او مشارق
ارض و مغارب آنرا و او غایب شود از شیعه و اولیای خود آنچنان غیبتی که ثابت و راسخ

نباشد دران غیبت بر قول بامامت او مکر آنکه حق تعالی امتحان نموده باشد دل اورا

از برای ایمان جابر کوید که من کفتم یا رسول الله صلعم آیا واقع شود که شیعه اورا انتفاع

باشد باو در غیبت آنحضرت فرمود بحق آنکه مرا براستی بخلق فرستاد که ایشان مستضی

کردند بنور او و منتفع شوند بولایت او در غیبت او همچو انتفاع مردم بآفتاب واکرچه

ابر حایل باشد ای جابر این از مکنون سر آلهی و از مخزون علم نامتناهی اوست پس پنهان

دار این را مکر از اهل او پس این دلالات و روایات دلالت کرد که اولی الامر ائمه هدی اند

که امامت و عصمت ایشان ثابتست و اتفاق جمیع امتست بر علو رتبت و عدالت ایشان

اکر خلاف کنید در چیزی از امور دین پس باز کردانید آنرا بکتاب خدای و رجوع کنید

برسول ص در حال حیوة او و بعد از وفات او با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

که قایم مقام رسول الله اند صلی الله علیه و آله در امور دین و حفظه شریعت او بند و خلفای

امتند بیقین اکر هستید شما که از روی اخلاص میکروید بخدای تعالی و بروز رستخیز

چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول ص و نایب

مناب رسول ص نمایند این رجوع بهترست شما را و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که

یهودی را با منافقی خصومت افتاد یهودی منافق را بمحکمه نبوت میکشید که او حق

پرسش میکند و رشوه نمیستاند و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود دعاقبت پیش

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمدند وحکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون

از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که بحکم پیغمبر راضی

نیستیم این آیت نازل شد که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ

مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ

الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا آیا ندیدی ونگاه کردی بسوی آنکسان که گمان میبرند

که ایشان گرویده اند بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن وبآنکه پیش از تو فرستاده اند

از کتب انبیا میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند بسوی کعب بن اشرف

که بغایت طاغی و باغیست وحال آنکه مامور بودند مدعیان بایمان وهم مکلفان نیز مامور

بودند بآنکه نگروند بحکم طاغوت ومیخواهد دیو دور شده از رحمت یا سرکشیده از

خدمت یعنی ابلیس آنکه گمراه کرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند گمراهی دور که هرگز ازان

بار براست رجوع نتوانند نمود وطاغوت اینجا آنکس است که حکم بباطل کند وبجهت

فرط طغیانش باین اسم تسمیه یافته وامیر المؤمنین علیه السلام فرموده که هر حکمی که کند حاکمی

بقول غیر ما که اهل بیتیم پس او طاغوتست واین آیت را خواند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا وچون

گویند منافقانرا که در وقت تحاکم بیایید بحکمی که خدای تعالی فرستاده است از کتاب خود

و بحکمی که پیغمبر ص او میکند بفرمان می بینی منافقانرا که بطریق عناد اعراض میکنند از تو
اعراض کردنی از روی عداوت فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ
جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا پس چون باشد و چه خواهند
کرد چون برسد بدیشان عقوبت صدود و اعراض بانچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم
بطاغوت پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند سوگند میخورند بخدای
و مضمون سوگند ایشان آنکه نخواستیم ما بعدول از مجلس شما مگر نیکویی که بما لاحق
شود یا تخفیفی از توجه ما را احتشام می آید در مجلس تو بآنکه آواز بلند کنیم و آنکه تالیف
و موافقت که بین الخصمین پیدا شود أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
وَعِظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِي أَنفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا آنگروه منافقان سوگند خورندگان بدروغ
آنکسانند که خدای تعالی میداند آنچه در دلهای ایشانست از نفاق پس اعراض کن از قبول
اعتذار ایشان و پند ده مر ایشانرا برملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ و بگوی مر ایشانرا
در خلا در باب نفسهای ناپاک ایشان سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان عتابی
که از ان غمناک گردند و آن تهدید ست بقتل یا بحلول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند
وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا
اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا و نفرستادیم هیچ فرستاده کان برند

خود مکر برای آنکه فرمان وی برند بامر خدای تعالی و اگر این منافقان آنهنگام که ستم کردند

بر نفسهای خود بانکار حکم تو بیامدندی بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی از

خدای تعالی و آمرزش خواستی برای ایشان رسول صلعم یعنی شفاعت کردی ایشان را هر اینه

یافتندی خدای تعالی را قبول کننده توبه گناهکاران مهربان بر آمرزش طالبان و بعضی

از مفسران آورده اند درین آیت که دوازده کس از اهل نفاق عیب گویی پیغمبر صلی

الله علیه و آله میکردند و در خفیه حیله و مکرمی انگیختند جهت تنفیر مردم از آنحضرت

جبرئیل عم این آیت را آورد و اخبار کرد پیغمبر صلعم را از آن منافقان بعد از آن آنحضرت در

مجلسی که ایشان حاضر بودند با دیگران فرمود که اینجماعت که شعار ایشان اینست برخیزند

و از آن استغفار کنند و اعتراف باین بکنند تا من شفاعت ایشان بکنم نزد حق کسی از ایشان

برنخواست تا چند نوبت اعاده فرموده و کسی برنخواست امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بی تاب شده فرمود که ای فلان برخیز و ای فلان و فلان تا دوازده کس را همه بنام خواند

پس آنگاه برخواستند و بگناه خود معترف شدند و گفتند بازگشت نمودیم و توبه کردیم

از برای ما شفاعت کن فرمود که بیرون روید از گناه یا از پیش من که من قبول کردم و حق

سبحانه و تعالی اسرعست باجابت فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا آورده اند که میان زبیر

وحاطب بن ابی بلتعهٔ مخاصمتی واقع شد در آب راهئ که هردو ازان مزرعهای
خود را آب دادندی چون محاکمهٔ ایشان بمحکمهٔ سیّد عالم صلی الله علیه وآله وسلم
رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب
شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب
زبیر حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد که نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند
بحق پروردگار تو که ایشان ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی تا وقتی که ترا حکم سازند
در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی پس باز نیابند در نفسهای خود تنگی
وگرانی از انچه تو حکم کردهٔ هرچند مخالف طمع ایشان باشد وگردن نهند وانقیاد
کردند فرمان ترا فرمان برداری بظاهر وباطن بی اعتراض ومخالفت آورده اند که
چون زبیر وحاطب از محکمهٔ نبوّت بیرون آمدند مقداد بدیشان رسید وپرسید
که حکم از برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمهٔ او زیرا که مادر زبیر
صفیهٔ دختر عبد المطلب بود ودرین سخن کردن تاب میداد وروی درهم
میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه گروهند که گواهی
میدهند برسالت این مرد وحکم اورا متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل
در زمان موسی عم گناهی کرده بودند وموسی عم حکم فرمود که توبهٔ شما آنست که

یکدیکر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیکر مشغول شدند تا هفتاد هزار

کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید

کفت بخدای اکر محمد صلی الله علیه وآله مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و

ابن مسعود نیز همین کفتند وحق سبحانه وتعالی فرمود وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ اَنِ اقْتُلُوا

اَنْفُسَكُمْ اَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ اِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ اَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ

بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاَشَدَّ تَثْبِيتًا واکر چنانچه فرض میکردانیدیم براینها که دعوی ایمان

میکنند آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند یا بیرون روید از

سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نکردندی آنچه ما بر ایشان

فرض کرده ایم مکر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود واکر ایشان که منافقانند

بکردندی آنچه ایشانرا پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن هر اینه بهتر بودی ایشانرا

در عاجل وآجل و نیز بیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَاِذًا

لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا اَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وآن وقت که تثبیت حاصل

شدی مر ایشانرا در دین ایشان هر آینه ما میدادیم ایشانرا از نزدیک خویش مزدی

بزرك وثوابی وافر که نعیم جنت است و هر آینه راه مینمودیم ایشانرا راهی راست

که از آن بمقصد رسند یا ببهشت روند آورده اند که ثوبان مولای رسول خدای صلی الله

بود روزی بخدمت آنحضرت آمد زار و ضعیف شده و نزار و نحیف گشته حضرت
رسول صلعم فرمود که ای ثوبان رنگ تو چرا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام
درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت مینگرم آن زمان را بحساب
زندگی میشمارم حالا در اندیشه آنم که مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم
وچه حیله پردازم وسختتر محنتی آنکه در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم واگر
ببهشت روم بدانجا که مرتبهٔ رفیع تست چگونه رسم وبعضی دیگر از اصحاب نیز گفته
اند که این گفتند حق سبحانه وتعالی شکسته دلان فراق را بثمرهٔ وصال شادمان ساخته
آیت فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاۤءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا وهر که فرمان بردار خدای
تعالی را در اوامر ونواهی وفرمان برداری رسول صلعم کند در احکام وحدود پس آن گروه
فرمان بردار باشند روز قیامت با آنکسان که انعام کرده است خدای تعالی از پیغمبران
ورسل واولوا العزم نیز داخلند وراست کر بیش از همه کس تصدیق انبیا کردند وآنان
که متصفند بصفت راستی وکشتگان راه خدای تعالی همهٔ شهدا را شامل است ونیکوکاران
در اعمال وافعال ومقرر است راس ورئیس صدیقین وشهدا وصلحا ائمهٔ معصومین اند
صلوات الله علیهم اجمعین که بزیور این صفات آراسته اند وچه نیکو انند این جماعت

همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا انکه هر یك از ینها نیکو رفیق اند

ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء

مع من احب ذلك الفضل من الله وکفی بالله علیما آن بودند با جماعت مذکوره افزونی

وکرامتست از خدای تعالی و پسندیده است خدای تعالی دانا بمقاصد و نیات یا ایها

الذین امنوا خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا ای آنکسانی که ایمان

آورده اید فرا کیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب پس بیرون شوید

بقتال دشمنان کروه کروه در جهات مختلفه یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده در جهت

واحده و روایتست از ابی جعفر عم که مراد از ثبات سرایاست و بجمیع لشکر وان منکم

لمن لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا

و بدرستی که از شما کس هست که درنك میکند در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند

در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند پس اکر

رسید شما را ای مؤمنان واقعه چون قتل و هزیمت کوید آن مبطی منافق بدرستی

که خدای تعالی انعام کرد بر من چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال امام

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که اکر اهل آسمان و زمین این کلمه را

بکویند باینچنین که انعام کرده خدای تعالی بر ما که در معرکه با رسول الله نبودیم باین

مشرك میشوند وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَاَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ

يَالَيْتَنِيْ كُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوْزَ فَوْزًا عَظِيْمًا واكر برسد بشما نیکوئی زیاده از خدای تعم

چون فتح وغنیمت کوید البته آن متخلف از غزیمت وغزا چنانکه کوئی نبوده میان

شما واو دوستی یعنی خود را دور انداز د وسخن بر وجهی کوید که کو یا هرکز شمارا

ندیده وبصحبت شما نرسیده وسخن او این که کاشکی من بودمی درین غزوه با مسلمانان

تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرک یعنی از غنیمت نصیبی وافر کرفتمی فَلْيُقَاتِلْ

فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ الَّذِيْنَ يَشْرُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ وَمَنْ يُّقَاتِلْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ

اَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا پس باید که قتال کنند در راه خدای بادشمنان دین

آنانکه در بازار معامله بفروختند زندکانی دنیی کذروی در فنا دارد بسرای جاویدانی

ونعیم عرفانی وهرکه کارزار کنند در راه خدای تعالی از برای دین پس کشته کردد و

درجهٔ شهادت یابد یا غالب آید بردشمن مظفر کردد پس زود باشد که بدهیم او را

یعنی در آخرت مزدی بزرک که در صفت در نیاید وعیشی که هرکز منقص نشود

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَالْمُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَآءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِيْنَ

يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ

وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ نَصِيْرًا وچیست شما را ای اهل اسلام که بجهد کمال

وجهد تمام جهاد نمیکشید و بکارزار اشتغال نمی نمائید در راه فرمان برداری
خدای یعنی برای خدای تعالی و برای بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان
جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شدند وکسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه
منع میکردند از مردمان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ابی
ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان و از زنان چون ام شریك وغیرها
و از کودکان و اگرچه مکلف نبودند کفا و علی رغم پدران ایشانرا ایذا مینمودند
و در دعا شریك پدران بودند تا حق تعالی زود تر اجابت فرماید و ابن عباس
میفرماید که من و مادر من مستضعفین بودیم از نسا و ولدان و این مستضعفان
آنکسانند که بزبان تضرع میگویند یعنی دعا میکنند که ای پروردگار ما بیرون آر ما را
ازین دیه یعنی مکه و دیهی که ستمکارانند اهل او بسبب شرك که ظلمی بغایت بزرگست
ان الشرك لظلم عظیم و دیگر بدید کن برای ما از نزدیك خویش کسی که دوستدار
و متولی کار ما باشد و دیگر بساز برای ما از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی
را از ما دفع کند حق سبحانه و تعالی دعای ایشانرا مستجاب گردانید بعضی را خروج
از مکه میسر شد و بعضی را که از جا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلعم بدیشان
فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات ایشانرا سرانجام فرموده

نصیر و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اُسَید که حضرت رسالت صلعم

حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارکان بود الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ

كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا آنکسانی که کرویده اند بخدا و رسول کارزار میمایند در

راه خدای تعالی وآنکسان که کافر شدند از وثنی و یهودی و نصرانی مقاتله مینمایند

در راه شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او پس بکشید ای دوستان و فرمان

برداران شیطان را از مکاید و مصاید او مترسید بدرستی که حیله و وسوسهٔ شیطان

هست سست و بی قوتی زیرا که فریبی است مجرّد از حجّت و برهان و هرچه از روی

حیله و کید و مکر شیطانی است عاقبت ندارد ولهذا اهل خیر و دین را ذکر جمیل

ایشان باقی ماند بر صفحهٔ روزکار واکرچه در مدت حیوة بکنج خمول و نامرادی

بسر کرده باشند و اما ظلمهٔ ملوک وجبابره چون مردند منقرض میشود اثر ایشان

و باقی نمیماند در دنیا نه رسم و نه ظلم ایشان بلکه آنچه اندوخته اند وبال ابدی است

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ

عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ

وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا آیا نظر کردی بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبدالرحمن
بن عوف وسعد ابی وقاص ومقداد بن اسود وامثال ایشان که ما را دستوری ده
که با اهل شرك حرب کنیم که آزار وایذای ایشان از حد گذشت وبحکم الهی گفته شد
مر ایشانرا که از کارزار کفار باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد
وبپای دارید نماز را وبدهید زکوة را پس آنهنگام که بمدینه آمدند ونوشته شد
یعنی واجب شد بر ایشان کارزار کردن با کافران آن وقت گروهی از ایشان میترسیدند
از جنگ مشرکان چنان ترسیدنی که از خدا باید ترسید بلکه ترسی ازان سخت تر واین
ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهیت امر خدای تعالی یعنی بالطبع
از فوت وموت ترسیدند وگفتند ای پروردگار ما برای چه چیز واجب گردانیدی
بر ما مقاتله کفار را چرا ما را باز نگذاشتی ایمن وفارغ تا اجل که نزدیکست بهر کس اگر این
سؤال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست واگر از مؤمنان وقوع یافته از روی
خوف وبد دلی سخن گفته باشند وباز توبه کرده وقولی آنست که قومی از مؤمنان بعد
از نزول آیت قتال منافق شدند واز جهاد تخلف ورزیدند واین سخن ایشان بود
واصح آنست که سؤال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند بر وجه انکار یا این گفتن
بسبب امر دنیوی هم بوده باشد بگوای محمد ص این ترسندگانرا که دل در دنیی بسته اند

آنچه بدان تمتع میکیرند از دنیی اندکست در جنب آخرت ونعم اخروی بی غایت زمتاع

دنیا ناپایدارست ونعم آخرت پایدار ومتاع دنیی مشوبست باغدار ونعم آخرت صافی

ازاکدار وچون چنین است سرای آخرت بهترست از دنیا وفاضلتر مرکسی راکه بپرهیزد

از شرك یا از همه منکرات وستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب آن جهان

کم نخواهد کرد مقدار رشتهٔ که بر دانهٔ خرماست پس بوعدهٔ استیفای ثواب مستظهر باشید

واز مرك که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ کردنی را از وی کمندرهایی

میسر نیست ودر هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُّمُ

الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَإِن

تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ فَمَالِ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ

يَفْقَهُونَ حَدِيثًا هر جاکه باشد دریابد شمارا مرك واکرچه باشید در برجهای محکم

واکر برسد منافقانرا نعمت بسیار وارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر بود

میکویند این نیکویی از نزدیك خدای است واکر برسد بدیشان دست تنکی وقحط

یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود کویند این سختی از نزدیك توکه محمدی

وبسبب تدبیرات توکه صایب نبوده آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه

وآله از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها دران سال برسوال سنهٔ سابقه نبود ونرخها

روی بگرانی نهاد منافقان وجهودان آن حال را نسبت بقدوم میمون سرور عالم صلی الله
علیه وآله وسلم کردند حق سبحانه وتعالی در تکذیب قول ایشان میفرماید بگو که همه
قبض وبسط وگرانی وارزانی وغنیمت وهزیمت از نزدیک خداوندست وبقضا وقدر
اوست وقادر نیست احدی بر رد ودفع آن که بندگان را بآن معامله آزمایش کنند کان میکنند
تا خالص که برون آید ورسوا که شود پس چیست وچه حالتست مرین گروه منافق وجهود
راکه نزدیک نیست که فهم کنند سخنی را که مشتملست بر موعظهٔ ایشان که مضمون قرآنست
یا آنکه نیستند که سخن در یابند چون بهایم که میشنوند وفهم نمیکنند واز بی فهمی ایشانست
که خود را دور میگیرند ومیگویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ
فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا آنچه بتو رسد از غنیمت وفتح
از فضل خداوندست وآنچه بتو رسد از هزیمت وقتل اصحاب از نفس تست وبعضی
معنی آیت بدین نحو می آرند که ای انسان آنچه از نیکویی بتو رسد از فضل وکرم خدا
وندست وهر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تست ومعصوم ازین حکم مستثنی است
زیرا که بلای او از برای رفع درجاتست نه بواسطهٔ کسب خطیئات وفرستادیم ما ترا
برای همه آدمیان فرستادنی که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه وسیئه بتو کنند
چه هرچه از عقوبت که بایشان میرسد از شومی اعمال ایشان است وتو رسول خدائی که

طاعت تو بر همه واجبست و در تو محض خیرست و پسندیده است خدای تعالی گواه

برین و بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ وَمَنْ تَوَلّٰى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

حَفِيظًا هر که فرمان برد رسول را پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای تعالی را برای آنکه

رسول بطاعت خدای تعالی میخواند بامر خداوند پس فرمان برداری او برداری حق باشد

و هر که اعراض کند از فرمان تو پس ترا نفرستاده ایم بر ایشان نگهبانی که ایشانرا از ارتکاب

معاصی محافظت کنی و جزای اعمال ایشان بدهی بعضی از علما این حکم را بآیت السیف

منسوخ دانند وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي

تَقُولُ وَاللّٰهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ وَكَفَى بِاللّٰهِ وَكِيلًا و میگویند

منافقان در حضور تو از فرمان برداری و از اطاعت حکم تو پس چون بیرون روند

از نزدیک تو بشب بایکدیگر میگویند گروهی از ایشان غیر از انکه روز با تو میگویند

یا میگویند غیر از آنکه تو بایشان میگوئی لفظ تقول مغایب مؤنث است و فاعلش ضمیری

عاید بطایفه یا مخاطب مذکر و خدای تعالی مینویسد یا کرام الکاتبین در لوح محفوظ

آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب تا بفراخور ایشان بدیشان جزا دهد پس

روی بگردان از عقاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست و توکل

کن بر خدای تعالی و کار خود با وی گذار و بس است خدای تعالی قایم بامور بندگان و متصرف

در احوال ایشان و کفایت کنندهٔ مهمات متوکلان اَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ کَانَ مِنْ
عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن
و تفکر نمیکنند در ان تا بر ایشان ظاهر کردد باثار اعجاز که این کلام حق است و اکر بودی
این قرآن از نزدیک غیر خدای تعالی یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاقست
هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در و اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم
زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی و این آیت
متضمن دلالت است بر معانی کثیره بعضی از ان بطلان تقلید ست و صحت استدلال
در اصول دین زیرا که حق تعالی ترغیب و تحریص فرموده بر تفکر و تدبر در امور قرآنی
و دیکر فساد قول آن جماعت که میکویند که فهم معانی قرآن موقوفست بر تفسیر رسول صلی الله
علیه و آله مثل قول حشویه و غیرهم زیرا که اکر چنان بودی تدبر و تفکر را فایده نبودی
وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ
مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطَانَ
إِلَّا قَلِیلًا و چون بیاید بمنافقان کاری یعنی خبری از انچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت
رسالت صلعم بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع
اعادی یا مکنت سریه از سرایای مسلمانان افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و در ان

افشا ضرر و فساد است زیراکه خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ

ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان و اگر باز گذارند

آن خبر را برای صایب پیغمبر صلی الله علیه و آله تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند یا بتدبیر خداوندان

امر از اهل ایمان که صفت عصمت و سمت وثوق ایشانرا باشد و لهذا ابو جعفر علیه السلام

فرموده که اولی الامر ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و دران وقت

امیر المؤمنین بود و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و طفولیت حسین

مانع ردا مور نیست که هرآینه بدانند آنرا آنانکه استخراج میکنند خبر را و نیکو

تحقیق میفرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را

اخفا باید کرد و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر شما بارسال رسول علیه السلام و بخشایش او

با نزال قرآن و روایتست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام که فضل حضرت

رسول الله است و رحمت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما که اگر نه برکت ایشان بودی و گو

اینها بودی هرآینه پیروی میکردید شیطانرا مگر اندکی از شما که بعد ذره عصمت

ربانی از وساوس شیطانی ایمن میماندند و گفته اند اندک جماعتی اند که قبل از

بعث رسول صلی الله علیه و آله و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافته اند چون سلمان

فارسی و ورقة بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف

بين ذَيْ يَدَنْ او مثال ايشان فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَأْسًا وَاَشَدُّ تَنْكِيلًا پس كارزار كن
در راه طاعت و رضاى خداى تعالى نزول آيت در بدر موعد بود كه حضرت
رسالت صلى الله عليه وآله عزيمت بدر كرد و نعيم بن مسعود مردمانرا از لشكر
ابو سفيان ميرسانيد و بعضى از صحابه رفتن را كاره بودند و حضرت ميفرمود
كه هم تنها باشم كه ميروم اين آيت فرود آمد كه اگر ديگران تخلف ورزيدند از كار
زار كفار تو برو و مقاتله كن تكليف شايد كه خداى تعالى باز دارد شدت آنها كه كافر شدند
كر بزه نشد در جهاد مگر بر نفس تو پس از مخالفت ديگران غمناك مشو و ترغيب
كن مؤمنانرا بر قتال مشركان كه بر تو ترغيبست نه تكليف شايد كه خداى تعالى باز دارد
شدت آنها كه كافر شدند يعنى قريش بانكه ترس در دل ايشان اندازد و همين حال
در بدر صغرى واقع نشد كه ابو سفيان بترسيد و بموضع بدر نيامد چنانچه در
سوره آل عمران مذكور شد و خداى تعالى سخت ترست در هيبت و صولت از قريش
و سختتر در عقوبت در عذاب ايشان مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ
مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا
هركه در خواهد در خواستن نيكو كه احقاق حقى بشود يا ضررى از كسى باز دارد

یا مظلومی از ظالمی خلاص کند باشد مر او را نصیبی ازان از اجر و ثواب و هر که درخوا
درخواستن نیکو که احقاق حقی بشود یا ضرری از کسی باز دارد یا مظلومی از ظالمی
خلاص کند باشد مر او را نصیبی ازان از اجر و ثواب بدی که بدان حقی از حقوق تلف
شود و ضرری بکسی رسد و اعانت ظالمی نماید و چیزی از مستحق باز دارد باشد
مر او را نصیبی ازان از وبال و هست خدای تعالی بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت
یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا و چون تحیت داده شوید بسلام پس شما نیز
تحیت گوئید بنیکوتر ازان تحیت اگر مسلم گوید السلام علیکم شما در جواب بگوئید که
وعلیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او و برکاته
زیاده کنید یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک وعلیک السلام
بگوئید و اگر رحمة الله زیاده کند شما زیاده کنید در جواب و اگر مسلم در جواب السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته بگوید زیادتی فوق این وارد نشده چنانچه طبرسی رحمه الله
آورده که مردی بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت السلام علیک آنحضرت در جواب
فرمود که وعلیک السلام و رحمة الله دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله دیگری
آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله آنحضرت فرمود که وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته

آنحضرت در جواب همان فرمود و هیچ نیفزود و هر شخصی گفت که یا رسول الله چرا از برای

ثالث چیزی زیاده نفرمودی فرمود زیرا که باقی نماند از تحیت چیزی که من زیاده کنم

و آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که اگر سلام داد با سلام علیك ده حسنه

در دیوان اعمال او مینویسند و اگر و رحمة الله زیاده کرد بیست حسنه و اگر و برکاته

افزودسی حسنه و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام نقل

میکند که مراد بتحیت در آیت سلام است و غیر آن از بر و احسان و سلام کردن از سنن

مؤکده است و جواب آن واجب علی الکفایه است اگر بر جماعتی سلام کند یکی که جواب

گفت از دیگران ساقط است و اگر بر یکی سلام کرد رد آن فرض عین است تا غایتی که در

نماز باشد چه صیغهٔ امر دلالت بر وجوب دارد و داب عرب در زمان جاهلیت در

وقت ملاقات حیاك الله بوده حق تعالی آنرا بدل فرمود در زمان اسلام به السلام و این

... احسن است زیرا که حیوتی که مقرون بسلامت نباشد مرگ بهتر از آنست و دیگر

السلام اسمی از اسماء الهی است پس ابتدا با و اولی است دیگر دفع ضرر اهم است از جلب

نفع و افشا سلام مستحب است عبد الله بن سلام روایت کند که چون پیغمبر صلی الله علیه

وآله مدینه را بیمن قدوم خود بیاراست اول تکلمی که فرمود این بود که یا ایها الناس

افشوا السلام واطعموا الطعام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام یعنی ای مردمان

نشر سلام کنید بر هر کس از کوچک و بزرگ و اطعام کنید طعام را بر مستحق و غیر آن
و رعایت صلهٔ رحم نمائید و بنماز شب قیام کنید دران حال که مردم در خواب باشند
آنگاه داخل شوید در بهشت بسلامت و امنیّت چه تحیّت نصاری نهادن دست
بوده بر دهان و از آن یهود اشارت بانگشتان و از آن مجوس دو ته شدن و تحیّت جاهلیت
حیاک الله که مذکور شد و تحیّت این امّت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این دلیلست
بر آنکه این دین اشرف ادیانست و اکمل آن و بعضی گویند که اگر مسلّم مسلم باشد جواب
باحسن باید و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ و علیک بدرستی که خدای تعالی
هست بر همه چیزی حساب کننده پس شما بر تحیّت و جواب آن حساب خواهد کرد اَللّٰهُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ لَا رَیْبَ فِیْهِ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِیْثًا
خدای تعالی هست بی شبهه هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او بخدای که
که جمع کند شما را در قبور تا روز قیامت که برانگیزد هیچ شک نیست دران روز را در
جمع و کیست صادقتر از خدای تعالی یعنی نیست از و راست گوی تر از جهت قول
و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای تع
از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان
گشته مراجعت نمودند و پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان را

در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان

حکم میفرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ

أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس چیست شما را از شان

منافقان که متفرق شده اید بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی

هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اجازت خواسته

که اقامت بادیه نمایند از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در

اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر

ایشان اتفاق نمیکنید و حال آنست که خدای تعالی رد کرد ایشانرا بحکم کفر و قتل و سبی

بانچه عمل کردند و روی از مؤمنان برتافته رجوع بکافران نمودند آیا میخواهید که راه

نمایید آنرا که خدای تعم داغ خذلان بر جبین او کشیده بواسطهٔ کفر و مخالفت او و توفیق

از وی سلب کرده و هر کرا گمراه کرداند او را خدای تعالی یعنی بسبب کفر و نفاق لطف

از وی باز گیرد پس نیابی تو مر او را راهی بحق که بمطلوب رسد وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا

كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا

فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا دوست

میداردند این برگشتگان از دین آنکه کافر شوید شما همچنانکه ایشان شده اند تا باشید برابر

یکدیگر در کفر و ضلالت پس فرا مگیرید از ایشان دوستان تا وقتی که ایمان آرند و محقق

شود ایمان ایشان که هجرت کردند در راه رضای خدای تعالی هجرتی خالی از غرض و ریا

پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید و بکشید ایشانرا

هر جا که یابید در حل و حرم و مگیرید از ایشان دوستداری و نه یاری و نه مددکاری

بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ

عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ

لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند بگروهی که واقع شده میان شما و

ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر و نقل از ابی جعفر هو کرده اند که آن

قبیلهٔ هلال بن عویمر سلمی بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان مقرر نموده بود

که هر که بجوار ایشان درآید در جوار آنحضرت باشد یا به پیوندند بقومی که آمده [illegible] شما

و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند آنرا که با شما مقاتله کنند یا کارزار

کنند یا قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بدان که با پیغمبر صلی الله علیه

و آله مقاتله نکنند و با قریش نیز برهمین گونه عهد کردند و اگر خواستی خدای تعالی هر اینه

مسلط ساختی ایشانرا بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی پس هر اینه با شما

قتال کردندی پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفا و معاهدان شما پس کارزار
نکنید با شما و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند
پس نساخت و ننهاد خدای تعالی مر شما را بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال
ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است سَتَجِدُونَ آخَرِينَ
يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ
يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ
ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا زود باشد که بیابند قومی
دیگر یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند غرض ایشان آنکه میخواهند
که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز کردند کافر شوند و اراده ایشان آنکه ایمن شوند
از قوم خود هرگاه که بخوانند ایشانرا بسوی کفر یا قتال اهل اسلام باز گردند بدان فتنه
پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان و باز ندارند
دستهای خود را از قتال پس بگیرید ایشانرا و بکشید شان هرجا که بر ایشان دست
یابید و آن گروه دادیم ما شما را بر ایشان حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان
و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ست وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا
إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا

أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ
مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ
فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

ونسزد و روا نباشد مر مؤمنی را آنکه بکشد مؤمنی را بغیر حق مگر کشتنی بخطا و این
آنست که تیری یا سنگی وغیر آن بر مرغی یا بر صیدی می انداخت وقصد او آن مرغ
وصید بود مثلا بر آدمی خورد وکشته شد واین حکم دارد اگر کسی را کشت بظن
آنکه کافرست واو مؤمن بود وهر که مؤمنی را بخطا بکشد پس بر و واجبست آزاد
کردن بنده گرویده از مال قاتل ونکته درین آنکه چون قاتل بیرون برد نفسی را
از قید حیوة لازم است برو که اخراج کند نفسی را از قید عبودیت زیرا که این
حکم احیا دارد چنانچه عبد حکم میت دارد در عدم تصرفات وبر عاقله قاتل است
دیتی تمام ادا کرده شده بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث
مگر آنکه اولیای مقتول تصدق کنند وباز گذارند دیت را بر عاقله قاتل وازو عفو
کنند ودیت خطا بر عاقله قاتل وازو عفو کنند ودیت خطا بر عاقله لازم است
نه بر مال قاتل وعاقله پدر است واولاد وآنکه متقرب با بوین است یا اب تنها از ذکور
نه از ام ومتقرب بام وآنکه در سه سال ادا کنند ودر قتل عهد بیکسال ادا کنند ودر شبه

عمد بدو سال و دیت مطلقا یا هزار مثقال طلای مسکوک خالص است یا ده هزار
درهم نقره یا هزار گوسفند یا دویست حله از برود یمن که هر حله دو جامه باشد
یا دویست گاو یا صد شتر نزول این آیت در شان عیاش بن ربیعه است که قبل
از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان می داشت شبی بگریخت و روی بمدینه
نهاد مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل و برادر او حارث که برادر ما
دری عیاش بود جزع و فزع مادر را مشاهده نموده از عقب او رفتند و از نزدیک
مدینه او را با فسون و افسانه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش در بسته در
آفتاب می انداختند تا از مسلمانی بر گردد و حارث بن یزید روزی بر و بگذشت
گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت در دین اسلام اختیار کن و آسوده
شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار که از وی میطلبیدند بگفت و دیگر
باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک این حق چرا
کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد
که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث
نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود
روزی حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنابران سوگند او را بقتل آورد صحابه عیاش

را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق بکشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بران
صورت نادم شده بخدمت حضرت رسالت صلعم آمد و تمام قصه بعرض او رسانید
و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزای آنم این آیت
فرود آمد و حکم قتل خطا مبین شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شما اند
یعنی کافران و او یعنی مقتول مؤمن باشد پس بر قاتل او باشد آزاد کردن بندهٔ مؤمن
نه غیر آن چه ادای دیت با اهل او نشاید زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست و اگر
آنکه کشته شده از قومی باشد که میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمت بوده در
مقتول اختلافست بعضی گویند که بر کفر کشته شده بخطا بنا برین قول پس بر عاقله است
دیت ادا کرده شده با هل او که مسلمان باشد و آن دیت هشتصد درهم است نزد امامیه
رضوان الله علیهم و دیگری گوید که او مؤمن بوده باشد و بر ایمان کشته باشد بخطا
پس دیت مقرر بر عاقله واجبست که ادا کند بر ورثه که مسلمان باشد و این قول ظاهر و درست
در اخبار امامیه و موید این قول وجوب کفاره است بقتل و چه کفاره لازم نمیشود
بقتل کافر و اینجا لازم است چنانچه فرمود که و آزاد کردن بندهٔ مؤمن است پس هر که
نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن پس بر وست روزهٔ دو ماه پیاپی
و تتابع بیکماه و یکروز از ماه دیگر وجود میگیرد و در باقی متفرق میتواند داشت و این

از کفارهٔ مرتبه است و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادنی و

این توبه دادن از خدای تعالی ست و توفیق او و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول

حکم کنندهٔ در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را

در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلعم آمده صورت حال بموقف

عرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید

که کشندهٔ هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بر موجب شریعت ادا کنید

بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر رو بمدینه

دادند و چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسهٔ شیطان مقیس را بران داشت

که فهری بیگناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مرا دیت سود

آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد گویند در روز فتح مکه کشته شد و این آیت

در باب او نازل شد که وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا

وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا و هر که بکشد مؤمنی را بعمد

وقصد و حلال داند کشتن او را یا بکشد او را بر دین و ایمان او پس پاداشت او دوزخ

است در حالتی که جاوید باشد دران و خشم گرفت خدای تعالی برو و براند و دور

ساخت او را از رحمت خود و آماده ساخته است برای او عذابی بزرگ بجهت ارتکا

این گناه چه حق سبحانه تعم از وعید پنج چنین ذکر فرموده که در عظم جرم یکی کافی بود
وکفارهٔ قتل عمد کفارهٔ جمع است که عتق رقبه است وصیام شهرین متتابعین واطعام
شصت مسکین آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله سریه بر سر قومی فرستاد
وامیر ایشان مقداد بود یا غالب ومرداس فدکی از یشان مسلمان بود قوم او بگریختند
واو با مال ومتاع وغنم خود بکوهی متحصن شده همین سریه تکبیر گویان رسیدند
ومرداس آواز تکبیر ایشان شنیده او نیز تکبیر گفت وبر مؤمنان سلام کرد وزبان
بگفتار کلمه شهادت گشوده از کوه بزند آمد اسامهٔ بن زید برو تاخت وفی الحال بضرب
شمشیر سرش بینداخت وهرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که
بآنحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده
وبیگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب
حضرت عزت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله ودر روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول
الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود آنحضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را
شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ وابن عباس رضوان الله علیهما گوید که
اسامه سوگند یاد کرد که دیگر شمشیر بر روی کسی نکشد که او بکلمه شهادت تنطق کند
وباین عذر تخلف کرد از مقاتله اهل بغی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را طلب فرمود

اما این عذر مقبول نیست زیرا که واجبست طاعت امام مفترض الطاعة مع ذلك

شنیده بود از پیغمبر صلی الله علیه وآله که میفرمود یاعلی حربك حربی وسلمك سلمی لیکن

در کشف الغرفان آورده که امیر المؤمنین عفو از محض کرم جرم او را پوشانید که العذر

عند کرام الناس مقبول الرّوایت آنست که در شان اسامة بن زید نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ

آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَی إِلَیْکُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ کَثِیرَةٌ کَذَلِكَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ

عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا ای کروه کرویدکان چون سفر کنید

در راه خدای تعالی یعنی بجهاد روید پس نیك بپرسید و به آهستکی تفحّص نمایید

ومکویید مر کسی راکه القا کند بشما سلام را یعنی تحیّت اهل اسلام کوید تو مؤمن

نیستی بلکه بجهت اعنی از ما این کلمه میکفتی میطلبید ای مجاهدان مال فانی دنیی را

مراد غنیمت وغنم مرداس است واکر شما طالب غنیمتید پس نزدیك خدای تعالی غنیمت

بسیارست که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال همچنین

بودید شما پیش از این یعنی اوّل که باسلام در آمدید بجهت حفظ خون ومال خود

توسّل بکلمهٔ شهادت مینمودید پس منّت نهاد خدای تعالی بر شما بآنکه استقامت داد

شما را در دین پس نیك روشن سازید مهم را در قتل مردم تعجیل مکنید زیرا که

چه وبال زنده کذاشتن هزار کافر نزد خدای تعم کمترست از کشتن یك مسلمان بدرستی
که خدای تعالی هست بآنچه شما میکنید دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي
الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ
أَجْرًا عَظِيمًا برابر نیستند نشینندکان در خانهای خود از مؤمنان که نباشند خداوندان
بیماری وعجز وجهاد کنندکان در راه خدای تعالی بمالهای خود که تهیهٔ اسباب قتال
وتجهیز مقاتلان میکنند وبنفسهای خود در معرض قتل می آرند وچکونه برابر توانند
بود کسی که در مرتبهٔ راحت تن پروری کند با آنکه در معرکهٔ مجاهدان جان بازی نماید
زید بن ثابت میکوید که این آیت فرود آمد ودر الفاظ غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم
کفت یا رسول الله صلعم حال من چون باشد که نابینا ام ومحروم از دولت مقاتله با اعدا همان
زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد وبعد از کشف آن حال فرمود که بنویس من لدنی
غیر اولی الضرر تفضیل داد خدای تعم جهاد کنندکان را بمالها وتفسهای خود بر نشینندکان
بقدر پایه که آن غنیمتست وظفر ونام نیکو وهمه را از قاعدان بقدر که میل جهاد دارند
ونمیتوانند ومجاهدان که بخود مباشرتنند وعده کرده است خدای تعم پاداش نیکوکه
آن بهشتست اما تفاصیل درجات وتفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وازینجا نیز

افضلیت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم معلوم میتوان کرد که کوشش آنحضرت

در جهاد بچه مرتبه بود از شجاعت وحماست ودلاوری در معارك وفتوح

تمام دیار وقلاع کفر بقوت بازوی آنحضرت شد چنانچه بر هیچ احدی مخفی نیست

ودیگر عبادات که بآن جمع میفرمود صاحب فتوح نقل میکند که در لیلة الهریر در موضع

صفین که با بغاة مقاتله میکرد آن جنك بغایت عظیم بود چنانچه دران شب سی هزار

کس از طرفین بقتل آمده بودند وآنحضرت دران شب پانصد وبیست وسه منافق را

بدوزخ فرستاده بود که صباح کشتگان آنحضرت ممتاز بودند که هرچه زده بود در

طول یا در عرض بدو نیم راست کرده بود بی تفاوت وهر کدام را یکضربت پیش نزده

بود مع ذلك اوراد مقرر خود را نگذاشته بود که هزار رکعت نماز بود که هر شب ادا

میکرد آنجا که آنحضرت علم مجاهدت می افراشت دیگران در جنب آن قاعده بودند چنانچه

بعضی ازان در غزوهٔ بدر ودیگر غزوات مذکور خواهد شد انتهى القصه حالات

آنحضرت باعانت الهی فوق طوق بشرست زهی بی سعادتی که از فیض اینچنین کس

محروم باشد وتفضیل فرمود خدای تعالی مجاهدانرا بر نشینندگان بی عذر مزد

بزرك را درجات منه ومغفرة ورحمة وكان الله غفورا رحيما که آن پایهای بلندست

از حضرت عزت در آخرت وگفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار

دویده اسبی تیزرو هفتاد سال وآمرزش وبخشایش وهست خدای تعالی
آمرزندهٔ کناهان کذشتهٔ ایشان مهربان برایشان درازدیاد اجر ایشان در اخبار
آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکهة وحارث بن زمعة بن اسود وقیس
بن ولید بن مغیره وابو العاص بن منبة بن حجاج وعلي بن امية بن خلف وامثال
ایشان با وجود قدرت ازمکه بمدینه هجرت نکردند وچون رؤسا قریش بجانب بدر
می آمدند ایشان همراه کافران بحرب کاه حاضر کشتند وبشمشیر مسلمانان کشته شدند
حق سبحانه وتعالی درشان ایشان فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ
قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً
فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا بدرستی آنانکه جان می
ستانند از ایشان ملئکه که اعوان ملك الموتند درحالتی که ایشان ستمکاران بودند
برنفس خود بترك هجرت ودران وقت فرض بود وبموافقت باکفار وآن ممنوع
بود کفتند ملئکه از روی سرزنش ایشانرا که درچه چیز بودید از کار دین وباکدام
طایفه بودید از مشرکان وموحدان کفتند بودیم ما ضعیفان وعاجزان در زمین مکه
وکفار غالب بودند کفتند فرشتکان تکذیب ایشانرا که آیا نبود زمین خدای تعالی کشاده
وبسیار که شما هجرت کنید در طرفی دیکر از ان چنانچه مهاجران حبشه ومدینه کردند

پس آنگروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست ایشانرا دوزخ

واین عقوبت همهٔ تارکان هجرت را مقررست إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ

وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا مگر آنکسانی را که بحسب واقع

ضعیف وعاجزند از مردان وزنان وکودکان که توانائی وچاره سازی ندارند

وغیدانند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ

عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا پس آنگروه بیچارگان شاید خدای تعالی آنکه عفو کند

از یشان لفظ عفو ایمائی میکند بآنکه ترك هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر

ایمن نتواند بود وهست خدای تعالی عفو کننده از معذور آن آمرزندهٔ گناهان

ایشان در طبرسی از عکرمه نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله در پس نماز پیشین

دعا میفرمود که بارخدایا خلاصی ده ولید ومسلمه بن هشام وعیاش بن ابی ربیعه

وضعفای مسلمانان از ایادی مشرکان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ

مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ

الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا وهرکه هجرت کند در راه

طاعت خدای تعالی یابد در زمین موضع بسیار یعنی آرامگاه وفراخی در روزی

یا کشادگی در اظهار دین واعلای کلمهٔ ایمان عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که

در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید

ترک هجرت نازل شد و نوشتهٔ آن بمستضعفان مکه رسید جندع یا جندب بن ضمره

پسران را گفت هرچند من پیر و بیمارم اما از جملهٔ مستضعفان نیستم چارهٔ رفتن میتوانم

و راه مدینه را نمیدانم میترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من

خلل پذیر شود مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید فرزندان اشارت پدر را

منقاد شده استعداد راه مهیا کردند بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع

ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن

تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو

این بگفت و در گذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی

اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی حق تعالی این آیت فرستاد و هرکه بیرون آید

از خانهٔ خود در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا و رسول او یعنی برای ایشان پس دریابد

او را مرگ در اثنای طریق و بهجرت گاه نرسد پس بدرستی که ثابت باشد مزد او بر خدای تعالی

و هست خدای تعالی آمرزندهٔ گناه تاخیری که در هجرت کرده مهربان در وعدهٔ مثوبت

او بحسن نیت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که فرار نماید بسبب دین داری

خود از زمین بزمین دیگر اگرچه یک شبر باشد واجب گردد او را بهشت و او رفیق حضرت

خلیل الرحمن و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله باشد و زرارة بن اعین متوجه مدینه
شد جهت دیدن پسرش عبید الله و دیگر آنچه خبر امام موسی عم معلوم کند در راه
وفات کرد و این خبر با مام موسی عم رسید فرمود که امید وارم که زرارة از اهل این
آیت باشد و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة
ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا و چون
سفر کنید در زمین پس نیست بر شما گناهی و نفی جناح منافی وجوب نیست زیرا که استعمال
او در وجوب نیز می باشد مثل ان الصفا والمروة من شعائر الله تا آنجا که فلا جناح
علیه ان یطوف بهما و طواف آن واجبست پس یعنی واجبست آنکه کوتاه سازید از نماز
یعنی رباعی را دو رکعت کذارید اگر ترسید آنکه بکشند شما را کافران یا تعرض کنند و مکروهی
بشما رسانند شرط خوف باعتبار غالبست چه در ان وقت در حوالی مدینه مسلمانان
نبوده اند و در حال سفر مباح بی ترس نیز تقصیر باید کرد بدرستی که کافران
هستند مر شما را دشمنی آشکارا و وجوب قصر از سنت نیز ثابت شد چنانچه یعلی بن امیه
کوید که من از صحابی پرسیدم چه حالست که ما قصر میکنیم و حال آنکه امنیت نیز ثابت
ما را حاصل است کفت من هم تعجب دارم مثل تو درین امر پس او کوید که از پیغمبر صلی الله
علیه وآله این را پرسیدم فرمود آنحضرت که این صدقه ایست که حق تعالی تصدق فرمود

بر شما قبول کنید صدقه خدا را و صیغهٔ امر نیز از برای وجوبست و دیگر روایات اهل
البیت علیهم السلم در وجوب آن بسیار وارد یافته و قصر گاه در کمیت باشد مثل
صلوة سفر و خوف و گاه در کیفیت می باشد مثل شدت خوف که کار به مسابقه و معانقه
رسید بقدر امکانست چنانچه مبین میگردد وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ
طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ
طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ
إِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف
از اعادی پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم سازی پس باید
که بایستند گروهی از ایشان با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روی بروی دشمن
بایستند پس باید که فرا گیرند آنان که نماز میگذارند از پس شما در برابر دشمن و چون
این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند و بیایند آن طائفهٔ دیگر که نماز
نگذارده اند و پاس میداشته اند پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر و باید که بردارند
ایشان نیز با خود آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و سلاحهای

که بدان جنك میکنند چون شمشیر وحربه وتیر وکمان ودوست میدارند آنانکه کافر
شده اند آنرا که غافل شوید ازسازهای حرب خود واز متاعهای خویش چون
اثاث وسایر رخوت پس حمله آورند بر شما یك حمله وهرچه یابند ببرند نقلست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بغزوه فرموده بود همین که بعسفان رسید
مشرکان عرب را دید که همچنان صف راست کرده وقتال وجدال را مهیا شده
حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف بر کشیدند وقت نماز پیشین
درآمد وسواد لشکر کفار میان قبله وسپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله با یاران باقامت نماز اشتغال نمودند وکفار معاینه رکوع وسجود
ایشان مشاهده نموده بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند
که چرا بر ایشان هجومی نکردیم وبترك تاز شوکت ومدار ایشان بر نیاوردیم یکی از
زمرهٔ کفره آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیکر هست که در اغراز واکرام
آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نکاه داشته دران وقت ناکاه بر سر ایشان
رانیم وبکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده
جبرئیل عم فرود آمد وکیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله تعلیم داد وهیچ کناهی نیست بر شما اکر باشد باشما رنجی از باران که کران

کردانند اسلحه را یا باشید بیمار و ناتوان در حمل سلاح آنکه بنهید سلاحهای خود را
و بهر حال فرو گیرید آلات نگاه داشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکنند و گفته
اند مراقب و بر حذر باشید بدرستی که خدای تعالی آماده کرده است برای
کافران عذابی خوار کننده و مجملی در باب صلوة قصر آنست که قصر اسقاط دو رکعت
اخیر نمازست از نمازهای چهار رکعتی و آنرا دو سبب است اول سفر و شروط آن
هشتست اول قصد موضع معلوم دوم سفر مقصود می باید که بحد مسافت شرعی
رسیده باشد و آن هشت فرسخ است سیوم می باید که از موضع اقامت چندان برود
که آواز بانگ نشنود و دیوارهای آن شهر نبیند چهارم می باید که سفر جایز باشد
بحسب شرع پنجم بقا قصد ست ششم می باید که نرسد بحد و دجایی که او را در آنجا
ملکی بوده باشد و اگر چه یک درخت خرما باشد و شش ماه در زمان ملکیت در آنجا
وطن ساخته باشد هفتم می باید که کثیر السفر نباشد هشتم باید که سفر مستوعب
وقت باشد اما در مسجد مکه و مسجد مدینه و جامع کوفه و حایر امام حسین عم مخیرست
و اتمامش اولی است و سبب دوم خوفست و آن نیز موجب قصر نمازست خواه در
حضر و خواه در سفر بجماعت یا فرادی پس اگر دشمن در غیر جهت قبله بود و خوف
هجوم دشمن باشد بر مسلمانان و در مسلمانان آن مقدار قوت باشد که دو گروه توانند شد

وهر کدام ازین دو کروه احتیاج بزیادتی نداشته باشند امام بکروه اول یکرکعت
بکذارد وهرکاه امام برخیزد آن جماعت قصد انفراد کنند ونماز را تمام نمایند بعد
ازان کروه دیکر بیایند وداخل شوند با امام در رکعت دوم ومفارقت کنند ایشان
از امام در تشهد وتمام کنند نماز خود را وامام دراز سازد تشهد را تا با همدیکر سلام
بدهند ودر نماز شام امام با کروه اول یکرکعت بکذارد وبا کروه دوم دو رکعت
دیکر یا بعکس واین نماز را نماز ذات الرقاع کویند واکر تمام کند نماز را با هر دو کروه
صحیح است ونماز دوم سنت باشد مر امام را واین نماز را نماز بطن النخل کویند
واکر دشمن در جهت قبله باشد وبینند ایشانرا وترسند از هجوم ایشان وممکن
باشد که مسلمانان صف خود را دو صف سازند امام تکبیر احرام بکوید با هر دو صف
ورکوع کند با ایشان وچون امام بسجود رود متابعت کنند صف اول امام را ونکاه
دارند ایشانرا صف دوم وچون برخیزد امام برکعت دوم نکاه دارند صف اول
صف دوم را تا سجده کنند ایشان نیز اما اولی آنست که صف اول بموضع صف دوم
آیند وصف دوم بجای صف اول روند واین نماز را نماز عسفان کویند واکر بنیاد
جنک شود وبآن رسد که شمشیر در یکدیکر نهند ومتعذر باشد کذاردن نماز بهیئتی
که از پیش کذشت بکذارد بقدر امکان پیاده یا سوار روی بقبله یا غیر قبله با عدم امکان

وسجده کند سوار بر زین کوبه اسپ یا بر پالان وپس اگر متعذر باشد قبله نیز اشارت
کند وهمچنین است حال پیاده نیز اگر سجده تواند که بکند واگر نه اشارت کند اما اشارتی
که از برای سجود کند زیاده باید ساخت از اشارتی که برای رکوع است واگر متعذر
گردد افعال واذکار نماز درستست برای هر رکعتی تسبیحات اربعه که با نیت وتکبیر
احرام وتشهد وتسلیم باشد وواجب نیست اعادهٔ آن نماز در حال امنیت فَاِذَا
قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيْمُوا
الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا پس چون ادا کردید
نماز خوف را وفارغ شدید از آن پس یاد کنید خدا را تعالی در حالت قیام که شمشیر میزنید
ودر حالت نشستن که تیر می اندازید وبر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید
وافتاده که اشارت باشد بنماز شدت خوف چنانچه مذکور شد یا مراد مداومت ذکر
باشد در جمیع احوال چنانچه در حدیث قدسی آمده که ای موسی یاد کن مرا که یاد من
خوبست در همهٔ احوال یا مراد تعقیب بادعیه باشد بعد از نماز وبعضی گویند مراد
تسبیح اربعه است سی بار بعد از صلوة مقصوره جهت جبران پس چون بیارامید
واز خوف ایمن شدید پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان وحفظ شرایط آن بدرستی
که نماز هست بر مؤمنان فرض موقوت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات

روانیست وبعضی از ارباب علم رحمهم الله آورده اند که حکمت اوقات پنجگانه نماز برای
نماز مفروضه آنست که آفتابرا پنج حالت مضبوط است حالت اولی آنکه سطوت
آفتاب عالمتاب که از شرق انوار بامر پروردگار طالع شد لایزال ارتفاع او در
تزایدست تا وقت نصف النهار که بوسط السما رسید ثانیه آنکه چون بحد ارتفاع
رسید کانه واقفست وحرکت او ظاهر نیست ثالثه آنکه چون از وسط السما تجاوز
کرد نقصانات خفیه از انحطاط وضعف نور او بظهور میرسد تا قریب بعصر که
که سایهٔ هرشیء مثل او شد رابعه آنکه بعد ازین حالت نقصانات جلیه بحصول می
پیوندد و تا ظل هرشیء دو چندان آن شود و همچنین این ضعف در تزایدست
تا آفتاب رنگ کردانید مایل بزردی وغروب نمود خامسه آنکه بعد از غروب
از نور او از افق مغرب باقی ماند که آن شفق است تا آن نیز غروب کرد و ناچیز شد
کانه که هرگز نبوده واین حالات خمسه مناسبتی تمام دارد باحوال انسان بحسب مراتب
انسان مرتبهٔ اولی تولد اوست از مادر بحکم سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
این مشابهست بحالت اولی آفتاب که آدمی بعد از تولد او که سن نموست در نشو ونما
وترقی است تا غایت سن شباب دوم سن وقوفست که بحالت دوم شمس مانندست
که انسان درین مرتبه بر صفت کمال وقوت ابنیه واعضا باقی است بی سمت زیاده و نقصان

سیوم کهولت واین مرتبه شبیه است بحال سیوم از آفتاب که قوت نبیهٔ انسانی

درین مرتبه روی بضعف آورده امّا نیك غایان نیست چهارم سن شیخوخت است

که بحالت رابعهٔ شمس شباهتی تمام دارد که حرارت غریزی آدمی روی بنقصان نهاده

وروز بروز ضعف بنیه او اضعافاً مضاعفة بظهور می آید تا آفتاب حیوتش در

افق افول بمات متواری گشت پنجم بحالت پنجم شمس مناسبتی تمام دارد که چندگاهی

اخبار وآثار او باقی است بعد از ان چنان مندرس ومنطمس شد که گوییا هرگز نبوده

از و نه اثر ماند ونه خبر چون این حالات غریبه آفاقی بمراتب عجیبه انفسی متطابق بود

لاجرم صاحب شریعت درین اوقات خمسه تحفهٔ صلوات خمس برسبیل هدیه از جانب

خلق بریّه بعد از رجوع عروج آورد تا هر وقتی ازین اوقات که تغیرات غریب در عالم

افلاك بامطابقهٔ عالم خاك بظهور میرسد ایشان مشاهدهٔ این احوال نموده درین

اوقات خمسه دل خود را بمعرفت معبود علی الاطلاق وزبان خود را بذکر خالق انفس

وآفاق مزین کردانند وازین تغیرات که محل حوادثند عبرت گرفته بعبادت وطاعت

پاینده بی زوال پردازند تا ثواب ابدی یابند وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا

تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا

حَكِيمًا وسستی مکنید وضعف مورزید در طلب کافران وکارزار با ایشان این آیت در غزوهٔ

حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از جنگ احد میخواست که از عقب

ابو سفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه وتعالی میفرماید اگر هستید

شما ای مسلمانان که دردمند شده اید از جراحتها پس بدرستی که کافران نیز دردمند

و زخم خورده اند چنانکه شما هستید و شما با وجود الم امید میدارید از خدای تعالی

آنچه ایشان ندارند از ثواب و نصرت در دنیا و هست خدای تعالی دانا بر ضمایر شما محکم

کار در امر و نهی آورده اند که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانهٔ قتادهٔ بن نعمان

زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشته همه راه

آرد میریخت تا خانه طعمه و طعمه آنرا بخانهٔ یهودی که زید بن سمین میگفتند برد و بطریق

۲

ودیعت بدو سپرد دیگر روز قتاده بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد

و جهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبان بودیعت بمن داده و جمعی

گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیه نبوی رفع کرد بنو ظفر که قوم طعمه

بودند از خوف رسوایی او بخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون

آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و چون قبیلهٔ طعمه بسیاری شهادت میکردند

۳

بسرقهٔ یهودی و برات طعمه رای آنحضرت قصد عتاب یهودی کرد و گویند خواست

که بقطع ید او حکم فرماید و در روایتی آنست که بعد از التماس حکم را بر یهودی آنحضرت

توقف فرمود و منتظر وحی بود که از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنزَلْنَا

إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ

اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا بدرستی که فرو فرستادیم بسوی تو قرآنرا براستی و حکم

درست تا حکم کنی میان مردمان بآنچه خدای تعالی ترا شناسا کردانید و وحی فرستاد

و مباش برای خیانت کنندکان دشمن آنکس که بی کناهست درین امر و در مقام دفعت

خیانت مباش از خاین و آمرزش خواه از خدای تعالی از قصدی که بعذاب یهودی کردی

چون در باطن خلاف آن حکم بود که بحسب ظاهر می شد بدرستی که خدای تعالی هست

آمرزنده کسی را که آمرزش طلب کند مهربان برو و بتقدیر انتظار وحی استغفار بسبب

آنکه میل طبع بوده باشد بنصرت مسلمان چه ظاهر طعمه مسلمان بود و ورود یافته که

حسنات الابرار سیآت المقربین وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا و خصومت مکن از قبل آنانکه خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی قوم

طعمه که با خیانت و در ساخته اند و شهادت میکنند که او را از خیانت بری کردانند بدرستی

که خدای تعالی دوست ندارد کسی را که بسیار خیانت کننده است یعنی مصر بران کناه کاری

مستغرق در کناه خود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ

مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند

خیانت را و شرم نمیدارند از خدای تعالی و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمایر از و

پنهان نیست پس او سزاوارترست که از و شرم دارند و نمیدارند آن هنگام که بشب تزویر

و تدبیر میکنند آنچیزی را که نمی پسندد خدای تعالی از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر

در شب مشاورت میکردند برای آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر صلی الله علیه و آله

سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقبول یهودی که کافرست التفات نخواهد

فرمود یا آنکه ایشان شهادت بدهند اعتماد خواهد کرد و هست خدای تعالی بآنچه ایشان

میکنند احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاۤءِ

جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا فَمَنْ یُّجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَمْ مَّنْ یَّكُوْنُ عَلَیْهِمْ

وَكِیْلًا شمائید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت دفع میکنید از خاینان خیانت را

بجدال و خصومت در وقت زندگانی دنیا پس کیست آنکه خصومت کند با خدای تعالی

و دفع خیانت کند از یشان روز قیامت یا کیست آنکه باشد بر ایشان نگاهبان که نگذارد که

ایشانرا عذاب کنند یا حمایت کنند که عذاب از یشان بازدارد وَمَنْ یَّعْمَلْ سُوْۤءًا اَوْ یَظْلِمْ

نَفْسَهٗ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ یَجِدِ اللّٰهَ غَفُوْرًا رَّحِیْمًا و هر که بکند بدی که از ان ضرری بغیر

رسد یا ستم کند بر نفس خود پس طلب آمرزش کند از خدای تعالی بتوبه و انابت یابد

خدایرا آمرزندهٔ گناهان او مهربان بفضل خود بروی درین آیت ترغیب فرموده طعمه

و قوم او را به توبه و استغفار اما صاحب کشاف آورده که مرویست که طعمه گریخته بمکه
رود و مرتد شد و در آنجا نیز نقبی می برید که چیزی بدزدد که دیوار بر سرش افتاده
و کشته گشت وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و هر که
بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان متهم سازد پس جز این نیست که میکند آن عمل را
بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند و هست خدای دانا بسارق
در حکم کننده بمجازات او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا
فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود یا گناه کبیره
یا آنچه بعمد ازوی صادر گردد پس تهمت نهد بآن گناه بیگناهی را چنانچه طعمه بنسبت
زید پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن حیران و مبهوت میشوند بیگناهان
و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا و اگر نه
فضل خدای تعالی بودی بر تو که وحی فرستاده ترا از حقیقت مهم اعلام داد و بخشایش
او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت هر آینه قصد کرده بودند
گروهی از بنی ظفر بآنکه ترا بگردانند از حکم راست و در خطا و ضلالت نمی اندازند مگر

نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان است و ترا زیان نمیتوانند رسانید بهیچ

چیز چه تو در پناه عصمت خدائی و فرستاده است خدای تعالی بر تو قرآن را و بیان

احکام آنرا و در آموزانیده است ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات

ضمایر جمهور و گفته اند آن علم است بر بوبیّت حق و جلال او و شناخت عبودیّت

نفس و قدر و حال او و در بحر الحقایق آورده که آن علم گذشته و آینده است که حق

سبحانه و تعالی در شب معراج بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه

آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من چکید پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد

بود و امیر المؤمنین علیه السلام بموجب فرموده از آنحضرت اخذ فرمود و هست فضل

خدای تعالی بر تو بختم نبوّت و عصمت و شفاعت و مزیّت فضل بزرگ چه هیچ فضل

اعظم از نبوّت کامله که ترا هست نیست لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ

أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ

نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا نیست نیکوئی در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب

مشاوره تنها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجات است یعنی هیچ نیکی

در رازگویان نیست مگر آنکس که بفرماید بصدقه دادن یا امر کند بمعروف و آن چیزیست

که بشرع مستحسن باشد و گفته معروف اینجا قرض دادنست یا دست گیری بیچارگان

چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله این را از ابی عبدالله عم روایت کرده یا فرماید با صلاح

میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان و هر که بکند اینها که مذکور شد برای طلب

خشنودی خدای تعالی پس زود باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ یعنی مثوبتی عظیم

در کثرت و منزلت و صفت یعنی دایم الحال و مقارن تعظیم و اجلال و غیر مشوب بفساد

وضلال وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و هر که مخالفت با رسول کند از پس آنکه

ظاهر شد مر او را هدایت بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات و پیروی کند غیر آن

راه که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل مقرر است که طریق مؤمنان طریق اهل بیت رسول

است صلی الله علیهم که مؤمنان بران طریق اند که طریق نجاتست و غیر طریق ایشان طریق

ضلالت است و آن بدوزخ میکشد چنانچه از آیت کریمه مستفاد میشود این آیت هم

در شان طعمه است که از خوف قطع بگریخته بجانب مکه رفت و مرتد شد و آنجا نقب

در خانه کسی میزد و دیوار بر وفرود آمد و کشته شد چنانچه مذکور شد و بعضی

دیگر گویند که کشته نشد او را از میان دیوار بیرون آوردند خواستند که بکشند بعضی

از اهل مکه درخواست نمودند که او از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب

نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نموده و در منزل

وآنرا مشغول ساخته پارهٔ از متاع ایشان بدزدید و بکریخت آخر الامر بکرفتند
وسنکسارش کردند و قولی آنست که از جدهٔ در دریا نشسته بود کیسهٔ دیناری
در کشتی بدزدید بعد از وقوف بران او را در دریا انداختند این عذاب
دنیا بود و عذاب آخرت وامیکوید واکر باز کذاریم او را دران سرای با پنجه دوست
میدارد درین سرای که آن کفر ست و ردت یعنی او را در دایرهٔ کفر و مرتدان
داخل کنیم و درآریم او را بدوزخ و بد بازکشتیست دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
بَعِيدًا بدرستی که نیامرزد خدای تعالی آنرا که شرك آرد بخدای تعالی و بیامرزد
آنچه غیر شرکست هرکرا خواهد نزول این آیت در شان پیری بوده است از اعراب
که بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام در کناه غرق
شده الا آنست که تا خدایرا شناخته ام بدو شرك نیاورده ام و بجز او کسی را دوست
نکرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام
که طرفة العینی خدایرا فراموش کنم و حالی آمده ام پشیمان از کناه و توبه کننده بر درکاه
حال من چکونه می بینی خدای بدین آیت مژده داد که همه کناهان را غیر از شرك امید
آمرزش هست و هرکه شرك آرد بخدای پس هرآینه کمراه شد از حق کمراهی دور یعنی

در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا
وَإِنْ یَدْعُونَ إِلَّا شَیْطَانًا مَرِیدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِیبًا
مَفْرُوضًا نمی پرستند بدون خدای تعالی مگر ماده کانرا بتانرا ماده میگویند بواسطهٔ
تانیث اسماء ایشان چون لات وعزی ومنات وهمچنین هر قبیله را بتی بود که انثی
بنی فلان میگفتند ودر تفسیر مغیر آورده که بتانرا بر صورت زنان میساختند وگفته
اند مراد ازین اناث ملایکه اند بزعم ایشان که میگفتند که فرشتگان دختر خدا اند ونمی
پرستیدند مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان باری یعنی ابلیس را که او امر میکند
مشرکان را بعبادت آنها که برنده است خدای تعالی اورا ودور کرده از رحمت وگفت
شیطان هر اینه میگیرم از بندگان تو بهرهٔ مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند واز هزار
کس از آدمیان نهصد ونود ونه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده
وطبرسی رحمه الله این حدیث راچنین روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که
از آدمیان نهصد ونود ونه در دوزخ اند که کدام فرقه اند وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّیَنَّهُمْ
وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ یَتَّخِذِ
الشَّیْطَانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِینًا وشیطان دیگر میگوید که هر آینه
ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق ودر آرزوی افکنم ایشانرا ومی آرایم در چشم ایشان

امانیهٔ باطله را چون طول حیوة یا تاخیر توبه یا انکه بعث ونشر نیست یا دخول بهشت
باکتساب ثواب ودخول دوزخ بارتکاب کناه ومیفرمایم اشانرا پس میشکافند کوشهای
چارپایانرا وابو عبدالله عم فرموده که میبرند کوشهای انعام را وآنرا عبادت اوثان
میدانند وآنچه حلال ساخته خدای تعالی حرام میکردانند اشارتست بآنچه عرب
داشته اند از بحیره وسایبه ووصیله وغیرآن چنانچه در سورهٔ مایده بیاید وهرآینه
میفرمایم ایشانرا پس تغییر میدهند آفریدهٔ خدایرا ومراد از تغییر یا معنوی است
یا حسی اول مثل تغییر دین الهی بتبدیل حرام بحلال یا بعکس چنانچه بعد از رحلت
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از بعضی بظهور آمد یا تغییر فطرت الله یعنی اسلام
باستعمال جوارح وقوی در امور باطله ودوم مثل آنچه حضرت صلی الله علیه وآله فرموده
بروایت ابن مسعود که لعن الله الواشمات والواشرات والمتنمصات یعنی دور کرداند
خدای تعالی از رحمت خود زنانی را که رقم کبود زنندکانند برلب ودست وپای
وتیز کنندکان دندانند وکنندکان موی ابرویانند چه باین افعال متوسل بزنا
میشوند ودیکر خصی کردن ولواطه وسحق نیز ازین قبیل است چه تشبه کردانیدن
انثی است بذکر وهرکه فراکیرد شیطانرا دوستی بدون خدای تعالی یعنی هرچه که
دوزخ را بر بهشت اختیار کنند ورضای شیطانرا برضای رحمان برکزینند یَعِدُهُمْ

وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا وعده ميدهد ايشانرا شيطان مكر وفريب
وخداع يعني اظهار نفع ميكند در آنچه مشتمل بر ضررست أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا آن كروه پرستنده بتان ومتابع شيطان جاي ايشان است
دوزخ ونيابند از دوزخ كريزكاهي كه بدانجا نقل كنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ
حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا وآنانكه كرويده اند وعملهاي پسنديده كرده اند
زود باشد كه در آريم ايشانرا بيوستانهاي كه ميرود در زير درختان جويها در حالتي
كه اين داخلان جاويد باشند دران يعني هميشه باشند بي انقطاع وعده كرد خداي
تعالى وعده كردني وراست كرد سخن خود را راست كردني وكيست راستر از خداي تعالى
در سخن خود ابو صالح روايت ميكند كه مسلمانان واهل كتاب در مجلسي بايكديكر
مجتمع شدند يهود ونصارى آغاز مفاخرت كردند كه پيغمبر ما پيش از پيغمبر شما مبعوث
شده است وكتاب ما پيش از كتاب شما منزل كشته ودر بهشت نرود مكر يهودي
يا نصراني مسلمانان جواب دادند كه پيغمبر ما خاتم انبياست وكتاب ما ناسخ كتاب
شماست ما ببهشت سزاوارتريم آيت آمد كه لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ
مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا آنچه خداي تعالى

وعده کرده از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان ونه بآرزوهای اهل
کتاب که گویند ان یدخل الجنة الا من كان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزوهای
بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید هرکه عمل بد کند جزا داده
شود بآن عاجلا و آجلا آورده اند که بعد از نزول این آیت بعضی متألم گشتند که
آیا چگونه رستگاری باشد چه کم کسی باشد که از کردار بد خالی باشد پس تحمل جزای
آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از استماع این فرمود که نه بیمار میشوید
و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها میکشید جزا این است و بعضی گویند که عمل
بد شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید که نمی یابد عامل بد برای نفس خود جز
خدای تعالی دوستداری که مدد بدو رساند و نه یاری که از عذابش برهاند و
مؤمنانرا شفاعت هست که حضرت رسالت پناهی و آل هدایت دستگاهی برای ایشان
شفاعت کنند و از عذاب برهانند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا و هرکه بجا آرد از اعمال
صالحه بقدر قوت و وسع از مرد و زن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار
ندارد پس آنگروه عمل کنندگان درآیند بجنت و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود
بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نمیشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ

وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيْفًا وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلًا

وکیست نیکوتر از جهت دین از انکه خالص کردانید نفس خود را برای خدای تعالی
یا روی دل آورد بسوی حق سبحانه وتعالی وحال آنکه در آینده است بنیک سها
وترک کنندهٔ بدیها وپیروی کرد دین ابراهیم عم یا این پیر و مایلست از دینها بدین
اسلام وکرفت حق سبحانه وتعالی ابراهیم را دوست یعنی او را برکزید واختصاص
داد بکرامتی که مشابهت بکرامت دوست با دوستست آورده اند که در عهد ابراهیم
صلوات الرحمن علیه قحط بدید آمد وچون مردم همراه از موائد خلیلی فواید یافته
بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه حضرت ابراهیم داشت
برایشان ایثار کرد وهمین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک
دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل
بدوست مصری رسید کفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده واکر فی
الواقع ابراهیم عم طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانستیم
نمود فاما شنیده ام که بسی ناقه زدکان بدو التجا کرده اند واو بکرم غریزی وحمیت
جبلی میخواهد که این طعام را برایشان صرف کند القصه کندم بعلا زمان حضرت
ابراهیم نداد وبرایشان نیز نیافتند بضرورت باز کشتند وایشانرا شرم آمد که شتر خالی

بشهر آورند از جهت آنکه گدایان و بی نوایان چشم بر راه داشتند که شتران خلیل

از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ

کرده بخانه آوردند حضرت ابراهیم عم از این حال دلتنگ شده روی بمسجد نهاد

در آن حال زوجهٔ ابراهیم عم در خواب بود چون بیدار شد جوالها را پر دید خرم

وخوشدل شد یکی را بگشاد آرد میده دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون

آورد پاره از آن خمیر کرد و نان پخت بعیال و اطفال داد چون ابراهیم عم فرمود که

که این از نزدیک دوست من الله است خدای تعالی بدین جهت او را دوست گرفت

و این نقل را نیز علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده و از پدر روایت میکند

و او از هرون بن مسلم و او از مسعدة بن صدقه و او از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق

علیهما الصلوة والسلام بزرگان گفته اند که شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال

بحضرت ذی الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط

محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمدی است صلی الله

علیه و آله لاجرم بحبیب مسمی گشت و از اینجاست که ذکر خلت بظاهر فرموده که و

اتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت ادا نمود که فاتبعونی یحببکم الله و لله

ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله بکل شیء محیطا و مر خدای تعالی راست آنچه در آسمانها

بود و آنچه در زمینها باشد پس هر که را خواهد از اهل آسمان و زمین بدبختی

بر گزینند و هست خدای تعالی بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت ویستفتونک

فی النساء قل الله یفتیکم فیهن وما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی

لا تؤتونهن ما کتب لهن وترغبون ان تنکحوهن والمستضعفین من الولدان

وان تقوموا للیتامی بالقسط وما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما وطلب

فتوی میکنند از تو در باب میراث زنان یعنی دختران ام کحه چنانچه گذشت واعتراض

عیینه بن حصین که دختر خواهران را نصف مال میدهی وما نمیدهیم مگر کسی را که

کارزار کند وغنیمت بدست آرد بگو که خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند

حکم را در باب ایشان ودیگر فتوی میدهد که آنچه فرض کرده شده است برای ایشان

از میراث ورغبت میکنید آنچه بخواهید ایشان را اگر جمیله باشند ومالهای ایشان بخورید

ودیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان وبیچارگان از فرزندان خورد که ایشان را

میراث نمیدهید ودیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمایید برای سهم یتیمان در مهر

ومیراث ایشان بعدل وراستی وآنچه میکنند از نیکوئی درباره یتیمان وکودکان

وغیر ایشان پس بدرستی که خدای تعالی هست بآن دانا وبران جزا خواهد داد در اسباب

نزول آمده که مردی بزن خود بهانه جوی شد واین بهانه جوئی میکرد تا طلاق دهد

وزن بسبب تعلق دل بافرزندان بفراق او رضا نمیداد ومیگفت مرا طلاق مده

وهرکجا خواهی میرو کرمن ترا بحل کردم حق تعالی آیت فرستاد کر وَاِنِ امْرَاَةٌ

خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا اَوْ اِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا

وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ الشُّحَّ وَاِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا

تَعْمَلُونَ خَبِيرًا واکر زنی بداند و دریابد از شوهر خود سرباززدنی از صحبت

او یا بار کردانیدنی از مجالست ومکاملت او پس هیچ کناهی نیست بر ایشان در آنکه بصلاح

آرند میان یکدیکر بصلح یعنی آشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود

بزنی دیکر کذارد ومرد نیز حقوق خدمت قدیمی نکاه دارد واورا از خود جدا نکند

وآشتی بهترست از خصومت ومفارقت وفرا آورده اند نفسها را ببخل یعنی مجبول کنند

نفسها بر بخیلی واز ینست کر هر یک از زوجین در مسامحت ومروت بخل می ورزند

واکر نیکویی ورزید در زندکانی وبپرهیزید از نشوز واعراض پس بدرستی

کر خدای تعالی هست بآنچه میکنید از احسان وخصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا

اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاۤءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَاِنْ

تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ونمی توانید ای کسانی کر زیاده از یک

زن دارید میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود وآن متعذرست

واگر حریص باشید ارتکاب عدل را و قادر نباشید بر آن پس میل مکنید میل با آنکه

مرغوبست در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین

باشد پس میگذارید آن دیگری را مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زنی معلقه

باشد و نه شوهردار و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام شیخ

رحمه الله میگوید که علي بن ابراهیم رحمه الله ذکر کرده در تفسیر خود که مردی از زنادقه

پرسید از ابی جعفر احول که چه میگوئی در قول الهی سبحانه که یکجا فرموده که فان خفتم

ان لا تعدلوا فواحدة چنانچه در اول سوره گذشت باز اینجا میفرماید که و لن تستطیعوا

ان تعدلوا بین النساء و میان این دو کلام فرقست او گفت که در جواب عاجز شدم

تا در مدینه بخدمت ابی عبد الله علیه السلام رسیدم پس این را از آن حضرت سؤال کردم

فرمود که آنجا رعایت عدالت و تسویه در نفقه است و اینجا در مودت و این امر

قلبی است و متعذر است رعایت تسویه کردن در مودت بخلاف اول که متعذر نیست

ابو جعفر احول میگوید که چون باز گشتم این جواب را بآن مرد رسانیدم گفت این جواب را

از حجاز آورده از تو نیست و ابو قلابه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون قسمت

میفرمود میان ازواج خود میگفت بار خدایا این قسمتی است که میل دل بیکی نمیتواند باشد

واگر بصلاح آرید آنچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته و بپرهیزید

مثل این عملها در زمان آینده پس بتحقیق هست خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان ماضی
اکر حیف وجوری درین امر وقوع یافته باشد هرکاه رجوع نمایید ازان باستقامت
وتسویه میان ایشان ومهربان برشما بر توفیق طاعت وفرمانداری وترک مؤاخذه
در زمان مستقبل وروایت کنند که امیر المؤمنین را صلوات الله علیه دو زن بود
هرکاه روز این زن می بود وضو در خانه آن زن دیکر میکرفت ودیکری وایتست
که معاذ بن جبل را دو زن بود اتفاقا هر دو بیکبار در طاعون مردند قرعه زدمیان
ایشان در دفن یکی پیش از دیکری وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ
وَاسِعًا حَكِيمًا واکر جدا شوند هر یک از صاحب او بطلاق ازیشان بی نیاز کردانند
خدای تعالی هر یکی از جود فراوان وقدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را
یا بدلی بدید آرد وهست خدای تعالی فراخ بخشایش بر بندکان خود محکم کار
در افعال واحکام وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ومر خدایراست آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی وآنچه در
زمینهاست از کواین سفلی وهر آینه وصیت کرده ایم وفرموده آنانرا که داده اند کتاب
پیشتر از شما یعنی یهود ونصاری وآنها نیز که قبل ازیشان بوده اند وشمارا نیز وصیت

میکنیم یعنی میفرمایم بآنکه پرهیزید از شرك واگر کافر شوید پس بدرستی که مرخدا راست

آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمینهاست همه مخلوق ومملوك اویند پس بکفر ومعصیت

شما متضرر نمیگردد چنانچه بایمان وطاعت شما منتفع نمیشود وهست خدای تعالی

بی نیاز از خلق خود اگر اورا فرمان برند واگر نبرند ستوده است در ذات خود اگر

اورا حمد کویند واگر نکویند وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا

ومر خداوند راست آنچه در آسمانها باشد از ملکه وستاره وغیر آن وآنچه در زمینها بود

از ارکان وموالید وجز آن وکفته اند وجه تکرار لله ما فی السموات سه بار در آیتین

برای ابانتست از علل ثلاث اول بیان ایجاب طاعتست در آنچه حکم فرموده دوم

بیان غنای اوست از خلق واحتیاج خلق بوی واو مستحق حمدست بر نعم سیوم بیان

حفظ اوست خلق را وتدبیر او از برای ایشان وپسنده است خدای تعالی کافی مهمات

بندکان اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَيَاْتِ بِاٰخَرِيْنَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ قَدِيْرًا اگر خواهد

خدای تعالی ببرد شمارا وفانی کرداند ای مردمان وبیارد وایجاد کند دیکرانرا که فرمان

بردار تو باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله دست مبارك

بر پشت مسلمان نهاد وکفت آنها قوم اینند یعنی پارسیان وهست خدای تعالی برین ایجاد

واعدام توانا مَنْ كَانَ يُرِيْدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَكَانَ اللّٰهُ

سَمِيعًا بَصِيرًا هر که باشد که خواهد بعمل خود پاداشت این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب
جهاد برای غنیمت کنند پس نزدیک خدای تعالی پاداشت دنیا و آن خسیس است و پاداشت
آخرت و آن شریفست پس چرا کسی طالب خسیسترین چیزی میشود و از شریفترین چیزی
باز میماند و اگر باشرف مایل گردد اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای
خدای تعالی جهاد کند او را در آخرت چندان نعمتست که غنیمت دنیا در جنب آن چیز بغایت
محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که نوع دو م در پی
آنست و هست خدای تعالی شنونده همه قولها بیننده همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ
غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا
فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ای گروه مؤمنان باشید ایستادگان بعدل یعنی جهد
کنندگان در اقامت مراسم عدالت و باشید گواهان برای خدای تعالی اداء شهادت کنید براستی
و اگر چه بر نفس خود باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمت او
باشد یا پدر و مادر و خویشان نزدیک آیت دلالت کرد بر وجوب اقامت شهادت
بر والدین و این مذهب سید مرتضی علم الهدی است و ابن جنید رحمهما الله و اما اکثر
امامیه سیما شیخ رضوان الله علیهم بر آنند که شهادت ولد بر والد مقبول نیست زیرا که مستلزم

تکذیب والدست واین عقوقست که مانع قبول شهادتست و وجوب اقامت که مدلول

آیتست مستلزم قبول نیست زیرا که اقامت اظهار حق است و آن اعم است از قبول وعدم

آن لیکن مقبولست شهادت ولد بر والد و از برای او و از برای والد و قبول شهادت

پدر بر فرزند و از برای فرزند و وجوب اقامت بر همهٔ خویشان و از برای ایشان

بی فرق پس اقامت باید کرد اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له ومشهود علیه

توانگر یا درویش یعنی غنی را از برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم

منمائید پس خدای تعالی سزاوار ترست بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت

بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی پس متابعت هوای نفس

مکنید برای آنکه میل کنید از حق و اگر به پیچانید زبان خود را از گواهی راست یا اعراض

کنید از ادای آن و بپوشید پس بدرستی که خدای تعالی هست بدانچه شما میکنید از عدل

ومیل دانا و شما را از آن مکافات خواهد بود یا ایها الذین امنوا امنوا بالله ورسوله

والکتاب الذي نزل علی رسوله والکتاب الذي انزل من قبل ومن یکفر بالله

وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر فقد ضل ضلالا بعیدا ای آنکسانی که ایمان

آورده اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول

الله ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر هیچ کتاب و هیچ پیغمبر ایمان

نداریم و کویند خطاب با کافران نیز می شاید مسلمانان را میکوید که ای کسانی که ایمان آورده

اید بدل و زبان ایمان آرید بدل مؤمنان اهل کتاب را کویند که ایمان آورده اید ببعضی

کتاب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میفرماید که ایمان آورده اید بلات و عزی

ایمان آرید بخدا و بفرستادهٔ او که محمد ست صلعم و بآن کتاب که خدای تعالی فرستاد بر پیغمبر

خود یعنی قرآن و بآن کتابهای نیز که فرستاده پیش از قرآن محققان میکویند که ای

کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان

آورده اید بطریق تحقیق از شیخ جنید منقولست که کفته که پنجاه سالست که در ایمان

آوردنم و در ایمان تازه کردنم و هنوز در آنم و هر که کافر شود بخدای تعالی و بفرشتکان

او و بکتابهای او و بفرستادکان او و بروز آخرت پس بدرستی که کمراه شد کمراه شدنی

در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا

ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ

سَبِيلًا بدرستی آنانکه ایمان آوردند بموسی عم یعنی یهود پس کافر شدند بپرستیدن

کوساله پس باز ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی عم پس بیفزودند

و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و آله و جمیع منافقان و منکران امامت

ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین درین حکم داخلند چه ایشان منصوب

من قبل الله اند و رسول بفرموده حق امر بطاعت ایشان کرده و تصدیق بامامت ایشان
جزو ایمانست و منکر امامت منکر نبوتست پس بالحقیقه کفر را زیاده کرده اند بانکار
آنحضرت نیست که خدای تعالی بیامرزد ایشانرا چه اعتبار هرگاه بخاتمت آنست و خدای تعم
دانسته که خواتیم امور ایشان بکفر و طغیانست و نیست که راه نماید ایشانرا راهی که بحق
باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ
دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم یا خبر کن بجای بشارت بانکه
ایشانراست عذابی دردناك منافقان آنانند که میگیرند کافرانرا دوستان بدون
مؤمنان أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آیا میطلبید نزدیك کافران
و از دوستی ایشان ارجمندی و قوت را پس بدرستی که عزت مر خدایراست همه
و هر که را عزتی رسد از و رسد و او دوستانرا منشور عزت داده که ولله العزة ولرسوله
وللمؤمنين وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ
بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا و بدرستی که خدای تعم فرستاد بر شما ای مؤمنان
در قرآن حق سبحانه و تعالی در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن
نشست و خواست مکنید و آن آیت اینست که و اذا رایت الذین یخوضون الآیة اینجا در مدینه

تذکار آن مینماید ومیکوید خدای تعالی در قرآن فرستاده بود که بدرستی که چون بشنوید
آیتهای خدایرا از قرآن که کافر شوند بدان واستهزا کرده شوند بآن پس منشینید با کافران
ومستهزیان تا وقتی که خوض کنند وشروع نمایند در سخن غیر استهزا بدرستی که باشد
آنهنکام که نشست وخواست کنند با ایشان مانند ایشان در کناه زیرا که قادرید بر اعراض
ایشان وانکار بریشان با وجود این راضیید بصحبت ایشان عیاشی روایت کرده
باسناد خود از امام رضا علیه السلم که در تفسیر این آیت میفرمود که هرکاه که بشنوی که کسی
تکذیب حق میکند وعقده انکار دارد ونسبت باهل حق سخنان نالایق میکوید از نزد
او برخیزد با او همنشینی مکن بدرستی که خدای تعالی جمع کننده منافقانست وناکرویدکان
در دوزخ همه ایشانرا الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ
مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
آنانکه انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را پس اکر واقع شود شما را فتحی ونصرتی از نزدیک
خدای کفتند منافقان مر شما را آیا نبودیم با شما ومددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت
بدهید واکر بود مر کافرانرا بهره حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان کفتند مر کافرانرا
آیا نه غالب ومستولی بودیم بر شما ومی توانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم وبازداشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان وسخنان

کفتیم که شکسته دل شوند تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله

یحکم بینکم یوم القیمة ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا پس

خدای تعالی حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان در روز رستخیز که غیر از وکسی را

دعوی حکومت نباشد و نکی داند و نه دهد خدای تعالی مر کافرانرا بر مؤمنان در روز

رستخیز حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا نه دهد ایشانرا بر مؤمنان دستی

یعنی کافرانرا بر مؤمنان بهیچ وجه تسلطی نیست نه در دنیا و نه در آخرت ان المنافقین

یخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس

ولا یذکرون الله الا قلیلا بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای تعالی

در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدای تعالی جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب

ایشان و آنچنانست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مؤمنانرا داده اند

وچون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط بکذرند و نور

منافقان منطفی کردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند و چون برخیزند

منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان و کران جانان چون کسی که از کاری کراهت دارد

اکر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله ایشانرا دید نماز میکذارند و اکر نه ترک میکنند

مینمایند خود را بمردمان و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند و یاد نمیکنند خدا

مکر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند و بس و آن

بنسبت با ذکر دل اندکست و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک

باعتبار آن کفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیی و هرچه

درو ست بغایت اندك و مختصر ست و ذکر خدای تعالی از همه بزرکتر ست

کره و لذکر الله اکبر مُذَبْذَبِيْنَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَآ اِلٰى هٰٓؤُلَآءِ وَلَآ اِلٰى هٰٓؤُلَآءِ وَمَنْ

يُّضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ سَبِيْلًا و منافقان ریا میکنند در حالتی که متحیر و متردد ند

میان کفر و ایمان نه با کروه مؤمنانند تا ایشانرا باشد هرچه آنانرا هست و نه با کافرانند

تا بر ایشان باشد هرچه بر آنها باشد و هر که خدای تعالی او را فرو کذارد پس تو نیابی

مر او را راه بحق و ثواب يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِيْنَ اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ

الْمُؤْمِنِيْنَ اَتُرِيْدُوْنَ اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ای کروه مؤمنان

مکیرید کافرانرا دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خود

دوستی کنند آیا میخواهید آنکه پدید کنید خدایرا بر عذاب خود حجتی روشن

و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلانست اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ فِى

الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا بدرستی که منافقان در طبقه زیر

ترینند در دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرند

وکفر را با خداع و استهزا و مکر با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده
که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بدرکهٔ اولی در آرند مالك کوید کهای نار
خذیهم آتش کوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بر کلمه جاری بوده هرچند مجاز
میکفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین نوال در هر درکه آتش از
احتراق ایشان ابا کند تا بدرکهٔ هفتم رسند آتش آن درکه کوید که حکم ما بر دلست
نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل ایشان جز نشانهٔ شرك
نباشد آتش در ایشان پیچد و ابد الآباد در عذاب مانند و نیابی تو مر ایشانرا یاری
که حمایت نموده ایشانرا ازان درکه بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند
بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ
مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا مکر آنانکه توبه کنند از نفاق
و باصلاح دارند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان و چنك در زنید بدلای
تعالی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خالص و پاکیزه کردانند دین خود را برای
خدای تعالی یعنی طاعت نکنند مکر از برای رضای خدای پس آنکروه که بتوبه و اصلاح
و اعتصام و اخلاص موصوفند با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای
و زود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا مزدی بزرك و ایشان با ایشان شریك باشند

مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا عَلِيمًا چه میکند خدای تعالی
بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شمارا اگر شکر گویید مر ورا بفرمانبرداری و تصدیق
کنید بوحدانیت او و اورا وی تحقیق با ایمان آرید با آنکه نجات شما از فضل او است
بر شکر و هست خدای ثواب دهندهٔ شاکران دانا بحقوق شکر و ایمان الجزؤ
السَّادِسُ لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا عَلِيمًا
دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن را بسخنی بد مگر آشکارا کردن کسی که
بر وستم کرده اند که او را روا است که نیکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند که
مردی از قومی ضیافت نخواست و او را طعام ندادند و او محتاج بآن بود آنکس
زبان شکایت کشاده هر کجا که میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد اصحاب
او را بران شکایت عتاب کردند این در عهد او نازل شد که مظلوم را شکایت
از ظالم جایز است و هست خدای تعالی شنوا مر سخنان مظلوم را دانا بستمکاری
ظالم إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا
آشکارا کنید نیکویی و طاعت را یا پنهان بجای آرید آنرا یا عفو کنید از بدی که شمارا
بدان مؤاخذت رسد پس بدرستی که خدای تعالی هست عفو کنندهٔ از عاصیان با وجود
کمال قدرت بر انتقام از یشان توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان و این آیت

تحریض مظلوم است بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و یا آنکه رخصت تظلم

دارند آنکه کافران در کنند ان الذین یکفرون بالله ورسله ویقولون نؤمن

ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون

حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای تعالی

و به پیغمبران او و میخواهند آنکه جدائی افکنند میان خدای تعالی و فرستادکان

او با آنکه ایمان آرند بخدای تعالی و کافر شوند به پیغمبران و کویند که ایمان داریم

بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلی الله علیه وآله و میخواهند که فرا کیرند میان

ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدای تعالی تمام نمیشود مکر بتصدیق رسل وی همچنین

تصدیق برسل وی تمام نمیشود مکر بتصدیق امامان که قایم مقام رسول ص اند

پس جدائی نباید افکند میان خدای تعالی و رسل و ائمه هدی بآن معنی که کذشت آن کروه

که میان ایشان جدائی می افکنند و میان ایمان کفر و طریق مینهند ایشان کافرانند بکفری

محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود وایشان را مؤمن نتوان کفت بوجهی زیرا که آن ایمان

که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست مثل یهود و نصاری و خوارج و نواصب

و مخالفان اهل البیت علیهم السلم و آماده کرده ایم برای کافران عذابی خوار کننده

والذین امنوا بالله ورسله ولم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم

وَكَانَ اللهُ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا و آنکسانی که ایمان آورده اند بخدای تعالی و بفرستادکان او

وجدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه کرویدند آن کروه که مؤمنان

حقیقی اند وزود باشد که بدهد خدای تعالی مزد هاي ایشانرا که وعده داده است

وهست خدای تعالی آمرزندهٔ سیآت ایشان مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر

تفاسیر آورده اند ودر طبرسی نیز مذکورست که احبار یهود چون کعب بن اشرف

وفیحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالتمآب علیه السلام کفتند که اکر راست

میکوئی که پیغمبری علیه السلام کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد آیت آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ

الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا

أَرِنَا اللهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا

جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا سؤال میکنند

ترا اهل کتاب یعنی درمیخواهند آنکه فرود آوری بر ایشان کتابی از آسمان بیکبار

چون توریة یا کتابی نوشته بخط سماوي چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که معاینه

بینیم که فرو می آید یا بنام هریك کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی تعالی صلعم

چون این سؤال از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت وحق سبحانه تعالی تسلیه فرمود

آنحضرت راکه ازین سؤال ایشان ملول مشو پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل

که این گروه از یشانند که درخواستند از موسی عم بزرگتر ازین درخواستن دراه
وقتی که کلام حق شنیدند پس گفتند که بنمای بما خدا را آشکارا عیان پس فرا گرفت
ایشانرا صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشانرا بسبب ظلم ایشان یعنی
سؤال محال که طلب رویة است پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی از پس آنکه آمده
بود بدیشان معجزهای موسی عم پس عفو کردیم از یشان این گناه را بسبب آنکه توبه
۱۰۱ کردند و بدادیم موسی را تسلطی ظاهر بر ایشان فرمود که بکشید گوساله بر[illegible]
و ایشان نافرمانبرداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا
الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۱۰۲ ششم
برز بر ایشان طور را بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمانرا بعد از قبول
بشکستند وگفتیم ایشانرا بر زبان یوشع عم درآیید بدروازهٔ شهر اریحا در حالتی
که سجود کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وگفتیم ایشانرا بر زبان داود عم
ستم مکنید و از حد درمگذرید در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی
مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند و فرا گرفتیم از یشان در هر یک ازین
حکمها پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا پس بشکستن

ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها و دیگر
بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن و دیگر بسبب کشتن ایشان مر پیغمبران را بنا حق
و دیگر گفتند ایشان که دلهای ما بمنزلهٔ اوعیه علوم است از دانش پر شده محتاج
بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و مهم آنچه محمد صلی الله علیه و آله
میگوید ندانیم و نه چنانست که میگویند بلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای
ایشان یعنی رحمت باز گرفته بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب کردانیده
و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکره در مواعظ از ایشان منقطع ساخته پس ایمان
نمی آورند مگر اندکی چون عبد الله بن سلام و یاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر
وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا و دیگر عقوبت ایشان بگفتن ایشان است
بر مریم بهتان بزرگ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ
وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ
إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
و دیگر گفتن ایشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم را فرستاده خدای این وصف
خدا است مر عیسی را نه قول یهود و نکشتند او را و بر دار نکردند او را و لیکن مشتبه
شد بر ایشان وقتی که شبیه عیسی بر مهتر ایشان افتاد و آنچنان بود جماعتی از یهود

سب میکردند عیسی و مادر او را عم پس حضرت عیسی دعای بد کرد در حق ایشان

و فرمود که اللهم انت ربی و بکلمتک خلقتنی اللهم العن من سبنی وسب والدتی

پس حق سبحانه و تعالی آنانی را که عیسی و مادرش را سب میکردند مسخ ساخت بقرده

وخنازیر جهودان جمعی را برانگیختند که هرجا عیسی را به بینند بکشند و اصح آنست

که بانواع حیل او را بدست آوردند و در خانه محبوس ساخته شب هرشب پاس داشتند

علی الصباح مجتمع کشته مهتر خود را که یهودا نام بود یا یکی از ایشان که او را ططیانوس

میکفتند بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق تعالی دران شب عیسی را عم

باسمان برده بود چون یهودا یا ططیانوس در خانه عیسی را ندید و حق تعالی شبهه

عیسی بر روی افکند چون بیرون آمد خواست که کوید عیسی دراینجا نیست در روی او بختند

و هرچند استغاثه کرد که من فلانکسم بجای نرسید و ازدارش درآویختند تیر باران

کردند آنکاه متردد شدند که اکر این عیسی است مرد ما کجاست و اکر این مرد ماست

عیسی کجا شد اینست که حق تعالی میفرماید که و بدرستی که اختلاف کردند در شان عیسی عم

هر اینه در کمان و تردد بودند از قتل او چکونه است و کفته اند که شبهه عیسی عم همین

بر روی مرد ایشان بود روز دیکر چون بپای دار آمدند و مقتول را در نظر آوردند

کفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا نیست مر جمهور دانرا بعیسی و قتل او دانشی

مگر آنکه بپروی گمان میکنند و نکشته اند عیسی را براستی بلکه خدای تعالی برداشته است
او را بمحل کرامت برده و هست خدای تعم غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی عم
و انتقام از یهود حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی علیه السلم
وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
و نیست از اهل کتاب یکی مگر آنکه ایمان آرد بعیسی عم پیش از مرگ خود و آن در وقت
معاینه بود که ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی عم
پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که آسمان فرود آید در هنگام ظهور مهدی صاحب
الزمان عم تا ناصر و معاون و مصدق وی باشد و در خلف امام نماز گذارد که منطوق
حدیث نبوی است و همه اهل تکلیف را دعوت کنند بملت دین محمدی صلی الله علیه
و آله و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و دجال را
بکشد و عالم پر از داد و عدل شود چنانچه پر از جور و ظلم بوده باشد و همه اهل
کتاب بدین اسلام در آیند و بدانند که عیسی پیغمبر بوده و عیسی عمل بمقتضای کتاب
و سنت پیغمبر ما کند چه نزول او از برای تقویت صاحب الزمان است عم در رواج
دین محمدی و قبل از امام وفات کند در آخر الزمان و امام مؤمنان بروی نماز گذارند
و در روز قیامت باشد عیسی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر یهود بتکذیب

و بر نصاری که او را ابن الله گفتند و اقرار کنند بر نفس خود بعبودیت فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا وَأَخْذِهِمُ
الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا
أَلِيمًا پس ستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیتند حرام کردیم بر ایشان
طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در
سورهٔ انعام بیاید انشاء و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای تعالی بسیاری را
از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و بامردمان
گفتند که بوی ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست و دیگر گرفتن ایشان ربا را و حال
آنکه نهی کرده شده اند از اخذ آن در توریة و دیگر خوردن ایشان مالهای مردمان را
برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه و آماده کرده ایم برای کافران از بنی اسرائیل و غیر
ایشان عذابی مشتمل بر الم بسیار لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا لکن راسخان در علم یعنی آنها که
علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام
و اصحاب او و مؤمنان از مهاجر و انصار و مؤمنان ایمان می آرند آنچه فرستاده شده است

ندكان

بتو یعنی قرآن وبآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وایمان می آرند بکذارند

نماز یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وبعضی گویند مراد ملئکه

اند که استغفار از برای مؤمنان میکنند ویا مراد ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم

کما دای نماز بر وجه اکمل میفرمودند وامام زین العابدین را علیه السلام سجّاد نا میفنات

میکفتند که بواسطه کثرت سجود هفت عضوی که در حالت سجود بر زمین بود

پینه بسته بود وهر شب هزار رکعت نماز میکذارد وباقی ائمه را شعار این بود

یعنی مؤمن آنست که ایمان باین طایفه دارد وبه دهندکان زکوة وایمان آرندکان

بخدای وروز آخرت که قیامتست آنکروه که متصد قند زود باشد که بدهیم ایشانرا

مزدی بزرگ که آن دولت رضا وسعادت لقا که مقام قربست باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا

إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ

وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو همچنانکه وحی کردیم بنوح

علیه السلام که آدم ثانی وشیخ المرسلین است واول کسی که مشرکانرا بیم کرد وبدعای

او هلاک شدند او بود این سخن جواب اهل کتابست که میکفتند کتابی بیکبار بیار

حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است وپیغمبران بعد از وی چون هود وصالح

وشعیب و وحی کردیم بابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب وفرزندان یعقوب
وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان علیه السّلام وتخصیص باین پیغمبران با
آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل وتعظیم است چه ابراهیم علیه السّلم
اول اولوا العزم است وعیسی علیه السّلم صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا ومشاهیر
ایشان وموسی ع را ذکر نکرد چه مقصود از تعداد این انبیا آنست که ایشان هم صاحب
وحی بودند با آنکه یکی از ایشان از آن قبیل است که بیک دفعه کتاب بوی فرود آمد وختم
بداؤد فرمود که وعطا کردیم داؤد را کتابی که نام او زبور بود وحال آنکه شما معترفید
که آن نزد خدای تعالی است مع ذلك بیکبار بر داود فرود نیامد واین الزامی است
حسن وکتاب زبور مشتمل بود بر حمد وثنای الهی وخالی از ذکر اوامر ونواهی بلکه
شریعت داؤد ع همان شریعت توریة بوده وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا
لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ودیگر فرستادیم رسولان که در قرآن
نام برده اند وقصهٔ ایشان خوانده ایم بر تو پیش ازین چون یوسف وزکریا ویحیی والیاس
والیسع وعزیر ع وغیر ایشان ورسولان که خبر ایشان بر تو نفرستادیم ونام ایشان ظاهر
نکردیم چه صد وبیست وچهار هزار پیغمبر بوده اند چنانچه گذشت واستقصای آن طولی
دارد ومقصود از آن حاصل بود که آنچه بر ایشان گذشت ازجهت تسلیهٔ آنحضرت واخبار

از ایشان تا مصدق نبوّت آنحضرت باشد و سخن گفت خدای تعم با موسی عم سخن گفتنی

بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر ذروهٔ طور بود با حضرت

پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در غرفهٔ نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام بنی

اسرائیل خبر یافتند و بدین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم حضرت محمد صلی الله علیه

و آله اطلاع نیافت مگر آنکه بر راست خواست چون امیر المؤمنین عم رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا پیغمبران مژده ٢

دهنده گان مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر کافران و منافقان را تا نباشد مردمان را بر خدای

تعالی حجّتی بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت

کند و از شرك باز دارد و هست خدای تعم در آنچه خواست از فرستادن رسل محکم کار

در آنچه تدبیر کرد از امر نبوّت و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی

و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفّار و جمعی از یهود بنزد سیّد مختار علیه الصلوة

و السّلام آمده گفتند ای محمد صلعم ما احبار یهود را از دین و آیین تو سؤال کرده ایم و از نبوّت

و کتاب تو استفسار نموده ایشان میگویند که ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب ما نیست

مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سیّد عالم صلی الله علیه و آله و سلّم

فرمود بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدا ام ایشان گفتند که ما نمیدانیم و هیچ گواهی

نداریم آیت آمد که ایشان کواهی نمیدهند لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه

والملائکة یشهدون وکفی بالله شهیدا لیکن خدای تعم کواهی میدهد وتبیین

نبوت تو میکند بآنچه فرستاده است بتو که قرآنست ومعجزات روشن ودلالت کننده

بر نبوت تو وپسنده است خدای تعالی کواه بران این کافی است در ثبوت مشهود به واحتیاج

نیست بشهادت دیکر ان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا

بتحقیق آنانکه کافر شدند بنبوت تو یعنی یهود وباز داشتند مردمانرا از راه خدای تعم

بکتمان نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وتغییر آن هر آینه کمراه شدند کمراهی بنهایت

رسیده زیرا که میان ضلال واضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله

لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا وکان ذلک

علی الله یسیرا بتحقیق آنانکه بپوشیدند حق را وستم کردند بر محمد صلی الله علیه وآله

بانکار نبوت تو وامامت ایشان یا ظلم کردند بر مردم بمنع ایشان از راه حق نیست خدای تعم

که بیامرزد ایشانرا ونه راه نماید شانرا هیچ راه مکر راه دوزخ بسبب کفر وظلم وچون بدوزخ

روند باشند جاویدان دران وهمیشه ساکن آن وهست این حکم دخول وخلود

ایشان در دوزخ بر خدای تعالی آسان یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من

ربکم فآمنوا خیرا لکم وان تکفروا فان لله ما فی السموات والارض وکان الله علیما حکیما

ای مردمان بدرستی که آمد بشما فرستاده بسخن درست که آن کلمه شهادتست یا قرآن
از پروردگار شما پس بگروید بدو و بیایید بامری که آن خیر باشد شمارا که توحید
وایمانست واگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدایراست آنچه در آسمانها و زمینهاست
پس بکفر شما زیانی نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وهست خدای تعالی
دانا باحوال شما حکم کننده درباب شما یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللّٰهِ إِلَّا الْحَقَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللّٰهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ
فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ اِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللّٰهُ إِلٰهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللّٰهِ وَكِيلًا ای یهود
ونصاری غلو مکنید در دین خود جهودانرا میگوید در طرف نکوهش عیسی وعزیر
غلو مکنید تا حدی که اورا ابن الفاعله گویید وترسایانرا میفرماید که درجانب ستایش
یعنی غالی مشوید بدان مثابه که اورا ابن الله گویید وهیچکدام شما مگویید بر خدای
مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی وعزیر پسر او نیستند جز این نیست
که مسیح عیسی است پسر مریم است فرستاده خدایست وکلمه او گویند مراد از کلمه بشارتست
بر وقوع ولدی بی مساس احدی برسانید آن کلمه را خدای تعالی بسوی مریم یعنی
بشارت داد اورا ودیگر عیسی خداوند روح است صادر شده از حق سبحانه وتعالی

بی واسطه پس ایمان آورید بخدای وفرستادکان او وخطاب با ترسایانست خاصه

ومکوییدکه خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی

ومریم وبعضی بران بودند که الله عبارت از سه چیزست اقنوم الاب یعنی ذات واقنوم

الابن یعنی علم واقنوم الحیوة یعنی روح القدس واین را اقانیم ثلثه میکفتند حق سبحانه

وتعالی میفرماید که باز ایستید از تثلیث که باز ایستادن آن بهتر باشد شما را جز این نیست

که الله تعالی خداوندیست یکانه بذات خودکه تعدد را بهیچ وجه از وجوه در وی راه

نیست بپاکی یاد میکنم او را پاکی از انکه او را فرزند باشد مر او راست آنچه در آسمانها

وزمین است وهمه مخلوق اویند ومخلوق مماثل خالق نباشد وفرزند مماثل باید پس

از اهل آسمان وزمین او را فرزند نبود وبسنده است خدای تعالی کافی مهمات بندکان تنبیه

است بر استغنای حق سبحانه تعالی از اتخاذ ولد چه بر ولد برای کفایت مهمات والد باید وخدای تعالی

خود قایم است بحفظ اشیا وکافی امور ومستغنی از یار ومددکار در خبرست که وفد

نجران کفتند که ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میکویم در شان

او که شما آنرا بعیب بر میدارید کفتند که تو میکویی که او بندهٔ خدای تعالی است وبندکی عیب

باشد حضرت فرمود که بندکی خدای تعالی عیب وعار نباشد وهیچکس آنرا عیب

نشمرد موافق قول آنحضرت آیت آمد که لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ اَنْ یَکُونَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَلَا

لِلْمَلٰئِکَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهٖ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ اِلَيْهِ جَمِيْعًا

ننگ ندارد عیسی و تعظم نورزد ازانکه بنده باشد مر خدایرا و چون عبدهٔ ملئکه

نیز ایشانرا فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی او تیر میکنند که واز بندگی

اوهان ندارند فرشتگانی که مقرب بارگاه ربوبیتند ایشان حملهٔ عرشند یا کرویان

بر حوالی عرشند وهر که ننگ دارد از پرستش خدای وسرکشی کند ازان پس زود

باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مکلفانرا بسوی خود همهٔ ایشانرا تا جزا و مکافات بدیشان

رساند فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَيُوَفِّيْهِمْ اُجُوْرَهُمْ وَيَزِيْدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهٖ

وَاَمَّا الَّذِيْنَ اسْتَنْكَفُوْا وَاسْتَكْبَرُوْا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا فاما آنانکه ایمان آورده اند

وعمل صالح کرده اند پس تمام بدهد خدای تعم مزدهای موعود ایشانرا و بیفزاید نیز بر جزای

ایشان از افزونی کرم خود واما آنکسانی که از پرستش حق استنکاف واستکبار کردند

پس عذاب کند ایشانرا بعذابی دردناک وَلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَّلَا نَصِيْرًا

ونیابند مر ایشانرا بجز خدای تعم دوستاری ونیاری ومددکاری يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ

قَدْ جَآءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَآ اِلَيْكُمْ نُوْرًا مُّبِيْنًا ای آدمیان بدرستی که آمد بشما

برهانی یعنی حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن حضرت محمد است صلی الله علیه

وآله با معجزات او یا دین اسلام وفرستادیم بسوی شما نوری ظاهر که قرآنست فَاَمَّا الَّذِيْنَ

آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا پس آنها که ایمان آوردند بخدای تعالی و چنگ در زدند بکتاب او پناه بدو بردند
از وسوسه شیطان پس زود باشد که در آرد ایشانرا در ثوابی که از روی بازای ایمان
مقرر شده و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان و بنماید ایشانرا بخود یا آنچه وعده
کرده راهی راست که آن اسلام و طاعتست در دنیی و طریق بهشت در عقبی از جابر
عبد الله انصاری رضوان الله علیه منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه
و آله بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی در طول و اثنی
ندارم لیکن در عرض هفت خواهر دارم مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم آنحضرت
اورا صبر فرمود و بعد از زمانی فرمود که ای جابر من در تو علامت مرگ نمی بینم اما حق تعالی
برای تو آیت فرستاد که يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ
لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا
اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ
حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ طلب حکم میکنند از تو
در میراث کلاله بگوی که خدای تعالی حکم میکند که در میراث کلاله اگر مردی بمیرد چنان مردی
که نباشد او را فرزندی خواه پسر و خواه دختر چه اگر فرزند باشد اقرب فرزندست

بمیراث نه اخت زیراکه در مرتبهٔ اولی واقع است ومراو را خواهری باشد پس

مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال بر سبیل فرض واگر درین مرتبه وارثی

دیگر نیست نیمه دیگر بر وی رد میکنند ومراد از کلاله اینجا اخوه پدری مادری اند

یا پدری زیراکه حکم کلاله ام در اوایل سوره گذشت پس هرگاه همه کلالات جمع

شوند آنانکه مادری اند اگر یکی است سدس مال می برد واگر بیش از یکی است ثلث

وباقی از آن پدری مادری است وپدری درین مرتبه ساقطست لیکن هرگاه پدری

مادری نباشد او قایم مقام پدری مادری است در میراث واگر سوی مادری

نباشد سدس یا ثلث بفرض برند وباقی برد عصبه را مدخلی نیست واگر خواهد مُرد

آن مرد میراث میگیرد از خواهر تمام مال را اگر نباشد خواهر او را فرزندی نه مذکر

ونه مؤنث در کنز العرفان می آرد که این دلالت وارد بر بطلان قول عامه که برادر

ولد ست یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین پس درین هنگام برادر

وارث نیست مطلقا زیراکه مشروط معدوم است نزد عدم شرط پس اگر برادر را نصف

بدهند درین حال لازم آید مخالفت کتاب مع ذلك روایت صحیحه از ائمهٔ معصومین

درین باب بسیارست واجداد با اخوه جمع میشوند ودر کتاب دلالت صریحه نیست

بر اوث اعمام واخوال لیکن ممکن است استدلال بآیت اولی الارحام بعضهم اولی ببعض

پس اگر باشند خواهران آن دو تا ایشانراد و ثلث است از آنچه گذشته است و ثلث
دیگر رد بر ایشانست اگر سوی ایشان نیستند درین مرتبه واگر باشند وارثان او مردان
و زنان یعنی برادران و خواهران پدر مادری و با عدم ایشان پدری پس مذکر را باشد
از میراث مانند بهرهٔ دو مؤنث و اگر مادریان یا مادر پدریان باشند یا نباشند مذکر
و مؤنث مادریان برابر می برند بیان میکند خدای تعم احکام میراث را از برای شما تا
گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راستست برای کراهت آنکه گمراه نگردید یا بیان
میکند از برای شما ضلالت را تا از آن اجتناب نمائید و خدای تعالی بهمه چیزها از مصالح
عباد در محیا و ممات داناست ابی بن کعب روایت کند که هرکه سورهٔ نسا بخواند آنچنانست
که تصدق کرده بر هر مؤمن و مؤمنه که میراث گرفته از مورث و بدهند او را از اجر مانند
کسی که بندهٔ بخرد و از شرک خلاص سازد و آزاد کند و باشد در سلك آن کسان که عفو
فرموده از سیئات ایشان سورة المائدة مکیة وهی مایة وثلاث وعشرون آیة
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ اُحِلَّتْ لَکُمْ
بَهِیْمَةُ الْاَنْعَامِ اِلَّا مَا یُتْلٰی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَاَنْتُمْ حُرُمٌ اِنَّ اللّٰهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ
ای آنکسانی که ایمان آورده اید وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر میکنید یا بعقود
شرعیه چون عقد بیع و شرکت و عقد نکاح و امثال آن حلال کرده شد بر شما چهار

پایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز یا جانوران وحشی
چون آهو و نخچیر و گاو کوهی و گورخر یا آنچه که از بطون انعام بیرون می آید که ذکاة
مادر ایشان ذکاة آنهاست مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم درین سوره و هو
قوله حرمت علیکم المیتة والدم الآیة نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را و حال آنکه
شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشند
و آنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرام است بدرستی که خدای تعالی حکم میکند
در حلال و حرام آنچه میخواهد یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر
الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم
ورضوانا واذا حللتم فاصطادوا ولا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم عن المسجد
الحرام ان تعتدوا وتعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان
واتقوا الله ان الله شدید العقاب ای گروه مؤمنان حلال مدارید و حرمت مشکنید
مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطم که نام او شریح بن ضبیعه
کندی بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی شهرتی داشت بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد از یمامه و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که خدای را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند

وبر اقامت صلوات و ادای زکوات مواظبت نمایند حطم گفت آنچه تو فرمودی نیکوست

اما مرا امینان باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با

ایشان در میان نهم و اگر دل‌پذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده

بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کند کافر درآید و غادر بیرون

رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه کرد و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد

و در سالی که رسول الله صلی الله علیه و آله با اصحاب بعمرة القضا توجه فرموده بودند

چون به تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند که

شتران بغارت برده را بقلادهای آراسته برسم هدیه بکعبه می‌برد صحابه خواستند

تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما نا

لایق نیست و آیت آمد که حرمت شعایر مشکنید و حلال ماههای حرام را بقتال در وی

هدی را که نامزد کعبه باشد و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود

که در گردن چهارپایان میکنند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدیست

و کس تعرض نکند و قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند میطلبند قاصدان

حرم افزونی از پروردگار خویش اگر مؤمنانند زیادتی ثواب جویند از خدای تعالی

یا روزی بسبب تجارت و کفار نمیطلبند مگر روزی و میطلبند مؤمنان خشنودی

خدای وکافران اصلاح معیشت دنیا ودر تبیان آورده که رضوان حج است
وچون از احرام بیرون آیند وحلال شوند پس شکار کنید اگر خواهید وبر ان ندارد
شمارا دشمنی گروهی از کفار قریش برای آنکه باز داشتند شمارا در حدیبیه از طواف
مسجد حرام آنکه از حد در گذرید وبانتقام آن خواهید وبر ان ندارد شمارا دشمنی
گروهی از کفار قریش برای آنکه باز داشتند شمارا در حدیبیه از طواف مسجد حرام
که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیت تا بدین محل منسوخ است مگر صید
کردن در حالتی که از حرم بیرون آیند وکافرانرا بهدي وقلايد امان نیست وگویند
از سورهٔ مایده هیچ چیز منسوخ نیست غیر ازین آیت وگویند این آیت نیز منسوخ
بلکه تخصیص کرده اند بآنکه این حکم ثابتست وقتی که کافران ابتدا بتعرض وقتال
نکنند وتخصیص بهتر از نسخ است ویاري کنید یکدیگر را بر نیکوئی واحسان
که متابعت امر الهی است یا پیروی طریقهٔ محمدی وپرهیزکاري ومخالفت هوا
ویاري مکنید بر بدي که ترك فرمان واحسان است یا کفر وبر ستمکاري یا اتباع
بدعت وملل باطله وبترسید از نافرمانی خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی سخت
عقوبتست بر نافرمانی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ
بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ

وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از
بدن او رفته باشد و او را نفس سایله باشد و خون روان و کوشت خوك با همه
اجزای او از شحم و عظم و غیر آن و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند بر غیر
خدا را نزدیك ذبح او مراد ذبیحهٔ کفارست که بنام لات و عزی میکشتند و دیکر
حرام کرده شد بر شما آنچه بفشردن کلو مرده باشد کافران کوسفند را خناق میکردند
تا میمرد پس میخوردند و آنچه بچوب و سنك زده باشند تا مرده باشد و آنچه از
بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتد و بمیرد و آنچه شاخ زده باشد
دیکری او را و مرده و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود مکر آنچه
دریابید شما از اینها ذبح او را و در وی زندکی باشد مرویست از امام ابی جعفر
محمد الباقر و امام ابی عبد الله جعفر الصادق علیهما السلام که آدمی آنچه ذبح او را در
یابند آنست که کوش یا ذنب یا پای خود را بجنباند یا چشم خود را حرکت دهد و دیکر
حرامست آنچه ذبح کرده باشند بر سنکها که منصوبست در حوالی بیت الحرام و آن

سیصد و شصت سنك بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آنرا بجای می
آوردند و بران قربان میکردند و کفته اند که مراد از نصب اصنامند و برین تقدیر
علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند و آن نیز حرام است که طلب
قسمت کنید بتیرهای اقداح عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که آنرا لام و اقداح
میکفته اند و چون ایشانرا مهمی افتادی رجوع بآنها کردندی و این سه تیر در خریطه
کرده بکسی که مجاور هُبَل بوده می سپردند بر یکی نوشته بود که امرنی ربّی و بر
دیکری نهانی ربّی و سیوم که خالی بود از کتاب آنرا غُفَل بت کفتندی پس چون
کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هُبَل آمدی و هدیه آوردی و او دست دران
خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اکر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم
اشتغال نمودی و اکر نهانی ربی بودی یکسال ترك آن عمل کردی و اکر غفل که نانوشته
است بیرون آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و علی بن ابراهیم رحمه الله نقل کرده
از صادقین علیهما السلام که آن ده تیر بوده هفت آن از برای انصبا معلومه بوده و سه
دیکر از برای انصبا نبوده و نام آن هفت بوده و توام و رقیب و حلس و نافس
و مُسبل و معلی فذ را یکسهم بوده و توام دو سهم و رقیب سه سهم و حلس چهار
سهم و نافس پنج سهم و مسبل شش سهم و معلی هفت سهم و سه باقیه را سفیح و منیح

و وغد میکفتند و اسمای ایشان بطریق نظم نیز آورده اند عرب راست

ده تیر هنکام میسر بترتیب بشنو ای مرد عاقل چو فذ ست و توام رقیب است ثالث

چو حلس است و نافس پس آنکاه مسبل معلی است هفتم سفیح است هشتم منیحش

نهم دان و وغد ست سافل و بودندی که شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی

یعنی ورا چند جزو میساختند و جمع میکردند برو و نام هر که از آن سهام بیرون

می آمد میدانند و ثمن جزو رامی دادند بکسی که آن برای او غفل بیرون می آمد

و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر

آن این استقسام بیرون رفتنست از دایرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای تعالی

اکر برب او را میخواهند یا شرك اکر غیر او را میکویند امروز یعنی این زمان حاضر یا

مراد روز جمعه است و عرفه که اتفاق افتاده بود بعد العصر در حجة الوداع که پیغمبر

صلی الله علیه و آله بر ناقهٔ عضبا سوار بود آنجا و سال دهم از هجرت بود که این آیت نازل

شد و آنحضرت بعد از نزول این آیت هشتاد و یکروز بزیست کویند که ابن عباس

این آیت را میخواند و یهودی با وی بود یهودی کفت برما این آیت فرود می آمد در

هر روزی که می بود ما آن روز را عید فرا میکرفتیم ابن عباس کفت که این آیت سمت

نزول یافت در روزی که دو عید بود یکی جمعه و یکی عرفه و این روز ناامید شدند

کافران از ابطال دین شما که اسلام است یا از رجوع شما بدیشان پس مترسید از فتنهٔ
ایشان و از من بترسید امروز کامل کردانیدم برای شما دین شما را که دیگر احکام
او را نسخ نخواهد بود و تمام کردم بر شما نعمت خود را که هیچ کذارید اعین و مطمئن
و هیچ مشرك با شما حج نکذارد و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه تر از همه
دینها و اما آنچه مرویست از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام آنست که این
آیه نازل شد در غدیر خم بعد از نصب کردن آنحضرت امیر المؤمنین را علیه السلام
بخلافت در وقت معاودت از حجة الوداع و این آخر حکمی است که از جانب حق تعالی
آمد و بعد از ین حکمی نخواهد بود و ابو هرون عبدی از ابی سعید خدری روایت
میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیت فرمود که الله اکبر بر اکمال دین و
اتمام نعمت و رضای پروردکار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد از من و دیگر
فرمود هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست یا رخدایا دوست دار هر که او را دشمن
دارد و یاری ده هر که او را یاری دهد و فرو کذار هر که او را فرو کذارد و در تفسیر
آیت یا ایها الرسول بلغ قضیهٔ نصب تمام کفته شود انشاء الله تعالی حق تعالی میفرماید
پس هر که بیچاره شود در کرسنکی و نایافت طعام و از ین محرمات که مذکور شد
بخورد در حالتی که مایل نباشد بسوی کناهی بتلذذ بخورد یا زیاده از سد رمق تناول

شکند پس خدای تعم آمرزکار رست مراورا درین کناه مهربان بر و با کل این مقداد که رخصت
داد آورده اند که عدی حاتم و زید خیل طائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را زید
خیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده کفتند یا رسول الله ما در جائی می باشیم که
باستظهار سکان مهمانداری میکنیم و سکان آل ذریح و آل جوین ته جانوران دشتی
میکیرند و بعضی از آنجمله است که ما در می یابیم و پیش از انکه سک هلاك کند ذبح میکنیم
و بعضی آنست که تا رسیدن ما سک تلف کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده که مردار
حرام است حکم این چکونه بود آیت آمد که یَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ
وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ از تو میپرسند از مطاعم چه چیز حلال
کرده اند بر ایشان بکو حلال کرده شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای تعم ذبح
کرده شود و دیکر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید از شکار کنندکان خواه از سباع
چون سک و یوز و خواه از طیور چون چرخ و باز و جز آن لیکن اصحاب امامیه
رضوان الله علیهم صید جوارح را بدو قسم ساخته اند یکی انکه ذبح او را در یابند
او حلال نیست مکر بتذکیه مطلقا و دیکر انکه ذبح او را در نیابند اکر مقتول سک
معلم است حلال والا نه و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود نقل میکند که ابو بکر حضر

می کفت من سؤال کردم از ابی عبدالله علیه السلام از صید باز و چرخ و یوز و پلنك

و سك که چه حال دارد فرمود که مخورید آنچه ذبح او را در نیافتی مکر صید سك که کشت

آنرا حلال است و این آیت را خواند و این صید حلال است در حالتی که شما حذاقت

مرعی داشته باشید در تعلیم ایشان می آموزانید سکان شکاری را از آنچه خدای تعالی

شما را آموخته است از طریق تادیب و تعلیم و آن بشش شرط حلال است اوّل آنکه کلب

معلّم باشد یعنی هر کاه صاحب سر دهد برود و چون بخواند باز آید دوم معتاد

نباشد که آنچه صید کند بخورد مکر بر سبیل ندرت سیوم آنکه فرستنده مسلم باشد

یا در حکم مسلم چهارم قصد فرستادن سك بکند پنجم در حال سر دادن بکوید

بسم الله والله اکبر ششم صید زنده از چشم غایب نشود چه اکر غایب شود و حیوة او مستقر

بوده باشد بعد از آن او را مرده یا کشته یابند حلال نیست پس بخورید پاك و حلال

از آنچیزی که جوارح شکاری نکاه داشته اند برای شما و نخورده اند و یاد کنید نام

خدای را بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال و بجانب صید چنانچه کفته شد

و بترسید از خدای تعالی در تناول آنچه حرام کرده است بدرستی که خدای تعالی

زود حسابست و از حلال و حرام سؤال خواهد کرد اَلْیَوْمَ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ

وَطَعَامُ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ حِلٌّ لَکُمْ وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ

مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ

مِنَ الْخَاسِرِينَ يعنی در روز نزول این آیت حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای تعالی

وطعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری مراد ازین طعام تر دامامیه

حبوبات است و شبه آن از جامدات نه ذبایح و غیرآن که ایشان مباشرت نموده باشند برطوبت

چه ایشان نجسند و طعام شما نیز ایشان را حلال است که اطعام کنید ایشان را و دیگر حلال است

بر شما زنان آزاد و پارسا از آنها که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است واگر نه امت

مؤمنه نیز حلال است و دیگر زنان پارسا از آنها که ایشان را کتاب داده اند پیش از شما این

تخصیص یافته بنکاح متعه نه دوام چه کفائت شرطست در عقد دوام که ایمانست چون

بدهید در حالتی که شما بدان نکاح عفت و صلاح جویید نه مجاهد باشید بزنا و نه

فرا گیرنده دوستان پنهانی و هر که کافر شود بدآنچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار

شرایع اسلام کند از حلال و حرام پس بدرستی که باطل باشد کردارهای او و او در آن

سرای از جمله زیان کارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَوٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ

وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا

مآءً فتیمموا صعیدًا طیبًا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم

من حرجٍ ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ای گروه

گرویدگان چون برخیزید زمانی را که منتهی شود بنماز و شما محدث باشید پس بشوید

رویهای خود را از منبت شعر تا منتهای ذقن در طول و آنچه انگشت بزرگ و میانین

برسد در عرض و بشویید دستهای خود را با مرفق تا سر انگشتان و مرفق مفصل

ذراع و عضد ست و مسح کنید پایهای خود را از سر انگشتان تا بلندی پشت پای

و اگر بمفصل ساق و قدم برسد احوط است و ارجلکم بقراءت نصب عطف بر محل

برؤسکم است و بقراءت جر عطف بر لفظ او و اجماع ائمه اهل البیت علیهم السلام

برینست و ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که بگذرد بر مردی

شصت سال تا هفتاد سال که مقبول نباشد نزد حق سبحانه و تعالی نماز او گفتند چرا

چنین باشد فرمود زیرا که میشوید آنچه حق جل و علا امر فرموده بمسح او و درین

باب روایات بسیارست و از ابن عباس از کیفیت وضو پرسیدند گفت دو شستن است

و دو مسح کردن و ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام در صفت وضوی پیغمبر

صلی الله علیه و آله فرموده و شیخ سعید شهید قدس الله روحه در چهل حدیث

آورده که آنحضرت فرمود که آیا حکایت بکنم از برای شما وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله

بعد از ان فرا گرفت کفی را از آب ۲ و ریخت بر دست راست خود بعد از ان کفی دیگر فرا

گرفت پس ریخت بر دست دیگرش پس مسح سر کرد و مسح هر دو قدم بعد از ان نهاد

دست مبارك بر بلندی پشت پای و فرمود که این کعبست پس از ان ایما کرد بدست

خود بر عصب عقب و فرمود که این ظنبوبست یعنی استخوان ساق و اگر باشید جنابت

رسیده پس غسل کنید و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضرت کند یا بر حال

سفر باشید بنا بر اغلبست یا بیاید از شما از خلا جای یعنی محدث شوید یا مباشرت کنید

بزنان پس نیابید آب را بعد از طلب چنانچه گذشت پس تیمم کنید بخاك پاك که از جنس

زمین باشد حتی سنك پس مسح کنید رویها و دستهای خود را از ان خاك بر وجهی

که در سورهٔ نسا مذکور شد نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرد از غسل و وضو

و تیمم تا بر شما تنك فرا گیرد و لیکن میخواهد تا شما را پاك کرداند از احداث یا گناه چه

وضو کفارهٔ ذنوبست و تا تمام کرداند نعمت خود را بر شما با آنکه رخصت میکند شما را

در تیمم و تا باشد که شما شکر گویید بنعمتهای وی و در بحر الحقایق آورده که معنی آیت

بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که

معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید

بشویید بآب توبه و استغفار و دستها را پاك سازید از تمسك بعلایق دارین و تعلق

بما فی الکونین ومسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق وپایها را از طین
طینت وقیام با نانیت بسایید واگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس
پاک سازید نفوس را از معاصی ودلها را از رویت طاعات واسرار را از ملاحظهٔ
اغیار وارواح را از معاصی آرامش بغیر ما وخود را از لوث وجود که آلودگی از آن
کثیف تر نیست وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ویاد کنید نعمتهای خدای را که انعام
کرده بر شما باسلام وشرایع بانکه پیمان بست بآن یعنی عهدی که خدا بسته است با شما
در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله بستند
وبر سمع وطاعت بیعت کردید چون گفتند شنودیم قول ترا وفرمان بردیم امر ترا وگفته
اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه وذکر این هر دو
بیعت در مجلس مذکور خواهد شد انشاء الله وبترسید از حق سبحانه وتعالی در فراموشی
نعمت وشکستن پیمان بدرستی که خداوند تبارک وتعالی داناست بآنچه در سینهها
مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ
قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
ای گروه مؤمنان باشید قیام کنندگان برای خدای گواهان براستی وبر آن ندارد شما را

یعنی نیارد شما را دشمنی قومی از مشرکان برای آنکه عدل نکنید در باب ایشان ونقض

عهد ایشان کنید که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری وچون عدل با کفار عین

تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مؤمنان درچه مقام خواهد بود وبترسید

از خدای تعالی در ظلم وستمکاری بدرستی که خدای تعالی بیناست بآنچه میکنید از

عدل وظلم وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَّاَجْرٌ عَظِيْمٌ وعده

کرده است خدای آنکسانی راکه ایمان آوردند وعملهای ستوده کردند وعده ا[بهشت]

که مر ایشانراست آمرزش گناه ومزدی بزرگ از فضل آله وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا

بِاٰيٰتِنَاۤ اُولٰۤئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ وآنانکه کافر شدند وتکذیب کردند قرآن آنگروه

اصحاب دوزخند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه

وآله در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود وایشان خبر یافته

بامهتر خود که اورا دُعثور بن حارث میگفتند بکوهها متحصن شدند لشکر اسلام

رامیدیدند وقتی که باران باریده بود وآنحضرت از لشکریان دورتر در پای درختی

تکیه فرموده وجامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهین خود راگفتند

درین باب که محمد تنها پای آن درخت تکیه فرموده ویاران اش از دورند ودرین محل

بر و دست میتوان یافت دُعثور با شمشیر کشیده بیامد وگفت من یمنعك الیوم منّي

کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند آنحضرت فرمود که الله تعالی شر

ترا منع کند که مانع و کافی است فی الحال جبرئیل عم بر سینهٔ دعثور زد چنانچه شمشیر

از دست وی بیفتاد و سید عالم صلی الله علیه و آله آنرا بر داشته بر سر وی رفت

و گفت که من یمنعک منی آن مرد گفت که هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمهٔ

شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفت و ایشانرا با سلام دعوت کرد این آیت فرود

آمد که یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم

فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ای گروه گرویدگان یاد

کنید نعمت خدایرا که بشما ارزانی فرموده چون قصد کردند قومی یعنی دعثور

و متابعان او آنکه بگشایند دستهای خود را بقتل و هلاک شما پس خدای تعالی باز

داشت دستهای ایشانرا از شما و مضرت ایشانرا از شما بگردانید و بعضی برانند که نزول

آیت در قصهٔ بنی نضیرست که قصد آنحضرت کردند وقتی که بحصار ایشان رفته

بود جهت دیت عامریان و شرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد بود و بترسید

از کفران نعمتها و بر خدای باید که توکل کنند مؤمنان که رسانندهٔ خیر و رهانندهٔ

شر از یشان است ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر

نقیبا و هر آینه که فرا گرفت خدای تعم پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی عم و محا

با جباران و بر انگیختیم ایشان دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم
خود کنند با پایندان وفای خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار
چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه
یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام ببنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع دران
وقت مساکن جباران بود و ایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند
از بقیهٔ قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل را مستخلص
شد و فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دیهی
هزار هزار باغ است و جهاد کنید با جباران پس موسی عم دوازده نقیب از لشکر
اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود تا نزدیک اریحا رسند
و نقبارا بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند
او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه
گز بود و عصای موسی علیه السلام که ده گز بوده بمقدار قد موسی بکعب پای عوج
نمیرسید و عمر او سه هزار سال بود و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در بعضی
تفاسیر آورده اند که از هشتصد گز بود تا هشتاد گز پس بساتین ایشانرا دیدند
یکخوشهٔ انگور آن مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر در یک نیمهٔ از پوست

اثارشان میکنجید در تفسیر نیشابوری آورده که عوج ایشانرا با میوهٔ چند که
در باغ چیده بودند دریک آستین نهاد وایشانرا آورد در پیش ملک خود از آستین
ریخت ملک کفت دیدید ومشاهده کردید باز کردید وخبر برسانید پس نقبا باز
کشتند با یکدیکر کفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد که خوف
بر ایشان مستولی کشته چه ممکنست که نافرمانی کرده بمصر باز کردند پس عهد کردند
که اخبار ایشانرا پنهان دارند وایشانرا بر جنک این قوم رغبت نمایند پس بلشکر
کاه آمده موسی وهرون علیهما السلام را از حقیقت حال خبر دادند وده نقیب
بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند درمیان آوردند
ودو نقیب که یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بود وکالب بن یوفنّا از سبط یهودی
بر عهد وقرار خود بایستادند دغدغه درمیان بنی اسرائیل افتاد واضطراب
در ایشان بدید آمد که ما با این جباران جنک چکونه کنیم وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ
الصَّلَوٰةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَوٰةَ وَآمَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
لَأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَن كَفَرَ
بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ وکفت خدای تعالی من با شمایم بنصرت دادن
بر دشمنان ودیکر کفت بخدای اکر بپای دارید نمازرا بشرایط آن وبدهید زکوةرا

بارباب استحقاق وتصدیق کنید پیغمبران مرا وتقویت کنید ایشانرا وتعظیم امر
ایشان بجای آورید وقرض دهید خدایرا یعنی نفقه کنید در راه او ونفقه دادنی
نیك هرآینه در گذرانیم از شما گناهان شمارا وهرآینه درآوریم شمارا ببوستانهای
که جاریست در زیر درختان آن جویها پس هرکه کافر شود بعد ازین شرط مؤکد از شما
پس هرآینه گم کرده است راه راست را امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یمین
وشمال مظلّه وطریق وسطی جاده است بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند حق
سبحانه وتعالی فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا
قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس شکستن ایشان پیمان
خود را براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان
وضع کردیم وگردانیدیم دلهای ایشانرا سخت بمثابهٔ که متاثر نشود از مشاهدهٔ
آیات واستماع تخویفات یعنی لطف وتوفیق از ایشان برداشتیم میگردانند سخنان
توریة را یا نعت حضرت رسالت را صلعم از جایگاه آن یعنی صفت دیگری بجای
صفت پیغمبر صلعم وضع میکنند یا کلمات توریة را ما قل میسازند بتاویلات
فاسده وترک کردند بهرهٔ تمام را از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریة

از متابعت پیغمبر آخر الزمان و همیشه هستی تو که مطلع میشوی بر خیانتی از جهودان
مکر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او پس در کذران
از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند و روی بکردان از ایذاء ایشان اگر التزام
جزیه نمایند وگفته اند مطلق عفو و صفح بآیت السیف منسوخ است بدرستی
که خدای تعالی دوست میدارد نیکو کارانرا وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا
مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ واز آنانکه گفتند بدرستی که ما
ترسایانیم خود را بجهت نصرانی گفتند نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که عیسی عم
در آن میبود یا آنکه گفتند نحن انصار الله و بهر تقدیر از ایشان گرفتیم پیمان ایشانرا
بتوحید و اقرار بنبوت مسیح و جمیع پیغمبران و دیگر آنکه از جهودان نیز گرفته
بودیم پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی از آنچه بدان پند داده شده بودند
در انجیل از روی فارقلیط که احمد مرسل است صلی الله علیه وآله پس برانگیختیم
بشومی پیمان شکنی میان ترسایان دشمنی ظاهر و بعضی نهان در دل تا روز رستخیز
و آنچنانست که نصاری سه فرقه اند نسطوریه که میگویند عیسی بن الله و یعقوبیه
که میگویند که ان الله هو المسیح ابن مریم و ملکانیه که اهل روم اند میگویند که ان الله

ثالث ثلثه همه اینها دشمن یکدیگرند و بعضی از مفسرین برانند که دشمنی انگیختیم میان
یهود و ایشان و زود باشد که بیاگاهاند و خبر دهد خدای تعالی ایشانرا بآنچه
ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود و یا وقتی که صاحب الامر
ظاهر شود عم و عیسی عم فرود آید و بریشان ظاهر سازند که ایشان بر طریق باطل
بودند از آبا و ابنا یَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ
مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ای جهودان
و ترسایان بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما که روشن میکرداند برای شما بسیاری
از آنچه هستید که پنهان میداریید از توریة چون نعت محمد صلعم و آیت رجم
و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد عم و در میگذرد از بسیار مخفیات شما
و خبر میدهد بآنچه هیچ مهم دنیاء آن وابسته نیست نقلست که یهودی بآنحضرت گفت
که کدامست آن کثیر که از ان عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سیوم نوبت
مبالغه کرد حضرت روی مبارک از وی بگردانید قصد یهودی آن بود که مناقضه
از روی ظاهر شود بترك عفو چون در جواب خود سر گرفت جز اعراض چیزی مشاهده
نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد بدرستی که آمد بشما از نزدیك
خدای تعالی روشنایی که دفع کننده ظلمت ضلالتست و کتابی روشن کننده و بخود

روشن گفته اند نور حضرت رسالتست صلعم و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیهٔ

آنحضرت بنور آنست که اوّل چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم بیرون

آورد نور وی بود که اوّل ما خلق الله تعم نوری بعد از ان عالم را برای ظهور

نور او موجود گردانید و بحکم انا و علی من نور واحد پس عالم طفیل نور ایشان

باشد يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه مینماید خدای تعم بدین نور یا کتاب آنرا که

پیروی خشنودی آن میکند بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است

یا سبل دار السلام که طریق بهشتست و بیرون می آرد ایشانرا از تاریکی کفر یا شک

یا جهل بر شنایی ایمان یا یقین یا علم بارادت و توفیق حق تعالی و راه مینماید ایشانرا

براه راست که نزدیکترین راههاست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ

۲

ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که کافر شدند آنانکه گفتند که بدرستی

که الله او مسیح است پسر مریم قایل این قول از فرق نصاری یعقوبیه اند چنانچه

گذشت و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند که پسر مریم خداست نعوذ بالله ظاهرست

چه مادر مقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر

آنکه مادر اکبرست و ولد اصغر وچه دورست که اصغر الاکبر باشد بگو پس کیست که مالک

باشد ومنع کند از ارادت خدای تعالی چیزی را یعنی کسی مانع نتواند شد اگر خواهد

خدای تعالی آنکه هلاک کند عیسی بن مریم ومادر اورا وآنهارا که بر روی زمین اند

همه یعنی مسیح ومادر او مقهورند وقابل فنا چون سایر ممکنات وچنین کسی خدایی

را نشاید ومر خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها وآنچه در میان ایشان است می

آفریند هرچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی وماده‌ٔ می آفریند چون آسمان

وزمین وخلق میکند از ماده واصلی چنانچه ما پسرها وا نشا میکند از اصلی که جنس نیست

چون آدم از خاک واز اصل که جنس است والدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از زن

بی مرد چون عیسی عم وخدای تعالی بر همه چیزی تواناست وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى

نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ

وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

وگفتند جهودان وترسایان که ما پسران خدائیم واو ما را چون پدرست در مهربانی وعطوفت

وما او را چون پسریم در قرب ومنزلت آورده اند که در توریة با ایشان خطاب

کرد که یا ابنا احباری ایشان خواندند که یا ابناء بکاری ودر کلمات انجیل است که انی

ناهب الی ربی وربکم ایشان چنین خواندند که الی ابی وابیکم ودیگر گفتند ما دوستان

خلایم بکو پس چرا عذاب میکند شما را بکناهان شما وآن عذاب در دنیا بقتل است واسر

در آخرت بسخن ایشان در دوزخ ایاما معدودات پس اکر پسر میبودید شما را عذاب

نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد درین مرتبه ودوست نیز عذاب دوست نخواهد

پس شما نه پسرید ونه دوست بلکه شما آفریدکایند از آنها که خدای تعالی آفریده است

وهمچو ساير بنی آدم بر بدی ونیکی پاداشت خواهید یافت می آمرزد خدای هر کرا

میخواهد وآنها اهل ایمانند عذاب میکند هر کرا که میخواهد وآنها مشرکانند ومر

خدایراست پادشاهی آسمان وزمین وحکم فرمودن دران ودرین وآنچه میان اینها

باشد وبسوی اوست بازکشت همه یَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى

فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای یهود ونصاری بدرستی که آمد بشما فرستاده یعنی حضرت

محمد صلی الله علیه وآله که روشن میکرداند برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی

وفتور از رساله رسل تا نکویید شما که نیامده بما مژده دهنده ونه بیم کننده پس

آمد بشما بشارت دهنده مؤمنان بکرامت وترساننده کافرانرا بعذاب قیامت وخدای

تعالی بر همه چیز قادرست اکر خواهد رسولان پی در پی بفرستد چنانچه در مدت

هزار وهفتصد سال که میان موسی وعیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر فرستاد

واگر خواهد فترت وانقطاع بار سال رسل را ده دهد چنانچه در مدت ششصد سال

که میان عیسی و محمد علیهما الصلوة والسلم بود چهار پیغمبر فرستاد از بنی اسرائیل

و خالد بن سنان از عرب و درین آیت منت مینهد بر بندگان در وقتی که آثار وحی

مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم وَإِذْ قَالَ

مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ

مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ویاد کن که چون گفت موسی عم مر قوم

خود را که بنی اسرائیل بودند ای قوم من یاد کنید نعمت خدا را که فایض است بر شما

چون گردانید در میان شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نماید و در هیچ امت آن عدد را

مبعوث نبودند که در بنی اسرائیل شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید حالا

مالك نفس خود ید یا منازل شما وسیع است و در رو آب جاري هست چون منازل

ملوك و خادمان و ملازمان دارید و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و شکافتن

بحر و پیغمبران در میان شما از شما آنچه نداد کسی را از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ ادْخُلُوا

الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ

ای گروه من در آیید بزمین پاك كرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن

یا فلسطین و بعضی اردن و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است

آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره

وچون ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقبای خود ومیکفتند اکرمارا امر کرده

باشد بمصر باز کردیم موسی عم کفت و باز مکردید بهمان راه که آمده اید که اکر چنین

کنید باز کردید زیان زدکان باشید در دنیا از ثواب جهاد ودر آخرت از کرامات

رب عباد قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین وانا لن ندخلها حتی یخرجوا منها

فان یخرجوا منها فانا داخلون ایشان کفتند ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه

کروهی اند متقلب و با قوت وشوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وما در نمی آییم

دران زمین جهت جنك تا وقتی که بیرون آیند ایشان پس اکر بیرون آیند از آنجا بی

جنك وولایت را تسلیم ما کنند پس ما در آییم کا نیم دران قال رجلان من الذین

یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم غالبون

وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین کفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدای وانعام

کرد خدای تعم برایشان بایمان وثبات بر عهد وپیمان وایشان یوشع وکالب بودند

که با بنی اسرائیل کفتند که در آیید بر جبارن از باب قریه ایشان ناکهان وایشانرا

در رهکذر تنك کیرید و بصحرا مکذارید پس چون در آیید ازان در برین وجه که

کفته شد پس بدرستی که شما غالبید وغلبه کنندکان برایشان زیرا که ایشان جسمی چندند

بی دل و تن آور اند بی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی ع

و بر خدای تعالی توکل کنید درین حرب اگر هستید باور دارندگان مر وعدهٔ حق را

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا

قَاعِدُونَ گفتند ای موسی بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ما دام که

ایشان درین موضع اند و تو سخن دو کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور

نمیداری پس جنگ کنید بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت

کردند با خدا و رسول از روی جهل و نادانی و گفته اند مراد از رب هرون بوده

و رب بمعنی سید ست پس هرون را که از وی بزرگتر بود سید کاینات و کلمهٔ و انا

مؤید این قولست قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ

الْفَاسِقِينَ گفت موسی که ای پروردگار من من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر

خود را پس جدایی افکن میان ما و این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قَالَ فَإِنَّهَا

مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

گفت خدای تعالی پس بدرستی که ارض مقدسه حرام است بر ایشان نه در آیند

دران و نه مالک شوند بران بسبب نافرمانی چهل سال سرگردان و متحیر میروند

در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین میس

کردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شب راه رفتندی و شب
همانجا بودندی که بامداد از آنجا رحلت کرده بودند قولی آنست که بعد از
چهل سال موسی عم با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را
بگشاد و مدّتی آنجا بود و قولی آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند
واصح این قول است امّا قایلان اول گویند که سرگردانی بنی اسرائیل در تیه آن
بود که بسبب نافرمانی معذب باشند بهر یکروز که گوساله پرستی کرده بودند
یکسال در تیه عقوبت بکشند و این بر موسی و ابراهیم روا نیست قایلان دوم
گویند که حق سبحانه و تعالی این عذاب از یشان برداشته بود و آسان کردانیده
چنانچه عذاب آتش از ابراهیم عم برداشت و موسی و هرون علیهما السلام هردو
در تیه وفات کردند و هرون یکسال پیش از وی وفات کرد و موسی را صد و
بیست سال عمر بود و وفاتش در زمان افریدون بن منوچهر بود و عمر یوشع
صد و بیست و شش سال بود و دو ماه بعد از وفات موسی یوشع با اولاد اهل تیه
که جوانان توانا بودند چه اکثر اهل تیه مرده بودند رفتند و ولایت ایلیا و اریحا
کشادند و جبّاران را برانداختند و حق تعالی او را پیغمبری داد و بعد از موسی
بیست و هفت سال بزیست و بر بنی اسرائیل حکم بود در اخبار آمده که چون موسی

بر قوم خود دعا گفت حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد

و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیّر و سرگردانی ایشان

پس تواند و هناك مباش بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت

پیغمبرست صلعم که میفرماید که قوم موسی مدّتی سرگشته بودند تو بریشان اندوه

مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسی عم بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ

آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ

قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از صلب او

بودند قابیل و هابیل خواندندی بدرستی و راستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست

که حوا بیست نوبت از آدم حامله شد و در عیون الرضا پانصد بطن آورده و بهر بطنی

پسری و دختری می آورد و چون بزرگ میشدند آدم جاریهٔ یکبطن را بغلام بطن

دیگر میداد و از بطن اوّل قابیل متولّد شد با خواهرش که اقلیمیا نام داشت و در

غایت حسن بود و بطن دوم هابیل را زاد با توامش که لیوذا میگفتند و او چنان

جمالی نداشت چون ببلوغ رسیدند آدم عم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیمیا را

بهابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت که خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده

و او بمن اولیترست آدم عم فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته مرا درین

چه اختیار دست قابیل مسلّم نداشت وکفت که تو هابیل را پیش از من دوست میداری
لاجرم آنچه خوب روی ترست بدو میدهی فرمود که اکر سخن من باور نمیکنی هریک
از شما قربانی کنید بآنچه میتوانید قربان هرکه قبول کردد اقلیمیا از ان او باشد حق تعالی
ازین خبر داد که چه قربانی کردند یعنی تقرّب جستند هریک از یشان بقربانی خود
هابیل کوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و در همان موضع
بنهاد باخود کفت که اکر این قربانی مقبول شود وکرنه من دست از خواهر خود باز ندارم
پس قبول شد قربانی یکی از یشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بی دود از آسمان
فرود آمد کوسفند را بخورد و مقبول نشد از دیکری که قابیل بود و آتش از قربانی
او در کذشت و بخوردن او ملتفت نشود قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده دود
حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد کفت هابیل را که بخدای بکشم ترا برانکه قربانی تو
مقبول شد و از ان من مردود کفت هابیل جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی
از پرهیزکاران که در قربانی نیّت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ
لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اکر بکشایی
و دراز کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی من باری نیستم درازکنندهٔ دست
خود را بسوی تو تا ترا بکشم بدرستی که من میترسم از خدای تعالی که پروردکار عالمیانست

با وجود آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و با شوکت تر اما تسلیم شد مر قتل را از ترس

خدای تعالی که قتل ناحق بکند و کویند در آن وقت مدافعه مباح نبوده بر آن صبر

می بایست کرد تا خدای تعالی انتقام بکشد إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ

مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پس کفت من میخواهم آنکه باز کردی تو بعقوبت

کناه در قتل من و بپا داشت کناه تو که آن سبب ردّ قربانی بوده و این اراده از هابیل

موافق حکم خدای بود پس باشی تو بسبب این دو کناه از ملازمان دوزخ و اینست

پاداشت ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ

مِنَ الْخَاسِرِينَ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفس او در کشتن برادر و نبدانست

که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری برو متمثل شد مرغی در دست کرفته پس سر آن

مرغ را بر سنکی نهاد و سنکی دیکر بر سر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد

تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنکی نهاده پس بکشت او را با آنکه سنک بر سر او زد

تا مغزش پریشان شد پس کشت از زیان زدکان در دنیی با آنکه بقیهٔ عمر مطرود و مردود

بود و در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب دوزخ تنها مر او را باشد چنانچه

ثعلبی در تفسیر آورده پس قابیل ندانست که با وی چه میباید کرد او را در جایی بپیچید

و چهل روز در پشت کرفته بود و بهر طرفی میکشت و ابن عباس فرموده که یکسال

میکشید ش بوی کرفته وسباع وطیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکنند
بخورند قابیل بتنک آمد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي
سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَٰذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ
فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس برانکیخت خدای تعالی زاغی را که میکاوید زمین را بمنقاد
وهر دو پای خود تا حفره پیدا کرد وآن عمل بسبب آن بود که بنماید قابیل را که چکونه
بپوشد جثهٔ برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد وزاغی مرده بیاورد ودر آن
حفره نهاد وخاك بران می پاشید تا پوشیده کشت کفت قابیل وای بر من آیا عاجز
شدم از آنکه باشم مانند این زاغ درین عمل پس بپوشم تن برادر خود را انکه قابیل همین
طریق هابیل را در خاك کرد پس کشت از پشیمان شدکان برانکه یکسال اورا میکشید
وکویند ندامت او بران بود که پدر ومادر از و تبرا کردند وتمام جسد او سیاه شد
وندا می شنید که کُن خایفًا ابدًا بعد از ان قابیل هر کرا میدید میترسید که ناکاه اورا
بکشند عاقبت بدست پسر نابینای خود کشته شد وطبرسی رحمه الله از ابن عباس رضوان
الله علیهما روایت میکند که چون قابیل هابیل را بکشت درختها پر شوك وخوار شد
واطعمه مزه کردانید وفواکه ومیوها ترش وبی طعم شد وآبها تلخ کشت وزمین پترکی
پیدا کرد آدم که بزیارت بیت الله رفته بود دانست که حادثهٔ روی نموده چون بازکشت

بهند و این خبر شنید پریشان گشت و یکسال حزین و غمگین بود که کسی او را خندان ندید

و این را فرمود • تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبر قبیح تغیر کل ذی طعم ولون

وقل بشاشة الوجه الصبیح • وگویند که چون از عمر آدم صد و سی سال بگذشت و آن

بعد از قتل هابیل چون مردود پدر شد بیمن افتاد و شیطان او را بر آتش پرستی

دلالت کرد بآنکه آتش که قربانی هابیل را خورد بسبب آن بود که او را پرستش میکرد

و باین شبهه آتش پرست شد و فرزندان او بملاهی اشتغال داشتند و آتش پرستی

و بت پرستی میکردند تا در طوفان نوح عم همه غرق شدند و نسل شیث باقی

ماندند مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ اَنَّهٗ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ

فِى الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيْعًا وَمَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَآ اَحْيَا النَّاسَ جَمِيْعًا وَلَقَدْ

جَآءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنٰتِ ثُمَّ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِى الْاَرْضِ لَمُسْرِفُوْنَ بسبب

این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل را آنکه هر کس که بکشد کسی را بی آنکه او کسی

را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده یا بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی

قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن

حیثیت که هتك حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع یکیست

در استجلاب غضب الهی یا معنی او عظم وزر و اثم است یا گوییا همه کس را کشته نزد مقتول

یا آنکه واجبست بر و از قتل و قود مثل آنچه واجب بود بر و اگر همه مردم را میکشت

و هر که سبب بقای حیوة کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن

از مهالك پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد نزد مستنقذ

یا آنکه کسی که یکی را رهانید از سوختن و غرق شدن و غیر ذلك اجر او مثل اجر

کسی است که همه مردمانرا سبب زندگی شده و مقصود ازین کلام ترهیب و تهویل

شان قتل است و ترغیب و تحریص در حمایت نفوس و الا تشبیه حقیقی را وجهی نیست

چه او منافی حس و عاقل و عدلست و هر آینه که آمد بسوی بنی اسرائیل فرستادگان

ما بمعجزهای روشن یا آیتهای واضحه پس بدرستی که بسیاری از یشان بعد از ارسال

رسل و انزال آیات در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال

یا سرف در قتل یا گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت

جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و بشرف اسلام معزز گشته

ملازمت آنحضرت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت

بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسید حضرت ایشانرا میان شتران شیردار که

نزدیك جبل العیر بود فرستاد چند روز در ان موضع بسر برده شیر و بول شتر

می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه

آنحضرت را رانده روی بقبیلهٔ خود نهادند بسیار کس مولی حضرت رسول الله صلی الله

علیه وآله مع چند نفر از عقب آن مردم رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند بآخر

یسار را گرفته دست و پای وی را بریدند و خار بر چشم و زبان وی میزدند

تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب

ایشان فرستاد و او همه را بگرفت و دست و گردن بربسته نزد آنحضرت آورد حق

تعالی آیت فرستاد که اِنَّمَا جَزٰٓؤُا الَّذِیْنَ یُحَارِبُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وَیَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ

فَسَادًا اَنْ یُّقَتَّلُوْٓا اَوْ یُصَلَّبُوْٓا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدِیْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ اَوْ یُنْفَوْا مِنَ

الْاَرْضِ ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیْمٌ جز این نیست که

جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدای و رسول او و بشتابند در زمین از برای

فساد این کسی چنین را محارب میگویند و مراد بمحارب کسی است که مجرد سازد

سلاح را زجهت ترسانیدن مردمان در بر یا بحر روز یا شب ضعیف یا قوی

ذکر ست یا انثی و داخل است درین قاطع طریق و غارتگر و قاصد مال و بضع و

اختلافست در حد او شیخ مفید رحمه الله بر تخییر رفته بجهت ظاهر آیت چه مجاز

و اضمار خلاف اصل است و میگوید امام مخیر ست میان اقسام اربعه بهر گونه فعل

که از وصادر شده باشد از قتل و اخذ مال و جرح و اخافت بر بن تقدیر زنده بردار

باید کشید و این قول اولی است و شیخ رحمه الله بر ترتیب و تفصیل رفته بروایت

عبد الله مداینی که از ابی عبد الله عم نقل کرده که بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته

باشند و مال نبرده و اگر ولی مقتول عفو کند برای حد باید کشت یا بر دار کشند

اگر کشته باشند و مال برده بعد از استعادهٔ مال یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا

بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته یا برانند ایشانرا

از زمین یعنی از شهری بشهری یعنی بدان حیثیت که بواسطهٔ عدم معامله و مکالمه

در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده

باشند آورده اند که پس حضرت رسالت صلعم بفرمود تا دست و پای ایشانرا

قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند این

حدود که مذکور شد برای ایشان خواری و رسوائیست در دنیا و مر ایشانراست

در آخرت عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا

عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این استثنا از حقوق الهی است اما حق آدمی

از قتل و جرح و مال ساقط نمیشود مگر قصاص و ادا خواه مال موجود باشد بعینه

یا بتلف آمده باشد آنگاه قیمت لازم شود و تقیید توبه ببودن او پیش از قدرت

دال است بر آنکه اگر حاصل شود بعد از قدرت حد ساقط نشود و اگر چه عقوبت

اخروی ساقط کردد یعنی مکر آنانکه توبه کنند پیش از انکه شما قادر شوید بر ایشان که

بتوبه قبل از قدرت حدود الله ساقط نشود نه حقوق آدمیان پس بدانید که خدای

تعالی آمرزندهٔ کناهانست بتوبه مهربان است بر تایبان یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ

وَابْتَغُوْٓا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَجَاهِدُوْا فِیْ سَبِیْلِهٖ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ای کروه مومنان بترسید

از خدای تعالی و طلب کنید بدو وسیله را یعنی آنچه توسّل بدو توان کرد در طلب

قرب بحضرت الهی ملاحظهٔ اوامر است و نواهی در لطایف قشیری کوید که وسیله

تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس است از طلب

خطوظ و در کشف الاسرار آورده که وسیلهٔ عابدان بفضایل است و ازان عالمان بدلایل

و ازان عارفان بترک وسایل پیر هراة کوید که الهی وسیله بتو هم تویی اکر کسی ترا بطلب

یافت من خود طلب از تو یافتم و محبّان اهل بیت صلوات الله علیهم وسیلهٔ نجات را

از محمد و آله صلی الله علیهم جویند چه در حدیث ورود یافته که درجهٔ بیضا که

در اعلای جنانست که مخصوص نبی و اهل بیت است بوسیلهٔ محمد و آل باخلاص

و عمل پاك و درست بدان توان رسید و جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن

شاید که شما رستکار شوید بسبب این اعمال که دوستی محمد ست و آل که اعمال و جهاد

بان درستست اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا وَّمِثْلَهٗ مَعَهٗ لِیَفْتَدُوْا بِهٖ

مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ بتحقيق آنانکه کافر شدند بپرستش

اصنام وملایکه وعجل وغیر آن اگر باشد ایشانرا آنچه در زمین است از صنوف اموال

وامتعه ومانند آن همه یعنی اگر دوباره آنچه در زمین است از نقد وجنس کافرانرا باشد

تا آنرا فدای نفس خود کنند از عذاب روز رستخیز قبول کرده نشود از ایشان وهمان

عقوبت لازم ایشان باشد ومر ایشانراست دران روز عذابی دردناک يُرِيْدُوْنَ

اَنْ يَّخْرُجُوْا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِيْنَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيْمٌ میخواهند یعنی طمع

میدارند یا قصد میکنند آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ ونیستند ایشان بیرون

آیندگان از آتش ومر ایشانراست در آنروز عذابی دایم که زوال وانقطاع نیابد

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْا اَيْدِيَهُمَا جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ

حَكِيْمٌ ومرد وزن دزد را پس ببرید دستهای ایشانرا این مجمل است احتمال

عموم هر سارق دارد وبعضی آنرا لیکن بیان نبوی وامامی بیرون برده اند ازین

عموم پدر را گاهی که چیزی از فرزند خود بدزدد وهمچنین عبد از سید خود

وغانم از غنیمت وشریک از مال مشترک آنچه گمان میکند که حق اوست وهمچنین

است هر ذی شبهه محتمله وهمچنین بیان فرموده اند دست را بچهار انگشت از

دست راست که قطع کنند وابهام وراحه را بگذارند در نوبت اول با شرایط ونوبت

دوم باشرایط وقطع اول پای چپش ببرند و پاشنه اش بگذارند و نوبت سیوم

بعد از انکه پای چپش قطع کرده بودند در زندان بدارند تا در آنجا بمیرد واگر در

آنجا دزدی کند بکشندش واین حد کاهی مترتب میکردد که اخذ نصاب کرده باشد

کدآن ربع دینار طلا خالص مسکوک باشد یا آنچه قیمت او این باشد که مستور بوده از

حرزش بیرون آورده باشد چون اندرون خانه وصندوق خدای تع پاداشت

میدهد ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند اوشود وباز دارد آنرا از رجوع بمثل آن

عمل وخدای غالبست در حکم خود دانا بحکمت آنچه بدان حکم کند فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ

ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که توبه کند بعد از

ستمکاری خود یعنی دزدی وبصلاح آورد کار خود را یا انکه تراضی خصم کند وعازم

باشد بر انکه با دزدی عود ننماید پس بدرستی که خدای تع توبهٔ او قبول کند در

سقوط عقاب اخروی اما حد ساقط نمیشود نزد حاکم شرع واما بعد از ثبوت پس

اگر آن به بینه ثابت شده ساقط نمیشود حد بتوبه واگر باقرار ثابت شده دو قولست

بعضی کویند در عدم سقوط مثل بینه است وبعضی کویند مخیرست امام در اسقاط

وعدم اسقاط واستدلال بفعل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه جسته اند که دزدی

مقر بسرقه توبه کرد امیرالمؤمنین عم او پرسید که هیچ چیز از قرآن یاد داری کفت بلی

سورة البقرة فرمود که من ترا بخشیدیم بسورة البقرة اشعث نامی حاضر بود کفت
حدود الله را فرو کذاشت میتوان نمود فرمود که تو چه میدانی این را هرکاه ثبوت
سرقه به بینه باشد امام را نیست که عفو کند و اکر باقرار باشد آن حواله با امام است
اکر خواهد عفو کند و اکر خواهد عقوبت نماید و اما حق مالك بتوبه ساقط نمیشود
مطلقا مکر مالك تصریح بابرا بکند بدرستی که خدای تعالی آمرزکارست کناه او را
مهربانست برو که در محشر او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیا ندانستی خطاب با آن
حضرتست و مراد امتند یا خطاب با اهل تکلیفست یعنی ای انسان و استفهام
بر سبیل تقریرست یعنی دانستی که خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها
عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانکه سارق را بقطع ید و می آمرزد هر کرا میخواهد
یعنی سارق را بعد از توبه و خدای تعالی بر همه چیزها از مغفرت و عقوبت تواناست
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ
ای فرستاده خطاب بشرفیت است که آنحضرت را بلقب یاد فرمود و انبیاء دیکر را
بنام مخاطب میساخت ترا اندوهناك نکرداند کردار انکسانی که از روی عنادی

نشتابند وخود را می افکنند در کفر از آنانکه گفتند ایمان آوردیم ما وآن گفتن هست
بزبانهای ایشان وایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقانند وکردار ایشان
آن بود که با کافران دوستی میکردند وبعضی از آن کسان که دین یهودیت دارند
شنونده اند قول ترا برای آنکه دروغ گویند بر توجه هو دان بعد از استماع کلام آنحضرت
بیرون میرفتند ومیگفتند ای محمد چنین شنودیم وحال آنکه نشنوده بودند
وآنها یهود مدینه بودند شنونده اند کان برای گروهی دیگر که نیامده اند بمجلس تو مراد
یهود خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند واخبار بخیبر میفرستادند امام
محمد باقر علیه السلام وبسیاری از مفسرین آورده اند که نزول این آیت را سبب آن
بود که زنی ومردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند وهردو محصن بودند وحد ایشان
بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حکم بر ایشان
اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که به یثرب نزول کرده رجم نیست
وبنی قریظه همسایه وحلیف اویند کس بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از او
بپرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید واگر برجم فرماید سخن او
مشنوید پس جمعی از ایشان با ذاینین بمدینه آمدند وصورت حال با یهود مدینه
درمیان نهادند واشراف یهود چون کعب وکنانه ومالک بمجلس حضرت رسالت

پناهی صلی الله علیه و آله آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمود که بحکم
من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل ع‌م بحکم رجم نازل شد و حضرت
فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا کردند و گفتند که خدا در توریة فرموده که
ایشان را چهل تازیانه طلا کرده بقیر بزنند تا پشت ایشان سیاه کردد و روی سیاه
کرده باژگونه بر دراز گوش نشانده کرد منازل بگردانند این را تحمیم گویند جبرئیل ع‌م
آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که
حکم توریة برجم است نه بجلد حضرت فرمود که درمیان شما در فدک جوانی هست
ساده روی سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناتر همه
اهل زمین است بتوریة حضرت فرمود که درمیان ما و شما در حکم توریة او حکم
باشد گفتند آری بحکم او راضی می باشیم حضرت بحضور او امر فرمود بعد از چند
روز او را حاضر کردند و حضرت فرمود که توئی ابن صوریا گفت نعم حضرت فرمود
که میان من و اینها تو حکم باش که داناتری از میان یهود ابن صوریا قبول کرد و
حضرت سوگند داد او را که بدان خدای که توریة بر موسی نازل گردانید و دریا برای
شما بشکافت و شما را از فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما
حد زانی محصن رجم هست یا نه ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که توریة مرا

بسوزد اگر دروغ کویم یا تغییر دهم والا اعتراف نکردی تو بکو که خدای تو چه کفت

آنحضرت کفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار کواه عدل بر مرد و زن محصن

و محصنه کواهی دهند که دخول کرد کالمیل فی المکحلة رجم بر ایشان واجب شود

ابن صوریا کفت که بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده اما علمای ما

ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت

فرمود تا هر دو را رجم کردند بنزدیك در مسجد ابن صوریا کفت اول کسی که امر

ترا احیا کرد من بودم وقتی که ایشان در پردهٔ خفا و موت ... اشتند آیت یا اهل

الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر

که سمت ذکر یافت درین باب نازل شد ابن صوریا برخواست و دست نهاد بر هر دو

زانوی مبارك آنحضرت و کفت بحق آنکه این مقام بتو داده بیان فرما از کثیری که ما

موری عفو کنی ازان آنحضرت ازان اعراض فرمود و سبب آنکه سابقا مذکور شد

دیکر از خواب آنحضرت پرسید فرمود که چشم من بخواب میرود اما دل من بخواب

نمیرود ابن صوریا کفت راست فرمودی دیکر کفت خبر کن مرا که چه سبب است

که فرزند کاهی بپدر مشابهت دارد و بمادر نه و کاه قضیه بعکس است آنحضرت

فرمود که آب هر کدام که غالب و سابق است مشابهت باو دارد کفت راست فرمودی

دیکر پرسید که کدام چیزست از فرزند که از برای مردست و کدام چیزست که از برای
زن است وحی بر آن حضرت درین حالت دست داد چون وحی منجلی شد روی آنحضرت
برافروخته بود و عرق از جبین مبارکش میریخت فرمود که کوشت و خون و ناخن
و موی از برای زنست و استخوان و عصب و عروق از برای مردست کفت راست
فرمودی و تو پیغمبری البته و باین مسلمان شد ابن صوریا و دیکر کفت وصف کن
آن ملکی که بر تو نازل میشود وصف فرمود کفت کواهی میدهم که در توریة نیز بر
همین وصفست که فرمودی و تو رسول خدائی برحق آنکاه یهود در وی افتادند
و دشنام میدادند بعد ازین واقعات حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر داد که
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ
فَاحْذَرُوا وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ
اللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ تغییر میدهند
کلمها را یعنی آیت رجم بعد از انکه خدای تعم وضع کرد آنرا در مواضع آن و بعوض آن
جلد و تحمیم مینویسند میکویند یهود خیبر اکر دهند شما را این حکم محرّف یعنی
محمد صلی الله علیه و آله بجلد حکم کند پس فرا کیرید و قبول کنید و اکر بشما دهند
یعنی حکم بجلد نفرماید و برجم فرماید پس حذر کنید از قبول آن و هر که خدای تعالی

خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را یعنی بسبب نافرمانی عذاب او را خواهد

پس بدست نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او از خدای تعالی چیزی در دفع

فتنه آنگروه آنانند که فرو گذاشت آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق دلهای ایشانرا

مر ایشانراست در دنیا رسوایی بانکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند و مر ایشانراست

در ان سرای عذابی بزرگ که خلود ست در دوزخ سَمّٰعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّٰلُونَ

لِلسُّحْتِ فَإِنْ جٰآءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ

شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ایشان

یعنی یهود شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن خورندگان حرامند یعنی رشوه

در حکم پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو حکم کن میان ایشان یا روی بگردان از ایشان حق

سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را درین آیت میان حکم و اعراض و اگر روی بگردانی

از ایشان و حکم نکنی پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و اگر حکم کنی حکم کن

میان ایشان براستی و عدل بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگانرا در حکم

این حکم که تخییرست ثابتست کسی را نیز که قایم مقام آنحضرتست از ائمه علیهم السلام

یا فقها مستجمع شرایط بانکه حکم کنند میان ایشان بمذهب اهل اسلام و میان آنکه رد

کنند بحکام خود شان این وقتی است که هردو خصم بریک ملت باشند اما اگر یکی مسلمان

باشد جایز نیست رد مسلمان بحاکم اهل ذمه قطعا وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ

التَّوْرٰيةُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَا اُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

و چگونه حکم میسازند ترا و حال آنست که توریة نزد ایشان است در آنست حکم

خدای تعالی برجم پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند از پس آنکه تو حکم کردۀ موافق کتاب

ایشان و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰيةَ

فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ اَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْاَحْبَارُ

بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَآءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا

تَشْتَرُوا بِاٰيٰتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

بدرستی که ما فرستادیم توریة را که در وست راه نمودنی بحق و روشنی که ظلمات

شبهات را دفع کند حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل آنها که انقیاد کرده اند

حکم خدا یرا برای آنها که متدیّن اند بدین یهودیت و حکم کرده اند علمای ربّانی و

زاهدان ایشان نیز برای ایشان بسبب آنچه مامور شده بودند بران از محافظت توریة

یعنی نگاه داشت آن از تحریف و تضییع و بودند بر کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی

چون ابن صوریا پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق و از من بترسید و حکم

مداهنه مکنید و بدل مکنید باحکام من بهاء اندك را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار است

وآنها که حکم نکنند بآنچه خدای تعالی فرو فرستاده یعنی یهود پس آن گروه ایشان کافرانند

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِا

لْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ

يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ونوشتیم بر بنی اسرائیل در توریة آنکه یك

تن را و بنی نظیر بمخالفت حکم خدای عوض یك تن دو تن میکشتند از بنی قریظه و دیگر

حکم کردیم چشمی بچشمی در بردن روشنایی و بینی به بینی و گوشی بگوشی و دندانی

بدندانی و جراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنید در آنچیزی را که حفظ مسا واة

ممکن باشد چون لب و دست و پای و آنچه حفظ مساوات نتوان کرد مانند آنچه مشتمل

بر غرر و خطر باشد در و قصاص نیست بلکه منتقل بدیت میشود و مثل هاشمه و منقله

و مامومه و جایفه که جراحات میبرند که منجر بشکستن استخوان میشود بخلاف آنچه در

وغرر و خطر نیست که حکم قصاص در و ثابتست مثل حارصه و دامیه و متلاحمه

و سمحاق که باستخوان نمیرسد چنانچه در فقه مبین است و می باید که تساوی در محل

مرعی باشد در قدر و طول و عرض نه در نزول بلکه کافیست صدق اسم و نیز

شرط است در قصاص نفس و اطراف مساوات در اسلام و حریت و همچنین شرطست

در اطراف مساوات در محل و صفات پس چشم راست را بچپ قصاص نتوان کرد و دندان

بغیر مقابلش و بینی صحیح معیوب و چشم بینا بکور علی هذا و دین احکام توریة با قرآن

موافق است و ازین لازم نمی آید که قرآن ناسخ توریة نباشد زیرا که رفع مجموع من

حیث المجموع مستلزم رفع کل واحد نیست چه اتفاقیات در احکام می باشد پس

هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید پس آن مصدق را که مجروح است

یا کفارهٔ معفو عنه باشد بشرط قصاص ازو و اجر عفو کننده بر خدای باشد یعنی آن

مغفرتی باشد از برای عفو کننده نزد خدای تعالی و او را اجر و ثواب عظیم باشد

نزد باری تعالی و از ابی عبد الله عم این منقولست و مقرر نزد امامیة اینست

و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای تعم منزل کردانیده و آن جهود انند که در عوض

یکنفس دو نفس میکشتند پس آنگروه ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع

آن وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ

الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً

لِلْمُتَّقِينَ و در آوردیم در پی پیغمبران عیسی پسر مریم را در حالتی که باور دارنده بود

مر آنچیزی را که پیش از وی فرستاده بودیم از کتاب توریة و دادیم او را انجیل در و

راه نمونی بتوحید و روشنی بطریق حق و کردانیدیم انجیل را موافق در اصول

دین مر آن چیزی که پیش از وی بود در توریة و کردانیدیم او را راه نمای و پند دهنده

مر پرهیزکارانرا وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ

اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وباید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای وی بآنچه

فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده بود وآنکه حکم

نکند بآنچه خدای تعالی نازل کردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند

پس آن کروه بیرون رفتکانند از حکم خدای تعالی اکر انکار حکم الهی کنند هرکه باشد خروجست

از ایمان واکر مخالفت کنند بی انکار خروجست از طاعت پس کفر نظر باولست وظلم

وفسق نظر بثانی وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا

عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ

شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا

الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ وفرو فرستادیم

بسوی تو قرآنرا بدرستی وراستی در حالتی که مطابقست برآنرا که پیش ازو بوده از جنس کتب

منزله ونکاهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند

از وی راست میشود یا کواه است مران کتب را بصحت پس حکم کرد میان اهل کتاب

بآنچه خدای تعالی فرستاد بر تو از زخم وتسویه در قصاص وقتی که بر تو رفع کنند

واز پی مرو آرزوهای ایشانرا در حالتی که مایل باشی از آنچیزی که بتو آمده است

از حکم راست هر گروهی را از شما ساختیم شریعتی و راهی روشن شریعت آنست
که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث نبوی و قول امامی
و اگر خواستی خدای تعم هر آینه میساخت شما را یک امّت و متفق بر یک ملّت ولیکن
می آزماید شما را در آنچه بشما داده است از شرایع مختلف مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع
از عاصی متمیّز شود پس بشتابید و پیش گیرید بسوی خیرات که ایقاع شرایع است
بخدایست بازگشت شما همه پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بآنچه هستید
که در ان اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَاَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا
تَتَّبِعْ اَهْوَآءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ اَنْ يَفْتِنُوْكَ عَنْ بَعْضِ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ فَاِنْ تَوَلَّوْا
فَاعْلَمْ اَنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ اَنْ يُّصِيْبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوْبِهِمْ وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ لَفٰسِقُوْنَ
و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعم فرستاد بتو سبب
نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند
که بیایید تا بریم نزد محمد صلی الله علیه و آله شاید که او را از راه ببریم و بشعبده و نیرنك
فریب دهیم پس بیامدند و گفتند که ای محمد ص دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان
ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا
میکنند اکنون میان ما و قوم ما در دماء و اموال خصومتها است و ترا حکم میسازیم

اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلّم داریم حق سبحانه وتعالی رسول
خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستادهٔ خدای تعالی
و پیروی آرزوی ایشان مکن وحذر کن از ایشان از انکه ترا بگردانند از بعضی از آنچه
خدای تعالی بتو فرستاده پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل پس بدان که اعراض
ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای تعالی آنکه برساند بدیشان عقوبتها ببعضی
از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقاند
وبعد از نزول این آیت جهودان گفتند راضی نیستیم بحکم تو آیت آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ آیا حکم جاهلیت را میطلبند که عبدهٔ
اوثانند در حضرت تو چون بحکم توریة و قرآن راضی نمیشوند وکیست نیکوتر از خدای تع
از جهت حکم برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین ومیدانند که احسن احکام
حکم اوست آورده اند که عبادة بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت
صلعم مخاصمت کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد
وعدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول از همه تبرا کردم
ومراد دوستی خدای و رسول بس است عبدالله ابی گفت من از دوایر وحوادث لیل ونهار
میترسم و از مظاهرت ومعاونت که حلفای من اند گریزندارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى أولياء بعضهم أولياء بعض ومن يتولهم
منكم فإنه منهم إن الله لا يهدي القوم الظالمين ای زمرهٔ گرویدگان فرامگیرید
جهودیان و ترسایان را بدوستی بعضی از یشان دوستانند بعضی را بجهت موافقت
ایشان در مخالفت شما و هر که از شما ایشانرا دوست دارد و بمعاونت و موافقت
ایشان میل کند پس بدرستی که او نیز از جملهٔ ایشان باشد این سخن غایت تهدیدست
در موالات یهود و نصاری بدرستی که خدای تعالی راه ننماید ستمکارانرا که بدوستی
دشمنان بنفس خود ظلم میکنند فترى الذين في قلوبهم مرض يسارعون فيهم
يقولون نخشى أن تصيبنا دائرة فعسى الله أن يأتي بالفتح أو أمر من عنده
فيصبحوا على ما أسروا في أنفسهم نادمين پس تو می بینی آنانرا که در دلهای ایشان
بیماری نفاقست یعنی ابن أبی و اتباع او می شتابند در دوستی و یاری جهودان
میگویند میترسیم از آنکه برسد مارا از گردش زمانه چیزی یعنی کار منقلب شود و
اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی باین آیت اندیشهٔ ایشانرا باطل
گردانیده فرمود که پس شاید که خدای تعالی بیارد فتحی را از برای رسول و یاران او
مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و فدک یا سلطنت دولت
اسلام یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان پس گردند منافقان

برآنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود یا شك در کار پیغمبر صلی الله علیه
وآله پشیمان شدگان وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِینَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ
إِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِینَ وگویند مؤمنان یکدیگر را این گروهند
آنانکه سوگند میخوردند بخدای غلیظترین سوگندان خود که البته ایشان با شمااند
وامروز پرده ایشان دریده شد ومعلوم گشت که دروغ میگفتند باطل شد همه
عملهای ایشان پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا وفوات ثواب در آخرت
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ
أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ
لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ ای گروه مؤمنان هر که بر
گردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتی که در غیبت
بوده بعد از وقوع رانچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
بعضی از عرب مرتد شدند وبعضی دیگر منکر نص شدند بنصب امیر المؤمنین
صلوات الله علیه دست وقاحت از آستین قباحت بیرون آورده آنچه توانستند در
مخالفت کوشیدند وحرمت رسول الله صلی الله علیه وآله بیکسو نهاده لباس خلافت
پوشیدند تا مخالفت قوت گرفته منجر بمحاربات وفتنه عظیم شد آنست که حق سبحانه

و تعالی خبر میدهد که هر که از شما که از دین برگردد و مرتد شود پس زود باشد که بیارد
خدای تعالی قومی را که دوست دارد ایشانرا و ایشان دوست دارند او را متواضع
و ستذلل و مهربان باشند بر مؤمنان سخت دل و شدید و بی رحم باشند بالکافران جهاد
کنندة در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کنندة در تفسیر طبرسی
و کنز العرفان اورده اند که ابو جعفر محمد بن علی الباقر و ابو عبد الله جعفر بن محمد
الصادق صلوات الله علیهم فرموده اند که این آیت در شان امیر المؤمنین است و اصحاب
او که مقاتله کردند با ناکثین و قاسطین و مارقین که جنگ جمل بود و صفین و نهروان
که ایشان خوارج و نواصب و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
کسی که متصف باین صفات خمس بود که مذکور است در آیت امیر المؤمنین بود علیه
الصلوة والسلام و مؤید این قول نبی است صلی الله علیه و آله که در غزوة خیبر فرمود که
فردا رایت را بکسی دهم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدای تعالی و رسول
او او را دوست دارند او کرار غیر فرار که باز نگردد تا فتح کند و فرداش رایت با میر
المؤمنین داد و فرستاد تا فتح کرد و باقی صفات در آنحضرت چون روز معلوم است
و بعد از و در آخر الزمان امام دوازدهم که خاتم ائمه و صاحب امر است از فرزندان
نامدار و بموجب حدیث نبوی ظاهر خواهد شد تا این امر را تمام دهد و دیار از اهل

رد و مخالف مذهب حق بر روی زمین نگذارد و وعدهٔ الهی بالتمام بظهور آید این

صفتها که مذکور شد فضل و کرم الهی است که عطا میکند بهر که خواهد و خدای تعالی

بسیار فضل است بر گزیدگان خود داما بکسی که استحقاق آن دارد اهل شریعت میگویند

که محبت خدای با بنده ارادت توفیق هدایت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل

طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت حق قرب نزدیک کرداند و محبت بنده

آنکه برای او از غیر او خالص کردد و ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم است و محبت

بنده حادث هرگاه که صفات سطوات محبت ذی الجلال از سرادقات احتشام بحجتهم علم کشد

وجود فانی محب فانی را در بوتهٔ اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت

بحقیقت در رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد حضرت حق سبحانه و تعالی

محب حقیقی خود را ستایش فرمود باین صفات از پی آن در آورد که اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

طبرسی و ثعلبی در سبب نزول این آیت آورده که عبایة بن ربعی روایت کند که روزی

ابن عباس رض نشسته بود بر کنار چاه زمزم شخصی در آمد شاه بسته و سر آن بروی

خود فرو گذاشته قال رسول الله میگوید ابن عباس گفت بخدا بگو که تو کیستی سر عمامه

از روی خود برداشت و گفت ای مردمان هر که مرا شناسد شناسد بشناسد منم جندب

بن جنادة البدری ابوذر الغفاری کوید شنیدم ازین دو کوش خود از پیغمبر صلی الله

علیه وآله والا کر باد او باین دو چشم دیدم والا کور باد که میفرمود این را که علي قايد

البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله و دیکر انکه یکروزی در مسجد

نبی با پیغمبر نماز پیشین میکذاردیم سایلی بمسجد در آمد و سؤال کرد کسی چیزی نداد

او را سایل دست خود را باسمان برداشت و کفت بار خدایا کواه باش که من در مسجد

رسول الله سؤال کردم و هیچ کسی چیزی نداد و امیر المؤمنین ع در ان حال در رکوع

بود اشارت فرمود بانکشت کوچك خود که انکشتری در انجا بود سایل آمد و از خنصر

آنحضرت بیرون کرد چون پیغمبر صلی الله علیه وآله از نماز فارغ شد سر مبارك بسوی

آسمان کرد و کفت بار خدایا بدرستی که برادر من موسی از تو سؤال کرد که منشرح کردان

سینهٔ مرا و آسان کردان بر من امر مرا و بکشای عقده را از زبان من تا دریابند قول مرا

و برادر مرا هرون وزیر من کردان تا پشت من بوی محکم شود و او را در نبوت

شریك من ساز تو قرآن را بان ناطق کردانیدی و پشت او را بوی محکم ساختی و نبوت

دادی اینك من محمد نبی و صفی تو سینهٔ مرا کنجایش ده و این امر را بر من آسان کردان

و از اهل من علي را وصی و وزیر من کردان تا پشت من بوی محکم کرد ابوذر رضوان الله

علیه میکوید که هنوز آنحضرت این کلام را تمام نکرده بود که جبرئیل ع از نزد رب العالمین

آمد وگفت یا سید المرسلین بخوان فرمود که چه چیز بخوانم گفت بخوان که انما ولیکم الله ورسوله

تا آخر یعنی جز این نیست که متولی مصالح شما و اولی بتدبیر امور شما خدای تعالی است

و فرستادهٔ او و آنکسانی که ایمان آورده اند آنانکه بپای داشتند نماز را و میدهند زکوة

را در حال رکوع خود در نماز از غایت حرص که بر احسان دارند و مسارعتی که در ادای

نماز مینمایند و این آیت اوضح دلالتی است بر صحت امامت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله بلا فصل زیراکه بعد از رسول اولی بتصرف و تدبیر

امور مردمان بموجب نص آنحضرتست و لفظ جمع منافی آن نیست چه اهل لغت تعبیر

بلفظ جمع کرده اند از واحد بر سبیل تفخیم و تعظیم و در کشاف آورده که بلفظ جمع

ایراد فرمود واگرچه سبب در و واحد ست تا ترغیب مردمان باشد در مثل این

فعل که از آنحضرت بظهور آمد تا مثل آن ثواب بیابند و تا تنبیه باشد برآنکه سجیه و طبیعت

اهل ایمان واجبست که برین غایت بود از حرص بر بر و احسان و تفقد فقرا بمرتبه که تاخیر

روا نمیدارند اگرچه در نماز باشند و سوای آنحضرت کسی دیگر صدقه با نماز جمع نکرده

و از فعل آنحضرت استدلال کرده اند که فعل قلیل مبطل صلوة نیست و دیگر آنکه نیت

امر قلبی است نه لسانی زیراکه نه قرآن و نه دعا باشد مبطل است پس می باید که قصد

قلبی باشد نه لسانی وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ

وهر که دوست دارد خدای تعالی را بانکه قیام بطاعت او غاید و رسول او را بانکه
اتباع او را از دست نکذارد و آنانکه ایمان آورده اند یعنی امیر المؤمنین را و اولاد
امجاد او را چه موصول همان عبارت از اولست بانکه بدل و جان ایشانرا دوست
دارد و قدم از جادهٔ ایشان بیرون نهند بدرستی که لشکر خدای تعالی ایشانند غالبان
چه بحکم الحق یعلو ولا یُعلی اهل حق دایم غالبند واین غلبه اتمام خواهد یافت در
زمان صاحب امر علیه در خبرست که رفاعه بن زید وسُوَید بن حارث از یهود که
اظهار اسلام میکردند و باخر منافق شدند وبعضی از صحابه را با ایشان طریق
مودت ومصاحبت درمیان بود حق تعالی آیت فرستاد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ
أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ای کروه کرویدکان مکیرید آنانرا که کرفته اند
دین شمارا باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را از آنانکه
کتاب داده اند ایشانرا پیش از شما یعنی یهود و فرامکیرید کافرانرا نیز دوستان
وبترسید از خدای تعالی بترک مناهی اکر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای
آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا
وَلَعِبًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ وچون ندا میزنید یعنی بانک میکوئید ومردمرا

میخوانید بسوی نماز میکیرند آن منادات یا صلوات را سخریه و بازی چون مؤمنان

بعد از استماع اذان بنماز بر میخواستند یهود بطریق استهزا با یکدیگر میگفتند که قاموا

لا قاموا صلوا لا صلوا رکعوا لا رکعوا و میخندیدند در طبرسی آورده که ترسایی بود در

مدینه هرگاه که موذن کفتی اشهد ان محمدا رسول الله او کفتی سوخته باد دروغ کوی

شبی خادم وی آتش بخانه وی در آورد ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود

شراره از آن آتش جست و آن خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت

این استهزا از یشان با اذان با نست که ایشان کروهی اند که تعقل نمیکنند که در ین استهزا

چه عقوبت بایشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی

رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام

ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای تعالی و بآنچه بما فرستاده است که

ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق تا آخر آیت چون نام عیسی هم مذکور شد ایشان

انکار نبوت وی کردند و کفتند بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه از اهل

دینی کم بهره تر در دنیا و آخرت از شما آیت آمد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا

إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ

بکوی ای اهل کتاب مراد یهودند آیا عجب میکیرید از ما و انکار میکنید یعنی عجب و انکار

میکنید مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بخدای وآنچه بر ما فرستاده اند پیش از ما

چون توریة وانجیل وسایر کتب وبدرستی که برای انکه بیشتر شما فاسقانند

قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوْبَةً عِنْدَ اللّٰهِ مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيْرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوْتَ اُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَاَضَلُّ

عَنْ سَوَاۤءِ السَّبِيْلِ بکو آیا خبر دهم شمارا به بدتر از آنچه کفتید که دین شما بدترادیانست

واهل این دین کم بهره ترند یعنی شمارا اکاها نم وخبر دهم از دین قومی که بدترند

از جهت جزای که ثابتست ایشانرا نزدیك خدای تعم پس بیان میکند که آن بدتر

کیست آنکه لعنت کرد خدای اورا وخشم کرفت برو وآن یهودند که خدای تعالی

ایشانرا از رحمت دور ساخته وبعرض غضب خود درآورده وساخت از ایشان

بوزینکان یعنی مسخ کرد ایشانرا بدان صورت چنانچه اصحاب سبت را وخوکان

چنانچه منکران عیسی عم مایدهٔ را وآنکس که پرستید طاغوت را مراد کوساله است

یا کعب بن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کرده اند آن ملعونان

بدترند از جهت مصرف خود در قیامت یعنی بازکشت ایشان به بدترین مکانی

باشد وکمراه ترند از میانهٔ راستی راه وَاِذَا جَاۤءُوْكُمْ قَالُوْا اٰمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوْا بِالْكُفْرِ

وَهُمْ قَدْ خَرَجُوْا بِهٖ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ پس بیایند بشما منافقان یهود یا عامه

اهل نفاق گویند ایمان داریم همچو شما و حال آنکه در می آیند بکفر و ایشان بیرون میروند
بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج و خدای تعر دانا ترست
بآنچه هستند که می پوشند از کفر و نفاق و کینهٔ مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و بینی تو
بسیاری از یهود یا منافقان که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ
و در ظلم یا تجاوز از حد یا در خوردن ایشان رشوت را یا ربوا را هر آینه بد چیزیست
که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ
السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ چرا باز نمیدارند ایشانرا علمای ربانی و زاهدان
از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان ربوا را بد چیزیست که ایشان می سازند
و بنهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه
یهود را مال بسیار بود و در وسعت عیش و رفاهیت میگذرانیدند چون آنحضرت
بیثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه و تعالی برکت
از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده
بکشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

الْمُفْسِدِينَ وگفتند جهودان دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل است

یعنی چیزی بما غیدهد وروزی برما تنگ میسازد بسته باد دستهای ایشان از خیر

ودور انده شده اند از رحمت الهی بانچه گفتند نیشابوری در تفسیرش آورده که آنچه واقع

شده در عصر ما از اعجاز قرآنی آنست که متغلبی بود از یهود که او را سعد الدوله میگفتندی

واوشقی ترین مردم آن زمان بود چون این آیت را شنید اتفاقا در بغداد واقع شد

وفرود آمد در مدرسه مستنصریه مصحفی در آنجا بود که بسیار زیبا نوشته بودند

در زمان پیش وکسی قادر نبود در ان زمان که آنچنان بنویسد آن مصحف را حاضر

کرد گفت این آیت را بمن بنمایید یعنی وغلت ایدیهم بما العنوا پس چون باو نمودند

فی الحال از آنجا تراشید ومحو کرد هفته نگذشت که سلطان زمان برو غضب کرد

فرستاد که غل در دستهایش نهادند وبردند نزد او چون چشم سلطان بر او افتاد

امر کرد بکشتن او واو را باقبح وجهی کشتند حق سبحانه رد میفرماید بر یهود که

بلکه ید الله گشاده است یعنی عطا او وافر وکرم او وافی است ید صفتیست مر خدا را

از صفات ذاتی او چون سمع وبصر ووجه وما را در ان جز ایمان وتسلیم چاره نیست

و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این متشابهاتست
و متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معنی وی را موافق محکم او باید نمود چنانچه
درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه مبالغه در اعطا باید واحد
واقع می باشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر انکه عطای او
اکثرست از حد احصا واگر مراد بید نعمت باشد وجه در تثنیه او نعمت دنیا و آخرت
باشد یا نعمت ظاهره و باطنه روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت و مقتضای
حکمت و زیاده میکردانند بسیاری و از یهود آنچه فرود می آید بتو از پروردکار
تو یعنی قرآن نافرمانی و کفر را یعنی ایشان طاغی و کافرانند و با انکه قرآن سبب رفع
کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذای
که صالح است مزاج صحاح را اما مریض را مرض او روی باز دیاد مینهد بآن غذا و افکنده ایم
در میان طوایف یهود چون قریظه و نظیر دشمنی و خصومت تا روز قیامت که قلوب ایشان
موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد هرکاه که بر افروختند آتشی برای حرب کردن
با رسول الله صلی الله علیه و آله فرو نشانید آن آتش را خدای تعالی با انکه منازعتی در میان
ایشان افکند که بدیکری نتوانستند برداخت و می شتابند در زمین برای تباه کاری
که فتنه انکیزند و خدای دوست نمیدارد تباه کارانرا و لو ان اهل الکتاب آمنوا و اتقوا

لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ واکر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی
بمحمد صلی الله علیه وآله و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت هر آینه
ما در میکذرانیدیم از ایشان کناهان ایشانرا و در می آوردیم ایشانرا یعنی حکم میکردیم
بدخول ایشان در بهشتها با ناز و نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ واکر ایشان بپای داشتندی احکام توریة و انجیل را
یعنی بدان عمل کردندی و اقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان از نزد پروردکار
ایشان که آن قرآنست هر آینه بخوردندی روزی از زبر سر خویش و از زیر پای خویش
این کنایه از وسعت رزقست یعنی روزی بر ایشان فراخ شدی بباریدن باران
و رستن کیاه یا میوهای ایشان چندان شدی که از زبر بر چیدندی و از زیر پای بر
میداشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی از جهودان کروهی اند راست رو
و راست کار یعنی آنها که بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله ایمان آورده اند و بسیاری
از ایشان بد است آنچه ایشان می کنند که آن اقامت بر کفرست و انکار به پیغمبر و قرآن
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ
وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ عیاشی در تفسیر خود از

ابن عباس وجابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیهم نقل میکنند که ایشان گفتند که

حق سبحانه وتعالی امر فرمود پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله که امیر المؤمنین را علیه السلام بخلافت

وامامت نصب کند واخبار کند مردم را بولایت وامامت او وآنحضرت را دغدغه بخاطر

مبارک خطور میکرد که مردم زبان طعن خواهند گشود که ملاحظه ابن عم خود میکند

ومیخواهد که مناصب همه پیش ایشان باشد حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد واین را

بعینه سید ابو محمد باسناد خود از ابن عمیر در شواهد التنزیل آورده وابو اسحق احمد

بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل میکند از ابن عباس که این آیت در شان امیر

المؤمنین علیه السلام نازل شده واز ابی جعفر محمد بن علی الباقر وابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق

علیهم السلام اجلای اصحاب روایت کرده اند که ایشان فرمودند که حق سبحانه وتعالی وحی

فرستاد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که امیر المؤمنین را علیه السلام نصب فرماید بخلافت بعد

از وی آنحضرت خوف کرد که این امر شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب او وغیر ایشان

پس حق تعالی این آیت فرستاد تا آنحضرت دلیر شود بر قیام بامر پروردگار وخوف از کسی

نکند حضرت حق فرمود که ای فرستاده بحق برسان بکافه خلایق تمام آنچه فرو می آید

بتو از پروردگار تو از آنجمله ولایت وامامت علی است علیه السلام اگر چنین نکردی وآنرا

نرسانیدی پس تبلیغ نکرده رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که رسانیده

چنانچه ترك بعضی از ارکان نماز مبطل نماز ست واین مبالغه است درین امر چه معلوم

است که آنحضرت کتمان وحی نخواهد کرد وخدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان

وازان باك مدار که کسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود بدرستی که خدای تعالی

راه ننماید کافران را بتسلط بر تو ونه نافرمان بردار ان روایتست که آنحضرت را شبها

حراست وپاسبانی میکردند وچون این آیت نازل شد سر مبارك از قبهٔ که از ادیم

دوخته بودند بیرون کرده فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگاهبانست

در کشف الغمه آورده که بعد از نزول آیت زید بن ارقم روایت کند که رسول الله

صلی الله علیه وآله وقتی که باز گشته بود از حجة الوداع نزول اجلال فرمود بغدیر وغدیر

خمش هم گویند که واقعست میان مکه معظمه وطیبهٔ طیبهٔ مدینه وفرمود تا آن محل را

از شوك وخار پاك ساختند وبلندی قایم کردند وندای صلوة جامعه در دادند

وما بیرون رفتیم بجانب رسول الله صلی الله علیه وآله وروزی بغایت گرم بود چنانچه

هر که ردایی که داشت بواسطهٔ شدت گرما در زیر پای انداخته می نشست چون

مردم همه جمع شدند آنحضرت بایشان نماز گذارد وبعد از انصراف از نماز فرمود که

الحمد لله نحمده ونستعینه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیآت اعمالنا الذی

لا هادی لمن اضل ولا مضل لمن هدی واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله

اما بعد ای بشر مردمان نخواهد بود نبی را از عمر مگر نصف عمر آنکه پیش از ین بوده
وحال آنکه عیسی پیغمبر در میان قوم خود چهل سال لبث کرد و من در بیستم سال از
نبوت شرع و دین را قایم ساختم و کامل کردانیدم و بلا شك از شما جدا خواهم شد و من
وشما هر دو پرسیده خواهم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که تبلیغ رسالت
را چگونه کردی و از شما خواهند پرسید که محمد در میان شما چه کیفیت زندگانی کرد
شما در جواب چه خواهید گفت همه بر پای خواستند و گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم
گفت و گواهی خواهیم داد که تو رسول و عبد وی بودی و آنچه حق ادای رسالت و امانت بود بتقدیم
رسانیدی و هرچه شرط ارشاد و نصیحت بود بجای آوردی و امر او را بر جای نشاندی
و قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که مقرر بودی حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر
دهاد بعد از ان فرمود که آیا نیستید شما که گواهی میدهید باآنکه معبودی نیست غیر خدای
بسزا که بی شریك و بی همتاست و محمد صلعم رسول و بندهٔ اوست و آنکه بهشت و دوزخ
و بعث بعد از موت همه حق است و ایمان بهمه کتب او دارید همه گفتند بلی یا رسول الله
آنحضرت فرمود که من گواهی میدهم که درین قول صادقید و با مصدق گشتید بدانید
و آگاه باشید که چون من پیشتر از شما باشم بر حوض از برای آماده ساختن آن از جهت
شما و شما با من آن خواهید که وارد کردانم شما را بر حوض پس در حالت ملاقات از شما

خواهیم پرسید که با ثقلین من که در میان شما گذاشته بودم چگونه زندگانی کردید با یکدیگر
گفتند ما ندانستیم که ثقلین عبارت از چیست یکی از مهاجرین از آن میان برخواسته
گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین چه چیز است فرمود که دو چیز است
که بزرگتر آن کتاب الله است که او سببی است که یکطرف آن بید قدرت خدای عز و جل
است و یکطرف دیگر بدست شماست پس متمسّک شوید بآن و در وی چنگ زنید
تا نلغزید و گمراه نگردید و کوچکتر آن عترت منند زنهار نکشید ایشان را و باکین
و قهر با ایشان سلوک مکنید که من درخواسته ام از دانای نهان و آشکار بآنکه
وارد کرداند ایشان را بر من بکنار حوض و آنرا بمن اعطا فرموده پس قهر کنندهٔ ایشان
قهر کنندهٔ من است و فرو گذارندهٔ ایشان فرو گذارندهٔ منست و دوست ایشان
دوست من است و دشمن ایشان دشمن من و سه نوبت این را اعاده فرموده گفت
بدانید که هیچ امتی هلاک نشد تا دینی با هوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد
بر پیغمبر خود و تا بقتل نیاورد کسی را که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک
میکرد یعنی این امور سبب هلاکت امتست پس پیرامون آن نباید گشت و در چهارم
دست امیر المؤمنین علیه گرفته بر بالا برد بر منبری که آنجا فرموده بود که ساخته بودند
و فرمود که هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را

دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و در روایت دیگر آورده هم در
کشف الغمه که یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو گذارد بعد
ازان از منبر فرود آمد نماز ظهر بجماعت گذارد و اصح این قولست که این خطب و مواعظ
پیش از نماز پیشین بوده پنج ساعت آنگاه فرمود که خیمهٔ در برابر خیمهٔ آنحضرت زدند
تا امیر المؤمنین علیه السلام آنجا بنشیند و مسلمانان فوج فوج و گروه گروه بروند
و آنحضرت را تهنیت و مبارک باد بگویند گویند دوازده هزار کس آنجا حاضر بودند
دران روز و بروی سلام کردند و او را بامیر المؤمنین خواندند پس چنین کردند
بعد ازان بعضی از ازواج خود و دیگر زنان را باین امر فرمود ایشان امتثالا لامر الرسول
چنین کردند عمر بر خواسته اظهار سرور کامل نمود و گفت ترا و مبارک باد ترا ای
علی با مداد کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حسان بن ثابت اذن یافته
بیتی چند درین باب گفت از انجمله یکی اینست فقال له قم یا علی فانّنی رضیتك من
بعدی اماما و هادیا از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله میگوید آنحضرت فرمود که برخیز
ای علی و باین امر قیام نمای که من راضیم ترا بعد از من آنکه امام و هادی خلایق باشی
این کلام نص جلی است از آنحضرت بر امامت و خلافت امیر المؤمنین بعد از وی بلا فصل
و اقامت حجج باهره است بکسی که درین امر نزاع دارد و منکران جزای انکار خواهند

یافت در بروزی که عذر فایده نکند قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا

التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بگوای اهل کتاب نیستید شما

برچیزی از دین و دیانت تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول

دینست از ان یا قیام نمایید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست

بمحمد صلی الله علیه وآله و تا زمانی که بپای دارید اوامر و نواهی او را که فرستاده میشود

بشما از پروردگار شما یعنی قرآن و زیاده میکند بسیاری از یهود و ترسا آنچه منزل

میشود بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشانرا بیدادی و ناگرویدگی

پس اند و هناک مباش بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ

هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدرستی که آنها که ایمان آوردند بزبان و آنها که دین یهود

گرفتند و صابیان و ترسایان همچنین کسی که ایمان آرد از ینها بدل صافی و نیت خالص

بخدای و بروز بازپسین و بکند عمل پسندیده پس هیچ ترسی نبود بریشان از هجوم

عقاب و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي

إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا

وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیا پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان
بمحمد صلی الله علیه وآله وفرستادیم بسوی ایشان پیغمبران اول موسی وآخر عیسی
علیهما السلام هرگاه که آمد بدیشان رسول بآنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای
ایشان از تکالیف شرعیه گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله
علیهما وگروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی وشعیا علیهم السلم وَحَسِبُوا
أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ وهمی پنداشتند بنی اسرائیل آنکه نباشد بلایی ومحنتی ایشانرا بقتل
وتکذیب انبیا علیهم السلام پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وکر شدند از
استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام پس عرض کرد خدای تعالی توبه را برایشان
ببعث عیسی عم یعنی باز گشت برایشان برحمت بعد از توبه ایشان پس دگر باره کور و کر
گشتند بسیاری از یشان بانکار محمد صلی الله علیه وآله وخدای تعالی بیناست بآنچه ایشان
میکنند ومناسب آن پاداشت بدیشان خواهد رسید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ
إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ
أَنْصَارٍ بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی گفتند بدرستی که

که خدای تعالی او مسیح پسر مریم است و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید
خدای را که پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب
مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب
را بدرستی که هر که شرک آرد بخدای تعالی پس بدرستی که خدای حرام کرد بروی
بهشت را و جای او دوزخ است و نیست ستمکارانرا که وضع عبادت ترا در غیر
موضع او کرده اند هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از یشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ
لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که
از فرط نادانی گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود
که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یك از یشان اله اند و خدای
یکی از ین سه است و نیز گویند که زعم ایشان آنست که اب یك خداست و ابن یکی
روح یکی و کل مجموعی یکی و این معلوم البطلانست بالبدیهه زیرا که سه چگونه یکی
باشد و یکی چون سه باشد پس لاجرم حق تعالی رد میفرماید مقاله ایشانرا که و حال
آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که موصوفست
بوحدانیت و مقال از توهم شرکت و اگر باز نایستند این قوم از آنچه میگویند و بتوحید

قایل نشوند هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند از ترسایان عذابی که الم او دایم بود

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ آیا رجوع نمیکنند بخدای تعالی

از قول بتثلیث و آمرزش نمیخواهند ازو باعتقاد توحید استفهام بمعنی امرست

یعنی باید که توبه استغفار کنند و خدای تعالی آمرزکارست تایبانرا مهربانست

بر مستغفران درین آیت تحریص است بر استغفار و ترغیب بر توبه مَا الْمَسِيحُ ابْنُ

مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ

انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ نیست مسیح پسر مریم که ایشان

اورا خدای میکویند مکر فرستاده از خدای تعالی بدرستی که کذشته اند پیش ازو

فرستادکان خدای تعالی و اورا بمعجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده پس

اکر مرده بدم عیسی زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها کشت و آن عجیبترست

و اکر او بی پدر مخلوق شد آدم نیز بی پدر و مادر موجود کشت و آن غریب

ترست پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیسازد

و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود کما قال الله تعالی

وصدّقت بکلمات ربها وکتبه بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر

آدمیان محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق

نتوان کرد بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را پس باز بنگر در حال

ایشان که چگونه برمیگردانند ایشان از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ أَتَعْبُدُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بگو ترسایانرا که

آیا پرستید دون خدای تعالی آنرا که بذات خود مالك نیست برای شما نه زیان و نه سود

یعنی عیسی عم تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلاد غنا یا عطا

کند سودی از صحت و غنا و خدای تعالی که معبود بحق است اوست شنوای اقوال

باطله شما دانا بعقاید فاسدهٔ شما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا

تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ بگوای

اهل کتاب از یهود و نصاری غلو مکنید در دین خود غلوی که ناحق باشد مراد

مبالغهٔ یهود ست در مذهب عیسی و افراط نصاری در مدح او و پیروی مکنید

اهوای قومی را از اسلاف خود که بجهل گمراه شدند پیش از ین یعنی قبل از بعثت

حضرت پیغمبر علیه السلام و بعناد گمراه ساختند بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت

و گمراهی خود از طریق راست بعد از بعث آنحضرت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي

إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب یعنی یهودان بر زبان داود عم

که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهمّ العنهم یا انکه گفت اللهمّ البسهم اللعنة مثل الرّد

او مثل المنطقة علی الحقوین حق سبحانه و تعالی ایشانرا مسخ کرد به بوزینگان و بر

زبان عیسی نیز علیه السلام که گفت اللهمّ العنهم کما لعنت اصحاب السّبت ایشان بخوکان

کرویدند و ایشان پنجهزار کس بودند که زنان و طفلان در میان ایشان نبودند این

لعن مر ایشانرا بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد در میگذشتند

کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون بودند که نهی میکردند

بعضی از ایشان بعضی را از عمل زشت که میکردند بخدای که بد چیزست آنچه ایشان

میکردند درین آیت تهدید عظیم است آنهارا که نهی منکر نفرمایند بآنچه توانند

تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله

علیهم و فی العذاب هم خالدون می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد

و حسد مسلمانان دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوهٔ بدر کبری

بمکه رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریص کرد هرآینه بد چیزیست که از پیش

فرستاده است برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزست آنکه خشم گرفت خدای تعالی

بر ایشان و ایشان جاویدان باشند در عذاب و لو کانوا یؤمنون بالله و النبی و ما انزل

الیه ما اتخذوهم اولیاء و لکن کثیرا منهم فاسقون و اگر باشند یهود که ایمان آرند

بخدای و پیغمبر او و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة هر اینه نگیرند
مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی عم و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند
و میشاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه و آله ایمان داشتندی
با اهل کفر دوستی نکردندی ولیکن بسیاری از یهود یا منافقان از روی دشمنی
خارجاند از دایرهٔ ایمان لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوا الْیَهُوْدَ وَالَّذِیْنَ
اَشْرَکُوْا وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ قَالُوْا اِنَّا نَصَارٰی ذٰلِکَ
بِاَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیْسِیْنَ وَرُهْبَانًا وَاَنَّهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ هر آینه می یابی تو سخت ترین
مردمانرا از روی دشمنی مر آنکسانی را که گرویده اند جهودانرا و آنانکه شرك آورده اند
یعنی بدترین دشمنی مؤمنانرا جهودانند و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت
شما موافقت دارند و می یابی نزدیکترین مردمان از روی دوستی با مؤمنان آنانرا
که میگویند که ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود بدوستی مشرکان
استظهار نمیجویند آن قربت و مودت بسبب آنست که بعضی از ایشان دانایان راست
گویند و عابدان در صومعه نشینان و بسبب آنکه گردن کشی نمیکنند از قبول حق ارباب
تفسیر آورده اند که مراد از آنها که قرب و مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب
او بند چه از نصاری جمعی که در قتل مسلمان و تخریب بلاد و هدم مساجد میکوشیدند

کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب علیه السلم استماع

کردند دلهای ایشان بمسلمانان مایل شد و نجاشی به پنهانی ایشان ایمان آورد و بعضی

برانند که جعفر چون از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت

خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله فرستاد و چون ایشان باستانهٔ رسالت

پناهی رسیدند آنحضرت سورهٔ یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام

قبول کرده بایکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد با آنچه بر عیسی نازل شده

و مقصود از قایلان انا نصاری ایشانند لجن و السابع وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى

الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا

فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وچون میشنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید

مختار صلی الله علیه وآله اظهار آنچه فرو فرستاده است برسول می بینی چشمهای ایشانرا

که از رقت دلهای ایشان بریزد اشک را از آنچه ساختند از سخن راست میگویند که

ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر پس بنویس ما را از گواهان که

ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و بنبوت محمد صلی الله علیه وآله یا ما را داخل امت

محمد کردان که گواهان انبیا اند روز قیامت در خبر هست که یهود در قفای جعفر و اصحاب سرزنش

کردند که چه زود ایمان آوردید مدتها ست که ما را دعوت میکنید و قبول نمیکنیم یا اهل

حبشه یا نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندید حق سبحانه و تعالی خبر میدهد

که ایشان در جواب گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا

رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا و آنچه بما آمد از حق تعالی

یعنی کتاب و پیغمبر هم و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما را بهشت

با گروه صالحان که امت حضرت رسالتند صلی الله علیه و آله فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پس جزا داد خدای

تعالی ایشانرا بآنچه گفتند از روی اخلاص و اعتقاد بوستانهای که میرود از زیر درختان

یا منازل آن جویها جاویدان باشند دران و اینست پاداشت نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای

ما را آن گروه اصحاب دوزخند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله برای اصحاب وصف قیامت میکرد و از اهوال آن روز شمه باز مینمودند

از امیرالمؤمنین علیه السلام و نزد تن از اصحاب که ده تن باشند مثل سلمان و مقداد و

ابوذر و ابن مسعود رضوان الله علیهم و امثال ایشان در خانه عثمان بن مظعون

مجتمع شدند بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذارند و بر فراش

خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم

پوشیده کرده عالم برآیند و برین اتفاق سوکند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله رسید با ایشان کفت که من مامور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید بدرستی که
نفس شما را بر شما حقی است پس روزه دارید وافطار کنید ودر شب قیام نمایید
وخواب کنید که من برخیزم وخواب نیز میکنم وروزه میدارم وافطار میکنم وکوشت
وچربی میخورم وبزنان در می آیم فمن رغب عن سنّتی فلیس منی این آیت نازل شد
اما طبرسی رحمه الله در تفسیر خود آورده که روایتست از ابی عبدالله [illegible] این آیت در شان
امیر المؤمنین عم و بلال وعثمان بن مطعون سمت نزول یافت [illegible] بود که امیر
المؤمنین عم قسم یاد فرمود که شب خواب نکند هرکز مکر آنچه خدا [illegible] اهد آنحضرت
مقیّد بما شاء الله ساخت و بلال سوکند خورد که هرکز در روز افطار نکند یعنی
صایم الدهر باشد وابن مطعون سوکند یاد کرد که هرکز زن نخواهد اما در کشف
العرفان ده تن از صحابه ذکر کرده وامیر المؤمنین را علیه السلام ذکر نکرده واصح این
قولست زیرا که عجب که از آنحضرت چیزی بوقوع آید که ازان نهی باید داد اکرچه
انشاء الله روایت کرده اند از آنحضرت والله اعلم ودیکر ذکر کرده در تفسیر بعد ازین
که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مردمان را جمع کرد وخطبه خواند وفرمود که چه
حالست این جماعت را که حرام کرده اند برخود زنان وبوی خوش وخواب ومشتهیات

دنیا را من شما را نفرموده ایم که قسیس و رهبان باشید چه در دین من ترک زنان و گوشه
روا نیست و اتخاذ صوامع نیز ازین قبیل و سیاحت امت من صوم است و رهبانیت
ایشان جهاد خود را بپرستید و شرک بوی میارید و حج و عمره بجای آرید و نماز
بگذارید و زکوة بدهید و روزهٔ ماه رمضان بدارید و بآنچه باو مامور شده اید
مستقیم باشید چرا آنکه پیش از شما بودند هلاک شدند بسبب تشدید که بر خود
کار را تنگ گرفتند حق تعالی نیز بر ایشان تنگ میگرفت پس آنجماعت که صومعها
اختیار میکنند و رهبانیت پیشه میکنند در دیارات از بقایای ایشانند چه رهبانیت
در اسلام نیست پس این آیت فرود آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَیِّبَاتِ
مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ ای گروه مؤمنان حرام
مکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ را که خدای تعالی بر شما حلال کردانیده
و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخت شما بر خود حرام میسازید و بدرستی
که خدای تعالی دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرانند وَکُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ
حَلَالًا طَیِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ و بخورید از آنچه خدای تعالی
روزی داده است شما را در حالتی که حلال و پاک باشد و بترسید در تحریم ما
احل الله از آن خدای که شما باو گرویده اید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله

چه سازیم بسوکندها که خورده ایم آیت آمد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ

وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ

مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ أَيَّامٍ

ذٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ

آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ مواخذت نمیکند خدای تعالی شما را [illegible] در سوکندان شما

ولغو آنست که بی قصد بر زبان کذرد ولیکن مواخذت میکند [illegible] آنکه بربندید

سوکندها را و یمین معقود آنست که بزبان کویید و بدل قصد [illegible] کنید

بشکند پس کفارت شکستن او کفارهٔ جامع است میان تخییر در [illegible] ام اول و ترتیب

بعد از عجز اول و ازل طعام دادن ده مسکین است هر یک [illegible] کسی است که او را زکوة واجب توان داد از میان آنچه الطعا[م] [illegible] کنید اهل خود را اوسط

در نوع مراد است نه در قدر یا کفاره پوشش ده درویش است [illegible] قول اصح یک جامه

کافی است یا کفاره آزاد کردن بندهٔ مؤمن است پس هر که نیابد [ا]ین کفارات ثلاث

پس کفارت او روزه داشتن سه روز است پی در پی این [illegible] مذکور شد کفارت

سوکندان شماست چون سوکند خورید و بشکنید ونکه دارید سوکند خود را از

شکستن یا نکاه دارید و سوکند مخورید همچنین که کفارهٔ یمین را بیان کرد بیان میکند

و روشن میکرداند خدای تعالی برای شما نشانهای شرع را شاید که شما شکر کنید

نعمت این تبیین و تعلیم را یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام

رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون مفسران برانند که در باب خمر

حق سبحانه و تعالی چهار آیت نازل کردانید اول در مکه و من ثمرات النخیل و

الاعناب تتخذون منه سکرا و دیگر قل فیهما اثم کبیر و دیگر یا ایها الذین امنوا لا تقربوا

الصلوة و انتم سکاری و دیگر این آیت و اما در کنز العرفان آورده که در مذهب امامیه

خمر دایم حرام بوده و مباح نبوده در هیچ شریعتی هر کز و امیر المؤمنین صلوات الله

علیه فرموده که اکر قطرهٔ از ان در چاهی افتد و بجای او منارهٔ بسازند من بران

بانک نکویم و اکر قطرهٔ در دریا افتد و آن دریا بخشک افتد و در آنجا کیاهی بروید

من کوسفند خود را بچرانم یعنی مبادا که آن کیاه بخورد و مرا از ان کوشت باید

خورد پس این آیت آمد که ای کروه مؤمنان جز این نیست که خمر و همه مسکرات در

داخلند و قمار و این نیز عام است نرد و شطرنج و لعب و بیضه و غیر آن و بتانی

که نصب کرده اند برای عبادت و حرام است نیز تکسب بعمل آن و تیرهای اقداح

پلید ست از وسوسهٔ شیطان است و تزیین او پس اجتناب کنید از ین پلید تا باشد که

رستکار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء

فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلوٰةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ

جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه افکند در میان شما دشمنی وخصومت در خوردن
خمر و باختن قمار و باز دارد شما را از یاد کردن خدای تعالی واز گذاردن نماز پس
آیا هستید شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه
بر معایب این منکرات مطلع شدید در کنز العرفان آورده که درین آیت نه دلیل است
بر حرمت خمر و در تیسیر ده دلیل آورده اول خمر را با قمار قرین ساخت و قمار
حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید
وآن سر همه حرامها است پس این نیز حرام باشد سیوم او را رجس گفت یعنی پلید
وهرچه پلید است حرام است چهارم فرمود که این از عمل شیطانست وهرچه کار
شیطان بود حرام بود پنجم امر کرد که ازو برکناره شوید وهرچه دور بودن ازو
فرض است حرام بود ششم آنکه رستگاری را باجتناب آن منوط ومتعلق ساخت وهرچه
رستگاری در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که سبب دشمنی وخصومتست
وهرچه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام است هشتم باز دارنده است از یاد
خدای تعالی وهرچه بنده را از یاد حق تعم باز دارد حرام است نهم سبب منع است
از نماز پس بی شک حرام بود فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید وهرچه ترک آن

فرض است حرام است روایت میکند جابر رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله علیه وآله
که فرمود لعنت کرده شده خمر وآشامنده وفشارنده وساقی وفروشنده وخورنده
ثمن آن را اعرابی برخواست وگفت یا رسول الله من تجارتی بآن میکردم واز فایده
آن مرا مالی پیدا شده اگر آنرا وسیله طاعت سازم هیچ فایده ونفعی باشد مرا از
آن آنحضرت فرمود اگر تمام آنرا انفاق کنی بفقرا ودر جهاد صرف کنی که نزد خدای تعالی
بقدر بال پشه اعتبار ندارد حق تعالی قبول نمیفرماید مگر پاک وطیب را پس آیت
قل لا یستوی الخبیث والطیب نازل شد واز تهدید آنکه در احادیث ورود یافته
عاقلانرا همین کافی است که شارب خمر مانند پرستنده بت است وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
وفرمان برید خدا برا در اجتناب از خمر وفرمان برداری کنید رسول را آنچه امر ونهی
میکند وحذر کنید از مخالفت خدا ورسول پس اگر اعراض کنید از امر ونهی پس بدانید
آنکه بر رسول ماست رسانیدنی روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی واعراض
شما اورا ضرر نکند آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب گفتند
که یا رسول الله حال برادران ما که شارب خمرند وحالا شربت مرگ چشیده اند چون
باشد اما اصح آنست که در شان عثمان بن مظعون وآنجماعت که از پیش گذشت این آیت

نازل شد لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ نیست
بر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند گناهی در تناول مباحات با اجتناب
از محرمات و بر قول اول یعنی اثمی نیست که پیش از اطلاع حرمت خمر ارتکاب بان نموده اند
چون پرهیز کنند از شرک و ثبات ورزند بر ایمان و بکنند کارهای پسندیده پس پرهیز
فرمایند از محرمات و ایمان آورند بتحریم آن پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی و کارهای
نیکو یا احسان ورزند و نیز تکرار اتقا یا باعتبار اوقات ثلثه باشد از ماضی و حال
و استقبال یا باعتبار احوال ثلاث اول باعتبار حال او باشد با نفس دوم باعتبار
حال و باشد با مردم سیوم باعتبار حال او با حق تعالی یا باعتبار مراتب ثلاث باشد
از مبدا و وسط و منتهی و در آخر بدل ایمان باحسان اشارتست بقول پیغمبر صلی الله
علیه وآله در تفسیر احسان که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تراه فانه یراک
و خدای تعالی دوست میدارد محسنان و نیکو کاران را در کنز العرفان آورده که مرویست
که قدامه بن مطعون شراب خورد در زمان عمر و او خواست که اجرای حد کند بر قدامه
گفت که بر من حد واجب نیست و این آیت را بر وخواند عمر از و دست برداشت این خبر
باميرالمؤمنين علیه السلام رسید فرمود بمسجد و عمر آنجا بود گفت چرا ترک حد کردی

بر قدامه کفت این آیت را بر من خواند امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که قدامه

از اهل این آیت نیست چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان بموجب آیت حرام را حلال

نمیدانند پس او را باز کردان و توبه اش بده با آنچه کفته پس اکر توبه کرد اجرای حد بر وی

بکن و اکر توبه نکرد او را بقتل آر که او از ملت اسلام خارجست این خبر بقدامه رسید

آمد و اظهار توبه کرد آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه

مسلمانان غلبه کرده بعیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام

بسته بودند از حرمان شکار متالم شدند حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین

آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم الله من یخافه

بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ای کروه کرویدکان هر آینه می

آزماید خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندکان میکند بچیزی از صید در وقت

احرام بشما و چنان صیدی که میرسد بران دستهای شما چون صغار صید و نیزهای

شما چون کبار صید این ابتلا برای آنست که تا متمیز کرداند خدای یا بداند دوستان

او آنکس که از وی میترسد در غیب یعنی در حالتی که منفرد است از مردم یا در حالتی نسخه

که منفرد است از رؤیت پس هر که از حد درکذرد و شکار کند بعد از ین ابتلا پس مر و

راست عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتله

مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ

أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ

وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ای کسانی که ایمان آورده اید

مکشید شکاری را آنچه ماکول اللحم است مطلقا حرام است و غیر ماکول اللحم گویند که

شیر و روباه و خرگوش و سوسمار و یربوع و خارپشت نیز حرام است صید کردن

آن و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره واجب یا نفل و هر که بکشد صیدی را از شما

بعمد و خطا و نسیان نیز و قتل بعمد در آیت بسبب نزول اوست در باب کسی که در

احرام مرتکب صید عمد شده چنانچه آورده اند که ابو الیسر در عام حدیبیه گورخری را

به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بدوست پس بر و واجبست جزای مانند

آنچه بکشته است از چهارپایان مثلا شترمرغ مثل و شتر هست و خر وحشی مثل گاو است

و آهو مانند گوسفند و آنچه میان ایشان مماثلت نیست پس اگر معین است جزا آن واجبست

آن معین والا پس قیمتیست بر وجهی که در کتب فقهیه مبین است حکم کند بدان جزا دو

خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما و منقولست که صادقین علیهما السلام ذا عدل

خوانده اند و فرموده اند که مراد بذی العدل رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از

آنحضرت نایب مناب او که امام است و مؤید این خواهد آمد یعنی ایشان حکم کنند که

مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتوانند در حالتی که آن جزا قربانی باشد رسانده
بکعبه اگر در احرام عمره بوده ذبح کنند در حرم بفنا کعبه در مروه و آنجا تصدق
کند و اگر در احرام حج بوده بمنی ذبح نماید و آنجا بصدقه بدهد یا بروست کفاره
آن طعام داده درویشان یا برابر طعام که میدهد روزه داشتن یعنی هرگاه مثلا
شترمرغی را در احرام کشت بروست شتری چنانچه گذشت پس اگر عاجز کند
تقویم کند شتر را و ثمن آنرا گندم بخرد و شصت مسکین را اطعام کند هر مسکینی را
نصف صاع پس اگر از اطعام عاجز ست روزه بدارد از هر مسکینی یکروز و اگر گورخر
کشته باشد بروست ماده گاوی پس اگر عاجز ست ثمن آنرا گندم خریده سی مسکین را
اطعام کند و اگر عاجز باشد یکروز روزه است از هر مسکینی در گذشت و عفو کرد
خدای تعالی از آنچه گذشته است که محرم قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه
قبل از تحریم بوده و هر که باز گردد بمثل این عمل پس خدای تعالی انتقام کشد از وی و خدای
تعالی غالبست در حکم خود خداوند انتقام است بر کسی که احتراز نمیکند از
معصیت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ
الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ حلال کرده شد مر شما را
شکار دریا مراد از حیوان بحر آنست که ممکن نباشد زیست او مگر در آب و در و تخم کند

ونظاید وآنچه از وی حلال است ماهی است که او را فلس باشد لا غیر و طعام دریا نیز حلال
کرده شد یعنی از ماهی آنچه نمک زده باشند و قدید کرده برای تمتع و انتفاع شما
و برای کاروان شما که تردد میکنند از ماهی تری و تازه و مملوح و قدید و حرام کرده
شد بر شما شکار بیابان مادام که باشید شما احرام یافتگان و آنچه محل نیز صید کرده
بر محرم حرام است از روی خوردن و کشتن و اشارت و دلالت کردن و بستن
و فروختن و خریدن و مالك آن شدن و نگاه داشتن و بترسید از خدای که بسوی
او جمع کرده خواهید شد از جهت پرسش حلال و حرام در کتاب کشف الغمه و منهاج
الکرامة و در دیگر کتب این مضمون آورده که بعد از وفات حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا مامون خواست که دختر دیگر خود را ام الفضل با امام محمد جواد علیه السلام
بدهد و عباسیان مانع بودند که او کوچك است و در سن هفت و هشت است
و وفور علم و کمال ندارد مصلحت نیست مامون گفت چنین نیست ایشان اهل بیتی اند
که میان کوچك و بزرك ایشان فرق نیست در دانش و فضل و کمال و اگر باور ندارید
امتحان کنید مال بسیار جهت قاضی یحیی بن اکثم که عالم و قاضی وقت بود فرستادند
و او را حاضر کردند که از امام علیه السلام مسئله پرسد که او عاجز شود چون مجلس منعقد
شد قاضی یحیی گفت با امام که اذن میدهی که از تو چیزی بپرسم آنحضرت فرمود که سؤال کن

از هر چه خواهی یحیی گفت چه میگویی در باب محرم که بکشد صیدی را آنحضرت
فرمود که او را در حل کشته یا در حرم عالم بود محرم یا جاهل او را بعمد کشت یا بخطا
این محرم حر بود یا عبد صغیر بود یا کبیر در محل رفتن بود یا باز کشتن این صید
از ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر از صغار صید بود یا از کبار صید محرم مصر
بود یا پشیمان قتل این صید در شب بود یا در روز محرم بعمره بود یا بحج قاضی متحیر
شد وطلب مفر نمود عجز او ظاهر گشت نزد مجلس آنگاه مامون روی آورد و گفت
اکنون دانستید صدق سخن مرا بعد از آنکه مردم رفتند از مجلس وخواص ماندند
مامون التماس کرد که وجوه آن تفصیل بیان فرماید امام فرمود که هرگاه کشت محرم
صیدی را در حل و آن صید از کبار ذوات الطیر باشد پس برو گوسفندی لازم
گردد و اگر کشتن او در حرم کشته باشد پس بروست بره و قیمت جوجهٔ او را در حل
بکشد برو برهٔ لازم گردد که باز گرفته باشند از شیر و اگر او را در حرم کشته باشد پس
بروست بره و قیمت جوجه و اگر از وحش بوده باشد از حمار آن بروست بقرهٔ و اگر
اشترمرغ باشد بروست شتری و اگر آهو باشد بروست گوسفندی چنانچه سمت
ذکر یافت و اگر چیزی از اینها را در حرم کشته باشد پس بروست جزای مضاعف که
هدی باشد رسانند بکعبه اگر احرام از برای حج بوده قربان کند او را بمنی و اگر از برای

عمره بود قربان کند بفنا کعبه و این نیز مذکور شد وجزای صید بر عالم و جاهل

یکسانست و در عمد مر او را کناهست و کناه رفع میشود بر سبیل خطا از وکفاره

حر بر وست وکفارهٔ عبد بر سید او و بر صغیر کفاره نیست و آن بر کبیر واجبست

واز نادم و پشیمان عذاب آخرت ساقط میشود و واجب میکردد بر مصر عقاب آخرت

وحالات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از آنست که در تقریر زبان

وتحریر بیان کنجد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ

وَالْقَلَائِدَ ذٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

کردانید خدای تعالی کعبه را بیت حرام وخانه محرمیت سبب قوام امور مردمان در دین

بواسطه آنکه قیام حج ومناسك بد وست ودر دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب وقتل از وست

ضعفا در آسایش اند بسبب ایمنی واغنیا بسبب تحصیل فایده در راحتند وبعضی

کفته اند معنی این را که حیات مردمان بکعبه است که اکر یکسال همه ترك حج کنند هلاك

شوند واین مضمون را علی بن ابراهیم رحمه الله از اهل البیت علیهم السلم نقل فرموده که

ایشان فرموده اند که مادام که کعبه موجود ست ومردم بحج میروند هلاك بریشان دست

نمی یابد وهرکاه که مهدوم شود نعوذ بالله ومردم بحج قیام ننمایند البته هلاك شوند

ودیکر کردانیده ماه حرام را نیز رابطهٔ قوام مهمات مردم وآن چهار ماه است ذوالقعده

وذوالحجه ومحرم کہ اینها را سرد گویند ورجب کہ او را فرد نامند کہ درین ماهها ایمنند

از قتل ونهب وغارت وباصلاح احوال خودمی پردازند وکار حج نیز ومیساز ند

وکردانید قربانی وذوات القلاید را سبب قیام کارها کہ بآنها از تعرض دزد وحرامی

مامون ومصون ند ومساکین ومحاویج ازان منتفع ومحظوظ آنچه گفته شد برای

آنست تابدانند انکه بتحقیق خدای تعالی آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمینهاست

از جواهر واجسام واعراض کلیات وجزئیات آن از آنست کہ وضع این احکام فرموده

بجهت دفع مضار وجلب منافع وبدرستی کہ خدای تعالی بهمه چیزی داناست پس

آنچه مقرر میکنید از حلال وحرام از روی علم وحکمتست این تعمیم بعد از تخصیص است

ومبالغه بعد از اطلاق واین احسن انتقالاتست در کلام اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ

وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ بدانید کہ خدای تعالی سخت عقوبتست مرکسی را کہ ارتکاب

محارم او میکند وبدرستی کہ خدای آمرزگارست ومهربان برکسی کہ از محرمات بپرهیزد

وَمَا عَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا تَکْتُمُوْنَ نیست بر رسول مگر

رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشانرا عذری نماند وخدای تعالی میداند آنچه آشکارا

میکنید وآنچه پنهان میسازید از تصدیق وتکذیب وفعل وعزیمت قُلْ لَا یَسْتَوِی

الْخَبِیْثُ وَالطَّیِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیْثِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ یَا اُولِی الْاَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ

بگوای محمد مساوی نیست پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک
و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن و اگر چه بشگفت آرد ترا ای سامع بسیاری
خبیث که آن حرام است هرچند بسیار باشد که او را برکت نیست و حلال هرچند اندک
باشد با برکتست زیرا که کثرت حرام در تحقیق قلّت است و لذت او در آخرت ذلت
و نقد او زَیف است و صرف عمر در طلب او حَیف است پس بترسید از خدای تعالی
در استحلال محرّمات ای خداوندان عقلهای صافی شاید که شما رستگار شوید آورده
۳
اند که بعضی از سؤالها میشد گویند که مردی از بنی سهم برخواست که او را عبدالله
۲۴
بن حذافه میگفتند و طعنی در نسب وی بود گفت یا رسول الله پدر من در کجاست
آنحضرت فرمود که در آتش و ابن عباس نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله سؤالها میکردند یکی پرسید که اشتر من کجا باشد و از این مقوله
می پرسیدند حق تعالی آیت فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْأَلُوْا عَنْ اَشْیَآءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ
تَسُؤْکُمْ وَاِنْ تَسْأَلُوْا عَنْهَا حِیْنَ یُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ
حَلِیْمٌ ای کسانی که گرویده اید مپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب
آن اندوهگین کرداند شما را و مپرسید از چیزهایی که اگر بپرسند از آن در وقتی که
فرود آید قرآن آشکارا کرده شود برای شما عفو کرد خدای تعالی از آن یعنی مپرسید از چیزها

که خدای در گذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندگانرا آورده اند که چون آیت فرضیت

حج نازل شد سراقة بن مالك گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله از و اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد آنحضرت فرمود که لا

و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانایی آن نبودی فاترکونی ماترکتکم

و این آیت نازل گشت که خدای نعم در گذرانید و بدین سؤال شما را مواخذه نساخت

و خدای نعم آمرزنده است که عفو میکند بردبار است که بعقوبت تعجیل نمینماید

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ بدرستی که پرسیدند از چیزها گروهی

پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و قوم عیسی هم که طلب مایده کردند پس گشتند

از کافران یعنی بعد از ظهور معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بدیشان

پس نیک بخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال ننماید

آورده اند که عمرو بن لحی بن قمعة بن خندف که مالك مکه شد قبیله بزرگ را از قبایله

عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل هم منصرف ساخته

بر بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان کرد و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود

و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن آخرین مذکر

بودی گوش او را بشگافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن

او منع کردندی واز هیچ آب وکیاه دور نساختندی وآنرا بحیره میکفتندی واکر

شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای آن بیمار وقدوم آن مسافر

کفتی ناقتی هذه سایبة پس آن ناقه را سر دادی ودر همه چیز حکم بحیره داشتی وآنرا سایبه

کفتندی وکوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن هفتم او ملاحظه کردندی اکر انثی

بودی میکفتند که از ان ماست درمیان رمه سر میدادند واکر ذکر بودی میکفتند که

از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی واکر نر وماده بودی نر را نمی کشتند ومیکفتند

که وصلت اخاها یعنی انثی ببرادر خود پیوست وبرادر حکم او کرفته او را وصیله خواندندی

وفحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی میکفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیکر

سواری نمیکردند ودر هیچ آب وکیاه منع نمینمودند واو را حام میکفتند واز زمان

عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله اهل این قبایل سبع برین آیین بودند

وداعیه ایشان آن بود که خدای تعم بدین فرموده حق سبحانه وتعالی رد سخن ایشان کرد

وآیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ تعیین نکرده است خدای تعم وامر

نفرموده ومقرر نساخته هیچ چیز از ناقه کوش شکافته ونه ناقه بصحرا فرو کذاشته ونه شاتی

که ببرادر پیوسته بود ونه حمایت کننده ظهر خود ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی

واتباع او افترا میکنند و می بندند بر خدای تعم دروغ راکه تحریم اینها بدو نسبت

میکنند و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمی فرمایند

بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ

قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

وچون گویند مر ایشان را که ای سرگشتگان بیایند بآنچه خدای تعم فرستاده است از حکم

حلال و حرام و بیایید برسول که بیان کنندهٔ آن حکم است گویند بس است ما را آنچه یافته ایم

پدران خود را بر آن آیا تقلید میکنند واگرچه باشند پدران خود را بر آن آیا تقلید میکنید

واگرچه باشند پدران ایشان که نمیدانند چیزی را و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل

وگمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای باید کرد که عالم حقانی

باشد تا کار کسی بتحقیق انجامد و تقلید در فروع رواست اما در اصول مستدل باید

بود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ

جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ای گروه گرویدگان بر شما باد بمحافظت نفسهای شما

والتزام اصلاح آن زیانی نرساند شما را بی راهی آنکس که گمراه شد چون شما راه یافته باشید

واز جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بحسب طاقت خود نگوید که ضلال دیگری مرا

زیان ندارد اگر تو آیا ندارد مؤمن را چه ضرر از کفر او ضرر کفر بکافر عاید خواهد شد

این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان مینمودند
حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که بر ایمان ثابت مانید که گمراهی کافران
مؤمنان مهتدی را ضرر نیست بسوی خداست بازگشت شما همه پس خبر خواهد داد
شما را بآنچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدی که از نصاری
بودند بتجارت شام عازم شدند و مسلمانی بُدَیل نام که مولی عمرو عاص بی اخلاص
بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت
از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخوت مخفی ساخت و مرض وی اشتداد
یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را با اهل او رسانند ایشان بعد از وفات او
رخوت را بحوزهٔ تصرف در آوردند و آنا از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد
مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی بمدینه آورده تسلیم اهل
وی کردند و ورثه در میان رخوت آن صحیفهٔ بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود
یافتند چون انا مذکور در میان یافت نشد رجوع به تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند
و مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آوردند این آیت نازل شد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا
عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ

تحبسونهما من بعد الصلوة فيقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتري به ثمنا ولو كان ذا
قربى ولا نكتم شهادة الله انا اذا لمن الآثمين ای کروه کرویدکان بر شماست کواهی
وصیت در میان شما چون حاضر شود یکی را از شما علامت مرک پس باید که کواه شوید
هنکام وصیت دو تن خداوندان عدل و انصاف از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن
دیکر از غیر شما یعنی از اهل ذمت شهادت ذمی معتبرست در وصیت بمال با عدم عدول
اهل اسلام وقتی که آنها در طریق خود عادل باشند چون شما سفر کنید در زمین و حکم
سفر باغلبیت است چه سفر شرط نیست بر قول اصح پس برسد بشما مرک رسیدن یعنی
نزدیک شوید بمرک محصل سخن آنست که چون در سفر بر مرک مشرف شوید دو کس را
بر وصیت خود کواه کیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان و چون در سفر کواه ضرورت باز دارید
آن دو تن را که از غیر شما اند از پس نماز دیکر که هنکام شریف و وقت اجتماع مردم است
پس سوکند خورند بخدای تعالی اکر شک آرید در ایشان و مضمون سوکند این باشد که
ما بدل نمیکنیم باین سوکند بهای اندک را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت
سوکند بدروغ نمیخوریم و اکر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوکند دروغ یاد نمیکنیم
چه میل بخویشان اثم می باشد و مداهنه میان ایشان اکمل و نمی پوشیم کواهی خدایرا یعنی
کواهی که خدای تعالی ما را باقامت آن فرموده بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم کواهی را هر آینه

از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزد

منبر سوکند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوکند براستی خورده ایم و بفرمود

که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن انا کم شده را در دست ایشان یافتند و میان

ایشان و ورثه بدیل دران باب مجادله از حد اطناب کذشت و ایشان میکفتند که ما این

ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بیّنه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش

آورده ایم دیکر باره بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله مرافعه نمودند آیت

امد که فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ

الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

پس اکر اطلاع یافته شد بر انکه این دو کواه کسب کرده اند کناه را بسبب خیانت پس دو کواه

دیکر برخیزند بجای آن دو خاین که این دو کواه احق و اولی اند بشهادت از ان دو بیکانه

زیرا که خویشاوند و شناسا بحقیقت امر ایشان بکواهی قیام نمایند پس سوکند خورند

بخدای مضمون انکه کواهی ما سزاوارتر است و راستتر از کواهی آن دو تن که قبل ازین کواهی

داده اند و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیکذریم درین کواهی بدرستی که ما آنهنکام که چنین

کنیم باشیم از ستمکاران که باطل را در موضع حق وضع کرده باشیم پس حضرت رسالت صلی الله

علیه وآله فرمود تا عمرو عاص و مطلب ابن ابی وداعه برخواستند و سوکند خوردند

بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء حق بُدَیل بوده وایشان خیانت نکرده اند و بعضی
گویند که سبب رد یمین بر ورثه آنست که ذمیان که وصی بودند ادعای شرا کردند
از بدیل و ورثه منکر شرا شدند پس بر ورثه یمین متوجه شد بر نفی علم بشراء او
اولی اینست بعد از آن حضرت حکم فرمود تا اناء را بورثهٔ بُدَیل دادند روایتست
که تمیم داری چون مسلمان شد گفت صدق الله و رسوله انا را ما بر داشته بودیم
پس بازگشت مینمود و استغفار میکرد بعد از آن ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ
عَلٰى وَجْهِهَا اَوْ يَخَافُوا اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌ بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ این حکم که کردیم از رد یمین بشاهد نزدیکترست بآنکه آیند گواهان
بگواهی بر وجهی که حق است یا نزدیکترست بآنکه بترسند از آنکه رد کرده شود سوگند
بر مدعیان بعد از آنکه سوگند که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد وایشان
بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند و بترسید از خوردن سوگند دروغ
و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت و خدای تعالی راه ننماید یعنی در خذلان گذارد
فاسقانرا که خائنان و گواهان دروغند يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا اُجِبْتُمْ
قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ یاد کنید روزی که خدای تعالی جمع کند
پیغمبرانرا پس گوید مر ایشانرا که بچه اجابت کردند وقتی که ایشانرا بتوحید دعوت کردند

سؤال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادت بر مؤمنان کویند پیغمبرانرا که
هیچ علمی نیست مارا در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست مارا بچیزی الا آنکه توآنرا به
از ما میدانی بدرستی که تو دانندهٔ نهانیهای پس تو میدانی که باما چه ظاهر کردند بزبان
وچه دردل نهان داشتند چه چیز مارا اجابت نمودند وچه چیزرا انکار کردند اِذ قالَ
اللّٰهُ یا عیسَی بنَ مَریَمَ اذکُر نِعمَتی عَلَیکَ وَعَلیٰ والِدَتِکَ اِذ اَیَّدتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ
تُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَکَهلًا وَاِذ عَلَّمتُکَ الکِتابَ وَالحِکمَةَ وَالتَّورٰیةَ وَالاِنجیلَ
وَاِذ تَخلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ بِاِذنی فَتَنفُخُ فیها فَتَکُونُ طَیرًا بِاِذنی وَاِذ کَفَفتُ
بَنی اِسرائیلَ عَنکَ اِذ جِئتَهُم بِالبَیِّناتِ فَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنهُم اِن هٰذا اِلّا سِحرٌ مُبینٌ
یاد کن که چون کفت خدای تعالی عیسی پسر مریم را علیهما السلام یاد کن نعمت مارا که افاضه
کردیم بر تو وما در ترا یاد دار که چون تقویت کردیم ازا بجبرئیل عم بکلامی که بدان احیای
دین کردی یا احیای موتی وکفته اند روح القدس انجیل است سخن میکویی با مردم
در کهواره وآن معجزهٔ تو بود وسخن کویی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت وکهولیت
از روی فصاحت وبلاغت یکسان است بدین آیت استدلال میکنند نزول عیسی عم
چه باتفاق بعضی علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته ودر همان سن نازل خواهد شد
ودر زمین بسن کهولت خواهد رسید ودیکر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم ترا کتابت

وحفظ و فهم چیزها و معانی و حقایق توریة و انجیل و آنرا که میسازی از گل مثل هیئت

مرغی بدستور من پس میدمی دران صورت از گل ساخته پس میشود مرغی بفرمان من

و از علت بیرون می آری کور مادرزاد را و چشم او روشن میکنی و پاک و بی عیب میسازی

ابرص را بفرمان من و چون بیرون می آری مردگانرا از قبور و ایشانرا زنده میکنی بامر من

و یاد کن که چون بازداشتم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودانرا از تو که قصد قتل تو داشتند

وقتی که آمده بودی بدیشان بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد پس گفتند آنها که کافر

شدند از بنی اسرائیل نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی مینماید مگر جادویی

روشن یعنی بر هیچکس مخفی نماند که این سحر است وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي

وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریانرا

بزبان پیغمبر خود آنکه ایمان آرید بمن و بفرستادهٔ من عیسی گفتند که ایمان آورده ایم

و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ

هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بود ندای عیسی پسر مریم هیچ فرمان

تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا تو دعا کنی آنرا که فرو فرستد

بر ما خوانی از آسمان مایده خوانی را میگویند که بر و طعام باشد ایشان از عیسی خوانی

طعام طلبیدند گفت عیسی که بترسید از خدای تعالی ومثل این سؤالها مکنید اگر هستید
شما باور دارندگان مر کمال قدرت اورا وصحت نبوت مرا قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا
وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ گفتند از روی
تمهید ومعذرت که ما در قدرت کامله او شك نداریم ولیکن میخواهیم که بخوریم طعامی
ازان مایده وآرام گیرد دلهای ما باتمام علم عیانی یا دانش بیانی یعنی مشاهده ما
با استدلال جمع شود وبدانیم که تو راست گفتی باما درانکه هرچه از خدای تعالی در
خواهید بشما ارزانی دارد وما باشیم از گواهان وقتی که از ما گواهی طلبی از ابن عباس
رضوان الله علیهما منقولست که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی عم فرمود که
سی روز روزه بدارید آنگاه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی
روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی برای هرکه این کار میکردیم ما را طعام میداد
پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رضوان الله علیه نقل میکند که
چون حواریان سؤال مایده کردند عیسی عم پشمینه در پوشید ودعا کرد چنانچه
حق تعالی میفرماید قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ
تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوار است آورده اند که هفتاد نام

از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه کرده شده است و گویند که هر که گوید اللهم خدایا

بهمه نامها خوانده ولهذا عیسی عم در وقتی که طلب مایده کرد حق سبحانه و تعالی

را بدین کلمه خواند پس گفت ای پروردگار ما فرو فرست برای ما خوانی از آسمان که باشد

آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنرا که از

پس آیند یا اول ما و آخر ما از ان خوان بهره یابند و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی

صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من و روزی کن ما را از ان

خوان یا توفیق شکر بران و تو بهترین روزی دهندگانی قَالَ اللّٰهُ اِنِّیْ مُنَزِّلُهَا عَلَیْکُمْ

فَمَنْ یَّکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَاِنِّیْ اُعَذِّبُهٗ عَذَابًا لَّا اُعَذِّبُهٗ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِیْنَ گفت خدای

تعالی که ای عیسی بگو با سائلان که من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما یعنی جهت

اجابت سؤال شما پس هر که کافر شود بعد از نزول مایده از شما پس من عذاب کنم او را

عذاب کردنی چنانکه آن عذاب نکنم یکی را از عالمیان پس حق سبحانه و تعالی دو ابر

فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان تا بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان

افتاد عیسی عم بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود خدایا

این خوان را رحمت کردان و عقوبت مکردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست

و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی بدید آمد آراسته

وبر وماهی بریان که پوست وخار نداشت وروغن ازو میچکید نزدیک سراوغک بود
ونزدیک دم او سرکه وبر حوالی او انواع ترها مکر کندنا که نبود و پنج کرده بران
خوان نهاده بر یکی زیتون وبر یکی عسل وبر یکی روغن وبر چهارم پنیر وبر پنجم قدید
شمعون برخواست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی عم
فرمود که از هیچ کدام نیست طعامی است که حق سبحانه وتعالی بقدرت خود ایجاد
فرموده پس کفت بخورید آنچه طلب کرده اید وشکر کوئید تا نعمت زیاده شود کفتند
یا روح الله اکر درین آیت آیتی دیکر بما غایی موجب ازدیاد یقین شود عیسی عم
بان ماهی بریان کفت که زنده شو بفرمان خدای تعم فی الحال ماهی بجنبش درآمد عیسی عم
فرمود که باحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی
ترسان شدند از ان مایده بخورند وعیسی عم فرمود تا درویشان وبیماران ومعلولان
را طلبیدند وکفت که بخورید که شما را عطاست ودیکران را بلا هزار وسیصد کس
ازان طعام خوردند وهیچ چیز ازان خوان که بود کم نشد هیچ فقیر ازان طعام نخورد
الا که توانکر شد وهیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مایده باسمان رفت ودیکر
روز چاشتکاه باز آمد واغنیا وفقرا همه ازان تناول نمودند بعد از چهل روز غایب
شد روزی می آمد وروزی نه همچون ناقهٔ صالح عم پس وحی رسید که ای عیسی

مایده مرا بفقرا ده نه باغنیا توانکران ازین حکم مضطرب شده در مایده شك آوردند
وآنرا برجادوئی حمل کردند وهشتاد وسه تن وبقولی سیصد وسی تن مسخ شدند
وابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلم فرموده که مسخ شدند بصورت خوك وبعد از
سه روز همه بمردند وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ یَا عِیْسَی بْنَ مَرْیَمَ ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُوْنِیْ
وَاُمِّیَ اِلٰهَیْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا یَكُوْنُ لِیْ اَنْ اَقُوْلَ مَا لَیْسَ لِیْ بِحَقٍّ اِنْ كُنْتُ
قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِیْ وَلَا اَعْلَمُ مَا فِیْ نَفْسِكَ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ
ویاد کن که چون کفت خدای تعالی پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا کوید خدای تعالی
در روز قیامت مر عیسی را عم برای توبیخ وتقریع نصاری آیا تو کفتی مر مردمانرا که
بکیرید مرا ومادر مرا دو خدای نعم کفت عیسی یا کوید که تنزیه میکنم ترا از شریك
تنزیه کردنی نسزد ونشاید مرا آنکه کویم آنچه مرا سزاوار نباشد اکر بوده ام (کفته ام) او را پس بدرستی
که تو دانسته آنرا تو میدانی آنچه در ذات منست ومن نمیدانم آنچه در ذات پاك تست
یا تو میدانی هرچه من پنهان کرده ام ومن نمیدانم آنچه تو پنهان داری بدرستی که تو دانای
پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ اِلَّا مَا اَمَرْتَنِیْ بِهٖ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّیْ وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَیْهِمْ
شَهِیْدًا مَا دُمْتُ فِیْهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیْبَ عَلَیْهِمْ وَاَنْتَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ
قَدِیْرٌ نکفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را مکر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان کویم

شهدا

از توحید و تعبّد و من گفتم ایشان را آنکه پرستید خدای را پروردگار من و شما پس من خود را

مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق و بودم بر اقوال و افعال ایشان گواه یا نگهبان ما

دام که بودم در میان ایشان پس آن هنگام که مرا فرا گرفتی یعنی رفع کردی باسمان یا بمیراندی

بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع

بدان و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق

اعتراض نرسد از هر چه کند و اگر بیامرزی ایشان را یا آنکه از کفر توبه کرده باشند

و ایمان آورده پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب دانا در هر چه کنی

از عفو و عقاب قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

گفت خدای تعالی و مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است کانه

که قیامت قایم شده و خدای تعالی گفت که این روزیست که درین روز سود میرساند

راست گویان را راستی که واقع شده از ایشان در دنیی مرین صادقانراست بهشتهای

که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند دران همیشه تاکید است

در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد خشنود گشت خدای تعالی از ایشان

بطاعت وخشنود گشتند ازو به نیل کرامت این دخول جنان یا حصول رضوان

رستگاری بزرگ است لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَمٰا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و آنچه در سموات و ارضین است

و او بر همه چیزها تواناست بقدرتی از ضعف و عجز منزه و مقدس تبارك و تعالی

و تقدس مرویست از ابی بن کعب که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بخواند سوره

مایده را حق تعالی بوی کرامت کند بعدد هر یهودی و نصرانی که نفس میزند در دنیا ده

حسنه و محو کند ازو ده سیئه و ابی الجارود نقل کرده از ابی جعفر محمد بن علی الباقر

علیهما السلام که هر که در هر روز پنجشنبه سورهٔ مایده بخواند پوشیده نشود ایمان او

بظلم و هرگز مشرك نگردد در ایام تکلیف سورة الانعام وهي مكية مائة وخمس وستون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ

وَجَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ستایشها مر

خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریا ملهاست آن خداوندی که بقدرت بیافرید

آسمانها را بی عمدی و مددی و بیافرید زمین را بی اصلی و مادّه بعضی از علما

گویند که آسمان مانند دایره ایست و زمین مثل مرکز و حصول دایره موجب تعین

مرکز نیست و بعکس نیست زیرا که ممکن است که محیط شود بمرکز واحد دوایر بلا نهایت

ولهذا ذکر سموات پیش از ارض است با آنکه ظاهر تنزیل دلالت بران میکند که خلق زمین مقدم
باشد بر خلق آسمان وجمع فرمود آسمانرا نه زمین وحال آنکه مثل اوست در طبقات سموات
بالذات مختلفند وبآثار وحرکات متفاوت بخلاف زمین ومقصود ازین وصف الزام
اهل شرکست چه تخصیص حجم فلک بمقدار معین وتخصیص هر جزء از اجزاء او بحیز
معین وتخصیص فلک بحرکت وازان زمین بسکون با آنکه شریکند در طبیعت جسمیت
وتخصیص هر حرکت بحد معین از سرعت وبطؤ وبجهت معینه دلایل ظاهر است
وبراهین باهره بر وجود فاعل مختار که واحدست در ذات ودر صفات وافعال خدایی
که وصفش اینست که گذشت پیدا کرد تاریکها وروشنی را رد قول مجوس است که گفتند
الله خالق نورست وشیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه وتعالی فرمود که نور وظلمت
هر دو مخلوق منند بعضی بر آنند که مراد از ظلمت ونور شب وروزست یا جنت ونار
وجمع آورد ظلمات را بجهت کثرت اسبابش چه هیچ جنسی از اجناس اجرام نیست
مگر که او را ظلی هست وظل ظلمتش بخلاف نور که او از جنس واحد است که نارست
پس با این همه دلایل وآیات آنانکه کافر شدند با پروردگار خود برابری میدهند بتانرا
یا عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَى
أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ اوست آنکسی که بیافرید پدر شما را از گل

یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را ازان مخلوق ساخت و حکم کرد مدّتی

را که چون بسر آید مرگ برسد و مدّتی نام برده و معیّن شده نزدیک اوست که کسی

نداند و بعد از گذشتگی آن قیام قیامت باشد پس شما شک می آرید در بعث یعنی

بعد از انکه ثابت شد که بدو خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست

وَهُوَ اللهُ فِي السَّمٰوٰاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ

و اوست خداوند مطلق و معبود بحق در آسمانها و زمینها و همه را اجزا و خدای

یکیست میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و آنچه آشکارای شماست

یعنی بزبان می آرید و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بدان جزا خواهد داد

یا میفرماید که اسرار خصایص شما را در رتبهٔ غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم

شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید عملی که سبب ترقی باشد بدرجات

انسانیّت یا موجب تنزیل بدرکات حیوانیّت و دانستن این دانای مالک را بران

دارد که باصلاح و تزکیهٔ اعمال مشغول شده از حضیض استیفا حظوظ حیوانی بر

ذروهٔ استیناس نعیم روحانی متصاعد کردد وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ

إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ و نمی آید بر کافران آیتی از آیات پروردکار ایشان یعنی

قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن مکر هستند

ازین آیت ومعجزه اعراض کنندکان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبٰٓؤُا

مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ پس بدرستی که دروغ داشتند قرانرا آن هنکام که آمد

بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بریشان چیزهای آنچه بودند

که بدان استهزا میکردند وظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا

هنکام ارتفاع رایات اسلام واقتدار وشوکت ملازمان سیّد انام علیه الصلوة

والسلام وظهور آن اخیار برکافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا

مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَآءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا

وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ

بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ آیا ندیدند وندانستند که ما بقوّت قهاریت چند هلاك

کردیم پیش از ایشان از کروه کذشتکان یعنی اهل زمانی که دران پیغمبری بود قرن

هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد وغیر ازین نیز کفته اند

پس صفت اهل قرن میکند چنان کروهی راهلاك کردیم که ایشانرا در زمین مکان

وآرامکاه دادیم یا ایشانرا اعطا کرده بودیم از مکنت آنچه شمارا نداده ایم چون عمر

دراز وقوت تمام وسعت مال واستظهار بخدم وحشم وفرستاده بودیم بارانرا

برایشان پی در پی بهنکامی که محتاج بودند بدان وکردانیده بودیم جویهای آب را

که پیوسته میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بدان
مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود می بردند
و محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و جمعیت
وسعت عیش میگذرانیدند پس ایشانرا هلاك کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد
ایشانرا آن قوت ونعمت وبیرون آوردیم از پس هلاك ایشان گروهی دیگر درین آیت
کفار قریش را تهدید کرد بهلاك در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن
خویلد و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند ای محمد
ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی
دهند که این کتاب از خدای تعالی بشما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب اینمعنی مندرج
باشد که تو رسول اوئی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ
لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ واگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی پس
بپسند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان از نزول آن کتاب از آسمان
مرتفع نمیشود هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند نیست آنچه آورده بما مگر جادوی
روشن بر همه کس وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا
يُنظَرُونَ وگفتند کافران چرا فرو نفرستادند بر محمد صلی الله علیه وآله فرشته که با ما بگوید

این پیغمبر است واگر فرو فرستیم فرشتهٔ هر آینه حکم کرده شود بهلاك همه خلق چه سنت

الهی برین جاری شده که اگر معاینه به بینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاك ایشان

لازم بود پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملك بیك چشم زدن و چون مشرکان

میگفتند که چرا فرشتهٔ برسالت ما نمی آید حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ

رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ واگر ما گردانیدیم رسول فرشته را یعنی اگر فرشته

را برسالت فرستیم گردانیدیم اورا ممثل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را علیه السلام بصورت

دحیهٔ کلبی ممثل میسازیم واین صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملك

بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده

ایشان توانند نمود پس ما فرشته را بصورت بشر فرستیم و هر اینه مخلوطان حال پوشیده

گردانیم بر ایشان آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم

نمیدارند دران وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت که ما هذا الا بشر مثلکم چه بصورت

بشر که باشد همین خواهند گفت پس تسلی میفرماید پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله تا از

اقوال کافران غبار ملالی بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ

بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و هر آینه

که تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند پیش از تو همین فرود آمده است

بآنانی که سخریه کردند از یشان یعنی با رسل استهزا نموده اند جزای آنچه بوده اند که
بدان استهزا میکردند وآن جز عذاب ونکال الهی بود که بکرد ایشان در آمد که قُلْ سِيرُوا
فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ بکو که اکر عذاب کذشتکان مسلم نمیدارند
سیر کنید در زمین کاهی بیمن وکاهی بشام وبر دیار عاد وثمود بکذرید پس بنکرید
بنظر عبرت که چکونه بوده است آخر کار تکذیب کنندکان قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
قُلْ لِلّٰهِ كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بکوای محمد وبپرس از یشان مر کراست آنچه در آسمانها
وزمینهاست از روی خالقیت ومالکیت اکر ایشان جواب کویند واکر نه تو بکو
مر خدایراست نوشت خدای تعالی بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل
وجود رحمت را که قبول توبه است وعفو از معصیت در احادیث آمده که حق
سبحانه وتعالی کتابی نوشت وآن نزدیک اوست فوق العرش آنکه سبقت رحمتی
غضبی ومیتوان که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه وامتنانیه نیز کویند
وآن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده ونتیجهٔ آن عطا دادنست بی سابقهٔ
سؤال واستدعا ورابطهٔ حاجت واستحقاق بخدایی که خدای تعالی جمع خواهد
کرد شما را در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت روزی

که در وقوع آن شك نیست اصلاً آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت

اصلیه و عقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند باختیار پس ایشان ایمان

نخواهند آورد و تصدیق حق نخواهند کرد وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و مر خدایراست آنچه آرام دارد در شب و روز یعنی اوست مالك

مکان و زمان آنرا فرا گرفته و اوست شنوا بآنچه کافران گویند دانا بآنچه قصد کنند

نزول آیت آنست که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد ما را معلوم شده است که

احتیاج و مسکنت ترا بدین کار می دارد که پیش گرفته ما از برای تو بطریق توزیع

از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جمله خویشان خود شوی بشرط

آنکه ازین دعوی رجوع نمائی حق سبحانه فرمود که هرچه شب و روز بران اشتمال

دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال بدهد که توانگرترین خلق

شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي

أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو آیا غیر خدا را فرا

گیرم دوست یعنی غیر او را دوست نگیرم خدا پدید آرندهٔ آسمانها و زمین است

و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است

از خلق و خلق بوی محتاج‌اند بگو بدرستی که من مامور شده ام بآنکه باشم اول کسی که

کردن بعد حکم خدا برا برای آنکه بنی سابق امت باشد در دین و مرا میکویند که مباش

از مشرک آرندکان یعنی ماموروم بایمان و منهی از شرک بر تقدیری که منهی نمیبودم از

شرک و مامور بایمان مرتکب ایمان میبودم و مجتنب از شرک چه جای آنکه مامور

و منهی ام دیکر قُلْ اِنِّي اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ بکو بدرستی

که من میترسم اکر عاصی شوم در پروردکار خود و غیر او را پرستم از عذاب روز

بزرك که قیامتست غرض از ین کلام انکه پیغمبر صلی الله علیه وآله با جلالت قدر

و منزلت بصدد مواخذه است بر تقدیر مخالفت ولازم نمی آید از ین جواز

معصیت از و زیرا که غرض کاهست که متعلق میشود بمستحیل مثل انکه کویند که پنج

اکر زوج میبود منقسم میشد بمتساویین باز میفرماید که مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ

فَقَدْ رَحِمَهُ وَذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ هر که کردانیده شود از و عذاب در آنروز بزرك

پس بدرستی که حق تعالی بر و بخشایش فرموده است و این بخشش خدای تعالی رستکاری

هویداست وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلٰى

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ واکر برساند خدای تعالی بتو سختی چون فقر و مرض پس هیچ باز دارنده

و برنده نیست او را مکر او و اکر برسد بتو نیکویی چون غنا و صحت پس او بر همه

چیزی از ین توانا نسبت وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيْمُ الْخَبِيْرُ واوست قهر

کننده غالب بر بندکان خود فوقیّت نه بمکانست بلکه بتصویر استعلا و غالبیّت حق است

بقدرت و قهر بر همه مخلوقات و اوست محکم کار در تدبیر خود دانا بحقایق احوال

بندکان نقلست که سفهای قریش کفتند که ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق

کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش

دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که کواهی دهد برسالت تو و بر حقیّت

کتاب تو آیت آمد که قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ شَهِيْدٌ بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ وَاُوْحِيَ اِلَيَّ

هٰذَا الْقُرْاٰنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ وَمَنْ بَلَغَ اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُوْنَ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اٰلِهَةً اُخْرٰى قُلْ لَا

اَشْهَدُ قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ وَّاِنَّنِيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ بکو در جواب ایشان که چه

چیز است بزرکتر از جهت کواهی کیست بزرکتر از همه کواهها بکو که خدای تعالی بزرکتر است

از جهت شهادت او کواه است میان من و شما کواه حقیّت من و بطلان شما اوست

که اظهار فرمود بر وفق دعوای من معجزی را که آن قرآنست که از معارضهٔ آن تمام

بُلَغا و فصحا عاجز اند کواهی ازین ظاهرتر و صادقتر کدام است و بمن وحی کرده اند

این قرآنرا تا شمارا بیم کنم بقرآن واکرچه در و بشارت نیز هست امّا اکتفا کرد باحد

الضدّین و دیکرانرا انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس

مقاتل کفته هر کرا قرآن بدو رسید آنحضرت نذیر اوست و ازینجاست که محمد بن

کفته

کعب قرظی کوید کههر که قرآن بدو رسیده پس کویا آنحضرت را دیده و قرآن از انحضرت

شنیده و عیاشی رحمه الله نقل میکند در تفسیر خود از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما

السلم که معنی این آنست که آنحضرت فرموده اند که بمن وحی کرده اند این قرآنرا

تا شما را بیم کنم و آنکه بدو رسیده باشد که هشت امام از آل محمد صلی الله علیه و آله

که بیم کنند شما را بقرآن چنانچه بیم میفرمود رسول الله صلی الله علیه و آله پس و من

بلغ در موضع رفع باشد بانکه معطوف بود بر ضمیر فی لانذر آیا شما بید که کواهی

مید هید آنکه با خدای تعم هستند خدایانی دیکر یعنی بتان بکوی که من باری

کواهی نمید هم بدین بکو که جز این نیست که او خدای است یکانه و من برین وجه

کواهی میدهم و بدرستی که من بیزارم از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام غیر آن

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ

لَا يُؤْمِنُونَ آنانرا که داده ایم ایشانرا کتاب میشناسند رسول خدایرا بحلیه و صفتی

که در توریة مذکورست همچنانکه میشناسند پسران خود را بحلیه و صفت ایشان

مراد معرفت ظاهر و روشن است که ایشان در ان عناد میورزند آنانکه زیان کار

شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب و مراد بخسران نفس هلاك دایم است

که حاصل شده ایشانرا بسبب کفر پس ایشان ایمان آرند و درین هلاکت دایمی میمانند

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وکیست

ستمکارتر از آنکسی که افترا کند و بر بندد بر خدای دروغ را با آنکه ملائکه دختران او اند

و بتان ما را نزدیک او شفیع خواهند بود یا آنکه تکذیب کنند آیات او را که قرآنست

و آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند بدرستی که رستکار نشوند ستمکاران یعنی کافران

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان پس کوییم از روی

توبیخ کجااند خدایان شما که شریک خدای میساختید آنانرا که کمان میبردید که شما را

شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ

پس نباشد معذرت ایشان یا جواب شرک ایشان مکر آنکه کویند و بخدای که پروردکار

ماست که ما نبودیم شرک آرندکان دروغ کویند و بدان سوکند یاد کنند مشرکان

چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را

کویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوکند خورند بخدای که

ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان

بر کفر ایشان کواهی دهند انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

بنکر که چکونه دروغ میکویند بر نفسهای خود بنفی شرک از آن جهه صدق در آخرت کاهی

معتبرست که مقرون بصدق در دنیا باشد و کم شد ازیشان آنچه بودند که افترا میکردند

از شرك مر خدای را نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و

برادرش با جمعی دیگر از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله میکردند پس نضر بن حارث راکه تواریخ ملوك عجم خوانده

بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلی الله علیه و آله

میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا انکه لب میجنباند و افسانهٔ که پیشینیان

میخواندند وی نیز میخواند چنانچه من هم احیانا بر شما میخوانم این آیت نازل شد که

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ

يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا

أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ واز کفار مکه کسان هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن

میخوانی و افکنده ایم بر دلهای ایشان پوششها تا فهم نکنند و نهاده ایم در گوشهای ایشان

گرانی تا حق نشنوند یعنی بسبب کفر الطاف ازیشان باز گرفتیم و با خود شان گذاشتیم

واگر به بینند هر معجزه که از تو میطلبند ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام

تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده تا چون بیایند بتو جدال و خصومت

کنند با تو گویند آنها که کافر شدند نیست این کتاب تو مگر افسانهٔ پیشینیان وَهُمْ يَنْهَوْنَ

عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ وایشان یعنی این کافران

که سمت ذکر یافتند باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول و دور میشوند بنفس خود

از و یعنی نه خود ایمان می‌آرند و نه دیگری را میگذارند و هلاك نمیکنند بدین عمل

مگر نفسهای خود را و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدّی نمیکند و بعضی که

گویند که این آیت در شان ابی طالب بن عبد المطلب است و معنی آیت چنین حمل

کرده اند که نهی میکنند دشمنانرا از تعرض رسول بحمایت و خود از دین او دور

میشوند این غلط صرف و محض عناد است چه سوق آیت از سابق و لاحق ظاهر است

که مراد کفار معاندیند که مذکور شدند پیش ازین و ثابت شده باجماع اهل البیت

علیهم السلام ایمان ابو طالب و اجماع ایشان حجّت است چه پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرموده که ایشان یکی از ثقلین اند اگر شما دست و لا بدامن متابعت ایشان زنید

هرگز گمراه نگردید و در کشف الغمة آورده که مفضل بن عمر روایت کند از ابی عبد الله علیه السلام

که امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در مکان وسیعی نشسته بود و مردم بسیار نزد

آنحضرت مجتمع بودند مردی برخواسته گفت یا امیر المؤمنین تو در مکان کرامت

نشسته که خدای تعالی بر تو کرامت فرموده با اعیان و پدر تو معذّب بآتش سوزان

آنحضرت فرمود که خم زن که خدای تعالی دهان ترا برنزاند و متفرّق کرداند بآن خدای

که محمد را براستی برانگیخت که اگر پدر من شفاعت کند هر گناه کاری را که بر روی
زمین است حق جل وعلا شفاعت او را در بارهٔ ایشان بپذیرد و قبول کند پدر من
معذب باشد بآتش و پسرش قسیم بهشت و دوزخ بود بان فرمود که بان خدای
که محمد را مبعوث کردانید که نور ابو طالب در روز قیامت همهٔ انوار خلایق را فرو نشاند
الا پنج نور را که نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور حسن وحسین علیهم السلم
وآنانکه از اولاد حسین باشند از ائمه انام علیه السلم زیرا که نور ایشان از نور ماست
که حق تعالی آنرا خلق کرده از نزد خود بدو هزار سال پیشتر از انکه آدم را بیافریند و دیگر
قصاید بسیار داره که ترغیب کرده بر دین پیغمبر و در انجا تنبیه کرده بر ایمان خود
از ان جمله دو بیتی از ان اینست که برادر خود حمزه را ترغیب فرموده بر اتباع
پیغمبر و اشارت بایمان خود نموده وصبر بران ٭ صَبْرًا أَبَا يَعْلَى عَلَى دِينِ أَحْمَدٍ وَكُنْ
مُظْهِرًا لِلدِّينِ وُفِّقْتَ صَابِرًا فَقَدْ سَرَّنِي إِذْ قُلْتَ أَنَّكَ مُؤْمِنٌ ٭ فَكُنْ لِرَسُولِ اللهِ فِي اللهِ نَاصِرًا
یعنی فرا گیر صبری را ای ابا یعلی که کنیت حمزه است بر دین احمد و باش اظهار کننده
مر دین احمد را که توفیق داده شوی در حالتی که صابر باشی بران پس بتحقیق که مسرور
کردانید مرا وقتی که کفتم بدرستی که تو مؤمنی پس باش مر رسول الله را در راه خدای تعالی
نصرت دهنده و یاری کننده پس چگونه کویند که این آیت در شان اوست نعوذ بالله

من الأهواء الباطلة ولو ترى إذ وقفوا على النار فقالوا يا ليتنا نرد ولا نكذب
بآيات ربنا ونكون من المؤمنين بل بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل ولو ردوا لعادوا
لما نهوا عنه وإنهم لكاذبون وقالوا إن هي إلا حياتنا الدنيا وما نحن بمبعوثين
ولو ترى إذ وقفوا على ربهم قال أليس هذا بالحق قالوا بلى وربنا قال فذوقوا
العذاب بما كنتم تكفرون واگر بینی تو چون باز دارند کافران را بر حکم خدای
یا در موقف عرض گوید خدای تعالی آیا نیست بعث ونشور راست ودرست گویند
بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند مؤکد بسوگند گوید خدای تعالی بچشید عذاب را
بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی سختی عذاب بکشید بسبب کفر وانکار حشر قد
خسر الذين كذبوا بلقاء الله حتى إذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا يا حسرتنا على
ما فرطنا فيها وهم يحملون أوزارهم على ظهورهم ألا ساء ما يزرون بدرستی
که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند لقای ثواب وعقاب را بعد از مرگ چون بیامد بدیشان
قیامت ناگهان گویند که ای حسرت وپشیمانی بر آنچه تقصیر کردیم در حیات دنیوی وایشان
بر دارند گناهان خود را بر پشتهای خود مراد است که گناهان لازم ایشان باشد واز ایشان
منفك نگردد آورده اند که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در
غایت خوبی وخوشبویی گوید که مرا میشناسی مؤمن گوید نه من ترا نمیدانم گوید که

من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من در دنیی بر تو سوار بوده ام وآیت یوم نحشر

المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدنیست وچون کافر سر از خاک بردارد پیش آید او را

چیزی در غایت زشتی وناخوشبویی گوید که مرا میدانی گوید که ترا نمی شناسم گوید

که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم

وآیت وهم یحملون اوزارهم عبارت ازینست بدانید که بد باریست بار گناه که میکشند

وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو وللدار الاخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون ونیست

زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند مگر بازی کودکان ومشغولی دیوانگان وهر

آینه سرای آخرت بهترست برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای

باقی است ولذتهای او خالص از شوایب آفات ووبال ونعمتهای او ایمن از بیم زوال

آیا تعقل نمیکنید که ازین دو سرا کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق وابو

جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا اباالحکم در شان محمد بن عبدالله چه حکم

میکنی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راستی

گویی باز خواستی کند ابو جهل گفت که محمد صلی الله علیه راست گویست وآنچه بما میرساند

آسمانی است نه شیطانی اما اگر بنبوت وی اعتراف میکنیم مخدوری داریم وآنجا نست

که تمام عز وشرف که اهل حرم بدان ممتاز وسرافرازند از لوا وسقایه وندوه وعمارت

مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد اشراف قریش و آل لوی یکبارگی

محروم میمانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت پیغمبر گفت که

ای محمد از تو هرگز دروغ نشنودیم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت

بمر بایشان بار کرده تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ

لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ بدرستی که ترا اندوهگین میکرداند

آنچه میگویند در تکذیب تو پس بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی

تو معترفند ولیکن ایشان ستمکارانند انکار میکنند آیتهای خدایرا از روی عناد

پس مرا تکذیب کرده باشند این را برای تسلی حضرت فرمود وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ

قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ

وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ و باز برای تسلی آنحضرت میفرماید که و بدرستی که

تکذیب کرده اند و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند تا وقتی که آمد بدیشان یاری کردن

ما یا وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان بر کافران و نیست

تغییر دهنده مر وعدهای خدایرا و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده و هر آینه

آمد بتو از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان

صبر فرموده و آخر غالب شده اند که کتب الله لاغلبن انا و رسلی و ان کان کبر علیک

عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ
بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ واكر چنان است
كه كران شد بر تو روى بكردانيدن ايشان از قبول دين حق پس اكر ميتوانى آنكه بجويى
سوراخى در زمين آورده اند كه از غايت حرص كه آنحضرت را بر ايمان قوم بود ميخواست
هر معجزه را كه اقتراح كنند حق سبحانه وتعالى ظاهر كرداند تا باشد كه بدايرهٔ مؤمنان
درآيند حق سبحانه وتعالى اين آيت فرستاد كه چون از اعراض ايشان ملول شدى و بر تو
بزرك مى آيد پس اكر ميتوانى كه بدست آرى نقبى در زمين و بدانجا درآيى يا نردبانى
پيدا كنى و باسمان برآيى پس بيارى آيتى براى ايشان چنان كن يعنى آيتى ازين افضل
واظهر نيست كه بديشان آورده ايمان نمى آرند پس هرچه از آيات و معجزات كه براى
ايشان بيارى همان بر كفر خود مصر خواهند بود واكر خواستى خداى تعالى هرآينه همه
ايشانرا جمع كردى وملجأ كردانيدى بر ايمان واين را نميكند زيرا كه منافى تكليف است
وساقط ميكرد استحقاق ثوابى كه غرض است از تكليف نه آنكه خداى تعالى نميخواهد
كه ايشان ايمان بياورند چه اكر خواهد حايلى سازد ميان ايشان وميان كفر ميتواند
ليكن او از ايشان ايمانى ميخواهد بر وجهى كه بان مستحق ثواب كردند ومنافى تكليف
نباشد الجا آنست كه بداناند ايشانرا بر وجهى كه اكر ايشان طلب كنند غير ايمان هرآينه

مانع شود ایشانرا ازان پس مضطر شوند بایمان واین منافی تکلیف است مثلا اگر شخصی
قصد سلطانی دارد رفت وخدم وحشم اورا ملاحظه کرد دانست که اگر قصد قتل
او میکند فی الحال اورا ازهم میکذرانند پس این علم مانع او شد از قتل وی وملجأ
گشت که دست باز دارد پس مباش از انکسانی که طلب کنند چیزی را که خلاف مأمور
الهی باشد این نهی مقتضی اقدام آنحضرت نیست بر مثل این امور بلکه مفید تغلیظ
وتاکید امتناع است از جزع واضطراب وحزن وتاسف بر ایمان بعضی را که خدای تعالی
میداند که دعوت در ایشان تاثیر ندارد إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ
ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آن ... میشنوند بسمع
قبول از روی فهم وتامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از
اموات ومردگانرا برانگیزاند خدای تعالی آنگاه بدانند ودانستن سود نکند پس بسوی
او باز کردند همه برای جزا ومکافات وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ
قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وگفتند از رؤسای قریش چرا
فرو نمیفرستد بر محمد صلی الله علیه وآله آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم
از و بگو بدرستی که خدای تعالی قادرست بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات سؤ
الانفی که بی حکم کنند ایشان ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن مستجلب بلا

وعناست زیراکه حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفت که چون معجزه طلبند و حق
سبحانه وتعالی ظاهر گرداند ومقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال برایشان
فرود آید چون قوم ثمود واصحاب مایده وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ
بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ
ونیست هیچ جنبنده در زمین وهیچ پرنده که در هوا بپرد وبالهای خود این کلمه
برای تاکید سخن گویند که فلان چیز بچشم دیدم وفلان سخن بگوش شنیدم با آنکه
طیران کنایت از سرعت میشاید پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند ومحصل کلام آنکه
نیست هیچ جنبنده و پرنده الا ایشان امتانند مانند شما در آفرینش ومردن وزنده
شدن وادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه وتعالی غافل وذاهل
نیستند وان من شیء الا یسبح بحمده فرونگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیز را بلکه او
مشتمل است بر جلایل ودقایق امور علوی وسفلی بسوی پروردگار خود حشر کرده
خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ
وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وآنانکه
بدروغ داشتند آیتهای ما را کرانند از شنودن دلایل ربوبیت وگنگانند از گفتن
سخن در باب وحدانیت در تاریکیهای کفر وجهل وعناد وتقلید ندهر که را خواهد

خدای تعالی بسبب عدم طاعت توفیق و هدایت ازو منقطع سازد تا مآلش بدوزخ
کشد چه اهلیت توفیق ندارند و هر که را خواهد بواسطه فرمانبرداری کردانند او را ثابت
ونکاه دارد بر راه راست که موصلست بجنت چه اهلیت آن دارند قل أرأيتكم إن أتاكم
عذاب الله أو أتتكم الساعة أغير الله تدعون إن كنتم صادقين بل إياه تدعون
بکو ایشانرا که چه می بینید اکر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران کذشته آمد در دنیا
یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت آیا غیر خدایرا میخواهید که آن عذاب از شما باز دارد
یعنی نخواهید غیر خدایرا اکر هستید راست کویان که بتان خدایانند و ایشانرا میخوانید
بلکه او را میخوانید و تضرع جز بدرکاه او نمی برید فيكشف ما تدعون إليه إن شاء
وتنسون ما تشركون پس ببرد و رفع کند از شما در دنیا آنچه او را بکشف آن میخوانید
اکر خواهد و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید آنچه را که شریک ساخته
اید با او یعنی آلهه خود را زیرا که میدانید که نفع و ضری از یشان متصور نیست ولقد
أرسلنا إلى أمم من قبلك فأخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم يتضرعون و بدرستی
که فرستادیم رسولانرا بامتان ایشان پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران
کردند پس کرفتیم ایشانرا بسختی و تنکی و بآفتها و بیماریها تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض
نموده دست نیاز در ذیل استغفار زنند فلولا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا ولكن قست قلوبهم

وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری
نکردند و روی بتضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا اشك
مندفع شدی ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان و ترك تضرع و زاری از قساوت
قلبست و آراسته بود برای ایشان ابلیس آنچه بودند که بعمل آوردند یعنی باعمال خود
معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاك کننده است ابلیس چون دانست که از جهت
عجب در دام شقاوت افتاده و دعوی و لاف که از کبر بیان هستی او سر بر زده سرمایهٔ
او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را از ین راه بچاه ادبار می اندازد
وصفت عجب و خود بینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطهٔ خود دیدن
از حق پرستیدن باز میمانند فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ
شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ پس آنهنگام که
فراموش کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بآن از بأسا و ضرا
بکشادیم برایشان درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند
پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم تا وقتی که شاد شدند بدانچه
بدیشان داده بودند از نعمتها و دل دران بسته .. آنرا سبب استیفای لذات حسی
ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند بلکه در معصیت

وناسپاسی افزودند اکنون وقت زوال واستیصال است کما زان عاقل می باید که بر حذر

باشد چنانچه در نهج البلاغه مذکورست که امیر المؤمنین صلی الله علیه فرموده که

یا ابن آدم اذا رایت ربّك یتابع علیك نعمة وانت تعصیه فاحذره ای پسر آدم هرگاه

که دیدی که پروردگار تو پی در پی بر تو نعمتهای خود را ارزانی میفرماید بر تو در

مقابل آن عصیان ونافرمانی وناسپاسی می ورزی پس حذر کن آنرا وازان بترس که

محل شدّت وکرفتاریست چنانچه میفرماید که بکرفتیم ایشانرا ناکاهان پس ازان نعمتهای

فراوان پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمان وناامیداز ان فقطع دابر

القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین پس بریده شد آخر انکروه که ایشان

ستمکاراننند که بجای شکر عصیان میکنند پس نصرت کردم اولیای خود را وهلاك

کردم بتمنای ایشان اعدای خود را اکنون ستایش خود میفرماید باستیصال ایشان که حمد

مرخدایرا که پروردگار عالمیانست بر هلاك ظالمان چه این جاری مجرای نعمتست

بر رسل وبر اهل هلاك بر رسل تا جفا وایذای ایشان نکشند واعلای کلمه ایشان در ترقی

باشد وبر کفار وظلمه تا زیاده نکنند کفر وظلم را که آن موجب زیادتی عذاب وعقابست

پس معلوم میشود که هلاکت ظالم نعمتی بزرك وغنیمتی شکرفست که مهلك ایشان

را سزاوار حمدست علي بن ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیری که فضیل ابن عیاض

از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم پرسید که ورع چیست آنحضرت
فرمود که ورع اجتناب از محارم الهی کردن و از ظلمه پرهیزیدن واگر نه پرهیزدارشبهات
درحرام می افتد و از ان بیخبرست واگر منکری دید و قدرت بر منع آن دارد و نکرد
پس رضا داده بعصیان الهی و حال آنکه خدای تعالی ستایش نفس خود فرموده باهلاک
ظالمان که فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین پس از ظلم و مناهی اجتناب
باید جست و در ورع کوشید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى
قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ
بگو خبر دهید مرا اگر بگیرد خدای تعالی شنوایی شما را تا کر شوید و بینایی شما را
تا کور شوید و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش در و نماند این سه عضو شریف است
در آدمی و منافع اینها بسیارست اگر اخذ کند از شما کدام خدایست غیر الله تعالی
که بقدرت و کرم خود بیارد برای شما آنچه گرفته است نگاه کن و در نگر که چگونه میگردانیم
آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در
تذکیر و تنبیه پس کافران اعراض کنند از ان و حق را انقیاد نکنند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ
أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ بگو ای کافران چه
بینید و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن

با آشکارا که علامت حلول ونزول آن ظاهر کردد وکویند که بغته آنست که شب فرود
آید وجهره عذابست که در روز واقع شود وبر هر تقدیر هلاک نشوند بدان عذاب
مکر کروهی ظالمان یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ
آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونفرستادیم پیغمبرانرا مکر بشارت
دهندکان اهل ایمانرا ببهشت وبیم کنندکان کافرانرا بدوزخ پس هر که ایمان آرد و
اصلاح کار خود کند بتقوی وطاعت پس هیچ ترسی نیست ایشانرا از عذاب جاودانی
ونه ایشان اندوهکین اند از فوت ثواب آن جهانی وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وآنانکه تکذیب کردند آیتهای مارا برسد ایشانرا عذاب بسبب
آنکه بودند که از دایرهٔ تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ
وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ بکو نمیکویم شمارا که نزدیک منست خزینهای روزی
خدا تا هرچه خواهید بیارم ومن نمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هرچه
بپرسند جواب کویم ونمیکویم مر شمارا که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت
ملکی بکنم من همچو شما بشرم متابعت نکنم مکر آنچیزی را که وحی کنند بمن یعنی من دعوی
الهیت وملکیت ندارم سوی نبوت ورسالت که شمارا بامر پروردکار دعوت میکنم بطریق

حق بکو از روی تمثیل که آیا یکسان باشد نابینا و بینا یعنی برابر نباشد کمراه با راه یافته

وجاهل با عالم آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان حق و باطل و دانید که

هرچه من میکویم از جانب حق میکویم وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ

لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و بیم کن بآنچه که بتو وحی میکنند

آنکسانرا که میترسند از بسیاری زلل و تقصیر در عمل از انکه حشر کنند بجزای پروردکار

ایشان اکرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندکان زیرا که دل

پند پذیر و کوش نصیحت شنو ایشانراست نیست ایشان را جز خدای تعالی دوستی که

متولی امور ایشان باشد در دنیا و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی

پس ایشانرا بیم کن تا باشد که بپرهیزند از کناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت

رسالت صلی الله علیه وآله کفتند که همواره در مجلس تو درویشان وغلامان چون

ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اکر این بندکان و مفلسانرا

از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست وخواست کنیم و هم‌چنان از دین و قرآن بکوییم

و بشنویم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که من راندن مؤمنان از صحبت خود

نتوانم راند کفتند مجالست ما بدیشان عیب و عارست اکر بوقت حضور ما ایشانرا

عذرخواهی تا بروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم عمر کفت یا رسول الله چنین میتوان

کرد تا به بینیم که مهم رؤسای عرب بچه میکشند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله درخواست
اشراف را قبول کرده وایشان بدین صحیفهٔ مشتمله برین التماس نمودند تا بقید کتابت
درآرند آنحضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام را طلب فرمود تا این صورت
را بنویسد آیت آمد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ
مِنَ الظَّالِمِينَ ومران از مجلس خود آنانرا که میخوانند پروردگار خود را وذکر او میگویند
بامداد وشبانگاه یا میگذارند نماز بامداد وعصر یا پنج وقت نماز را میخواهند بدان
دعا وذکر رضای خدای تعالی را یا خدا را میخواهند وبس در کشف الاسرار آورده
که ارادت بر سه وجهست اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض
الدنیا ونشان آن دو چیزست در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن واز درویشان
ومسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد
الاخرة وسعی لها وآن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن
ودر موانست والفت بروی ایشان گشادن سیوم ارادت حق محض همچنانچه فرموده
که یریدون وجهه نشان آن پای بر سر کونین نهادنست واز خود وز خلق آزاد گشتن
نیست بر تو از حساب اعمال ایشان چیزی ونیست از حساب عمل تو بر ایشان چیزی

يعني بودن ايشان نه ايشانرا بر تو بارى و نه ترا از ايشان عارى پس هيچ وجه طرد ايشانرا

كه اكر برانى پس تو باشى از ظالمان غرض تهديدست در عدم طرد ايشان وَكَذٰلِكَ

فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا اَهٰؤُلَاءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ

وهمچنانكه پيش از تو آزموده ايم فقرارا با اغنيا همچنان آزموديم بعضى اشراف را به بعضى

از ضعفا در امور دين ومقدم ساختيم اين ضعيفانرا بر اغنيا واقوياى عرب در سبقت

بايمان تا كويند بزركانرا كه آيا اين كروهند كه بنعمت ايمان واحسان يا توفيق وهدايت

منت نهاد خداى تعالى بر ايشان از ميان ما آيا نيست خداى تعالى داناتر يعنى هست

بشكر كويندكان نعمت اسلام وَاِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاٰيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ

وَاَصْلَحَ فَاَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وچون بيايند بتو آنانكه ايمان دارند بآيتهاى ما پس بكو

سلام بر شما باد همان درويشانند كه حق سبحانه از دور كردن ايشان نهى فرمود بعد

از ان هر كدام بخدمت آنحضرت آمدى بسلام بروى پيش دستى كرفتى ودر بعضى تفاسير

آورده اند كه قومى بخدمت سيد كاينات عليه وآله الصلوات آمده كفتند يا رسول الله

كناهان بزرك كرده ايم وجرايم بيشمار ارتكاب نموده ايم تدبير اعتذار وچاره استغفار

چكونه كنيم آنحضرت بجواب ايشان ملتفت نكشت تا از جانب حق چه آيد وايشان از عتبه

نبوّت باز کشتند فی الحال این آیت نازل شد و مرویست از ابی عبد الله عنه که این آیت
در شان تایبان نازل کشت که چون مؤمنان کناه کار که بر وحدانیت من و رسالت تو
وحقیقت قرآن کرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام کوی که بشارتست بسلامت
دینی و رحمت عقبی و بکو بعد از سلام که نوشت پروردکار شما بر نفس خود بخشش و بخشایش
یعنی وعده داد برحمت و وعدهٔ که از شایبهٔ خُلْف مبرّا بود بدرستی که هر که بکند از شما
بنادانی بدی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بر تبعهٔ آن و نداند عقوبتی را
که بدان متفرّع است پس توبه کند بعد از آن عمل و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند
بر عدم عود بآن کناه پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تایبان را مهربانست
بر ایشان قشیری اورده که اکر ملك بر تو زلّت می نویسد ملك برای تو رحمت مینویسد
پس ترا دو کتابتست یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل
نمیتواند ساخت مضمون این آیت شربت شفاست مر بیماران بیمارستان کناه را و شفا
بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ
و همچنانکه تفصیل میکنیم درین صورت دلایل توحید و نبوّت را همچنین تفصیل میکنیم
آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر کردد و تا روشن شود راه کنا
کاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین خود دعوت

کردند این آیت آمد که قُلْ اِنّی نُهیتُ اَنْ اَعْبُدَ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ قُلْ لا
اَتَّبِعُ اَهْواءَکُمْ قَدْ ضَلَلْتُ اِذاً وَما اَنَا مِنَ الْمُهْتَدینَ بکو بدرستی که مرا نهی کرده اند
ازانکه بپرستم آنانرا که می پرستند بدون خدای تعالی یعنی بتانرا که آرزوی شما آنست
که من پرستش ایشان نمایم بکو که من پیروی نمیکنم آرزوهای باطله شمارا بدرستی که کمراه
شوم چون متابعت هوای شما کنم و نباشم از جمله راه یافتکان یعنی از پیغمبران قُلْ
اِنّی عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبّی وَکَذَّبْتُمْ بِهِ ما عِنْدی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ اِنِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ
یَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَیْرُ الْفاصِلینَ آورده اند که نضر بن حارث و روسای قریش کفتند که
ای محمد چند مارا بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان
و بیش ازین مارا مترسان این آیت نازل شد که بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم
از پروردکار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصله باشد میان حق
و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را نیست نزدیک من آنچه شما شتاب مینمایید
بدان یعنی عذاب نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب مکر خدایرا میکوید خدای تعالی
چیزهای درست را و او بهترین کارکذارانست یا بیان کنندکان قُلْ لَوْ اَنَّ عِنْدی
ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الْاَمْرُ بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَاللهُ اَعْلَمُ بِالظّالِمینَ بکو اکر نزدیک
من بودی آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب هر آینه کذارده شده بودی کار میانه

من وشما یعنی شما را هلاک کرده بودی بتعجیل ومیان ما وشما انقطاع شده بودی
ولیکن خدای تعالی داناترست بستمکاران ووقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا
يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ونزدیک
اوست خزینهای غیب یا کلیدهای آن یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب
وعقاب وانقضای آجال وخواتیم اعمال نمیدانند مگر او ودر بیان این حصر آورده اند
که علم بعلّت تامه موجب علم بمعلول است وهرچه سوی واجب الوجودست بایجاد
وتکوین او بواسطه یا بوسایط پس علم او بذات خودش موجب علم بجمیع آثارش باشد
بر ترتیب معتبر خواه کلیّات وخواه جزئیات وعلم او بذات او حاصل نیست مگر مر
ذات او را پس این حصر صحیح باشد که وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو چنانچه
مفاتح غیب نزد اوست مفاتح عیب نزد ماست امید که بر ما بپوشاند چنانچه غیب
او پوشیده است بر دیگران ونمیدانند آنرا مگر او پس تعجیل وتاخیر عذاب وابسته بحکمت
اوست ومتعلّق بمشیّت او ومیداند خدای تعالی آنچه در بیابانست از نباتات وحیوانات
وآنچه در دریاست از جواهر وجانوران آبی وآنچه در بر یعنی بر عالم شهادت وبحر
عالم غیب است ونیفتد هیچ برگی از درخت مگر بداند خدای تعالی آنرا که چند برگ

از درخت افتاد وچند برك بر و باقی ماند وآن برك افتاده از درخت تا زمین چند

نوبت بر پشت و روی منقلب کشت این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات

ونیفتد دانهٔ در تاریکی زمین مراد تخمست که در زیر زمین افتد و نه تریست و نه

خشکیست مکر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ وکفته اند مراد

از رطب ویابس همه چیزهاست از جسمانیات زیراکه جسم از صفت رطوبت یا یبوست

خالی نیست وبعضی برانند که رطب اشارت بعالم روحانیات است ویابس عبارت

از عالم جسمانیات یا عالم حیوة وعالم ممات وروایت کرده اند از ابی عبدالله که ورقه

سقطست وحبه ولد وظلمات ارض ارحام ورطب ولد زنده و[illegible]حم ویابس نقصان

یافته در رو وهمه در کتاب پیش از انکه خلق را خلق کند تا ملائکه واقف شوند در نفاذ

علم او در معلومات وآنکه غایب نیست از و چیزی پس این عزت کامله باشد مر ملئکه

موکلین را بلوح محفوظ چه ایشان مقابله میکنند با او آنچه حادث میشود در عالم پس

موافق می یابند مر آنرا و دیکر آنکه هر کاه مثبت است احوال جمیع موجودات دران

کتاب بر تفصیل تام ممتنع است تغیر او والا کذب لازم می آید یا جهل پس آنچه مثبت است

دران سبب تام باشد در انکه ممتنع است تقدم ما تاخر و تاخر ما تقدم وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم

بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ

ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ واوست خداوندی که میخواباند شمارا و متوفی میکرداند

بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای

خواب چه میانهٔ ایشان مشارکتست در زوال احساس و تمیز و امتناع ابدان از عمل

و سر النوم اخو الموت اشاره بدینست چه ارواح حساسه غور میکنند در حالت

نوم از ظاهر بباطن پس معطل میشوند از بعض اعمال واما نزد موت جملهٔ ابدان معطل

است از کل اعمال پس صحیح باشد لفظ وفات برخواب ازین وجه و میداند خدای تعم

آنچه را که کسب کنید در روز پس برانگیزد شمارا از خواب در روز اطلاق بعث بر تیقظ

برای توشیح است در توفی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد

پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ پس خبر کند شمارا در قیامت بآنچه بودید که

عمل میکردید و خبر کردن بآنست که جزا دهد شمارا بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ

فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ

لَا يُفَرِّطُونَ واوست قاهر و غالب بر بندگان خود و فرو میفرستد بشما فرشتگانی که

نگاهبانند مر اعمال شمارا یعنی مینویسند عملهای شمارا تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد

بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده

بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابك عمل بجای آرد که در وقت

خواندن خجل وشرمنده نکردد واین کرام الکاتبین مشرف حال بندکان خواهند بود تا
وقتی که بیاید بیکی از شما مرك جان او را بردارند فرشتکان ما یعنی ملك الموت واعوان
او که چهارده فرشته اند هفت ازیشان ملائکه رحمتند وهفت دیکر ملائکه عذاب واین
فرشتکان تقصیر نمیکنند ودر قبض ارواح تاخیر نمینمایند ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ
الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ پس باز کردانیده شوند مردمان بعد از موت
بحکم وجزای خدای تعالی آنکه خداوند ایشان است وحق است یعنی درست کوی
وراست کار بدانید که مر او راست حکم دران روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و
او شتاب کننده ترین حساب کنندکان است وکفته اند که حق سبحانه وتعالی بمقدار دوشیدن
کوسفند شمار همه مکلفان خواهد کرد وباوجود کثرت عدد جن وانس وبسیاری اعمال
ایشان واین دلیل کمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا
وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ بکو کیست که میرهاند شما را از
تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وبخار وغبار واز ظلمت دریا که تیرکی است وسحاب
وعباب مراد درماندکی وسختی دشتها وکشتیهاست میخوانید نجات دهنده خودرا
از روی زاری وآشکارا وپنهان ومیکویند که اکر نجات دهد خدای ما را ازین
شدت ومحنت هرآینه باشیم از شکر کویندکان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا

وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ بگوای محمد که خدای تعالی نجات میدهد شمارا از ظلمات
بر و بحر و از هر اندوه و غمی که باشد پس آنکه شما باز بشرك رجوع میکنید و بعهدی که
کرده اید وفا نمی نمایید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ بگو اوست توانا بر آنکه فرستد بر شما عذابی از زبر چون طوفان که بقوم
نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط بارید یا عذابی از زیر قدم چون آل فرعون که در آب
غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت وگفته اند عذاب من فوق حکام ظالمند و از تحت
ارجل بندگان و خدمتکاران بد معاش و از ابی عبدالله علیه السلام روایت است یا من فوق کبار
قوم اند و من تحت صغار ایشان یا در آمیزد شمارا باهم گروه گروه هر گروهی را سوطی
و تمنای و آرزوی و مدعای بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد و بچشاند
خدای تعالی بعضی را از شما رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است بنگر که چگونه
میگردانیم آیتها را بوعد و وعید و ظاهر میسازیم آنرا مرة بعد اخری بوجوه ادله آن
تا زایل کرد شبهات و تا باشد که ایشان بدانند حق را پس متابعت نمایند آنرا و باطل را
پس اجتناب نمایند از ان وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ و دروغ
میدارند عذاب را یا قرآنرا قوم تو که کفار قریش اند و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است

بکو من نیستم بر شما نکهبان که مهم شمارا بمن کذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم
یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مر هر چیزی را از وعد و وعید
وقتی است که دران وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزایی که دران وقت
مترتب کردد وبروز باشد که بدانید آنرا یعنی آنچه بر شما وارد شود از عذاب وَإِذَا رَأَيْتَ
الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ
الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وچون به بینی تو آنکسانرا
که بتکذیب واستهزا خوض وشروع میکنند وکفت وکوی مینمایند در آیتهای ما که قرآنست
وبران طعن میکنند پس اعراض کن از یشان ومنشین با ایشان تا وقتی که در آیند در سخنی
دیکر غیر قرآن واکر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از یشان خطاب با آن
حضرتست ومراد امتند پس منشین بعد از آنکه یاد کنی سخن خدایرا با کروه ستمکاران که
تکذیب واستهزا میکنند در موضع تصدیق وتعظیم سبب نزول این آیت آن بود که
هرکاه مسلمانان با مشرکان نشستندی فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن کرده اند
برخیزید واز یشان دوری جوئید اهل اسلام کفتند که یا رسول الله ما را از طواف خانه
وقعود در مسجد الحرام چاره نیست وکافران نیز پیوسته در مسجد اند وهمواره سخریه
میکنند با قرآن واهل ایمان ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم وایشانرا نیز از خوض منع

نمیتوانیم کردن آیا آثم باشیم یا نه باز آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ

وَلَكِنْ ذِكْرَى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ونیست بر آنانکه بپرهیزند از خوض کردن از شمار اهل

خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان از چیزی ولیکن بر ایشان هست که پند دهند ایشانرا

پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از افعال واقوال

ایشان باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا

وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ

دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ

أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ و بگذار یعنی

اعراض کن از آنانکه گرفتند دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای

دین خود را بلهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی

که پیغمبر صلی الله علیه وآله ایشانرا بدان دعوت میکند بآن سخریه و استهزا میکنند یا عید

خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند و فریب داده است ایشانرا زندگانی

دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر و بعث میکنند و پند ده ایشانرا بقرآن تا تسلیم کرده

نشود بهلاك یا رسوا نگردد یا گرفته نشود نفس هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها

نیست مر آن نفس گرفتار شده را جز خدای دوستی که مدد تواند کرد و نه خواهنده که او را

از عذاب خلاص تواند داد واگر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب

باز خرد آن فدا قبول نکنند از و آنگروه آنکسانند که سپرده شده اند بهلکه عذاب بسبب

آنچه کرده اند از قبایح افعال مر ایشانراست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشانیده

که درون ایشانرا بسوزاند و عذابی دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد بجهت

آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ اَنَدْعُوا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا

وَنُرَدُّ عَلٰى اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدٰينَا اللّٰهُ كَالَّذِى اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِيْنُ فِى الْاَرْضِ

حَيْرَانَ لَهٗ اَصْحَابٌ يَّدْعُوْنَهٗ اِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ اِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدٰى وَاُمِرْنَا

لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ بگوای محمد آیا می پرستیم بدون خدای تعالی یعنی نمی پرستیم آنچه

ما را سود نکند اگر طاعت داریمش و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست

بر نفع و ضر و آیا باز گردیم بر پاشنهای خود یعنی مرتد گیشویم و رجوع بشرک کنیم پس از آنکه

خدای تعالی ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق

باز گردیم باشد مانند کسی که ببرده باشند او را دیوان در زمین یعنی در بیابان دور

از راه راست بیفکنده و متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند و او را یاران

و مصاحبانند که از روی شفقت میخوانند او را بسوی راه راست و میگویند بیا بر جانب

ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن که اگر

اجابت شیاطین میکند در ورطهٔ هلاک می افتد و اکر سخن اصحاب می شنود بسر منزل نجات

میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابهت بکسی دارد که غولان و دیوان او را

از میان کاروان ربوده در بادیهٔ خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مؤمنانند او را باراه

شرایع که منهاج شرعست میخوانند و دیو فریبنده او را ببیابان ضلالت میکشد و اکر بر

کردد و خود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اکر با دیوان بماند در کفر

و زندقه بمیرد بکو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام اوست دین درست و راه راست

و ما را فرموده اند تا کردن نهیم مر پروردکار عالمیان را وَاَنْ اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّقُوْهُ وَهُوَ

الَّذِیْ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ و دیکر فرموده اند که بجای آرید نماز را و بترسید از خدای در

آجال آن و اوست خداوندی که بسوی او جمع کرده خواهید شد در روز قیامت

وَهُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَیَوْمَ یَقُوْلُ کُنْ فَیَکُوْنُ و اوست آنکسی که

بیافرید آسمانها و زمین را برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اوست

و یاد کن روزی را که خدای کوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که بباش

پس بباشد آنچیز مراد روز قیامتست و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ

الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَکِیْمُ الْخَبِیْرُ سخن او

راستست و مر او راست پادشاهی در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخست که در و خواهند

دمیدن سر دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی اوست داننده غیب که عالم
ملکوتست و دانای شهادت که عالم ملک است و اوست خداوند حکمت در بعث
وحشر خلایق دانا بانکه برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ
آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و یاد کن برای اهل
مکه قصهٔ ابراهیم را عم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو
اقتدا نمایند در توحید و قصهٔ او آنست که گفت ابراهیم عم مر پدر خود را آزر
و او عم ابراهیم بوده چه نسابها آورده اند که نام پدر آنحضرت تارخ بوده و اطلاق
عم بر پدر شایع است بدلیل نعبد الهك و اله آبائك ابراهیم و اسمعیل و اسحق
و حال آنکه اینجا اسمعیل را پدر یعقوب گفته و او عم بوده او را و دیگر جایز نیست
که پدر هیچکدام از انبیا علیهم السلم مشرك باشند چه وارد است که انما المشرکون
نجس و دیگر ورود یافته که وتقلبك فی الساجدین که خطاب بحضرت رسول است
صلی الله علیه و آله یعنی انتقال من از اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات بود تا متولد
شدم و نسب آنحضرت بحضرت ابراهیم منتهی میشود پس چگونه آزر پدر ابراهیم
باشد و این اعتقاد که پدر اوست از دین داری دور است که پیغمبر خود را با آن پاکی
طینت و اصل خلقت نجس زاده دانند نعوذ بالله من ذلك پس حضرت ابراهیم فرمود

مرآزر را که بجای پدرش بود در تربیت که آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیدهٔ

بخدایی بدرستی که من می بینم ترا و گروهی را که متابع تواند در گمراهی هویدا وکذلک

نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین یعنی چنانکه بدو نموده

بودیم گمراهی قوم او را همچنان نمودیم ابراهیم را علیه السلام عجایب و بدایع و غرایب آسمانها

و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر حق

سبحانه وتعالی ابراهیم را بر صخرهٔ برآورد و آسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش تا تحت

الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان در قدرت کامله حق سبحانه وتعالی

و تا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلال آورده اند که نمرود بن کنعان که

از ولات کیکاوس بوده و اصح آنست که ملک براسه بوده و پادشاه روی زمین بوده

چه پادشاهان که تمام روی زمین داشته اند چهار تن بوده اند دو مؤمن و موحد

و دو کافر و جاحد دو مؤمن یکی سلیمان پیغمبر بود علیه السلام و دیگر اسکندر ذوالقرنین

و دو کافر یکی بخت نصر بابلی و دیگری نمرود بن کنعان و او در شهر بابل نشستی شبی

در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب

و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه

بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه

عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد
وهنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته و این را از تنجیم و تکهن
دانسته باشند یا بکتب انبیا علیهم السلام نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق
کردند و بر هر ده یکی را بر ایشان موکل ساخت اتفاقا یکشبی تارخ را با زن خود
اوفی بنت نمر پنهان از موکلان خلوت دست دادو او حامله شد و بامدادش را کاهنان
با نمرود کفتند که امشب کودك برحم پیوسته است نمرود خشم کرفته بفرمود تا بر هر
حامله یکی موکل ساختند تا اکر پسر زاید بکشند زنانی را که در تفحص احوال حامله
بودند چون بر مادر ابراهیم عم اثر حمل ظاهر نبود از و در کذشتند و دیکر کسی بدو
التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیك شد اوفی بترسید که اکر پسری زاید ناکاه
خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند ببهانه از شهر بیرون رفت و غاری در
میان کوه نشان داشت در ان غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده و همانجا کذاشته
در غار را بسنك استوار کرد و پدر را که از قصه او خبر نداشت کفت که ای تارخ از ترس
کماشتکان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم فی الحال بمرد در خاکش دفن کرده باز کشتم
او را باور کرد اوفی روز دیکر با غار آمد دید که ابراهیم عم از انکشتان خود را میمکید
از یکی شیر و از دیکری عسل بیرون میکشید و مینوشید اوفی چون این حال بدید

خوش وقت شد و با شهر مراجعت نمود و تارخ و اوفی مؤمن و مومنه بودند و دین
را پنهان میداشتند لیکن آزر که برادر تارخ بود کافر بود و نزد نمرود بسیار تقرب
داشت اوفی از و دغدغه داشت که مبادا از حال ابراهیم واقف شود و درین اثنا تارخ
وفات یافت القصه ابراهیم صلوات الرحمن علیه چون شیر از پستان عنایت الهی مینوشید
برو زی چندان نمو میکرد که کودک دیکر در ماهی و بماهی چندان بزرک میشد که
دیکری در سالی چون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله مقابل کشت و از خانه
بیرون آمد و کفته اند هفت سال یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر
چون بزرک شد اوفی با آزر این احوال بکفت که من پسری در غار دارم جوانی رسیده
در غایت خوبرویی و نیکوخویی اکنون میخواهم که بجای پدر باشی و او را رعایت
کنی و این امر را پنهان داری پس آزر را بغار آورد ابراهیم عمو را با وی نمود آزر بجمال
آن پسر خوش بر آمد مادر و او را کفت که این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم
آزر برفت و اوفی ابراهیم را از غار بدر آورد و غار نزدیک شام بود و در پایان غار
کلّهای اسب و شتر و رمه های کوسفند جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها
چه چیز است و اینها را پروردکاری خواهد بود که آفریده است و روزی میدهد
پس مادر او را کفت که هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدکار او باشد و بمدد

تربیت او پرورش یابد لیکن زعم این مردم اینست که پروردگار ایشان نمرودست

ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش گفت مثل این سخنان خطر عظیم دارد

ودر زمان نمرود مردود بعضی ستاره وآفتاب وماه می پرستیدند وبرخی بت

پرست بودند وجمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم عم با مادر بجانب شهر روان

شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ

چون شب بر وی درآمد وتاریک شد دید ستارهٔ درخشان یعنی زهره وبعضی مشتری

گفته اند نزدیک با فق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند

گفت ابراهیم عم آیا اینست پروردگار من که میگویند ستاره پرستان پس آنهنگام که آن

ستاره فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگانرا که زوال وانتقال بر پروردگار

عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه رفتند وشب چهاردهم ماه بود طبق سیمین

ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ

لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ پس چون دید ماه را برآینده وتابنده

وجمعی ماه پرستان پیش وی بسجده درافتادند گفت آیا اینست پروردگار من که

اینها میگویند پس آن وقت که روی بمغرب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب

میل کرد گفت ابراهیم عم اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت وشناخت خود هر آینه

باشم از کروه کمراهان پس از آنجا درکذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب آن ابتداء
طلوع کرد جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي
هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ پس چون دید ابراهیم عم آفتاب را
برآینده وجهان از نور خود تابنده کفت اینست که میکویند آفتاب پرستان که پروردکار
منست این که بزرکترست در جرم و بیشترست در روشنایی پس چون نشان زوال
و انتقال بر وظاهر شد کفت ای قوم من بیزارم از آنچه شما با انباز میکیرید با خدای
تعالی إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
بدرستی که من خالص کردم دین خود را و روی خود را متوجه ساختم مر آنکسی را که بمحض
قدرت خود بیافرید آسمانها و زمینها را در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید
و نیستم من از شرک آرندکان کویند که چون ابراهیم عم بشهر درآمد او را بدیدن نمرود
بردند و او مردی بود کریه منظر ابراهیم عم او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه
منظر و کنیزکان پری پیکر کرد تخت او صف زده از جمعی پرسید که این کیست که مرا بدیدن
او آورده اند کفتند خدای همه است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند کفتند
که آفریدکان اویند ابراهیم عم تبسم فرمود و کفت ای مادر چکونه است که این خدای ایشان
دیکران را از خود خوبتر آفریده است بایستی او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم عم

پیوسته مذمّت بتان کردی و پرستندکان ایشانرا دشنام دادی وقوم با او مجادله میکردند

چنانچه حق سبحانه وتعالی خبرداد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ

وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

وحجّت جستند بروی قوم وی ومخاصمه کردند در توحید کفت آیا بامن حجّت باطل

میکویید در وحدانیّت خدای تعالی ومیخواهید که برمن غلبه کنید وحال آنکه خدای تعم

مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان اورا تخویف کردند که بامعبودان ما استهزا

میکنی ایشان بلاها بتوخواهند رسانید ابراهیم عم فرمود ونمیترسم از آنچه شما شرك

آورده اید بدان یعنی از بتان شما باك ندارم که بکسی ضرر نمیتوانند رسانید مکر آنکه

خواهد پروردکار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان نمیرسد رسیده است از پر

وردکار من واحاطه کرده همه چیزهارا از جهت علم آیا یاد نمیکنید وپند نمیکیرید میان

عاجز وقادر وعالم وجاهل تمیز نمینمایید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ

أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وچکونه ترسم از آنکه شما بامبازی کرفتید ونمیترسید شما از آنکه شرك

می آرید بخدای تعالی وشریك او میدارید آنچیزی را که فرو نفرستاده است خدای

بشریك کردن او بر شما کتابی وحجتی پس کدام ازین دو کروه موحّدان ومشرکان سزاوار

ترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید اگر هستید که بدانید آنرا که ازو باید ترسید که قادرست

بر ایصال نفع وضر آنکه حق سبحانه وتعالی از سؤال ابراهیم عم جواب میدهد که سزاوار تر

بایمنی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ يَلْبِسُوْا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُوْنَ

آنکسانند که ایمان آورده اند و نیامیختند ایمان خود را بشرك یعنی آنها که مستجمع کمال

قوت نظریه اند وستام او ایمانست ومستکمل کمال قوت عملیه وآن وضع اشیاست

در موضع خود آنگروه مر ایشانرا حاصل است امن مطلق که خلاصیست از خلود در دوزخ

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا اٰتَيْنَاهَا اِبْرَاهِيْمَ عَلٰى قَوْمِهٖ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَآءُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ

عَلِيْمٌ وآنچه گذشت از استدلال ابراهیم عم با قوال کواکب تا اینجا حجت و برهان ما بود

که از روی دوستان دادیم آنرا با براهیم عم تا حجت گرفتن بدان بر قوم خود بر میداریم

پایهای بلند هر کرا خواهیم در علم وحکمت بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمتست

در برداشتن وفرو گذاشتن دانا باستحقاق هر کس در رفع وخفض او وَوَهَبْنَا لَهٗ

اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهٖ دَاوٗدَ وَسُلَيْمَانَ

وَاَيُّوْبَ وَيُوْسُفَ وَمُوْسٰى وَهٰرُوْنَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِيْنَ وبخشیدیم مر ابراهیم را

عم اسحق پسر او که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و نبیرهٔ او یعقوب که اسرائیل است هر یکی

را ازین هر دو راه نمودیم و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم عم و هدایت دادیم از ذریت

نوح و بعضی گفته اند از ذریّت ابراهیم و اوّل واضح است زیرا که یونس عم و لوط که درین

آیتها مذکورند از ذرّیت ابراهیم عم نبوده اند و باقی که از ذرّیت ابراهیم اند از ذرّیت

نوح اند باتفاق پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که از ذرّیت نوح راه نمودیم داود بن

ایشا و پسر او سلیمان زیرا که از اولاد یهودا اند و ایوب را که پسر اموص بن وارزح بن روم

بن عیص بن اسحق است و یوسف بن یعقوب را و موسی و هرون که پسران عمران بن یصهر

بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات

جزا میدهیم نیکوکارانرا فراخور استحقاق ایشان وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ

كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ و دیگر راه نمودیم زکریا را که او پسر اذن بن برکیا از اولاد رحبعم بن

سلیمان است و یحیی بن زکریا را و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی

ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و این که عیسی عم از ذرّیت ابراهیم است دلالت

واضحه و حجّت قاطعه است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از ذرّیت

رسول الله اند صلی الله علیه و آله علی الاطلاق و آنکه آنحضرت فرموده نیز که ابنای هذان

امامان قاما او قعدا و اصحاب رسول الله ایشانرا اولاد بزرگوار ایشانرا یا ابن رسول الله

میگفتند لیکن بنی امیه ملاعین درین مضایقه میکردند چنانچه معاویه لعین ازان منع

میکرد در کشف الغمه مذکورست که روایت کرده ذکوان که مولای معاویه غادیه بوده

که چه نام کرده اند این دو پسر را بنی رسول باید که ابنی علی بگویند ایشان فرزندان علی
اند نه از آن رسول الله ذکوان گوید که چون چند روز بدین گذشت او مرا فرمود که بنویسم
اولاد او را برای امری پسر زادهای او را نوشتم و دختر زادهای او را ننوشتم و نزد
وی بردم چون نظر کرد گفت ویحك تو مکر غافل شدی از بزرگترین فرزندان
من گفتم کدام را میگوئی گفت بنو فلانه فرزندان منند از دختر گفتم الله الله آیا پسران
دختر تو پسران تو باشند و پسران فاطمهٔ زهرا علیهم السلام پسران رسول الله صلی الله علیه
و آله نباشند گفت چه گفتی که خدای ترا بکشاد مباد که این کسی از تو بشنود شیوهٔ این
دونان دایم مخالفت خدای و رسول بود جزای آن یافته باشند و دیگر راه نمودیم الیاس
را که پسر یسر بن فنحاص بن عیزار بن هرون بن عمران است و آنکه گفته که مراد از وادریس
است دور مینماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او و همه این پیغمبران
پسندیده اند وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ و دیگر
راه نمودیم اسمعیل بن ابراهیم را و الیسع که پسر اخطوب است و یا بن العجوز مشهور است
و یونس بن متّی را و لوط را که پسر هرون بوده و هرون برادر حضرت ابراهیم است
و بعضی گویند که او پسر خواهر آنحضرت بوده صلوات الله وسلامه علی جمیع الانبیاء
والمرسلین والائمة المعصومین و همه را فضیلت دادیم بنبوّت و ملائکه و انس بدانکه

حق سبحانه و تعالی ذکر فرمود چهار تن را از انبیاء که نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب‌اند

بعد از ان از ذریت ایشان چهارده تن از پیغمبران ذکر نمود که از داود است تا لوط

علیهم السلام پس مجموع هجده تن شوند و در آیت ترتیب میانهٔ ایشان مرعی نشده

نه بحسب فضل و شرف و نه بحسب زمان و مدت بعضی از علما فرموده اند که واو مفید

ترتیب نیست اما در تفسیر کبیر وجه ترتیب چنین آورده که حق سبحانه و تعالی تخصیص

فرمود هر طایفه را از طوایف انبیا بنوعی از کرامت پس بعضی از مراتب معتبره نزد جمهور

یکی ملک و سلطنت است از ان نصیب عظیم بداود و سلیمان کرامت کرد و دوم مرتبهٔ

بلا و محنت تخصیص یافته بایوب و سیوم مرتبهٔ استجماع حالتین است و آن در حق

یوسف مقرر شده که اولا بند و زندان کشید و ثانیا بسلطنت رسید چهارم قوت

معجزاست و کثرت براهین و بینات و آن حال موسی و هرون است پنجم زهد کامل است

همچنانکه در حق زکریا و یحیی و عیسی و الیاس نام زد شده و لهذا وصف فرموده ایشانرا

بصالحین ششم پیغمبرانی که ایشانرا چندان اتباع و اشیاعی نبوده که اسمعیل و الیسع

و یونس و لوط است علیهم السلم وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ

وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و هدایت دادیم بعضی را برپدران این پیغمبر و برخی

را از فرزندان ایشان و برگزیدیم این پیغمبرانرا و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم و د

بر راه راست ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهٖ مَنْ يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ وَلَوْ اَشْرَكُوْا لَحَبِطَ عَنْهُمْ

مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ آن دینی که انبیا بدان متدین بودند دین خداست راه مینماید بدان

دین بفضل خود هر کرا میخواهد از بندکان خود واکر این پیغمبران شرك آرند بخدای تعم

باوجود این همه فضل و کمال هر آینه باطل کردد و نیست شود از یشان آنچه ایشان کرده

باشند زیراکه کفر محبط اعمال است واکرچه شرك از یشان ممکن نیست غرض ازین زجر

امت است و تهدید عظیم مر مشرکانرا اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ

فَاِنْ يَّكْفُرْ بِهَا هٰٓؤُلَآءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوْا بِهَا بِكٰفِرِيْنَ آنکروه یعنی انبیا مجد

کانه آنانند که دادیم ایشانرا کتاب و داده ایم حکمت در فیصل دادن امور و پیغمبری کویند

لابدّست بحکم عطف از تغایر امور ثلثه که کتاب و حکم و نبوّتست و توجیه آن برین

وجه کرده اید که حکام بر خلق سه طایفه اند یکی حکام بر بواطن مردم علما اند و حکام

بر ظواهر خلق و ایشان سلاطین اند و جامعان بین الامرین و ایشان انبیا و نایبان ایشان

علیهم السلام پس امور ثلثه اشارت باشد باین اصناف ثلثه پس اکر کافر شوند بکتاب و حکم

و نبوّت این کروه معاندان از قریش پس بدرستی که ما برکماشته ایم و مهیا کرده برای

ایمان بدینها کروهی راکه از روی صدق نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان

ایشانند و کفته اند این قوم اشارت بانصارست و اهل مدینه و چون در وقت نزول این

سورهٔ هنوز ایشان ایمان نیاورده بودند اشارتست بایمان ایشان اُولٰئِكَ الَّذِينَ

هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَآ اَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٰى لِلْعٰلَمِيْنَ

آنگروه انبیا آنانند که راه نمود خدای تعا ایشانرا بدین خود پس بطریقهٔ ایشان اقتدا

کن گویند مراد آنچیزی است که متفق بودند از توحید واصول دین نه در فروع

مختلف فیها بعضی دیگر گویند این جایز نیست که پیغمبر صلی الله علیه وآله اقتدا کند

بدیشان در اصول دین چه دران تقلید روا نباشد ودر فروع نیز نشاید چه شریعت

او ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اخلاص خواهد بود یعنی

بر وصف وسیرت وخلق هریك مطلع شده السن آن را اختیار فرما وآن اوصاف

در خود جمع نما مثل شکر در داؤد وسلیمان وصبر در ایوّب وزهد در زکریا

ویحیی وعیسی وصدق در اسمعیل وتضرّع ودعا در یونس ومعجزات باهره در

موسی وهرون تا دلیل افضلیّت تو باشد وهمین بعینه حضرت رسالت صلی الله

علیه وآله درباره امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمود که من اراد ان ینظر الی

آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی

فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب پس این نیز دلیل افضلیّت امیر المؤمنین باشد

عم چه هرچه در انبیا ازین صفات جسمیه متفرق بوده در وی مجتمع است پس درین اوصاف

مساوی آنحضرت باشد ومساوی افضل افضل است بکوای محمد با کافران که نمیخواهم

کـاز شما بیعام رسانیدن از خدای تعالی مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از

امت مزد دعوت نطلبیده نیست این تبلیغ من مکر پندی مر عالمیانرا وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ

حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قَالُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْکِتَابَ الَّذِیْ جَاءَ بِهِ

مُوْسٰی نُوْرًا وَهُدًی لِلنَّاسِ تَجْعَلُوْنَهُ قَرَاطِیْسَ تُبْدُوْنَهَا وَتُخْفُوْنَ کَثِیْرًا وَعُلِّمْتُمْ

مَا لَمْ تَعْلَمُوْا اَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُکُمْ قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِیْ خَوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ وتعظیم نکردند

جهودان خدایرا چنانچه سزای تعظیم او باشد در کشف الاسرار آورده که خدایرا نشناختند

چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاك وآب را با رب

الارباب چه مناسبت بزرکی را از شناخت الهی سؤال کردند فرمود که کل ما خطر

ببالك فهو علی خلاف ذلك وکفته اند معنی آیت اینست که ما وَصَفُوا اللّٰهَ حَقَّ وَصْفِهِ

آورده اند که مالك بن ضیف که سرحلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید کاینات

صلی الله علیه وآله آمد آنحضرت باوی کفت که سوکند میدهم ترا بدان خدایی که توریة

را بر موسی منزل کردانید که در توریة دیدهٔ که خدای تعالی دانشمندان فربه را دشمن

میدارد کفت آری این چیز در توریة است آنحضرت فرمود که آن حبیر تن پرور خود

پرست تو یی او در غضب شد وکفت خدای تعالی هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته

آیت آمد که این طایفه خدا را چنانچه می باید وصف نکردند چون گفتند نفرستاده است
خدای تعالی بر هیچ بشری هیچ چیز را از وحی و احکام شرع همچنین صفتی را که انزال
کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه و تعالی سلب کردند بگوای محمد که فرستاد آن
کتاب را که آمد بموسی عم یعنی توریة در حالتی که بود روشنایی دهنده و راه نماینده
مردمان را شما گردانیده اید آنرا صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده آشکارا میکنید
آنچه میخواهید و پنهان میسازید بسیاری را از آن چون حضرت صلعم و آیت رجم
وغیر آن و آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد صلعم آنچه ندانستید نه شما و نه
پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام بگوای محمد که خدای تعالی فرستاد و این جواب
آنست که فرستاد توریة را پس دست بدار از یهود و بگذار ایشانرا پیوسته در اباطیل
و خرافات خود بازی میکنند که زود باشد که بدانند و خامت و عاقبت آنرا ابن طرة
فرمود که قل الله یعنی دل سوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار وَهٰذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ
مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم
او را بسیار فایده و بابرکت چه قرات او خیرست و عمل به او خیرست و در اوست علم
اولین و آخرین و مغفرت ذنوب و کشف کروب و حلال و حرام و در وست دوای جمیع

الام باور دارند آنچه پیش از وی بوده از کتب و تا تو بیم کنی اهل مکه را و هر که را که گرد

گرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را و قری جمع قریه است و او را از قری

گرفته اند که بمعنی جمع است پس هر جا که مجتمعی باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت

و مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمامی زمین را از تحت او منبسط کرده اند یا آنکه

قبلهٔ اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج و آنکسان که ایمان آورده اند بآخرت

ایمان می آورند بکتاب یا بپیغمبر و تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف

سبب تدبر و تفکر در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قران دست دهد و ایشان که بنبی

و کتاب میگروند بر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که نشانهٔ ایمان و ستون

دین نماز است آورده اند که مسیلمهٔ کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت کردند حضرت

رسالت را صلعم از سبب دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود حضرت عزت

ستمکاری ایشانرا شرح داد که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ

وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ

فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ

الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ و کیست ستمکار

تر از آنکس که افترا کرد و بر بست بر خدای تعالی دروغ را و گفت من پیغمبر او یم یا گفت

کروحی میکنند بمن وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل ومفتریات برهم می

بست ومی کفت کهاین وحی است که بمن فرود آمده واسود عنسی نیز میکفت که شخصی

برمن ظاهر میشود وبرحماری نشسته وسخنان برمن القامی کند وکیست ظالمتر ازانکس

که کفت زود باشد که نازل کردانم مانند آنچه خدای تعالی نازل کردانیده کویند که

کوینده این سخن عبدالله بن سعد بن ابی سرح القرشی بوده که کاتب دیوان نبوّت

بود وبرادر رضاعی عثمان روزی که آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة مینوشت

وتقلب اطوار او از علقه ومضغه وعظم ولحم ملاحظه میکرد بعد از ان که کلمات

ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجّب برزبانش جاری شد که فتبارك الله

احسن الخالقین حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که بنویس که همچنین نازل شد

عبدالله درشك افتاد ومرتد شد کفت اکر محمد صادق است پس برمن هم وحی فرود

می آید چنانچه بد ومی آید واکر کاذبست پس هم کفتم چنانچه او میکوید ندانسته بود

که آن حالت ببرکت مجلس حضرت وکتابت وحی یافته بود وعکس این انوار بود که برو تافته

خود را در غمرات ضلالت انداخت وسرمایهٔ ایمان در باخت واکر به بینی تو ای بیننده

وچون باشند ظالمان یعنی کافران ومرتدان ومخالفان دین نبی در سکرات وشدتهای

مرك وفرشتکان عذاب کسترانند دستهای خود را برای قبض روح ایشان وکفته اند که

دستها کشاده باشند بعذاب ایشان و محمود آتشین بر ایشان میزنند و میکویند بیرون
آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضیان مسلط که از روی
غلظت و عنف چیزی طلبند یا میکویند فرشتکان که بدر آرید نفسهای خود را
از عذاب اکر میتوانید امروز که وقت مردن شماست تا ابد الآباد بدین جزا داده خواهید
شد بعذاب خوار کننده بسبب آنکه بودید که میکفتید بر خدای چیزی که نه راست
بود که خدای تعالی بر بشر هیچ چیز نفرستاده و وحی از پیش ما نیز شده و غیر ذلک و بودید
که از آیات او کردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و دران تامل و تدبر نداشتید
وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ
وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ
عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و بدرستی که آمد برای حساب و جزا بسوی ما تنها نه مال
با شماست و نه فرزند و نه خدم و نه حشم یار و مددکار کویند که آیت در شان نضر
بن حارث بن کلده نازل شده در آنهنکام که کفت زود باشد که لات و عزّی برای
ما شفاعت کنند حق تعالی میفرماید که شما بی یار و مددکار و شریک بجزای ما خواهید
آمد و لا یضرّ و لا ینفع بشما چکونه نفع رسانند بلکه مدد علتند و دران وقت آمدید
چنانچه شما آفریده بودیم نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه چنانچه در حدیث

نیز وارد است که تحشرون حفاةً عراةً غرلاً حشر کرده شوید پای برهنگان و عریان

و بریان و بگذاشتید آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیی یعنی آنچه بدان می نازیدید

و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید و بگذاشتید از پس پشت خود نه از پیش فرستادید

و نه با خود برداشتید و نه می بینیم با شما شفیعان شما را آنانکه گمان می بردید از روی

جهالت بدرستی که ایشان در تربیت شما شریکان خدایند و شفیعان شما چنانچه از پیش

گذشته نزول آیت بدرستی بریده شد آنچه میان شما بود از وصلت و مودت و گم شد

از شما آنچه بودید که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند إِنَّ اللهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوٰى

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذٰلِكُمُ اللهُ فَأَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ بدرستی خدای تعالی

شکافندهٔ تخم است تا از وی نبات بروید و شکافندهٔ دانه است تا نهال از ان برآید

بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که منشو و نما حیوتی دارد از مرده که تخم و دانه است

یا بیرون می آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل

و بیرون آرندهٔ مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه از زنده که نبات و آدمی و مرغ است

این زنده کنندهٔ مرانندهٔ الله است پس کجا برگردانیده میشود از و فَالِقُ الْإِصْبَاحِ

وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ شکافندهٔ

نور صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی را برد و روشنایی را آورد و گردانید شب را

آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند و ساخت آفتاب و ماه را نشانهای شما

یعنی ایشانرا ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین کرد

این کار کار تسییر و تدویر شمس و قمر برای حساب تقدیر خداوندیست غالب که حکم

او بر همه جاریست دانا بتدبیر امور عالمیان وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا

بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ واوست آن خداوندی که

بقدرت کامله و حکمت بالغه بیافرید برای شما ستارهارا تا راه یابید بسبب آنها در

تاریکهای شب در بیابان و در دریاها و علامات قبله نیز ازان توان دانست و نجوم را

جز این منافع دیگرست چون زینت شما و رمی شیاطین و غیر آن آورده اند که ذکر این

منفعت کرد چه درینجا دلیل قدرت ظاهر ترست زیرا که نجوم را بر فلك دلیل معرفت

زمین ساخت با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین بدرستی که روشن و مبین

ساختیم نشانهای قدرت را برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي

أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ

واوست آنکس که بیافرید شمارا از یك تن که آدم است عم پس شمارا قرارگاهیست و جای

ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و رحم و قبر و موضع قرار که بهشتست یا

دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته اند بدرستی که بیان کردیم

علامت وحدانيّت خودرا براى كروهى كه فهم كنند وَهُوَ الَّذِيْ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً

فَاَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَاَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ

مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ اَعْنَابٍ وَالزَّيْتُوْنَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ

مُتَشَابِهٍ اُنْظُرُوْا اِلَى ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ وَيَنْعِهِ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ

واوست آنكه فرو فرستاد از جانب آسمان آبى پس بيرون آورديم بآن آب رستنيها

هرچيزى مجمل فرمود آنگاه مفصل ميگويد پس بيرون آورديم ازين آب چيزى سبز

يعنى كياهى كه از تخم رسته است و بيخ و شاخ پيدا كرده است بيرون مى آريم ازين

كياه دانه بريكديكر مركب شده يعنى خوشه و بيرون مى آريم از خرما بنان از شكوفه و غنچه

وى شاخها بيكديكر يعنى برهم پيچيده يا بزمين نزديك از بسيارى بار و ديكر بيرون

مى آريم بوستانها از انكور و بيرون آريم بآب باران درخت زيتون و انار را در حالتى

كه آن درختان بعضى ببعضى مانند در برك و در شجر و نه مانند يكديكر در طعم ميوه

چه بعضى بغايت ترش ميباشند و بعضى شيرين و بعضى ترش شيرين يا در جنس واحد اند

يا مختلف بنكريد بميوهٔ هر درختى كه چون مى آرد ثمر خود را بغايت خرد و بى مزه و بنكريد

در رسيدكى و پختكى او كه چكونه شكل و مزه و نفعى و لذّتى در وى بديد مى آيد

بدرستى كه درينها كه ياد كرديم نشانهاست بر وجود قادر حكيم مر كروهى را كه بكرويده اند

وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ وساختند کافران واضح آنست که مراد زنادقه اند که مجوس اند ایشان ملقب بزنادقه اند زیرا که کتابی که زعم زردشت آن بود که برو نازل شده از نزد خدای تعالی وآن کتاب را زند میگفتند ومنسوب بوی زندی بعد از تغییر زندیق گفتند وجمع آن بر زنادقه کردند وزعم باطل ایشان آنست که عالم را دو اله است یکی یزدان که خالق آدمیان ودواب وانعام است ودیگری اهرمن که شیطانست که خالق حیات وعقارب وسباع واشیاء ضاره است حق سبحانه وتعالی خبر از آن میدهد که مجوس پیدا کرده اند بزعم خود برای خدای تعالی انبازی دیوان که ابلیس شریک خداست در خلق چنانکه مذکور شد وحال آنکه او آفریده جن را پس چگونه مخلوق را شریک خالق میکردانند وبر می بافند بعضی کافران برای او پسران چون عزیر وعیسی علیهما السلم ودختران چون فرشتکان بی آنکه ایشانرا علم باشد بحقیقت آنچه میکویند پاك ومنزه است خدای تعالی وبرترست از آنچه صفت میکنند که اورا شریك وفرزندست بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اوست بدید آرنده آسمانها وزمینها از کجا باشد وچگونه بود مراورا فرزندی وحال آنکه نیست مراورا زن وفرزند از شوهر وزن بدید آید

وچگونه او را زن باشد که در زن ناشوهری کفاءت وجنسیت شرطست واو را کفو نیست

ومیان او وماسوی مجانست نه وبیافرید جمیع مخلوقات را وخالق را مانند نیست

واو بهمه چیزها داناست وغیر او را این دانایی نیست پس او را مثل نبود ومانند نباشد

پس اسناد صاحبه وولد بروی محال بود ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

فَاعْبُدُوْهُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَّكِيْلٌ این که بدین صفتها موصوفست خداوند مستحق

عبادت اوست پروردگار شما هیچ معبودی نیست مگر او آفریننده چیزها پس او را پرستید

واو با وجود این صفتها بر همه چیزها نگاهبانست ومتولی امور بندگان لَا تُدْرِكُهُ

الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيْفُ الْخَبِيْرُ در نیابد او را دیدها یعنی او را

بدیدها نتوان دیدن زیرا که ادراک وقتی که مقارن شد ببصر مفهوم نمیشود از و مگر

رویت همچنانکه مقارن بآلت سمع شد مفهوم نمیگردد از و مگر سماع واضافه او بهریک

از خواص مفید اینست واو دریابد خداوند دیدها را یعنی او می بیند باینمعنی که عالم

است بمبصرات ودیده نمیشود وباین مخالفتست وعدم مجانست حق سبحانه وتعالی

بجمیع مخلوقات چه بعضی از موجودات شان ایشان آنست که بینند ودیده شوند مثل

احیا وبعضی دیگر مانند اعراض غیر مدرکه وحق سبحانه وتعالی مخالف این موجوداتست

ومنفرد بآنکه بیند ودیده نشود نه در دنیا ونه در آخرت حق تعالی فرموده درین آیت

بمجموع امرین چنانچه در آیت دیکر بقوله وهو یطعم ولا یطعم وعیاشی رحمه الله باسناد

خود رسانیده بذی الریاستین یعنی سهل بن فضل که پرسید از امام ابی الحسن علی بن

موسی الرضا علیهما السلام از رویت حق سبحانه وتعالی که مردم درو اختلاف کرده اند

آنحضرت فرمود کسی که وصف کند خدای تبارك وتعالی که مردم درو اختلاف کرده اند

آنحضرت فرمود کسی که وصف کند خدای تبارك وتعالی را برخلاف آنچه او خود وصف

فرموده باشد آن اعظم فریة وافترا باشد بر خدای تعالی چه او بیند ودیده نشود خلاف

این اعظم افتراست وچکونه چنین نباشد واوست باریك بین نهان دان کسی نه بیند

آنچه وی می بیند وکسی نداند آنچه وی میداند قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ بدرستی که آمد بشما نشانهای

روشن از پروردکار شما که بدانید بآن هُدی را از ضلال وتمیز کنید حق را از باطل که

از انجمله آنست که بدانید که رویت حق محال است واو دیدنی نیست پس هر که بینا کشت

پس منفعت او مر او راست وهر که نابینا شود ونه بیند حجتهای ظاهر را وحق را بلباس

باطل بپوشاند پس ضرر آن بر ویست ومیفرماید حق تعالی به پیغمبر خود که بکو که ونیستم من

بر شما نکاهبان که محافظت اعمال شما کنم وبران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است

وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ومثل این تصریف

که در آیتهای گذشته کردیم دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید

تا سامعان متنبه شوند و تا نگویند اهل مکه که تو خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم

کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از جبیر و یسار که دو بنده بودند

از سبی دوم تعلیم میکرد و میگوید که خدای بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف

آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست

و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآنرا برای گروهی که میدانند که این کلام خداست

نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین خود دعوت میکردند این آیت نازل

شد اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ پیروی آن کن که

وحی کرده شده بتو از پروردگار تو یعنی طریقهٔ توحید و بدانکه هیچ معبودی سزا نیست

مگر او و روی بگردان از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا

أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ در تفسیر اهل بیت علیهم السلم

ورود یافته که اگر خواستی خدای تعالی که ایشان همه مؤمنان بودندی که شرک نیاوردندی

بلکه هرگز گناه نکردندی و صفت عصمت داشتندی هر آینه نمی بود احتیاج بجنت

و نار لیکن امر فرموده ایشانرا و نهی فرموده و در محک امتحان در آورده و رها نموده

تا بطاعت مستحق ثواب گردند و باجتناب مستوجب عقاب و نگردانیده ایم ترا بدین

کافران نگاهبان و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست

آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد

مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بربند واگرنه ما خدای ترا که

بصفات کمال یاد میکنی هجا میکوییم آیت آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ودشنام مدهید آنانرا که می پرستند بجز

خدای تعم وقبایح ایشان یاد میکنید که ایشان در مقابله ناسزا گویند خدایرا از روی

ظلم وتجاوز از حق بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه وتعم

نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است تا در برابر آن مسبه واقع نشود کسیرا

که مستحق سب نیست همچنانکه بیاراستیم احوال کفار را در نظر ایشان بذکر عقاب

بیاراستهایم برای هر گروهی کردار ایشان را از نیک وبد در نظر ایشان بذکر ثواب

وعقاب نیک را ثواب وبد را عقاب تا آنچه میل طبیعت است بگذارند وبجانب

حق میل کنند پس بسوی آفریدگار ایشانست بازگشت ایشان تا جزا دهد ایشانرا

در وقت مکافات بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت

رسالت صلی الله علیه وآله گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی عم عصا بر سنگ زد

ودوازده چشمهٔ آب جاري شد وعیسی عم مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی

بما نماي تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا

بدعای تو زر کردد حضرت فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید

کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند بسوکندان غلاظ شداد تاکید نمودند که اگر این

معجزه بنمایی ما در موافقت توحید متابعت کنیم در بعضی تفاسیر آورده اند که آنحضرت

بدعا اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل عم نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای

تو این کوه را زر سازم اما سنت من بران جاري شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان

نشانی خواهند وآن آیت بظهور رسد اگر از عهدهٔ عهد بیرون نیایند عذاب

استیصال بدیشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد

واگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت قسم ثانی اختیار فرمود وآیت آمد که وَأَقْسَمُوا

بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللهِ وَمَا

يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ وسوکند خوردند بخدای سخت ترین سوکندان

ایشان که اگر آید بدیشان نشانهٔ از آنچه طلب میکنند هرآینه ایمان آرند بدان بگو

جز این نیست که این آیتها بعضی نشانهای نبوت که معجز است آن نزدیک خدای

تعالی ست واو بر اظهار آنچه ازان خواهد قادرست وچه چیز دانا کردانید شمارا ای مؤمنان

با آنچه از کافران صادر کرد دبدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند

نخواهند کروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و میکردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق یعنی باز میکیریم الطاف

از یشان بسبب کفرشان که تقلیب عبارت از آنست وآنچه با مؤمنان میکنیم از الطاف

واعطاف از یشان باز میداریم تا دلهای ایشان اذعان حق نمیکنند و دیدهای ایشان

از دیدن راه حق باز میمانند پس ایمان نمی آرند در آخر همچنانکه ایمان نیاوردند

با آنچه از آیات ظاهر شد نخستین بار چون شق قمر وغیر آن و تقدیم تقلیب قلوب بر

ابصار آنست که ابصار واسماع وغیر ان آلات وادوات قلوبند وافعال ایشان تابع

افعال قلوبند و میکذاریم ایشانرا در تیه حرمان و وادی طغیان خود سرکشته

میشوند یعنی لطف خود را حایل ومانع اختیار ایشان نمیکردانیم بسبب نافرمانی

الجز والثاسن وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ

كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ

واکرچه ما فرو میفرستادیم بسوی این کافران فرشتکان چنانچه میکویند که لولا انزل

علینا الملائکة واکر سخن میکفتند با ایشان مردکان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا

بآبائنا واکر زنده میکردیم برای ایشان همه چیزها را که در دنیاست کروه کروه

تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی نبودند و نیستند
ایشان که ایمان آرند باختیار مگر آنکه خدای تعم خواهد که بر سبیل اضطرار ایمان
آرند ولیکن بیشتر کفار نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند
آورد باختیار وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي
بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ
وَمَا يَفْتَرُونَ وحضرت حق از برای تسلیهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید که چنانکه
ترا ای محمد دشمنان هستند ما گردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی یعنی باز گذاشتیم
ایشانرا باختیارشان در دشمنی و منع نفرمودیم ایشانرا نه کرها و نه جبرا چه آن
منزیل تکلیفست و میکنند این دشمنی کردنکشان از جن و انس شیاطین انس کافرانند
که مثل شیطان دورانند از رحمت رحمان وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی
شیاطین جن برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی
از جن جن را و برخی از انس انس را سخنان دروغ آراسته را برای فریب روایتست
که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود مر ابی ذر را که هیچ استعاذه بخدای تعالی میکنی
از شر شیاطین انس و جن ابوذر گفت انس را شیاطین میباشد آنحضرت فرمود که
بلی شیاطین انس بدترند از شیاطین جن مالک بن دینار گفته زیرا که بتعوذ شیاطین

جن میکریزند وازان انس نه بلکه می آیند ومردم را دلیر میسازند بر معاصی واکر خواستی

پروردکار تو ایمان قهری ایشانرا نمیکردند دشمنی با پیغمبران اکر میخواست که مانع

شود قادر می بود لیکن بان کذاشت ایشانرا با فعال خود شان بجهت ابقا تکلیف

وامتحان مر مکلفین را پس بکذار ایشانرا وآن دروغها که برمی بافند وازینجا معلوم

شد که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنکین بی اصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَى

اِلَيْهِ اَفْئِدَةُ الَّذِيْنَ لَايُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوْا مَاهُمْ مُقْتَرِفُوْنَ

یعنی وسوسهٔ ایشان از برای فریب است وبرای آنکه میل کنند بان دلهای آنکسانی

که نمیکروند بآخرت وبرای آنکه کسب کنند آنچه که ایشان کسب کننده اند از کناهان

اَفَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْتَغِيْ حَكَمًا وَهُوَ الَّذِيْٓ اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنَاهُمُ

الْكِتَابَ يَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ بکوای محمد که آیا

بغیر خدای تعالی میطلبم کسی را که حکم بحق کند میان من وشما چه فرق میان حکم

وحاکم آنست که حکم حکم نمیکند مکر بحق وحاکم کاه باشد که حکم بغیر حق کند واوست

آنکه فروفرستاد بشما قرآنرا بیان کرده شده در حق وباطل وآنکسانی را که داده ایم

ایشانرا کتاب چون علمای یهود ونصاری میدانند انکه قرآن فروفرستاده شده است

از پروردکار تو براستی ودرستی پس مباش مخاطب امتند یا هر احدی یعنی چون

ادله بر حقیقت قرآن ظاهر شد مباشید از شك كنندكان وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا

وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وتمام شد حجت پروردكار

تو در بيان توحيد و نبوّت وامامت از روی راستی در اخبار ومواعيد واز روی

عدالت در اقضيه واحكام هیچکس نيست تبديل دهنده مر اخبار واحكام اورا

چنانچه تبديل دادند آيات توریة را زیرا که حق سبحانه وتعالى وعده محافظت

قرآن كرده از تبديل كه وانا له لحافظون یا هیچ ناسخی نخواهد بود این دین را که

از شایبهٔ نسخ مصون ومحفوظ است واوست شنواى كفتار همه دانا براسرار همه

وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ واكر فرمانبرى بيشتر كسانرا كه بر روى زمينند يعنى كفار

وجملهٔ اهل ضلال وكويند كه مراد ارض مكه است يعنى اكر مطيع شوى اكثر اهل

مكه را كمراه كردانند ترا از راهی كه بخداى ميرسد پیروی نمیكنند این كروه مكر

كمان خود را وكمان ایشان این بود كه كیش ایشان بر حق است ونیستند ایشان الا

كه دروغ ميكويند بر خداى در تحليل مردار چه كفار قريش ميكفتند كه آنچه شما

كشتيد حلالست چرا آنچه را كه خداى بكشد حرام باشد وديكر در تحريم بحاير وانتساب

فرزند بوى واتخاذ شريك در عبادت وى إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ

وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ بدرستی که پروردکار تو دانا ترست بانکس که کم میشود از راه وی دانا ترست براه یافتکان در آیت دلالتست برانکه ضلال واضلال از فعل عبدست خلاف آنچه اهل جبر میکویند و برانکه جایز نیست تقلید در اصول و اتباع ظن در دین و اعتراز بکثرت و باین اشارت فرموده امیر المؤمنین علیه السلم بحارث همدانی رحمه الله که ای حارث حق شناخته نمیشود برجال یعنی به بسیاری مردم که برچیزی اند بلکه حق را میشناسی کاهی که اهل حق را شناختی و اهل حق اندک اند فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ پس بخورید از انچیزی که یاد کرده شده است نام خدای تعالی برو در زمان ذبح او اکر هستید شما بآیتهای او و سخنان او در حلال و حرام کرویدکان وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ وچیست شما را انکه نخورید از آنچه یاد کرده اند نام خدای تعالی برو در وقت ذبح کردن و بدرستی که تفصیل کرد خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده است بر شما و تفصیل دران آیتست که حرمت علیکم المیتة الی اخر الایه یعنی حرام ساخت بر شما مکر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج کشته بسوی آن از محرمات آن نیز حلال است عند الضرورة و بدرستی که بسیاری

از مردمان کمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام وتحریم حلال بآرزوهای خویش بی دانشی
یعنی کی بی دلیل وحجتی بران بدرستی که پروردکار تو اوست دانا تر بدانها که از
حدود در کذشتند هر که حکمی از احکام آلهی را تغییر دهد خواه در زمان آنحضرت
وخواه بعد از زمان آنحضرت درین اضلال داخلست ومضل البته ضالست وعقوبت
آن خواهد کشید وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ
بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ وبکذارید ودست بدارید آشکارای کناه وپنهان آنرا یعنی ترک
کنید همهٔ کناهان را زیرا که کناه یا آشکارا باشد یا پنهان وکفته اند که نکاح محارم مکنید
وبزنا مایل مشوید وبعضی کفته اند که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست وباطن اثم میل
نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ
نفس است وباطن حظوظ قلب یا کناه ظاهر میل است بشتهای نفس بجوارح وکناه
باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بران اطلاع بود
وباطن آنکه میان حق تعالی وبنده بود وحقیقت آنست که کناه ظاهر اقوال وافعال سیه است
که بجوارح واعضا ارتکاب آن دست میدهد وکناه باطن عقاید فاسده است وعزایم
باطله قشیری میکوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر وباطن بتو ارزانی داشته که
واسبغ علیکم نعمة ظاهرة وباطنه اینجا میفرماید که وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی

سکر نعمت ظاهر و باطن خلاص جوارح است از نیران و نجات تن درست از عقوبت

حرمان بدرستی که آنان که کسب میکنند کناه را ظاهر او باطن از زود باشد که جزا داده

شوند بآنچه هستند که کسب میکنند وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ

وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ

شمه از پیش مذکور شد که مشرکان عرب که مردار را حلال داشتندی کفتندی که ای

محمد کوسفندی که مرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او کفتند که و العجب چیزی

که یاران تو میکشند وسک حلال و پاکست و هرچه خدای میکشد حرام و ناپاک ازین

سخن وسوسه در خاطر ضعفاي اهل اسلام افتاد این آیت آمد که مخورید از آنچه

یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح او و بدرستی که خوردن او فسق است و بدرستی

که دیوان وسوسه میکنند بدوستان خود از کافران تا باشد که خصومت کنند که هرچه

خود میکشید خود میخورید و آنچه خدای کشته است میکذارید و اکر شما ای مؤمنان

فرمان برید ایشانرا در استحلال آنچه حرام است بدرستی که شما مشرکانید زیرا که ترک

فرمان خدای تعالی بفرمان برداري غیر او شرکست و باید دانست که شرطست در ذبح

اسلام یا در حکم او و اکر ذمي یا ناصبی ذبح کند حلال نیست و اکر مخالف ذبح کند

حلالست و شرطست در ذبیحه استقبال قبله و تسمیه عند الذبح مثل بسم الله والله اکبر

واکر اخلال کند بیکی از ین دو عمد احلال نیست واکر فراموشی باشد جایز ست

اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آیا آنکس که مرده

بود بکفر یا جهل یا ضلالت پس زنده کردانیم اورا باسلام یا علم یا هدایت و دادیم

مراورا نوری از حجج و براهین یا تمییز میان حق و باطل میرود بآن نور در میان

مردمان بر راه راست پس اینچنین کس باشد یعنی نباشد کسی که صفت او آنست

که در تاریکیها مانده نیست بیرون آینده از ان چنانچه آراسته اند ایمان را در دل مومنان

زینت داده شده برای کافران از آنچه میکنند از عبادت اصنام وکسب آثام این آیت

در شان حمزة بن عبد المطلب رضوان الله علیهما و ابوجهل لعین نازل شده در وقتی

که ابوجهل بن هشام از روی جهل و بیحیایی نسبت با حضرت رسالت صلی الله علیه

وآله بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت وموافق استماع مخلصان امت

نیست وحمزه دران روز در شکار بود چون باز آمد شکایت بی حرمتی ابوجهل لعین

با او حکایت کردند حمزه خشمناك بر سر آن ناپاك بی باك رفت وکمان بر سر او زد وکلمه

شهادت بر زبان راند واظهار اسلام نمود پس زنده بنور اسلام حمزه است وکرفتار

کلمات کفر وآثام ابوجهل لعین بدنام و محققان کفته اند که موت بهوای نفس است

وحیات بمحبّت حق یا موت بنکی تست وحیوة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات

معرفت دیگرست وحیات بشریّت دیگر عالمیان بحیوة بشریّت زنده اند ودوستان

بحیوة معرفت روزی بود که حیوة بشریّت بسر آید که کلّ نفس ذائقة الموت وهرگز حیوة

معرفت بسر نیاید که فلنحیینّه حیوةً طیّبة واز ینجاست که المؤمن حیٌّ فی الدارین ونشان

این حیوة سه چیزست ازخلق عزلت وباحق خلوت ودوام ذکر بر زبان ودل ونیشا بوری

آورده که بعضی علما فرموده اندکه اومن کان میتا اشارت باولی مراتب نفس انسانی است

که آن استعداد محض است که مسمّی است بعقل هیولانی نزد حکیم وفاحییناه اشارتست

بدوم مراتب نفس که اورا عقل بالملکه گویند ودرین مرتبه حاصل است اورا علوم

کلیه اولیه وجعلناله نورا ایما بمرتبهٔ سیوم اوست که حاصل است مر اورا معقولات

مکتسبه ولیکن حاضر نیست بالفعل اورا بلکه صاحب اوهر گاه خواهد استرجاع

واستحضار او قادرست بران ولهذا مسمی بعقل الفعل است اورا درین مرتبه معارف

قدسیّه وجلایای روحانیّه که اورا حاضرست بالفعل وجوهر روح مستضی باین

معارفست ومستنیر باین عوارف واین ازشان انبیاء مرسلین است سیّما سیّد المرسلین

والائمة للمعصومین صلوات الله علیهم اجمعین وَکَذٰلِكَ جَعَلْنَا فِی کُلِّ قَرْیَةٍ اَکَابِرَ

مُجْرِمِیهَا لِیَمْکُرُوا فِیهَا وَمَا یَمْکُرُونَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ وَمَا یَشْعُرُونَ وهمچنانکه

در مكه بزرگان گنه كار هستند پديد كرده ايم در هر ديهى بزرگان كه گنه كاران آن موضعند
يعنى ايشانرا باختيار خود گذاشته ايم در هر شهرى وديهى ايشان فريفتهٔ مال
وجاه شده غدر پيشه كرده اند تا مكر كنند دران موضع ومردم را از طريق حق
باز دارند چنانچه رؤساى مكه كه بر سر چهار راه كسان باز داشته بودند كه در موسم
حج هر كه بيايد واز حال پيغمبر صلى الله عليه وآله سؤال كند گويند كه ساحرست
وشاعر وكاهن وامثال آن زجاج گويد كه مجرمان اكابر هر موضع گشتند زيراكه
بجهت رياست اقدر اند بر مكر وغدر وترويج اباطيل از ديگر مردمان چه كثرت
مال وقوت جاه ايشانرا بران ميدارد كه بر مردم تفوق جويند ودر حفظ آن كوشند
واين تمام نميشود مگر باستعمال بعضى از اخلاق ذميمه مثل مكر وغدر وكذب
وغيبت ونميمه وبخل وايمان كاذبه واين دليل كافيست بر خساست مال وجاه
ومكر نميكنند اين كافران وبزرگان گردنكش كار مكر با نفسهاى خود چه وبال مكر ايشان
بايشان راجع است ونميدانند ايشان كه تبعهٔ مكر بصاحب او ميرسد ولا يحيق المكر
السيئ الا باهله آورده اند كه ابوجهل لعين ومتابعان او ميگفتند كه ما با بنى عبد مناف
در هر شرفى كه دارند شركت داريم اكنون كه ميگويند كه درميان ما پيغمبريست كه
بدو وحى مى آيد راضى نميشويم تا بما وحى فرود آيد چنانچه برو نازل ميشود حق تعالى

این آیت فرستاد که وَاِذَا جَآءَتۡهُمۡ اٰيَةٌ قَالُوۡا لَنۡ نُّؤۡمِنَ حَتّٰى نُؤۡتٰى مِثۡلَ مَاۤ اُوۡتِىَ رُسُلُ اللّٰهِ

اَللّٰهُ اَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهٗ سَيُصِيۡبُ الَّذِيۡنَ اَجۡرَمُوۡا صَغَارٌ عِنۡدَ اللّٰهِ وَعَذَابٌ

شَدِيۡدٌ بِمَا كَانُوۡا يَمۡكُرُوۡنَ وچون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت

سید آخر الزمان گویند که ایمان نمی آریم بدین آیت یا معجزه تا وقتی که بدهند ما را مانند

آنچه داده شده اند پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان

فرود می آید ثعلبی رحمه الله گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست صلعم چنانچه

در آیت یا ایها الرسل مخاطب هم اوست و این بر سبیل تعظیم باشد و گویند که تا حق

سبحانه و تعالی شمایل همهٔ انبیا با وی جمع نکرد او را به یا ایها الرسل خطاب نفرمود

آورده اند که ولید بن مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت که اگر نبوت

حق است من از تو بآن سزاوار ترم بجهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشترم حق

سبحانه و تعالی فرمود که نبوت بعمر و بمال نیست بلکه بفضل و کمال است خدای تعالی

داناترست آنجا که مینهد پیغامهای خویش را چه نفوس مختلفند بحسب جواهر

و ماهیاتشان بعضی ازان قدسیه طاهره اند از علایق جسمانیات مشرقه بانوار الهیت

مستعلیه مؤثره در صورت بشریت و بعضی دیگر خبیثهٔ کدره متعلقه بجسمانیات

خالیه از روحانیات هم دران صورت پس نفس ما دام که از قسم اول نباشد صلاحیت

قبول وحی رسالت نداره و در آیت تعریض است بآنکه حصول نبوت و رسالت لابدست
در و از قلب سلیم و لطف جسیم و اخلاق حسنه که این طایفه عالیمقدار مقربان بارگاه
الهی اند و دیگر جان قساوت قلب و صفت مکر و غدر و اخلاق ذمیمه ردیه است
پس چگونه تواند بود حصول رسالت مر ایشانرا و احوال امامت نیز بر این منوال است
و لیکن حاصل باشد آنهارا آنچه مناسب اخلاق و احوال ایشانست چنانچه حق تعالی
میفرماید که زود باشد که برسد انکسانرا که مجرم شدند و از رحمت الهی دور ماندند
خواری و رسوایی بنزدیک خدای تعالی و عذابی سخت بسبب انکه بودند که مکر
میکردند با مؤمنان و بدی سگالیدند در حق ایشان فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ
صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَآءِ
كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ پس هر که را خدای تعالی خواهد آنکه هدایت
کند او را بثواب و بطریق جنت شناسا کرداند بکشاید دل او را برای قبول اسلام بآنکه
محکم شود عزم او بران و قوی کردد دواعی او بر تمسك بآن و زایل شود از دل او وساوس
شیطانی و هواجس جسمانی و این لطفست از جانب حق ببنده و هر کرا خواهد که فرو
کذارد و دور دارد از ثواب و کرامت خود کرداند دل او را تنگ در کفر او بجهت
عقوبت او بر ترك ایمان نه آنکه ایمانرا ازو سلب کند چنانچه اعتقاد بعضی است بلکه بسا تنگی

صدر که سبب وداع او میشود بسوی ایمان مثل کسی را بر حالتی تنک کیری کنند تا او
ترک کند آن حالت را طبرسی رحمه الله آورده که بعد از نزول این آیت از پیغمبر صلی الله
علیه وآله پرسیدند که چکونه منشرح میکرداند خدای تعالی صدر عبد را فرمود که
می اندازد نوری درو تا وسیع و منشرح میشود صدر او کفتند یا رسول الله هیچ
علامتی باشد که بآن شناخته شود حضرت فرمود که آن علامت انابت است بدار خلود
و پهلو تهی کردن از دار غرور و خود را مستعد موت ساختن پیش از نزول آن چه
ترتب این بر آنست که اعتقاد کند که عمل آخرت نفع و خیرش زیاده است از دیکر اعمال
وآنکه عمل دنیا ضرر آن زیاده است از نفع و استعداد موت قبل از نزول نتیجهٔ این
دو امرست که ترک دنیاست و رغبت آخرت و دیکر میفرماید که نفور کافر از اسلام و ثقل
این برو مشابه است که کویی بالا میرود در آسمان یعنی میکریزد از قبول حق و میخواهد
که بآسمان رود و این غایت بتاعدست در کریختن همچنانکه تنک میکرداند دل کافر از
می کمارد خدای تعالی عذاب یا لعنت را بر دلهای آنانی که نمیکروند و توحید را تصدیق
نمیکنند وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ این اسلام
راهی است پسندیده پروردکار تو در حالتی که راستست و درو کجی نیست بدرستی
که بیان کردیم آیات قرآن را برای کروهی که پندپذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ

وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مر این پند پذیرانراست بهشت ذخیره نزدیک خدای تعم

واو ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در آخرت بسبب آنچه کردند از تصدیق

کتاب و پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُم مِّنَ الْإِنسِ وَقَالَ

أَوْلِيَاؤُهُم مِّنَ الْإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا

قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و یاد کن

روزی را که خدای تعالی جمع کند جن و انس را همهٔ ایشانرا پس گوید ای گروه دیوان

بدرستی که بسیار یافتید از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید و گویند دوستان

شیاطین از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ای پروردگار ما برخورداری یافت

بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند

و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند و بعضی گفته اند که استمتاع ایشان آنست

که در معصیت معاون یکدیگرند دیوان آدمیانرا بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان

اجابت میکنند و دیگر میگویند که الهی باستمتاع رسیدیم بدان وقتی که برای ما مقرر کرده

بودی مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چه خواهد بود

گوید خدای تعم که این آتش است آرامگاه شما در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش

مگر آنچه خواهد خدای تعالی از مقدار حشر شما از قبور و مقدار مدت محاسبهٔ شما از نشو

یا آنچه خواهد که شما را از آتش بزمهریر نقل کند بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمتست

در آنچه کند با جن وانس دانا است باحوال و اعمال ایشان وَكَذَٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ

بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وچنانکه فرو میگذاریم کفار جن وانس را مسلط میکردانیم

بعضی ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا باز میگذاریم برخی را بیرخی مالك بن دینار کوید

که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه وتعالی فرمود که نیست میکردانم دشمنان

خود را بدشمنان خود واشهر آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن وانس

را با هم گذاریم تا دانند که هیچکس نفع بدیکری نمیتواند رسانید واین صورت واقع

میشود بسبب آنچه ایشان کسب میکنند از معاصی ومناهی بار دیکر حق تعالی خطاب

میکند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ

آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ

الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ای کروه دیوان وآدمیان آیا بشما

نیامد یعنی آمد پیغمبران از شما اکرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده واما انس را چون باجن

جمع کرد خطاب صحیح است وکفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده

وجمهور برانند که رسل جن را نذر کویند وایشان رسل رسولانند بر جن همچنانکه

هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلعم بقوم رسانیدند قال الله تعالی وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم

منذرین و بوهر تقدیر حق سبحانه و تعالی میفرماید که آیا نیامد ندبشما رسولان که

برای دعوت بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا و بیم کنند شما را دیدن روز شمار که

اینست که روز قیامتست کویند در جواب که کواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف

میکنیم بکفر و استحقاق عذاب و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندکانی

دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر در آمدند بکناه خود معترف شدند

و کواهی دادند بر نفسهای خود آنکه بودند ایشان کافران ذٰلِكَ اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ

مُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَاَهْلُهَا غَافِلُوْنَ این فرستادن رسولان برای آنست که

نیست آفریدکار تو هلاك کننده ساکنان دیهها و شهرها بسبب ظلمی که از وفعل آید

چه او از ان اعدلست که بی جریمه ستم کند پیش از انکه پیغمبری فرستد یا بسبب ظلمی که

ایشان کنند و حال آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافلانند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده

باشد الا بعد از تقدم وعید و اکرنه ایشانرا بر حق حجت باشد که لولا ارسلت الینا

رسولا فنتبع آیاتك چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ

مِمَّا عَمِلُوْا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُوْنَ و هر عمل کننده را مراتب است در ثواب

و عقاب از برای عملهایی که کرده اند و بحسب آن مراتب جزا می یابند ان خیرا فخیر

وان شرا فشر و نیست پروردکار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُوا

الرَّحْمَةِ اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاۤءُ كَمَآ اَنْشَاَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ

اٰخَرِيْنَ و پروردکار تو بی نیازست در ذات وصفات وافعال واحکام از هر چه جز اوست

حتی از عبادت بندکان خداوند رحمتست زیرا که هر آنچه داخل است در وجود از خیرات

ومراحمات وکرامات وسعادات از روحانیّات وجسمانیّات بایجاد وتخلیق و برحمت

شامله ورافت کامله اوست وتکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست وکفته اند بی

نیازست از طاعت مطیعان وخداوند رحمتست بر مجرمان وعاصیان اکر خواهد ببرد

شمارا وعید اهل مکه است یا جن وانس که سبق ذکر یافتند وخلیفه وجانشین شما

سازد از پس شما هر کرا که خواهد از مخلوق خود همچنانکه شمارا پیدا کرد از ذرّیت

قومی دیکر که پدران شما بودند چه آنکه قدرت دارد بر تصویر او بصورت دیکر مخالف

آن اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ لَاٰتٍ وَّمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ بدرستی که آنچه وعده داده اند شمارا از قیامت

ومتعلقات او هر آینه بودنی وآمدنی است بی شك ونیستید شما عاجز کنندکان مر خدایرا

در بعث وحشر شما قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ تَكُوْنُ

لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ بکوای محمد که ای قوم من مراد کفّار قریش اند

عمل کنید هر یك بر حالت خود وآنچه نهایت تمکن واستطاعت شما باشد یعنی بر کفر

وعداوت خود مستمر باشید امر تهدیدست میکوید بر حالت خود باشید که بدرستی

که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری پس زود باشد که بدانید که کدام از ما سر
او را خواهد بود عاقبت پسندیده در روز آخرت بدرستی که پیروزی و رستکاری
نیابند ستمکاران یعنی کفار مخالفان دین نبوی در کشف الاسرار فرموده که هم
درین زودی بیابند که دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان
شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و خواجکان صاحب اقبال را بسوی
زندان ندامت چون رانند آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی
کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان جدا کردندی و همچنین
چهارپایان را نیز قسمت کردندی بعضی برای الله و بعضی برای بت آنچه نصیب خدا
بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان بودی بر خادمان بتخانه
قسمت کردندی پس اگر حصهٔ خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصهٔ آلهه
خود و اگر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب
خدای در میان نصیب بتان افتادی بر نداشتندی و گفتندی که خدای تعالی توانکر است
بدین احتیاج ندارد و اگر از نصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با بتان
ضم کردندی و گفتندی که اینان فقیر و محتاجند حق سبحانه و تعالی ازین خبر میدهد
و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلّٰهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هٰذَا لِلّٰهِ بِزَعْمِهِمْ

وَهٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ

سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ و مقرر کردانیدند برای خدا از آنچه خدای تعالی آفریده است از کشت

زار و چهار پایان بهرهٔ پس گفتند این نصیب مر خدا راست با دعای باطل و گفتار دروغ

ایشان و دیگری برای بتان و گفتند این نصیب دیگر برای شریکان یعنی شرکای ما که برای

خدای پیدا کرده ایم پس آن نصیب که باشد برای بتان ایشان بزعم ایشان پس نمیرسد

بخدای تعالی و دران تصرف نمیکنند و آن نصیبی که مر خدا راست پس آن میرسد به بتان

ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای برمیدارند و نامزد بتان میکنند بد حکمی است که

ایشان میکنند علما رحمهم الله چند وجه ذکر فرموده اند در بدی حکم ایشان اول آنکه

ایشان جانب بتان را رجحان داده اند در رعایت و حفظ بر جانب حضرت منّان و این

غایت سفاهتست دوم پیدا کرده اند بعضی کشت را برای خدای و بعضی دیگر را برای

غیر او با آنکه حق تعالی خالق همه است سوم آنکه این حکم احداث کرده از پیش خود و مشاهدی

بر صحت این نیست نه عقل و نه شرع چهارم اگر خوب میبود افراز نصیب بتان نیکو میبود

افراز نصیب از برای هر سنگ و کلوخ بی جان پنجم تاثیری نیست بتان را در حصول

حرث و انعام و قدرتی نیست ایشان را که ازین فایده گیرند پس افراز نصیب از برای ایشان

عبث باشد وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ

وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ومانند

این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربات می آرایند برای بسیاری از مشرکان

کشتن فرزندان ایشانرا بآنکه دختران را زنده بگور میکردند جهت فقر و درویشی

وعار شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندانرا

بدان طریق در چشم مشرکان تا هلاک کنند ایشانرا یعنی گمراه سازند و تا پوشانیده کردانند

بر ایشان دین ایشانرا یعنی آنچه بران بودند از کیش اسمعیل و اگر خواستی خدای تعالی

که مانع آن شود یا مضطر کرداند ایشانرا بترک آن میکرد و اگر میکرد ایشان نمیکردند

ولیکن این منافی تکلیف بود پس اگر اینچنین خواستی نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان

آرایش میدهند پس بگذار ایشانرا با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ

وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ

لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

وگفتند که این نصیب آلهۀ ما چهارپایان وکشت حرام است بخشد و نخورد آنرا مگر

آنکه ما میخواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنانرا دخل نمیدادند بگمان

باطل خود بی حجت و برهان و میگفتند که این چهارپایانند که حرام کرده شده است

پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحائر و سوائب و حوامی که پیش یعنی مذکور شدند

ودیگر چهار پایانند که برای قربان بتان یاد نمیکنند نام خدایرا بر ذبح آن بلکه بنام بتان

ذبح میکردند ودر اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای تعم که میگفتند اینها

خدای فرموده زود باشد که جزا دهد ایشانرا بسبب آنچه افترا می کنند وَقَالُوا مَا

فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً

فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وگفتند که آنچه در شکمهای

این چهار پایان است یعنی در شکم بحیره وسایبه از بچگان پاکست وحلال مر مردان

مارا وحرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود واگر باشد مرده یعنی

مرده متولد شود پس ایشان همه یعنی مرد وزن در خوردن آن شریک باشند زود

جزا دهد خدای تعالی وصف ایشانرا که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل وتحریم

بدرستی که خدای تعم حکیم است در آنچه حلال وحرام میکند داناست بمصالح بندگان

در حل وحرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ

اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه

بکشتند فرزندان خودرا از روی بی خردی ونادانشی چنانچه مذکور شد وحرام

ساختند آنچه روزی داده است ایشانرا خدای تعم یعنی بحایر وسوائب وغیر آن

وبر بافته اند افترا بر خدای بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت ونیستند راه یافتگان

بطريق حق وَهُوَ الَّذِيْ اَنْشَاَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ
مُخْتَلِفاً اُكُلُهُ وَالزَّيْتُوْنَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهاً وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ
وَاٰتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ واوست آنكس كه
براى شما پيدا كرد بوستانها از انكور بر داشته وقايم بسته و بر زمين افتاده بى قايمه
وكفته اند معروشات آنست كه مردمان بدست خود نشانده باشند وغير معروشات
آنكه در كوه و بيشه رسته باشد وبيافريد درخت خرما را وكشتها را از آنچه ساق
اندارد وثمرهاى او حبوبست در حالتى كه مختلفست ثمرهٔ هريك از اينها در هيئت
وكيفيت وديكر پيدا كرد زيتون را و انار را در حالتى كه مانند يكديكرست برکهاى
او يا در قدر و لون وطعم ومانند نيست مزهٔ ميوهٔ او بعضى ترش است و برخى
شيرين وبعضى ميان آن واين بخوريد ازين ميوهاى همرنك چون ميوه پيدا كند
واكرچه نارسيده وخام باشد وبدهيد حق آن ميوه را يعنى تصدق كنيد در روز
درويدن زرع وبريدن نخل وچيدن ميوها مبالغه است در اهتمام بصدقه
وعدم تاخير در اداى آن اما اشهر اقوال آنست كه مراد ازين صدقه است بر ماره
وغير آن نه زكوات مفروضه ونيز از ائمه اثنى عشر عليهم السلام اين نقل وروايت
وولا تسرفوا مؤيد اين قولست چنانچه آورده اند كه ثابت بن قيس را قريب پانصد نخل

بود که خرمای آنرا ببرید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیت آمد که و از حد در مگذرید

در صدقه دادن یعنی هرچه هست بیکبار تصدّق مکنید در معالم آورده که منع

صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز مینمایید در بخل و امساك قشیری آورده که هرچه

در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست و اگر همه یکدانه کُنجد باشد و هرچه برای خدای تعم

دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود بدرستی که خدای تعم دوست نمیدارد مسرفانرا

یعنی نمی پسندد عمل ایشانرا وَمِنَ الْاَنْعَامِ حَمُوْلَةً وَّفَرْشًا كُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعُوْا

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ و اوست که بیافرید از چهارپایان آنرا که بار کشد

چون شتر و گاو و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون گوسفند یا آنچه از پشم و موی

و وبر او فرش سازند یا صغار آن که از خردی بزمین نزدیکست مانند فرش بخورید از آنچه

شمارا روزی داد خدای تعالی سازند مثل گلیم و پرده و غیر آن که مصدر بمعنی مفعول

باشد و گفته اند که حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیکست

مانند فرش بخورید از آنچه شمارا روزی داد خدای تعالی و حلال کرد بر شما و پیروی

مکنید گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او بدرستی

که او مر شمارا دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ اَزْوَاجٍ مِنَ الضَّاْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ

قُلْ آٰلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ نَبِّئُوْنِيْ بِعِلْمٍ

إِن كُنتُم صَادِقِينَ واز چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود فزاوجه کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند تا مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد ند هر یکی زوج دیگری از آنچه پشم دارند و ایشانرا میش خوانند دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت او و از آنها که موی دارند ایشانرا بز گویند دو زوج یکی نر و دیگری ماده بگو آیا دو نر را حرام کرد خدای تعالی یا دو ماده را یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر و رحمها دو ماده از دو جنس خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را حرام کرده است اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَٰذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ واز شتر دو زوج نر و ماده و از گاو نیز بهمان منوال دو زوج بگو هر دو ذکر را از شتر و گاو و حرام کرد یا دو ماده را از ایشان یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا رحمهای هر دو ماده آیا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان آنهنگام که وصیت کرد خدای تعالی شما را بدان تحریم سبب نزول این آیت آنست

که عون بن مالک بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمد وگفت که یا محمد حلال
کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند
حرام نمیشود عون گفت که خدای نعم کرده است این آیت نازل شد وسید عالم صلی الله
علیه وآله فرمود که خدای نعم از واج ثمانیه را برای اکل وانتفاع آفریده است پس شما
بعضی را چون بحیره وسایبه ووصیله وحام وحرام میگویید این تحریم از قبل ذکر ست
یا انثی عون مالک ساکت شد واگر میگوید که تحریم بسبب ذکوریتست پس جمیع ذکور
باید که حرام بود واگر باعتبار انوثتست پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند
واگر بواسطهٔ اشتمال رحم است بر چنین پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر ست
یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالک چرا سخن نکویی گفت تو سخن کوی تا من بشنوم
حضرت این آیت برو خواند فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا لِیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ
اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ پس کیست ظالمتر از انکس که افترا کند بر خدای تعالی
دروغ را نسبت دهد بدو تحلیل وتحریم اشیا را تا گمراه کنند مردمان را بی دانشی
مراد اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشان است یا عمرو بن لحی که مؤسس این
قاعده بود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ
واهل دوزخ آن نتن امعاء او برنج بودند بدرستی که خدای نعم راه نمینماید گروه

ظالمانرا که متدین بدین جاهلیتند مشرکان مکه چون این آیت شنیدند گفتند همه
انعام حلال شد پس حرام کدام است قُلْ لَآ اَجِدُ فِيْمَآ اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا يَطْعَمُهُ
اِلَّآ اَنْ يَكُوْنَ مَيْتَةً اَوْ دَمًا مَسْفُوْحًا اَوْ لَحْمَ خِنْزِيْرٍ فَاِنَّهُ رِجْسٌ اَوْ فِسْقًا اُهِلَّ
لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهٖ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَّلَا عَادٍ فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ بگوای محمد
نمی یابم در آنچه عن وحی کرده اند چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد آنرا
مگر آنکه باشد آن چیز مردار یا خون ریخته شده و مراد خونی است که در وقت ذبح
از اوداج مذبوح رود یا در زندگی وا از ان بیرون آید پس خونی که مخلوط بلحم
باشد و در آنجا مانده معفوست لیکن سپرز حرام است بخلاف جگر یا گوشت خوک
واگرچه جمیع اجزای او حرام است از شحم وغیره لیکن آنچه مقصودست در اکل لحم است
بنابرین تخصیص بلحم یافته پس بدرستی که آن پلیدست یا کشته شده بفسق وآن چهار
پاییست که آواز برداشته شده است برای غیر خدای تعالی بوقت کشتن او یعنی آنچه
برنام غیر خدای کشته باشند وآن را فاسق گویند زیرا که بدان عمل فاسق میشوند پس
هر که به بیچارگی درمانده باشد نه ستمکار بر بیچاره مثل خود بقطع طریق ونه درگذشته
از حد شرع یا آنچه سابقا در البقره مذکور شد پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است
موآخذت نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند مهربانست که بیچارگان را دران

رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا
عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَٰلِكَ
جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بران کسان که یهود ند حرام کردیم هر جانوری
که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند که هر چه منقاد و سم دارد درین
داخل است و بعضی گویند همین شتر فقط است و دیگری گوید که مراد شتر و شتر
مرغ و بط است که بر ایشان حرام بوده و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان پیهای
که در درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن مگر آنچه برداشته بودید پشتهای
ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت و پهلوی ایشان از درون و بیرون مآن چربی که
بودی متعلق برودهای ایشان یا آمیخته بودی با استخوانها چون دسم [illegible] گوش
و مغز استخوان تحریم این چیزها پاداشت داده بودیم جهودانرا بسبب ظلم ایشان و
بدرستی که ماراست میگوییم در خبر دادن از هر چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ
وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد
در چیزی که من بتو وحی کرده ام پس بگو که پروردگار شما خداوند بخشایش بسیارست
که مهلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و باز داشته نخواهد
شد عذاب او از گروه مجرمان که مکذبانند حاصل سخن آنست که امهال هست اما اهمال